کارنامه حیدری

یا

سیر سروری

و مآثر صفدری

حیدر شاه عرف حیدر علیخان بهادر

بانی دولت اسلامیه میسور

مع ما یلی

بحال و مآل فرزند ارجمندش ٹیپو سلطان بهادر

فرا گرفته

از روایات مندرجه کتب مرقوم انگریز و فرانسیس و هندوستانی

که لقب تاریخیش

تواریخ گزیده

۱۲۶۳

است
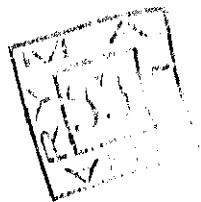
در دار الاماره کلکته

در مطبع مشن پریس در سنه ۱۸۴۸ع بپیرایه انطباع پوشید؛

RESERVED

KÁRNÁMA I HYDARY

OR

MEMOIRS

OF THE

BRAVE AND NOBLE HYDER SHAH,

SURNAMED

HYDER ALLY KHAN BAHADUR.

TO WHICH IS ANNEXED

A SKETCH OF THE HISTORY OF HIS ILLUSTRIOUS SON,

TIPPOO SULTAN.

COMPILED FROM THE DIFFERENT WORKS

WRITTEN BY

ENGLISH, FRENCH, AND ORIENTAL AUTHORS.

CALCUTTA:

PRINTED BY J. THOMAS, AT THE BAPTIST MISSION PRESS, CIRCULAR ROAD.

1848.

جناب محامد انتساب

محترم و معظّم سر طامس هربرط مادک بهادر سرکرده کونسلیان
دیوان دولت برطنیه هندوستان و نائب ناظم بنگاله
بالقابه الشریفه و صفاته المنیفه؛

بدین امیدواری

که این هدیه ستایش بی باج واجب الاداى نیایش ازبرای خاصه
خجسته ملکات و عامه فرخنده اخلاق آن برگزیده انفس و آفاق

مقبول خواهد بود

این سواد آینده را دوستدارش صادق الولا شاهزاده محمّد سلطان
(عرف غلام محمّد) ابن ٹیپو سلطان جنّت مکان بنام نامی و لقب گرامی
آن والا نظر ستوده سیر

باغایت مهر جوئی و سپاس گستری
و نهایت آزرم خوئی و ستایش پروری

اختصاص بخشید؛

چهارم سپطنبر سنه ۱۸۴۶ ع
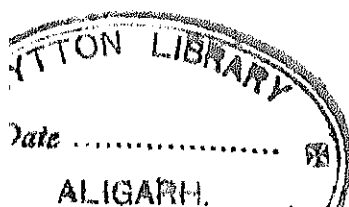
TO

THE HONORABLE

SIR THOMAS HERBERT MADDOCK, KT.

President of the Council of India and Deputy Governor of Bengal,

&c. &c. &c.

IN THE HOPE,

THAT THIS TRIBUTE OF

PROFOUND RESPECT AND ADMIRATION

FOR HIS

PUBLIC AND PRIVATE WORTH AND VIRTUES,

WILL BE ACCEPTABLE,

THE FOLLOWING PAGES

ARE,

WITH THE WARMEST SENTIMENTS OF ESTEEM AND GRATITUDE,

DEDICATED BY

HIS MOST SINCERE FRIEND,

GHOOLAM MOHUMED.

RUSSAPUGLAH, *4th September*, 1846.

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواجب الوجود والشهود، مبدأ كل موجود ومشهود، والصلوة على سيد طوايف الاسلام، مقنن شرايعهم والاحكام، وعترته الاطهار اصحاب التقى والسداد، وصحابته الاخيار ارباب الهدى والرشاد ؛

گفتار عبرت بار، وابسته بی ثباتی این نشأت ناپایدار، وتجدد عوالم کن فکان، بتجدد انظار پاك یزدان، كه دنباله اش باجمالی بیان فوائد مطالعه اسفار مآثر وسیر، و ترجیح بعضی از آن بر بعض دیگر می کشد، وخاتمهٔ آن باظهار سبب تالیف این اوراق تواریخی می انجامد كه قطره از آن دریا، وذره از آن صحراست،

اگرچه درین منزلگاه امکانی وایرمان سرای فانی، که بسبب تجدد انظار یزدانی نسبت بدین تیره خاکدان هیولانی، جنود وجود در هر زمان وهر مکان، قافله قافله آیان وروان است، وهر کونی از اکوان در هر سنتی از استان، در دیگر وضع وشان، بل در هر دو آن نایکسان مان،

مطلع

درین دیر فنا یکره اگر از چشم جان بینی
دمادم کاروانهای روان هر جا ردان بینی

هرپارهٔ خاک در نظر دیده وران کامل ادراک تماشاگاهیست شئون، از غرائب کن فیکون و عجائب بوقلمون؛

بیت

هر زمان هر زمان دگر نیرنگ — هر نفس هر نفس دگر بازار

و از نیرو که همچنین از تصاریف لیل و نهار، مظاهر کونیه را کسوتهای گوناگون از بود و نمود در کنار، و از تقالیب خزان و بهار، خلعتهای وجود شان بافتهٔ رنگارنگ پود و تاری باشد، بالماه از قبیل تغیّر اعمار و تبدّل از منهٔ روزگارش نیز هر مولود یرا از موالید، از آغاز میلاد، تا اوان مرگ و فساد، در طیّ مراحل انسان در هر زمان منزلی است نو و مقامی جدید، عارفان ارباب بینش در تماشاگاه آفرینش، در عرصه استعداد بود و هستی هر ذیحیات، هزاران فساد و ممات، در نظر دارند، و در پی هر فساد کونی دیگر، و ازینجهت که سیرِ مآثر عالم بشری را که معظم آن در عرف عام انسانی آنگونه دارد است و وقایع اند که ددی و درندگی را در آن گرمی بازار.

و احکام مردمی و لوازم انسانیت در آن یکسر معطّل و بیکار می باشد ، در ضمن کتاب الحیوان از اصل صحائف آفرینش بر نگاشتهٔ انگشت پاک یزدان ، بچشم سر راست نگر مشاهده می نمایند ، بمطالعه کتب اخبار و آثار رقمزدهٔ کلک و بنان انسانی نسخه گرفته از آن صحائف آسمانی کمتر سر فرو می آرند که گفته اند ،

بیت

بستی داری و عالمی در نظرت — دیگر چه معلم و کتابت باید ؛

و لیکن بنظر تعمیم فوائد و تکثیر عوائد نسبت بطبقات مردم و اصناف امم توان گفت که تذکار سرگذشت پیش رفتگان ازین دار مجاز ، و معبر جواز ، بهین سرمایه اعتبار از برای پس آینده گان جویای اخبار و آثار است ، که بذریعهٔ آن پی می برند که چسان آنان در هر عهد و اوان خیل خیل از هر قومی از اقوام در هر جا و مقام درگذشته اند ، و نیک و بدی که کرده و خوب و زشتی که بعمل آورده ، بیادگار باز پس گذاشته و آنچه کاشته اند همان صد چندان درووده ، آنان که تخم نیکی کاشتند دوستکام زیستند نیک فرجام مردند رحمت و آفرین بردند و آنانکه تخم بدی کاشتند دشمن کام زیستند بد انجام مردند

لعنت و نفرین بردند ؛ ما دامیکه اینان خودشان نیز
بر سبیل استمرار بر همان وتیره و هنجار برابر و یکسان
شتابان اند و دوان ، و هر شام و بامدادان کاروان
کاروان روان ؛

مثنوی

شکاریم یکسر همه پیش مرگ — سری زیر تاج و سری زیر ترگ
چنین است کردار چرخ بلند — بدستی کلاه و بدستی کمند
چو شادان نشیند کسی با کلاه — بخم کمندش رباید ز گاه
کجا آنکه برسود تاجش با بر — کجا آنکه بودی شکارش هژبر
نهالی همه خاک دارند و خشت — خنک آنکه جز تخم نیکی نکشت
زمین گر گشاده کند راز خویش — نماید سرانجام و آغاز خویش
کنارش پر از تاجداران بود — برش پر ز خون سواران بود
پر از مرد دانا بود دامنش — پر از خوب رخ چاک پیراهنش

قطعه

جانان بنگر قوافل جان — زین دیر چگونه همین گذشتند
گریان زادند و مانده پرشان — چندی ، زار و حزین گذشتند
چون ریگ روان سپاه و شاهان — چالش کن و گرم کین گذشتند
بیش از که و دانه کشتورزان — خرمن برد خوشه چین گذشتند

وز موی قزدن گلیم پوشان   از کوچهٔ آن و این گذشتند
وز سبزهٔ وبرگ گل زیاده   خوبان سمن جبین گذشتند
وز حرف کتاب هم فزون تر   دانشمند ان دین گذشتند
در زیر همین زمین سزیدند   بر روی همین زمین گذشتند

تا درین پنجروزه اقامت راه راستي وسلامت پویند ، و از طریق کینه توزي وآتش فتنه افروزي کناره جویند ، و اگر بجهتی از جهات بدواعي اقبال وایسار فرا رسند بدان چندان ننازند وبسیار برخود نبالند ، بلکه آنرا از محض عطیّات ربّاني بر شمارند ، وبرسپاس وستایش او سرنیایش فرود آرند ، که او سبحانه مومیای دلهای شکسته وکلید درهای بستهٔ بدیشان ارزاني فرموده ؛ و اگر بسببی از اسباب بابواعث ادبار واعسار دوچار شوند تا توان با آن بسازند وزار ننالند ، بلکه آنرا سرمایه خودشناسي وعبرت پذیري انگارند ، و براحوال آن کسان که نسبت بخودشان تهمند تر و بیچاره تراند وبسیارند وبیشتر ، نظر برگمارند که یکی از فرزانگان پیش بین گفته است و گوهر انصاف سفته ،

قطعه

زمانه پندی آزاده وار دادمرا   زمانه را چونکو بنگري همه پنداست

بروز نیک کسان گفت تا تو غم نخوری
بسا کسا که بروز تو آرزومند است

و همواره دران کوشند که این دو روزه حیات مستعار غرسند
و بی آزار بسر آرند، و درین میان از فحوای این ابیات
نظر بر ندارند،

نظم

بدین زور و زر دنیا مشو غرّه چو کالوسان
که این آن نوبهاری نیست کش بی مهرگان بینی
که گر عرشی بفرشش آئی دگر ماهی بچاه افتی
وگر بحری بهر گردی دگر باغی خزان بینی
گهی اعضات را حمّال، موران زمین یابی
گهی اجزات را نقّال، ماران زمان بینی
چه باید بالش و نالش باقبالی و ادباری
که تا بر همزنی دیده نه این بینی نه آن بینی

اکنون ای خواننده سعادت یار بصیر نامه داستان نگار
گوش دار که مطالعهٔ سیر و آثار اسلاف عالی مقدار از
ارباب فضل و کمال و اصحاب عزّ و اقبال که مورد عطایای
جزیلهٔ یزدانی و مصدر مزایای جمیلهٔ انسانی بوده اند عموماً و نظر

وقایع و اخبار بادشاهان نامدار و سلاطین ذوی الاقتدار
پیشین که عزمات و سطوات شان زایندهٔ تقالیب
اوضاع و اطوار در کافه بشر از خواص و عوام، و وانمایندهٔ
گوناگون خیر و شر نسبت بطوایف انام گشته است
خصوصاً و ملاحظهٔ نوادر صفات و بدایع ملکات آن والامنشان
ارجمند و گرامایگان همت بلند که بعالی فطرت و فرخنده نهاد،
و عزایم ماضیه و آرای خداداد، مبدای فتوحات جلیله، و موسس
ریاسات نبیله شده اند علی الخصوص، کشایندهٔ ابواب تجارب
گوناگون و رنگارنگ خبرت و آزمون بر روی اعقاب
سعید تجربت آموز و اخلاف رشید عبرت اندوز
می باشد، سیما ازین طبقه علیه پسین مطالعه کارنامه آن
اقبال مندان نامجوی و دولتیان خجسته خوی که غرائب واقعات
و عجائب واردات ایشان از جهت قرب از منهٔ وقوع
آن هنوز بر السنه جمهور جاری و مذکور، و مانند امثال سائر در میان
مردم دائر و مشهوراند، چه ازینرو که راویان سیر و اطوار
و حاکیان اخبار و آثار ایشان بسیار اند، تصحیح روایت
آن واقعات که بسبب تخالف مراتب رواة
اختلاف و دوگونگی در آن راه یافته است یسیر است
وآسان، و انتقاد سره از ناسرهٔ آن متیسر، نزد ناقدان متبصر؛

وخداوندانِ آن غرائب واقعات و عجایب وارداتِ ولایت و اهم اقلیم می باشند نسبت بخوانندگان آن، زیراکه مردم هر اقلیم از مطالعهٔ سوانح ممالکت خویش نسبت بوقایع ممالک بیگانه بیشتر فائده برمیدارند و بداعیه غیرت قومی که در جبلّت اصناف بشر مضمر است ساکنان هر ولایت بمطالعهٔ آن گونه بدایع و قایع که مصدر آن یلانِ نامور و گرانمایگان و الاگهرآن کشور شده اند بدل رغبت می نمایند، و بدان فقاع می کشایند؛ و نیز آن عالی همّتان اولی العزم خداوند درایت وکفایت وحزم، باطوائف امم گوناگون مطارحه و معامله ومحاربه و مجادله داشته اند، و مطالعه آثار و اخبار شان بالاجمال ملاحظه احوال آن طبقات مردم وطوایف امم است، و بناچار اسفار حاکی سیر و اخبار آن اشخاص والامقام از مقوله اسفار حاکی آثار جمهور انام است و خوانندگان آنرا در اثنای تذکره و تکرار مآثر آن ناموران بزرگوار برخصوصیات عباد گوناگون نظر، و برکیف و کم بلاد بوقلمون گذر می افتد؛ مبیّن این مقال و مفصّل این اجمال اخبار و آثار نوّاب حیدر علیخان مغفور، بانی اساس دولت اسلامیه میسور است که نوادر واقعاتش گوئی دیر زیست و خواندن آن نسبت بما هندوستانیان با عشه دلفریبی وروان فروزی که ازین تیره ظلمتستان خاصه درین ازمان،

آنچنان نیّری درخشان برتافته که عالمی ازان فروغ و ضیا یافته ؛
وکارنامه بدایع آغاز و نوادر انجام و اخبار و وقایع غرائب اتسام
او ؛ تماشاگاه ناظران اولی الابصار ، و ردز بازار جویندگان عجائب
سیر و آثار است ؛ چه این همایون بخت خجسته نهاد نه بمشاطگی
رای رزین و فکر متین ، سلطنت آبائی را رنگ و آب
و فروغ و تاب داده بلکه بقیادت همت بلند و هدایت
سابقه ارجمند ، دولت گرانمایه جدید را بنیاد نهاده و با همه
فقدان تعلیم و تربیت عرفی آنچنان آئینهای گزیده و دستورهای
پسندیده در باره رفاهیت عامه رعایا و استمالت کافه برایا ایجاد
کرده که بدان ایشان نه همین خود را مصروف خیرسگالی و هواخواهی
او می داشتند ، بلکه تخم مهر و محبت او (که اعلا درجهٔ سعادت
سلطنت و ریاست است) در مزرع سینه می کاشتند ؛ معاملهٔ او
باقاطبه لشکریان و سپاهیان بدان جوانمردی و رادی قرین بود که
ایشان نه همین رطب اللسان بسپاس و ستایش او بودند ، بلکه

* درباره حق شناسی وقدردانی مردان نبرد ازحیدرعلیخان روایتی است ، اگرچه
درکتابی دیده نشد که نوبتی هنگامیکه سپاهیان پردل انگریزی بربعض قلاع او حمله آورده
بودند وبا کمال جلادت و جگرداری باوجود شدت مدافعه وآتشباری که از قلعگیان بعمل
می آمد ، بکار قلعه گیری اشتغال میداشتند ، ازدور بر کریوه بلند اینواقعه رامشاهده نموده
بزبان آورد ، ای کاش اینچنین سپاه دلاور وجانباز مرابودی زنهار نگذاشتمی که احدی
از ایشان هنگام چالش و لشکرکشی زحمت پیاده پائی کشیدی ، بلکه مانند یوز و پلنگ
شکاری ایشانرا درمیان گردونها سواره بردمی و هنگام یورش وحمله براعادی مردان می ؛

بسبب دلداري وشيرين كاري كه نسبت بايشان در معاشرت
مراعات مي فرمود ، و بجهت مجازات حقوق عرقريزي
و جانفشاني شان ، جوانمردانه ، و مقاساتِ محن لشكركشي
و شدائدِ جنگ و پيكار با ايشان ، برابرانه ، مانند رعايا ،
لواي والاي او ، برمي افراشتند ؛ بعلاوه درجهٔ حسن تدبير
و اصابت راي منير او در مهمّات ديواني ، از ينجا ہي توان
برد كه هم از حريفان پخته كار پيش بين و پر فنون (كه عبارت
از طبقهٔ انگريزان باشد) و هم از غنيمان گربباز مكيدت آئين
و پر فسون (كه كنايت است از جماعهٔ مرهته) عيّارانه دادمي برد ؛
و هردو فريق را بسا هنگام در ششدرهٔ حيرت مي انداخت ؛ و
سمو مرتبهٔ شجاعت و بسالت او را در كارزار ميداني
برين قياس توان كرد كه در مصاف دليران جنگي آتش دست
شعله بار ، و پردلان سنگي آزموده كار در شيوهٔ رزم
و پيكار ، قدم ثبات و پايداري مي افشرد ، و بسا هنگام علاي
ظفر و فيروزي بلند مي ساخت ؛ سلوك او با قريبان و خويشان
هماغوش غايت مدارا و شيرين زباني ، و نهايت مواسا و مهرباني

---

* مهرباني و مواساتش باقريبان و خويشان و دلسوزي و مواساتش بايشان بدان مثابه بود كه موشيرم د ل ط فرط ظهور اين سجيّهٔ بهيّه رشيمهٔ كريمهٔ نفس انساني را از در ضعف فطرت حيدرعليخان انگاشته واز جملهٔ نقائص آن سهور پرور سجيّت توأمان پنداشته ؛

بوده ، و رفتار او با تاجران و دیگر اهل معامله ، مقارن راستی و دیانت و درستی و امانت ؛ چنانچه اینهمه دعاوی از سواد آینده که شمائل نفسانی حیدرعلیخان ، درست و راست و امی نماید ، نیکو واضح و روشن ، و بگواهی شاهدان عدل مبین و مبرهن ساخته خواهد شد ،

و چون از میان شرائط سیرنگاری ، این دو امر آینده پر مهم بوده ، و مراعات آن بر متصدی این کار واجب و متحتم یعنی تصحیح یا تحقیق روایت ، و تنقیح یا تدقیق حکایت ، روایت ، نقد کردن روایت آن سیر و اخبار است که داستان نگار ثبت کردنش مطمح نظر میدارد ، تا سره از ناسره ممتاز و راستی از کاستی منحاز گردانیده شود ، و هر سفر اخبار که ازین اصل اصول سیرنگاری بی بهره و عاریست ،

---

* زیرا که راویان تمامی این سیر و اخبار مردم فرنگستان اند خاصه انگریزان که در ملت و دین و رسم و آئین یکسر مباین و مخالف و در ادعای حکومت دکن خصیم مطالب و حریف غالب حیدرعلیخان بودند و خیلی مستبعد و دور از قیاس خرد می نماید که اینچنین کسان که حیدرعلیخان دشمن جانی ایشان و همواره در صدد استیصال شان از هندوستان بوده بجای اینکه در افشای رذائل (چنانچه از عادات مستمرهٔ مردمان دنیا است) و اخفای فضائل او کوشند ، یا بجای آنکه بمضمون ع بس بود خاصه زخصمان قوی اقراری ، باقرار خشک و اعتراف سرسری اکتفا نمایند ، بتبیان مکارم صفات و محاسن ملکات او ترزبان بودندی ؛ و بجد پرداختندی ؛ بناچار چون این دشمنان فرزانه بیشتر نسبت بخویشان بیگانه بالطائف خفیه از شمائل روحانی او وارسیده داد استحسان محامد و مناقب او داده اند ، همانا کمالات نفسانی حیدرعلیخان نه ازا مقوله خواهد بود که کسی را از مخالف و موالف دران مجال چون و چرا باشد *

همانا از قبیل دستان و افسانهٔ پاستان شمرده خواهد شد
نه از مقولهٔ داستان ، و کارنامهٔ عهد راستان ؛ و تنقیح
حکایت ، و انمودن آن اخبار و آثار نقد کرده شده است ،
بدان گونه عبارت سلیس و طرز ساده که کت و مت
بران دلالت کند بی شائبه از شوائب بیشی و کمی ،
و بدون اضافه از اضافات مدحی و ذمّی ، بحدّیکه داستان طراز ،
رنگ بستِ تشبیه و استعاره گردانیدن عبارت ساده را
از باب هتک حمای سیر نویسی انگارد ، و بمثابهٔ مرآت
صیقل زده ، دشمنی و دوستی محکی عنه یا موضوع سخن را
هیچ منظور نا داشته بیگانه وار آئینه داری او کند ، و بمنزلهٔ مصور شبیه
پرداز ، و انمودن خط و خال و خم و چم واقعی او را وظیفهٔ خود
گرداند ، و هر کارنامه که ازین جوهر گوهری عاطل و بری ست
همانا از عالم ترّهات خیالی شاعران گزاف پیشه خواهد بود
نه از وادی اخبار واقعی سیر نگاران تنقیح اندیشه ؛
و نیز چون این دو امر ، تعیین ازمنهٔ واردات که بتخصیص
بنام تواریخ ، و تشخیص امکنهٔ آن که بنام جغرافیای آن خوانده
می شود ، از لوازم ناگزیر داستان طرازی است
و از جهت پر ناگزیری و عظمت شان شان ، این دو امر ،
دو دیدهٔ آن علم نامیده میشوند که تحقیق روایت ، نیز دی

جاني وتدقيق حكايت، كالبد جسماني او است، وهيچ كتاب
از كتب متكفل شرح احوال حيدر عليخان و خلف الصدق
او (ٹيپو سلطان) نبود كه بدرست محتوي براين شرايط
چارگانه كه گوئي عناصر اربعهٔ علم سير و اخبار اند، باشد، يا از
عهدهٔ مراعات لوازم و شرايط شان چنانكه بايد و شايد
برايد، جز آن كارنامه ها كه برنگاشتهٔ خامهٔ تحقيق اهل فرنگ،
خاصه انگريزان خداوند دانش و فرهنگ است، زيراكه
اين طبقهٔ عليه در خصوص اخبار نگاري زنهار مداهنه و مسامحه را
روا نمي شمارند، و در تبيين محاسن و مطاعن خويش و بيگانه
هرگز افراط و تفريط را جايز نمي انگارند، و در حكايت آنگونه رو داد
كه درميان خودشان و دشمنان ايشان صورت
گرفته است، ميتوان گفت كه اخفا نمودن خطاهاي خويش
و اصابت آراي بد انديش را از باب كفر شريعت
داستان نگاري مي پندارند، و با اينهمه درستي و راستي
در روايت و حكايت، در پژوهش اخبار پنهان
وكاوش اسرار نهان، و تميز جد و هزل، و پي بردن به نيت
و ارادت خفي از ظاهر كار و عمل، و استنتاج نتايج از علل،
به نيكو داوري وامثال آن كه مبادي دربايست داستان
طرازي است، از ديگر طبقات ناس بحظ اوفا و قدح معلا

ممتاز اند؛ بنابران شاهزادهٔ عالی فطرت بلند همت ستوده
خوی حقجوی موبین دل مومن جنان محمد* سلطان ابن طیپو
سلطان، جرت خیراته، وسرت مبراته، بمولف این اوراق
اشارت فرمود تا احوال حیدر علیخان و طیپو سلطان را از
رسالهٔ موسومه به تذکره حیدر علیخان و طیپو سلطان که میجر
چارلس استوارط مدرس السنهٔ خاور زمین در مدرسهٔ
شرقی هندوستانی کمپنی که در قصبه هرطفورد از قصبات
انگلستان واقع است از چندین کتب التقاط نموده
جزوی ازان صحیفهٔ لطیفه اش گردانیده که آنرا بنام دسکرپطیو کطالاگ اف اورئینطل لیبرری اف طیپو سلطان
[یعنی تفسیری فهرست (که متکفل اجمالی بیان مقاصد کتب
باضمیمه ذکر تحتی هر کتاب و نحو خط و اسمای مصنفان آن
باشد) شرقی کتبخانهٔ طیپو سلطان] نامیده، در پارسی
زبان ترجمه کند؛ و ازینرو که در اثنای ترجمه معلوم گردید
که میجر موصوف را درین تالیف غرض اصلیش استیفای
احوال حیدر علیخان و طیپو سلطان، و تدوین† کتابی جامع و کافی
دران خصوص (چنانچه خودش درین باب بحرسی

* معروف به غلام محمد و تلقب الابن بلقب ابیه احمد؛

† درخصوص تالیف تذکرهٔ نواب حیدر علیخان وطیپو سلطان که ضمیمه کطالاگ گردانیده ام

جنبانیده) نبوده ، بلکه برسبیل تذکره وترجمهٔ ایشان ، کلمهٔ چند برنگاشته و یادگاری مختصر از ایشان باز پس گذاشته است ، وبناچار میجر ممدوح اکثر درین تذکار راه اقتصار می پوید وبعضی از وقایع نامدار آن کشورکشای دولتیار را یکسر میگذارد ، وبعضی را بایجاز مُخل میگذارد ، مؤلف این اوراق کشان کشان بران آورده شد که از بهر تکمیل این تدوین از دیگر کتب انگریزی که همین آهنگ میسرایند ، رودادهای مقصود را که در رسالهٔ مسطور ناقص یا مفقود است ترجمه نموده مضاف اصل کتاب سازد ؛ — این است تفصیل کتابها که ازان التقاط صورت گرفته ؛

۱ هسطوری اف حیدر علیخان نواب بهادر ، در دو جلد تالیف کردهٔ موشیر م د ل ط سرکردهٔ ده هزار سپاهی در لشکر دولت مغولیه و پیشتر سپهدار فرمانده توپخانه حیدر علیخان و سردار جماعه فرنگستانیان در خدمت همان نواب ، و منطبع گردانیده در دارالسلطنت لندن سنه ۱۷۸۴ع ،

۲ بریطش مایطری بیاگرافي یا تذکرهٔ بهادران انگلستان ،

هیچگونه دعوي استحسان از جمهور خوانندگان ندارم مقصود من ازین تدوین همین بوده که بعضي از خوانندگان کتاب من از مطالعهٔ اجمالي بیان وابسته احوال آن بزرگواران گونه منفعت یا سود خواهند درود ، وبسیاری ازروایات درباره نسب و عروج حیدرعلیخان که بر غلط نزد مردم شهرت گرفته بذریعه این تذکره از خواطر محو گردانیده خواهد شد ؛

محتوي برشکري اخبار آن ممالک از عهد پاستان تازمان حال ، که در دار السلطنت لندن سنه ۱۸۱۴ ع نخست صورت انطباع پذیرفته ،

۳ آتھنٹک میمائرس اف ٹیپو سلطان متضمن ترجمه وشمائل حیدر علیخان که بعضي از منصبداران کمپني آنرا تالیف کرده وفلیپ پریرا آنرا در دار الامارت کلکته دوم بار در سنه ۱۸۲۰ ع کسوت طبع پوشانیده ،

۴ مارکوئس ویلزلیس ڈسپاچیز ، در پنج جلد مطبوعهٔ دار السلطنت لندن سنه ۱۸۳۶ ع ،

۵ ئیسٹ انڈیه گزیٹیر تالیف کرده والٹر ہملٹن در دو جلد مطبوعهٔ لندن سنه ۱۸۲۸ ع ،

۶ ہسٹوري اف نادر شاه تالیف کرده جیمس فریزر مطبوعهٔ لندن سنه ۱۷۴۲ ع ،

۷ کتاب فتوحات حیدري تالیف کرده لاله کھیم نرائن ،

۸ کتاب نشان حیدري تالیف کرده میر حسین علي کرماني ،

۹ کتاب جار جنامه نظم کرده ملا فیروز ،

۱۰ تواریخ حمید خاني تالیف کرده منشي حمید خان که در مهم دکھن ملازم رکاب گورنر جنرل مارکوئس کارنوالس بوده ؛

List of Authorities from which the following work is either wholly or partly translated.

1.—Memoirs of Hyder Aly Khan, and his son Tippoo Sultan, By Charles Stewart, Esq. M. A. S.

2.—The History of Hyder Aly Khan, Nabob Bahader, By M. M. D. L. T.

3.—British Military Biography, from Alfred to Wellington.

4.—Authentic Memoirs of Tippoo Sultan, By an Officer in the East India Service.

5.—The History of Nader Shah, to which is prefixed a Short History of the Mogol Emperors, By James Fraser.

6.—The Despatches, Minutes, and Correspondence, of the Marquess Wellesley, K. G.

7.—The East India Gazetteer, By Walter Hamilton.

8.—A view of the origin and conduct of the war with Tippoo Sultan, by Lt. Col. A. Beatson.

9.—The United Service Journal, and Naval and Military Magazine for 1841, part 2.

10.—Historical Sketches of the South of India, in an attempt to trace the History of Mysoor, By Lieut. Colonel Mark Wilks.

اجمالي بيان در تحديد هندوستان، در عهد حال و باستان، و توصيف بعض اعاظم عطاياي خاصه آن،

این ولایت وسیع و فراخ، در جنوبي بهره از برّ اعظم آشیه یا بلاد سمران واقع است، وجنوباً و شمالاً بتقریب محاط است در میان هشت، و سي و پنج درجه عرض شمالي، و شرقاً و غرباً در میان شصت و هشت، و نود و دو درجه طول شرقي از نصف النهار گرینوچ (رصدگاه انگلستان که حساب طول اماکنه در نقشه‌هاي انگریزي از انجا گرفته میشود) ازین بیان روشن است که طول این ولایت از جنوب بشمال میکشد و اعظم اطوالش قریب ۱۹۰۰ میل انگریزي است، و عرضش از مشرق بمغرب ممتد میگردد و اعظم عروضش قریب ۱۵۰۰، ولیکن از رهگذر ناموزوني شکل وي (یعني نبودن طول و عرض آن در همه جایکسان اي نه طول در همه مقام ۱۹۰۰ و نه عرض ۱۵۰۰) مساحت روي زمین آن بیش از ۱۲۸۰۰۰۰ مربّع میل انگریزي حساب کرده نمیشود؛

برحسب روایت هنود پیشین، وسعت و فراخیش

(دراعلادرجات حدودش) بر امتداد چهل درجه دریکیک
طول و عرض احتوا داشت و تقریباً بر آنقدر روی زمین که
سوادی آن فرنگستان باشد محیط بود، حد غربی آن که از
ممالک ایران دیرا ممتاز گرداند کوهستان سیستان،
و حد شرقیش بهره های چینی بود از سرزمین جزیره های شرقی
بیرون گنگ، و بر جانب شمالی محدود بدشت ترکستان
و خفچاق، و بر جانب جنوب، امتدادش تا بجزائر سندا
محدود میگردید؛ این حدود محدود محتوی است بر جبال شامخ
تبت و وادی جنت نظیر کشمیر و تمامی ممالک قدیم
اندوسیتهیه (ای هند و تورانی) و خطه های نیپال و بهوتان و کامرد
و آشام با ضمیمه سیام و آوا و ارکان یا رخنگ دریاهات
مجاور آن تا آنقدر که چین هندوان است و همین جغرافیا دانان
عربستان و تمامت غربی دیار زمین جزیره های هند و جزیره
سیلان؛

این معنی بدشواری توان یافت که براهمه قدیم این کشور
وسیع را که بران کیش و عقیدت شان استیلا داشت
و آنرا گاهی بترکیب اضافی و گاهی بتوصیفی میخوانند بچه نام اختصاص
میدادند، ایشان گاهی آنرا بدین ترکیب توصیفی مدهیاما (مرکزی
بهره) میخواندند (چه بگمان ایشان موقع هندوستان بر مرکزی

بهره پشت آن کشف واقع است که کرهٔ زمین بر پشت دارد) ، وگاهی بدین ترکیب اضافی پَنیا بهومی (زمین خیر رسانی)، ده میگویند که این بهره از بسیط زمین ، بخش بهارتهه بوده یکی از نه پسران آن پدر که بر تمامت روی زمین فرمانروائی داشت ، و بنام بهارتهه کهنده خوانده شده ؛ واین ولایت مملو که بهارتهه را ایشان مرکزی بهره یا پاره میانگی جنبودیپ می پندارند ،

وگاهی براهمنان ، ولایت خود را آن قطعه از بسیط زمین می انگارند که درمیان جبال هماله و رامیسهرام (ستون رام) که جزیره ایست کوچک درمیان آبهای مابین جزیره سنگلدیپ و زمین جزیره نمای هندوستان ؛

هندوستان که نام جدید این کشور است ترکیب پارسی است یعنی بوم و بر سیاهان ، ولیکن بهمین نام از مدت متمادی درمیان هندوستانیان و دیگر طبقات انام شهرت گرفته است ؛

نزد سیر نگاران اسلامی ، لفظ هندوستان عبارتست از آن ممالکت ، که در تصرف بادشاهان دهلی بود ، و این ممالکت در ۱۵۸۲ ع بفرمان جلال الدین اکبر بادشاه نخست در یازده بهره تقسیم کرده شده و هر بهره بنام صوبه خوانده ، بدین تفصیل ،

۱ صوبه لاهور ۲ صوبه ملتان ۳ صوبه اجمیر ۴ صوبه دهلی
۵ صوبه آگره ۶ صوبه الهاباد ۷ صوبه اوده ۸ صوبه بهار ۹ صوبه بنگاله
۱۰ صوبه مالوه ۱۱ صوبه گجرات ، و ازان پس برحسب
توسیع حوزه حکومت وازدیاد شوکت و مکنت ، این صوبجات
آینده بدان مضاف گردید ، ۱۲ صوبه کابل ۱۳ صوبه کشمیر
۱۴ صوبه سند ۱۵ صوبه برار ۱۶ صوبه خاندیس ۱۷ صوبه احمدنگر
یا اورنگاباد ۱۸ صوبه بیدر ۱۹ صوبه حیدراباد ۲۰ صوبه بیجاپور ۲۱ صوبه
اودیسه ، همای بیست و یک صوبه ؛ در اواخر عهد عالمگیر
تمامی دولت دهلی بر این بیست و یک صوبه محتوی بوده ؛
این است تحدید باستانیان از هنود و تحدید پسینیان از
اهل اسلام ،
ولیکن در عهد حدیث که عهد مسیحیان خورده گیر دشوار
پسند است ، حدود هندوستان را همان طول و عرض پنداشته
میشود که در عهد قدیم هنود پنداشته میشد ؛ و همانا این نقشه
را ازین جهت بالائی در جهانست که محاط است بسرحدات
کوهی استوار تر از سد سکندری ، و دران هیچگونه احتیاج
بتحدید صناعی نیست ؛ برحسب این قرار داد ، نقشه
هندوستان بر جانب شمال از بر و بوم تبت جدا ساخته
شده است بکوهستان هماله یا نیپال که از ملک سند

بغرب ۳۵ درجه عرض شمالي مي آغازد ، و بر همان عرض بر سرزمين کشمير گذشته از انجا بسوي جنوب شرقي بر مسافت نامتحقق گذشته تا بدانجانب بهوتان ممتد ميگردد؛ و بر جانب جنوب يکسره محاط است ببحر محيط و بجانب مغرب برود خانه سند ؛ وليکن بر جانب مشرق ، تحديد سرحد هندوستان بسيار دشوار است مگر سرحد اين جانب که بغايت ممتاز باشد سلسله کوهستان و جنگلستان است که بر مرز و بوم چاتگانو و تپرا از صوبه بنگاله مشرف است ، و بسوي شمال ميکشد تا رود برهمپتر که دران نزديکي آن رود عظيم پس از جريان تا دور بسمت راست مغرب ناگهان بسمت جنوب متوجه ميگردد ، درميان اينحدود که حالي مسطور گشت هندوستان در چهار بهره عظيم منقسم ميگردد؛

بهره اول ، هندوستان شمالي ،

اين بهره وسيع ناهموار بسوي مغرب از رود ستلج مي آغازد و از انجا بسوي جنوب گرايان بمشرق ميکشد تا آنکه ميرسد برود خانه تپستا که طول شرقيش فح ل است ، و بسوي شمال محدود است بجبال نيپال که ممتاز ميگرداند آنرا از جنوبي مرز و بوم تاتار و تبت ، و بسوي جنوب ممتاز ميگردد از قديم

حکومت اسلامی بدان سرحد که سلسلهٔ کوهچه ها در انجا بوسیع بادیهٔ مشرق رود گنگ متصل میگردد ؛ بوم و بر یا اقطاع و اراضی واقع این بهره بدین تفصیل است ؛

۱ سرزمینیکه در میان رود تاندستایج و رود جمن واقع است ؛
۲ گروال که بنام سرینگر اشتهار دارد ؛
۳ خطه که بنام سرچشمه یا منبع گنگ اختصاص مییابد ؛
۴ کماؤن که محتوی است بران عرصه که در میان رود گنگ و رود کالی است ؛
۵ پیتکامانذی ؛
۶ بهوتان ؛
۷ ممالک نیپال ؛

چون ساکنان این مرز بوم کوهستانی تا قریب زمانه حال با ساکنان سواد اعظم هندوستان اختلاط و آمیزش کمتر میداشتند بنابران نسبت بایشان در تهذیب و دانش بسیار فرومایه تراند ؛

بهرهٔ دوم هندوستان خاص ،

این بهره نسبت بدیگر بهرهای سه گانه بغایت فسیح و وسیع است که بجانب جنوب منتهی میگردد برود نربدهٔ

شمالي حد دکهن است و محتويست بر يازده صوبه کلان که هر يک مساوي رياستي يا مملکتي است با ضميمه دو صوبه ديگر که کشمير و سنده باشد؛ ۱ بنگاله ۲ بهار ۳ الهاباد ۴ اوده ۵ آگره ۶ دهلي ۷ لاهور ۸ کشمير ۹ اجمير ۱۰ ملتان ۱۱ سنده يا ٹهٹه ۱۲ گجرات ۱۳ مالوه؛ اين صوبجات از دير باز بسيار حاصلي و غنا ممتاز، و مستقر حکومت بادشاهان گردن فراز بوده اند؛ قبائل سخت کوش شمالي مغرب زمين هندوستان بارها بتسخير آن پرداخته اند؛ اکثر باشندگان اين بهره بر ساکنان ديگر صوبجات فضل و بالائي دارند هم در تنادري و زورمندي جسماني و هم در ظرافت و نيرومندي نفساني؛ براهمه قديم اين بهره را از هندوستان از بهر تميز آن از شرقي و جنوبي بهره هايش بنام امدهياديس يا مرکزي بهره موسوم ساخته بودند؛

بهرهٔ سيوم، جنوبي هندوستان،

سرحد شمالي آن محدود است قدري برود نربده و قدري بجانب شرق بحد خيالي که ميکشد در همان عرض تا جنوبي هوگلي يا غربي شاخ رود گنگ، و جنوبي، بحدود شمالي دکهن که رود کشتنه و تنبهدره باشد، و شرقي، بخليج بنگاله، و غربي، ببحر هند؛

این بهره هندوستان، ممالک آینده را تقریباً احاطه میکند؛
۱ کندوانه ۲ اودیسه ۳ شمالی سرکارات
۴ خاندیس ۵ برار ۶ بیدر ۷ حیدراباد ۸ اورنگ اباد
۹ بیجاپور؛

بهره چهارم، دکهن یا خاص جنوبی هندوستان

این بهره بسا هنگام بنام جزیره‌نما اختصاص داده میشود؛ اگرچه شکل این بهره بسیار مانا است بمثلثی متساوی الساقین که حدهای آن ردد گشتند؛ قاعده، بهرهٔ ساحل شرقی و غربی یعنی کرومندل و ملیبار؛ و دو ساق، و راس کماری سر آن مثلث است؛

بر و بوم واقع این بهره بدین تفصیل است؛ ۱ کنره ۲ ملیبار ۳ کوچین ۴ ترادنکور ۵ بالاگهات ۶ میسور ۷ کوئمباتور ۸ سالم و باره‌محال ۹ کرناتک؛

اکنون دانستنیست که بجز جزیره درخور اعتبار، متصل هندوستان بجز سه اندیبست د آن مرز و بوم که در جوار و همسایگی هندوستان واقع اند بدین تفصیل اند (بجانب مغرب) ۱ بلوچستان ۲ افغانستان (بسوی شمال) ۳ تبت ۴ بهره شمالی هندوستان

۵ بهتان ، (بسوی شرق) ۶ آشام ۷ ریاسات متصل آشام ۸ آوا و ملک برما ؛

مباهات و نازش هندوستان ، رودهای خجسته نهاد او است نامه رود گنگ پاک ردان پرستش را شایان که هم سرزمین آنرا شاداب و سیر حاصل میدارد و هم حاصلات و اجناس آنرا از جائی بجائی میرساند ، در موسم بارشس از قبل سیل ریزان از کوهستان این رودها را عظیم طغیان و فراخي پدید می آید ؛ اگرچه در اکثر نامهای خطط و بلاد هندوستان از جهت اختلاف السنه و ادیان حکام تغییر راه یافته است ، ولیکن اسمای انهار و رودخانه ها هنوز از ین تغییر پاک و مصئون است ؛

این است نامهای انهار مشهوره هندوستان با تقریبی مسافتهای خاصه شان از منبع تا بحر محیط و تا رود گنگ در رود سند ،

رودهای شمالي هندوستان

		میل انگریزی
۱	سند	۱۷۰۰
۲	گنگ	۱۵۰۰
۳	جمن (تا ملاقاتش با رود گنگ ۷۸۵)	۱۰۰۰

		میل انگریزی
۴	ستلج (تاملاقات رود سند ۹۰۰) ...	۱۴۰۰
۵	جهیلم (تاملاقات رود سند ۷۵۰)	۱۳۵۰
۶	گندک (تاملاقات رود گنگ ۴۵۰) ...	۹۸۰

رودهای جنوبی هندوستان

		میل انگریزی
۷	گوداوری	۸۵۰
۸	کشتنه	۷۰۰
۹	نربده	۷۰۰
۱۰	مهاندی	۵۵۰
۱۱	تپتی	۴۶۰
۱۲	کاویری	۴۰۰

دیگر رودها که مسافت شان نیکو معلوم نیست از بزرگ وکوچک بسیار اند ؛ چون برهمپتره وگهاگهره وراپتی وگومتی وسون درادی وبیاه وچناب وغیره ؛

از میان جبال هندوستان ، دو سلسله شرقی وغربی کوهستانست در ممالک دکهن که بنام شرقی گهات وغربی گهات خوانده میشود غربی گهات از راس کمران که نهایت جنوبی بهره دکهن است تا رود تپتی

یا رود سورت میکشد؛ قلّه‌های این سلسله جبال جابجا از پنجهزار
تا شش هزار فُط یا ذراع از سطح دریای شور بلندتر است،
ولیکن قلّه‌های سلسله کوهستان شرقی نسبت بغربی پست‌تر اند؛
و این سلسله ممتد میشود از یک عرض شمالی تا رود کشتنه
یو عرض شمالی و جدا میکند بر و بوم بالاگهات را از پائین
گهات که ممتد میگردد در سواحل شرقی کارومندل؛
در حدود مدراس بغایت مرتفع قلّه آن سه هزار ذراع
بلندتر است نسبت بسطح دریای شور، و طبل لند* بنگلور
بسمت هسکوتة نسبت به بسیط دریا سه هزار
ذراع بلندتر است؛ ولیکن از عجائب این عالم کوهِ
هماله است که بارتفاع آن کوهی در دنیا نیست، این
کوه والاشکوه که از حدود ملک خراسان تا سرحد غربی
هند میکشد و در محاذات چندین بلاد میگذرد و در هر کشور
بنامی یا لقبی خاص موسوم می‌شود، در ممالک غربی رود سند
مردم ملک بالا خراسانیان و کابلیان آنرا بنام هندوکش
میخوانند، و ساکنان بلاد شرقی آن رود بنام هماله (یعنی

---

* قطعه زمین هموار واقع سر کوه که قابل بود و باش است در انگریزی زبان بنام طبل لند خوانده میشود، چنانچه سرزمین میسور وغیره که بالای غربی گهات است نیز طبل لند آن کوهستان نامیده میشود،

ماوای برف) می نامند ؛ از شمال شرقي کشمیر این جبل بر سمت جنوب مشرق گرائیده بر منابع تمامي رودهای پنجاب بجز رود ستلج مرور میکند ؛ و درین حدود کوهستاني بهره لاهور را از تبت کوچک ممتاز میسازد و برهمان سمت پیشتر شتافته سر چشمهٔ رود گنگ و جمن را قطع میکند و مجرای شان بسوی جنوب برمیگرداند ؛ و امتداد سلسله اش ازین بیشتر بسوي مشرق اتصال می پذیرد و شاید سبب این اتصال نفوذ رود گندک دارن و کوسی و تستي است در قواعد آن ؛ بهر نسوي بهشان سر رشته سلسله اشش در بر و بوم نامعلوم گم میگردد و میگویند تا بچینه چین میکشد ؛ تا آنقدار ازین سلسله که محاذي هندوستان است ارتفاع قله هایش عظیم است و میتوان گفت که بدان ارتفاع کوهي در تمامي روی زمین نیست ؛ بلندترین قله هایش قله دهولگیري است که از بسیط دریا بیست و هفت هزار ذراع یا قریب پنج میل انگریزي بلندتر است ؛

گرانمایه اجناس تجارتي که هندوستان بدان اختصاص دارد و گویي تمامي اقالیم عالم در بخصوص ممنون اویند توابل یا ابازیر دیست که از جزائر شرقي هندوستان از قدیم الایام

بممالک دیگر می برده اند و هنوز می برند و جواهر گرانبها و مروارید نیز
زان اجناس طبیعی است که سبب مزید غنا و زینت
وی ؛ دگردن اصناف اُمم درین خصوص زیر بار منّت
او است ؛ القصه خیرات طبیعی این خیرالبقاع از انگونه
که هم حاجات گوهری بشری بدان روا نموده و هم
هوسهای برسته عالم انسانی بدان زدوده شود بدان
موفوری درین بلاد عشرت بنیاد پیدا میکردند که ازین
رهگذر توان گفت که مختلف اقوام از سوالف ایّام
بالطبع بسوی وی مائل و راغب بوده اند و خیرات
و برکات او را خواه بوسیلهٔ ملک گیری و تجارت
خواه به بهانه اشاعت دین و ملّت طالب و جالب ؛
و ازین جهت است که ساکنان این دیار ؛ ابواب
تجارتی ضروری حیات بسیار میفروشند و حاجت خریدن
بسیار کمتر دارند ؛ سیم و زر فراوان از بلاد دوردست
بوجه تجارت دران فراهم می آید و سرمایه تونگری و غنای
اهل آن بدان می افزاید ؛ الحق روز افزون ثروت
و یسار اهل این دیار از حیز حساب و شمار بیرون
بودی اگر حکّام معدلت التیام در اخذ باج و خراج راه
انصاف پیمودندی و سلوک طریق نهب و تاراج بجبابهٔ

باج و خراج که در حقیقت مزد پاسبانی یا چوپانی است
جائز نداشتندی یا کم از آنکه این زرهای باج و خراج برده را
در همین بلاد خرج کردندی و بدیار بیگانه نبردندی ؛ اگر
فراوانی خیرات گوهری هندوستان در ثروت و توانگریش
افزوده است و ابواب برکات گوناگون بر روی اهالی
آن کشوده مفاسد لازمه بیسر و فراخی که از فرط تنعم و تن آسانی
میخیزد ، و گوناگون خاک مذلت و خواری بر سر اصحابش
می بیزد ، نیز بسیار است و اعظم آنها این ، پر دلدادگی
بدواعی طرب و نشاط و صحبت زنان ، و کثرت اولاد
و احفاد ، و تن آسانی و آسایش دوستی ، و زحمت
دشمنی و ملازمت اوطان ، و منافرت از سفر و
سیاحت بلدان ، و تقاعد هم از ارتکاب اخطار و اهوال ،

---

* از جلائل صفات که مردم این دیار خاصه هنود بدان ممتاز و شاید کمتر از اصناف بشر دیگر با ایشان انباز اند این ستوده خصال و گزیده اعمال اند : نرم خوئی ، و مهر جوئی ، و خاکساری و آزرم خوئی ، تا جان آزاری بل بر ضعاف جانداران رحم آوری ، وکثرت خیرات و صدقات و اجتناب از لحوم حیوانات ، و تعظیم مظاهر علیه یزدانی از ارکانی و الوانی نباتی و حیوانی ، زود آموزی زبان و روش و هنجار مردم بیگانه و غیره ؛

---

† اگرچه این ستوده صفت مستلزم قباحت عظیم گردیده است و آن بدید آمدن گوناگون طبقات درویشان و فقیران و جوگیان و سنیاسیان و غیر ایشان است ؛

وعدم ترقّي وفروني در هرگونه هنر وکمال ، ودون همتي وفرومايگي ،
وبشيوه هاى رذل انساني تن دردهي ، وفرط طمع زر . بهر
طريقه از زور وخديعتگاري يا مذلّت وخواري كه دست دهد ،
وسر بذلّت مروسي بيگانه مردم فرود آري ، (آرى
چه خواري ودوني وناكسي وزبوني ازين بيشتر خواهد بود
كه مردم ملكي ، بقوت وقوّت بيگانگانرا ياوري نمايند
وخودشان زير بار گران بندگي وفرمانبرداري ايشان بفرسايند ،)
وتكثّر مراسم كيش وكنش كه بزرگ سبب اختلاف
ونفاق وسترگ علّت دشمني وشقاق گرديده وخوش
خوش سنگ تفرقه در جمعيّت تمدّنيشش انداخته ؛
واز همين جهاتست كه از عهد پاستان ، ساكنان اين ديار ،
مقهور ومغلوب اقوام ممالك بالا بوده اند واز مدت
متمادي غاشيه بل يوغ حكومت بيگانگان بر دوش تسليم وانقياد
بر داشته وكشيده ؛ وبهمين اسباب نسبت
توان كرد آنچه استنكاف ونفرت را از توطّن درين بلاد
كه سلاطين پاستان كه بتسخيرش همّت برگماشته اند

---

* همان كرپاس يا پارچه هاى نخي و كلفت يا گنده ابريشمي كه پيش ازين
بچند هزار سال يافته ميشد حالا نيز همانست و سليقه خاص شان در ديگر حرفت
و صناعت و شيوه زراعت و عمارت همان خام و ناتمام است كه بود بقليلى از تفاوت
كه سبب آن ، اختلاط و آميزش با مردم فرنگستان گرديده ؛

می نموده اند ، چنانچه این ابیات گرشاسپ نامه اسدي که ضحاک ، گرشاسپ سپهسالار خود را که از بهر کفایت بعضي از مهمات بهندوستانش فرستاده بود دران وصیت میکند بهمین معني اشارت می نماید ؛

مثنوي

وصیت چنین کرد گرشاسپ را — که در هند پدرود کن خواب را
نداري زخون سیاهان دریغ — همي کار فرما درخشنده تیغ
بچستي ده انجام کار بزرگ — برایشان چنان زن که بر گله گرگ
نماني دران بوم سالي تمام — که لشکر گران گیرد از ننگ و نام
گرت بگذرد چار موسم دران — ز فرهنگ و مردي نیابي نشان

داگر کسی را درینباب ارتیاب باشد که آب وهوای هندوستان و معیشت کذائي هندوستانیان چگونه نامردي و انوثت خیز است باید بحال خاندانهای قدیم مغولیه و افغانیه نظر کند که چسان نبائر و نیازادگان آن امیران شیردل پلنگینه پوش از گریبان روباه و خرگوش سربرآورده اند و از غایت بیشرمي و دوني خصال زنانه را بر ملکات مردانه برگزیده ؛ اگرچه طبقه انگریزان خداوند دانش و فرهنگ که از میان فرهنگیان فرنگ بمزید تجربت و آزمون ممتاز اند و توان

گفت که بسزا داستحقاق بحکمرانی این بلاد سرفراز بمفاسد
تعدیه آب و هوای نامردم خیز این ممالک نیکو وا رسیده اند
و از گزین تدابیر ملکی شان یکی این است که سرداران ایشان را
از توطن بدین ممالک نهی میکند و زنهار جائز نمی شمارد
که اعاظم این دولت درین بلاد سکنا برگزینند بلکه بمقتضای
همت بلند و آرای ارجمند درین باره نیکو بذل جهد میکنند
که هندیان را بتربیت و تاقین از اسفل سافلین جهالت
و نامردانگی به اعلا علیین بسالت و فرزانگی برسانند و بجای
اینکه خود شان متسنن بسنن نکوهیده شان گردند ایشانرا
متادب آداب پسندیده خود گردانند شکرت بالخیر
مساعیهم و نصرت بالفوز دواعیهم ؛ ولیکن مفاسد فرط زر
دوستداری و غایت تنعم و استنکاف از رنجبرداری
که آن صفت گوهری عالم سوداگری و تجارت ، و این لازمهٔ
ناگزیر حالت ثروت و امارتست بسیار است و یکسر
ازان پاک و بری تادیر ماندن دشوار و چه دشوار ؛
اکنون سطری چند وابستهٔ حکومت قوم براطنه در
هندوستان بترتیب ازمنه ، تاریخ وار برنگاشته میشود که چگونه در
امتداد مدت دو صد سال گام بگام افزوده است ؛
شهر مدراس باضمیمه بوم و بر پنج میل بر ساحل دریا در طول

سنین عیسوی

ویک میل بسوی خشکی در عرض ۱۶۳۹

جزیره بمبئی ۱۶۶۴

قلعه سنت دیود بر ساحل کرناتک ۱۶۹۱

کلکته ۱۶۹۶

جاگیر در کرناتک ... ... ۱۷۵۰ – ۱۷۶۳

بیست و چهار پرگنه ۱۷۵۷

چاتگانو و بردوان و میدنی پور ۱۷۶۱

بنگاله و بهار و چهار سرکار شمالی ۱۷۶۵

بردبوم سالسیتی ۱۷۷۶

زمینداری بنارس ۱۷۸۱

سرکار گنتور ۱۷۸۷

مالیبار کنره کونباتر دندیگل سالم باره محال و غیره

که از ممالک ٹیپو سلطان بر گرفته شده ۱۷۹۲

مملکت سرینگپتن از ٹیپو سلطان جنت مکان ۱۷۹۹

بالاگهات و بوم و بربلاری و کرپه ۱۸۰۰

خطه های واداده نواب اوده بازای اعانت دایی

انگریزان یعنی مملکت روهیل کهند مشتمل بر بریلی

مراداباد شاه جهان پور و غیره و پایین دواب و بوم و بر فرخ آباد

واله آباد و کانپور و گورکهپور و اعظم گره و غیره ۱۸۰۱

	سنین مسیحی
صوبه کرناتک محتوی بر تمامی خطط متصرفه نوّاب کرناتک	۱۸۰۱
دهلی آگره دواب بالا هریانه سهارنپور میرته علی گره اتاوه بوندیل کهند کتک بالاسور جگرناته وغیره	۱۸۰۳
حصّه مملوکه دچ از دردني بهره جزیره سیلان	۱۸۰۳
بوم و بر داداده پیشوا وگیکوار در صوبه گجرات	۱۸۰۳
خطط مفتوحه از مملکت نیپال مشتمل بر بر و بوم کوهستانی واقع در میان رود ستلج و جمن و گردال و کماون	۱۸۱۵
مملکت کاندی در سیلان	۱۸۱۵
انجار و منداوی و دیگر ناحیه در کچه	۱۸۱۶
پونه و تمامی ممالک پیشوا و خاندیس ساگر و دیگر بوم و بر در صوبه مالوه و اجمیر در راجپوتانه سنبهلپور سرگوجه گرامندله و دیگر خطه های داداده راجه ناگپور	۱۸۱۸
خطط مفتوحه از مملکت برهما یعنی آشام و کاچار و منیپور ورخنگ و مارتبان و ئی و توای و تناسیرم و جزائر مرگائی	۱۸۲۵

ازین اجمالی بیان بر پژوهنده هوشمند واضح خواهد گردید که اکنون تمامت هندوستان که در تحت تصرّف دولت تیموریه (هنگام غایت اقتدارش) بود بجز این چهار صوبه کابل و کشمیر

ولاهور وملتان باضمیمه مرز وبوم شرقي از مملکت برهما وخطه‌های جنوبي تا اقصای دکهن باجزائر شرقي وبوم وبر شمالي از مملکت نیپال یکسر وتمام در قبضهٔ تصرّف دولت برطینه هندیه است که حدود اربعه‌اش بسوي مغرب رودخانه ستلج وبسوی مشرق بقیه مملکت برهما بسوی جنوب اقصای دکهن وبسوی شمال کوهستان نیپال است مگر اینکه بر بعضی از مرزبانان و ناحیه داران قدیم چون بادشاه اوده ونواب حیدراباد وراجه میسور وراجه ترادنکور وراجه کوچین هنوز مصالح مالکي دولت برطینه نام حکمراني وفرمان رواني مسلّم داشته است، وازایشان برسم نعلبندي خراجي مي گیرد وفوجي ازطرف خود در مملکت ایشان واگذاشته تاهم حافظ وناصرشان باشد از سطوت و صولت بیگانه وهم قاضي وداورشان در فصل خصومات خانگي وهم ضابط وقامع ایشان برمانع ازمست باده اعتدال واقتصاد وعدم سلوک طریق فتنه وفساد؛ این طبقه راازمرزبانان، هواخواهان کمکي دولت برطینه توان نامید؛ وبعضی دیگر از راجگان مستقل‌اند چون راجه بهرتپور وبچهري وسرداران اطراف دهلي وسکهان جوار ستلج که ایشان نیز مانند طبقهٔ نخستین هواخواهان کمکي دولت برطینه‌اند ولیکن فوج انگریزي در بوم وبرایشان نمي باشد؛

وبعضی دیگر زمینداران وراجگان از خانواده‌های باستانی اند
چون راجه بوندی وکوته وبهوپال که حالا حوزه ریاست شان
نسبت بسابق گونه افزوده است وپنج راجه نامدار عهد قدیم راجپوتانه
راجه جیپور وراجه جودهپور وراجه اددی پور وراجه بیکانیر وراجه
جیسلمیر که ایشان هواخواه معاهد دولت برطنیه هندیه خوانده می‌شوند
واز هر گونه تکالیف دولت برطنیه آزاد وفارغ می‌زیند همچنانکه
پیشتر می‌زیستند؛ همانا نظر مرحمت ونوازش دولت
برطنیه بدیشان بیشتر است؛

نتیجه حاصل زر خراج وباج دولت برطنیه

در حدود سنه ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ تمامی حاصل مملکت بنگاله

	روپیه
وهندوستان بابت خراج زمین	۱۳ ۳۴ ۰۵ ۰۲۰
وآن مملکت مدراس	۵ ۵۵ ۷۱ ۲۹۰
وآن مملکت بنبئی	۲ ۸۵ ۵۷ ۴۱۰
جمله	۲۱ ۷۵ ۳۳ ۷۲۰

که جملهٔ آن بیست ویک کرور وهفتاد وپنج لک وسی
وسه هزار وهفصد وبیست روپیه می‌باشد؛

و در حدود ما بین سنه ۱۸۲۱ و ۱۸۲۲ ،

	روپیہ
حاصل تجارت خاصه نمک	۲ ۰۶ ۰۷ ۶۸۰
حاصل تجارت خاصه افیون	۱ ۱۲ ۵۷ ۲۷۵
حاصل کاغذ اسطام	۲۱ ۵۷ ۶۰۰
باج ممالک قدیمه	۴۷ ۹۰ ۰۱۴
باج ممالک جدیده	۸۴ ۷۴ ۴۹۰
جمله	۴ ۷۲ ۸۷ ۰۵۹

در عهد عالمگیر که نصاب زر خراج و باج بسبب اضافه صوبه مفتوحه جدیده حیدراباد و بیجاپور خیلی افزوده بود زر حاصل تمامت بیست و یک صوبه بدین مبلغ میرسید — روپیہ ۳۱ ۴۲ ۹۶ ۹۲۱ — یعنی سی و یک کرور و چهل و دو لک و نود و شش هزار و نه صد و بیست و یک روپیه مال افزونی زراعت یا حاصل زمین را درین روزگار نسبت بسابق ازینجا قیاس توان کرد که اگر خراج واجب الادا بسرکار حاکم فرمانده ۱۰ ، باشد حاصل خاص زمیندار درین روزگار ۵ ، است و در عهد پیشین همین ۱ ، بوده ، و تفاوت درمیان ۵ و ۱۱ ، چهار ، و بناچار توان گفت که در زمان حال ، حاصل زراعت قریب یک ثلث نسبت بحاصل عهد سابق افزوده است ،

تختهٔ تربیع یا مساحت سطحی روی زمین هندوستان بگونه تفصیل اقطاع و اضلاع و تعداد تقریبی نفوس انسانی دران وابستهٔ سنه ۱۸۲۰ ع

	عدد مربعات میل انگریزی	عدد نفوس
بنگاله و بهار و بنارس	۱ ۶۲ ۰۰۰	۳ ۹۰ ۰۰ ۰۰۰
بوم دیر منضافهٔ هندوستان بعد این سنه ۱۷۶۵ ع	۱ ۴۸ ۰۰۰	۱ ۸۰ ۰۰ ۰۰۰
گروال و کماؤن و عرصه درمیانه رود ستلج و جمن	۱۸ ۰۰۰	۵ ۰۰ ۰۰۰
جمله اندر حکومت بنگاله	۳ ۲۸ ۰۰۰	۵ ۷۵ ۰۰ ۰۰۰
جمله اندر حکومت مدراس	۱ ۵۴ ۰۰۰	۱ ۵۰ ۰۰ ۰۰۰
جمله اندر حکومت بمبئی	۱۱ ۰۰۰	۲۵ ۰۰ ۰۰۰
خطّه های دکهن وغیره حاصل کرده سنه ۱۸۱۵ ع از ریاست پیشوا وغیره که ازان باز اکثری ازان منضاف ممالک برطنیه گردیده ؛	۶۰ ۰۰۰	۸۰ ۰۰ ۰۰۰
جمله تحت سلطنت برطنیه هندیه	۵ ۵۳ ۰۰۰	۸ ۳۰ ۰۰ ۰۰۰

ممالك هواخواهان وخراج گزاران دولت برطنیه

	عدد مربعات میل انگریزي	عدد نفوس
آن نظام علي خان	۹۶ ۰۰۰	۱۰۰ ۰۰ ۰۰۰
آن راجه ناگپور	۷۰ ۰۰۰	۳۰ ۰۰ ۰۰۰
آن بادشاه اوده	۲۰ ۰۰۰	۳۰ ۰۰ ۰۰۰
آن گیکوار	۱۸ ۰۰۰	۲۰ ۰۰ ۰۰۰
آن کوته ۶۵۰۰ آن بوندي ۲۵۰۰ آن بهوپال ۵۰۰۰	۱۴ ۰۰۰	۱۵ ۰۰ ۰۰۰
آن راجه میسور	۲۷ ۰۰۰	۳۰ ۰۰ ۰۰۰
آن راجه ستاره	۱۴ ۰۰۰	۱۵ ۰۰ ۰۰۰
آن راجه تراونکور ۶۰۰۰، آن راجه کوچین ۲۰۰۰	۸ ۰۰۰	۱۰ ۰۰ ۰۰۰
حمایتیان دولت برطنیه یعني راجه بیکانیر اودیپور جودهپور جیسلمیر وغیره سرکردگان راجپوت و هلکر امیر خان ورا او کچه و بهرتپور وچهري وغیره و امیران سنده و سکهان و راجگان کنتدانه دبهیل دکوي دکالي	۲۸۳ ۰۰۰	۱۵۰ ۰۰ ۰۰۰
جمله ممالک دولت برطنیه و آن هواخواهانش	۱۱۰۳ ۰۰۰	۱۲۳۰ ۰۰ ۰۰۰

ریاستهای مستقل

	عدد مربعات میل انگریزی	عدد نفوس
آن راجه نیپال	۵۳ ۰۰۰	۲۰ ۰۰ ۰۰۰
آن راجه لاهور	۵۰ ۰۰۰	۳۰ ۰۰ ۰۰۰
آن امیران سند	۲۴ ۰۰۰	۱۰ ۰۰ ۰۰۰
آن سیندهیه	۴۰ ۰۰۰	۴۰ ۰۰ ۰۰۰
آن شاه کابل	۱۰ ۰۰۰	۱۰ ۰۰ ۰۰۰
جمله کلی آن هندوستان	۱۲ ۸۰ ۰۰۰	۱۳ ۴۰ ۰۰ ۰۰۰

تخته محتوی بر تقریبی شمار نفوس بعضی از شهرهای مشهور هندوستان

	عدد نفوس		عدد نفوس
بنارس	۶ ۰۰ ۰۰۰	ناگپور	۱ ۱۵ ۰۰۰
کلکته	۵ ۰۰ ۰۰۰	برووده	۱ ۰۰ ۰۰۰
مدراس باحوالی آن	۴ ۶۲ ۰۵۱	احمدآباد	۱ ۰۰ ۰۰۰
عظیم آباد	۳ ۱۲ ۰۰۰	کشمیر	۱ ۰۰ ۰۰۰
لکهنو	۳ ۰۰ ۰۰۰	فرخ آباد	۷۰ ۰۰۰
حیدراباد	۲ ۰۰ ۰۰۰	مرزاپور	۶۰ ۰۰۰

	عدد نفوس		عدد نفوس
ڈھاکہ	۱۸۰ ۰۰۰	آگرہ	۶۰ ۰۰۰
بنبئی	۱۷۰ ۰۰۰	برہلی	۶۶ ۰۰۰
سورت	۱۶۰ ۰۰۰	اورنگاباد	۶۰ ۰۰۰
دہلی	۱۵۰ ۰۰۰	بردوان	۵۴ ۰۰۰
مرشداباد	۱۵۰ ۰۰۰	بنگلور	۵۰ ۰۰۰
پونہ	۱۱۰ ۰۰۰	چھپرہ	۴۳ ۰۰۰

بیتکی چند در بیان اجمالی خصوصیات جنوبی
بهرهٔ هندوستان که جهت قرب خط استوا و اعتدال
ازمنه ظلمت و ضیا زایندهٔ خیرات حسان و برکات
بیکران است و محامد نواب مکارم انتساب حیدرعلی خان
فردوس مکان که موسّس بنیان حکومت اسلامیه
سریرنگپتن، وفرازندهٔ لوای فتوحات تااقصای ممالک
دکهن، ومناقب بادشاه سلطان نشان طیپو سلطان جنّت
آشیان، که طرازندهٔ سریر سلطنت و زیبندهٔ افسردولت
و مکنت بوده، مذیّل بتوصیف لطائف صفات وشرائف
ملکات ارکان دولت سنیّه برطنیّه که حالا بر تمامت
ممالک هندوستان بسزاداراٸی، وازسواحل شرقی ارض
جزیره نمای هندتاسواحل غربی آن واز اقصای دکهن
تاکوهستان شمالی هندوستان فرمان روائی دارند،

همایون کشوری خرّم زمینی طربزا مرز بومی دل نشینی
وطن گاهی نشاط و خرّمی را طرب گاهی پری و آدمی را
صفای آب شیرینش روان بخش ریاح بادمشکینش توان بخش
مزاجش زاعتدال استوائی بعنبر بیزی دگوهر فزائی

هوایش را نشاط زعفران زاز　　نسیمش را شمیم زلف دلدار
جبالش معدن یاقوت و گوهر　　بحارش مخزن لولو و عنبر
گیاهش زعفران و آس و سنبل　　نباتش فلفل و جوز و قرنفل
کهستان در کهستان لاله زارش　　گلستان در گلستان نوبهارش
مغاص دُرّ و مرجان ساحل او　　خراج جمله گیهان حاصل او
ابازیرش بیابان در بیابان　　ریاحینش خیابان در خیابان
برند از وی ابازیر و توابل　　بکشورها قوافل در قوافل
ز ساج و آبنوس و عود و صندل　　زبان و بید مشک و رند و صندل
بهشتی گشته اش یابی بیابان　　بداغ رشک از و فردوس رضوان
ندیده کس چنین آب و هوائی　　بدین خوبی ها نا نیست جائی
زبان در وصف آن فرخنده کشور　　بود لال و کند خامه نگونسر
بسست این فصل کش بهر تخوم است　　که آدم بوالبشر را زاد بوم است
وکون زینهر و شده دار الخلافت　　مصون بادا زهر آسیب و آفت
خنک باش ای زمین مهر پرور　　نوازشکر سعادت بار آور
جمادات تو هار گردن حور　　نباتاتت توان جان رنجور
نه تنها ناتوانا نرا توان بخش　　که جانرا نیرو افزای و روان بخش
بدینخوبی گیاهست و جمادت　　چه باشد گلشن و جانبخش بادت
گلت گر باشد این بستان چه باشد　　ستانت این بود ایوان چه باشد
چو دهلی را چراغ سلطنت مرد　　گل دبستان او افسرد و پژمرد

دکهن مانده تهي از تاجداري	دلیر نامجوی برد باری
بهر بوم و بر آن از تباهي	مهی بر کرده سر از جیب شاهي
نخستین جا کمانش راجه بودند	که بر هر خطه دارائي نمودند
از ایشان زان سپس بازو ردستان	ستد پور علي حیدر علي خان
سپهدار مهین شیر سیاه شور	که بنهاده اساس ملک میسور
چو سام اندر توانائي و چستي	چو رستم در کمانداري درستي
قوي راي و قوي بازو قوي بخت	سرش زیب کلاه پاش افسر تخت
نمود از تف تیغ گند ناگون	دل رایان ملک هند را خون
امیران دکهن از سطوت او	رمان از وی چنان کز شیر آهو
دکهن بد بیشه آن شیر شرزه	چو روبه دشمنان از وی بلرزه
سماست مهتري پیدا ز کارش	نشان حیدري از کارزارش
بهر بار و که عزمش کرده آهنگ	کلیدش را نهاد اقبال در چنگ
ظفر از چاوشان موکب او	دوان در پیش مرکب طرقو گو
چو آن داراي دین رخت از جهان بست	بتختش خسرو آفاق بنشست
شه سلطان نشان زیباي شاهي	هماي سلطنت ظل الهي
مهی بهرام کین و مشتري خو	طرفدار دکهن سلطان طیپو
خدیوی نامجوي و رنج بردار	دلیری گرم کین و برق پیکار
بآیین و مهر زهر و انگبین ریز	برزم اسکندر و در بزم پرویز
جهانگیری به تیغ هندوي زاد	جهانداري بکلک پهلوي زاد

بآب تیغ برق گشت بیداد ... ز بدبینان جهانرا شست وشو داد

رواج دین احمد بود کارش ... چو عهد مهدی آمد روزگارش

صناعت خانه ها بنیاد کرد او ... جهان از داد و دین آباد کرد او

بسی آئین شاهی کرد ایجاد ... بسی دولت سرا بنهاد بنیاد

زگوناگون عمارات نو آئین ... ز رنگارنگ باغات وبساتین

زبس آرایش وسامان وسازش ... کہ بست این مملکت را زان طرازش

شده یکسر وطن چون خلد رضوان ... پر از ناز ونعیم وحور وغلمان

ازان غیرت کہ اورا بد در اسلام ... چو پروانہ بر آتش زد سرانجام

بمرد و نیک نامی از جهان برد ... چو ماند نام نیکو خوش توان مرد

چو دولت نوبت است وختم گردون ... بهر نوبت رزد رنگی دگرگون

زمانہ آن ورق را در نوشتہ ... بشستہ نقش دیگر بر نبشتہ

کنون آن تاج وتخت از داد ذوالمن ... در آمد زیر فرمان بریطن

کنون اینجا منہ اعجاز پرواز ... بر افگن پرده از روی سخن باز

فراتر زان منہ از حد خود پای ... سخن سنجیده گوی و سفتہ بسرای

نگویم راه مدح وشاعری پوی ... هر آنچہ فرض شد گفتن همان گوی

ز مهر وداد این دولت سخن ران ... حدیث شرم وآزرمش فرو خوان

ز ارکان وز اعیانش نشانی ... بده با نغز و زیبا تر بیانی

کہ بنوزد و بیانی در دری بہ ... خرد احسنت گوید دانشت زه

چہ دولت مظهر الطاف یزدان ... چہ دولت مطلع اوصاف یزدان

همه آئین و دستورش همایون　　گزین هنجارش و فرخنده قانون
اساسش بر سداد و مهر و داد است　　از آن پاینده چون سبع شداد است
بنامیزد خرد پرور گروهی　　صفا پرور نوازشگر گروهی
دلیر و چابک و چست و سبکخیز　　شگرف و کاردان نغز و دلاویز
براه نیک نامی گرم پویان　　بکیش دل نوازی نرم خویان
همه خوشخوی و آزاد و هنرمند　　همه دلجوی و راد و پاک پیوند
همه لطف و همه مهر و همه شرم　　تهی از کینه و لبریز از آزرم
بهم آمیختن فرخنده دین شان　　ز کین بگسیختن آئین گزین شان
ز حکمت بر همه سرمایه دارند　　همه شان یکدل ار صد گر هزارند
چو آئینه مصفا سینه هاشان　　عیان زان مهرها و کینه هاشان
جهان پیما چو سیاحان افلاک　　چو صحن خانه شان این خطهٔ خاک
چو مرغان هوا آزاده و خوش　　بسیر اینجهان دلداده و خوش
بهر گلشن زمانی خوش بپایند　　درآیند و سرایند و برآیند
بدان سامان و ساز و رخت و کالا　　کز ایشان هر یکی دارد بدنیا
همه آزاده بزینند دست بکروح　　گران و تیز رو چون کشتی نوح
سلیمان وار اندر مرکب باد　　ازین کشور بدان گردند دلشاد
گزین دستورها را تازه کردند　　ز دانش دهر پر آوازه کردند
هنر را عهدشان شد روز بازار　　چه دانش را که نگرفتند در کار
شده از فرشان این ظلمتستان　　فروغ آگین چو یونان حکمتستان

عجب نبود ازین پس گر ازین بوم	صنایع را برند در چین و در روم
بتدبیر و بدانش کار سازند	بتاب فکر خارا را گدازند
شکیب و آگهی و دور بینی	همه آلات کارشان چه بینی
قلم در کار پای تیغ پیکار	سپهر حزم و زبان شان تیغ پیکار
فگنده اسلحه در تاب آتش	وزان زنجیرها پرداخته خوش
کزین بندند دست و پای اشرار	نه زان برّند بیخ و شاخ ابرار
سخن کوته بسی هشیار کارند	دو روزه زندگانی خوش گذارند

در وانمایش چگونگی مملکت میسور و شهر سرینگپتن دار الملک آن که اساس دولت اسلامیه دران بنا نهادهٔ نوّاب حیدر علیخان مبرور بود و آرایش و پیرایش دادهٔ طیپو سلطان مغفور

میسور صوبه ایست در جنوبی بهره هندوستان، بوم و برش مرتفع و هموار و آب و هوایش شیرین و خوش گوار، ارتفاع آن از روی دریای شور، سه هزار ذراع، جا بجا ازان کوهچه های سر بهوا برکشیده از رهگذر بلندی آن

* مترجم از کتاب آتهنطک ممایرس اف طیپو سلطان تالیف کرده یکی از منصبداران افواج برطنیه هندوستان ؟

بر و بوم، آب و هوایش صحت آگین و با غایت اعتدال
همقرین است ؛ در اواسط صد هیژدهم مسیحی نواب
حیدر علی خان آن مملکت را از تصرف راجه فرمانروایش
که پیشتر یکی از خراج گزاران دولت دهلویه بود انتزاع
نموده باستقلال دران حکومت رانده ؛ سریرنگپتن
دار الملک میسور شهریست حصین و استوار در جوار
غربی ساحل ملیبار واقع در میان کیبی دگوشه گرداگرد آن زمین
سنگلاخ است و رود بار و بناچار ملاذیست ایمن از آفات
و اخطار ؛ حیدر علی خان نخستین کسیست که در افزونی رونق و بهای
این بقعه افزوده و طیپو سلطان در نیکو آرایش و پیرایش آن
بذل جهد نموده عرض شمالیش یب که است و طول شرقی از
گرینویچ (رصدگاه انگلستان) عو ما ؛ این دار الملک در جزیره
واقع است که آنرا دو شعبه رود کاویری احاطه میکند طول
جزیره چار میل و عرضش یک و نیم میل انگریزیست ؛ قلعه
سریرنگپتن، مجاور حد غربی جزیره ؛ دران مقام واقع است که
هر دو شعبه کاویری از هم جدا میگردد ؛ و بر حد شرقیش جائیکه
آن دو شعبه باز باهم می پیوندند بادشاهی بوستانست مشهور
بنام لعل باغ ؛ سابق برین ایام درین جزیره شهری بود نیکو
آبادان بنام گنجام خوانده که بر تمامی زمین جزیره جز باغ کوچک

موسوم دولت باغ یا باغ راجه بر شمالی شاخ کاویری محتوی بوده؛ و لیکن هنگام یساق و چاپش افواج متفقهٔ سرداران اهم عهد کلان ترین بهرهٔ شهر قدیم منهدم گردانیده شده بود تا بجای آن دمدمه و مورچال توپ از بهر حمایت و عراست جزیره برپا ساخته شود؛ بهرهٔ کوچک از شهر قدیم قریب مربع نیم میل انگریزی که باقی گذاشته شده از بهر مصلحت اقامت تجّار مسافر و سکونت افواج سلطانی بوده؛ و این قطعه باقیمانده که بنام پیته (یا آثار باقی) شهر گنجام نامیده می شود و متّصل است به بوستان لال باغ، بسور گاهین استوار محاط است و آنچه درین مقام بیشتر شایستگی تذکار دارد این است که خارج جزیره بیرون سوی هر دو شاخ رود کاویری عرصه ایست از زمین احاطه کرده بجار بست درهم بافته تا بمنزله سرحد بیرونی دار الملک باشد هنگام هجوم و تاخت افواج اعادی سکنهٔ جوار و همسایگان آنجد در ان محوطه که مانا نیست حصین پناه جو میگردند؛ محوطهٔ بیرون جنوبی شاخ رود، یک معمور و آباد است ولیکن محوطهٔ شمالی در تصرف افواج دولت میسوریه می باشد درون این محوطه که بهرهٔ آنرا نهری پهناور و عطفات رود لکونی بر گرفته و فرو پوشیده است شش قلعچه یا حصن حصین بر مواضع مرتفع آن بر آورده شده است تا سپاه

حراست پیشه بحمایت و پاسداری جزیره از سطوات اعادی غیره پردازند ؛

عمارات شهر سرینگاپتن که از خشت و سنگ برآورده شده اند نیک شگرف و موزون و با قرینه اند ، مردان آنجا اکثر نادر و صحت آگین ، و زنان ، شیرین شمایل و پدرام و کامل اندام ، دل دادهٔ آرایش و تزئین ، اغلب رختهای شان سپید و فراخ بکمرگاه گرد بسته ، نخستین زاده را از فرزندان توأم باقتضای رسم وسواس انگیز آن مملکت در دریای اندازند (شاید این رسم از رسوم قدیم این ملک بوده است مگر از عهد نواب حیدر علی خان منسوخ شده) و برحسب عقیده هنود اکثر زنان عفت بنیان این ملک پس از مرگ شوهران خویش بطیب خاطر خود را با جسد ایشان زنده می سوزند ؛ سرزمین آنخطه دلکش زمین سیر حاصل میوه خیز است گوناگون اثمار و اصول (یعنی بیخهای خوردنی نباتات) و غلّجات و حویج وغیره دران پیدا می شود ؛ اغلب قوت اسافل ناس برنج و ماهی است گوشت آنجا لاغر و ناخوشگوار می باشد ؛ ساکنانش اکثر مالدار اند و تونگر خداوند گله نرگاوان و حلقه فیلان ، اکثر مال و نعمت ازان غنایم است که از معمورات نزدیک و دور بتاراج و غارت آورده شده بودند ؛

مملکت میسور در حدود سال ۱۷۶۳ ، و مرز بوم بدنور در میان
سال ۱۷۶۳ و ۱۷۶۵ وسونده در ۱۷۶۶ باره محال در میان سال
۱۷۶۵ و ۱۷۶۴ و خطه های کوچک از آن راجگان یا زمینداران
و پرسرام بهاو در اواسط سال ۱۷۷۴ و ۱۷۷۷ کرناتک
بالاگهات بیجاپوری در سال ۱۷۷۶ کرناتک بالاگهات
حیدر آبادی در میان ۱۷۷۶ و ۱۷۷۹ ، بتصرف نواب
حیدر علی خان درآمد ؛ و ٹیپو سلطان پس از جلوس بر سریر
فرمانروائی ، نواح ادهونی بلاری کورگ گٹی اناگندی را
بر ممالک تسخیر کرده والد ماجدش اضافه نموده ؛ این امیر مولع
مکنت و جاه که بسزا یکی از جبابره یا فرمان فرمایان جبار
شرقی دیار خوانده شده بود از پدر نامدارش بمیراث ،
سرمایه نعمت و مکنت گرانمایه اندوخته بود چنانچه حوزه
حکومتش کمتر از هشتاد هزار مربع میل انگریزی نبوده مبلغ
زر سالانه خراج و باج آن پس از وضع اخراجات در بایست
ملکداری سه کرور روپیه در خزانه عامره می رسید و شمار
عباد ساکنان آن بلاد از شش کرور بالاتر ؛ از آن میان
یک لک و سی و پنجهزار سپاه بودند در فنون سپاهیگری
و سلحشوری ماهر و پرکار که از بهر حمایت کافه رعایا و رعایت
عامه برایا در حصون و ثغور و قلعجات ممالک محروسه متعین

بودند ؛ علاوه این جمعیّت مسطور قریب یک لک وهشتاد هزار نفر از سپاه ؛ ملازم بارگاه بودند از بهر پاسداري و حمایت جان و خانمان و خزاین و قلعه و شهر سلطان از گوناگون طبقات و مختلف خدمات از سوار و پیاده چون جانداران وحارسان وقلعه داران وتوپچیان ونیزه داران وبان داران و کمانداران و گرزبرداران و غیر ایشان از گوناگون طوائف انام چون دکهنیان و کرناٹکیان و ایرانیان وحبشیان و فرانسیسان و مانندشان ؛

باشندگان سرنگپتن درباره دین وکیش یا رسم و عادت خویش تخصیص سخت گیر اند و متعصّب و باجماعه مخالف خود در عقیده کمتر آمیزند ؛ پیشتر ازین ایّام تخالف عقاید عوام سبب خونریزي وکشت وخون عام گردیده است اگرچه این مرز بوم بکثرت مال و نعمت ؛ موسوم است ؛ ولیکن از طبقات مردم همین اهل خدمات عالیه بسیار مالدار و توانگر و بفراواني سیم و زر مخصوص و مشتهر اند وبس ؛ غلّه وابواب جابیه تجارت را از آن بهر کار ساختن از آئینهای پسندیده نواب حیدرعلي خان بود و ٹیپو سلطان این عادت نحوست فشان را از پدر بزرگوارش بمیراث درگرفته ؛

در اشارت بد واهي فساد واز نظام افتادگي دولت کلّیه تیموریه که علّت موجبه کون وهستي پذیري ریاستهای جزئیه در دیار جنوبیه وممالك شرقیه وغربیه شده

چون پرستندگي وقساوت اورنگ زیب عالمگیر (پسین فرمانفرمای نامدار دولت تیموریه) که او را بی باکانه بر ریختن خون برادران وکشتن پدرش در زندان وستمهای بسیاري دیگر از خدا بندگان دلیر کرده بود، وفرط بیاد وهوس از دیاد جاه وتمکنتش که دیرانی محابا بر تغلّب وتصرّف مرزوبوم (مجاور ممالک محروسه) مهاد که مرزبانان دیگر، قانع گشته، ومزید گُربزي ودهایش که خویشان ونزدیکانش را باهم در مقام کینه ورزي وناهرباني وباخودش در محلّ توهم وبدگماني واداشته، وشدّت تشرّع وتعصّبش در دین وملّت (زاینده هزار گونه رنجوري وعلّت) که راجگان وطرفداران هندوستان را بالطبع بر بدسگالیش باعث گردیده؛ اوّلاً سریر سلطنت تیموریه را گونه سست بنیان ومتزلزل ارکان، وارکان دولت واعیان حضرت آن دولت عظیمه را بددل وبدگمان ساخته بود، وثانیاً جنگ وپیکار

و ستیزه و شنار اولاد و بنائرشش که پس از انتقال او ازین
دار ناپایدار صورت گرفته و تنعّم و بیزاری ایشان از
رنجبرداري در تمشیت مهمّات شهریاري ، و در صحبت
زنان نابکار هندوستان و فرومایگان نابسامان آن ، در مستي و بیخبري
شب و روز بغفلت بسر آري ، یوماً فیوماً در جمعیّت و انتظام آن
سلطنت و مکنت ، سنگ تفرقه و پریشاني در انداخته ، حاکمان
صوبجات آنممالکت وسیع الفضا سر از گریبان استقلال
بر آوردند و از تسلیم و اطاعت ظلّ الهي که وجود ظلّیش رو
بکاهش و تباهي نهاده چون سایه نیمروزان از ان جز نام نشاني باقي
نمانده بود ، سر عصیان برتافتند ؛

و از جهت برافتادن نواحي و اطراف ممالکت از نسق
و نظام بسبب خالي ماندن تخت سلطنت از وجود بادشاهی
خداوند اقتدار و شکوه که حدود و اطراف آنرا بسیاست و
هیبت نیکو نگاه ، و ایادي جماعه ظلمه و فئه متغلّبه را از تعدّي و تطاول
کوتاه داشتي ، در هر ناحیه سرداری و در هر خطّه دعویداری
سر از زاویه خمول بر آورده علم ریاست برافراشت ؛ احمدشاه
درّاني در افغانستان و فرقه مرهتّه در مرز و بوم دکهن و جماعه
انگریزان در صوبه بنگاله و سواحل غربي سرزمین جزیره نمای
هندوستان ، و نوّاب حیدر علي خان مبرور در بوم و بر میسور

وکانور وکڑپه و بدنور و شانور وکنره و نگر وکالیکوت و مالیبار و دیگر نواحي و اقطار آن دیار ، مبانی حکومت را اساس نهادند ؛

آن حوادث و تقالیب اوضاع روزگار که در دیار دکهن کار حیدر علیخان را از حالت سپهداری و سرگردانی درگذرانیده او را بر سریر فرمانروائی و کشور خدیوی و دارائی متمکن گردانیده تقریباً معاصر آن سوانح وانقلابات ادوار بوده در صوبهٔ بنگاله که دنباله آن منجر بدان گشته که شرقی اندیه کنپنی یعنی تاجران انگریزی نامزد شرقی صوبه هندوستان از حالت تجارت مختصر بمنصب جلیل دیوانی این سه صوبه بنگاله و بهار واودیسه اختصاص یافتند وازان پس ازمطلع دیوانی دراندک زمانه نیر جهانفروز سلطانی طلوع نموده بر تمامی مرز بوم محتوی بر نازد نعمت فراوان زاینده خیر است بیکران پرتو انداخت ؛

داعیه ارتقای حیدر علی خان بر معارج حکومت در حدود جنوبی هندوستان همان باعث عروج کنپنی انگریزان بوده بر مدارج سلطنت در ممالک شرقی آن ؛ وعلت مشترک آن داعیه واین باعث هرج مرجی نمایان بود که از رهگذر یغما و تاراج افواج غربیه بقیادت نادرشاه ایرانی واحمدشاه درانی در ممالک هندوستان صورت گرفته ، وبناچار ، پس ازانکه از ناستوده شیم عالمگیر (چنانچه بالا بدان اشارت رفت) آن دولت مشرف باختلال شده واز

جنگ وجدال بسیار وکشت وخون خانگي فراوان که درمیان
اولاد واحفادش بوقوع آمده کارش بفتور وزوال گرائیده بود از
نهب وتاراج نادرشاهي اولاد واز یغماگري وغارتگستري
احمد شاه ابدالی چندباره اثری از آثار سلطنت باقي نمانده ودست
روزگار خاک مذلت گوناگون برمفارق واپس ماندگان دوده
شهریاري افشانده ؛ حاکمان وصوبه داران آن دولت
عظیم الشان که بر چندین صوبجات فراخ ووسیع که یکیک
ازان بسرخود مملکتی بود استوار داشت از اطاعت ونیابت
آن دولت سر برتافته دم از استقلال واستبداد زدند
وبدواعي رشک وهم چشمي درصدد استیصال یکدیگر
شدند ؛ چنانچه مشاهده این خصوصیات نهمیاین کمپني تاجران
طبقه انگریزي وحیدر علیخان را درین زمان دعوت کرده بود
که بنای حکومتی دران نهند واین چنین فرصت کار را از
دست ندهند ؛ بلکه جماعه مرهته را نیز که بنیان ریاست شان
پیش ازین روزگار صورت تاسیس پذیرفته بود نیک
قابو داده تافتوحات خود را از سرکار شمالي ممالک حیدرآباد
تاحدود دهلي وآگره واز خلیج کمبي که بر سواحل غربي زمین جزیره
نمای هندوستان واقع است تا خلیج بنگاله یا سواحل شرقي
آن ، وارسانیدند وهیبت وسطوت خود را در سرتاسر

ممالک که مابین اینحدود واند درانداختند ؛ و ازینجهت که دار الملک این فرقه متغلبه در مرکزی بهره هندوستان است واسپان آنمکان خاصه مادیان سرزمین ایشان خیلی سبکتاز و تیزجولان می باشد یکسر مصائب صوبجات شکسته بسته گرد پیش خودرا با خیول تیزتک و باد رفتار وافواج یغماگر جبار خویش دو بالا ساختند ؛

دربیان فطرت ارجمند وهمّت بلند و مطامح دور و دراز نواب حیدرعلیخان وسلیقه درست خدادادش درکفایت مهام سپهسالاری ومهمّات ملکداری و شمائل نفسانی آنسپهبد کامگار دولت جدیدرابانی ؛

اگرچه اختلال نظام مهام دولت دهلویه بسبب بروز چندین طرفدار فرصت وقت غنیمت شمار گردیده ، ولیکن از میان آنهمه جاه جویان ، نواب حیدرعلی خان ممتاز بمزید قابلیت کشورکشائی و صلاحیت دارائی ممتاز بود چه این سپهدار بختیار نه مانند دیگر نوابان وصوبه داران ، پس از نیابت و باجگزاری دعوی استقلال در حکومت وطرفداری کرده ؛ و نه مانند قدیم راجگان هندوستان سراز اطاعت و فرمانبری برتافته باسترداد مرزبانی خاندانی خویش ، قدم همت برافشرده ؛ و نه چون

رئیسان قبیلهٔ والوس، که در هوس بلندی نام وآوازه و یاد و ننگ
و ناموس بهمداستانی و پای مردی ایشان خاصه در این چنین زمان
در ممالک توران و ایران مصدر امور جلیله میگردند، رنگی
بر روی کار آورده؛ و نه به برافراشتن رایت امامت یا ولایت
و گرد آوردن خلائق بدعوت چنانچه اکثری از پیشینیان
و کمتری از پسینیان بدان حیله و بدین وسیله از مرتبهٔ ولایت
و پیری بدرجهٔ علیهٔ حکومت و امیری رسیده اند، از حضیض مردمی
باوج رئیسی ارتقا نموده، بلکه بمحض سعادت طالع
و بلندی فطرت و علوی همت و مزید هوای جاه و مکنت و فرط
آرزوی بلندنامی و رفعت که توانائی و صلابت اعضا و تیزی
و قوت حواس ظاهر و نیرومندی و اصابت قوای باطن و کمال
تفرّس و تفطّن و وفور تیقّظ و بیداری در مهام ملکداری و تطلّع بر آثار
و اخبار دور و نزدیک از بلاد و عباد و تفحّص از ضمایر و سرایر اعدا
و تحمّل مشاق روز هیجا و بخشش و بخشایش بجا و تدبیر و مشورت
در مهام عظام و مانند آن خجسته صفات و فرخنده ملکات، او را
نیکو شایسته آن هوا و این آرزو گردانیده بود از حضیض
سپهداری باوج گرانمایه کشورخدیوی و شهریاری ترقّی نموده؛
همت والانهمت او در هوای کشورکشائی و هندخدیوی نه همین
مقصور بود بر اینکه دولت دودهٔ تیموریه از آب و تاب رفته را

برونق و بهای پیشین باز آرد و سطوت باغیان و غاصبان آنرا
بر شکند، سپس سیر آن آب بجو باز آمده را بسوی دودهٔ حیدریه
(یعنی خاندان خویش) باز گرداند بلکه آن امیر دولتیار بر درایت
و کفایت خود در بارهٔ کشور کشائی و تاسیس بنیان دارائی
آنقدر وثوق داشت که مطمح نظر بلند و فطرت ارجمندش این
بود که بتجدید آن دولت را چنان اساسی نهد و حوزهٔ آنرا چنان
سعتی دهد و مدت آن دولت را چنان پاینده گرداند که نسبت
به نخستین بنا استوارتر و فراختر و بناپار پایدارتر باشد؛ و امیران
باغی سست بنیاد و صوبه داران طاغی خدیعت نهاد را که بر خرابهٔ
آن دولتسرا و ویرانهٔ آن شاهانه بنا بمواد و خرد و ریزه باقیماندهٔ اش
عمارت امارت برآورده بودند آنچنان خوار و مبتذل می پنداشت
که زنهار شایستگی آنمنزلت و مقام که بر حسب اقتضای بخت
و اتفاق، متصرف آن شده بودند نمیداشتند و از شعار و دثار
مردی و مردمی و کفایت و درایت که در روز میدان، مهمات
رزم آرائی و دشمن شکنی را شایستی، و در روز دیوان مصالح
مملکت اندیشی و رعیت پروری را بایستی، یکسر عاری و عریان
اند، و بجای آنکه آن امیران پست فطرت را نائل انداز
عزایم جلیلهٔ خود انگاشتی اموال و رجال ایشان را بتدبیر
شایستهٔ خود بر حسب اقتضای مقام زایندهٔ نعمت و وبال خود

شان می پنداشت، درمیان امیران عهد خویش، همین جماعه
مرهته را مخلّ بمقصد و مرام خود تو هم میکرد، ولیکن چون از مدت
متمادي با آن غافلان ناعاقبت اندیش آنگونه نرد حریفانه می باخت
وآنچنان حیله و فسون برهم زن جمعیت آن یغماگران که وضع خاص
حکومت شان بدان بآساني برهم میخورد بکار می برد که دران بکام دل
فیروز میگردید اورا ازین معنی مایوسی نبود که بمقناطیس زر دلهای
ایشان بر باید یا بفتنه انگیزي خانگي اتفاق واقتدار ایشان
معطّل و بیکار دارد تا آنزمانکه افزوني اقتدار دولت روز افزونش
دست تطاول ایشان بسته گرداند و پاي تگاپوی شان
در شکستن عزّ و شانش شکسته؛ ولیکن تمامي اندیشه هاي دور ودرازش
درباره افزایش دولت و جاه خام ماند و یکسر منصوبه هایش ناتمام
و جنگ و جدال متمادي ملالت انگیز که در کرناتک
صورت گرفته بود اورا مثمر سودي و منتج امید بهبودي نگردید،
واگر در تمشیت مصالح دشمنانش خلل انداخت مفاسد آن
برابرانه بسوی او عائد گشت؛ او برای پیش بینش
دریافته بود که عهد آشتي واتفاق درمیان انگریزان و جماعه
مرهته اگر حالي صورت نگرفته احتمال قویست که عنقریب بعمل
آید واین معني بدلایل عقلي قبل از وقوع نزد وي ثابت شده بود
که سبب همداستاني این دو فرقه بدسگالان که از افزایش جاه

و جلالش در تب رشک می سوختند واز دست و بازوی
مردانه او سر جنگهای نمایان و شکستهای عیان خورده بودند تقسیم
ممالک محروسه اوست که مطمح نظر ایشانست ، ونیز بنظر
دور نگرش مشاهده کرده بود که انگریزان همگی افواج خود را
بسوی او متوجه خواهند کرد ، و جنود بنبئی و بنگاله تمامت جد و جهد
خود را برغم او در حدود ملیبار بکار خواهند برد بانیکه سپاه حمایت
پیشه اش بسیار کم است و سیر و بناچار آن ناحیه بی پناه از
ممالک او بیورش ایشان تباهی پذیر ؛

القصّه عهد صلح و صلاح که حیدر علی خان آنچنان از و میسّر رسید
درمیان فریقین بد اندیشش بوساطت مادهوجی سیندهیه
بسته دبکار دانی وسلیقه شعاری سطراندرسن سربراه
نموده شد ؛ شرط مهم از شرایط عهد و میثاق بسته این بود که
حیدر علی خان همگی بوم و بر را که از دولت انگریزیه تصرّف
کرده بود باز پس دهد و تمامی اسیران را که برگرفته و اگذارد
و در آینده از تاخت و یورش احتراز کند ،

برحسب پیش گوئی حیدر علی خان از بنبئی جمعیتی از سپاه
بقیادت جنرل ماتهیوس بسواحل ملیبار بیاریگری کرنیل
هنبرسطون که بگاه اضطرار خائب و خاسر از پلاچری میرفت
فرستاده می شود طیپو صاحب باستماع این خبر بر سبیل ایلغار از کرناتک

تیز بشتافت تاراه تلاقی شان زند و با جمعیت گران از سپاه مصحوب سطرلای سپهدار قشون فرانسیسیه بهیئت مجموعی بر افواج انگریزی حمله آورد ولیکن بدافعه پردلانه کرنیل مالیو ذناکام باز گردانیده شد؛ آنگاه ٹیپو صاحب بزودی خیمه ها برکنده از راه پلاچری برجناح استعجال باز گشت؛

موجب باز گشت ناگهان ٹیپو صاحب خبر وحشت اثر بیماری یا مرگ حیدر علی خان بود که بدو رسیده؛ مرگ این سپهسالار نامی اگرچه چندی پنهان داشته شده ولیکن گمان غالب همین است که در اخیر سال ۱۷۸۲ع این واقعه ناگزیر صورت گرفته؛

الحق نواب حیدر علی خان یکی از فرمانروایان عظیم الشان و سپهداران بدیع العنوان هندوستان بوده فطرتش عظمتی داشت وسعتی که بیک مرتبه بر تمامی خصوصیات سپهسالاری و شهریاری میرسید و بر خطوب میدانی و مهام دیوانی احتوا می نمود؛ از کار و بارش چنان پیدا میگشت که گوئی تمامی هنر و کمال که در بایست تاسیس و تایید سلطنت جلیله باشد مانند عطایای وهبی یا طبعی از فطرت ارجمندا و برسته بود و بکمال ژرف نگاهی از کوچکترین نمایش یا آغاز امری بانجام آن پی می برد که زنهار از نظر شاملش غایب نمیگردید؛ ساختن آنچنان جیش سلحشور پرچابک و چست از مردم هندوستان که ازان گاهی بر تحاسته

وشاید بر نخواهد خاست ، وتسخیر کردن بعض ممالک بزور شمشیر ، وبدست آوردن دیگر بلاد بقوت رای وتدبیر ، وبرداشتن این ممالک وبلاد رابدان درجه از عمارت ورفاهیت وامنیت وشگفتگی که پیشتر ازان دران نشانی نبود کرشمهٔ بود از درایت وکفایت نواب حیدر علی خان وشمهٔ از فطنت وفراست آن بانی سلطنت جدید در هندوستان ، علاوه بنیاد نهادن دولت جلیله وفرود آوردن طبقات اهل فرنگ که سرباوج حکومت وایالت برداشتن می خواستند تخفیف حالت نخستین شان که تجارت وکارخانه داری باشد تابمثابه دیگر رعایا یکه زیر تحت حمایت وفرمابرداری سلطنت هندوستانی زندگانی میکرده باشند ، همت والایش بدان مرتبه علیه رسیده بود که همین میخواست که مرتبه عظیمه ملک التجاری راکه ازان برتر پایه در عالم تجارت نباشد ازآن دولت هندیه در آشیه یابلاد سهران قایم گرداند ، بلکه ازین مقام بالاتر پرواز کرده بدان اوج رسیده بود که در ممالک شرقیه هیچ همت بلندی کمندی بکنگره اش نفکنده یعنی مطمح نظرش این بود که بنای سنگاری از جهازات یاجمعیتی گرانمایه از مراکب جنگی دریائی برنهد ، تابوسیله آن سواحل شرقی وغربی هندوستان از تاخت وتاراج وتغلب وتصرف بیگانگان همواره محفوظ وازرفاهیت وامنیت محظوظ بوده باشد ، اگرچه حیدر علی خان

آئینگری و قانون سازی را شیوه نورزیده باری در ممالک محروسهٔ خویش ظاهرا بهنر و کمال گوهریش آنچنان دستورات آرمیده فرمانروائی و قوانین سنجیده دارائی را تاسیس نهاده که نه همین رعایای چندین بلاد تسخیر کرده جدید، هوا خواه و مهر ورز وجود کرامت آمود ش باقصی الغایه بودند بلکه ساکنان دیگر بلاد مجاور ممالک محروسهٔ اش بدل آرزوی آن داشتند که در کنف حمایت و حراست او در آیند و در سایه عطوفت عام او خوش و خرم زندگانی کنند؛ همین جماعه نائران از میان رعایای او بسرکشی و طغیان که خاصه آن طبقه است مستثنا بودند چه اینجماعه طاغی اگرچه ظاهرا بسهولت مسخر گردیده بودند هنوز سرشت عاصی و سرکش شان از تسلیم و انقیاد ابا می نمود؛

نه همین حریفان جنگجو در امور وابسته رزم و پیکار با حیدر علی خان در مقام ترس و باک بودند بلکه در فنون و تدابیر ملکداری نیز از وحساب میگرفتند و پرحذر زندگانی میکردند؛ القصه هیچ ارتیاب درین باب نیست که او یکی از جلیل القدر ترین مردم روزگار خود بود در خصوص ملکداری خواه در ولایت فرنگستان خواه در ممالک شرقی آن؛

(از همین ملکات او یکی این بود که) از ستمگری و بیرحمی آنقدر پاک و بری می زیست و از مردم آزاری آنچنان مجتنب و محتاط می بود که می توان گفت که او درین باب از تمامی کشورکشایان قدیم بلاد

شرقیه که اخبار ایشان بما رسیده گوی سبقت ربوده یا بمزید
شرف ممتاز بوده، ولیکن چون او از خیانت و ناهنجاری خانگی
پر متنفر بود و امانت و دیانت را خودش بجد کار می بست
و شرایط جنگ و پیکار را نیک مراعات میکرد، بنابران در
عقوبت مجرمان و مکافات خاینان بغایت سختگیری می نمود
چنانچه در بعضی ازین گونه صورت نزد مردمان ظاهر بین خاصه آنانکه از
حقیقت واقعه آگاهی نداشتند و در پژوهش آن اعتنانه، چنان
متخیّل میشد که مگر او از طبقه جباران یا بمرگ سنگدلان و خدادو رانست
و (از گزیده عادات او یکی این بود که) از بیهوده و نمایش
حشمت و نخوت آمیز شان و شوکت که از همین عادات
دربارهای هندوستان است نفرت میداشت، و با دوستان
و درباریان و منصبداران بغایت همدمی و موالفت و آشنائی
و مباسطت می زیست؛ و از تمنّع و احتشام که شیوه امیران
شرقی است می پرهیزید و در خانه و در حضر چنان بی تکلّف
و آزادانه زندگی میکرد که در لشکرگاه و سفر،

اگرچه نواب حیدر علی خان نسبت بطایفه انگریزان
از رهگذر خطاهای خودشان و قدری از جهت رخنه گری و خلل
اندازی ایشان در منصوبه هایش کار عداوت و عناد را بغایت
رسانیده بود گویی دشمن جانی ایشان گردیده از امارات

دوئی دناکسی حاشیه نگار یا ترجمه نویس او (که از فرقه انگریزانست)
پنداشته خواهد شد که بدین سبب در اظهار کمالات او از خود
بقصور راضی گردد یا گرانمایه ملکات او را بپوشد؛ عیبی که هنرهای
او را گونه داغدار کند؛ (وکیست که بمضمون

بیت

سیر کردیم درین دیر ز مه تا ماهی
هیچکس نیست که بیداغ بود در عالم

یکسر از عیب بشری پاک و بریست؛ این بود که در افزودن سرمایه
ثروت و غناد رنهب و تاراج بلاد و قتل و سفک دمای عباد
هیچگونه دل ایستادی و تاملی نمیکرد و از این رهگذر نام جباری را
گوئی نقش نگین خود گردانیده؛

مجملی از احوال اسلاف کرام و آبای والا مقام نوّاب معالی انتساب حیدر علی خان بهادر مغفور، بانی دولت اسلامیه میسور؛

اجداد امجاد نوّاب فرخنده القاب به قبیله جلیله قریش انتساب داشتند بر تعیین اینمعنی که در چه عهد و کدام کس از ایشان از عربستان نخست در هندوستان وارد شده روایت مساعدت نمیکند آبای عظام نواب همایون فرجام در قدیم به گولار بعزّت و احترام زندگانی میکردند و بعضی از ایشان بمنصب قضا از میان اقران ممتاز بودند؛

"(میگویند که پدر جد بزرگوار آن امیر سعادت یار شیخ ولی محمد بعزیمت زیارت بقاع متبرکه در زیّ صوفیه از بلده دهلی بر آمده در عهد حکومت محمود بن ابراهیم عادلشاه فرمانفرمای بیجاپور بشهر کلبرگه دکهن در جوار مزار سیّد محمد گیسو دراز که از مریدان شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است و از راه کمال اکرام و اعزاز ایشان زادران دیار بلقب شاه بنده نواز میخوانند سکنا گزیده خودش سجاده آرای عبادات و اوراد و تلقین و ارشاد گردید و پسر سعادتمند خود را

از نشان حیدری

(که محمد علي نام داشت و همپای شیخ از دهلی آمده بود) بتحصیل علوم دیني و معارف یقیني مشغول گردانید چون آن نونهال سعادت و اقبال از اقتنای سرمایهٔ فضل و کمال پرداخته بسن شباب رسید پدر عالیمقدار دختر بعض موالي آن درگاه را که بشرافت نسب و کرامت حسب امتیاز داشت بسلک ازدواج فرزند ارجمندش درکشید ازین صدف بحر عفّت و شرف چهار گوهر شاهوار پدیدار شدند بدین ترتیب ۱ شیخ محمد الیاس ۲ شیخ محمد علی ۳ شیخ محمد امام ۴ شیخ فتح محمد ۵ شیخ ولي محمد پس ازانکه روزگار دراز تا اواخر حکومت علي عادلشاه در طاعت و عبادت جناب احدیّت بسر برد بجوار ایزد پاک ازین تیره خاک انتقال نمود شیخ محمد علي که بعالي صاحب شهرت داشت پس از ارتحال پدر بزرگوار از شهر کلبرگه با اهل و عیال به بیجاپور انتقال کرده بمحلّهٔ مشایخ پوره بخانه برادران حلیله اش که هفت تن (۷) و در رفاقت شیخ منهاج الدین سپهسالار والي بیجاپور در جرگه رساله داران منسلک بودند رحل اقامت افگند و ایشان از رهگذر فرط محبّت که باخواهر داشتند قدوم شیخ محمد علي را فوز عظیم انگاشته در تقدیم لوازم خدمتگزاریش بجان میکوشیدند و دقیقه از ملاطفت و دلجوئي نامرعي نمیگذاشتند شیخ نیک نام هنوز روزکی چند در آنمقام با آسایش و آرام با ایشان بسر برده بود که

ادوار بوقلمون زمان ، سنگ تفرقه در جمعیت ایشان انداخت و آن
برادران نامجوی در مصافیکه میان جنود سلطان دهلی که باستخلاص
بیجاپور آمده و افواج والی آنولایت که بسرکردگی شیخ منهاج الدین
بمدافعه آن تعیین نموده شده بود اتفاق افتاده و تلاقی فئتین در ظاهر
کلبرگه رو داده دلیرانه جنگیده هر هفت تن شهید شدند ؛ و نام
نیک پردلی ازین جهان بردند ؛ شیخ علی صاحب ازین واقعه
جانگسل نیک خسته خاطر و تنگدل گردید و ازین بیش بود
و باش آنجا خنک و بیمزه انگاشت بنابران با خاتون غمزده و مخزونش
(که در سوگ مرگ ناگهانه هفت گرامی برادر ؛ دل نالانش پر آذر بود
و مشاهده آثار باقیمانده آن از نظر نور دیدگان هر زمان وحشت
تازه اش می افزود) معه دیگر وابستگان بصوب کرناتک
بالاگهات نهضت نموده در قصبه کولار نزول کرد شاه محمد دکهنی
که مردی ستوده صفات و از قبل قاسم خان صوبه دار خطه سرا
بحکومت آن مکان می پرداخت بسابقه معرفتی که با شیخ
داشت ورود او در آن مقام بتعظیم و اکرام تلقی نموده مقامی
شایسته از بهر سکونت ایشان تعیین فرمود و پس از چندی
از جهت وفور دیانت و مزید امانت که در شیخ بزرگوار
معاینه کرد زمام نظم و نسق تمامی امور خود بکف کفایت او وا سپرد
تا آن نیکو نهاد مدتی مدید در ان مقام بعزت و احتشام بسر برد ؛

وچون شیخ علي صاحب در سنه ۱۱۰۹ ازین جهان فاني رفت بسراي جاوداني کشید پسر کلانش شیخ محمد الیاس به نیابت پدر مرحوم پرداخته در نظم مهمّات وابسته سربراه کاري وامور متعلّقه خانه داري کفایت ودرایت را کار فرموده وبرادران ومنتسبان خود را نیکو پرورش نموده ؛ "

عروج شیخ فتح محمد براوج سپهداري وطلوع اختر ولادت نوّاب حیدر علیخان ازافق توفیق باري ؛

چون شاه محمد حاکم کولار رحلت نمود شیخ فتح محمد بفتواي بسالت وپردلي گوهري بیکار در خانه نشستن را ننگ مقام ناجوئي ونامردانگي دانسته بي اجازت برادر کلانش که مرد درویش مشرب قناعت پیشه بود رهگراي کرناتک پائین گهات گردید ودر آنجا بسابقه ستقیمي که در تحصیل معاش داشت بزودي در سرکار نواب سعادت الله خان صوبه دار ارکات راه مداخلت پیدا ساخته اوّلا بسرگردگي پانصد پیاده وپنجاه سوار سرمایه اعتبار اندوخت وباسم سپهدار موسوم گشت وآنگاه بمرور زمان مصدر تردّدات شایان شده بمرتبه بلندتر متمکّن گردیده بقیادت ششصد پیاده وپانصد سوار پرداخت در هر معرکه که میرفت مظفّر ومنصور باز میگشت تا آنکه در اواخر حکومت نوّاب موصوف در

جنگیکه بمقام چنچي ازاعمال کرناتک راجه سیسکه را با نواب اتفاق افتاده و راجه شیردل با چهارده نفر سوار از رود سکر اتیرت که در عین طغیان بود در گذشته خود را بی محابا بر فیل سواري نواب که در قلب ایجاد میان پانجهزار سوار و سیزده هزار پیاده دیگر طرف رود صف آراسته مستعد جدال استاده بود زده میخواست که سنان نیزه از سینه نواب بگذراند درینزمان همین شیخ فتح محمد سپهدار بود که از میان تمامي افواج پیشتر شتافته سپر حمایت نواب ازان نایره گردید و بضرب شمشیر راجه بی باک را بر ناک هلاک انداخت بجلدوي این کار مردانه بانعام علم و نقاره سر بلندي یافت پس چون نواب سعادت الله خان وفات کرد و از رهگذر نزاع و پرخاش که در میان عزیزان و خویشان او صورت گرفت اختلال تمام دران ریاست راه یافت شیخ فتح محمد از بود و باش ارکات دل برکنده با حشم و خدم خود بسوي بالاگهات معاودت نمود و اهل و عیال خود را در کولار گذاشته بعزم ملاقات برادرزاده اش حیدر صاحب پسر شیخ محمد الیاس که در رفاقت راجه میسور روزگاری بکام داشت بمیسور بشتافت و دران سرکار بخدمتی شایسته منصوب گردیده بخطاب نائک (که در زبان سنسکرت مرادف سپهدار

است) عزّ اختصاص یافت ؛ و پس ازانکه نظام امور سرکار
میسور برهم خورد فتح محمد نایک ازان خدمت استعفا خواسته
بکولار مراجعت کرد و چندی درانجا بیاسود و هنگام اقامت کولار
حضرت آفریدگار اورا دو پسر کرامت فرمود نخستین ایشان
باسم شهباز صاحب نامیده شد و دومین که بعد دو سال
بعرصهٔ شهود آمده بود (و باسم ولی محمد خوانده) در عهد گهوارگی
در مهد فنا خفته ؛

چون همت والانهمت فتح محمد نایک هنوز جویای نام
بلند و پایهٔ ارجمند بود با جمعیت چارصد پیاده و دو صد سوار آن
سپهر اختیار مترصّد منصب جدید پیش درگاه قاینجان صوبه‌دار
سِرا* رفت خان قدردان مردم شناس مسئول اورا بشرف
قبول پذیرفتاری نموده بقلعه‌داری حصار بالاپور نامزدش فرمود
و سپهدار کامگار با جمعیّت پیاده و سوار که همراه رکاب داشت
بدانصوب گرائیده بوظائف قلعه‌داری پرداخت وچون آب
وهوای آن مکان بمزاج او خیلی سازگار آمد وابستگان خود را از
قصبهٔ کولار در جوار خود طلبید و روزگاری دراز دران ناحیه باجهت
و شادمانی بسر آورد و درین مقام سعادت قرین ایزد جهان آفرین
اورا در سال ۱۱۳۴ هجری فرزندی بختیار ارزانی فرمود که ازانوار

* خطه کلان بقرب یکصد میل انگریزی بجانب شمال سریرنگپتن ؛

جبینش و دودمان منور گردید و از شواهد طالع همایون و دلایل ناصیهٔ
میمونش چنان معلوم گردید که آن لعل شبچراغ درج سعادت
و بختیاری گوهر شاهوار زیبنده دیهیم امارت و شهریاری
خواهد گردید و چون آثار سروری و ایالت و نشان پردلی و
بسالت از صفحات وجنات او هویدا بود آن گل سبد
دودهٔ علی بنام حیدر علی خوانده شد؛)" اینست آنچه مردم عامی درین
باب روایت کرده اند؛

ولیکن راویان ثقات چنین حکایت میکنند که شیخ محمد علی جد
بزرگوار نواب حیدر علی خان پس از انکه دختر سید پارسا که یکی از اعیان
کولار بود در حبالهٔ نکاح خود آورد و وابستگان خود را به انجا نقل کرده
طرح سکونت در انمقام انداخت از بطن این بانو او را یک
پسر و یک دختر پیدا شد پسر بنام فتح علی موسوم گردید و دختر
هنوز نزاده بود که پدر جهان فانی را بدرود نمود؛ فتح علی بخانهٔ جد مادری
خویش تربیت و تعلیم یافت و از جهت سیادت خؤلت
(یا خاندان مادری) او را میر فتح علی میخواندند؛ میگویند که میر فتح علی
خداوند ملکات نامی و صفات گرامی بود و چون بسن شباب
رسید جمعیتی از سپاه از پیروان پدر مرحومش و غیر آن فراهم
آورده در رفاقت نواب دلاور خان حاکم سرا چندی بعزت
و احترام بسر برد؛ و دران مقام مصدر کارهای شایسته شده آخر کار

بسپهداری دو هزار پیاده و پانصد سوار سرمایهٔ اعتبار اندوخت
و بلقب نائک ممتاز ساخته شد؛ چون روزگاری برین منوال
بگذشت باری چنان اتّفاق افتاد که میر فتح علی نائک بابرات
مبالغ خطیر در وجه بقیّه تنخواه خود که حاکم میرا بر میر علی اکبر خان زمیندار
بعضی از نواحی آن خطّه نوشته بود بدان ناحیه رفت میر نامبرده
چون زر نقد نداشت قطعه تمسّک آن بمیعاد ششماه به میر موصوف
داد؛ ولیکن هنوز زمانه ادای برات طی نشده بود که برات
زندگانی میر بپایان رسید؛ وآنچه از نقد و جنس ازو باز پس مانده
بعلّت بقیه خراج که برذمّه او بود کارکنان حاکم سرا بتجویز ضبط
درآوردند فتح علی نائک بر میعاد موعود باتمسّکی که داشت
پیش بیوه میر مرحوم رفته درخواست زر یادختر (که از میر مرحوم
یادگار مانده بود) نمود بیوه مسکین چون استطاعت ادای زر
نداشت و دامادی نائک را ناپسندیده نمی دانست زر
تمسّک را کابین آن نازنین شمرده او را بمیر فتح علی نائک
بزنی داسپرد؛
میگویند هنگام بارداری این خاتون که مجیده بیگم نام داشت
او را بزیارت پارسائی که بطهارت ظاهر و باطن دران
مواطن موصوف بود و بنام حیدر شاه معروف از بهر دریوزه
همّت بردند؛ آنمرد خداپرست بشارت فرزند نرینه داد و فرمود

LYTTON LIBRARY
Date ....

تا او را بنام حیدر علی موسوم کنند ؛ چنانچه فرزند سعادتمند در سال یکهزار و یکصد و بیست و نه هجری مطابق یکهزار و هفصد و هفده عیسوی که بچندین وجه قرین قیاس می نماید در موضع دیونهلی در جوار کولار از مادر بزاد و درهای فیروزی و اقبال بر روی دودمان واکشاد ؛

فتح علی سپهدار در خدمت حاکم خطهٔ سرا باهمان جمعیت روزگاری دراز خرسند و کامگار بسر آورد و هوای ازدیاد مکنت و جاه پیرامون خاطرش نگردید تا آنکه امور حکومت دلاور خان از نظام در افتاد ؛ و کار سپاه از جهت بی زری بتنگی و عسرت کشید ؛ درینحال بفتوای ضرورت سپهدار موصوف بجستجوی خدمت دیگر در آمده عزیمت سرینگپتن نمود و در آنجا روزگار با او سازگاری و بخت و دولت یاری کرد تا در سرکار راجه میسور بسپهداری دو هزار پیاده و پانصد سوار که همراه خود داشت سرافراز گردید ؛ و این رو داد که سرمایهٔ تمامی جاه و مکنت و شان و شوکت آینده او بود در سنه یکهزار و یکصد و چهل هجری یا یکهزار و هفصد و بیست و هفت عیسوی صورت گرفت ؛

از قدیم الایّام زمیندار خطهٔ میسور که محتوی بود بر سی و دو قریه خراج گزار راجه بکراپتن ؛ و این راجه یکی از باجگزاران خدیو اعظم مهاراجه اناگندی بود که نسبش بدودمان والاشان راجگان

* قصبه حاکم نشین هفت پرگنه بمسافت سی و پنج میل شرقی بنگلور ؛

و بیجانگر می پیوندد که در بعضی از از منهٔ سالف بر سر تا سر ممالک هندوستان واقع زمین جزیره نمای هند فرمانروائی داشتند؛

اگرچه بتقالیب روزگار از شهر پکراپتن اکنون بجز نام نشانی در میان نیست ولیکن از آثار عمارات آن می توان پی برد که مقام آن برشمالی کنارهٔ رود کاویری بقرب سه میل از سریرنگپتن بوده است؛ پس این راجه این مقام سری رنگه رائل بود و چون او در سال یکهزار و ششصد و ده عیسوی مرد و قایم مقامی باز پس نگذاشت لقب راجگی و زمینداری او براجه واتریار زمیندار میسور باز گردید ازان باز اهل خانوادهٔ میسور لقب راجگی برخود گرفتند و بنای نشستن بر تخت نهادند و بمرور ایّام گام بگام بتسخیر املاک و اراضی رئیسان قرب و جوار حوزهٔ مملکت خود را وسیع و فراختر گردانیدند؛

درمیان این خاندان دستوری بود مستمر که هرگاه راجهٔ از ایشان لاولد مردی خویشان و قریبان، تمامی نوزادگان خورد و بزرگ خاندان را که با راجه مرحوم در یک سلسله نسبی منظوم می بودند در انجمنی فراهم آوردندی و از آنمیان کودکی سه ساله یا پنجساله را به مهتری برگزیدندی و بدین وسیله تا مدّت دراز خودشان بتکفّل مهام امور حکومت بنام اولیای راجه صغیر پرداختندی و درین عهد وظائف تربیت و فوائد

ممالک درمیان سرکردگان آن خاندان منقسم بودی و یکی از
ایشان بنام دلوائی یعنی دستور کارفرما یا وکیل مطلق ممتاز
ساخته شدی ؛

روداد ازین مقوله پس از آمدن فتح علی نایک درین
سرکار بزمانهٔ قابیل صورت گرفت چون راجه در سال یکهزار
و هفتصد و سی و شش عیسوی جامهٔ عنصری گذاشت و فرزندی
جانشین نداشت بدستور مسطور کودکی سه ساله را برگزیده
بنام چیک کشنه راجه موسوم کردند و زمام مال و عقد ملکرانی
بدست گوراچری نندراج وا سپردند ؛ واین دستور خیانت
پیشه بمکائد و فنونی که داشت در اندک روزگار اقتدار راجگی
را بر نهج غصب، خودش متصرف گردید فتح علی نایک
بحسن سابقه که در استماله و استرضای این دستور
بکار برده و بمساعی جمیله که در کفایت مهام مرجوعه بوی
بتقدیم رسانیده آنچنان در دلش راه پیدا ساخت که
در کفایت تمامی مهمات عظیمه، دستور کارفرمای میسور او را
بر دیگر منصبداران رجحان دادی و فوج او را بر دیگر افواج
مزیت نهادی ؛

چون فتح علی نایک در سال یکهزار و هفتصد و سی و
هفت عیسوی سرای فانی را پدرود کرد و زمام سپهداری

جمعیّت پیروانش بطریق میراث بدست فرزندانش علی نائک شهباز خان وحیدر علی در افتاد این جوانان چالاک در قلیلی از زمان از پیشگاه دستور کار فرما بخطاب سپهداری ممتاز گشتند؛ ولیکن در عرض دو سال بعد این روداد از جهت بعضی حرکات ناملایم مزاج دستور از ایشان متغیّر شده رقم عزل بر منصب شان کشید بناچار این هر دو برادر با اتباع و اشیاع خویش راه ارکات پیش گرفتند و در آنجا بسرکار نوّاب صفدر علی خان که در ان زمان از بهر مقاومت افواج مرهتّه که در سال یکهزار و هفصد و چهل و پنج در سرزمین کرناتک تاراج و یغماگری را بنا نهاده و دست ستمگری بر رعایای آنحدود کشاده بودند در نگاهداشت افواج جدید اشتغال میداشت نوکر شدند؛ در عنفوان جوانی حیدر علی نائک را بادو دمانی باند اتّفاق رشته و پیوند دست داد یعنی دختر میر معین الدین حاکم قلعه کرّپه خواهر میر علی رضا را در سلک ازدواج کشید از بطن همین بانوی نیکخوی در حدود سال یکهزار و هفصد و چهل و نه عیسوی فرزند گرامیش ٹیپو صاحب بوجود آمد؛

چون در سال یکهزار و هفصد و چهل و دو عیسوی نوّاب صفدر علی خان بر دست خویشاوندش مرزا علی ویلوری کشته شد این هر دو برادر باز از منصب خویش معزول گشتند، آنگاه

مکتوبی در خدمت دستورکار فرمای میسور ارسال داشتند
واو بتصور فواید عائد شدني از رفاقت این پردلان و جمعیت
پسردان شان ملتمس ایشانرا بشرف اجابت مقرون گردانید
حیدر علي نائک پس از مراجعت در میسور بزمانه اندک زوجه
دیگر، خواهر مخدوم صاحب دختر قاضي سرینگپتّن را بحبالهٔ نکاح خود
درآورد و در سال آینده چون برادرش شهباز خان وفات
کرد همگي اموال وجهات پدر را متصرّف و بر تمامي جند وحشم
بر سبیل استقلال سپهدار فرمانفرما گردید ازین پس
او را از سپهداران بلند نام شمردندی و بلقب حیدر علي
نائک خواندندی ؛

اکنون حیدر علي نائک بجای پدر والامقام در مرتبهٔ سپهسالاري
متمکّن گردید و دستورکار فرمای میسور بر درایت و کفایت او
وثوقی تمام داشت و سپهدار نامجوی بتقدیم مساعي جمیله
وکارسازي مشاغل جلیله بتاکید استحقاق خود میکوشید ؛ چنانچه در آخر
شگرف کاري وجانگزاري نائک موصوف آنچنان در دل
دستور میسور ثابت و راسخ گردید که در هر مهمّی که پیش
آمدی رجوع باستصواب رای رزین و فکر متین او کردی ؛
و هر جنگ و پیکار که رو نمودی استعانت از دست و
بازوی مردانه آن سپهدار چابک و فرزانه جستی ؛ درین

ایّام کارگزاري و شگرف کاري حیدرعلي نائک زبانزد خاص و عام گردیده بود و ازان شیرینکاري و خوشخوئي و پایمردي و دلجوئي که در بدست آوردن دلهای کافه سپاهیان خاصه جماعه اسلامیان بکار می برد ایشان را اسیر دام هواخواهي و محبّت خود گردانیده ؛

درین جزو زمان صورت حال این نواح برین منوال بود که از رهگذر تزلزل و سستي که در اساس دولت دیجانگر در اواسط شانزده صد سال عیسوي راه یافته تمامي زمینداران و باجگزاران این دولت ، گردن حال خود را از بند بندگي واطاعت آزاد ساخته هریکی از ایشان لقب خواجگي برخود بربسته بود و از ننگ فرمانبرداري و باجگزاري وارسته ، گرانمایه وتونگرترین ایشان زمیندار بنگلور بود لچهمن راج نام که برمرز وبوم فراخ ووسیع مجاور سمت شمال غربي میسور فرمانروا بوده ؛ و علاوه دارالملکش که مدینهٔ بود محکم نهاد قوي بنیاد ، قلعه سیون درُگ که دران روزگار حصار نامدار ودر از در افتتاح شمرده می شد دردست تصرّف او بود این رابجه ساده نهاد از جهت پندار سطوت و اقتدار خویش وحسن ظنّی که نسبت بکار فرمایان میسور که از قدیم الایّام بادي در مقام غایت مودّت و ایتلاف بودند میداشت

از نگاهداشتن آنقدر عدّت سپاه که از عهده رعایت
و حمایت آنممالکت وسیع الفضا بیرون آمدی تساهل
و امساک می ورزید واز انجام کار این شیوهٔ ناهنجار نمی اندیشید؛
و چون این غفلت نمایان از راجه بنگاور نه ازان جنس
امور بود که بر مرآت ضمیر سپهدار میسور که در استخبار نهاني
اسرار و انتهاز فرصت کار ید بیضا داشت پرتو ظهور نینداختی
بنابران بباعثه حرص افزوني که اکثر غشاده دیده راستي و دیانت
خاصه نوجاه طالبان میگردد دستور کارفرمای میسور را از راه اطماع و تحریص
بران آورد که او را اجازت دستبردي ناگهان بر بنگاوریان
غفلت توأمان دهد؛ دستور میسور بدینگونه اغوا از راه رفته
بدین ناهنجاري رضا داد؛ و حیدر علي نایک در سال یکهزار و هفصد
و چهل و شش عیسوي باجمعیت بیست هزار مرد برگزیده اش
از سریرنگپتن بتسخیر بنگلور نهضت نمود راجه بنگاور که در عین
بی سرو ساماني درین بلای ناگهاني مبتلا شده بود هیچ تدبیر بجز این ندید
که درون حصار استوارش متحصّن گردید ؛ و بدین وسیله تا یکماه
اندرون آن حصن حصین محصور و از آسیب افواج غنیم دور
ماند ؛ و پس از انقضای آن مدّت سپهسالار میسور بدین شرط
که راجه بنگاور چهار لک روپیه نقد حالي بدو سپارد و ضعف
آنمبلغ هر سال بطریق خراج براجه میسور میداده باشد از محاصره

دست برداشت؛ و سنبه و ناتهه نامی را بنیابت خویش در بنگلور گذاشته مظفّر و منصور بصوب میسور رحلت نمود دستور میسور بدین روداد نصرت بنیاد آنچنان مسرور و دلشاد گردید که سپهدار نامدار را باکمال اکرام و اجلال استقبال کرده انواع عطوفت و نوازش نسبت بوی مبذول نمود و بلقب بلند فرزندار جمند ممتاز فرمود؛

ولیکن راجه بنگلور همینکه از ہجوم این بایه مشؤم رهائی یافت در صدد انتقام در آمده همّت بر نگاهداشت جنود نو برگماشت و بر تهیّه اسباب حرب و آلات طعن و ضرب نیکو متوجّه گردید و چون ازین جهات واپرداخت کوس بغاوت و عصیان بر سبیل اعلان بنواخت و نیز نائب حیدر علي نائک را بزندان محبوس ساخت، چون این خبر بمیسور میرسد بزودي حیدر علي نائک باجمعیّت بیست هزار پیاده و سوار نیزه گذار باز متوجه تسخیر بنگلور میگردد و در ششم ماه صفر سال یکهزار و یکصد و شصت ہجري مطابق یکهزار و هفصد و چهل و هفت عیسوي بر دوري بیست و چهار میل از دارالملک بنگلور باافواج راجه دوچار میشود؛ راجه ناآزموده کار اعتماد بر پردلي خویش و وفاداري سپاه جدید نموده بامیسوریان پخته کار آزموده کارزار گرم رزم و پیکار میگردد؛ پس ازانکه تا دیر آسیای ستیز و آویز

سخت گردان ماند سپاه راجه همگي پشت دادند و راجه خودش در دست سپاه مظفّر اسیر گردید ؛

سپهدار نامدار انتهاز فرصت نموده بمحاصره دار الملک پرداخت محصوران تاب محاصره نیاورده بزودي شهر را واسپردند و بر همین نمط دیگر قلاع و اضلاع آن مملکت بدست تصرّف میسوریان درآمد ؛ سپهسالار نامدار فتحنامه این ظفر نامور با غنایم و اسارا روانه میسور نمود ؛ و لختي از جنود خاصه خود را بحراست و حمایت دار الملک بسرکردگی سنبهو ناتهه نایبش واگذاشت ؛

و آنگاه سپهدار دولت یار همّت بر پرداختن احوال آن مملکت مصروف نمود و پس از آنکه بمراتب جزوي وکلي آن نیک وارسیده بود دستور العملي گزیده از بهر تحصیل باج و خراج معیّن فرمود و نقل این دستور العمل پیش دستور کار فرماي میسور ارسال داشت ؛ دستور پخته کار بدریافت مساعي جمیله آن سپهدار بختیار بسیار شادمان گردید ؛ ولیکن چون میترسید که مبادا خویشان و نیک اندیشان راجه اسیر مصدر شورش و بلوائي گردند و بانتزاع آن مملکت لشکر کشند نواحي بنگلور را در وجه تنخواه سپاه خاصه آن سپهدار نامجوي بر سبیل جاگیر بروي واگذاشت ؛ سپهدار نامدار

فرصت کار غنیمت شمرده بهانه حراست و حمایت این
ممالک عدّت سپاه را از آنچه بود دوچند نمود و گام بگام حوزهٔ
حکومت خود را فراختر ساخته زمینداران و راجگان همسایه
و جوار را مطیع فرمان خود گردانید اگرچه از رهگذر سانحه جدید که
درین روزگار ناگهان صورت گرفته آنهمه عزایم که سپهدار
جاه طلب درباره فزوني مکنت و شوکت خود در نظر داشت
دور نمشیت آن همّت والانهمت برمی گماشت چندی
در حیّز تاخیر مانده بود ولیکن چون اختر اقبالش یار و بخت
دولت بیدار بود همگي موانع در آخرکار از میان راه گذر برخاست
و درخت خاردار میوه خوشگوار بار آورد که کام امیدش بدان
شیرین گشت؛ توضیح این مقال و تفصیل این اجمال اینکه
در سال یکهزار و هفتصد و پنجاه و یک عیسوي محمد علي خان نوّاب
کرناتک هنگامیکه در دست انواع محن مبتلا بود و افواج حریف
غالبش چندا صاحب و جماعه از فرانسیسان او را در قلعهٔ ترچناپلي
تنگ محصور داشتند بذریعهٔ ارسال سفیری پیش راجه
میسور مسألت امداد و اعانتش بسپاه و زر نمود؛ سفیر
مسطور تعلیم کرده شده بود تا در تحریض راجه میسور بر امداد و
اعانت مزبور نیکو جد و جهد کند و آنهمه مراتب بدسگالي و
عداوت که چندا صاحب نسبت بآن راجه داشت خاطر

نشین او گردانده که چگونه هنگام حکومت ترچناپلی چند محال نیکو آبادان از اعمال میسور غارت و تاراج کرده و چند ماه حصن حصین کاتور متعلّقه آنسرکار را محاصره نموده بود، بنابران این معنی خیلی قرین مصلحت مالکداری خواهد بود که در هدم بنیان این دشمن طرفین نیکو کوشیده آید؛ ورنه در صورت فیروزمندیش در استخلاص کرناتک هیچ شک نیست که دست تطاول بر آن حدود خواهد کشود، و آنچه پیشتر نکرده اکنون خواهد کرد ونیز این سفیر اختیار داده شده بود که اگر این گونه استدلال ثمری نبخشد بوعده گرانمایه مبالغ زر در تحریض راجه بران کار کوشد و هر شرط که راجه از برای انجاح مرام پیش کند انگشت قبول بر دیده نهد؛

دستور کارفرمای میسور که مردی ذوفنون و عیّار و یکی از بزرگ محتالان روزگار بود و از دیر باز بدل میخواست که حوزه ریاست رای میسور را از انکه بود فراختر گرداند و تمامی بالوکات وابسته ترچناپلی را منضاف آن سازد، در مقابله آن مبالغ زر و کمک سپاه درخواسته هیچ شرطی از شروط راضی نشده جز اینکه نواب آن بالوکات و قلعه را براجه واسپارد؛ اگرچه پذیرفتن این شرط خیلی ناگوار طبع نواب بود بفتوای ضرورت بسوگند و پیمان پذیرفته شد که پس از انکه چندا صاحب هزیمت داده دشمنانش از ممالک محروسه اش بدر کرده خواهند شد قلعه

ترچناپلی باباوکاست وابسته آن بکارکنان میسور تسلیم نموده خواهد شد ؛

القصه برحسب این عهد و پیمان جنود میسور درکاتور فراهم آمده و پس از انکه دستور میسور شش هزار نفر دیگر از جماعه مرهته نوکر داشته بود با تمامي حشم وسپاه در آغاز سال یکهزار و هفصد و پنجاه وسه عیسوي بصوب کرناتک نهضت کرد و در ششم فبروري با جمعیت دوازده هزار سوار و هشت هزار پیاده در ترچناپلی رسید ؛

بروایت ثقات بثبوت رسیده که در اثنای این جنگ و ستیز که هنگام محاصره ترچناپلي صورت گرفت حیدر علي خان سپهدار که بارسالهٔ خاصه اش بچابکیهای نمایان ودستبردهای شایان از میانه تمامت سپهداران خودرا ممتاز ساخته بود، بسا اوقات تنها با معدودي از پیروانش متحرک سلسله جنگ و پرخاش میگردید ؛ چنانچه درین وقایع چندین کسانرا از جماعه اعدا در صف جنگ تن تنها کشته سرهای شان بمعسکر بطریق نشان و نمونه فیروزمندي و ظفر خویش آورده ؛ بوسیله این نوع کارهای مردانه منظور نظر خاص و عام گردیده ؛

پس از هزیمت وقتل چند اصاحب وشکست جماعه

فرانسیس هواخواهانش ، کارفرمای میسور از نواب محمد علی خان
درخواست ایفای عهد و پیمان نمود و لیکن بباعث بی انتظامی امور
سرکار نواب و بلحاظ حمایت و خویشتن داریش این معنی
از حیز امکان نواب بیرون بود که آن حصن حصین حواله چنان
حریف غالب و متین کند بنابران چنگ بذیل معاذیر ناپذیر
زده بجای آن ، بدادن قلعه مدرا و باوکاتش باضمیمه دیگر پیشکشهای
ارجمند راضی شد ؛ و لیکن کارکنان دولت میسور از قبول
آن ابا نمودند و پس از انکه هر دو فریق دم گرم از یاری و دوستداری
میزدند سر از گریبان دشمنی و جفاکاری برآوردند ؛ آری

بیت

عشقهای کز پی رنگی بود   عشق نبود عاقبت ننگی بود

آغاز جنگ حیدر علیخان با انگریزان و آموختن رسم
و راه اهل فرنگ در جنگ و پیکار و برسر آمدن در این
شیوه از اهل روزگار خاصه امیران آن دیار ،

اگرچه راویان حالات بسالت سمات نواب
حیدر علی خان درباره تنادری و نیرومندی و پردلی و همت بلندی
و بیداردلی و هوشیاری و چابکی و رنج برداری و دلجوئی طبقات
سپاه و استطلاع بر اخبار اعادی کینه خواه و دیگر گزیده ملکات

و پسندیده صفات که لازمه پایه علیه ملکداری و سپهسالاریست اتفاق دارند که این همه عطایای نبیله و مزایای جمیله در ذات نوّاب حیدر علي خان بر وجه ابلغ و احسن فراهم آمده بود؛ و لیکن درین خصوص که آداب حرب و پیکار و تعبیه صفوف کارزار و فنون دشمن شکني و حصار کشائي بآلات ایجاد کرده اهل فرنگ و رسم و راه یتاق و طلایه داري و دیده باني روز میدان و جنگ و مانند آن که مردم فرنگستان درین خصوص نیکو ماهر و بنابران باندک جمعیّت سپاه بر لشکر گشن ممالک دیگر غالب و قاهر مي باشند، (و این شیوهٔ جاپیله بجز ورزش و ممارست نیکو دست بهم نمیدهد) چگونه در گوهر پر جوهر نوّاب حیدر علي خان (که درین فنون آیتي بود) پیدا شده و از کجا فراهم آمده و در چه عهد و چسان باکتساب آن پرداخته همداستان نیستند؛ وقایع نگاران فارسي درین باب عظیم هیچگونه بیان شافي ندارند؛ مگر ملا فیروز صاحب فتوحات برطنیه در ممالک هندیه که سر رشته روایتش بحقایق نگاران انگریزي میرسد چنین مي نویسد؛

مثنوي

زگاه سیجا شماره ز سال　　چو شد هشت با بیست بر غین و ذال

ز مادر جدا گشت آن نامور　　شده شاد زان پور فرّخ پدر

چو می تافت زو فرّهٔ پهلوی   ورا نام بنهاد حیدر علی
بپرورد تا شد ز خوردی بزرگ   برزم و به پیکار کردن سترگ
ده و بیست ساله چو شد نامور   سوی قاهری شد بگفت پدر
بهمراه او بود پنجه سوار   دو صد هم پیاده ورا بود یار
که بوده فرانسیس را یار جنگ   پدید آور رسم و راه پلنگ
رسیده بدانجایگه سرفراز   بیاسوده از رنج راه دراز
بدیدار آن شهر بنهاده روی   بدیده دژ و باره و شهر و کوی
ز بس گونه گون ساز و سامان جنگ   همان راه و آیین جنگ فرنگ
سپه دیده هر روزه در مشق کین   فراوان شگفتید و کرد آفرین
درخشان چو آیینه آلات حرب   همان راه و آیین پیکار و ضرب
چو بیدار بد بخت هشیار مرد   پسندید آن رسم و راه نبرد
خود و لشکر خویشتن نامور   دل و جان بپرداخته از خواب و خور
هنرها که آید گه کارزار   دلیران پیکار جو را بکار
یکایک بیاموخته آن هنر   به پیش فرانسیس پرخاشخر
چنان شد که در هند از هندیان   نبد کس که با او ببندد میان
مر آنرا که یاور بود کردگار   گزیند همه نغز و شایسته کار
ندارد ز آموختن هیچ ننگ   اگر رفت باید بچین و فرنگ
فرومایه مردم شود از هنر   گرامی تر از کان گنج و گهر
خداوند سازد هنر بنده را   سرافراز مرد سرافکنده را

هنر بی نیازی دهد از نژاد   کسی از نژادش نیارد بیاد
اگر شاهزاده بود بی هنر   به ننگ آورد دودمان پدر

مسطر چارلس اسطوارط در مآثر نواب حیدر علی خان وطیپو سلطان که این اوراق از انجا ترجمه کرده شده چنین بر می نگارد؛ که در جنگهای آینده که حیدر علی خان را با مسطر لارنس و کایو دست داده او آن هنر دیده وری در امور جنگ آوری آموخته بود که سپس بدان بر تمامی مهتران و سر کردگان دیار دکن که بااو بنیاد جنگ و جدال نهادند مظفّر و فیروز گردید و بر قتال عام کردن یکسر دو قشون انگریزی نیرومند و توانا گشت و نیز بر مقابله کردن با تمامی افواج هندیه برطنیه در میدان کارزار جسارت دیارا پیدا کرد؛

هفدهم آگسط یکهزار و هفصد و پنجاه و چهار عیسوی در جوار ترچناپلی جنگی عظیم در میان لشکر انگریز و سپاه فرانسیس که هر دو طایفهٔ افواج هواخواهان خاص خود از بهر حمایت جانب خویش همراه داشتند صورت گرفت؛ در اثنای این جنگ حیدر علی خان سپهدار (که مسطر اورم بهمین سپهداران میسورش میخواند) چون می بیند که بنگاه لشکر انگریز بی پناه واز بدرقه خالیست قشونی را از فوج خود فرمان میدهد که سواران پنجاه ور را در مقدّمه بلطائف الحیل مشغول دارد و خودش

باجمعیتی از سواران چابک و چست گرد تاخته خود را بیک
ناگاه بر دنباله چنداول یا ساقه لشکر دشمن می زند و در میان
ایشان آشوبی برپا میکند و سی و پنج گردون را که پر از اسلحه
و اذوقه و دیگر ذخائر جنگی بود در می رباید؛

چون در میان فریقین. جنگجوی فرنگستان بعد چندی گونه
صلح در میان آمد و راه پرخاشخری و جنگجوئی در میان شان
بسته گردید بناچار آثار پردلی و دستبرد میسوریان خاصه سپهدار
نامدار شان حیدر علی خان سپهدار که از هواخواهان طبقه
فرانسیس بودند چندی بظهور نرسید؛ دستور رای میسور
که از رهگذر عهد شکنی نواب محمد علی خان چنانچه بالا مذکور شد
طی بساط موالفت نموده سرگرم انتقام از و شده بود، و همت
بتسخیر قلعه ترچناپلی برگماشته تا مدت مدید. بمحاصره آن پرداخته
ولیکن از جهت ذوفنونی نواب و استمدادش از جماعه
فرانسیس که پس از برهم شدن کار چنداصاحب بهواخواهی
نواب سر برآورده بودند مدت محاصره دراز کشید و اثری
بران مترتب نشد درین اثنا خبر وحشت بار بدستور
موصوف رسید که جماعه مرهته با لشکر سنگین بر حدود
میسور تاخته بتخریب بلاد دستک دمای عباد استغال
داشته میخواهند که بر ممالکت میسور خراجی سالانه تحصیل

کنند بناچار از اتمام آن مهم دست باز داشته بصوب دار الملک میسور نهضت میکنند هنگام مراجعت لشکر میسور از ترچناپلی سرکردگی ساقه به حیدر علی خان سپهدار تفویض کرده شده بود تا او بمجرد رسیدن لشکر بحدود میسور بسوی دندیگل (که محالیست سمت جنوبی سریرنگپتن) شتافته بحمایت آن از دستبرد غنیم پردازد؛

چون دستور بدار الملک سریرنگپتن رسید راجه میسور را که در مدت متمادی غیبتش خودش متصدی انتظام مهام ممالک گشته و بسپاه قلیلی که در میسور مانده بود بحراست و حمایت دار الملک اشتغال میداشت، از خوف حملات غنیم بغایت سراسیمه و پریشان خاطر یافت؛ بنابران آرای کارکنان دولت میسور به بران قرار گرفت که سپاه کینه خواه بمدافعه یغماگران طبقه مرهته نامزد گردد؛ ولیکن ازین جهت که سپاه، زر تنخواه چند ماه نیافته بودند سرکشی و بغاوت را بنا نهادند و نایافته زر باقی از رفتن سر باز زدند؛ و پس از بحث و تکرار بسیار چون سرانجام زر باقی و استرضای جماعه سپاه باغی نموده شد، دستور بسرداران سپاه خطاب میکند تا کیست که متعهد قیادت سپاه کین توز ازان جماعه آتش فتنه افروز گردد؛ همه شان بتصور کثرت جنود غنیم وقلت

جمعیّت آن سپاه که از بهر مدافعه و مقابله ایشان تعیین نموده
می شد از تکفّل این مهم مرد آزما روی همّت بر تافتند آخر کار
سخن بران مقرّر شد که حیدر علی خان سپهدار را که از بهر
حراست سرحد جنوبی مملکت فرستاده شده بود و بر جرأت
و جلادت او ناصحه در چنین روزگار محنت و ثار اعتماد کلّی
داشتند از برای کفایت این مهم باز خواندند؛ آن شیر دل یگانه
که بدل جویای اینچنین مصاف مرد آزما جوهر بسالت دائما
بود بشنیدن این پیام نصرت التیام بسرعت تمام
متوجّه دار الملک سرینگپتن گردید؛ و بسپهسالاری سپاه
که از بهر مدافعه افواج مرهتّه نامزد شده بود علم امتیاز برافراخت؛
ولیکن پیش از انکه او متکفّل قیادت سپاه کینه خواه گردد
یغماگران مرهتّه بر جناح استعجال پر متقّل دار الملک
رانده کار بر ارکان دولت میسوریه آنچنان دشوار کرده بودند
که ایشان بدین شرط که آن تاراج پیشگان از اضرار و ایذای
سکّان آن مملکت دست برداشته بمستقر ریاست
خویش پونا باز گردند بیست لک روپیه نقد بدیشان دادند؛
این رو داد در ماه اپریل سنه یکهزار و هفتصد و پنجاه و شش عیسوی
صورت گرفته؛ اگرچه حیدر علی خان پس از نامزد شدنش
بسپهسالاری افواج، مصدر کاری نشده ازینرو که فرصت کار

درین مهم از دست رفته بود ؛ ولیکن از جهت مسارعتش
در قبول این فرمان و آمادگیش در اهتمام سرانجام نمودن آن ؛
و نیز از رهگذر شایسته آداب و قواعد میدان جنگ
و بایسته ورزشهای سپاهیگری ایجاد کرده مردم فرنگ
که او پیشتر از جماعه فرانسیس در آموخته بود و بعد ازان
در میان طبقات سپاه میسور در آورده و ایشان را در خور کارهای
بزرگ و مهمّات سترگ ساخته ؛ او خود را منظور نظر غایت
عاطفت و کمال ملاطفت راجه فرمانفرمای میسور گردانیده بود ؛
در اواخر این سال محفوظ خان برادر کلان نوّاب محمد علي خان
صوبه‌دار کرناتک سر بعصیان بر کشیده خطّهٔ تینوالي را که یکي
ازان بلوکات یا اعمال است که بر اقصای جنوبي بهره ارض
جزیره نمای هندوستان واقع اند متصرّف گردید و از کارکنان
دولت میسوریه در خواست امداد و اعانت نمود ؛ درین
خصوص که آیا کارگزاران دولت میسوریه ملتمس اورا مقرون
اجابت نموده باعانتش پرداخته بودند یا نه هیچ روایت
در میان نیست ؛ ولیکن در ماه اکطوبر سال یکهزار و هفصد
و پنجاه و هفت عیسوي حیدر علي خان سپهدار با فوجي گران
در حال دندیگل رفت و در ماه آینده از انجا پیشترک
بجانب جنوب شتافت و قلعه شولاوندان بحیزّ تسخیر

درآورده در محال مدره که مجاور محال تینوالي بجانب شمال است درآمد؛

ولیکن درین مقام پس از اندک زمانه محمد یوسف کمیدان جنود طایفهٔ انگریزیه بر دحمله آورده او را به دندیگل باز گردانید؛ درین محال انتظار تلافي جماعه از سپاه فرانسیس تا سال آینده کشید؛ وازان پس باتفاق ایشان عنان عزیمت بازگردانید و بر شهر مدره و مضافات آن تاخت آورد؛

دراواخر ماه جنوري سال یکهزار و هفتصد و پنجاه و هشت عیسوي قشوني از جماعه فرانسیس محتوي بر هفتاد و پنج مرد فرنگي و سه صد سپاهي هندوستاني بسرکردگي موشیر اسطرک در شهر دندیگل رسید؛ ولیکن ازین جهت که جمعي مرهته باز بر سر میسور تاخت آورده درخواست چاریک خراج ملک نموده بودند مکتوبي از دولت میسوریه بحیدر علي خان میرسد که از عزیمت تسخیر باز ده در دست عنان عزیمت برتافته بر جناح استعجال بحمایت دارالملک سرینگاپتن که از تطاول آن یغماگران، مبتلای انحای رنج و محن است پردازد؛ بناچار حیدر علي خان با جماعه فرانسیسان آنجه ود که بزودي عازم پیوستن بالشکر خویش بودند که درآن زمان قلعه ترچناپلي را در شدید محاصره میداشت طبل ارتحال می کوبد؛

ولیکن پیشتر کہ فرار سیدن حیدر علی خان بسر یرنگپٹن معاملہ جماعۂ مرھتہ یکسو ساختہ می شود و کارگزاران دولت میسوریہ بواد ادن مبالغی از زر، کالای ثمین ایمنی دامان از ان تاراج پیشگان وا می خرند ؛ اکنون چون خاطرہا ازین رہگذر قرین طمانیت میکردد، سپہدار نامجوی از بہر تجدید انتظام امور خطۂ بنگلور جایدادش کہ درین غیبت متمادی از نظام درافتادہ بود رخصت انصراف می یابد و بزودي بدانصوب می شتابد ؛

برانگیختن حیدرعلیخان دل دستور میسور بر تسخیر چلک بالا پور و پس از استرضای اولشکر کشیدن و فیروز گردیدنش بران حدود و افزودن جمعیّت سپاهش برآنچه پیشتر بود ؛

پس از چند ماہہ اقامت بنگلور، آن سپہدار سلحشور بباعثہ فطرت بلند دل دادۂ کار، دشمن آرامش و قرار، راہ فتوحی تازہ و فیروزي بی انداز، بر رای دستورکار فرمای میسور می کشاید و اینچنین تحریض او برین کار می نماید کہ بدین فتوح کہ مطمح نظر اوست ہم حوزۂ ممالک دولت میسوریہ نیکو فراخ و وسیع خواہد گردید، و ہم خزانہ عامرہ کہ از رہگذر خرچ مبالغ سنگین کہ در یورش ارکات صورت گرفتہ و فدیۂ

گرانمایه که بدان دهان بندی گرگان مرهته دو بار نموده شده، خالی شده است باز معمور خواهد گردید؛ دستور میسور که چشمش از غشاوه طمع زر، کور؛ و از دیدن غرض پنهان ساخته پردهای تو بر تو بافته حیدر علی خان مستور بود، بدین عزیمت عرض داشته او، رقم قبول راند؛

تفصیل این اجمال آنکه بمسافت هفتاد میل انگریزی بر سمت شمال شرقی بنگلور خطهٔ چک (یا کو چک) بالاپور واقع است و این محال خطه ایست دلچسپ و نزهت انگیز سیر حاصل و زرخیز، جاسوسان اخبار، بسپهدار نامدار چنین وانموده بودند که زمیندار آن خطه، نرائن شاهی نام مردیست مالدار و خداوند نعمت بسیار و با این همه نعمت و ثروت از همت و جرأت که متکفل حراست و حمایت آن تواند بود یکسر بی بهره؛ این اخبار مسرت بار از ان دلکش و دلفریب تر بود که سپهدار جاه طلب ما از هوس تسخیر آن دو ایستادی یا در بی احراز آن نیفتادی؛ بنابران پس از استحصال اجازت دستور، جمعیتی فراخور از سپاه فراهم ساخته در بعض شهور سال یکهزار و هفصد و پنجاه و هشت عیسوی از بنگلور بصوب کو چک بالاپور نهضت مینماید؛ و پیش از انکه زمیندار آنخطه که ازین بلای ناگهانی در عین غفلت

و نادانی بود، آگاه شود، بدان خطه درمی آید، زمیندار مذکور در حصن بندی ذرک متحصن میگردد، ولیکن پس از انقضای همین دو روز، تاب محن محاصره نیاورده فرار بر قرار اختیار میکند و مال و اسباب فراوان باز پس میگذارد، سپهدار نامجو از آن همه نقود و نفایس که در قبضه تصرف او درآمده نوادر چند با تهنیت نامهٔ بلند بدار الملک میسور میفرستد، و از اموال باقی، بهرهٔ بر سپاه خود میپاشد و دیگر بهره از آن در سرکار خاص خویش نگاه میدارد، و از طرف خود عاملان کار گزار از بهر ضبط و سیاست آن دیار بر میگمارد، و این خطهٔ دلکشای جدید را مضاف جاید اد قدیم خود میگرداند؛

اکنون حیدر علی خان چون اوضاع روزگار را با خود مساعد و یار دید و نونهالان مساعی خود را در سرابستان نامجوئی بار آور اثمار خوشگوار یافت فطرت بلندی گرایش خواست که حوزهٔ ریاست خود را افراختر سازد، و بنا چار بهبهانهٔ حراست ممالک مفتوحه جمعیت سپاه قدیم را از آنچه بود بیفزود، و رسالهٔ جدید از سواران که بر جفاکاری و وفاداری شان وثوق تواند نمود، در خاص خدمت خود نگاه داشت؛

حسد بردن کنار و دستور بمشاهده افزونی عزّ و شان آن سپهدار دولتیار و چاه کندن در راه آن جوینده نام و جاه و خودش اوفتادن دران چاه و رسیدن سپهدار کامگار بمرتبه جلیله وزارت رای میسور و متصرّف گردیدن در مهمّات امور ،

چون خبر این روداد های تازه که سپهدار نامدار مصدر آن شده بدستور میسور میرسید از خواب غفلتش بیدار میگردید و بناچار آن دستور خامکار حالا بتحریض راجه میکوشید تا با آن سپهدار نامدار بل حریف پرکار نرد کج بازد و بلطائف الحیل بدار الهلاک سر بر نگونش طلبیده او را مقیّد سازد ؛ بنابران نامهٔ از پیشگاه دولت میسوریه مشحون از ستایش و تملّق گوناگون بنام آن سپهدار یگانه که مصدر آنهمه تردّدات مردانه شده بود فرستاده میشود ،

حیدر علی خان سپهدار که از فنون امرا و وزرا عموماً و مکائد دستور میسور خصوصاً نیک آگاه و باخبر بود و بناچار بمقتضای احتیاط و عزم دوربین منهی تیز هوش را بمشاهرهٔ گرانمایه از طرف خود پنهان در دیار میسور معیّن کرده بود تا همواره با نهای اخبار لازم

الاعلام می پرداخته باشد؛ چنانچه پیش از انکه نامهٔ خدیعت
ختامه بوی رسد آن منهی پخته کار بر تمامی خدایع دستور گربزه
مکّار اورا نیکو خبردار ساخته بود؛ بنابران پس از اندیشهٔ
شایسته و تدبیر بایسته اوّلاً آن سپهدار دولتیار از بالاپور
به بنگلور نهضت می نماید و در انجا تمامی جنود خود را فراهم ساخته
بسرگردگی ایشان متوجّه دارالملک سرینگپتن میگردد؛
و چون بدانمقام میرسد در حوالی شهر فرود آمده خیمه میزند؛ و
شامگاهان مصحوب چندی از دلاوران سپاهش که بر ایشان
وثوق میداشت بملاقات دستور میرود؛ ولیکن با آنکه دستور
پخته کار پیش از آمدن سپهدار نامدار از بهر گرفتن و محبوس
کردن یا کشتن او تدبیرها اندیشیده بود همه سوداهایش درین
باره، خام و اندیشه هایش ناتمام میماند؛ فرصت از دست میشود
و کاری از پیش نمیرود؛ سپس چون آن وزیر پرتزویر دید
که در اوّل ملاقات منصوبهٔ بدسگالیش بعمل نیامده بار دیگر
خواست که هنگام ملاقات دیگر همان دام در راهش نهد و حریف
غالب خود را بردوماتی دهد؛ ولیکن چون دوستان هواخواهِ
آن سپهدار نامدار دران دربار از بدسگالی دستور آگاهی داشتند
بر این راز سربسته، پیش از وقوع اورا مطّلع ساخته بودند؛
اگرچه آن سپهدار از بداندیشیهای دستور خیانت کار

پیشس ازین واقعه خبر داشت مااین همه بفتوای پخته کاریش
درین واقعه نامرضیّه اظهار شگفت و استعجاب نموده انگشت
حیرت بدندان گزید یعنی از چنان فرزانهٔ نیکخواه اینچنین
اندیشه‌های تباه کی میسزید و پس از استشاره از دوستان
خیرسگال عزم جزم کرد که آن دستور خیانت پیشه را از پایهٔ
وزارت وکامگاری بروز سیاه عزلت وخواری بنشاند؛
از بهر اتمام این عزیمت پس از چند روز ببهانهٔ ملاقات
بمنزل دستور میرود بعد ازانکه جمعیّتی از سپاه خود بر دروازه‌اش
مینشاند، وبامعدودی از جانداران برگزیده‌اش دردن خانه در آمده
بی اینچگونه مدافعه ومزاحمه احدی اورا اسیر میکند وآنگاه جماعتی
از سپاه بتسخیر دولتسرای راجه فرمانفرمای میسور میفرستد،
ولیکن راجه ازین واقعه تنگدلی وپریشانی را بخود راه نداده اظهار
اطاعت و انقیاد کرد وحیدر علی خان را طلبیده باکمال اعزاز و
اکرام تلقّی نمود و در بارگاه عام بر سر انجمن چنین فرمود که راه وروش
نندراج از چندی آنچنان از جادهٔ راستی واعتدال منحرف
گشته، واز جهت ارتکاب امور نامرضیه، او آنقدر ظنون مرا
نسبت بخود فاسد کرده بود که پیشس نهاد ناظر حق گزین من
همین بود که رقم عزل بر جریدهٔ روزگارش کشیده شود و دست
وزارت بچنین سپهداری کفایت پیشه زیب وزینت

پذیرد والحمد لله که آنمهم بی مداخلت این نیازمند درگاه احدیت نیکو سرانجام پذیرفت اکنون باکمال طیب خاطر و خوشنودی میخواهم که زمام حکومت در کف کفایت چنین سپهدار کارگزار سابقه شعار واسپارم ؛ چون حیدر علیخان سپهدار بکام دوستان کار فرمای میسور را در این واقعه اینچنین ترسان دلرزان می بیند زبان مبالغه پرور ، بدلجوئی راجه میگشاید و مراتب محبّت و هواخواهی خود را بدرجه ابلغ خاطر نشین وی مینماید ، واز بهر برائت ساحت خویش درین سانحهٔ هولناک ، چنین میگوید که اگر دستور پرزور قصد جان وی نداشتی حاشا که او مصدر این همه شورش واذا گردیدی ؛ نواب حیدر علیخان ، دستور اسیر را با دو پسرش درین قلعه محبوس گردانیده وظیفهٔ شایسته از بهر ایشان تعیین نمود ؛ پدر تا سیزده سال بعد سنوح این نکبت و وبال در قید حیات بود و آنگاه پدرود این جهان گذران نمود ؛ پس از انکه حیدر علی خان حریف غالب خود را بروز سیاه زندانیان در نشانیده تمامی مناصب جلیله دولت مسوریه را خودش متصرّف گردیده بود یکسر مهمّات ملکی برای درویت خود کفایت کردی و باستصواب راجه کمتر سر فرود آوردی بااین همه بسیاری از زمینداران و راجگان دور دست از اطاعتش سر پیچیده از اعتراف نمودن بحکومت واقتدارش

سر باز زده بودند ؛ ولیکن چنان می نماید که ناخشنودي این جماعت را
نزد او هیچ وقعت نبود چه در ماه می سال یکهزار و نهصد و شصت هنگامیکه
موشیرلالي فرمانفرمای پاندیچري از او درخواست کمک نموده بود
تا افواج وظیفه پرورد خود را با توپخانه که در تحت فرمان برادر
حلیله اش مخدوم علي خان بود بامداد جماعه فرانسیس بفرستد ؛
پس از روانگي این سپاه آنقدر وثوق بر دست و بازوی مردانه
خود داشت که با همین جمعیت سه صد سوار برگزیده اش که
بحمایت وجانداریش میپرداختند تا چندگاه در مقام دریادولت باغ
که بر مسافت سه میل از قلعه سرینگاپتن است بسر برد ؛

روانه کردن نواب حیدر علیخان مخدوم علیخان را
با جنود و توپخانه باعانت جماعه فرانسیس بقلعه
پاندیچیري وبتصرف درآوردن انگریزان آن قلعه را
ومراجعت نمودن مخدوم علیخان ناکام وبمعرض عتاب
نواب درافتادن وسپس بشفاعت مردم فرانسیس ودیگر
منصبداران ازان رهائي یافتن ،

پوشیده مباد برخوانندگان اخبار نواب حیدر علي خان که
چون واقعه درخواستن موشیرلالي کمک شایسته از حیدر علیخان
از بهر حمایت پاندیچیري از دستبرد جماعه انگریزان وروانه

ساختن آن سپهدار دولتیار گوئی تمامت سپاه و توپخانه خودرا بسرگردگی مخدوم علي خان خسرپوره اش ، وبدر رفتن پانديچيري از تصرف جماعه فرانسيسيه و بناچار ناکام برگشتن خان موصوف و بمعرض عتاب وخطاب حیدر علیخان درآمدنش بادیگر خصوصیات وابسته آن واقعه ، شعر برگونه طرفگي ومُنبي از شهامت ومکرمت وحرّيت ومرحمت نواب حیدر علیخان بود که اساس این مختصر براعلام امثال این چیزها نهاده شده ، وصاحب تذکره نواب حیدر علیخان که این اوراق ازان مترجم شده گوئی ، آنرا یکباره قلم انداز کرده بود ، مناسب چنان نمود که این مقام از کتاب مآثر حیدر علیخان بهادر برنگاشته موشیر م د ل ط فرانسیس ترجمه کرده باصل کتاب ملحق گردانیده شود ، وهمچنین دیگر مآثر واخبار شایسته یادگار ازان کتاب برگرفته باقتضای مقامات خویش برین مختصر اضافه کرده خواهد شد ؛ اکنون بر سر حرف باید شد ؛ در سال یکهزار وهفصد وشصت عیسوي در آنزمان که حیدر علیخان بهادر بحمایت مکنت واقتدار خودش از سطوت و دستبرد جماعه مرهته اشتغال میداشت پانديچيري مستقر جماعه فرانسيسيه از صولت انگریزان بمعرض خطر عظیم بود بنابران برحسب استمداد موشیرلالي ، حیدر علیخان هفت هزار مردجنگي راازسوارد

پیاده با توپخانه بسرکردگی مخدوم علی خان روانه آنصوب نمود؛
و آن مرد بددل پس از مدافعه جمعیتی از افواج انگریزی که از
عبور رود مانع جنودش شده بودند در حوالی پاندیچیری رسیده
تا دو ماه در آنجا اقامت نمود و درین اثنا چندین بار سپاه خود را
درون قلعه بحمایت آن فرستاد و بارها بتحریض موسیو لالی
همت بر گماشت تا بیرون قلعه آمده بجنگ انگریزان مصاف
آرا گردد لیکن بر دل موسیو لالی آنقدر صولت و سطوت
افواج انگریزی استیلا یافته بود که زنهار بر تحریض نمودن
مخدوم علی خان و دل دادن سپاه خودش اثری مترتب نگردید،
و بناچار بباعث جبن و نامردی، مفاتیح آنچنان قلعه حصین و استوار
بدست سرکردگان افواج انگریزی وا سپرد؛ و خودش
ازان میان رخت بدر برد؛

بنابران مخدوم علی خان ازانجا به بنگلور باز گردید و یکسر
سواران فرانسیس را که در رساله میوس آلن دهیوگل بودند
و تمامی اهل حرفه و پیشه وران را که در انجا اقامت داشتند همراه
خود آورد؛ در آمدن این جماعه فرانسیسیه فوزی عظیم بود که
در فیروزمندی و نیک سرانجامی نواب حیدر علی خان افزود؛
چه اکثری ازین پیشه وران از مقوله زرّادان یراق و جوشن ساز
و آهنگران و صیقلان و نجّاران آلات و اسلحه جنگ پرداز

بودند که مردم فرانسیس از بهر قور خانه پاندیچیري بجستجوی تمام و خرج مبالغ گرانمایه فراهم آورده بودند ؛ چون نواب حیدر علي خان نسبت بقوم فرانسیسیه خیلی خوشگمان ، و دلیری و بیباکي ایشان را بسیار استحسان می نمود ، در آمدن سواران آنطبقه در جرگه سپاهش اورا خرم و شادمان ساخت ؛

و ازینجهت اسباب شادماني او دوبالا گردید که همراه سواران فرانسیس جمعي از پیشه وران آنطبقه آمده بودند که او بسوی ایشان بسیار حاجت میداشت ؛

اگرچه حیدر علي خان بفراز آمدن این جماعه ، بسیار شادمان گشته بود ولیکن از رهگذر ناکام باز گشتن برادرش مخدوم علیخان از پاندیچیري خیلی آزرده شده خان موصوف را با کمال سرد مهري تلقّي نموده مورد عتاب گردانید که کار خود را ناتمام واگذاشت و از محاصره پاندیچیري دست برداشت و کار این عتاب را بدان درجه رسانید که بدون آنکه جواب این سوال از دا ستماع نماید ، اورا از منصب سپهسالاری معزول گردانیده در جرگه سواران سرسري منسلک ساخت یعنی که او شایستگي فرماندهي و سپه سالاري ندارد ؛ ازین سلوک که نواب نامدار مانسبت به برادر خود پیش کرد ، عالمیان ، انگشت حیرت بدندان لزیدند ؛ و منصبداران

و سپاهیان که شریک این مهم بسر نیامده بودند خیلی اندوهگین
و دلگرفته شدند؛ بسیاری از ایشان خاصه مردم فرانسیس که همراه
آمده بودند بشفاعت مخدوم علی خان پرداختند چون از سنن
گزیده آن سپهدار نامدار بود که اگرچه بر امر ناشایسته اظهار
غضب می نمود از راه انصاف انحراف نمی فرمود بنابران
چون سخنان شفیعان درباره عدم قصور خان مذکور استماع فرمود
برین معنی همداستان گشته تمامی منصبداران افواج او را طلب
داشته از ایشان خصوصیات راه و روش خان موصوف
درین مهم مانند پیچیری نیکو استفسار نمود؛ تمامت ایشان
یکدل و یکزبان، جوهر مردانگی و فرزانگی او را بستودند؛ و از هر گونه
نقیصت، برائت ساحت او نمودند؛ بمجرد شنیدن این
سخنان، نواب حیدر علی خان فرمان داد تا سواری خاص او را باسامان
ساز و سامان شوکت و تزک بزودی بیاراستند؛ هنگامیکه
آن سپهدار نامدار درین کوکبه پرشکوه و شان با انبوه مجلسیان
متوجه خانه مخدوم علیخان بود او را در بازار پیاده پاروان مانند یکی از
عامه سپاهیان یافت؛ همینکه نظر آن سپهدار نامجو بر وافتاد، از
فیل خاصه سواری خود پیاده گشت و بزودی نزدیک خان
موصوف شتافته او را بآغوش شفقت درگرفت و چند
کرت بدل بادی معانقه کرد و تقریباً بدین عبارت دلجوئی

او نمود و عذر خطای خود خواست ؛ از تقریر هوا خواهان شما حالا
بر من چنین روشن گشت که درین لوم و عتاب ، دور از صواب
بوده ام و بخانهٔ شما بگام اعتذار میرفتم تا عذر خطای خود از شما خواهم
و شاد شدم که شما را در راه دیدم تا این اعتذار بر سر بازار که میکنم
نیکو ابرای ذمت شما نزد کافه مردم نماید ؛ سپس او را بر فیلِ
خاص خود سوار گردانیده و خودش بر اسپ سوار شده
باتمامی کوکبه و توزک سواریش پیش او میرفت و دیگر
مردمان و سپاه در عقب او بودند از وقوع خوشدلی سپهدار
نامدار با مخدوم علی خان ، جمهور مردم آنچنان شادمان گشتند
که در اثنای راه محمدت و ثنای آن سپهدار که مذیّل بستایش
مخدوم علی خان بود سرایان میرفتند ؛
اگرچه ظاهر این حال ، دلالت برین داشت که باعث
سلوک آن سپهدار نامدار در هر دو صورت خشم و رضا
با برادرش همین تابعی جادهٔ انصاف و تخلّف از راه اعتساف بود
ولیکن بر ناظران حال و مقام آن سپهدار نامجوی نیکو روشن است
که این نمط خطاب و عتابش نتیجهٔ مصلحت ملکداری و لازمهٔ
سیاست سپهسالاری بوده زیرا که چون او دران زمان در صددِ
اقتنای جاه و مکنت عظیم بود و سرش آرزوی ملکداری و کشور
خدیوی داشت این عتاب ، بمضمون ـــــــ ع

ای در بتو میگویم دیوار تو هم بشنو ٭ سبقی بود از بهر دیگر منصبداران تا نیکو یاد دارند و از خاطر فرو نگذارند که چون او در قصور وابستهٔ امور نام و ننگ و مهمّات پیکار و جنگ بر برادرش که نزد او چون جانش عزیز و گرامی بود نبخشود و پاداش شایستهٔ کردار در کنارش نهاد زنهار در امثال این صورت بر دیگران ٭ راه عفو و بخشایش نخواهد پیمود ؛

لشکر کشیدن ویسواجی پندت سردار مرهته بر سر میسور و پنهانی بر انگیختن راجه میسور ، اورا بر گرفتار کردن حیدرعلی سپهسالار و آگاهی یافتن و کناره گزیدنش پیش از وقوع این سانحهٔ دلازار ؛

در ماه جون سال یکهزار و هفصد و شصت عیسوی فوجی از مرهته بسرکردگی ویسواجی پندت بعزیمت مطالبه نمودن پاریاب خراج بحدود سرینگاپتن رسید ٭ راجه میسور ٭ رسولی را زدان پنهانی نزد این سپهسالار فرستاده حال نکبت اشتمال خود را بروی شرح داد و با کمال ضراعت و ابتهال از وی درخواست تا او درباره استخلاصش از قید و بند مسلمانی نمر دمند (یعنی حیدر علیخان) سعی نماید ٭ سپهدار مرهته بباعثهٔ تعصّب دینی یا بداعیهٔ طمع زر بر نمعنی همداستان شده با تمامی جمعیت سپاه خویش

بصوب دار الملک سرینگپتن بعزم یورش لشکر میکشد
حیدر علیخان ازین مکر و دستان هیچ آگاهی نداشت اولا پیش
آمدن افواج مرهته را بر مطالبهٔ چاریک خراج (چنانکه دستور
ایشان بود) حمل نموده ؛ ولیکن بیشتر که هجوم شان بساعتی
چند بر تمامی منصوبهٔ راجه دسگالش مرهته مطلع شده دانست که
قصد ایشان گرفتار ساختن او است ؛ بنابران فرصت کار از
دست نداده بفور از انجا باتنی چند از جانداران ؛ پنهان بجانب
بنگلور که سپاه خاصه خودش (چنانچه بالا مذکور شد) بضبط و حراست
قلعه آن تعیین نموده بود میشتابد ؛

میگویند که هنگام بر آمدن نواب حیدر علی خان از قلعهٔ سرینگپتن
بعزم بنگلور ؛ منتسبان راجه برین معنی آگاه گشته چندین گلوله
از توپهای قلعه برو سر دادند و جماعهٔ از سواران مرهته نیز
در دنبال وی تاختند ولیکن اثری بران مترتب نگردید
و سپهدار نامدار صحیح و سالم بقلعه بنگلور رسید ؛

فرستادن راجه میسور جیشی بسرکردگی کناری راو از
بهر محاصرهٔ بنگلور و هزیمت یافتنش از جنود نواب
حیدرعلی خان و درآمدن سپهسالار مظفّر بقلعه سرینگپتن
و پس از محبوس گردانیدن راجه خودش باستقلال
مسند آرای حکومت گردیدن ،

بمجرد رسیدن به بنگلور، حیدرعلیخان مسرعی پیش مخدوم علیخان
میفرستد تا بزودی هرچه تمامتر با آنهمه افواج که پیشتر ازین
بکمک فرانسیس به پانڈیچری فرستاده شده بود، از آرکات
روانه بنگلور گردد و نیز قلعه داران خویش که بضبط حصارهای داخل
حکومتش می پرداختند بر می نگارد تا بجراست و حمایت محالات
مفوّضه خویش نیکو پردازند و هرقدر مردم کار و سپاه کارزار که
بیشتر از حاجت باشند به بنگلور روانه کنند ؛

راجه میسور که فرصت پیش بردن کار و حمله آوردن
بر حریف ماهر دقایق کارزار پیشترک از باز گشتن افواجش
از آرکات از جمله مغتنمات می شمرد بزودی آنقدر جنود که
ممکن بود فراهم ساخته بسرکردگی سپهسالارش کناری راو
به بنگلور می فرستد تا به محاصره آن نیکو کوشند ؛ ولیکن حیدرعلی خان

که درین عرصه روزگار جمعیّتی از پیاده و سوار از هواخواهان و
وابستگان خود فراهم ساخته بود آنچنان سپاه غنیم را محقّر و ناچیز
شمرد که بفتوای جرأت انتظار یورش ایشان اندرون قلعه
نمودن از دربددلی و نابکاری شمرده با جمعیّت سپاه خویش
از قلعه برآمده پذیره شان می شود و لشکر راجه را هزیمت فاحش
میدهد و کناری را و سپهسالار لشکر راجه را اسیر میکند* ؛ درینمقام
از روایات ثقات هیچ مفهوم نمی شود که آیا درین جنگ
و پیکار که حیدر علی خان را با افواج راجه میسور اتّفاق افتاده جماعه
مرهتّه حاضر بودند یا نه ؛

حیدر علی خان سپهدار مظفّر و منصور با سپهسالار اسیر
به بنگلور مراجعت می نماید ؛ و پس از اندک زمانه که مخدوم علیخان
با جنود مجنّده اش بدو ملحق می شود ؛ حیدر علی خان با تمامی سپاهِ
کینه خواه متوجّه دار الملک سرینگپتّن می گردد و بی هیچگونه
مقابله و مزاحمه اندرون قلعه می شتابد ؛ راجه را درون حرمسرایش
محبوس می نماید و مشیران و کارگزاران او را بیرون میراند ؛
و یکسر مکنت و اقتدار و شان و شکوه راجگی را بزور متسلّط
میگردد ؛ این واقعه جانیله در اواخر سال یکهزار و هفصد و شصت
عیسوی صورت پذیر شد ؛

* میگویند که سپهسالار میسور را درقفص آهنین مقید ساخته بود ؟

پیشتر که استخلاص انگریزان پاندي چیري را از دست
جماعه فرانسیس که در اواخر سال یکهزار و هفصد و شصت
عیسوي صورت گرفت موشیر لالي یکی از ائمهٔ دین را که
بنام اُسقف مالیکار ناسیرس خوانده می شد نزد ویسواجي
پندت سپهسالار طبقهٔ مرهته که دران روزگار در صوبهٔ
کرناتک بسر می برد فرستاده استمداد کمک نمود ، از بهر
وانمایش عظمت شان این سفارت سه هزار سپاهي
از مردم فرنگ بسرکردگي موشیر آلین همراه سفیر کرده بود
ولیکن چون کار طبقهٔ فرانسیس درین جز و زمان از رونق
وبها افتاده و بحدود زوال مشرف گردیده بود بر منطق
وزبان آوري اُسقف مذکور اثري مترتب نگردید و پیش
ازانکه موشیر آلین از معسکر مرهته رخصت انصراف یابد
خبر استخلاص شدن پاندیچیري بدو رسید بنا بران باتمامي جمعیتش
متوجه سرینگاپتن گردید ، بمجرد رسیدنش در آنمکان حیدر علي خان
سپهدار که حالا در زيّ شهریار برآمده بود این جماعه را در سلک
ملازمان خویش منظوم ساخت و ایشان پس از
چندي دران سرکار ، مصدر کارهای شگرف و سودمند گردیدند
سپاه پیادگان او را آداب وقواعد جنگ نامه مردم فرنگ
آموختند و توپخانه اش را بفروغ و تاب دیگر برآراستند ،

توسّل جستن میرشریف علیخان نواب بسالت جنگ برادر نواب نظام علیخان اسد جنگ صوبه دار ملک دکن به نواب حیدر علیخان بهادر از بهر تسخیر صوبهٔ سرا و قلعهٔ آن مشروط بشرایط چند ،

پس از آنکه ممالکت میسور بر آن سپهدار نامدار مسلّم گردید او تمامی محال و اعمال وابسته آن را که از جهت عزلت و گوشه نشینی رای ، و بد دلی و سوء تدبیر دستور تیره رای بتصرف حاکم متغلّبه در آمده بود مستخلص نموده منضاف ممالکت میسور گردانید خاصه کانور و کرپه و سانور که افاغنه بتغلّب ، متصرف آن گشته بودند از ایادی ایشان انتزاع نموده داخل ممالک محروسه ساخت ؛ از ین جنگ و جدال که سپهدار نامدار در تسخیر این سه ناحیه از دست افاغنه که پردلی و تهوّر شان در تمامت هندوستان مثل است بکار برده و غاصبان متمرّد را نیکو مقهور و مخذول گردانیده مظفّر و فیروز شد ، ه آوازه شیردلی و جلادت و صیت سپهسالاری و بسالت او در گوش جهانیان رفته و مهتران نزدیک و دور از وحساب گرفتند و بمقام بیم و امید نسبت باو در آمدند چنانچه نواب بسالتجنگ

برادر نظام علي خان صوبه دار دکن که فرمانفرماي کشور ادهوني بود
و دران روزها ، به محاصره قلعه صوبه سرا که از دیر باز بتصرف
جماعهٔ متغلبه مرهته در آمده بود مي پرداخت و میخواست تا از
ایادي ایشان مستخلص ساخته مضاف ادهوني گرداند ، بنابران
ازان پردل نامدار درخواست تائید نموده ، تفصیل این اجمال
آنکه چون در سال یکهزار و یکصد و شصت و شش هجري
نواب نظام علي خان اسد جنگ پس از آلودن دامن مردمي
بخون برادرش نواب صلابت جنگ که بعد کشته شدن
برادرش نواب ناصر جنگ پسر مرحوم نظام الملک
فرمانفرماي دکن بردست افاغنه ، روزکی چند بر مسند حکومت
متمکن شده بود ، بمسند صوبه داري برنشست ، بداعیه طمع افزودن
اسباب ثروت و نعمت و باعثه غیرت دین و ملت
هواي آن در سرش بپیچید که بنهب و غارت شهر پونه
دار الملک دولت پیشوایان مرهته پردازد بنابران
هنگامیکه زباني جاسوان حالي او گردید که بالاجی راو فرمانرواي
پونه باتمامي جنود و عساکر خویش از بهر نظم و نسق ملک
خاندیس رفته است فرصت کار غنیمت پنداشته بالشکر
گران بصوب پونه بشتافت و پس از تاراج کردن
مال و نعمت فراوان دران شهر آتش زد و معابد هنود را

سوخته با خاک برابر ساخت و هیچ دقیقه از دقایق خواری و بیحرمتی
فرو نگذاشت ولیکن همینکه این خبر وحشت اثر گوش گذار
پیشوا گردید بطریق ایلغار با حشری بیشمار از سپاه کینه خواه
چون مرگ ناگهان بر معسکر نظام علي خان متصل همنا باد
فرو ریخت و لشکریان دشمن را فرصت سر خاریدن نداده
بقصد انتقام تیغ بی دریغ در ایشان بنهاد اکثری از سرداران
نظام علي خان کشته شدند و برخی اسیر گشتند نظام علي خان خودش
همگی ساز و سامان حشمت و جاه و خیمه و خرگاه باز پس
گذاشته نخست بقلعهٔ که دران حدود بود ملتجی و پناه جو
گردید وانگاه بفرستادن پیشکش هشتاد لک روپیه
نقد بطریق سربها، جان خود را از دست پیشوا که قاصد انتقام
شدید ازو بود واخرید علاوه آن زر نقد، صوبه برهان پور با ضمیمه
دولت آباد و احمد نگر و صوبه برار بتصرف کارگزاران
دولت پیشوا واگذاشت وازان پس این صوبجات
در قبضه دولت پونه بماند؛ الحال فرمانفرمای پونه بالاجي راو
پیشوا را کار مکنت و اقتدار بجائی میرسد که هیچکس را
از امیران هندوستان بحساب نمیگیرد و جز خویشتن را
در عالم نمی بیند چنانچه بعد قلیلی از ایام و لد ارشد خود
بسواس راو را مصحوب سداشیو پندت عرف بهاؤ

با جمعیت سه لک سوار و خزاین بیشمار و توپخانه گران
از بهر تسخیر دار الخلافه شاه جهان آباد و ممالک مجاور آن
روانه میکند و ایشان در انحدود رفته دست یغماگری و تطاول
بران مرز و بوم میکشایند و تمامت سرزمین صوبه دهلی
و لاهور را پی سپر هیونان جهان گردی نمایند حال تسلط
و تمکّن ایشان دران حدود برین منوال می ماند تا آنکه احمد شاه
دُرّانی فرمانده افغانستان با جوش بحر جوش چون سیل دمان
از ملک کابل متوجه هندوستان می گردد و خیل سواران
جماعه مرهتّه را با لشکر افغانان در ظاهر پانی پت تلاقی صورت
میگیرد و آنان در شیوهٔ جنگ و پیکار ، تاب مقاومت
اینان نیاورده راه فرار می پیمایند و یکسر ساز و سامان و مال
و نعمت بیکران بر اعادی مظفر وا میگذارند درین جنگ
شصت هزار نفر از ایشان کشته شدند چون این خبر
نکبت اثر به پیشوا رسید کارش از سراسیمگی و دهشت
بمالیخولیا کشید و در همان حال ازین جهان ارتحال نمود نظام
دولت پونه اختلال پذیرفت و آن مکنت و اقتدار رخ
بزوال بنهاد، اکنون هوای روزگار، میر شریف علی خان
بسالتجنگ برادر نظام علی خان، مرزبان ادهونی را دیگ
هوس ملک گیری در جوش می آرد چنانچه مرار راو حاکم گتّی

و افغانان کڑپه را همراه خود گرفته بافواج گران متوجه ّهسکوته (پرگنه از مضافات صوبه سرا) گردید و قلعه آنرا محاصره نمود ولیکن از رهگذر عدم ورزش خودش در امور وابسته جنگ آوري و قلعه گشائي و سایه پروردگی سپاهش، محصوران حصار که قلعه دارش مکند سربت نام داشت و در فنون سپاهیگري ماهر بود آنچنان بدافعه افواج محاصر نیکو پرداختند و سخت کوشیدند که نزدیک بود که نواب صاحب ما باکمال بدنامي و رسوائي دست از محاصره بردارد؛ درین میان باشارت بعضی از مشیران خود، مکتوبی، به حیدر علي خان که آوازه سلحشوري و شیر زوري و دشمن شکني و قلعه گیري او، در آن زمان، گوشزد جهانیان شده بود متضمن مسالت یاریگري و امداد، ارسال داشت ولیکن سپهدار پخته کار پیش از آنکه بامداد او پردازد با نواب موصوف شرایط آینده استوار و متعهد گردانید که آن سپهدار باجنود و توپخانه اش بر ظاهر قلعه خواهد آمد و باتفاق لشکر نواب موصوف بمهم حصار گیري اشتغال خواهد نمود و پس از تسخیر قلعه هر یک از فریقین آن بهره را از قلعه بتصرف خود در خواهد آورد که بدانسو حمله برده است؛ و تمامت توپخانه و ذخیره ساز و سامان جنگي و هر گونه مال و متاع دیگر

که بدست فریق حیدری افتد از آن نواب ممدوح خواهد بود خواه او آن اشیا را بجنسه بگیرد یا قیمت آن از و باز یافت نماید ؛ و آن سپهدار بازای آن جد و جهد ، قلعه و مضافات آنرا متصرف خواهد گردید ؛

سپهدار نامدار با جنود آداب فروسیت ورزیده و شداند حرب و پیکار دیده و بزرگ توپخانه که گولانداز انش همه مردم فرانسیس بودند فرارسیده بزودی بامور وابستهٔ قلعه کشائی اشتغال ورزید . منهجیکه یکسر مباین آن منهاج بود که افواج نواب صاحب ما پیشتر مسلوک داشته بودند ؛ چنانچه در عرصهٔ قلیل نقبها کنده و از باروت پر کرده دو تا برج و پارهٔ از حصار را بپرانید ؛ ازین نمط کار ، محصوران قلعه مضطر گردیده بزودی قلعه را تسلیم کردند و خود شان جان بسلامت بردند ؛

پس از فتح قلعه نواب بسالتجنگ (که سپهدار نامدار ازان پس او را بلقب تاجر یاد میکرد) همه اشیای بدست آورده قلعه را بر دست حیدر علی خان بزر نقد فروخت و بادی عهد کرد که بقیة العمر سر از جادهٔ اتحاد او بیرون نکشد و در راه رضاجوئی ثابت قدم باشد و بوسیلهٔ عرضداشت ، بنای دوستی و اتفاق و اساس یکجهتی و وفاق فیمابین آن سپهدار

وشاه دهلی موسّس گرداند چنانچه پس از انقضای روزی
چند سفیر محمد شاه پادشاه دهلی بااتّحاد نامه وسپر و شمشیر
مرصّع کار و پالکی جهالردار و چتر جواهرنگار و ماهی و مراتب
وکوس وعلم باد یگر هدایا ونوادر روزگار رسید وآوازه فتوحات
تازه وبلند نامی بی اندازه اش آویزه گوش جهان وجهانیان
گردید؛ اکنون سپهدار نامدار بالقب غرّای نواب حیدر علیخان
بهادر خوانده شد وازین پس این امیر کبیر درین کتاب بهمین
لقب یاد کرده خواهد شد؛ نواب حیدر علیخان بهادر پس از
تسخیر قلعه باجماعه مرهتّه همواره در جنگ وپیکار غالب آمده
قلعه مرگسرا و کهیری که از مضافات صوبه سرا بود از ایشان
بزور برگرفت وخطّه ابسنگر یا پاسار ابتصرّف خویش در آورد؛

استغاثه مهابلدهی متبنّای بیدّر سنبهو راجه بدّنور دارالملک
کنوره از حیدر علیخان نابلد ستیاری او بر مسند راجگی که
حق او بوده و رانی بیوه بغصب متصرّف آن شده متمکّن گردد،

درسال یکهزار وهفصد وشصت و دو عیسوی بیدّر سنبهو راجه
بدّنور لاولد مرد اگرچه پیش از وقوع این سرگذشت
ناگزیر؛ برحسب شریعت هندی برهمن بچه مهابدهی نام را
پسر خوانده یا متبنّائی برداشته بود ولیکن بیوه راجه؛ پسر خوانده

مذکور را ہیچ محل ننہادہ و در امور ریاستش دخل نداده خودش مسند آرای حکومت گردید ؛
چون حکومت کنره از مضافات صوبہ سیرا شمرده می شد برہمن بچہ شکایت نزد حیدر علی خان کہ حاکم آنصوبہ بود برده دریوزه دستیاری ازو نمود تارانی را از مسند حکومت بیرون راند و اورا بجایش بر مسند راجگی بنشاند ؛ نواب حیدر علی خان کہ ہمواره این چنین واقعہ را از فتوحات غیبی می شمرد فرصت کار مغتنم شمرده نخست ، فرمانی باحضار رانی صادر فرمود ؛ ولیکن چون رانی در برقع زنان ، دل مردان داشت و از رہگذر اختلال امور سلطنت دہلی از دیر باز خوکرده آن شده بود کہ احکام بادشاه و دیگر اعیان دولتش را خوار دارد و سر باطاعت آن فرود نیارد ، رسول حیدر علی خان را چنین پاسخ داد کہ من بسر خود این دیار را فرماندہم و بنابران سر بر خط فرمان کسی نمی نہم چون اینگونہ جواب ، ناملایم طبع حیدر علیخان کہ حیلہ از بہر لشکر کشی و ملک گیری میخواست ، آمد ، عزیمت جنگ را تصمیم نمود ، ولیکن صعوبات طرق دشوار گذار آن بوم و بر سنگلاخ ، عایقی بود عظیم از بہر عبور لشکر ؛

برخوانندگان این سواد پوشیده مباد که بدنور بلده حاکم نشین ولایت کنره، یکی از شهرهای نامی هندوستان شمرده می شود دران زمان عدد سکّانش کمتر از پنجاه هزار نبود ولیکن این قلّت عدد با وسعت و فراخی آن بلد که دوره اش از سه فرسنگ متجاوز است هیچ مناسبت ندارد، وزینهار این حرف فراخی، محمول بر مبالغه نخواهد گردید هنگامیکه بر خصوصیات آینده نظر کرده خواهد شد که کوچه و برزن های شهر بدنور اکثر تا دو فرسنگ بر خط مستقیم میکشد و در اغلب محلّات آن، اعیان و ارکان دولت کنره اقامت دارند که خانه های ایشان در میان بساتین وسیع می باشد که محتویست بر آبگیر و خانچه ها و انواع درختان بلند که بر تمامی طُرق و سُبل سایه می اندازند و بر دو رسته برزنهای شهر جویهای آب شیرین و صاف و روشن که دیدنش دیده را نور و سینه را سرور بخشد روان است و شوارع و طرق، دیگر گونه تبلیط بجز فرش سنگریزهای کوچک ندارند؛

این زیبا شهر عشرت بهر در جوار کوهچه واقع است که بر قلّه آن حصنی است حصین و استوار و پس از انکه تصرّف دولت حیدری در آمده در تحصین و احکام آن

اهتمام بیشتر رفته و این کوهچه در میدان گاهی است که
قطرش پنج یا شش فرسنگ است و گرداگرد آن جبال
و غیاض متشاجر که بهر جانب تا بیست فرسنگ بیش
ممتد میگردد بنحویکه عبور ازان هرآئنه دشوار است بجز از
کوچه تنگی که بر هر مسافتی کوچک قلعه دارد از بهر حمایت
راه از هجوم افواج بیگانه، وهمانا این نوع عقبات از بهر لشکر
قاصد آنشهر سدی است مانع از عبور زیراکه بر هر چندگام آنرا
بنوعی سپاهیه دران راه تنگ میتوان معاوقت نمود
و اقامت گاهی دیگر از برای آن لشکر بجز همان رهگذار
ضیق نیست و درآنجا عرضهٔ اخطار از حملات سکنهٔ آن دیار،
زیراکه ایشان از کوچهها و طرق تنگ آن آگاه اند
و برا عادی ازان تنگچهها همواره کمین کشادن میتوانند
و جنگل آن اکثر از قصبات وجود پذیرفته که بریدن آن
دشوار است و سوختنش دشوارتر و تمامی بیشهها و غیاض
ماوای شیر و پلنگ و خرس و فیل، و پر از حیات
و میمون و حشرات زهرپاش و مهیل ؛
اینچنین عوایق و موانع نامندفع ساختنی هرآئینه سنگراه بزرگ
بودی از بهر عزیمت حیدری اگر آن پسر خوانده راجه
که محبوب ساکنان آن دیار و امیران آن دربار بود

خضر راه او درین ظلمات نگردیدی؛ اکنون نواب حیدر علیخان
بارادت تسخیر آن بوم و بر، بسنگر را بگذاشت و پور
خوانده راجه را همراه خود گرفته بسر کردگی شش هزار مرد
از بهترین سوارانش و جمعی از پیادگان که خو کرده طیّ
جبال و غیاض بودند روانهٔ منزل مقصود گردید درین یساق
پایه و لشکر حیدری همین عدّت کثیر از نرگادان بود که بران
برنج بار کرده بودند دیگر هیچگونه اسباب و اساس لشکر
همراه گرفتن مناسب حال نه پنداشته جریده با اسپ
و قسمیتی بسرعت قبول و دبور بسوی شهر بدنور بشتافت،
کوچ لشکر حیدری بدان تیزی و اخفا صورت گرفته که
در راه با هیچ معادقی از طرف رانی دوچار نگردید و پیش
ازانکه رانی ازین چالش و جنبش خبر یابد لشکرش بسواد بدنور
رسیده بود سوارانش که متعوّد جنگ هرگونه بوم و بر بودند در دلهای
بدنوریان که ازین جنس جیش ساحشور پیشتر ندیده بودند
از ترکتاز خود عظیم دهشت و هیبت درانداختند، مشاهده
نیکو ورزش و سبکخیزی افواج حیدری و حضور پور راجه
وارث مسند راجگی در هر مقام حیدر علی خان را مقبول
خلایق گردانید بلکه مردم آن دیار او را قطب محافظ آن
بلاد انگاشته با کمال دلگرمی و احترام پذیرفتاری نمودند؛

بمجرّد رسیدن افواج حیدر علي خان بهادر در میدان بدنور
سوارانش جمعیّتي را از جنود راني که از بهر مدافعه او
پیش آمده بودند هزیمت داده از هم پاشیدند و راني
خودش که آنقدر فرصت وقت نیافته بود که خود را بجاي امني
رساند و از دستبرد سپاه حیدري خود را دور تر گرداند در عین
گریز، تعاقب کرده و برگرفته و پیش حیدر علیخان آورده شد؛
در روایتي دیگر این است که راني تاب مقاومت
افواج حیدري نیاورده در قلعه متحصّن گردید و لیکن پس از
برداشتن صعوبت محاصره بیست و هفت روزه آخر کار
بفتواي اضطرار سر تسلیم پیش نهاد و مسند راجگي
بحریف غالب واداد؛ معاهدهي که حیدر علي خان بهادر با وي
عهد و پیمان موکّد با حلاف و ایمان بسته بود اکنون فارغ البال
بر اوج دولت و اقبال مرتقي گردیده خود را از مکاره
روزگار ایمن شمرد و لیکن از رهگذر گوش نهادن بمشورتهاي
بد آن زن نابخرد کارش از مسند امیري بحبس اسیري انجامید؛
تفصیل این اجمال آنکه پیش از مقابله و محاربه که باراني
صورت گیرد برهمن زاده متبنّا با حیدر علي خان عهد و پیمان
بسته بود که بازاي این اعانت و امداد، بندر بنگلور با ضمیمه
خطهٔ از آن مملکت که با سرحد مملکت میسور اتصال

دارد بر کارگزاران دولت حیدری واخواهد گذاشت
چنانچه پس از برنشانیدن وی بر مسند راجگی، حیدر علیخان
بکام دل دوستان با جمعیتی از سواران متوجه منگلور گردید
تا بضبط و تصرف آن پردازد، و لختی از سپاه خود را در ظاهر
شهر رانه بدنور باز پس گذاشت؛
رانی بوقوع این رو داد حرمان بنیاد، خیلی خسته خاطر
می زیست و هیچ نمیدانست که با چنان حریف غالب
که او را بدین روز سیاه درنشانیده چه تدبیر کند تا در کار
او شکست و تباهی راه یابد؛ آخر کار رو بدین حیلت
در آورد که باپور خوانده راجه، اظهار دلخوشی و ملاطفت کرده
ریاکارانه او را براجگی قبول دارد تا توان خود را خیرسگال
و هواخواهش وانموده در تباهی نواب حیدر علی خان فکری
کند یا چارهٔ اندیشد؛ بنابران تا نزد آنجوان ساده دل
خیر اندیشی و نیک خواهی خود را بمقام ثبوت رسانیده
باشد، نخست با زبان هرچه تمامتر چرب و شیرین
در عنوان هواخواهی او را سرزنش کردن گرفت که
باقتضای خرد سالی و ناعاقبت اندیشی بنام خشک راجگی
قانع گشته اقتدار و اختیار خود را بر دست سامانی بدین
وسفاکی نگوهیده آئین واسپرد که احتمال قویست که بعد

چندی اورا از باقی مانده ریاستش نیز بی نصیب، و تمامی
آن مملکت را از آن خویش گرداند؛ القصه بامثال این
سخنان ابله فریب آنجوان ساده دل را آنچنان در دام
کشید و رام گردانید که او از عهد و میثاق بسته اش
با حیدر علی خان، نادم و پشیمان گردید، و منصوبه رانی که
از بهر اهلاک نواب حیدر علی خان بسته بود در نظرش
مستحسن نمود؛

در زمان اقامت حیدر علی خان در بدنور، دولتسرای
راجه کنره منزل گاه او بود و گمان غالب آنکه هنگام مراجعتش
از منگلور در همان دولتسرا نزول خواهد فرمود؛ و ازین مشکو
تا معبدی بزرگ دران نزدیکی، راهی بود پنهانی زیر زمین که
هیچکس جز رانی بران آگاهی نداشت، رانی، عزیمت آن
جزم کرده بود که بنیاد و بوم آن مشکو را از خشت و گل تهی
گردانیده بباروت پر کند و در شبیکه حیدر علی خان باخاصان
و منصبدارانش درون آن، بخوردن طعام مشغول باشد
بآتش دادن باروت، آن مکان را بپراند، و در همان زمان
افواج ریاست کنره در عین جوش و خروش و هنگامه و پریشانی
بسر کردگی راجه زاده دمار از روزگار جنود حیدری برآرند؛
الحق این منصوبه بآسانی تمام صورت گرفتی چه برهمن

دوستدار راني با برہمنان آن معبد نهائي در ساخته بود و ایشان را از آن خود گردانیده؛ اکنون نواب حیدرعلي خان از منگلور باز گردید و آنوقت که اہلاک حیدرعلي خان دران اندیشیده شده بود پیش آمد؛ قضارا برہمني از برہمنان آنحدود که از کردار برہمن زاني و راني نیک متنفر بود بحیلۂ خود را دران انجمن درآورد و بر تمامي منصوبہ پنہاني آن نکوہیده خصال راني، نواب موصوف را مطلع گردانید، حاضران، انگشت بدندان گرفتند ولیکن نواب حیدردل، ہیچگونه از جا نرفته بکشف این ماجرا فرمان داد تا پس از انکشاف حقیقت حال، راني را با شوہرش برہمن ناسوده فن و دیگر ہمکاران آن زن بزاري بکشتند، و پور خوانده راجه را اسیر کرده بقلعه مگہیري فرستادند، بدین نمط آن کشور سرتاسر ضمیمه ممالکت حیدري گردید؛

از کتاب فتوحات برطنیه در ممالک
هندیه مشهور بچار جنامه

تظلّم نمودن پسر راجه ملك كنره يا كناره از تسلّط مادرش بر مملکت موروثي پيش حيدر عليخان ومتمکّن گردانيدن حيدر عليخان اورا بجاى پدر وصلح دادنش با مادر وبتصرّف درآودن شهر منگلور اوّلا وتمامي مملکت بعد ازان بعلّت غدری که راني نسبت باو اندیشیده بود ،

سخن گفتنی زکردار حیدر شنو ۔ نوای نو آئین دیگر شنو
چو آورد بوم سرا را بدست ۔ سر سرکشان کرده یکباره پست
روان بود اختر بمهر و زیش ۔ فزایش همی داد در روز بیش
کنارا که بد کشوری بس بزرگ ۔ نشیمنگه راجگان سترگ
زبس خوبی خاک آن پاک بوم ۔ شدی آشکارا انگبین از زقوم
درختش همه صندل و ساج و عود ۔ کشیده همه سر بچرخ کبود
پراز میخک و فلفل و جوز و پیل ۔ همه بیشه و دشت و راغ و سبیل
در انجا یکی رای بد کدخدای ۔ چو زین خاکدان شد بدیگر سرای
بجایش یکی خورد کودک گذاشت ۔ بجز وی دگر جانشینی نداشت

پسر نارسیده بده زانش مام　　گرفته بکف کارها راز مام

چو مردان بپاداشت کار جهان　　بهر شهر و جا داشت کار آگهان

ز کشور نماندیش پوشیده راز　　چه از راه کوته چه راه دراز

سپه را بآئین نگه داشتی　　ره و رسم شایسته نگذاشتی

کشاورز و بازارگان سربسر　　ز هرگونه گون مردم پیشه ور

گرفته همه را بزیر پناه　　به نیکی نموده بهرکس نگاه

چو رایان و فرماندهان سترگ　　جهان راند تا گشت خوردش بزرگ

رسیده چو شد کودک نارسید　　دلش مهر و پیوند شاهی گزید

نشستن بجای پدر کرد رای　　ز مادر نشد آرزویش روای

پدر چون شود خاک در قعر گور　　کم از خاک گردد پدر مرده پور

بخوردی ممیراد کس را پدر　　کشاورز باشد اگر تاجور

چو زن از زنی سر بشاهی کشید　　بجز خود سزاوار شاهی ندید

بشاهی دلش چون شده شیفته　　جوان را بامید بفریفته

بامروز و فردا کشادی زبان　　زبانش نبود آشنا با روان

سخن بود و زور راستی ناپدید　　ز مادر چو فرزند شد ناامید

بیازرد از مام و پژمرد روی　　رهیدر از آن درد شد چاره جوی

بگفت ار بمردی ببندی کمر　　مرا بر نشانی بجای پدر

زمانی بمه برفرازی سرم　　گشاده کنی دست بر کشورم

سپاس ترا پاس دارم بجان　　بگنج پدر آنچه باشد نهان

سپارم فراوان ازان خواسته   بگوهر همه چیز آراسته
جدا کرده از کشورم منگلور   بخشم نباشم ز فرمانت دور
تو باشی بران مرز بر مرزبان   چنان چون بود تن بفرمان جان
هر آن شهر باشد بفرمان تو   کسی سر نه پیچد ز پیمان تو
چو بشنید حیدر سپه برنشاند   بسوی کناره به تندی براند
بنزد دژ آمد چو از دور راه   زن رای آمد بردن با سپاه
دو لشکر چپ و راست سر برزده   زمین گل شد از خون هر دو رده
پس از آنکه بسیار پیکار شد   زن از بخت واژون گرفتار شد
تابید با شیر نر ماده شیر   بیفتاد در چنگ حیدر اسیر
بر خویشتن خواندش آن سرفراز   نکرده بهد دست بردی دراز
پسر را بیاورده نزدیک مام   سوی آشتی نیز بسپرده گام
دل هر دو از کینه پرداخته   دو سینه ز کینه تهی ساخته
دو ناسازگر را بهم سازکار   نمود و زدود از روانها غبار
دل مام خشنود شد از پسر   بآئین بدو داد جای پدر
نشیمن شدش جایگاه مهی   گشاده دو دستش بفرماندهی
ز بازوی حیدر رسید او بکام   همش مهربان گشت آشفته نام
چو شد رای زاده برائی بلند   بعهد و پیمان شده کاربند
بجا آوریده همه سر بسر   نکرد ایچ از گفتهٔ خود گذر
وفا پیش خوانده جفا کرده دور   سپردش دژ و بارهٔ منگلور

جدا گشته زو حیدر نامجوی   بدانسوی با لشکر آورده روی
که آنجایگه را بگیرد بدست   بدانسانکه شاید دهد بند و بست
نشاند ز خود مرزبان جابجا   گمارد ز نزدیک خود پیشوا
چو شد حیدر از زادهٔ رای دور   برغمش سخن رانده مادر بپور
چه گفتش بگفتا که ای پور خام   ندانسته از سروری جز که نام
نبایست او را ترا گشت دوست   ترا در جهان بدترین دشمن اوست
بد آید بانجام زین کار کرد   به پیشش آیدت رنج و تیمار و درد
بود او مسلمان و بیگانه دین   به بیگانه دینان بود پر ز کین
مسلمان اگر چون فرشته بخوست   چو و ابنگری بدتر از دیو اوست
بود نیک شان بدز بدشان سخن   سراید اگر کس نیاید ببن
بگیرد همه کشورت را بدست   بکیش نیاگانت آرد شکست
شود زو تبه کشور و دین ما   برافتد ازو نام و آئین ما
دلیریکه همتای او اژدها   نباشد ازو چون شوی تو رها
اگر تو بگردن برائی بلند   کشد بر زمینت بخم کمند
شوی گر بدریاز بیمش نهان   چو ماهی بشست آردت بیگمان
چو او باز گردد بدین جایگاه   ورا ساخت باید نهانی تباه
برآورد باید ز جانش دمار   بدستان و نیرنگ نی آشکار
تنش چون شود از روانش تهی   بماند بتو فرّ فرماندهی
وگرنه تو مر خویشن را مرده گیر   سر و تن بخون اندر آغشته گیر

جوان چون ز مادر شنید این سخن
فرو شد باندیشه سر تا بن

بگفتار مادر نهاده دو گوش
سپرده روان و دل و جان و هوش

گذشته ز رسم و ره راستان
بکردار بد گشته همداستان

بپاداش نیکی چو شد بدسگال
بزندان بسر برد بسیار سال

سگالیده باهم گر مام و پور
که چون وارسد حیدر از منگاور

بکاخی بیاورده اورا فرود
گسسته نهان کاخ را تار و پود

فرود آوریم آنسرا بر سرش
بخاک اندر آید سر و افسرش

سگالش بدینگونه آمد بجای
میان زن و پور ناپخته رای

کنون حال زن بشنو ای نیکخوی
که چون بود کارش پس از مرگ شوی

چو جوینده کام بود و هوا
چنان چون بود راه ناپارسا

گزیده بکامش یکی برهمن
از و شاد زانسانکه از بت شمن

ورا خواند نزدیکش آنچاره گر
بگفت آنچه بودش بدل سربسر

برهمن پرستار بتخانه بود
بنزدش یکی خانه شاهانه بود

فراوان بآذین بیاراسته
بزینت چو فردوس پیراسته

پی حیدر آنخانه کرده پسند
که بر بامش آرد بدانجا گزند

بگفتش ز بتخانه تا آنسرا
نماید زمین را تهی جابجا

گشاید بزیر زمین ره فراخ
رساند سر نقب تا زیر کاخ

بدانسانکه فرمود آنشوم زن
بانجام آورد آن برهمن

چو حیدر بپرداخت از منگاور
بیامد بجائیکه بد مام و پور

پذیره شده پور و مام و سپاه   دران کاخش آورده از گرد راه
به پیوسته با او ز هر گون سخن   همی جست هنگام آن خیره زن
که ایوان ز مردم چو ماند تهی   بجیدر فرود آرد از ابلهی
کسی را که ایزد بدارد نگاه   نگردد ز دستان دشمن تباه
بفرمان دارندهٔ جان و تن   بکاخ اندر آمد یکی برهمن
نشسته درانجای بدرای نو   همان مادر کشور آرای نو
جز اینان سران سپه سربسر   نشسته یکی ایستاده دگر
بجیدر سخن گفتن آغاز کرد   سر راز پوشیده را باز کرد
نهان بخیه افکند بر روی کار   برو نقب پنهان نمود آشکار
شنید و روانش بر آشفت سخت   بران مادر و پور گمکرده بخت
کسانیکه بودند انباز کار   بفرمود بستن ببند دراز
همان دم زن و راز داران او   دران کار انباز و یاران او
بدژخیم فرمود کز تیغ تیز   برانگیزد از جان شان رستخیز
ببسته ببند گران پای رای   فرستاد در شهر و بوم سرای
برو کرده زندان یکی از حصار   نشانده بپاسش بسی استوار
سوی رانه بد نور شد با سپاه   که آن شهر بدرای را تختگاه
شد آن شهر و کشور مرا و را رهی   فرهمند را شد فزون فرهی
بدست آمدش خواسته بیشمار   ز رایان و نام آوران یادگار
که آنرا کران و کناره نبود   شمردی اگر کس شماره نبود

زر و سیم آموده انبارها ز هرگون گهر بود خروارها
طرایف ز هرگون با انبوه بود نفایس بسی توده چون کوه بود
تگاور ز هیونان و پیلان مست ز زر و گوهر آموده جای نشست
چو الماس شمشیر زرّین نیام ز زرّین و سیمین رکیب و ستام
ز درع و ز خنجر ز خفتان و خود بکس هیچ اندازه پیدا نبود
ز بسیار کس گنج اندوخته بماند و ختن در جگر سوخته
چو فرخنده بدر دژ فیروز مرد بدستش بیفتاد بی رنج و درد
ازان کشور و گنج و آن خواسته فراوان بشد کارش آراسته
ز گردون ورا بود چون یاوری رسانده بشاهان سر اسری
مهان جهان زد گرفته شمار ز نامش هراسان بسی نامدار
چو زان بوم آمد بدستش زمام بگرداننده از رانه بنور نام
بفرمود تا مردمان سر بسر مر آن شهر خوانند حیدر نگر

القصّه، استکشاف این خدیعت پنهان، سبب ازدیاد حوزهٔ ممالکت نواب حیدرعلی خان بسوی سواحل زاینده گوناگون محاصل، و محتوی بر چندین بنادر خداوند فراوان نوادر، و مقدمهٔ فتوحات تازه بسیار، در مرز و بوم ملیبار گردید، تمامی ملک کناره یا کنره که کشوریست سیرحاصل مشحون از انواع خیرات سمائی و انحای برکات ارضی و مائی و مخزون از کنوز بحری و کانی شایسته روائی نباتات حیوانی

وبایسته هوسندائی اهوای انسانی، برنج که غالب غذای ساکنان آن ممالک است ازحیز سنجیدن و پیمودن بیرون، و فلفل گرد و دارچینی و میخک و هیل و جوز و غیر آن از توابل و مروارید و بسد و صندل و عاج بدان فراوانی و کثرت دران مرز و بوم پیدا می شود و ازانجا بدیار دور و نزدیک می برند که آن ممالک را ازینجهت ذخیره گاه و انبارخانه تمامی هندوستان می نامند؛ درکوهستانش معادن طلا و الماس و یاقوت و لعل و دیگر احجار بیش بها است و در قلعه رانه بدنور خودش که دارالملک آن ممالک است گرانمایه کان زر است؛ هنگامیکه نواب حیدر علي خان بهادر متصرف آن مقام شد، گنج شایگان بل کنوز بیکران از زر سکوک و خشتها و لعبتهای زر و زیورات و احجار ثمین و جواهر زواهر ندرت آگین دران موجود و ذخیره کرده یافت، اگر بروایت مردم فرانسیس که درین یساق همراه حیدر علي خان بودند اعتبار کرده شود ایشان میگویند که نواب فرمود تا خزینه مروارید و احجار گرانبها پیش نظر ایشان به پیمانه های غله به پیمایند؛ درانجا چندتا انبار از زر و زیورات مروارید و غیره فراهم ساخته بودند که هریک در ارتفاع از بلندي آدم که براسپ بلند سوار باشد متجاوز بوده؛

درین فیروزمندی حیدر علیخان قاطبهٔ لشکریان و منتسبان دور و نزدیک خود را بانعام یکنیمه ساله مشاهره مبتهج و شادمان گردانید و قلعه داران و سپاهیان را نیز که بر صوبجات متعین بودند فراموش نساخت و ازین خیر بی بهره و محروم نگذاشت؛ نام منگلور را به کوتریال یا شاه بندر تبدیل نمود و راندبدنوره را به حیدر نگر (چنانچه بالا مذکور شد) اختصاص بخشید، و خود را بلقب بادشاه کنره و کارگس (کوچک ریاستی واقع بر جنوبی سرحد کنره و محاط بکوهستان که او را از کنره و ممالکت میسور و مرز و بوم مایبار ممتاز و متمایز می کند،) ملقب گردانید،

توجه فرمودن حیدر علیخان بتسخیر آن نواح که ازین مملکت بتصرف جماعه پرطکیشان درآمده بود و اعانت جستن قوم ماپله از حیدر علیخان وجزئیات احوال دیگر که درین یساق روی نمود،

پس از احراز دار الملک کنرهٔ حیدر علیخان در بهرهای ممالک جدید خود رفته کیف وکم آنرا پژوهش نمود و هر جا بفرمانروائی مقبول و مسلم گردید؛ سپس خواست تا آن خطه ها را که پرطکیشان ازین ممالکت جدا ساخته در تصرف خود

داشتند باز منضاف آن گرداند ؛ چون اینجماعه سر بانقیاد او فرو نیاوردند او بی ایچگونه تامّل و اندیشه بر ایشان حمله آورده باندک صعوبت ناحیه کاردوار و قلعه اش اوپر را که در سرزمین سند واقع است و سابق ازین از ممالکت کنره جدا ساخته شده بود بقبضه تصرّف خود درآورد ؛ وچون هنگامیکه او در تهیهٔ محاصره قلعه رامه بود که در سرحد راس رامه واقع است و همین یک عایق و سنگ راه پیش رفتن او بود به بانده گوشه نشیمن قدیم پرطکیش ، یکسر مردم فرنگستان فرانسیس وغیره از یاریگری حیدر علی خان بهادر بر جنگ پرطکیش سر باز زدند و حیدر علی خان می دانست که از افواج هندوستانی برگرفتن آنقلعه از حیز امکان بیرون بود بناچار با جماعه پرطکیشان طرح آشتی افگند و ایشان نیز این مصالحه را مغتنم شمرده ناحیه کاردوار را تسلیم وی نمودند ؛

چون حیدر علی خان از بوم وبر پرطکیش به منگلور باز گردید درین مقام سفیری با احتشام از قبل قوم ماپله نزد او آمد ، گروه ماپله طائفه اند تازی نژاد از روزگار دراز بر تمامت سواحل مالیبار پاشیده ودر آن ممالکت سکنا بر گزیده ، اوقات زندگانی بسوداگری می گذرانند یکسر تجارت خشکی وتری آن دیار مقصور برین قوم است بنابران ایشان دران ممالکت از توانگرترین

مردم شده اند و همگي سرداران ورئيسان آنجا هنگام
ضرورت از ايشان بسودی خيلی سنگين وام ميگيرند ؛
چنانچه تموّل اين مردم ازينگونه سود واز باربار درحساب گرفتن
ومضافِ اصل وام گردانيدن آن ، روزافزون گرديده
است ومهتران آن ديار ازين ممر بروز سياه تهيدستي
وافلاس نشسته ؛ وچون كثرت مال ونعمت اغلب
سبب خود بيني وباد بروت مردم مي افتد اين طائفه درين
زمان يكپاره از مرتبهٔ شيوهٔ خود ، پا فراتر گذاشته بودند
وهوای مهتري وسرداري درسرايشان پيچيده بود خاصه
بمشاهده نمودن عروج علي راجه كه جواني بود از قبيلهٔ خود شان بفراز
سنگاسن راجگي يا سرير فرمانفرمائي آن ديار ؛ واين علي راجه پسر
يكی از اغنيای قوم ماپله* مردي بود خوبرو واقبالمند در عهد جواني
دختر راجه كانانور از قوم نائر+ بروي عاشق گرديد و پدرش

* اصل و نسب قوم ماپله بعرب مي پيوندد وليكن شكل وصورت ايشان باعراب چندان مشابهت ندارد ؛

+ از پاستاني تواريخ چنان مفهوم ميگردد كه قوم نائر شرفای قديم سواحل مليبار اند يكي از رسوم قومي ايشان كه از گونه طرفگي خالي نيست اينست كه بجز اولاد نرينهٔ خواهر ، هيچكس را بوراثت قبول نمي دارند يا وارث ايشان منحصر است در خواهرزاده ميگويند كه داعي بر تقنين اين دستور خلاف جمهور مزيد غيوري وفرط ولع ايشان بود شمن شكني و عدوماليي بوده تا از جهت نا داشتن آل و عيال از بهر مقابلهٔ اعادي و مقاتله ايشان نيكو آماده و مهيّا بوده باشند ؛ وچون خواهرزادگان شايسته استعمال حربه و سلاح

با همه اختلاف دین و ملّت بر رغم عقیدهٔ قومش که رشته
و پیوند با قوم دیگر جائز نمي شمارند دختر خود را برضا و رغبتش بزني
علي داد و در مرض موتش از راه وصیّت حکومت کانانور
بروي گذاشت و علي را علي راجه ساخت ؛
سرداران نائر بدیدن این نحو اوضاع و اطوار متکبّرانه طبقه ماپله
بر آتش رشک و غیرت مي سوختند و اکثر از ایشان
خاصه سرداران خداوند حکومت و اقتدار در ادا کردن زر
وام ایشان نیز مضائقه مي نمودند ؛ این بود حال مردم ساکنان
ملیبار و معامله رئیسان و مرؤسان آن دیار دران زمان که
حیدر علي خان بر ممالکت کنره و جوار سواحل ملیبار که ریاست
کانانور بسر حد آن واقع است فرمان فرما گردید ؛ علي راجه

جنگ میگردند درجنگ و پیکار پیروي خال خودمیکنند و دیگر رسم این ؛ که برغم
مسلمانان که مردان شان چارتازن نگاه میدارند زنان مردانه اینقوم چارمرد اختیار
میکنند وخانه زن که از دیگر خانه‌ها جداگانه می‌باشد چار تا دروازه دارد هرگاه یکی ازان
شوهر چارگانه بزیارتش می‌آید گرد خانه میگردد و شمشیر خودرا برسپرش میکوبد
تا ازان صدای برآید و انگاه دروازه خاصه‌اش باز می‌کشاید و چاکر خودرا با سلاحش
دردهلیز واگذاشته خودش اندرون میرود و دریں‌حال اگر مرد دیگر وارد شود چاکر
باعلامش می پردازد که بي‌بي مشغول است درهفته یکبار هرچهار دروازه وامی‌گردد
و دران روز همه شوهران بي‌بي بزیارتش می‌آیند و باهم‌طعام میخورند و مانند عناصر
اربعه دریک تن‌ساعتی‌همداستان‌می باشند ؛ هریک‌ازین چاریار مبلغی از زرهنگام نکاح
به بي‌بي میدهد وتیمار وتربیت اطفال برذمّت همت وی حوالت میرود نائر زادگان
نام‌خاص پدرخود نمیدانند بلکه ازشوهران مادریا خال خود حرف میزنند ؛

و مهتران قوم ماپله بدین اعتماد خود را در ظلّ ظلیل او انداخته بودند که نوّاب حیدر علی خان بپاس اتّحاد دین و ملّت البتّه حمایت و رعایت ایشان خواهد فرمود و بر باز یافت گردانیدن وام از قوم نائر، امداد و اعانت از ایشان دریغ نخواهد داشت ؛

این سفارت را حیدر علی خان باکمال اعزاز و احترام تلقّي نموده سفیران را با هدایای گرانبها سرفراز فرمود و حمایت و رعایت خود را خاطر نشین ایشان گردانید ؛ چون طبقه ماپله بهره از جهاز رانی داشتند و علی راجه چندین جهاز پر بار آماده روانگی داشت و حیدر علیخان از بهر این مصلحت مآلی که او حافظ از مراکب دریائی مهیّا داشته باشد تا سواحل ممالک او را از تاخت و تاراج مرهتّه و دیگر رهزنان دریائی حمایت و حراست نمایند، علی راجه را بزرگ امیر البحر خود گردانید، و شیخ علی برادر او را سربراه کار امور دریا و بنادر و دریائی تجارت ممالک خود ساخت ؛ نیز مبلغ گرانمایه از زر بدو واسپرد تا جهازات نو بخرد و بنا سازد ؛

حیدر علی خان مملکت کنره را از مهین عطیّات یزدانی در حق خویش و از بهین مواریث که بعد از خود بوارثانش واگذارد پنداشت (الحق پندار او قرین راستی بود

واز پرتو نیکو داوری بی بهره نی) بنابران خواست تا حیدر نگر را
دارالملک سرتاسر ممالک خود گرداند ؛ سپس تمامی
مردم خانواده را بدانجا نقل نمود واراده صمیم حیدر علیخان بهادر
همین بود که درین مملکت آنگونه حکومت مکرمت آئین
مرحمت قرین را بنا نهد که بدان خود را محبوب ساکنان
آن مرز و بوم گرداند و ایشان با وی بجای اطاعت وانقیاد
مهر ورزند (واین خود غایت سعادت این جهانیست)
ومیگویند که او درین امید بیش از آرزو کامیاب گردید ؛
وحکمرانی دیگر ممالک محروسه را بر خویشاوندان و قریبان خود
بدین نمط توزیع نمود ؛
حکومت بنگلور و توابع آنرا بعم خود ابراهیم علی خان تفویض
نمود و او تا مدت مدید ازین ریاست بهره ورماند ؛ و مخدوم علیخانرا
(که در سند مملکت بخشی او را بلقب مخدوم علیخان بهادر یاد کرده بود)
به فرمانروائی سلطنت میسور اختصاص بخشید ؛ و مرزا صاحب را
به طرفداری سرا و مضافات آن نامزد فرمود و عمزاده خود
این صاحب را بفرمانداهی بنگر ممتاز گردانید ؛
چون علی راجه امیر البحر حلقه از جهازات فراهم آورده بود
در آغاز موسم سفر دریای هند ؛ جزائر مالدیوه را بهانه اینکه
نسبت بقوم او از ساکنان آن جزائر حیفی رفته است

مفتوح ساخت و پس از انکه پادشاه آن جزائر را
با سیري گرفته بود، از غایت سنگدلي هردو جهان بینش از
چشم خانه برآورد؛ چون سپاه و نشان حیدري بر مراکب خود
برده بود هرجا که در دریا مي رفت. بحریان باکرام و احترام او را
متلقّي مي شدند؛

چون علي راجه باجهازات مظفّر خود به منگلور مراجعت نمود
از بهر اداي وظائف خدمت بحضور نواب حیدر علیخان آمد
و راجه مالدیوه را نزد او حاضر آورد چون نواب از بیداد گري
و بیداد پسندي خیلي اجتناب مي ورزید بمشاهده این ستمگري
که علي راجه، مصدر آن، نسبت براجه مالدیوه شده بود آن قدر
آشفته و ناخشنود گشت که بزودي علي راجه را از مرتبه
امیري حلقه جهازات معزول فرمود؛ و از نامردي علي راجه خیلي
متاثّر گردیده، از راجه مالدیوه دریوزه عفو و بخشایش نمود و
پس از اظهار اینمعني که او چقدر از این روداد بیداد بنیاد
متالّم و غمناک گردیده و استمال هرگونه استمالت و دلجوئي
که در قدرتش بود، از شکوی شاهي، دولتخانهٔ از بهر سکونت
راجه مظلوم معیّن فرمود و جاگیري که دخل آن فراهم ساختن اسباب
مسرّت و خوشدلي آنچنان کس محترم را در این چنین مقام
کافي و بسنده توانَد بود نامزدِ آن بزرگوار نمود؛

انتزاع ممالکت کثیره که مساعي اورنگ زیب عالمگیر
در تسخیر آن رایگان رفته بود و ثمری نبخشیده و استخلاص
جزائر مالدیوه که در عدد بسیار افزون از حصر وشمار اند واکثر
سلاطین مغولیه را از آن آگاهي نبود ، آنقدر در مکنت و جاه
حیدر علیخان افزود که تمامي امیران هندوستان و سرداران
آن ، سفیران خود را از بهر اداي رسم تهنیت و مبارکباد
نزد حیدر علي خان بهادر روانه نموده بودند وشاعران مدحت
سرا در قصائد خود مرتبه او را بر رتبه اسکندر ذوالقرنین
وتیمور لنگ ترجیح و بالائي داده*؛

یک سال بیش گذشته بود که حیدر علیخان از حوالي نگر
دوري نگزیده و از رهگذر اشتغالش بامور وابسته
مهمات دیواني و لوازم عشرت و کامراني چنان مي نمود که او
بدواعي آسایش و استراحت که تا حال ازان یکسر بیگانه
میزیست نیکو شادمان و مسرور بود؛ درچنین حال مسرت
اشتمال که جهان از کشش وکوشش حرب و ضرب
آسوده بود و ساقي دوران ، رحیق خوشدلي و سرور بر ندیمان
بزم حضور نواب حیدر علیخان مي پیمود ناگاه تذکر آنعهد و پیمان

---

* شاعریکه در دیوان دولت حیدري بمشاهره هزار روپیه بسر کردگي هزارنفر مقرر بود واقعات شایسته و فتوحات بایسته او را منظوم مي ساخت ؛

که حیدر علي خان با قوم ماپله در حمایت و رعایت ایشان نموده بود همّت والانهمت اورا بران می آرد که بساط عیش و نشاط در نوردد ، و نطاق چالشگري و یساق بر میان بندد ، ندیمان ایوان بزم دوستکامي را الوداع ، و حریفان میدان رزم خون آشامي را مرحبا گوید بر نغمات ملاهي و نواي بربط و چنگ صلیل اسلحه پیکار و طنطنه کوس جنگ برگزیند و بجاي ساغر سرشار مدام شمشیر آبدار خون آشام در دست گیرد ،

بقتل آوردن قوم نائر جماعه ماپله را و آمدن نواب حیدر علي خان بهادر بانتقام آن فعل ناشایان و پذیره شدن علي راجه اورا و محاربه کردنش با نائران و منهزم گردانیدن ایشان ،

به نائر به بیداد چون ماپله ... شده بر رمه همچو گرگان یله
بنالنده هرکس پی دام خویش ... بسی مرد بیچاره در دام خویش
شده بینوا سوز آتش بلند ... رسیده ترد شک رازان گزند
بهر برزن و شهر فریاد بود ... بنائر ازان بهره بیداد بود
چو شد سخت آزرده نائر گروه ... ز حد رفته بیداد و آمد ستوه
نشستند یکجا یگه رای زن ... بدین بر نهادند یکسر سخن

بخون ریختن تیغ کرده یله درین بوم هر جا بود مایله
همه را سر از تن نمائیم دور برانگیخته به زبد خواه شور
ملیبار اندر یکی تن بجای نمانیم زین مردم تیره رای
ندیده در آغاز و انجام کار که شیری چو حیدر بود در کنار
بدینسان ستم کی بهمدین خویش پسندد کشد بیگمان کین خویش
بخون ریختن تیغ افراختند بسی مایله را تبه ساختند
بشهر و ببرزن روان گشت خون تن کشته پر خاک سرها نگون
بهر جا ز کشته زمین گشت کوه هران زنده کو مانده بد زان گروه
همه جامه بر خویشتن کرده چاک بتارک پراگنده تاریک خاک
پریشان روان و پراگنده دل زخوناب دیده زمین کرده گل
بنزدیک حیدر گریزان شدند ازان دردجویان درمان شدند
بدرگاه او بانگ و فریاد خاست ز هر گوشه آوازهٔ داد خاست
برآمد ز غوغا یکی رستخیز چو بشنید حیدر سرش گشت تیز
دلش همچو دریا در آمد بجوش زبس نالهٔ زار و بانگ و خروش
بفرمود تا بر کشیدند نای همه دشت پر شد ز پرده سرای
بخرگاه او شد سپه انجمن تگاور سواران شمشیر زن
دو ره ده هزار از در رزم جنگ گرفت و روان شد نکرده درنگ
بسوی کنانور آمد سپاه علی راجه گشتش پذیره براه
شده شاد هر دو ز دیدار هم بشسته ز آب سخن گرد غم

بنزدیکی شهر بدرود آب　　سراپرده ها را کشیده طناب
بدانجای آورد لشکر فرود　　ز نائر سپه نیز آنسوی رود
پیٔ کینه آمد گروها گروه　　ز بس مرد پوشیده شد دشت و کوه
کشیده بکینه رده از دو سوی　　به پیکار و ناورد بنهاده روی
شد اندر میانه کمابیش جنگ　　نیارست نائر نمودن درنگ
یکی آنکه از حیدر شیر مرد　　سپه بود خو کرده اندر نبرد
شب و روز ورزیده آئین جنگ　　بشمشیر و خنجر به تیر و تفنگ
دگر آنکه هرگز ز نائر سپاه　　ندیده در گردش رزمگاه
که آید بمیدان برابرش سوار　　بدشمن کند کوشش و کارزار
چو ناگاه دیدند اندر نبرد　　بر اسپ تگاور سواران مرد
فراوان بترسیده زان ترکتاز　　بیابان گرفتند و راه دراز
برفتند بگذاشته رزم خوار　　پس اندر روانه تگاور سوار
بکشتند بسیار و انداختند　　ز کشته بسی پشته ها ساختند
بیفتاد مرده ز نائر گروه　　بهر جا دران دشت مانند کوه

آمدن نوّاب حیدرعلیخان از کنانور بکالی کوت واستقبال کردن رای ملقّب بساموری و تسلیم نمودن شهر و آنگاه تخویف نمودن برهمنی ساموری را بمرتد گردیدنش ازین کردار ازکیش ومردود ازقوم خویش وسوختن ساموری بدین تخویف خودرا بافرزندان ومسلم گردیدن ملیبار بحیدرعلی خان بهادر

ببوم ملیبار ای نیک بخت — کلی کوت پیوسته بد پای تخت
درانجا کسی را که منشور بود — بساموری آنمرد مشهور بود
پدر بر پدر بوده اینش لقب — زنامش جز این کس نبردی بلب
چو حیدر بپرداخت از رزمگاه — بسوی کلی کوت شد با سپاه
براهش هرآنشهر کامد به پیش — بنیرو نمود آنهمه زآن خویش
چو نزد کلی کوت آمد سپاه — شده کار سالار آنجا تباه
برفته همه کشور او ز دست — نمانده بجز جایگاه نشست
سپاهش شده کشته و تار و مار — نه خویشش بجامانده نی یار غار
کسی کو بجامانده بد پیش اوی — نیارست کردن به پیکار روی
نجنبید ناکام از جای خویش — نه برداشت از جای خود پای خویش
به پیکار نفراخته یال و شاخ — نه دروازهٔ شهر بست و نه کاخ

چو در شهر آورد حیدر سپاه　　پذیره شدش رای کشور براه

برو کرد هر گونه گوهر نثار　　گرفتش بمهر دل اندر کنار

روان گشت دستش گرفته بدست　　بیاورد او را بکاخ نشست

بتو گفت این بوم فرخنده باد　　به پیش تو چون من بسی بنده باد

بگفتار چرب و سخنهای نرم　　نیوشنده در مهر او گشت گرم

بگفتش مخور هیچ تیمار و غم　　نباید بردی تو از من ستم

سپارم بتو کشورت آنچه هست　　نگیرم از آن یک بدستی بدست

برد بومت از من نه بیند گزند　　بدانسانکه بودی کنم ارجمند

ز هر گونه نیکی بدادش نوید　　رمیده روان ورا آرمید

چو کوتاه شد گفتهای دراز　　به لشکرگه خویش آمد فراز

چو حیدر جدا گشت از پیش رای　　ز کاخ اندر آمد بپرده سرای

یکی برهمن بدتر از اهرمن　　بداندیش و بدکیش و ناپاک تن

خمیرش سرشته ز ناپاک آب　　سگش مادر و خرس و کفتار باب

بآتش زن دودمان کهن　　سرا سوز و کاخ افکن و خانه کن

سزاوار پیغاره و سرزنش　　بیامد بر رای آن بدمنش

زبان از زفر کرده بیرون چو مار　　گشاده دهان همچو مردار خوار

سر و رو کشیده بهم همچو خوک　　فراکرده گردن بمانند لوک

چو گربه برافروخته چشم خویش　　بکردار گرگ و بدیدار میش

بگفتش که ای گشته از راه دین　　چرا مهر حیدر نمودی گزین

بدو چون شدي يکدل و دوستدار   به بی کیش و بددین شدي از چه یار

دهی گاو خواره سوی خویش راه   بتر زین چه باشد بگیتي گناه

بد اندیش بتخانه و بت شکن   برارنده جان برهمن زتن

روانش پر از کینه از کیش ما   به پیدا و پنهان بد اندیش ما

بپاداش این کار نائر گروه   برنجند و گردند از تو ستوه

نمایند بیرونت از قوم خویش   بدانند دورت ز آئین و کیش

چو زنده بوي پیش نایدکست   چو میري يکي تن نیاید پست

نگردد کس انباز با تو بنان   ترا کس نخواند بنزدیک خوان

چو در کیش هندو از ین بد سزا   که داند کس راز دین شان جدا

نباشد پر اندوه شد جان رای   بترسید دارندش از خود جدای

شود در جهان خوار و بی آبروی   ز غم اشک کرده روانه بروی

بآتش بر افروخت کاخ و سرای   خود و هر کرا اندر آن بود جای

یکایک بدان تیز آتش بسوخت   جهانرا دل از کار او بر فروخت

بران برهمن بیمر و بیشمار   همي باد نفرین ز پروردگار

چو شد سوخته رای با خان و مان   نماند از کسانش بگیتي نشان

ز کمبوده بختان نائر گروه   پراگندگان گرد گشته چو کوه

یکی لشکر کشن آراستند   بناورد و پیکار برخاستند

سپاهی فزو نتر ز مور و ملخ   برابر بجیدر کشیدند نخ

دلاور بمانند شیر ژیان   به پیکار بسته کمر بر میان

بیامد سپه ساخته جنگ را | برانگیخت از جای شبرنگ را
برآمد دو و دار از هر دو سوی | بچوگان شمشیر سرها چو گوی
فرادان بغلطید در تیره خاک | ز پیکان جگرها بسی گشت چاک
چو برق یمان خنجر آبدار | نمایان بتاریک گرد سوار
بسی خرمن زندگی سوخته | چو خس ز آتش تند افروخته
ز نائر بسی مرد در رزمگاه | بیفتاد برگشته روز و تباه
سر انجام از رزم برگاشتند | بحیدر بر و بوم بگذاشتند
سراسر شد آن مرز او را رهی | بنیروی بازوی و روز بهی

سر عصیان برتافتن نائران از اطاعت نوّاب حیدرعلیخان بهادر و بپیشتي موسم برشکال قصد انتزاع بعضی از قلاع از تصرّف کارگزاران حیدري نمودن و جمعی را از قلعه دارانش کشتن و لشکرکشیدن حیدرعلیخان درعین طغیان سیلاب و جوش و خروش رودبار آن دیار و بتخریب و افساد آن بلاد پرداختن و به تنکیل نائران سیه بخت سخت کوشیدن

از ین واقعه نوّاب حیدر علي خان بغایت متأثّر گشت و آنچنان بر خواهرزادگان ساموري مرحوم که مصدر این تباهي شده بودند آشفته و خشمناک گردید که بر سر انجمن سوگند

یاد کرد که زینهار بوم و بر این تبه کاران سنگین دل باز پس داده نخواهد شد ؛

امیران کالیکوت بیاریگری سرداران تراونکور و کوچین جمعیّتی گرانمایه از سپاه جنگی بر کنار رود پانیانی که بر دوازده فرسنگ از کالیکوت واقع است فراهم آورده بودند درین مقام از اوضاع شان چنان می نمود که ایشان نسبت بجنگ پیشین که متّصل رود کنانور صورت گرفته بود بیشتر و خوبتر بمدافعه و مقابله خواهند پرداخت ولیکن بتقرّب افواج حیدري آنچنان حواس باخته و ترسان شدند که زنهار تاب مقابل شدن در خود ندیده سراسیمه وار باتمامي جنود بگریختند ؛ نواب حیدرعلي خان رود را عبور کرده بر قلعه پانیاني حمله برد ، اگرچه این دژ در میان تمامي قلاع این مملکت در استحکام و حصانت بی نظیر بود هیچگونه تاب حمله حیدري نیاورده طریق تسلیم پیش گرفت و نواب حیدرعلي خان هنوز در دنبال سپاه دشمن می شتافت و چون او درین چالش و یساق به کوچین رسیده و فرمانده آنمرز بوم را مطیع خود گردانیده تمامي فرق نائره پیروي او کرده سر تسلیم و انقیاد بر خط فرمان حیدري نهادند و حیدرعلي خان بهادر بدین شرط که ایشان از جمله رعایای فرمان بردار و خراج گزار دولت حیدري

بوده باشند از سرگشت وخون ایشان در گذشته تمامت
مرز و بوم قوم نائر بدیشان وا سپرد ؛
و پس از انکه سپاه و قلعه‌داران را از بهر حراست و پاسداری
کالیکوت و پانیانی تعیین نموده بود حکومت این ناحیه را
بر راجه کوئنباتور ارزانی فرمود ؛ و این راجه برهمنی بود فرمانده
ریاستی از مضافات میسور و ازان ممالکت بکوهستان
جدا گردانیده ؛ حیدرعلی خان بهادر این عطیّت را از مصالح
ملکی پنداشته که چون اینکس برهمن و محترم است در میان
طبقات مردم نائر و از کیف و کم آن دیار و رسم و عادات
ایشان نیکو آگاه است ایشان را در مقام آشتی و وفاق
نگاه خواهد داشت ؛
چون موسم برشکال که در نواح ملیبار تا دیری می پاید و ملازم
بادهای تند و سیلابهای جوشان می باشد آغازیده بود حیدرعلی خان بحکم
ضرورت آن سرزمین را وا گذاشت و لیکن تا این ممالکت نو
مفتوحه را هنوز در نظر داشته باشد، او همین تا کوئنباتور که سکونت گاه
راجه مزبور بود رفته در دولتسرای او رحل اقامت انداخت
زیرا که این مرز و بوم بیرون آن کوهستان است که بنام
گهات خوانده می شود و عرضه آن باران و سیل نی که بر سواحل
ملیبار از وسط ماه اپریل تا آخر ماه سپطنبر مستولی می باشد، حیدرعلی خان

چنان می پنداشت که جماعهٔ نائر سطوات افواج و شدائد حملات آنرا دیده و شکوهیده اند ؛ و چون او با ایشان طریق لینت و مواسات پیموده است سر از خط فرمانش بر نخواهند تافت دیوغ اطاعتش را که بر دوش شان نهاده بر نهج تسلیم خواهند برداشت ؛ ولیکن حیدر علی خان دران زمان از رسم و راه آن جماعهٔ خود بین چنانچه باید آگاه نبوده چه ایشان همین که یکبار آزرده شدند اگرچه جریمهٔ ایشان کبیره باشد عفو و بخشایش را نمی دانند و تا از آزارنده ؛ انتقام خود نگیرند نمی آرامند ؛

هنوز ماه می تمام نگذشته بود که در یکسر سواحل ملیبار آوازهٔ بغاوت نائر و خروج ایشان بر رغم حکومت حیدری بلند شد ؛ آغاز این خروج از قتل عام جمعیّت قلیلی از قلعه داران بود که بدست ساکنان قصبهٔ کاان پاندیگاری که در پای قلعه واقع است ناگهان کشته شدند ؛ این باغیان به کار ستمگری خود را کار بجای رسانیدند که چند سپاهیان فرانسیس را که قلعهٔ ماهی را واگذاشته میخواستند که در لشکر حیدری در آیند و دران قصبه فردای روز قتل عام رسیده بودند ؛ قتل کردند ؛

از هرگونه آثار ظاهر ؛ احتمال قوي همین است که باعث خروج قوم نائر ؛ سازش پنهاني راجهٔ تراونکور و خواهرزادگان ساموري بوده ؛ همانا کار این بغاوت بدان درجه نینجامیدی اگر راجه

کوئنبا تور و علي راجه و برادرش شیخ راجه که انتقام کشي قوم ماپله از نائر بدیشان حوالت رفته بود آنقدر درشتي و ستمگري نکردندي ؛

چون کثرت آب باران در سواحل ملیبار کوچکترین جو را رود کلان میگرداند و از رهگذر سیلاب عام که در موسم برشکال دران دیار صورت میگیرد یکسر شوارع و مسالک مسدود مي شوند ' نائران که بخصوصیات مملکت خویش متعود اند و در شهور باد و باران یکسر عریان آمد وشد میکنند چنان اعتقاد کرده بودند که ایشان کالیکوت و پانیاني را پیش ازانکه افواج حیدري بدیشان برسد بتصرف خود آورده قوم ماپله را یکسر کشته و تباه خواهند ساخت و لیکن هیچ خبر نداشتند که منتقم ایشان را هیچگونه عائق و مانع اگرچه ازان سیلاب وطوفان باد و باران سختتر باشد سد راه انتقام شدني نیست ؛ درین عصیان و بغاوت ' ایشان آنچنان کتمان و اخفا را بکار برده بودند که رضاعلي خان سردار ماديگري و نواب حیدر علیخان هنوز ازان بوی نبرده ؛

پیشتر ک ازانکه خبر این واقعه بحیدر علي خان بهادر رسد ' افواج نائر ' کالیکوت و پانیاني را محاصره کرده بودند ؛ واین خبر را بدیشان ملاحي از جماعه پرطکیشان آورده بود ' این ملاح بامید جزای

گرانمایه که قلعه‌دار پانیانی بدو وعده کرده بود از راه جانبازی
جرأت برزکوب رود پانیانی که درعین جوش وخروش بود
کرده برکشتیکی از چوب قصب (یابانس) ساخته
ویکسر باچرم پوشیده٭ برنشست چنانچه این کشتیبان همچنین
در ظلمت شب جنگل وبیابان که از دام ودد موذی ودرنده
خالی نبود طی میکرد ودرین شبانه قطع مراحل، هیچکس بجز
قطب نمای جیبی قائد وراه برش نبوده پس از زحمت
ومشقت بسیار به‌مقام مادیگاهری رسید ورضاعلی خان
را از واقعه خروج نائرداران اخطار که افواج نواب حیدرعلیخان
در کالیکوت وپانیانی عرضه آن بود، آگاهی بخشید؛
رضاعلی خان آن ملاح را بزودی بسوی کوئمباتور روانه گردانید
وخودش برجناح استعجال باافواج متعینه اش باوجود وفور بارش
وعموم سیلاب بسوی پانیانی کوچ کرد؛
همینکه خبر ایلغار این جیش بجماعه باغیه رسید تیزی وتندی
ایشان اندکی بشکست؛ ولیکن چون حالی ایشان گردید که

٭ این نوع زورق قصبانی بچرم پوشیده نوعیست از سبد کلان وسپاهیان افواج را خاصه درسواحل ملیبار بسیار مفید نواب حیدرعلیخان اینگونه کشتی ها درلشکر خود بسیار نگاه میداشت دوحمّال کالبد یک کشتی را می‌بردند ودوتا نفر بالاپوش چرمینه اش ودرچاریک ساعت آنرا شایسته استعمال می‌ساختند دریک کشتی بیست وپنج کس می‌نشستند یایک ضرب توپ میدانی بران بارمیکردند،

آن فوج از وجود سواران خالیست قشونی را از جنود خویش
بمدافعه جمعیت رضاعلي خان فرستادند واین قشون هنگام عبور
از هر رود در تشویش وپریشاني فوج رضاعلي خان مي افزود ودر آخر
از جهت خطای قائدانش بر مراد خود که در انداختن او باشد
در خطرگاهی عظیم که در انجا دو تا رود باهم نزدیک پاندیاگهري
مجتمع شده بود گوئی فیروز شدند ؛ چنانچه رضاعلي خان دران
خطرگاه آنچنان مقیّد مانده بود که از جهت عمق و تیزی آب
او را بر هیچ جانب راه عبور و جواز نبود ، و طرفه تر اینکه راه
بازگشت نیز بر وبسته بودند زیرا که آنکوچه های تنگبار در میان
جنگستان متشاجر که او هنگام رفتن ازان درگذشته بود از
موفوري درختان که از هر دو رسته اش بریده در عرض آن
انداخته بودند و در اکثر بهره آن سپاهیان خود را در کمینگاه
نشانیده ، طی کردن آن یکسر دشوار گردیده بود ؛ نواب
حیدرعلي خان بهادر به مجرّد شنیدن خبر عصیان نائران ، رساله
سواران خود را که بحسن اتّفاق نزدیک کوئنباتور از قول
جدا مانده بود ، می طلبد ، واز نواح میسور و دیگر بهرهای ممالکش افواج
سنگین از سوار و پیاده فراهم میگرداند ، و جمعیّتي گزیده از
پیادگان چست و چابک خود نزد خویش مهیّا داشت ولیکن
منتظر اخبار آنجانب ماند پیش ازانکه جنود خود را که از بهر مهمّات

عظیمه دیگر آماده داشته بود عرصه اخطار دراین چنین موسم طوفان بار نماید؛

همینکه رضاعلی خان از خصوصیات مقام خویش اعلام داده بود نوّاب حیدر علیخان باسه هزار سوار و ده هزار پیاده تفنگچی به تیزی سیل دمان و سرعت باد وزان دران بارش و طوفان روانه گردید؛ یکسر سواران و رساله داران وغیره را فرمان داده بود که بر اسپان برهنه پشت برنشینند و پیادگان را چنین فرموده که از تمامی رخت بجز زیر جامه سبک وکفش از همه پوشش عریان گردند، و بهرکس از ایشان قطعه موم جامه وا داده شد تا کیسه خود را بدان از آب فرو پوشد، وسپاهیان فرنگ که تازه از پاندیچیری و کابنو وارسیده بودند هر فرد را چتر موم جامه بخشیده شد؛

همگی توپها که بیاریگری این جیش سبکمایه همراه ساخته شده دوازده ضرب از توپهای میدانی بود که بر فیلان بار کرده بودند؛

درست وانمودن صورت حال این چالش و یساق که حیدر علی خان بهادر جنو خود را دران قیادت نموده بود کمتر دشوار نیست؛ پانزده هزار مرد جنگی از سپیدهٔ صبح تاشام روانه بود درکشوری سرتاسر کوهستان، از کوچه های دشوار گذار که بیشتر از سه کس در عرض آن امکان عبور نمی داشتند،

معروض آن چنان بارش ستمر از بام تا شام که مصحوب دیوا باد و برق و تندر می باشد ، و در همان زمان متوقّع آنچنان سم ساعت بعد نیمروز هر روز که آفتاب می درخشد با آن فروغ و تاب دران ممالک گرم سیر که مساکین بشر یارای احتمال آن کمتر میدارند؛ و درین میان اکثر عبور رودخانها نمودندي که آب آن تا زنخدان شان میرسید و بسا اوقات شناکنان میگذشتند و شبها بسر می بردند در دهات و قصبات ویران که یکسر ساکنانش آن را وا پس گذاشته بودند ولیکن دران معمورات بکثرت اذوقه می یافتند ، برایشان همین حکم رفته که بهر آبادئی که رسند آنرا بروز سیاه خاک و خاکستر نشانند و از نهب و غارت آن تا توان دست باز ندارند؛

ازین حالش که ناگهان بعمل آمد فئهٔ باغیه هراسان شده تمامي افواج خود را فراهم آوردند؛ و گونه تسلّي بجنود رضاعلي خان پیدا آمد اگرچه بسیاری از ایشان بسبب فقدان اذوقه و اخطار طریق که دران مبتلا شده بودند هلاک شدند ، مهتران نائرا از سهم سوء نتایج بغاوت خویش بر رغم نوّاب حیدر علي خان که صولت و سطوتش را حالي مشاهده کرده بودند ترسان و لرزان ماندند ، با این همه پشتي و حمایت

معسکر مورچال بسته یا خندق زدهٔ خویش که بردست چپش داشت بچار دیوار و خندق و دار بزین (که احاطه با سر از چوبها ساخته) محکم استوار گردانیده و بتوپخانه سنگین که حامیان آن جماعتی پردل بودند با یکدیگر همداستان و همعهد گشته که جان دهند و جان دهند، میخواستند که با افواج حیدری دوچار گردند؛

از بهر حمله بردن برین معسکر حصین حیدرعلي خان بهادر چار هزار مرد جنگي را از بهین سپاهش جناح راست ساخته فرمان داد که بران ده حمله آرند، سرگروه این جماعه، لفطنط کرنیل از قوم پرطکیش بود که دران نزدیکي با سرداران دیگر ازان قوم از گوشه آمده؛ و جناح چپ که از تفنگچیان وجود پذیرفته سرکردگیش بسپهداری از طبقه انگریزان حوالت رفته، قائد قول کلان نواب حیدرعلي خان خودش بود و پس آن قول جماعتی بود التمش از سپاه فرانسیس ضمیمه ساخته با جمعیتی گزیده از جوانان طبقه امرا و اکابر دولت حیدري و آن سپهداران و سپهسالاران که دران روز بقیادت و رهنمائي سپاه جنگي نمي پرداختند؛ این جماعه گزیده همه شان پیاده بودند و سلاح شان همین شمشیر و سپر، ایشان بطیب خاطر خود؛ پیرو سپهدار سپاهیان فرنگ گشته بودند؛

چون جمعیت سواران درین یورش بکار آمد نبود از پس
فوج التمش مقام برگزید بر حسب نظم و نسق افواج که مرتب
ساخته شده بود سپهدار پرطکیش با چهار هزار سپاه خاصه
خویش بسوی آن ده، متوجه گردید و ایشان را با چابکی و چستی
تمام تا لب خندق برد؛ ولیکن بدون آنکه گامی پیشتر شتابد
بر همین قدر از یورش بس کرد که سپاهیان خود را فرمود
تا تفنگهای خود را سری داده باشند؛ چون این سپاهیان پناهگاهی
نداشتند یکسر از گلوله های اعادی که از رخنهای دیوار می انداختند
خسته و تباه شدند؛ بدین آتشباری که تا دو ساعت پایید
دکاری نکرد حیدرعلی خان که دمبدم بدو خبر این چالش میرسید،
که دران بهترین افواجش عبث تلف گردیدند بسیار
دلگرفته و آشفته گشت؛ سپهدار فرانسیس سرکرده
قشون فرنگستانی که تازه در سلک ملازمان حیدری منسلک
شده و محلی شایسته وانمودن هنر و کمال سلحشوریش هنوز
نیافته بود، درخواست تا با فوج التمش درین مهم اقدام نماید
و بسرکردگی سپاهیان ممتاز گردد؛ حیدرعلی خان دعوت او را
قرین اجابت نموده گفت که آنچه مناسب حال داند بعمل
آرد؛ چنانچه این سپهدار بزودی با سپاه خود که از بهر جنگ
و پیکار نعل در آتش داشتند و پر مولع انتقام کشیدن از نائران

بودند که باکمال قساوت چند نفر فرانسیس را بی سبب در پاندیچهری کشته بودند چنانچه فوج فرنگ بسرکردگی این قائد بهادر و پردل مصحوب جمعیت گزیده امیران و اکابر باغایت دلیع بیورش بشتافت؛ ازان تنگنا که در میان قشونهای سپاهیان پیش رفته بود درگذشته درکندک بی محابا فروریختند و بیک چشم زدن ازان عبور کرده مجهر را باز شگافته بمقابله اعادي پرداختند؛ و بی هیچگونه رحم و امان تیغ در جمع دشمنان نهادند؛ چون گروه اعادي این چنین طیش و شدت ازایشان در سفک دما دیدند همگي ایشان بدون آنکه در مقاومت و مدافعت دست و پا زنند کشته شدند؛ بمشاهده شعله که از ده آتش داده بلند شده بود و سمت پرواز گاوله ها که بسوی نائران بغاوت نهاد عرضهٔ کینه و عناد می شتافت نیکوحالي نواب حیدرعلیخان گردید که ده مسطور تسخیر اولیای دولت منصور درآمد؛ اکنون تمامت جیوش بهیئت مجموعي درحرکت می آید تا برلشکرگاه خندق زده شان حمله کند؛ ولیکن چون دشمنان معاینه کردند که جنود حیدري ده حصین پشتیبان لشکرگاه ایشان را بیورش گرفته بودند دل باخته جوق جوق باغایت هراس هرسو گریختند و معسکر خود را واگذاشته بزودي سراسیمه وار پراگنده گشتند؛

چون نواب حیدر علیخان میدانست که درین مهم، دشمنان دست از جان شسته نیکو جنگیده باشند این یورش پردلانه که از جرأت و دلیري امیرزادگان دولت حیدري که درین یورش یاریگر بودند و بحظّ او فابهره در، آب و تاب دیگر یافته بود، باعث کمال دلخوشي و مسرّت نواب والاجناب گردیده؛ سپهدار فرانسیس را که فاتح باب فیروزي بود بلقب اغر بهادر عز امتیاز بخشید؛ و همان روز شامگاهان بعطای سند سپهسالاري ده هزار سوار که در دولت مغولیه بلندترین مرتبه در طبقه سپاهیان است اورا محسود امثال و اقران ساخت و بخطاب میر آتش یا سرخیل توپخانه احترام و احتشام اورا دوبالا گردانید دیگیک سپاهیان را بجائزه سي و زخمیان را که عدّت ایشان بسیار بود بجائزه شصت روپیه اختصاص بخشید، همین یک کس از سپاه مجروح اینطرف مرده بود و بس؛ مردم فرنگستاني بدین کشش و کوشش روع عظیم در دلهای جماعه مرهته افگندند و از بهر افزودن هیبت تازه حیدر علیخان بهادر این آوازه درانداخته بود که چندین هزار سپاه دیگر عنقریب از فرنگستان بجنود او ملحق و مضاف شدني اند؛ و این هیبت و شکوه را باذاعت این غلغله، سمت از دیاد

بخشیده که سپاه فرنگستان سخت ستمگاره اند و مردم خواره ، و این آوازه را آن درشتی و شدّت که بدان فرنگیان ملازم حیدری انتقام کشتگان بیگناه خویش از جماعه نائر کشیده بودند در اعتقاد ساکنان آن دیار نیکو وثوق و استواری داده ؛ بنابران هرسو که جیوش حیدری روی آورد از وجود اعادی بلکه از مطلق مردم زاد اثری پیدا نبود یکسر معمورات خالی و ویران افتاده بودند و ساکنان آن جلای وطن نموده پناه بجنگل و کوهستان برده و از مسافت دور بدیده حسرت آگین این تماشای وحشت قرین می نمودند که خانه های شان یکسر سوخته است و با خاک سیاه برابر ساخته و درختان میوه دار تمامی بریده برزمین افتاده و مواشی و چراگاه همگی برباد داده و تباه و معابد و اوثان تمامت علف آتش سوزان گردانیده ، بدعهدی و خیانت نائران بدان درجه رسیده بود که زنهار بقول برهمنان که نواب حیدر علی خان بجنگل و کوهستان از بهر باز گردانیدن این سیه بختان بسوی اوطان شان فرستاده بود اعتماد نکردند و بمکافات این سرکشی و طغیان و سر برتافتن از عهد و پیمان ، نواب حیدر علی خان حکم داده که هرکس را ازین فراریان یابند بیدریغ بیاویزند و زنان و بچگان ایشان را اسیر و برده سازند سختی و نرمی هردو در باز گردانیدن این شقاوت شعاران

بسوی بلدان یکسر بی ثمر بود بنابران علي راجه و دیگر سرداران
متّفق شده بنواب حیدرعلي خان بهادر بطریق صواب
اندیشي عرض نمودند تا سپاه حیدري ازانجا کوچیده بسوی
کوئنباتور نهضت نماید باشد که بدین وسیاست فرط سهم
و هیبت او که در دلهای شان مستقر گشته است بکاهد،
پیش ازانکه موکب حیدري آن دیار را پدرود نمود چنین
فرمان موکّد صادر شده بود که جماعه نائران از تمامي القاب
وحقوق قدیم خویش محروم و بی بهره گردانیده شوند وآنانکه مرتبه
شان در عزّت، بعد برهمنان است پائین تر همه قبائل شان
باشند و باجماعه پریه و دیگر اسافل طبقات ایشان، راه تواضع
وتعظیم واسپارند به پیش دویدن یا بجاو رفتن پیش
ایشان چنانچه دیگر مالیباریان پیش نائران میرفتند دیگر آنکه
همه قبائل بجز نائر سلاح پوشند وپیشتر ازین همین نائران
بدین سلاح پوشي اختصاص داشتند و دیگران بدان مجاز و
ماذون نی و حکم عام داده شد که هرکس یکی از نائران را سلاح
پوشیده بیند هرکه باشد بکشد، باصدار این احکام درشت
مطمح نظر نواب حیدرعلي خان همین بود تا دیگر قبائل مالیبار
که جماعه نائران پیش ازین به چشم کم بسوی ایشان
میدیدند دشمن شان گردند و بمشاهده این انقلاب دلخواه

که روی نمود بدل شادمان شوند که همان قوم جبّار و متکبّر که
پیش ازین برایشان قاهرانه فرمان میراندند بدین دونی منقهر
ایشان شدند و بناچار نخوت نائران باخاک برابر گشته باشد
چون این احکام شدید پس از صدور از پیشگاه حیدری نفاذی
نیافت چه ایشان مرگ را بر این چنین زندگانی زشت
و زبون ترجیح می دادند ؛ بناچار نواب حیدرعلی خان دستور نو
درباره ایشان بنیاد نهاد که هرکس ازین طبقه دین اسلام را
قبول کند بروی تمامی حقوق و رسوم قدیمه دودمان او را بحال دارند ؛
بسیاری از شرفای نائر درین هرج مرج شعار و دثار اسلامیان
برخود بستند ؛ ولیکن اکثری از ایشان درحالت آوارگی ماندند
و بر پذیرفتن حکم پسین ، جلای وطن و پناه بردن را در مرز و بوم
تراوَن کور ترجیح دادند ؛
اگرچه بسبب نزدیک رسیدن فصل خوش وخرّم و پرکار گم گردیدن
هیبت و سهم که حیدرعلی خان بهادر دران بوم و بر پاشیده بود
توهّم بغاوت دیگر بار از جماعه نائران مبتلای سرپنجهٔ مصیبت
و ادبار نبوده هنوز نواب موصوف بفتوای حزم و احتیاط
چندین جیوش را از سپاه خود دران سرزمین واگذاشت
و بر مواضع شایستهٔ آن که در صورت ضرورت باهم متعاون
یا بر یاریگری و کمک یکدیگر ازان ، بآسانی توانا باشند ، توزیع

فرمود، وبقیّه سپاه پیادگان خودرا در جوار مادیگهری مقیم گردانید، و همین تنها جماعه سواران خودرا همراه گرفته متوجّه کوئنباتور گشت ؛

رشک بردن جماعه مرهتّه از ین تسخیر و فیروزیی که حیدرعلیخان بهادر در ممالک ملیبار مصدر آن شده ولشکر کشیدن بر سر بدنور ؛

طبقهٔ مرهتّه که از رهگذر تقرّب و نزدیک رسیدن حدود ولایت حیدرعلي خان بسرحد ممالکت ایشان بر آتش رشک میسوختند از جهت درخواست ساکنان بدنور، امداد واعانت را از ایشان برکوتاه ساختن دست تطاول نواب موصوف درسال یکهزار وهفتصد وشصت وسه عیسوی لشکری جرّار از شصت هزار سوار وپانزده هزار پیاده فراهم آورده از بهر انتزاع ممالک از دست حیدرعلي خان فرستادند؛ ونواب حیدرعلي خان بهادر مقابله افواج مرهتّه مصلحت وقت ندیده همّت خودرا مقصور بر حمایت شهر بدنور گردانید، وتا آغاز موسم برشکال برمدافعهٔ افواج غنیم بخوبی توانا گردید ودران زمان جماعه مرهتّه از محاصرهٔ آن دست برداشته عزیمت مراجعت نمودند ؛

لشکر کشیدن نواب حیدرعلیخان بر محال پالیکاران چیتل درگ وغیره ؛

در حدود سال یکهزار هفصد و شصت و پنج عیسوی نواب حیدر علی خان بر محال پالیگاران وراجه چیتل درگ لشکر میکشد ؛ و آن نواحی سهل و هموار را بآسانی هرچه تمامتر بتصرف خویش در می آرد ؛ ولیکن پس از محاصره قلعه چیتل درگ تا پنجماه آخرکار بدواعی ضرورت و اضطرار از استفتاح آن مایوس شده ناکام بازگردید ؛ اگرچه در سال آینده باز آمده دیگر باره بمحاصره پرداخت و پس از امتداد شش ماه بر آن قلعه دست یافت

از کتاب فتوحات حیدری تالیف لاله کهیم نراین

نهضت فرمودن نواب حیدرعلیخان بهادر از برای تنبیه نواب عبدالحکیم خان حاکم شانور و هزیمت یافتن خان موصوف ؛

چون نواب حیدر علی خان بهادر از برای استیصال رانیٔ بدنور نهضت فرموده بود عبدالحکیم خان حاکم شانور دو هزار سوار و چهار هزار پیاده بکمک رانی فرستاده ، خودش

برلب جوی بلاري دايره لشكر كرده بتدبير زدن راه رسد
بلشكر ظفر پيكر نواب حيدر علي خان بهادر مي پرداخت و
هيبت جنگ بخشي از حضور فيض گنجور از براي مقابله عبدالحكيم خان
تعين شده هميشه با افاغنه بازار زد و خورد را گرم ميساخت
و عبدالحكيم خان هرچندسعي ميكرد كه محاصره كرده كار هيبت جنگ
تمام سازد آن رستم دل تكيه بر افضال ايزد كرده
مردانه وار مي كوشيد ليكن از آنجاكه آن جماعه در پناه جنگلي متراكم
و شعاب جبال متواري بوده بقابوي وقت حمله آور ميشدند
ساعي جميله هيبت جنگ نفعي نمي بخشيد و در همين
حيص بيص تا عرصهٔ دو سال جنگ ترازو ماند و از جانبين فتح
و شكست متميز نگشت بعد انقضاي اين عرصه ممتد چون نواب
والاجناب را از تنظيم و تنسيق ملك بدنور و تسخير
قلاع و گوشمال راجه هاي آن نواحي اطمينان و انفراغ كلي
دست داد بيش ازين جسارت ورزي عبدالحكيم
خان برطبع اقدس گوارا نشده بطريق ايلغار با افواج قاهره
وقت شب بلشكر هيبت جنگ پيوست و رساله هاي
بار و سواران خنجر گذار و توپ خانه آتش بار در كمين گاه
گذاشته بجماعه پنداره فرمان داد كه بمقابله افاغنه شتافته آن اجل
گرفتگان را بجنگ زرگري بررد توپ خانه آرند علي الصباح

چون خیل پنداره دررزم گاه نمایان گشت افغانان که از
ورود موکب منصور خبر نداشتند اینهارا همان سواران لشکر
هیبت جنگ دانسته دلیرانه پیش آمدند پنداره ها بحکمت
عملی جنگ زرگری کرده افاغنه را مقابل کمین گاه آوردند
ویک ناگاه گوله اندازان سحر پرداز و تفنگچیان قادر انداز
بشلیک اتواپ و بنادیق دود از نهاد آن تیره روزان
برآوردند و بقیة السیف راسواران تیز جلو بسیف و سنان
ره گرای وادی عدم ساختند نواب عبدالحکیم خان چون از
ورود رایات عالیات نواب والاجناب خبر یافت
تمامی خیام و کارخانجات و توپخانه بمقام گاه واگذاشته
و پا از سر نشناخته بجانب قلعه شانور بگریخت نواب
مستطاب باستماع این نوید شادیانه فتح نواخته بسواران
تازه زور حکم محکم صادر فرمود که ایشان را هر جا که بیابند بتعاقب
شان بشتابند حسب الامر والا پاشنه کوب تا قلعه عنان
باز نکشیدند درین اثنا نواب فریدون فر با افواج خاص جلوریز
در رسیده حکم محاصره قلعه و ساختن ساباط و دمدمه صادر فرمود
عبدالحکیم خان چون بیقین دانست که بفکر قلعه بندی افتادن
ابواب سلامت بر روی خویشتن بستن است و باچنین
فولاد بازو پنجه کردن ساعد سیمین خود شکستن از کرده پشیمان

شده بعجز گرائید و بوعده ایصال یک کرور روپیه خواست
تا متاع جان و ناموس خود را از خود نواب حیدر علي خان بهادر اگرچه از
جسارت ورزي و گستاخي هاي شار الیه زنگ ملال برآئینه خاطر
صفا مآثر داشت پنجه شاهد تمنای او را بحنای اجابت رنگین ساخت
و عبد الحکیم خان چون سر انجام آنقدر زر نقد از حوصله طاقت
خود افزون دید تمامي اسباب توشکخانه خود که اندوخته حکام
سلف بود معه افیال کوه تمثال و اسپان صبا رفتار و اتواپ
قلعه شکن ضمیمه زر نقد کرده بحضور نواب عالي جناب ارسال
نمود و او بعد وصول پیشکش از آن مقام طبل مراجعت نواخت
مگر بحکم احتیاط تا در آینده عبد الحکیم خان باغوای کجروان
شعبده باز و خوشامدیان خانه برانداز پا از اندازهٔ گلیم خود بیرون
نتواند آورد در بنگاپور و چرولي و هردلي و هرني که از توابع شانور
بود تهانه هاي مستحکم گذاشته و اذوقه و سامان حرب و پیکار
بقدر مناسب در هر مقام آماده داشته سواد غربي نگر را مخیم
سرادقات جاه و جلال فرمود و با نتظام قلعجات متعلقهٔ
بدنور که بر سواحل دریا واقع است اهمت برگماشت
و مهیبت جنگ بخشي را فرمان داد که با فوجي گران بضبط
و ربط نواح صوبه سرا بشتابد و زرهاي واجب سرکار
از راجگان آن ممالک بمعرض وصول در آرد و بعد چند روز

مرزا حسین علی بیگ که خال بزرگوار صاحب زادهٔ کهین نواب
عبد الکریم صاحب بهادر بود برای تسخیر بسواری درگ
دستوری یافت و با فوجی گران از بهادران از حضور انور
بدان سمت بشتافت و برساحل رسیده دید که قلعه
بسواری درگ از کنار دریا بفاصله دو میل بر سر کوهی در دریا
واقع است و آب دریای شور از هر چهار جانب محیط وی
گردیده پس مرزای معامله فهم تسخیر آن قلعه را بجنگ
مشکل دیده بر کشتیها با مردان کاری نشسته در دامن کوه
رسید و خطی متضمّن تهدید و تحریص و مواعید اضافهٔ شاهره
و جاگیر و مفصّل حقیقت اسیر شدن رانی و مفتوح شدن تمامی
قلعجات آنملک و عزم نواب حیدر علیخان بهادر از برای
افتتاح این قلعه بقید قلم آورده بصحابت سفیری دانا بالای کوه
فرستاد و قلعه دار بمطالعهٔ آن کار نامهٔ دلاوری دل از دست داده
امان خواست و بعد سه روز قلعه را تسلیم مرزا حسین
علی بیگ نمود مرزای شجاعت پیرای اموال امانت داشته
سوم سنکر متوفّا که شوهر رانی بود ده صندوق پر از لآلی شاهوار
و یواقیت و لعل های آبدار و ده صندوق مملو از دیگر زیور مرصّع
گران بها و دو عدد جل فیل که بجای کلابتون و ابریشم از تارهای
نقره و طلا گل دوزی کرده بودند و دو عدد زنجیر طلائی و دو عدد

گلوبند مرصّع که برای آرایش گردن فیلان ساخته شده بود
و دو عدد زین مرصّع بقبضهٔ تصرف آورده و تهانهٔ مستحکم دران
قلعه گذاشته مراجعت نمود و باستلام عتبهٔ فلک رتبه
سر مفاخرت برافراخته و به گذرانیدن اموال سرخروئی اندوخته
بعطیّات جزیل محسود اقران گردید و نواب والاجناب را
چون خاطر مقدّس از انتظام ملک بدّنور باطمینان گرائید
در قلعه مرجان دانگوله که تعمیر کرده سیف الملک از امرای
عادل شاهیه بود وکوتریال بندر و سداشیوگده و منکی موسرد
دهناور و پاتکان که از امکنه قلب آن دیار بودند تهانه های مستحکم
نشانیده بدار الحکومت سرینگپتن بفرخي وفیروزي معاودت
فرموده سایهٔ هماپایه بر مفارق منتظران قدوم میمنت لزوم
انداخت و ہیبت جنگ که از حضور انور شرف ترخیص
یافته برای انتظام نواحي صوبه سرا شتافته بود اوّل بر کنک
گري تاخته و دو لک روپیه باقي پیشکش سه ساله از راجهٔ
آنجا بعرض وصول آورده بطرف هرپن هلّي رو آورد و از مرزبان
آنجا هم شش لک روپیه گرفته سمت چیتل درگ لشکر
کشید و از زمینداران آن مقام نیز چهارده لک روپیه
وصول کرده در سواد رای درگ رسید و از حاکم آنجا هم طلب
زر پیشکش نمود راجهٔ آنجا عذر ناداري بسبب پایمالي

مالک خود از تطاول و تعدّي راجهٔ بلاري بيان نموده در ايصال
زر پيشکش مقرّري تساهل و تغافل ورزيد هيبت جنگ را
چون عذر او بخاطر گران گذشت براي چشم نمائي قلعچه آني کل را
که از توابع راي درگ است محاصره نمود و راجهٔ آنجا هم بحميّت
ننگ و ناموس با پنج شش صد سوار و دو هزار پياده آمادهٔ
جنگ گرديده در قطع کردن راه رسد بلشکر هيبت جنگ
ساعي شده در خلال اينحال پروانه حضور پرنور نواب حيدر عليخان
بهادر بنام هيبت جنگ بدين مضمون شرف صدور
يافت که يک هزار جوان مردانه از لشکر خود انتخاب
کرده بي سلاح روانه حضور نمايد هيبت جنگ امر والا را
پذيرفته يک هزار جوان بي سلاح از لشکر خود چيده و برگزيده
و پانصد سوار و دو رساله بار بدرقه داده روانهٔ حضور ساخت
چون آن جماعه بفاصلهٔ دو فرسنگ رفته فرود آمدند سواران
راجه از ميان بيشه متراکمه وقت شب بران غنودگان
بستر غفلت ريخته دقيقهٔ در مراتب خونريزي باقي نگذاشتند
و بسياري از جوانان بي سلاح را از بار هستي سبک
ساختند سواران بدرقه اگرچه بار رساله هاي بار متّفق شده شيلک
بنادیق بکار بردند ليکن سودي نه بخشيد و يغما گران ملازم راجه بهمان
راهي که آمده بودند رجعت قهقري کرده سلامت بدر رفتند صباح

آن چون سانحهٔ غیرت افزا بگوش هیبت جنگ رسید
فوج خود را بتوزک آراسته جماعت سواران و پیادگان راجه
را در میان آورده خون هزاران کس بر خاک خواری ریخت
وخطّی بدین مضمون براجه مذکور قلمی ساخت که اراده چنان
بود که از حضور انور نواب حیدرعلی خان بهادر عذر جرایم او
خواسته فکر امان جان و مال و ناموس بعمل آرم مگر ازین شوخی ها
واضح شد که سرعافیتش بدرد آمده بهرحال اکنون که کار از مدارا
در گذشت انشاء الله تعالی بسزای لایق خواهد رسید
راجه را از ملاحظهٔ خط، زهره آب شد و دانست که فوجی تازه زور
بکمک هیبت جنگ از حضور خواهد رسید ناچار امان
خواسته دیوان خود را معه شش لک روپیه نزد
هیبت جنگ فرستاد و آن شجاع رستم جگر دیوان را
معه زر پیشکش همراه گرفته بسعادت ملازمت حضور
پرنور فایز و مقضیّ المرام گشت ؛

نهضت نمودن مادهوراو پیشوا ازپونه برای انتزاع ممالک محروسه نواب حیدرعلی خان بهادر و معاودت کردن او ازین ملک و مسخر نمودن نواب نامدار چند قلاع دیگر بتوفیق حضرت آفریدگار ؛

چون بالاجی راو پیشوا فرمان روای پونه بسواس راو نام پسر خود را معه سداشیو پندت عرف بهاؤ از برای تسخیر هندوستان بایک لک سوار و پیادگان بی شمار فرستاده بود و آن هردو سردار ذو الاقتدار معه شمشیر بهادر پسر بالاجی راو (که از بطن زن رقاصه مسلمه بوجود آمده و بالاجی راو اورا بلحاظ نسبت مادریش بطریقهٔ اهل اسلام پرورش ساخته و بعد بالغ شدنش دوازده هزار سوار همراهش داده و شمشیر بهادر نام گذاشته بود) از دست غازیان لشکر احمدشاه درانی فرمان روای کابل و قندهار بمطموره عدم شتافتند و ازان لشکر گران اثری نماند و بالاجی راؤ پیشوا از سنوح این واقعه هایله خبط دماغ بهمرسانیده بعد چندی ره گرای وادي فنا گردید بعد انتقال بالاجی راو مادهوراو پسرش بصوابدید ارکان دولت برمسند ریاست پونه جلوس نمود و چند

سال در انتظام آن ملک وسیع بسر برد درینولا که طنطنهٔ
شوکت و جاه نواب حیدرعلی خان بهادر و خبر تسخیر کردنش
ممالک وسیع بسمع مادهوراو رسید عرق طمعش بحرکت
آمد و بایک لک سوار و شصت هزار سپاهیان بار
و سواران پنداره و پنجاه هزار پیاده تفنگچی دکهنی و علی بهادر
پسر شمشیر بهادر معه فوج او و توپخانهٔ عظیم از پونه
طبل رحیل کوفته سمت کرناتک بالاگهات رو آورد
و اوّل بشانور ورود نموده حاکم آنجا را که مخزن فساد
و منبع عناد بود نیز دران مهم باخود برد و هرگاه سواد چیتل
مخیّم گردید راجه آنجا هم شیوهٔ زمینداری را کاربند شده رفاقت
او گزید و چون در صوبه سرا داخل شده محاذی قلعه اعلام لشکر
برافراشت میرعلی رضاخان که ناظم آنجا بود متحصّن گشت و دوازده
روز بازار جنگ توپ و تفنگ گرم داشته آخرکار
مقاومت بافوج کثیر از اندازه طاقت خود افزون دیده کلید
قلعه بمادهوراو پیشوا تفویض کرده خود نوکری او اختیار نمود
و مادهوراو که مرد زیرک بود میر موصوف را باحترام در لشکر
خود جاداده و ازانجا بطرف مادگیری عزم کرده در عرصهٔ
یک ماه به جنگ وجدل آن کوه راهم مسخّر نمود چون این
اخبار بسمع اقدس نواب حیدرعلی خان بهادر متّصل رسید

از دار الاماره سرینگپتن نهضت فرموده به بنگلور رونق افزا
گردید و آن قلعه را از سامان حرب و اذوقه معمور ساخته
باز بمقر حکومت معاودت فرموده چون محاصره لشکر مرهته
از اندازهٔ خیال بیرون بود فوج خود را بران آتش سوزان
پروانه وار زدن از آئین سپهداری بعید می نمود سواران
طویله خاص و فوج پنڈاره ها را فرمان داد که در بیشه منراکم
ماکری درگ مختفی بوده دست یغما بر لشکر مرهته مبسوط دارند
و خود داخل ارک دار الحکومت شده و گرد قلعه کمین گاه ها را
بتواپ و بنادیق مستحکم نموده منتظر افضال الهی ماند
درین ضمن چون مادهو راو بسواد ماکری درگ رسید خطی متضمن
تحریص و ترغیب و تهدید بنام سردار خان قلعه دار که فدوی
جان نثار نواب حیدر علی خان بهادر بود در قلعه ابلاغ داشت
سردار خان که مرد با وقار عالی خاندان و بارها طلای شجاعتش
بر محک امتحان کامل عیار برآمده بود باندک تغیر حال از
ولی نعمت قدیم خود برگشتن و قلعه را بی جنگ بتصرف غنیم
سپردن عار دانسته بجواب مراسله چند گوله از بالای قلعه
بتقریب ضیافت پیشوا بهادر ارسال داشت مادهو راو
از جسارت قلعه دار سخت برآشفت و به دلاوران
لشکر خود گفت که از فکر انهدام برج و باره حصار درگذشته

یکبار حمله نموده برفراز کوه برآینده و قلعه را مسخّر نمایند ملاز مانش
چون جز انقیاد چاره نداشتند چند هزار کس از اسپان فرود آمده
وخیل تفنگچیان را همراه گرفته دامن همّت بر کمر زده بالا دوی
اختیار نمودند دیدبانان چون خبر بسردار خان رسانیدند آن
بهادر رستم جگر بی خوف و هراس رفقای خود را با چند ضرب
توپ همراه گرفته از قلعه برآمده به شلیک اتواپ و بنادیق
و شمشیر بران و خنجر و سنان جان ستان سینه پرکینه آن
تیره باطنان که چون خیال زنبور طنین در گنبذ افلاک انداخته بودند
چون شان عسل مشبّک ساخت و بقیّة السیف
رو بفرار نهادند و باز از رسیدن کمک تازه زور قوی پشت
شده چون اخوان الشیاطین بران کوه فلک فرسا اراده
صعود نمودند مگر سردار خان فرشته خصال چنان بزدن شهاب
ثاقب بان و تفنگ بر جسم آنها پرداخت که هزاران کس
طعمهٔ اجل گشتند و از کشته ها پشته نمود ارگشت روز سیوم
مادهوراو پیشوا غیرت را کار فرموده خود بر پشت فیل
برآمده جمیع مردم افواج و سرداران لشکر خود را حکم محکم نمود که از
سرجان برخاسته حمله نمایند سردار خان درین مرتبه هم پاس نمک
را بر حفاظت جان خود مقدّم داشته دلاورانه پیش آمد
وچنان بارش گلوله توپ و بندوق نمود که احدی را از لشکر

غنیم فرصت از چنگ اجل وارستن نشد و مطلق بالا رفتن
کار میسر نیامد مادهورا و پیشوا از معاینه این حال غرق عرق
انفعال گردیده چون دیگر چاره نیافت راجه پتیل درک و دیگر
چندکس راکه واقف مسالک آن کوه بودند از برای افتتاح
آن قلعه نامزد نمود و آن گروه در حالی که سردار خان بمقابله غنیم
اشتغال داشت نردبان ها بر فصیل قلعه استوار کرده بر فراز
دیوار حصار بر آمدند و چندین پیادگان را که اندرون قلعه بودند بجان
کشتند سردار خان چون سیل بلا را محیط خود دید در دریای
طوفان خیز لشکر اعدا غوطه زده آب گوهر آبرو نگاهداشت
و رفیقانش کشته گشتند و خود زخم های کاری برداشته از خون تازه
غازه بر روی شجاعت کشید مادهو راو آن خان جلادت نشان
را از رزمگاه پیش خود طلب کرده دقیقهٔ از مراسم تعظیم
و تکریم نامرعی نگذاشت و اوصاف جوانمردی آن رستم
اسفندیار کش تا دیر بر زبان رانده در لشکر خود جا داد و جراحان
حاذق بمعالجه اش برگماشت و روز دیگر تهانه خود دران حصار
نشانیده عازم پیشتر گردید اگرچه سواران طویلهٔ خاص و پنداره های
متعینهٔ نواب حیدرعلی خان بهادر در غارت گری پس
و پیش لشکر مرهته کوتاهی نمی کردند و دست بردهای نمایان
بر روی کار می آوردند مگر از آنجا که آن لشکر افزون از مور و ملخ بود

پشت اعدا رو به شکست نمی نهاد و مادهو راو بتدریج و تامّل از
بند و بست بالاپور کلان فراغت نموده خواست که اول
قلعجات و پرگنات اطراف را تمامي بقبضهٔ اقتدار خود آورده
بعد ازان به تسخیر دار الحکومت سریرنگپتن کمر اهمّت
بندد باین نیّت سمت بالاپور خورد عطف عنان نمود
چون قریب رسید بدر الزمان خان تاب حمله آن
لشکر انبوه از حوصله طاقت خود دور دیده مقالید قلعه و دیگر
کارخانجات بدست غنیم سپرد و نقد جان خود در دامن
کم همتي بسته از غنیم رخصت گرفته بسوی کرپه راه نورد
گردید پس از تسخیر آن مقام پیشوا بهادر بطرف کولار
جلوریز شده از دلاورخان جاگیردار مبلغ زری بمعرض وصول آورده
جاگیرش بحال داشت و کوه مرواکل را که در آنجا تهانه نواب
حیدرعلي خان بهادر بود محاصره کرده بیورش های متوالي بمعرض تسخیر
در آورده و قلعه دار را معه تمامي متحصّنان علف تیغ خون آشام
ساخته بسوی گرم کنده تاخته آنرا هم بزور مفتوح ساخت و میر
علي رضا خان را که بما لازمتش حاضر بود و ابا عن جدٍ تعلقداري آن حدود
کرده بود کوه مذکور جاگیر داده و برای نگاهداشت یک هزار
سوار و سه هزار پیاده اجازت بخشیده عنان تگاور صحرا نورد
معطوف ساخت چون زباني جواسیس معتبر این خبر

بحضور انور نواب حیدر علي خان بهادر رسید دست بعروة الوثقای حمایت ایزدي استوار کرده تمامي سواران جگردار هزبر شکار را همعنان سعادت نموده چون شیر گرسنه در صحرای کوه ماکري آرمید و انتظار میکشید ناگاه هراول افواج غنیم با جمعیّت پنجاه هزار سوار و پیاده و توپ های گران سنگ غافل از کمین گاه نواب حیدر علي خان بهادر متّصل ادتري درگ فرودگاه ساخت و اراده داشت که فردا طبل کوچ نواخته قلعه دار الاماره سریرنگپتن را محاصره سازد نواب عالي جناب باستماع این نوید تمام روز در صحرا بسایهٔ عنایت یزداني بسر برده بعد انقضای نصف شب از عقب لشکر هراول غنیم در آمده چنان شب خون زد که آن خون گرفتگان بیخبر که سر بر بستر خواب داشتند بخواب گران رفتند بهادران لشکر فیروزي پیکر حمیّت شجاعت را کار فرموده و تیغ دلاوري از نیام انتقام کشیده خون هزاران هزار مردان کار بر خاک ریختند و از صرصر تیر و چکاچک شمشیر و صهیل بادپایان و نعرهٔ مردان شور روز نشور بر انگیختند جمعی که به نرسیدن وقت معیّن ازان مهلکه جان بردند بی اسپ و سلاح رو بفرار نهادند و اموال بیقیاس بعوض نیم جان خود برباد دادند نواب مظفّر لوا نقّاره فتح نواخته چون صبح بدمید تمامي

غنایم را بحیطهٔ ضبط آورده غازیان اسلام را با عطای انعامات لایقه راضي و شاکر ساخته مابقي را روانه سرینگپتن فرمود و بهمان مقام لوای نصرت و اقبال بلند نمود مادهوراو را برسیدن خبر شکست لشکر رنگ بر رو شکست و چون مار سرکوفته به پیچ و تاب افتاد و همدرین اثنا پنج شش هزار سوار که حسب الحکم او بطرف بارامحال تاخته بودند اموال و اسلحه خود را از دست پنداره های لشکر ظفر پیکر نواب حیدر علي خان بهادر بغارت داده شامل لشکرش شدند و این معني زیاده تر موجب ملالت و تحسّر مادهوراو گردید مگر عزّت نام پیشوائي گریبان گیر خاطرش شده بطرف پونه بی نیل مقصود نمیتوانست رفت ناچار با دل سوگوار و دیدهٔ اشک بار از مقام چنتامني کوچیده در دامن کوهستان انباجي درگ مانند لخت سنگ استقامت ورزید بمعاینه این حال نواب والاجناب که عقل کامل و اقبال شامل داشت نقد مآل کار را در میزان خرد خداداد سنجید که عرصهٔ دو سال است که تمامي ملک توابع دار الامارت پي سپر لشکر مرهته گردیده و در یندّت ممتد از تاخت و تاراج آن یغماگران چه جای حبوب بل سبزه بر زمین ندمیده درین صورت اگر چندی دیگر بساط جنگ گسترده باشد حال رعایا بکجا خواهد کشید و بزرگان

فرموده اند که الصلح خیر من الحرب پس باقتضای رای صواب
نمای شخصی را که شیر محفل خاص و محرم خلوت سرای صدق و
اخلاص بود بعهدهٔ سفارت مامور فرموده خطی بدین مضمون بنام
مادهوراو بهادر قلمی فرمود که ع دنیا نه متاعیست که ارزد بنزاعی
علی الخصوص رعایا و برایا را که بدائع ودایع الهی اند پامال و غارت
ساختن و باراو زار خون های ناحق برگردن خود انداختن از آئین
جوانمردان حق شناس بعید مینماید داین معنی اظهر من الشمس و ابین
من الامس است که تا رمقی از جان درتن مجاهدان این طرف
باقی است آنقدر فرصت نخواهند داد که لشکریان ایشان
نفسی سر بر بالین آسایش گذارند و اگر صد سال درین
کوهستان سر بسنگ خواهند کوفت چه ممکن که نقش
ریاست آنصاحب درین ممالک درست نشیند بنابران
صلاح دولت آنست که به پونه مع الخیر مراجعت فرمایند
و اگر چندی دیگر باغوای خوشامدیان خانه برانداز دور از دیار
خود درین ملک تاخیر خواهند فرمود چون معاندان در کمین
اند اغلب که درانطرف فتنه‌های خوابیده از بالین سرکشی
سر خواهد کشید و آنوقت غیر از مالیدن دست تاسّف هیچ
دستیاب شدنی نیست و رسیدن بدار القرار مشکل
خواهد افتاد و از آنجا که در عالم اتحاد ضیافت دوستانه بعمل

آوردن ضرور بود پاره از تنسوقات وقدری زر نقد ارسال شد
بمقتضای حق همسایگی و عطوفت باطنی بقبول آن مشکور
محبت خواهند فرمود والسلام چون نامه مصالحت ختامه
بمهر خاص مزین و مرتب گردید معه هفت لک روپیه نقد
وبرخی از نفایس اقمشه که از لشکر هراول دو سه روز
بیش ازین باحاطهٔ غنیمت آمده بود انتخاب فرموده چون
گل بوستان وقلقل بهندوستان ارمغان برای مادهوراو
حواله سفیر باتدبیر فرمود وآن فدوی اخلاص شعار جمالگی
نقود و اجناس را ابرده بخدمت مادهوراو گذرانید مادهوراو که
نزول اینچنین مایده پرفایده را از جناب الهی بدعا میخواست
ورود نامهٔ ووصول نقود واقمشه را از فتوحات غیبی شمرده
ارشاد نواب عالی جناب را بدامن جان گره زد واسیران
لشکر فیروزی اثر نواب مالک رقاب را بانعام وخلاع
خوشدل ساخته همراه سفیر بحضور آن حیدردل روانه ساخت
وخود فی الفور طبل مراجعت به پونه نواخت چون میدان
از فوج مرهته خالی شد نواب همایون عقبش طبل نهضت
بسمت بالاپور خورد کوفته نظر توجه برحال رعایا مبذول
فرموده وآن ستم رسیدگان تطاول مرهته را بتقاوی از
سرکار دولتمدار خوشدل فرموده وخراج یکساله معاف

داشته بطرف بنگلور عنان تاب گردید از سوانح اقبال
که در آن مقام بوقوع انجامید این است که علی زمان خان
نایط هم زلف بدر الزمان خان بوکالت محمد یوسف کمیدان
قلعه دار مدهری که محمد علی خان اورا به باغی گری متهم نموده
لشکر باستیصالش برگماشته بود در حضور نواب حیدر علی خان
بهادر حاضر شده استمداد نمود مگر چون در ضمیر خورشید تنویر
انتظام نواحی بنگلور و صوبه سرا تصمیم یافته بود به علی زمان خان
حکم حاضر باشی اصدار یافت و چون از افراد وقایع معلوم شد
که محمد علی خان والا جاه محمد یوسف کمیدان را گرفتار کرده
بدار کشید و قلعه مفتوح شد نواب والا جناب علی زمان خان را
که نهایت جسیم الخلقت واز سواری اسپ معذور
بود بعنایت فیل ممتاز فرموده در زمرهٔ ندیمان خاص منسلک
فرمود و همدرین ایام فیض الله خان هیبت جنگ داماد
نواب دلاور خان صوبه دار سابق سرا از خسر خود رنجیده
پناه بسایهٔ دولت حیدری آورده بود چون در ینولا بسبب
فرونشستن فتنه مرهته و انتظام یافتن ملک خاطر انور نواب
حیدر علی خان بهادر را خورسند دید بوقت فرصت دعوی
خود را اظهار ساخته اتهام طغیان بر خسر خود بسته طبع
مقدس را خشم آلود ساخت و باچند سوار معه یک زنجیر فیل

برای حاضر آوردن نواب دلاور خان از پیشگاه جاه و جلال
روانه کولار شد دلاور خان که مرد جهان دیده بود بی تأمّل روانهٔ
حضور والا گردید وکیفیّت داماد خود مشرّح و مبسوط بحضور
انور ظاهر نمود و پسران هیبت جنگ را که همراه آورده بود
در جناب کرامت اکتساب حاضر ساخت نواب عالی
جناب صدق مقال دلاور خان بر ضمیر منیر ثبت ساخته
پسران را پیش فیض الله خان هیبت جنگ
رسانید و بدلاور خان ارشاد شد که چون فیض الله خان تربیت
طلب است به پندش توجّه خاطر عاطر مصروف باید داشت
بعد این کلمات نواب دلاور خان در خیمهٔ علحده که حسب الحکم
والا بفروش نفیسه و جمیع مایحتاج مرتّب بود داخل گردیده
و هر دو وقت با نواب والاجناب شریک تناول اطعمه
الوان میشد و علاوهٔ آن بدیوان سرکار اعلی حکم عالی شرف
نفاذ یافت که تا تشریف داشتن نواب دلاور خان
در لشکر فیروزی اثر یکهزار روپیه یومیه برای مصارف ضروریه
میرسانیده باشد و از بسکه خاطر انور از ملاقات دلاور خان
مسرّت اندوز گردید نواب نور الابصار خان را که برادر زادهٔ
نواب دلاور خان بود بمصاهرت خود افتخار بخشیده سر عزتش
بعنایت سامان جهاز وافر که لایق سلاطین معاصر و فایق

برتبهٔ اعاظم و اکابر باشد بایوان کیوان رسانید پس از ایّام
چند خود بنفس نفیس پای شجاعت بر کاب اشهب
همّت نهاده عرصهٔ شش ماه نواحی پنکور و مدن هلّی و گگیسهر
را بی سپر هیونان جهان پیما ساخته راجه های سرکش را
سزای واقعی درکنار نهاده . بمستقرّ حکومت رونق افزا
گردید و عرصهٔ دو سال کامل چون هیچ فتنه از اطراف و جوانب
سر نکشید بدلجمعی تمام توجّه ضمیر خورشید تنویر بر آراستگی
سپاه رزم خواه و جمع آوردن آلات حرب مرعی فرموده
فارغ البال بر مسند اقبال اتّکا داشت در همان زمان خبر
فوت شدن محمد عمر کمیدان بحضور انور رسید نواب
والاجناب پسرش را که محمد علی نام داشت بمقتضای
بنده نوازی بجای پدرش بکمیدانی همان رساله افتخار
بخشید ؛

رسیدن رگھناتھه را و پیشوا باراده تسخیر ملک بالاگهات از پونه وباز گردیدن او بی نیل مقصود مانند زبونان و تسخیر فرمودن نواب حیدر علیخان بهادر اقلیم بادامی وجالی مال وغیره بعنایت رب ودود با دیگر واقعاتی که در سنه یکهزار و یکصد وهشتاد وسه هجری رونمود ؛
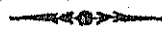
چون نراین راو پیشوا به ستم گاری راگهو که عمویش بود از دست خویش محمد یوسف کمیدان ساغر ممات چشید راگهو که از عهد بالاجی راو و مادهو راو در حبس بوده بکمال تلخ کامی شبی بروز می آورد قتل برادر زاده موجب استقرار دولت خود دانسته بر مسند ریاست پونه تمکن گزید و چند کس از امرا و ارکان دولت مرهته را بمواعید آینده و انعام نقد از خود ساخته با فوج بی شمار و توپ خانۀ آتش بار بطرف حیدر آباد در آورد و ناظم حیدر آباد هم باستماع این خبر با عساکر خود بمقابله اش شتافت و صفوف جنگ آراسته گشت از آنجا که افواج ناظم حیدر آباد بسبب آرام طلبی ها سر از بالین خواب برداشتن گوارای طبع نازک نداشتند تاب حملۀ آن نیاورده از میدان رمیدند و رکن الدوله هم که دیوان مستقل

و ممالک امورات جزئی و کلی بود سلامتی سر خود مقدم
دانسته پهلو تهی کرد و نواب نظام علی خان بهادر از دادید
این حال در گرداب حیرت افتاد درین وقت موسی رمو
فرانسیس با دو هزار سپاهیان بار فیلان مرکوب نواب را
در میان آورده جنگ کنان درون قلعه بیدر رسانید و راگهو
پاشنه کوب از عقب در رسیده بمحاصره پرداخت و
در چند روز نواب ناظم بواگذاشت مکانات سیر حاصل
مثل بیدر و اورنگ آباد و احمدآباد و برار بار گهناتهه راو طریق
مصالحت پیمود رگوناتهه راو بعد این فتح نمایان دماغ فرعونی
بهم رسانیده بطرف ممالک بالا گهات که در قبضه اقتدار نواب
حیدر علی خان بهادر بود عنان پیچید درین عرصه نانا پهرنویس
که رکن اعظم ممالکات پونه واز کشته شدن نراین راو
و تسلط یافتن راگهو دلی پرداشت و تمارض نموده در پونه
مانده بود بناظم حیدرآباد نوشت که راگهو خلل دماغ بهم رسانیده
نراین راو را که برادرزادهٔ حقیقی و جوان نیکذات بود بدشنهٔ
ستم کشته و انهدام کاخ وجود این سفاک و خواستن قصاص
خون ناحق برذمهٔ ہمت والانهمت صاحب دولتان
اُولو العزم لازم و واجب است بنابران مصلحت آنکه ما و شما
بالاتفاق نطاق شجاعت بر میان جان بسته هیونان جهان نورد

بجولان درآریم و تدابیر شایسته و مساعی جمیله بکار برده
همّت بقتلش برگماریم بهمین مضمون مکاتبهٔ اتّحاد آمیز بحضور
انور نواب حیدر علی خان بهادر ارسال داشت نواب
ممدوح بجواب نوشت که در صورت رسیدن ایشان
از آن طرف از ما قصوری نخواهد رفت و بعد ابلاغ این پیام
برای انتشار صیت جوان مردی خود باحضار لشکر فیروزی اثر
فرمان داد چون مراسلهٔ نواب فلک قباب بنظر نانا پهرنویس
رسید و موجب اطمینان خاطرش گردید تدبیری اندیشیده
بسرداران لشکر که بارگوناتهه را و پیوسته بودند پیامها فرستاد
که رفاقت این چنین خونی که قطع صلهٔ رحم کرده برادرزاده
رشید خود را بخنجر بیداد سینه چاک کرده اختیار نمودن از حمیّت
مردانگی بعید است و از چنان ظالم که خون جگر گوشهٔ خود
بکمال بیرحمی بر خاک ریخت توقّع رفاه و فلاح داشتن نزدیک
عقلای مآل اندیش خیلی غریب لازم آدمیّت آنکه از
همراهی او ابا نموده به پونه بشتابند و بر در حریم عزّت نارایین راو
مقتول حاضر شده ملازمت اهالیهٔ آن مظلوم که حامله است
نمایند چون این پیغام بسرداران رسید بمقتضای خرد مصلحت
اندیش اکثری بی اجازت راگهو معه احمال و اثقال خود
بطرف پونه ره گرا گردیدند و بعضی به بهانه طلایه و منقلا و یزک از لشکر

برآمده جاده پیمای مراحل مقصود شدند الغرض از بیدر تا رسیدن
به رای درگ متنفسی از لشکریان پونه همراهش نماند و را گدو
باخاطری شکسته تر از رنگ حنا دست تاسف مالیده
باسی هزار سوار پنداره که خود جمع ساخته بود بآهستگی طی مراحل
نمود هدرین اثنا چون زبانی جواسیس خبر یافت که ناظم
حیدرآباد هم بصواب دید نانا پهرنویس بافواج قوی ایلغار کرده
می آید مانند خرگوش که در لشکر و بنگاه افتاده سراسیمه راه نجات
می جوید مضطر گردیده التجا آوردن بنواب حیدرعلی خان بهادر
قرین مصلحت دیده وکیلی دانا را روانه حضور اقدس ساخت
و نمیقه بدین مضمون نوشت که اگر درین وقت کمک
فرمایند و از حصهٔ چهارم لطف سازند نهایت کرم متصور است
نواب فلک اقتدار بجواب قلمی فرمود که از تطاول
ترکمک راو در راعایا حالتی باقی نمانده که مال واجب
عاید توانند ساخت پس برای ایشان حصه از کجا
فرستاده شود و در باب کمک که مستدعی شده اند اگر
آن صاحب را با دیگر کسی منازعت در میان می آمد
بمقتضای اتحاد کمک نمودن مضایقه نداشت مگر درینحالت
که این طوفان از تنور خانه خودشان جوش زده ما را در امورات
خانگی ایشان دخل کردن نمیرسد آینده ما را ازین تکالیف

مالایطاق معاف باید داشت راگهو مکرّر نوشت که درینوقت
که بازار فتن از تمامي جوانب گرم است اگر ده لک روپیه
مهرباني فرمایند تمامي صوبه سرا بلکه آنطرف جوی کشنا تا باداmي
وجاي مال وغیره تفویض گماشتگان حیدري مي نمایم نواب
حیدر علیخان بهادر باصغای این پیام بوکلای او فرمود که اگر موکّل
شما مطابق نوشته خود بعمل آرد ازینطرف هم در انجاح
مرام او تساهل بعمل نخواهد آمد راگهو ازین نوید خوشدل
شده برادر نسبتي خود را که باجي راو نام داشت معه سه صد
سوار وقطعه تاکید نامه درباب خالي کرده دادن قلعه بنام بابوجي
سیندیه صوبه دار سرا روانه ساخت چون بابوجي راو بحوالي
قلعه رسید وتاکید نامه مذکور پیش صوبه دار قلعه فرستاد او بمجرد
مطالعه تیزتر از آتش گردیده جواب داد که راگهو قاتل
برادرزاده کیست که بحکمش قلعه خالي کرده دهم اگر خیریت خود
میخواهي بسلامت برو والا بضرب گوله دود از نهادت
خواهم برآورد بابوجي راو چون طاقت مقاومت نداشت
ازانجا مراجعت کرده بسرینگپتن رسید وبحضور اقدس
نواب بهادر سعادت ملازمت دریافته استدعای
کمک نموده نواب والاجناب حسب آرزوی
بابوجي راو شاهزادهٔ فیروز بخت همایون طالع را بافوجي شایسته

برای افتتاح قلعه رخصت ارزانی داشت درین اثنا خطوط
نانا پهرنویس از پونه بدین مضمون بحضور رسید که زنهار بر اقوال
وافعال کاذبه راگهو از بانباید رفت و بهر تدبیری که باشد در قلع
وقمع آن مواد فاسده که وجود ریاست پونه را سقیم ساخته
باید کوشید انشاالله تعالی بعد استیصال آن خونی وخیم العاقبت
هرانچه موجب استحکام آن دولت خداداد خواهد بود ازین
خیرخواه امداد واعانت کماهی بکار خواهد رفت نواب والاجناب
که دعوی جهان ستانی کنون ضمیر انور داشت اهل کاران
وسران پونه را ممنون احسان داشتن موجب مزید شوکت
خود تصور فرموده از دار الریاست پای همت در رکاب اشهب
دولت گذاشته بافوج قاهره در سواد برجن رای پتن منجوق
اقبال بعیوق برافراشت وشاهزادهٔ جهان ستان همعنان
نصرت بقلعه سرا رسیده بمحاصره پرداخت و سیبه و ساباط
مرتب ساخته بضرب گوالیل دمار از روزگار قلعه نشینان
برآورد ودر عرصهٔ سه ماه ساعی جمیله بکار برده قلعه را بکلید
شمشیر عالم گیر مفتوح ساخت و تهانه مستحکم در قلعه
نشانیده بسمت مدگیری عنان تافت ودر عرصهٔ چهار روز
جبراً قهراً آن قلعه را هم تسخیر فرموده قلعه بجن رای درگ را
نگین وار در حلقه محاصره کشید وچون عرصهٔ یکماه جنگ امتداد

یافت روزی با بهادران شیر صولت و غازیان رستم
صلابت دامن همّت بر کمر شوکت زده یورش فرمود
و قلعه را بزور قوت بازوی مردانگی بکشود و درین عرصه نواب
حیدر علی خان بهادر هم از مستقر شوکت نهضت فرموده
به تانّی و تامّل طی صحاری و بوادی نموده نواحی تمکور را مضرب خیام
اقبال فرمود را گدو چون خبر افتتاح چند قلعه به شمشیر کشورکشای
شاهزده بلند اقبال شنید و افواج ظفر امواج نواب
حیدر علی خان بهادر را هم چون سیل بلا متوجّه خود دید تدبیری به از
گریختن ندانسته با شانزده هزار سوار که دران حالت
اضطرار همراهش مانده بودند رو بر تافت و اراده رفتن
هندوستان نمود و لیکن افواج پونه و ناظم حیدر آباد بتعاقبش پرداخته
فرصت سر خاریدنش ندادند و او را ببرهان پور و ازانجا
تا خاندیس و از انمقام بگجرات رسانیدند نواب حیدر علیخان
بهادر درین وقت فرصت را مغتنم شمرده بی مزاحمت اغیار
گوپال و بهادر بنده و مودگی و رگ و چندر گدره که همه قلاع متینه
و مواضعات توابع سیر حاصل داشته بقبضهٔ اقتدار خود درآورد
و راجه سرهتی را که غاشیهٔ اطاعت بر دوش کشیده بخلعت
فاخره سرفرازی بخشیده بتوفیر خزانه و آبادی آن ملک قدغن
بلیغ فرمود و در چند روز نول کنده و جان هلّی را مفتوح فرموده

بسمت هویلي دهاروار لشکر کشید ، بر متفحّصان اخبار
پوشیده نماند که در ایّام ماضیه چون نواب حیدر علي خان بهادر
قلعه نگر را مفتوح ساخته تمامي ملک بدنور بتصرّف در آورد
میر رستم خان فاروقي که از طرف نواب آصف جاه قلعه دار
هویلي دهاروار بود حلقه عبودیت نواب حیدر علي خان بهادر
بگوش کشیده قلعه را تسلیم اولیای دولت نمود
و خود بمشاهره پانصد روپیه و بخشي گري سواران بارگیر عزّت
اندوخت پس از مرور ایّام که مادهوراو پیشوا در ملک
بالا گهات آمده فتنه ها برپا کرد آن قلعه از تصرّف گماشتگان
حیدري بدر رفته بقبضه تصرّف مرهته در آمد و از آن باز بسونت راو
نام شخصي از خویشان گوپال راو ناظم مرچ بقلعه داري
مي پرداخت درینولا که گذار لشکر قاهره نواب حیدر علي خان
بهادر بدین سمت اتّفاق افتاد از آنجا سرسري گذشتن و گذاشتن
دور از حمیّت سرداري دیده حکم والا برای محاصره قلعه شرف نفاذ
پذیرفت و بگوله انداز ان قدغن رفت که از دور بگوله اندازي
اشتغال دارند از آنجا که افتتاح قلعه مستحکم بسرعت متصوّر
نمي شد نواب والاجناب باقتضای خرد دوربین تدبیری شایسته
اندیشیده خطّی از طرف اباجي رام کار پرداز نواحي مرچ بنام
بسونت راو قلعه دار هویلي دهاروار نوشت بدین مضمون که

ظاهر انواب حیدرعلي خان عزم تسخیر قلعه هویلي دهاترا دارد
زنهار بیدل نباید شد ومستعد جنگ باید بود اینک فوجي
برای کمک روانه می سازم وچون خط مرتّب شد نواب
دانادل مهراپاجي رام نام ملازم خود را که همراه لشکر فیروزي اثر
بود بران ثبت نموده و دو نفر هرکاره را بلباس مرهتّه ملبّس
ساخته روانه فرمود چون هرکاره ها پیش قلعه دار هویلي رسیدند
آن نافهم شامت رسیده مطلق پي بمغز مدّعا نبرده آن خط را
مرسلهٔ اپاجي رام کارپرداز نواحي مرج انگاشت وباميدداري
رسیدن کمک بیش از پیش باستحکام برج وباره پرداخت
نواب والاجناب بعد چهار روز وقت شب دوهزار سپاهیان
بار و سه صد سوار از قوم مرهتّه وراجپوت انتخاب فرموده
وسه ضرب توپ همراه داده و گروهی دیگر از سواران
بنابراحتیاط تعین کرده وشخصی معتمد را سرلشکر مقرّر نموده
رخصت فرمود و آن جماعه در بیشه خزیده براهی که از مرج
بطرف قلعه پیوسته است سر برآوردند و از آن شارع
بطرف قلعه ره نورد شده چند توپ و بنادیق بی گاوله سر
نمودند اهل قلعه که بامیدواري رسیدن کمک چشم
برراه داشتند بمجرّد شنیدن صدای توپ و بندوق
رسیدن کمک یقین کرده دروازه قلعه را بخشنودي تمام

بکشادند و تمام سواران و پیادگان را در قلعه جا دادند سردار جماعه
مذکور بقلعه دار گفت که مردمان همراهی خود را از قلعه بیرون کن
تا بر مورچال مردم نواب رفته شبخون زنند و جماعتی که همراه
من از مرچ آمده اند حفاظت قلعه بانیها بسپار قلعه دار وقت
شب تمیز دوست و دشمن نکرده سپاهیان خود را از قلعه
بیرون فرستاد و مردمان تازه وارد را بحفاظت قلعه تعین نمود
همین که مردم قلعه پا از حصار بیرون نهادند سردار حیدری
بی تکلف دست و گردن قلعه دار و چند کس از متابعانش
استوار بست و تمامی غلّه و آلات حرب که در قلعه بود
بقید ضبط در آورده شیلک مبارک باد سر نمود چون قلعه
باقبال عدومال بی جنگ بدست آمد علی الصباح نواب
گردون جناب سوار توسن جاه و جلال شده داخل قلعه
گشت و پس از سیر اکنه اشیای نفیسه انتخاب
فرموده آنچه قابل انعام بود بسپاه رزم خواه بخشید و همبرین
نسق عرصهٔ یک سال سیر وگشت آن مملکت فرموده
واز راجگان آن نواحی مبالغ خطیر بمعرض وصول آورده و تالیف
قلوب راجز و اعظم سروری دانسته پنج لک روپیه با تحایف
و نفایس برای نانا پهرنویس و دیگر روسای پونه روانه فرمود
پس از آن باجی راو برادر نسبتی راگهو را که در لشکر ظفر پیکر

چون سایه بدنبال میگردید در حضور طلبیده فرمود که اگر عزم رفتن داشته باشي برو ما را با تو هیچ گونه مزاحمت و مواخذه نیست آن درمانده تیره سرگرداني عرض کرد که راگهو از میان رفته و سرداران پونه بسبب قرابت قریبه با راگهو تشنه خون من اند حالا غیر از سایهٔ دولت هما پایه ملجا و ماوای ندارم نواب مالک رقاب بر بیکسي او ترحّم فرموده برساله داري پانصد سوار و عنایت فیل و نقّاره سرفرازي بخشیده در زمرهٔ ملازمان خود منسلک فرمود و همدرین ایام میمنت التیام که اسباب دولت همه آماده بود و فتح و اقبال چون چاکران غاشیه بدوش و بندگان حلقه بگوش بر در دولت سرا ایستاده پورنیاه نام‌دار را که بجوهر عقل آراستگي داشت و بمشاهره پنجاه هون پیش یکی از عمده صرّافان لشکر دفع الوقت میکرد و تحریر و تقریرش از دیر باز منظور نظر شکل پسند نواب حیدر علي خان بهادر بود بمقتضای ذرّه پروري از حضیض نکبت برآورده باوج سروري رسانید و دفتر کنهري باو تفویض فرمود و مواجب معقول مقرّر ساخته روشناس عالمیان گردانید و بعد انتظام امور کارخانجات خاطر انور بیش از پیش متوجّه آراستگي سپاه رزم خواه شد تا در اندک مدّت آلات حرب و پیکار افزون از تعداد فراهم گردید و صیت قدرداني

و سپاه دوستي نواب نامدار در امصار و اقطار چون گوهر شهوار آویزه گوش حقیقت نیوش بهادران جان سپار شده جوق جوق با اسلحه مرغوب و اسپان خوب رسیده در سلک ملازمان منسلک میگردیدند و دسته دسته سواران طوایل خاص با اشعهٔ اسلحه زرنشان و البسه رنگهای الوان خار حسرت در سینه گلزار می شکستند تفنگچیان ملبّس بلباس بانات سرخ و زرد و سبز شده چون ابرهای موسم بهار هر جانب قطره زني میکردند و سواران خفتان پوش مانند دریای موّاج بحر اخضر را غریق آب خجالت میساختند الغرض در عرصهٔ قلیل پنجاه و هشت هزار سوار جرّار و شانزده هزار سپاهیان بار و چهل و پنج هزار پیادگان کرناتکي که در فن تفنگ اندازي بی خطا بودند زیر لوای آسمان سای مجتمع گردیدند و علاوه توپ خانه یک هزار چهار صد شتر انتخاب فرموده حوالهٔ جوانان روئین تن گردید که بطرز افواج عراق و ترکستان شتر نال بران بسته مانند رعد جوشان وخروشان هنگام پیکار برق افشان باشند الغرض چون ضمیر خورشید تنویر از انجام جمیع اسباب سروري جمع گردید معاودت بمستقّر سریر دولت فرموده سایه عاطفت بر مفارق سکنه آن بلاد خجسته بنیاد انداخت

وبعنایت مناصب مناسب وعلوفهٔ واجب وانعام خلاع وجواهر زواهر وافیال واسپان بی مثال تمامی سایه گزینان دامن دولت را مرهون منّت وآمادهٔ جان فشانی ها ساخت

رسیدن مادهو راو بارثانی از پونه در ملک بالا گهات بقصد انتزاع وعاقبت الامر صلح کردن وبرگشتن بملک خود بعد قطع نزاع ؛

چون نواب بهادر بعد رفتن مادهو راو لشکری قوی از مردان جنگجوی کاردیده فراهم آورده و توپخانه صاعقه بار جمع کرده برای انتظام ملک بدنور توند آهنین سم را سبک عنان ساخت ناظم صوبه سرا که از طرف مادهو راو مسلّط بود از نهضت فرمودن نواب عالیجناب بطرف بدنور یقین دانست که آن حیدر دل از نظم ونسق توابع نگر انفراغ جسته باستخلاص صوبه سرا همّت خواهد گماشت بنابران بنجود داری کوشیدن وعلاج واقعه پیش از وقوع بعمل آوردن اصلح دانسته شرح وار بذریعهٔ عرایض بحضور مادهو راو پیشوا اطلاع بخشید و آن سردار ذوالاقتدار جمعیّت نواب بهادر را موجب پراگندگی دولت خود انگاشته باز امرا وافواج جمع کرده بطرف ممالکت محروسه نواب والاجناب رو آورد

و سرداران خود را معه جمعیتهای شایسته برای افتتاح قلعجات متعلقه دولت حیدری تعین نمود نواب والاجناب از آمدن آن نیندیشیده تمامی فوج ظفرموج و توپخانه همراه گرفته از راه سوکه دیواتین عبور جوی تنب بهدرا نموده سواد شکارپور را مضرب خیام اقبال ساخت و افواج غنیم هم از استماع ورود لشکر نصرت اثر محاصرهٔ قلعجات معطل داشته بفاصلهٔ دو میل دایره کرده صباح آن بجنگ‌گاه در رسید و ازینطرف نواب والاجناب هم خود توکل برسر و جوشن صیانت حافظ حقیقی در برکرده به رزمگاه خرامید و راجهٔ چیتل درگ که درین سفر برهمنونی قاید توفیق غاشیهٔ اطاعت بر دوش گرفته همرکاب بود معه فوج خود در جنگ‌گاه همعنانی گزیده اگرچه بسبب افزونی لشکر مرهته که فزونتر از مور و ملخ بود لشکر ظفرپیکر در محاصره چون نگاین در حلقه می‌نمود مگر ازانجا که شیر عرین از گلهٔ آهو غمی ندارد بهادران ناموس دوست تمامی روز چپقلشهای نمایان کرده بشام رسانیدند و لشکر مخالف از میدان جنگ معاودت کرده بفرودگاه خود رفت نواب فریدون فر که خرد آموز عقل والا بود لشکریان را فرصت اکل و شرب بخشیده شب هنگام ازانجا کوچیده متصل مقام چرولی و نوزلی و چرا بیشه مترا کم

پس پشت لشکر گذاشته خیام اقبال نصب فرمود و
اطراف لشکر کمینگاه های دشمن شکار تجویز فرموده جا بجا از
سواران و پیادگان بزرگ استحکام بخشید و از انطرف مادهوراو
باتفاق حاکم شانور که این بار هم فسخ عهد کرده همراه او بود
بمحاذی لشکر نصرت قرین دایره نمود و هر روز جوق جوق مردان
کاری از طرفین بمیدان خرامیده جان نثاری مینمودند بعد چند روز
چون سردار مرهته اتواب گران سنگ بر قلال جبال کشیده
گلوله ها علی التواتر چون تگرگ باریدن آغاز نهاد و مردم بسیار
از ازدوی همایون شربت شهادت چشیدند نواب
عالیجناب بیش ازین ضایع شدن بهادران کار آمدنی
گوارای طبع اقدس نفرموده وقت شب پنج هزار پیاده تفنگچی
قادر انداز و یک هزار و پانصد سوار جان نثار و چهار ضرب
توپ جلو تیز دو همراه گرفته و جمیع کارخانجات عظمت و
شوکت را باعتماد دلاور خان گذاشته و باقی لشکر نزد هیبت جنگ
داشته بعزم شبخون وریشه خزید و عزم مصمم فرمود که
اول بر توپخانه غنیم دست تصرف یافته بعد ازان
دود از نهاد دشمن باید برآورد لیکن چون بخت آن خفتگان
بستر مدهوشی بیدار بود همین که نواب ظفر انتساب
ازان بیشه مهر اکم برآمد شب بپایان رسید و سفیده صبح

بد میدفوج اعدا از طلیعهٔ لشکر نواب بهادر خبردار شده و شان عسل را بکام خود یافته چون مگسان از جوانب از دحام نموده طنین بگیر و ببند بلند نمودند و نواب نامدار را معه همراهان از چهار طرف احاطه کردند نواب کوه وقار دران هنگامهٔ محشرآشوب هر چند بگوله اندازان بیخطا انداز که از تمادی ایام بمشق آن کار بسر برده بودند فرمان داد و آنها هم قاصر نشدند مگر ازانجا که اختر در گذر و سعادت و نحوست توأمان است مطلق آتش فتیله بر باروت پیاله توپ نگرفت تا آنکه نواب خود از اسپ فرود آمد و فتیله سوزان بر باروت نهاد هرگز اثری نبخشید ناچار از اتواپ دست بر داشته به تفنگچیان تقید فرمود و آن جان نثاران چند شلک بنادیق زده بسیاری را ازخون گرفتگان بدارالبوار فرستادند مگر چون لشکر مرهته از حصر و شمار افزون بود و حاضر بودن نواب بهادر دران جماعه اندک بر ایشان به ثبوت پیوست اختتام جنگ را بهمان روز یقین دانسته و دست از جان شسته مادیان های صرصر تردد و کره های آتش نهاد دکهنی را مهمیز کرده باین غازیان شهادت طلب در پیوستند و به یراق کوته کارنامهٔ رستم و اسفندیار بروی کار آوردند و دران آشوبگاه بیکنت راو دیوان ازین خاکدان سفلی

بعالم علوي خرامید و علي زمان خان گلگونه زخم بر رو کشید و
بقیّهٔ السیف که رو به اردوی کلان بر تافتند از تعاقب فوج
مرهته رو بخاک عدم نهفتند نواب والاجناب چون رنگ
میدان جنگ دگرگون دید مانند آفتاب جهان گرد یکتنه
ازان طوفان بلا کناره گزیده بسایهٔ درختی منتظر اعانت کارساز
حقیقي باستاد اتفّاقاً طنبور نوازي ملازم حضور ازان میدان
قیامت اثر برآمده زیر همان درخت که بار ور ثمر نصرت و اقبال
بود وارد گردید نواب صاحب اقبال رسیدن او را فال
نصرت گرفته بنواختن طنبور فرمان داد چون آواز طنبور در گنبد
گردون پیچید افواج مرهته را اندیشهٔ رسیدن کومک از جا برد
وآنچه از قسم اسپ و اسلحه از بهادران لشکر نواب بهادر
بیغما برده بودند بر جا گذاشته و قدری از اسباب خود هم بران اضافه
کرده سبکدوش راه فرار پیمودند و نواب سپهر جناب
با معدودی از مردان لشکر که باستماع آواز طنبور عنان باز گردانیده
زیر آن درخت در حضور انور اجتماع نموده بودند مانند مهر جهانتاب
که از پردهٔ ابر برآید در میدان رزمگاه خرامید بمجرّد ورود
در میدان گردی عظیم از پس پشت نمایان گردید چون
باهتزاز از هوای نصرت و اقبال دامان گرد چاک گردید بنظر
رسید که هیبت جنگ بخشي فوج ظفر موج بسایهٔ علم ازدها پیکر

با فوج خون خوار و توپخانه و سپاهیان بار ایلغار ورزیده بر سر وقت رسیده نواب هلال رکاب هیبت جنگ را مورد نوازشات بی پایان فرموده با لشکر تازه زور و توپخانه تعاقب فوج مرهته نمود و تیغ خون آشام از نیام انتقام بر آورده حکم قتل عام صادر فرمود. بمجرد صدور حکم قضا شیم گوله اندازان چابک دست و تفنگچیان از باده تهور مست ببارش گو الیل جماعه اعدا را چون برگ لاله بادل پر داغ بخاک و خون انداختند و سواران ظفر پیمان اسپان باد رفتار را سبک عنان ساخته دست یغما بر نقد روان آن گمراهان دراز ساختند مادهوراو چون کشتی امید خود از لطمه لشکر طوفان زای در گرداب تباهی دید با آنچنان فوج بیکران رو از معرکهٔ مردان تافته تا سواد بنکاپور عنان باز نکشید چون میدان رزم از وجود معاندان تهی گردید نواب ظفر نصیب شادیانه فتح نواخته در همان مقام نصرت انجام قبهٔ بارگاه باوج ماه بر افراخت و بمرهم مراحم و انعامات نقود و اجناس بالتیام جراحت مجروحان پرداخت درین اثنا چون از شروع شدن برشکال کوس ابر در غرش آمده غلغله در زمین و زمان برانداخت و فرمانروای فلک چهارم برای تهدید خیل نجوم تیغ لامع برق برافراخت مادهوراو در حوالی بنکاپور طرح قشلاق افگنده در انچنان موسم که همه عالم آب بود و سیل ناله

عابران یک نیزه از سر میگذشت بغیرت نام پیشوائی
گوپال راو ناظم مرج را فرمان داد که بهر نوعی که تواند آنطرف جوی
تنُب بهدر ار فته دست یغما بر ملک مقبوضه نواب بهادر
دراز سازد ازانجا که از حکم حاکم گزیر نبود گوپال راو بافوجی گران
از معبر هورل عابر گردیده مواضعات وقریا هر چه پیش آمد
بجاروب غارت رفته ودر اماکنه آتش زده بخاک سیاه برابر
ساخت واز پالیکار هرپن هلّی ورای درگ بعنف واشتلم
زرهای خطیر بمعرض وصول آورده در تعلّقات چیتل درگ
دست تعدّي دراز نمود وچون این سانحه بعرض نواب
همایون رسید ازانجا که عذر برشکال بخاطر آوردن واز طغیاني
سیلا بها اندیشیدن آبروی شجاعت ریختن است
بی تامل و تانّي تمامي اردوی ظفر قرین را بر مقامگاه گذاشته
شش هزار سوار اسپان خاصه ونه هزار سلحدار و چهار هزار
پیادگان باردشش ضرب توپ همرکاب سعادت داشته
چون ابر صاعقه بار بطرف خرمن اعدا قطره زن گردید ودر
سه روز متاعب و مصائب راه پرخطرطي کرده درحالی که
گوپال راو ولشکریانش مطلق از نزول آن سیلاب
بلا آگاهي نداشتند بی محابا ریخت وکسی را فرصت
زین کشیدن واسلحه گرفتن نداده از لطمه طوفان تیغ و

خنجر برق افشان جویهای خون روان کرده موج متوالی چون
آب دریای سرخاب برانگیخت شمشیر زنان آن لشکر
هزیمت اثر از ترس مردان رستم جگر چون زال سپر انداختند واز
دست برد شطرنجی فلک فیل واسپ سواران چون اشتر
بی مهارا از مرکب همت پیاده شده بازی شاه ووزیر پونه
را مات دیده رخ از نبرد برتافته نقد هستی در باختند گوپال راو
چون دید که منصوبه اش نتیجه برعکس داد و مهره امید در ششدر
یاس افتاد بساط نرد دغا را برچیده جمیع اموال سابقه ولاحقه وخیام
مملو از اقمشهٔ نفیسه که از پالیکاران و مواضعات بتعدی گرفته
جمع ساخته بود بر جا ومقام گذاشته با معدودی از خواص اسپ
گریز تیز رانده در پناه قلعهٔ سرا که بتصرف مادهوراو بود رسید
ومردان وزنان بنگاهش هر قدر که از ضربت شمشیر
خونخوار واسیری بهادران جلادت شعار نواب نامدار
سلامت ماندند با نیم جانی که داشتند بلشکر مادهوراو ملحق
گردیدند ولب تشنگان وادی ادبار لذت قطره آب
خنجر آبدار نواب دریادل خوب چشیدند پس نواب
از در هیبت غضنفر صلابت از تعاقب آن روباه طینتان
که چند روز چون گرگ دندان آز بر استخوان رعایای گوسپند
خصال تیز کرده بودند عنان تگاور همت بازداشته نقاره

فتح کوفت و همانجا لوای اقبال بلند ساخت و همدران روز
فیروزي اندوز بازي تازه از پرده نیلگون حصار برروی کار آمد که
پنداره های لشکر فیروزي اثر که بطریق منقلا قبل از نهضت
نواب کامگار شرف رخصت یافته به تبدیل لهجه و تغییر
لباس باسواران لشکر گوپال راو چون نشم با شراب
آمیخته بودند وقت فرصت از دست نداده در حینیکه گوپال راو
فرار برقرار اختیار نموده بود بسرخوشي تمام فکر خمار شکني خود
نموده درحالت مدهوشي بسیاری راازبار هستي سبکدوش
ساخته پانچ هزار راس اسپان صبار فتار و نوزده زنجیر
افیال کوه وقار ونود مهار اشتران بختي نژاد بیغمار بوده بحضور
نواب کامگار سالماً وغانماً سعادت اندوز شدند و از انعام
وافره نقود و اجناس کام دل برگرفتند مادهوراو چون دید که
باوصف حاضر نمودن این قدر لشکر کثیر و جم غفیر هیچ عقده
بناخن تدبیر نمیگشاید و از طغیاني آبها چون ماهي بی آب راه
بدر رو بطرف پونه نمی نماید معرفت دکلای کاردان راه
آشتي با نواب ارسطورای سکندر فر پیموده و بهانه اخذ
حصه چهارم ظاهر نموده بردولک روپیه انقطاع معامله جنگ
نمود و بعد یک سال و چندماه خایب و خاسر بادلي شکسته
عنان گسسته بمقر حکومت خود ره نورد گردید نواب بهادر

بعد رفتن مادهوراو انتظام واقعی آن نواحی نموده قرین فتح و ظفر
درسایهٔ عنایت خالق داور از راه نگر بسریرنگپتن نزول اجلال
ارزانی داشته سپاه رزمخواه را بعنایت خلاع رنگارنگ و نقود
و جاگیرات سرفراز کرده رخصت استراحت بخشید بعد
چندی نواب دلاور خان که در کنف حمایت نواب عالیجناب
روزگاری بکام و آرام داشت باغوای شیطان لعین که از راه بد
خردمتین است بی صدور سببی عذر بیماری خود ظاهر ساخته بکولار
رفت و ازانجا مع احمال و اثقال خود بی خبر بسرعت
بآرکات رفته سکونت ورزید نواب والاجناب
باستماع این خبر قرین حیرت و تأسف گردیده تعلقه کولار را
ضبط فرموده حاکم عادل دیگر از حضور بدانمقام تعین فرمود ؛
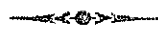
نهضت نمودن رایات عالیات به تسخیر کورگ و کلیکوت با دیگر سوانح که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجری رونمود ؛

در ایامی که سلاطین بیجاپور سریر آرای خلافت بودند حکام کورگ
و کلیکوت سر بچنبر اطاعت نهاده باج گزاری مینمودند پس از
انقلاب آن دولت چون نواب آصفجاه از حضور بادشاه
هندوستان به صوبه داری دکهن سرفراز شده سند ریاست

گرم ساخت مرزبانان مذکور بدستور مستمر در ایصال زر
پیشکش تهادن نمی ورزیدند در اواخر عهد چون نواب آصفجاه
با مرهته در آویخت و توجه به جزئیات ملکداری نکرد زمینداران
قابو طلب سستی حکام دیده کلاه گوشه نخوت برشکستند
اگرچه نواب حیدرعلیخان بهادر را خار خار تسخیر آن ملک
در خاطر اقدس جاداشت مگر بسبب هرج و مرج کلی که از ورود
مرهته لاحق حال لشکریان عدومال شده بود آن اراده از قوت
بفعل نمی آمد در ینولا که گلزار همیشه بهار بالا گهات بچمن پیرائی
باغبان اقبال بی زوال نواب بهادر بی خار گردید و مرهته از
دست غازیان نصرت شعار سرچنگ رسائی خورده بطرف
پونه ره نورد دید عزم خاطر ملکوت مناظر نواب والاجناب از
مکمن بطون بمنصه شهود جلوه گر شد و سزای آن بدکرداران که
در ایام فترات مردم تهانجات سرکار دولت مدار را قتل
و غارت نموده و ملک را بقبضه اقتدار خود آورده دامی و درمی
بسرکار عاید نمی ساختند و لوای استکبار می افراختند بر ذمه
همت والانهمت واجب شمرده باحضار لشکر فرمان
داد و چون باسرع اوقات عساکر فیروزی پیکر بسایه
لوای آسمان سای مجتمع شدند بساعت همایون
نواب پیل بند شیر شکار از راه نگر گذشته به ساحل

دریا جاده پیما گردید و قریب ہفصد نفر از زمرهٔ ماہیگیران
معه سفاین شان جمع فرموده سامان رسد از راه دریا
طلب داشت و چون از اذوقهٔ لشکر اطمینان دست داد
بار ساله ہای بارد و توپخانه برق آشوب بر سر آن جماعه باغیه طاغیه
چون مرگ مفاجات در رسید داول بهادران جان نثار را
برای گردن شکنی پالیکار تعلقه بل که در ہمان نزدیکی بر سر مواضعات
متعلقه دار الاماره تاخته و مال رعایا را غارت نموده و مواشي راحي
کرده برده بود حکم داد پالیکار مذکور باستماع این خبر طاقت
پنجه آزمائي با شیران سرشکن نیافته قلعه را خالي کرده معه عیال و
احمال و اثقال خود در کنام صحرا خزید و فوج حاکم کورگ را باخود
شریک ساخته آماده جنگ گردید چون این خبر سامعه افروز
حضور انور گردید نواب نامدار جمعي از مردان معتمد را در قلعه
گذاشته بر سر آن اجل گرفتگان از راه صحرا تاخت و مانند
شیر ژیان از ان نیستان سر بر آورده بی محابا تیغ کین از نیام
برکشید و از طرفین بازار دہاده گرم گردید پالیکاران باغي چون
رہائي خود از چنگ اجل متعذر دیدند دست از جان برداشته
کارزار نمایان نمودند و بر فوج میسره چنان زور آوردند که قریب
بود تا تزلزلي بپای ثبات راه یابد مگر نواب عالیجناب خود
بنفس نفیس با چهار ہزار سوار از قلبگاه جلوریز بدر رسید و از

عقب فوج مقاهیر بضرب تیغ و سنان زهرآب گون گردن
و پشت شان شکسته از گران بار هستی سبک
ساخت و همدرین روز که نوروز سال دولت و اقبال بود
صاحبزاده عالم و عالمیان جوان طالع فیروزی نشان جناب
ٹیپو سلطان که درین سفر فرخی اثر همرکاب سعادت پدر والاگهر
بود زبانی جواسیس معتبر خبر یافت که پالیکاران مقهور از انجا
بمسافت دو میل جمیع ناموس و اموال خود را در میان صحرا
بجای قاب گذاشته اند صاحبزاده والا تبار با آنکه دران روز
شهسوار عمر مبارک در مرحلهٔ سال هژدهم جولانگری داشت
مگر ازانجا که شیران را ازبدو آفرینش برای صید نخچیر
حاجت تعلیم نیست بی محابا با دو سه هزار بهادران شیرخصال
سمند آهوگیر را مهمیز کرده دران صحرای پرخار متراکم که
خم و پیچ زلف گرهگیر عنبرین مویان را در حلقهٔ زنجیر حیرت
و بند طوق حسرت میکشید بدان مقام قاب با مستحفظان
مال و ناموس درآویخت و خون بسیاری ازان تیره
درونان بر خاک خواری ریخت اگرچه آن مدبران شوم
طبع در شلیک بنادیق و استعمال شمشیر و سنان
حتی الوسع و الامکان کوتاهی نکردند آخر روبفرار نهادند و میدان
معرکه را پشت دادند صاحبزاده رستم شوکت اسفندیار

صلابت تمامي زنان را به سلسلهٔ اسيري درآورده و اموال بيقياس جمع كرده صحيح و سالم قرين فتح و ظفر معاودت فرموده جبين نياز را بدرگاه خالق حقيقي و مجازي سجده ريز اطاعت ساخت نواب نامدار گردون وقار آن فتح سترگ را ديباچهٔ جرايد فتوحات آينده تصوّر فرموده فرزند بجان پيوند را در آغوش شفقت كشيد و كلاه گوشهٔ افتخارش را از طرّهٔ ايوان كيوان بلند گردانيد پاليكار از شنيدن خبر گرفتاري ناموس و رفتن اموال چاره جز انقياد نديده با دوسه خواص در حضور لامع النّور حاضر شده سعادت زمين بوس دريافت و باقي خزانه و امتعه و اقمشهٔ نفيسه و دندانهاي افيال كه اندوختهٔ آبايش بود پنجاه شتر بار بحضور گذرانيده ذريعهٔ جان بخشي خود ساخت نواب عاليجناب كه ترحّم و شفقت مخمّر وجود با جود داشت بر مسكنت او بخشود و ناموس اورا حكم اطلاق داده و قول و پيمان استوار درباب آبادي ملك و حفاظت رعايا از و گرفته علاقه اش باز بر و بحال داشته بعد يك روز ازانجا پيشتر نهضت فرمود پاليكار كوترگ چون طوفان بلا متوجّه ديار خود ديد و احوال پاليكار قلعه بل و گرفتاري ناموسش شنيد بفكر خودداري افتاده رقبهٔ جان را بر بقهٔ اطاعت درآوردن مصلحت وقت دانست و زر خطير و نفايس آن ديار

بطریق پیشکش حاضر آورده حلقه بندگی در گوش کشید نواب والافطرت انسداد رخنه فساد قرین مصلحت دیده در قلعه پرکرا که قلب تراز و دران نواحی مکانی نبود تهانهٔ قایم ساخته پیشتر توجه فرمود علی راجه مرزبان کنیانور که مرد مسلمان از قوم ماپله بود ورود مسعود نواب بهادر را که اعلام دین محمدی دران ملک برافراخته و میان تیره خاکدان شمع هدایت روشن ساخته نهایت گرامی داشته سعادت دیدار اقدس از جملهٔ مفروضات و طاعات شمرده بگام شوق شتافته شرف ملازمت دریافت و آنچه از نقد و جنس حاضر داشت نثار قدوم میمنت لزوم نمود نواب والاجناب بر حسن اعتقادش آفرین خوانده و واقف کار آن ملک دانسته دران سفر میمنت اثر بهمراهی خود سربلند ساخت و چنان از اکرام و انعام تالیف قلبش نمود که او بر عمر گذشته تاسف نمود پس دو سه روز در آن سرزمین دلنشین برای آسودگی لشکریان مقام فرموده طبل کوچ بنوازش در آورد و سواد کالیکوت را مضرب سرادقات جاه و جلال ساخته به قلع و قمع مواد فاسده سرکشان آن ملک که از قوم نائر تهور کیش و جهالت شعار اند پیش نهاد همت والا فرمود و خون آن بدرگان به آب شمشیر آمیخته زمین تشنه را سیراب نمود

درین اثنا پالیکار چرکال سر از گریبان عصیان برآورده بجنگ جسارت
نمود بهادران فوج ظفرموج حسب الحکم اقدس از هرطرف اشهب
جلادت برانگیختند و خون بسیاری ازان کوتاه اندیشان بخاک ریختند
خر کار پالیکار مذکور خود جوشن جهالت در برکرده چون پروانه بمقابل
آتش سوزان رسید و بحالت نزع بال و پری جنبانیده وجود
خاکی خود را خاکستر گردانید بعد کشته شدنش رزمجویان لشکر
فیروزی اثر اموالش بقید ضبط آورده و پسر هفت ساله اش را بدام
اسیری کشیده در حضور اقدس رسانیده مورد تحسین و انعام گردیدند
نواب والاتبار بران طفلک نظر ترحّم مبذول داشته بشرف
اسلام مشرّف ساخت و بخطاب ایاز خان ممتاز فرموده
سر افتخارش برافراخت واز انتظام ملک مقبوضه پالیکار
مقتول فراغت یافته بعزم محاصره قلعه کالیکوت لوای همت
بلند نمود حاکم آن حصار مینوسواد چون بوادید احوال پر اختلال
راجگان اطراف نقد حواس درباخت و طاقت جنگ
و ستیز در خود ساقط دید وکلای کاردان روانهٔ حضور کرده وارسال نقود
و اشیای نفیسه را شفیع جانبخشی خود برانگیخته بعد عنایت شدن
عهد نامه سعادت اندوز ملازمت گردیده در زمرهٔ دولتخواهان
سرکار دولت مدار منسلک گردید و از مطیع گردیدن او چون
صیت مسکین نوازی و افتاده برداری نواب مستطاب

معلّا القاب چون درر غرر آویزهٔ گوش اخلاص نیوش سکنهٔ
آن دیار گردید خیل خیل از اقوام ماپله و نائرغاشیهٔ اطاعت
بردوش گرفته میرسیدند و از ذایقهٔ نعمت الوان خوان احسان
نواب صاحب اقبال خلیل نوال شیرین کام میگردیدند چون
از مصفا شدن آن ناحیه هیچگونه غبار تردد برآئینهٔ خاطر خورشید
منظر نماند تا کنجی بندر پی سپر هیونان جهانگرد فرموده و مبالغ
بیقیاس بحیطهٔ تصرف آورده سمت ملک ملیبار عنان
تاب شد حاکم آنمقام دریای فوج ظفر موج را متلاطم دیده از
انهدام قصر دولت خود اندیشیده تدبیری نیکو اندیشید و بارسال
بیست و هشت زنجیر فیل و هفتاد لک روپیه نقد سدی
برروی ملک خود کشید نواب مظفر لوا بیش ازین روادار
تاخت و تاراج ملکش نشده بعضی نائران را که بنواحی کوئنباتور
در شعاب جبال پنهان بوده سری چون شرری برمی آوردند
بآب شمشیر اطفای نوایر آن مفاسد نموده سردارخان را که فدوی
عقیدتکیش شجاعت اندیش بود بصوبه داری آن ملک وسیع
ممتاز فرموده و فوجی قوی برای انتظام آن دیار متعین نموده تمامی
آن ملک رشک گلزار را در عرصهٔ دو سال بی خس و خار
ساخته برای استیصال مفاهیر تعلقهٔ مدکل عنان شبدیز جهان
پیما معطوف فرمود؛

لشکرکشیدن ترملک راو نانا خال مادهوراو پیشوا وچشم زخم رسیدن بلشکر نواب ظفر لوا و باز درستی یافتن آن شکست بعنایت خالق داور ومعاودت نمودن ترملک نانا به پونه پریشان حال ومضطر؛

چون در سنین ماضیه مادهوراو پیشوا دو بار بالشکر بسیار وخزاین وتوپ خانه بی شمار برای انتزاع ممالک محروسه نواب بهادر بدیار بالاگهات رسید وباوصف کدوکاوش لاتعد ولاتحصی مساعی او راه بجائی نبرد وزیر بار اخراجات بی نهایت شده چون صدا از کوه برگشت بعد رسیدن پونه چون کباب بادیده گریان وسینه بریان برآتش غضب می غلطید وآخر بمرض خفقان گرفتار گردیده بهلک عدم نقاره کوچ نواخت نارائن راو برادرش مسند آرای سرداری پونه گردیده برسنت برادر خودکار بند شده خود از پونه حرکت نکرد ودیگر ترمک راو راکه خال او بل خال رخسارهٔ دولتش بود بایک لک وبیست هزار سوار نیزه گذار وشصت هزار پیاده ویکصد ضرب توپ قلعه شکن بتسخیر ملک میسور وتمامی دیار بالاگهات روانه ساخت ترمک راو بعد طیّ مراحل چون وارد سرزمین بالاگهات گردید مرار راو حاکم

گتي و پالیکاران چیتل درگ و رتن گیري و مرکسي و نیگت
گیري و دیگر چند کس واقعه طلبان را که در انتهاز فرصت بودند
با خود رفیق ساخت و همچنین حاکم شانور هم بدستور ستمره
خود جریده شرائط عهد و پیمان بر طاق نسیان گذاشته با فوج
خود شریک حال ترک راو گردید و رسانیدن رسد
بر ذمه خود گرفتند پس ترک راو خاطر از اذوقه لشکر جمع ساخته
چند قلعه متعلّقه پتّن که آلات حرب و اذوقه چندان دران نبود
مسخّر ساخته و عمّال خود را برای انتظام مواضع تعین کرده بطرف
دار الاماره رو آورد و سواد آن شهر خجسته بنیاد را که رشک
گلزار بود بشامت قدوم شوم خویش آشیانه بوم ساخت
و هر زمینی که پي سپر لشکرش شد چه جای گیاه سبز که پرهٔ کاه
خشک هم بر خانه های بی بست رعایا باقي نماند و چون لشکر
نواب بهادر از دار الاماره بفاصله بعید دایره داشت و در نواحي
آن شهر فیض بهر عساکری که سنگ راه او شود حاضر نبود
افواج مرهته چون سباع خونخوار رعایا را که چون رمهٔ بی شبان
یله بود از هم دریدند و کسانی را که برای حفاظت جان و مال
و ناموس خود دست بسلاح بردند ته تیغ کشیدند چون این
اخبار وحشت افزا بسمع اقدس نواب بهادر رسید معه
تمامي لشکر و سامان پیکار عازم سریرنگپتّن شد و از جمیع سامان

قلعه داري خاطر مبارک مطمئن ساخته از راه چني پتن بدامن کوه
ماکري درگ آمده اقامت ورزيد و در ضمير الهام تخمير اراده
فرموده که چون فوج مرهته بمحاصرهٔ دار الحکومت پردازد از
طرف پشت لشکرش راه دخول پيدا کرده گردن مدعي بايد
شکست هرکارهای مرهته چون خبر ورود رايات عاليات
نواب فلک جناب بترمک راو رسانيدند و تدبير
نواب حيدر دل بر خاطر او هم بپيرايه انکشاف يافت معه
لشکر و توپخانه عازم آنطرف گرديد پس نواب روشن
ضمير از روآوردن ترمک راو بدينسو خبردار شده وقت
شب بر فوج هراول غنيم دست بردی نمايان بظهور رسانيده
برکوه ميلکوته علم برافراخت صباح آن ترمک راو هم بالشکر
قاهره جانوريز رسيده بمحاصره کوه پرداخت نواب دريادل
چشمک زني برق توپ و تفنگ دشمن معاينه فرموده
چون رعد خروشان و سيل دمان از بالای کوه بدويد و ببارش
تگرگ گوله فوج برگي را بکمال بي برگي پريشان ساخت
و بهمين منوال هر روز از صبح تا شام تنور هيجا گرم و همان آتش
جنگ درکاسه اميد رزم آزمايان طرفين ريخته مي شد نواب
عاليجناب عرصه بيست روز مانند کوه پا برجا داشته در خونريزي
اعدا دقيقه نامرعي نگذاشت ترمک راو چون ديد که از حمله

لشکریانش عقده کار نمیکشاید وسیل خون از تن اجل گرفتگان
فوج او هر روز روان میگردد دست از جنگ باز کشیده کوه را
درمیان گرفته همت بر ضیق محاصره گذاشت وقطع کردن راه
رسد بلشکر اسلام منظور داشت آخرکار نواب کوه وقار چون
ملاحظه فرمود که رسد از هیچ جانب نمیرسد خوشه پروین که بنظر
می آید بر آسمان است و قطره آبی بمردان چون آبرو عزیز
و ریختن آن بر خاطرها گران تشریف بردن بدار الاماره صلاح
وقت دیده توپخانه را از عقب کوه بعد قطع اشجار انبوه
فرود آورده روانه فرمود و خود معه سواران و پیادگان بار از
دامن کوه پای شجاعت برآورده بشکوه تمام گام سنج جاده
تمنا گردید چون راه عقب کوه نهایت ناهموار و از آب
برندهٔ سیلابها تمام زمین شاخ شاخ گردیده ومغاک های بسیار
پیدا شده بود گذار توپخانه سخت مشکل بل متعذر افتاد همین
که بهزار مشقت دو سه فرسنگ راه طی شد شب بپایان
رسید و روز روشن بدمید یزکداران غنیم چون خبر بسردار
رسانیدند او فی الفور فوجی قوی زور به انتزاع توپخانه گسیل کرد
وخود هم سوار گردیده بدانطرف تاخت درین عرصه نواب
عالیمقدار درحینیکه متصل گرتی کوره از دار الاماره بفاصله سه
چهار فرسنگ ره نوردی فرموده زبانی هرکاره بعرض رسید

که ترک راه سمند رو ار خود را بر آتشخانه زده در صدد
آنست که آب روی مردان بباد خاکساری دهد نواب
شیردل از گله آهوان هراسی نکرده معه تمامی کارخانجات
که زیر سایهٔ لوای آسمان سای بود فوراً چون تیر بازگشتی
برگشت و افواج عدو را که چون ابر غلیظ پیرامون آن کرهٔ
آتش دخان نخوت بلند کرده بودند بصرصر سم بادپایان
پریشان ساخت و میسره و میمنه و قلب لشکر را بتوزک
تمام آراسته و اتواپ را پیش کرده شلیک کنان
بسمت دار الحکومت جاده پیما گردید رزم جویان فوج
غنیم هرچند چون خیل زاغان از جوانب هجوم می آوردند
و فریاد میکشیدند مگر شاهین آهنین چنگال گوله و باز بلند پرواز
و تیرباران مجاهدان ظفر کیش بر سر دیده می رمیدند چون سواری
خاص بر موتی تالاب رسید و بنظر آمد که گروهی از مقاهیر
هشت ضرب توپ بر بند تالاب بالا برده بانسداد گذار
لشکر فیروزی پیکر سعی میکنند فی الفور حکم برحمله بردن بنفاذ
پیوست و مجاهدان جان نثار حملهٔ رستمانه کرده آنهمه توپها را
معه گوله و باروت بتصرف درآوردند نواب کامیاب
قرین خوشحالی گشته بهادرانی را که در گرفتن اتواپ دشمن
مساعی جمیله بکار برده بودند بانعام لایقه زیاده تر مستعد جانفشانی

ساخت بعد چند ساعت چون تمامی توپخانه و سواران و
پیادگان واہال بنگاه جمع شدند خود بدولت باکل ماحضر اشتغال
ورزیدند و لشکریان ہم بہ ناہار شکنی اشتغال ورزیدند
بعد انفراغ از اکل و شرب ہواخواہان دولت ابد مدت
معروض داشتند که چون لشکریان از چند روز مصاعب و
متاعب بیحد کشیده اند صلاح دولت چنان می نماید که امروز
بہمین مقام خیام اقبال قایم کرده شود و چون صبحدم آفتاب
عالمتاب سر از دریچہ مشرق بر آورده ظلمت شب را
بانوار روز مبدّل سازد بمیمنت و فرخی داخل دار الاماره شوند
لیکن از انجا که ہر دولتی را زکاتی واجب است و ہر فرحتی را
ملالتی در پی نظر برینمعنی که ازینجا تا دار الاماره اندک راه باقیست
بسرعت توان شتافت و بیکبارگی معه لشکریان
لذّت آرام توان گرفت معروضه ہواخواہان مقبول خاطر
مقدّس نگشت و بر اسپ زرین لجام سوار شده جاده پیما شد
و لشکریان را چون رفاقت و اطاعت ضرور افتاد بکمال
بیدلی و سستی که تعب بسیار کشیده بودند ہمه براه افتادند
درین اثنا افواج مرهٹه که از مور و ملخ افزون بود باز جسارت
ورزیده چند ضرب اتواپ گران سنگ پیش رو داشته
بر لشکر جلادت اثر گوله اندازی آغاز کردند قضارا گولۂ از

اتواب غنیم برقطار اشتران محموله بان های سرکار عالی رسید وآتش در بانها افتاد واز جست وخیز اشتران آن آتش ازیکی بدیگری سرایت کرده تمامی بانهارا برافروخت وآن آتش سوزان هزاران هزار سوار وپیاده ومردم بنگاه رابسوخت علاوه این مصیبت چند بان پریده در باروت که برعرابه ها بار بود درگرفت واز پریدن باروت وشر رهول محشر وهنگامه روزحشر برعرصهٔ زمین هویدا شد از بال افشانی بان بسیاری از مردان کاری چون طایران اولی اجنحه برهوا پریدند وخیل خیل نبرد آزمایان از طوفان آتش باروت مانند دود برسمار سیدند دران هنگامه که از شدّت آتش آن صحرا از میدان محشر گرمتر بود سواران غنیم فرصت وقت مغتنم شمرده چون هوا باآتش درآمیختند وخون هزاران هزار مردم کارگزار واهل بنگاه بخاک عدم ریختند لالا میان داماد جناب شهباز صاحب که رستم را کمین زال عرصهٔ نبرد خود میدانست دران حالت پرملالت حتی المقدور درکشتن اعدا قاصر نشده درآخر بزخمهای کاری شربت شهادت چشید وفوج غنیم خیره شده میر علی رضا خان وعلی زمان خان ودیگر چندکس از اعیان را در حلقه کمند اسیری کشید ویاسین خان که فدوی جان نثار وبروبازوی او فی الجمله بابرو بازوی نواب نامدار مشابهت داشت چندکس

را ازان جماعه ضاله مجروح و بیروح ساخته داد جوان مردی داد
و خود بزخم شمشیرها گلگونه شجاعت بر رو کشیده در میدان
افتاد چون گذار سواران غنیم که نواب جویان بودند بر سر
وقتش افتاد و استفسار نام کردند آن مصلحت اندیش
وفاکیش پرده از روی راز برنداشته گفت که نواب
بهادر منم سواران دشمن که به تجسس آن نعمت غیر
مترقب دندان طمع تیز کرده بودند فی الفور یاسین خان را به نواب
بهادر غلط کرده از رزمگاه برداشته پیش ترک راو فرستادند
و براموال نواب بهادر که اندوخته شهور و سنین بود
دست یغما کشادند نواب والاجناب چون ملاحظه فرمود که
تیری که از شست قضا جسته امکان عود ندارد ازان
آشوب گاه دوری ضروری پنداشته چون آفتاب یکه تنه
بر سر کوه چرکولی برآمد درین اثنا غازیخان سرخیل پنداره های
سرکار بحضور حاضر شده بعجز و منت مستدعی مراجعت
به سمت دار الاماره گردید اگرچه هنوز عزم نواب صاحب
چنان بود که اگر درینوقت هم جمعی از سپاه چون انگشتان
دست فراهم آیند شستی برکائه غنیم توان زد لیکن چون لشکریان را
کار از دست و دست از کار رفته بود ظهور این معنی صورت
نه بست ناچار آن عزم را موقوف بر وقت دیگر داشته

از کوه فرود آمده خانهٔ زین را رشک مطلع خاور فرمود و با چهار ده
سوار که همرکاب سعادت شدند شبدیز را تیز رانده متصل
قلعه سرینگپتن ورود مسعود ارزانی فرموده بمیر اسماعیل خان
قلعه دار خبر مقدم فیض توأم رسانید و چون دران هنگامه محشر
آشوب که از دود باروت و بان و چهلش افواج جهان
تیره و تار بود و صورت کسی محسوس نمیشد مردمک دیدهٔ
بختیاری و نور مردمک اقبالمندی و نصرت شعاری شاهزادهٔ
جهان و جهانیان پیر تدبیر طالع جوان ٹیپو سلطان از نظر انور
دور افتاده بود بنابران خاطر دریامقاطر بشوق دیدن آن تابنده گوهر
نرگس وار چشم بر شارع انتظار دو چار داشته داخل قلعه
نگردید و در مشهد مقدّس قادر علي ولي که بر ساحل نهر کاویري
واقع است آرمید ازانجا که بخت بلندان سکندر جاه را
همیشه خضر اقبال راهبري میکند قریب نماز عصر شاهزاده
والاتبار که بمقتضای خرد خداداد خود را بلباس یغماگران لشکر
غنیم برآراسته بود با دو سه سوار پاشنه کوب در رسید
و چشم پدر بزرگوار عالیمقدار را بنور جمال خود روشن گردانید
پس نواب نامدار با فرزند جگر پیوند سوار توسن اقبال شده
داخل قلعه مبارک گردید و در خزاین را ساخته هر که از لشکریان
پیاده میرسید اورا یک مشت زر سرخ انعام می بخشید

و آنکه با اسپ و سلاح فایز ملازمت میشد با و خلعتی با پنج مشت زر سرخ مرحمت میساخت و پایه عزّتش می افراخت اکابر شهر بادای تهنیت سلامت ذات بابرکات حاضر گشته رسم مبارکباد بجا آوردند و مستحقّان و محتاجان دامن دامن زر تصدّق فرق فرقدان سای بردند نواب هلال رکاب سران لشکر را به کلمات تسلّی افزا تشفّی نمود و مضمون این ابیات بزبان گوهر بار گوش گذار حاشیه نشینان بساطِ فیض مناط فرمود ؛

نظم

سعادت مساعد بنجت من است ‏ ‏ فلک چتر و آفاق تخت من است

عنان تابیم موجب عار نیست ‏ ‏ که بی جرز دمد بجز خار نیست

ز صرصر اگر شعله لرزد چه باک ‏ ‏ نماید بدم وادي و شهر خاک

اگر خصم البرز باشد به تن ‏ ‏ بمن داده حق گرز گردن شکن

اگر نیزه بالا به کین آورم ‏ ‏ مه از آسمان بر زمین آورم

اگر سوخت باروت و بان و شتر ‏ ‏ ازان جنس دارم بسی قلعه پر

چو باشد بعالم خدا مهربان ‏ ‏ ندارم غم ار سوخت باروت و بان

مرا بیخ دولت چو مستحکم است ‏ ‏ دو شاخ ار بیفتد چه جای غم است

امیران من نیکخواه من اند ‏ ‏ هوا دار فرّ کلاه من اند

خزاین بمن داده حق بیشمار　　بپاشم بفرق یلان وقت کار
چو یکدل شتابیم در روز جنگ　　شود دشمن ما دودل بیدرنگ
چنان رخنه بندیم بر بدسگال　　که ترمک چو کرمک شود پایمال
چو شمشیر ما برق ریزان شود　　به پونه چو دونان گریزان شود
چو نبود مرا در خزاین کمی　　فراهم بزر میشود آدمی
فراهم کنم لشکر تازه زور　　که از جان اعدا برآرند شور
بیفروزم آتش ز تیغ و سنان　　که ترمک چو کرمک بسوزد در آن
بجیدر چه غم گر عدو ترمک است　　منم شمع سوزان و او کرمک است
نباشد اگر خیمه ام نیست ننگ　　بود خیمه ام آسمان روز جنگ
و گر فرش نبود از آن ننگ نیست　　بمردان بسیط زمین تنگ نیست
ندارم غم از خانهٔ خوب و زشت　　بود مرد را خانهٔ زین بهشت
بحور بهشتی مرا نیست کار　　عروس ظفر بایدم در کنار
اگر تن نیاراستم نیست غم　　بود زینت مرد تیغ و علم
روان لشکری را چو جیحون کنم　　ز هر موج او سیلی از خون کنم
پلارگ بر افواج اعدا کشم　　سر نیزه را بر ثریا کشم
نماید اگر دشمنم خیبری　　نمایم باو حملهٔ حیدری
سر و پای دشمن به بند آورم　　بچرخ ار رود در کمند آورم
زنم گر بقوت گران گرز را　　کمر بشکند کوه البرز را
چو جولان کنم اسپ در روز جنگ　　شود کار بر ابلق چرخ تنگ

چو خنگ جهان گرد راهی کنم بشمشیر پای صبا پی کنم
فلک هم نتابد شتاب مرا هوا کی ببوسد رکاب مرا
مه و مهر بیند چو جنگ مرا نتابد شتاب و درنگ مرا
ثباتم چو خاک و روانم چو آب شتابم چو باد و چو آتش بتاب
یلانم که دشمن کشیده به بند بیارم بتائید بخت بلند
ز اموال رفته نگردم دژم زکاتی گر از مال کم شد چه غم
دگر گنج و گوهر بدست آورم بزنجیر فیلان بدست آورم
گران خواب را بر عدو بشکنم سر نیزه در چشم او بشکنم
چو اوّل مدد کرده اقبال من بآخر همایون بود فال من
الا ای سواران شمشیر زن جوانان شیر افکن و پیلتن
سواری بر اسپان تازی کنید بفرق عدو گوی بازی کنید
بر آرید شمشیر کین از نیام که از خصم لازم بود انتقام
به نخچیر گه گرم آرید رو بفتراک بندید فرق عدو
به بندید بر باره برگستوان بگیرید بر دوش گرز گران
بپوشید خفتان و خود و زره بگیرید پس ناچخ نه گره
فسان تازه گیرید شمشیر را ز سر راست سازید هر تیر را
ببخشید طعمه ز تیر و ستان جگر بند دشمن بزاغ کمان
حرام است آرام در روز جنگ بر آئید از خانه‌ها چون خدنگ
چو نصرت بیابیم شادی کنیم پی عیش دایم منادی کنیم

سنانها بروی فسان برکشید	شرر بهر دفع خسان برکشید
به بندید پرچم بزرین درفش	سیاه و سفید و کبود و بنفش
بفوج عدو تیر باران کنید	هوا را چو ابر بهاران کنید
به پیلان به بندید کوس و درای	که تا گاو و ماهی بجنبد ز جای
چو سر برکشد آفتاب از زمین	من و ترک و تیغ و میدان کین

سرداران لشکر چون این کلمات شجاعت افزا از زبان مبارک نواب رستم خصال همایون فال اصغا نمودند از یکدل هزار دل گردیدند و غاشیهٔ انقیاد بر دوش وحلقهٔ اطاعت در گوش کشیدند اکنون راقم شبدیز قلم را به تسطیر احوال لشکریانی که در غیبت نواب نامدار متصل کوه چرکولی مانده بودند گرم جولان می‌سازد پوشیده نماند که چون نواب فلک جناب حسب استدعای غازی خان بطرف دارالاماره تشریف برد توپخانه و توشکخانه سرکار و اموال دیگر نامداران بقبضهٔ تصرف مرهته در آمد و از آتش بان و باروت خرمن هستی هزاران کس بباد فنا رفت محمد علی کمیدان که خیاط قضا جامهٔ شجاعت بر قامتش دوخته بود چون کشتی امید را در گرداب تباهی دید و میدان نبرد از وجود فیض آمود نواب بهادر خالی یافت بمقتضای جوهر ذاتی به بی همتی در قید مرهته افتادن بر خود گوارا نکرده مردان همراهی خود و از ملازمان

سرکار عالي آنانکه زنده مانده بودند همراه گرفته و دامن همت
برکمر بسته بالای کوه برآمد و بی آب و طعام باوصف برداشتن
سه زخم شمشیر بسیاری از لشکریان غنیم را که عزم
بالاروي داشتند بضرب شیلک تفنگ در مغاک
نیستي انداخت و بقوّت شمشیر آبدار آبروی مردانگي را
نگاهداشت ترمک را و بملاحظهٔ دست برد آن شجاع
بدل خواهان او شده و بر جوانمردیش آفرین گفته محمد علي نام
ملازم خود و محمد یوسف کمیدان را معه قولنامه امان وابرو پیش
محمد علي فرستاد و نامبردگان پیمان را بایمان موکّد ساخته آن
قوي دل را باهمراهیانش فرود آوردند در ینعرصه چون ظلمت
لیل پرده قیر گون بروی آفاق کشید ترمک راو اسلحه از
همراهانش گرفته و اسباب خوردني بقدر احتیاج پیش
محمد علي کمیدان فرستاده برای اقبال نوکری سرکار پیشوا
بهادر ترغیب وتحریص و ابرام و اصرار از حد گذرانید محمد علي
که زیرک و دانا بود انکار صریح مصلحت وقت ندانسته
بجواب پرداخت که بالفعل مرا رخصت باید ساخت زیرا که
عیال و اطفال را در سریرنگپتن گذاشتن عقل مآل اندیش
وحمیّت مردي رخصت نمیدهد بعد اندمال زخمهای خود اهل و
عیال را ازانجا برآورده آنچه شرط خدمت است بجا خواهم آورد

ترمک را دبسخنان چرب و ابله فریب او راضی شده رخصت
داد و لمیدان قوی دل بعد تمام شدن شب یکروز در همان میدان
بسر برده شامگاه با یکهزار و ششصد کس بی سلاح بطرف
سریرنگپتن ره نورد گردید قضارا گذر لمیدان مذکور برسر
دو هزار پیاده تفنگچی که بطریق یزک از لشکر مرهته بفاصله
دو فرسنگ سه پایه های بنادیق بسته بر بستر مدهوشی
در خواب غفلت بودند افتاد محمد علی که بجان و دل هوا خواه
دولت حیدری بود بی ارمغانی داخل قلعه شدن از همت
بعید دانسته اوّل با تمامی همراهان خود سنگها برداشته برجم
آن اخوان الشیاطین پرداخته سر پر غرور شان را از بار
مغز سبک ساخت و بسرعت تمام بنادیق آن
پاشکستگان سنگ اجل را بقبضهٔ اختیار خود آورده
چنان شیلکهای علی التواتر زد که یکی هم ازان مهلکهٔ جان
ستان بسلامت بیرون نجست و پس از قتل
عام بفراغت تمام دیگر همه سلاح و سامان مقتولان بسپاهیان
خود تقسیم ساخته و همه بی سلاحان را باسلاح نموده زیر
دیوار قلعهٔ سریرنگپتن رسید و شیلک مبارکباد نمود
نواب نامدار از رسیدن محمد علی خبر یافته در حضور اقدس
رخصت بار داده بخلعت گرانبها معهٔ جواهر سرفراز ساخت

و بهادیق نواز کار خانهٔ سرکار دولتمدار باو بخشید تا از سرنو بفراهم ساختن جوانان رزم آزما پردازد و به بخشیان عظام فرمان رفت که سواران و پیادگان هرقدر بهمرسند در سلک ملازمان منسلک سازند و بایصال زرهای مواجب واعطای یراق جنگ همه را بنوازند و پس ازان گرد قلعه سواري فرموده در کمینها اتواپ دشمن کوب و جوانان کار دیده تعیین فرمود و باطراف قلعهٔ سیبه های مستحکم بنا فرموده از آلات حرب معمور ساخته بانتظار رسیدن مرهته برصدر دولت متمکن ماند راوي گوید که چون خبر رفتن محمد علي کمیدان بسرینگپتن و قتل شدن دوهزار پیاده از ضرب دست آن لشکر شکن بسمع ترمک راو رسید چون مار سرکوفته برخود پیچید و ازانجاکه از میر علي رضاخان بسبب آنکه نوکري مادهوراو قبول کرده و باز بانتهاز فرصت بحضور نواب بهادر برخاسته رفته بود دلي پر داشت میر موصوف را ورد طلبیده دفاتر شکایت باز کرد والفاظ رکیک که لایق شان آن سردار نبود به طیش طبیعت و سفاله مزاجي برزبان آورده مقید معه تمامي اسیران لشکر نواب بهادر که تاآنزمان باختیارش بودند روانه پونه ساخت و یاسین خان را که بشبهه نواب بهادر در خیمه علىحده جاداده بود بالطایف الحیل تسلي بسیار داده گفت که فتح وشکست

آسمانیست بالفعل که گردون بکام پیشوا بهادر گردیده لازمه خردمندي آنست که بصبر باید پرداخت و جمیع پردگیان حرسرا را معه شاهزاده های والا تبار باید طلبید تا باتفاق رهگرای پونه شویم بعد فایز شدن بمنزل مقصود هرچه رای صواب نمای پیشوا بهادر در بارهٔ جناب اقتضا خواهد فرمود بعمل خواهد آمد اما یاسین خان که مرد جهاندیده بود باقتضای این

رباعي

گر عاشق صادقي ز نایاب مثال پیدا گردد
وین عقده که بسته است وهمت بخیال هم وا گردد
در آبله افتاد بپای طلبت زنهار مایست
شاید که همین بیضه برآرد پر و بال عنقا گردد

باآنکه خبری از صحّت و عافیت نواب بهادر نداشت لیکن صرف توکّل برخدا کرده و مردن خود برای سلامتي ذات مقدّس نواب که رزّاق مطلق سلسله روزي عالمی بدستش سپرده برزیستن مرجّح داشته هرگز لب به لا و نعم نکشود و از طرف نواب بهادر اگرچه راه رسیدن خبر دار الاماره باشکر ترک چنان بسته بود که هوا را مجال نفوذ نمانده مگر ازانجا که نور شمس

در پردهٔ ابر پنهان نمی ماند بعد هفته عشره غنچهٔ راز گل
کرد و به ترمک راو از ورود نواب بقلعه و فکر لشکر
کشی کردن خبر رسید و خار خار حسرت در دلش
خلید کاماییکه به یاسین خان گفته بود ازان سخت نادم
و غریق لجهٔ تشویر گشته آه سرد از دل گرم برکشید و بافوج
خود کوچیده پیرامون قلعهٔ سرینگپتن نزول نموده بساختن
ساباط و سلامت کوچه مشغول گردید و از طرفین آمد و رفت
سفیران گوله بوقوع انجامید درینعرصه که روزی چند جنگ
امتداد یافت بافضال مهیمن لایزال و رهنمونی قاید اقبال
طرفهٔ رنگی برروی کار آمد که صیت زر پاشی و قدر دانی
نواب بهادر که چون نکهت گل بدماغ عالمیان پیچیده بود
چند سردار لشکر ترمک راو را مایل ملازمت نواب
بهادر ساخت و نوکری ترمک راو را کساد بازار شجاعت
و مزیل شخصیت خود دانسته بلشکر فیروزی اثر پیوستند
و بهمین قسم از اطراف سواران و پیادگان حلقهٔ عبودیت
بگوش کشیده دوازده هزار سوار و پیاده در زیر لوای
آسمان سای جمع شدند شبی نواب عالیجناب به محمد علی کمیدان
فرمود که چون جسارت غنیم از حد گذشته رای جهان
آرای اقتضای آن میکند که بافوج عدو سوز بمقابله اش پای

در رکاب اشہب ہمّت در آریم و بلمعات تیغ آتش فشان دود از نہاد آن فرقۂ ضاله برآریم محمد علي زمین ضراعت بلب ادب بوسیده معروض داشت؛

بیت

نمی زیبد که خورشید جهانگیر بتاراج سہا برزه نہد تیر

امیدوارم که این فدوي جان نثار را رخصت فرمایند تا زور پنجۂ ترک بیازمایم و جوی خون اعدا دران پہن دشت روان نمایم نواب دریادل آن نہنگ لجّۂ شجاعت را بتحسین و آفرین نواخته اجازت بخشید و کمیدان جريّ الجنان دو ہزار تفنگچیان ہمراه گرفته از دروازه میسور بیرون شتافته متّصل عیدگاه بر جماعه سه ہزار پیاده ہمراہیان راجۂ چیتل درگ و دو ہزار پیاده ملازم مرار راو که با چہار ضرب توپ و یکہزار سوار بران راه سدّی مستحکم بسته بودند تاخت آورد و ناگہان برسر آن خفته بختان ریخته فتنه عظیم بیدار کرد و بسیاری را ازان جمّ غفیر گرفتار ساخته و خلعت عریاني پوشانیده از بار اسلحه درخوست سبکدوش ساخت و چون بقیّة السیف رو بفرار نہادند کمیدان شجاع اسلحه و اجناس مقتولان و مفروران برسر اسیران بار کرده قرین فتح و ظفر بحضور فیض گنجور سعادت

مجرا حاصل کرده مورد نوازشات بی پایان گردید صباح آن
غنیم پیچ و تاب خورده شمالی کوه گری گتهه برلب جوی
سیبهٔ وسیع بسته و بمورچال خاص نامزد نموده و اضراب گران
سنگ بالا کشیده بگوله زنی اشتغال ورزید و بسبب
رفعت دمدمه که از ان گوله درون حصار میرسید سکنهٔ قلعه را
مضرّت کلّی عاید حال میگردید محمد علی کمیدان که سرمست بادهٔ
شجاعت بود تاب دیدن جسارت غنیم نیاورده مکرّر اجازت
جنگ خواست مگر بدرجهٔ اجابت مقرون نشد آخر چون
جرأت و گستاخی دشمن از حد گذشت محمد علی کمیدان از حضور
فیض معمور رخصت جنگ یافته با سه هزار سپاهیان بار
و یکهزار پیاده کرناټکی سلاح جنگ راست کرده و از محاذی
لشکر غنیم بفاصلهٔ دو فرسنگ عبور آب نموده چون
شیر گرسنه در بیشه متراکم خزیده متصل ساباط غنیم سر برآورد
و به مستحفظان آنمقام گفت که ترکه راو مارا برای تبدیل
متعیّنان مورچال فرستاده است آن مردم که بسبب
رسیدن گوله های اتواپ قلعه خود را هر نفس در دهان
نهنگ اجل دیده تبدیل شده رفتن را حیات دوباره تصوّر
میکردند از شنیدن این سخن قرین نهایت خوشحالی گردیدند
و مطلق بمدافعت و ممانعت نپرداختند محمد علی چون تقدیر

موافق تدبیر یافت بی اندیشه چون فتیله داخل آن مورچال شده آتش فتنه بلند ساخت و بضرب شیلک های بنادیق آن جماعه پروانه خصال را بآن آتش جهانسوز بی پر و بال نموده تمامی تیره بختان را که باستماع خبر تبدیل شدن از انمکان چون سپند از جای جستند از بستر نرم بخاکستر گرم نشانید و بعد قتل و غارت چون معدودی پی سپر وادی فرار شدند اتواپ کلان را در زمین دفن نمود و اعراب تیز جلو را روانه دار الحکومت ساخت باستماع این خبر کاهفت اثر اگرچه ترمک راو جماعهٔ دیگر مسلّح و مکمّل بکومک فرستاد لیکن چون اقبال برگشته اینهمه پشت دادند و بمیدان شجاع پیش از طلوع آفتاب عالمتاب مورچال و سلامت کوچه ساخته و پرداختهٔ غنیم را بخاک یکسان ساخته و امکنهٔ نی بست را آتش زده سعادت ملازمت آقای رفیق پرور دریافت و بخلعت فاخره و جواهر و اسلحه گرانبها محسود اقران گردید و صدای آفرین وتحسین از زبان اکابر و اواسط و اصاغر شنید ترمک راو از وقوع این حوادث مضطر شده دست تدبیر از مورچال بندی و حفر کوچه سلامت کوتاه کرده پنڈاره های لشکر خود را برای تاخت و تاراج ممالک متعلّقهٔ بالاگهات فرمان داد و خود باجمّی غفیر در میدان چهتر پای در دامن

استقامت پیچید اتفاقاً بعد انقضای دو سه روز روزی
از اعیاد هنود که در انروز غسل را بمقامیکه دو دریا بهم اتصال
مییابد موجب نهایت حسنات میدانند در پیش آمد
وبروز معهود ترمک راو سوار شده از راه شرقي کوهچه گمري
گشته روانه گشت و ازینطرف نواب دریادل زباني
جاسوس خبر یافته باسپاه رزمخواه از قلعه بیرون خرامیده
خود بدولت و اقبال باسپاهیان موکب خاص خود
قریب مانامندرف قیام ورزید وشاهزاده سکندر طالع را
معه سواران جان نثار در کمینگاه نشانید تا بوقت
فرار سدّ راه آن یاجوج صفتان باشد و محمد علي کمیدان را
باغازیخان سردار پنداره ها و دلیر خان باچهار هزار پیاده
صف شکن و چهار ضرب توپ بطریق منقلا رخصت
فرمود چون ترمک راو بر مقام موعود رسیده با خواص
خود مثال ماهیان بآببازي و شناوري مشغول گردید وگروهي
انبوه بآهستگي از عقب او بی فکر و اندیشه خرامان خرامان
می آمدند محمد علي پیشتر از نزدیک رسیدن آنجماعت
تدبیر اعدا شکني اندیشیده اتواپ و تفنگچیان را
در نهر خشک به لمیین نشانیده بود چون دید که مردم
غنیم قریب رسیدند بغازیخان اشاره ساخت و آن بیباک

از پناه سنگستان برآمده با دو سه صد سواران یغماگر بافوج
غنیم مقابل گردید و آنها این جماعه را مردم قلیل دانسته
در تاختند غازیخان که شیر بیشه شجاعت بود آن مقهوران
را بجنگ زرگری برروی کمینگاه آورده خود کناره گزید کمیدان
شجاعت شعار فی الفور سر از کمین بیرون برآورده ایشانرا بزیر
شیلک اتواپ و بنادیق گرفت و آن شتاقان آب
را پیش از غسل برای ناشتاشکنی از مهمانی نقل گلولهٔ
تفنگ شکم سیر کرده بخوابگاه عدم رخصت نمود دران
هنگامه قیامت اثر سه زنجیر فیل از فوج غنیم معه سه نفر
سردار که بران سوار بودند بجکک بان برسر خورده بسوی
صحرای عدم قدم تیز برداشتند وفیلان نشان و نقّاره هم از
شدّت گوالیل صورت غربال پیدا کرده آبروی لشکریان
خود بخاک ریختند چون جمعیّت اعدا از دست برد غازیان اسلام
انتشار کلّی یافت و هزیمت را غنیمت شمردند شاهزاده
گیتی ستان تیغ برق افشان علم ساخته و غازیخان را همرکاب
سعادت داشته تعاقب بخت برگشتگان فرمود و جوهر
شمشیر شجاعت آشکارا ساخته چند هزار کس را طعمهٔ
نهنگ اجل گردانید و پنجهزار راس اسپان خوب
به غنیمت گرفته و دو هزار نفر را بقید اسیری درآورده عطف

عنان سمند جهان پیما نمود ترمک را و بمعاینه اینحال خسران مآل با پارچه ترکه هنوز آب از ان میچکید بر اسپی سوار شده پشت بمیدان داد و بسواد موتی تالاب رفته باز بفراهم آوردن لشکر پریشان خود پرداخت و نواب بهادر بوقوع این فتح نمایان شادیانه نواخته داخل قلعه مبارک گردید و روز دوم باز جنگ قراولی در پیش گردید هر روز جمعی از طرفین بمیدان رو می نهادند و شمشیر و خنجر را بخون رزم آزمایان فسان میدادند آخر ترمک چون دید که کاری از پیش نمیرود از مقابله فوج ظفر موج ولتنک و دست بردار شده بتاخت و تاراج بعضی پرگنات پایین گهات مثل کونبانور و بالا گهات و ندیگل که در تصرف نواب والاجناب بودند ان طمع تیز کرد همدرین اثنا زبانی هرکاره ها بسمع او رسید که اسباب رسد از ان اطراف بیدرقه نائران بلشکر نصرت پیکر نواب بهادر داخل میشود و سواران و پیادگان هم از همان نواحی جمع شده بلشکر فیروزی اثر ملحق میشوند این معنی زیاده تر شورش افزای خاطرش شده چون طوفان بلا بدان سمت تاخت و آن ناحیه را چنان ویران مطلق نمود که چه جای دانه بل هیچ رستنی باقی نگذاشت مگر قلعه داران ملازم حضور نواب فلک جناب پاس نمک مرعی داشته چنان

باستحکام برج و باره همّت گماشتند که ترک را و هرچند سر بسنگ کوفت گوهر مدّعا بدستش نیامد بعد مرور ایّام معدود چون غارت رفتگان پائین گهات در حضور رسیده و بدعتهای افواج مرهتّه ظاهر کرده دست تظلّم برداشتند نواب والاجناب برحال آن ستم رسیدگان ترحّم فرموده اراده کرد که خود بذات اقدس برای مقابله ترک راو پا در رکاب اشهب همّت نهد مگر محمد علی کمیدان که فدوي جان نثار آن درگاه آسمان جاه بود زمین ادب باب ضراعت بوسیده معروض داشت که درین اوقات که معاندان این دولت خدا داد از هر طرف در کمین اند از دار الحکومت دوري گزیدن قرین صلاح دولت ابد مدّت نیست انسب چنان می نماید که شاهزاده جوان سال پیر تدبیر را شرف دستوري بخشند تا در نواحي باراحمال رونق افزا باشد و این خانه زاد در رکاب سعادت شاهزاده عالم و عالمیان حاضر بوده در تقدیم مراتب جان نثاري و حق گزاري قاصر نخواهد بود نواب مظفّر عرض او را بدرجهٔ اجابت مقرون فرموده شاهزادهٔ گیتي ستان را با هشت هزار سوار جوشن پوش تندر خروش و بیست و دو ضرب توپ دستوری آن طرف بخشید و محمد علي کمیدان به جمعیّت

چهار هزار سپاهیان بار و دو هزار پیاده کرناتکی و شش
ضرب توپ بعد نهضت فرمودن شاهزادهٔ والا تبار طبل
کوچ کوفته بر معبر رای کوتہ سعادت ملازمت شاهزادهٔ
بلند اقبال حاصل نمود و باهم مشوره کرده جناب مستطاب
شاهزاده بهادر بمیدان کاویری مضرب خیام اقبال فرمود و کمیدان
صاحب همت بکشن گری محلّ اقامت خود مقرّر نمود
درین اثنا زبانی جواسیس بسرایه انکشاف یافت که قریب
پنجهزار سواران لشکر غنیم بامر ترمک راو اموال مغروته را
که از ممالک بالاگهات و پائین گهات یافته بود با دیگر خواسته ها
و خزاین موفور که در جنگ چرکولي از عساکر نواب بهادر
در قبضهٔ تصرّف در آمده بود بپونه میبرند و ساهوکاران لشکر
ترمک با زر و گوهر بیشمار باآن جماعه همراه اند بمجرّد استماع
این نوید کمیدان شجاعت آثار باپانصد جوانان بار و یکهزار
پیاده از راه کنکنهتي که پالیکار آنجا داخل زمرهٔ فدائیان راسخ
الاعتقاد نواب والا جناب بود شبانه طي صحاري کرده از
معبر بیل هلي عابر شده بر شارع کرن پات در دامن کوهی
مانند لخت سنگ استقامت ورزید و بر ساحل دریا
بمعبر مذکور که حاکم آنجا بظاهر نوکر محمد علیخان والا جاه و بباطن حلقهٔ
اطاعت نواب بهادر در گوش داشت گروهی از بهادران

جان باز تعین نمود و آن جماعه بی مزاحمت نگاهبانان معبر از راه دروازه که بطرف معبر بود گذر کرده در بروجی که از سابق تیار بود بهمین فرصت نشستند روز دیگر سواران لشکر غنیم باگاه گاه گاوان و طویله طویله اسپان و قطار قطار شتران محموله اموال از معبر کوا ہچۂ که کمینگاه محمد علی کمیدان بود بر گذشتند محمد علی چون دریافت که آن گروه بپای خود در کام نهنگ اجل در آمدند بکشکچیان معبر آگاهی فرستاد که بر معبر سد راه شده گذرگاه را تنگ ساخته کشتی امید غنیم را در گرداب تباهی دراندازند و ابواب بلا بر روی ایشان کشاده راه عافیت سدود سازند چون گروه معاندان همه مجتمع شده بسوی معبر رو آوردند فوج بزک از پیش و کمیدان شجاع از پس مقاهیر را در میان گرفته به شیلک بنادیق سینه اعدا را چنان مشبک ساختند که طیور جانهای آن هوش رفتگان بی تکلف از قفس تن پرواز نمود و سرهای رزمجویان در چوگان قوایم اسپان غازیان تهور نشان چون گوی غلطان گردید سران سپاه غنیم چون راه عاقبت تنگتر از دیده مور دیدند تاب سرپنجه شیران فیل شکار در خود ندیده مانند روباه و موش در هوای برشکال بمغاکهای کوه خزیدند هزیمت نصیبان تیره روز بر هر قدم خاک ادبار بر سرهای خود

می پیچیدند و مانند نخچیران تیر خورده با زخمهای خون چکان بعقب میدیدند و می گریختند کمیدان شجاعت نشان بعد خونریزی فراوان تعاقب گریختگان گذاشته تمامی نقود و اجناس و مواشی و اسپان و شتران و بسیاری از اسیران را بقبضهٔ اختیار خود آورده قریب معبر که مقام وسیع و منزه بود عزم فرود آمدن نمود درین اثنا جوقی از لشکریان غنیم که بتانّی و تأمّل از عقب می آمدند در میدان نبردگاه رسیده چون تباهی لشکر خود و بغارت رفتن تمامی اموال شنیدند انگشت تحیّر بدندان تحسّر گزیده و جمعیّت کمیدان را به چشم ظاهربین کم دیده جلوریز تاختند و طرح جنگ انداختند محمد علی کمیدان بی خوف و بیم گروهی را بمحافظت اموال گذاشته از پناه خاربستی که در انجا بود چون گل خندان برآمده به صرصر شلیک بنادیق قریب سه صد جوان را ازان گلگون سواران چون اوراق خزان دیده از پا در انداخت بعد این فتح نمایان کمیدان رستم دل تمامی نقود و اجناس مغروته را بار کرده بدلجمعی تمام بکشنگری رسیده سبکدوش گشت چون این سانحهٔ هوش ربا بگوش ترمک راو رسید خبر عبور کردن محمد علی از معبر کرن پات که تعلّق بصوبه ارکات دارد و مزاحم نشدن مستحفظان دریافته غرق لجّهٔ

متحیّر گردیده دود این اندیشه در دماغش پیچید که اگر محمد علی خان والاجاه هم با نواب بهادر یکدل شده باشد عقده بر عقده خواهد افتاد و بهیچ ناخن تدبیر نخواهد کشاد پس باین زعم فی الفور طبل کوچ نواخته ایلغار کرد و از معبر پنور عبور کرده نزدیک قصبهٔ اوتال کیر فرودگاه ساخت محمد علی کمیدان از رفتن غنیم آگاهی یافته سفیر سریع السیر بحضور شاهزاده سکندر فر روانه ساخت و به انهای خبر رفتن غنیم بدان نواحی پرداخت شاهزاده از سطور رای بعد دریافت این خبر همراه داشتن احمال و اثقال صلاح دولت ابد قرین ندیده تمامی خیام و اهل بنگاه را روانهٔ سرینگپاتن فرموده با چهار هزار سوار جرّار حاضر پاشنه کوب چون قضای مبرم بسمت لشکر غنیم تاخت قضارا دران روز یغماگران لشکر غنیم در سواد دهرم پوری شور محشر برانگیخته چند مواضع را تاراج ساخته کاه و هیمه و اجناس مغروقه بر اسپان بار میکردند درین اثنا چون گذار سواری خاص شاهزاده قوی طالع بران سرزمین افتاد برای مغالطه دادن اعدا خود هم بر موضعی دست یغما کشاده از حکمت عملی بجمع آوردن هیمه و کاه اشتغال ورزید همینکه آن بی خبران شتران و فیلان و اسپان را با شیای مغروقه بار کرده رو براه نهادند صاحبزاده غضنفر فر همه هیمه و کاه از پشت

اسپان بر زمین افگنده بی محابا تیغ تیز از نیام برکشید و بر جماعه مقاهیر ریخته جوی خون روان گردانید سواران لشکر غنیم تاب آن حمله جانستان نیاورده تمامی اجناس مفروشه را بر جا گذاشتند و بحال تباه وردی سیاه گام ادبار بطرف لشکر ترمک برداشتند و شاهزاده گردون وقار چهار هزار راس اسپان و گله گله گاوان و شصت مهار شتر محموله اجناس نفیسه توشکخانه ترمک راو که در راه بدست افتاد و بیست زنجیر فیل بیشمار بوده بافر و جلال و میمنت و اقبال بطرف صحرای ماکرتی درگ عنان شبرنگ جهان پیما معطوف فرمود و ترمک راو پشت دست تاسف بدندان گزیده در سواد کاویری پتن خیمه کرده هم در ان شب محمد علی کمیدان از قربت لشکر نابت اثر غنیم خبر یافته باجمعیت همراهی خود بعزم شبخون تاخت لیکن چون نفسی چند از حیات آن غنودگان بستر مدهوشی باقی بود هجوم اشجار متراکمه دامن کوه مانع عبور بهادران لشکر اسلام شده پیش از رسیدن محمد علی صبح بدمید و آن رستم دل برآمدن از بیشه خلاف مصلحت دیده در دامن کوه گنگن گده پای اضطرار پیچید و ترمک راو از نزول آن آفت آسمانی بیخبر بوده آنروز همانجا مقام کرد بعد شام چون عرصهٔ آفاق مانند بخت غنیم سیاه شد

کمیدان شجاع باجماعه سپاه خود اسلحهٔ جنگ آراسته
از پناه بیشه برآمده بر فوج میمنه غنیم ریخت و به شلک
بنادیق دران شب تار شور یوم النشور برانگیخت و هزاران
کس را مجروح و بیروح ساخته و توشکخانه غنیم را بتصرف
آورده و اسیران لشکر اسلام را که در جنگ چرکولی
بدست غنیم افتاده بودند از قید برآورده و اهل بنگاه را تاراج
ساخته و اعلام و خیام را آتش زده پانصد راس اسپان
و شش زنجیر فیل کلان و یازده مهار شتر جوان پر از خزانه بیغما
ربوده بوقت طلوع آفتاب صحیح و سالم از راه دامن
کوهستان داخل رای کوته گردید و درانجا از تیمار مجروحان
و اکل و شرب بهادران آسوده شبگیر زده بانی کل رسید
ترمک راو از تباهی لشکریان اگرچه نه روی رفتن پیونه
داشت و نه از عهدهٔ بهادران رزمجوی برآمدن میتوانست
مگر از انجاکه نام سرداری چون اجل موعود گریبانگیر جانش
شده بود باز فوج هراول را بتعاقب محمد علی روانه ساخت
و خود هم بالشکر خود از جا جنبید و در حینیکه محمد علی کمیدان از
انی کل کوچیده بجان خان هلی رسیده بود فوج غنیم نمایان
گشته کمیدان شجاع را محاصره کرده راه برآمد از جوانب
اربعه مفقود و مسدود ساختند محمد علی درانوقت تدبیر را

باشجاعت توامان ساخته در پناه قلعچه که از دل دشمن
هم ویران تر بود پناه جست افواج غنیم بسبب
ضیق محاصره راه بیرون شدنش ندیده باطمینان خاطر
فرار گرفتند تا آنکه روشنی روز بظلمت شب مبدل
گردید و شب تار پردهٔ زنگاری بر روی مرآت روز
فرو هشت محمد علی بمقتضای عقل صلاح اندیش پارچه‌های
کهنه و ازکار رفته را بر بروج دباره و کنگره‌های آن حصار شکسته
آویخته و هیزم و کاه بسیار جابجا انبار کرده و در ان آتش زده
از انجا روان شده و از عقب آن حصار در بیشه متراکم
خزیده بطرف پشت لشکر اعدا علم برآورد لشکریان غنیم
که از روشنی آتش و جنبیدن پارچه‌های سفید بیقین
میدانستند که محمد علی در میان حصار متحصن است و فردا
او را زنده میگیریم همه‌ها بفراغت در فکر اکل و شرب خود
بودند ناگاه محمد علی چون شیر ژیان بر سر آن گاه گوسفندان
ریخته و از دهان تفنگ اژدر نشان شراره‌های آتش
برانگیخته دود از نهاد آن تیره روزان برآورد و در اثنای این
گیر و دار پنج شش هزار سوار فراهم شده و دست از جان
شسته کمیدان شجاع را در میان گرفتند محمد علی چون کار
بر خود تنگ دید چند ضرب اتواپ که از لشکر غنیم

یافته بود از ساچمه پرکرده بران گروه شقاوت پژوه زد
وهزاران کس را بخون آغشته چون غنچه های گل سرخ
ولاله حمرا ارمغان محفل ملک الموت فرستاد هرچند رزم
آزمایان فوج غنیم هم دران شب تارکه نمونه روز محشر بود
در جان فشانیها قصور نکردند و پنج شش صد کس تفنگچیان
همراهی محمد علی را خسته و بیروح ساختند مگر ازانجاکه بخت
برگشته را بتدبیر راست نتوان نمود و گره فروبستهٔ دست
قضارا بناخن عقل نتوان کشود بقیّة السیف روبفرار نهادند
وکمیدان صاحب جگر قرین فتح وظفر باتمامی غنایم در پناه
بیشه مالکری گام سنج گردیده و درکنف حمایت کردگار
قرین صحّت وعافیت بپهتن رسیده از دیدار فایض الانوار
نواب بهادر دیده جان ودل را نورانی ساخته باقتنای خلعت
فاخره ونقود ولآلی آبدار آفرین وتحسین ذخیره سعادت دارین
اندوخت و ترمک راواز شکست یافتن هراول دلشکسته تر
گردیده ازانجا طبل رحیل کوفته سمت میل کوته رفته پابدامن
خودداری پیچید چون خبر رفتن ترمک راو بدانطرف
معروض حضور اقدس نواب عالی جناب شد باقتضای رای
صواب نمای بیش ازین پایمالی ملک و تاراج شدن
رعایاکه ودایع الٰهی اند وآبادی ایشان موجب توفیر خزاین

است بر طبع حق پرست گوارا نفرموده وکیل کاردان را
پیش ترک راه روانه فرمود تا مفرّحی از سخنان تلخ
وشیرین ترکیب داده طبعش را از اخلاط مواد خفقان باز دارد
ومزاجش را که مالیخولیای ریاست ملک بالاگهات
بدماغش جاگرفته به نوش داروی لولوی پند و نصیحت
باصلاح آرد وکیل دانا پیش ترک رسیده هرچند خواست
که چون طبیب حاذق اوّل منضج مدارا بکار برده بعد ازان
به تنقیهٔ کامل مغز فلوس وشربت دینار مواد فاسده را بکلّی
از اعماق عروقش برآرد لیکن بران مریض که بهیجان مواد
سوداوی خون شجاعتش احتراق یافته وعلاوهٔ آن بشدّت
اکل غذاهای ردیّ الکیموس یعنی اموال رعایای بیچاره
علّت جوع البقر بهم رسانیده بود موثّر نیفتاد و بمقتضای جهل
مرکّب رسیدن وکیل را که عین صلاح حالش بود حمل
بر فروتنی کرده سخنهای نخوت واستکبار مانند هذیان
در حالت بحران برزبان آورد ووکیل را حکم حاضر باشی داده
بعد چند روز تاخت و تاراج ملک بدنور را که از هرگونه
ناز و نعمت معمور بود منظور نظر کوته بین نموده پیش خیمه
بدانطرف برآورد وکیل کارشناس چون بدین اراده پی برد
صورت واقعه بحضور اقدس معروضداشت ونواب والاجناب

از استماع این خبر محفل کنگاش آراست آخرکار جمیع مآل اندیشان قرعهٔ این فال هم بنام محمد علی کمیدان زدند و آن بهادر میدان جنگ برضا و رغبت نطاق اطاعت بر میان جان بسته مستعد گردید پس نواب فیروز طالع کمیدان مذکور را با شش هزار تفنگچیان حکم انداز و دوازده هزار سوار از اصطبل خاصه چیده و سی ضرب توپ دشمن کوب برای انهدام قصر شوکت غنیم شرف رخصت بخشید و کمیدان کاردان از شارع پریاپتن بر معبر کورگ رسید لیکن پالیکار کورگ که دران ایّام بسبب تسلّط مرهتّه از چنبر اطاعت و انقیاد نواب بهادر گردن بیرون کشیده خود را در زمرهٔ هواخواهان غنیم منسلک کرده بود بران معبر از تیر و تفنگ بانسداد طرق کوشیده گذر کردن نداد و محمد علی که عقل کامل باشجاعت توأمان داشت از کلّیات در گذشتن و بجزئیات متوجّه گردیدن خلاف عقل صواب اندیش دیده انتقام آن موقوف بر وقت دیگر داشته از انتقام عطف عنان نمود و صحرای کورگ را بطرف چپ گذاشته ره نورد شد امّا از اثقال اسباب و ضیق شوارع و تراکم اشجار صحرائی گذاره توپخانه مشکل بل متعذّر دیده چهار هزار پیاده تفنگچی و دوازده هزار سوار همراه گرفته باقی اسباب و توپخانه و پیادگان

را همراه اسد خان کمیدان و جهانخان رساله دار روانه حضور نواب بهادر ساخت و خود با جمعیّت همراهی خود مقابل فوج غنیم رسیده عقب کوهچه بر فراز زمینی مرتفع لوای عزم برافراخت ترمک راو چون از روانه شدن توپخانه واهمال بنگاه محمد علی کمیدان بطرف سرینگپتن خبر یافت گروهی سپاه را از لشکر خود روانه ساخت تا توپخانه را بتصرّف آرند علی الصّباح دیدبانان کمیدان شجاع که از بالای کوه پیک نگاه را برای جاسوسی هرطرف دوانیده بودند بکمیدان خبر دادند که جمعی از سواران لشکر غنیم بطرفیکه توپخانه رفته است میروند کمیدان ذی شعور فی الفور بسپاهیان خود حکم داد که چند بندوق بی گلوله بروی هوا سر دهند تا مردم غنیم از بودن ما خبردار شده رو باینطرف آرند ازانجا که تقدیر موافق تدبیر بود بمجرّد شنیدن صدای بنادیق سواران غنیم از انتزاع آتشخانه دل سرد شده عنان بطرف آواز بندوق پیچیدند محمد علی پیش از نزول آن بلیّه فکر معقول اندیشیده چهار هزار سپاهیان بار را در زمین نشیب که از چشم بد غنیم محفوظ و مصون بود نشانیده خود باسواران بجانب صحرا تبانی میرفت درین اثنا ترمک راو خود بمیدان رسیده چون کشته شدن محمد علی را مواد فتح

خود میدانست قریب شصت هزار سوار را حکم محکم داد که بهر نوع که توانند محمد علی را سر از تن بردارند یا زنده بدست آرند لشکریانش چون از حکم حاکم چاره نداشتند طمع از جان بریدند و بکشش قضا عنان گسسته بران کمینگاه رسیدند صیادان خونریز چون آن رمه را بمسلخ رسیده دیدند بچابکی تمام چنان شلیک بنادیق زدند که فلک فتنه پرداز را دود حیرت بدماغ پیچید و ملک الموت را از کثرت قبض جانها نفس در سینه نمی‌گنجید ؛

نظم

روان جوی خون از تن بیشمار　　شقایق دمید از صف کارزار
فتاده بمیدان یلان سرنگون　　چو ماهی شنا کرده در بحر خون
شده لشکرش در شتاب و درنگ　　پریشان چو باد و معطل چو سنگ
کسی کو بهر داشت ز آهن زره　　بشد سفته از ناچخ نه گره
سپرها زبس او فتاده ز مشت　　عیان گشته از بحر خون سنگ پشت
فتاده ز سر خودها بیحساب　　نمودار زان بحر پر خون حباب
ز بس لطمهٔ تیغ زهرآبگون　　شده کشتی بخت دشمن نگون

دران آن که سپاهیان بار شور قیامت بر سر اعدا برانگیخته بودند محمد علی بمیدان باد و هزار سوار جلوریز از کنار صحرا رسیده

بفوج دشمن در آمیخت و به نیران سیوف برق
افشان خرمن وجود آن ناکسان یکسر توده خاکستر ساخته
بر فرق ادبارشان بیخت لشکریان غنیم چون خود را
در کام نهنگ اجل دیدند جان بردن را غنیمت دانسته
آنچه باقي ماندند فراري گردیدند ترمک راو از مشاهدهٔ آنحال
توپخانه پیش رو کرده بمیدان خرامیده و از غایت غیظ
پشت دست بدندان گزیده بشیلک اتواپ حکم
داد و گوله اندازان توپهاي دور رس مقابل لشکر اسلام
چیده بارش گوالیل بیشتر از قطرات باران بر روي کار
آوردند و صدمهٔ کلّي ببهادران لشکر ظفر پیکر رسانیدند چنانچه
یکصد و پنجاه کس از همراهیان محمد علي بضرب گوالیل
شهید شدند محمد علي چون اتواپ باخود نداشت تدبیری
اندیشیده سپاهیان را حکم داد تا لاشهاي مقتولان و مجروحان
لشکر غنیم را پیش صف خود بصورت دیواري
چیده در پناه آن جا گرفته بازار شیلک بنادیق را گرم
دارند و خود بکمال خضوع و خشوع دست مناجات بدرگاه
قاضي الحاجات برداشت ازانجا که دعاي قلبي را اثرها است
عنایت ایزدي شامل حال شده دیگر ضرري بغازیان نرسید
و هرچند گوله اندازان غنیم در انداختن گوالیل قصوري نکردند

هیچ مثمر نیامد الغرض تا شام از سعی سپاه مرهتّه آنهم متمشّی نشد و بقدرت الهی شیلک بنادیق سپاهیان محمد علی در هر بار اعدا را بر بستر عدم میخوابانید چون ظلمت شب روی صحرا را از بخت دشمن سیاه تر ساخت ترک راو شب را پرده دار رسوائی خود دیده معه توپخانه مراجعت کرده بفرودگاه که بفاصلهٔ دو فرسنگ بود برگردید بعد رفتنش محمد علی که تمامی روز بی طعام آبروی مردانگی نگاهداشته بود ماندن خود را در انمقام صلاح وقت ندیده بسپاهیان مجروح که از ضرب گوالیل در ره نوردی عذر لنگ بهم رسانیده بودند در میدان گذاشته گفت که من به آبادی استاره شباشب رسیده محفّه ها برای سواری شما خواهم فرستاد و بعد گفتگوی دیگر همه سپاهیان و سواران را همراه گرفته بگام سرعت جانب میسور گامزن شد و اگرچه جماعه از لشکر غنیم برای طلایه مانند سر رعیان بگردش بودند لیکن دران شب تار جنگ انداختن مصلحت حال خود ندیدند و محمد علی بی مزاحمت اغیار داخل قلعهٔ میسور گردید و علی الصّباح ترک راو بمیدان رسیده چون کسی را از لشکر اسلام آنجا نیافت زبانی مجروحان خبر در یافته بسوی استاره شتافت و همدران شب باعانت اقبال طرفه رنگی برروی کار آمد که شاهزادهٔ

فیروز بخت سزاوار اکایل و تخت از صحرای ماکری
ایلغار فرموده باشش هزار سوار خنجر گذار وسه هزار پیادهٔ
خونخوار بر سر رسد آوران غنیم هفت هزار سوار
و ده هزار پیاده که با اذوقه بسیار وسی زنجیر فیل و یکصد مهار
شتر پر از خزانه و صنادیق و عرابه‌های محموله گوله و باروت
قریب جوی رای پتن بی اندیشه رسیده فرود آمده بود
و سوداگران با اقمشه و امتعه گرانبها و نقود فراوان آن
بدرقه را حامی خود دانسته همراهی گزیده بودند شبخون زد و
بضرب شمشیر آبدار و خنجر جوشن گذار بسیاری را
از ان گروه که بر بستر بیهوشی افتاده بودند مانند خیار تر بدو نیم
ببرید و متنفسی از ان معرکهٔ هوش ربا جان بیرون نبرد و بعد از
قتل عام تمامی نقود و اجناس بر همان باربردار لشکر غنیم
حمل کرده بحضور پرنور نواب بهادر روانه سرینگپتن
فرموده خود بدولت و اقبال بطرف نگر اسپ باد رفتار
را مهمیز نمود چون این خبر بهرکت راو رسید مانند مرغ
پرشکسته که جایش در قفس باشد طپیدن آغاز کرد و
نمیدانست که چکند درین اثنا که زخم دلش خنده بر روی التیام
میزد جراح فلک نمک تازه بر جراحتش پاشید و از
پونه خبر رسید که نراین راو پیشوا خواهر زاده اش که

راس الرئیس جماعهٔ مرهته بود از خنجر ستم رگهناتهه راو عموی خود کشته شد و رگهناتهه راو عرف راگهو بفکر درستی کار خود افتاده امرای قدیم نزاین راو را در شکنجهٔ تعذیب میکشید بشنیدن این خبر رنگ بر روی ترمک راو بشکست و پای استقلالش لغزش پذیرفت ناچار بمقتضای عقل مصلحت اندیش بوساطت وکلای نواب بهادر که از چندی پیش خودنگاه داشته بود طالب صلح گردید و حرف طلب مبالغی بعوض خسارتهای که درین سفر سراسر خطر برداشته بود بر زبان گذرانید بعد یک هفته از حضور نواب عالی جناب بدین مضمون جواب رسید که اموال آنچه بود در جنگ چرکولی بخانه شما پیش ازین داخل شده و از دست تعدّی ایشان تمامی ملک پایمال گردیده بالفعل صلاح همین است که بر مال ماضی راضی شده و انتفاع صلح حال را بر زمان استقبال منحصر داشته بصحّت و عافیت بسمت پونه مراجعت نمایند آخر بعد رد و قدح بسیار صلح به ایصال دو لک روپیه بشرط اطلاق اساری لشکر اسلام قرار یافت و ترمک راو چون چاره نداشت نمک خوان احسان را غنیمت دانسته هر قدر مردم که از ابتدای ورود دش درین ملک تا حال از نیرنگی تقدیر بقید اسیری او بودند

علی قدر حال خلاع داده حوالهٔ وکلا نمود و تهانجات خود را از
قلعجات متعلقه ملک نواب والا جناب برداشته
و بابوجی سندهیه را بایالت صوبه سرا نواخته رخت سفر
بطرف پونه بربست پندارهای لشکر ظفر پیکر نواب
بهادر پاس خاطر اینچنین مهمان عزیز لازمهٔ همّت دانسته
بطریق مشایعت تا جوی شب بهدرا از همراهی پهلو تهی
نکرده دقیقهٔ در مراتب نهب و غارت لشکر نکبت
اثرش باقی نگذاشته برگردیدند و بعد چندی میر علی رضا خان
که مقیّد پونه رفته بود مصاعب بسیار کشیده بسعی نانا
پهرنویس که مرد معمّر و دانا بود از قید رهائی یافته برآستان
دولت پاسبان نواب بهادر رسید و نواب فلک
جناب حقوق خویشی او مطمح نظر کیمیا اثر فرموده باز بعنایت
جاگیر گرم کنده و دندیگل سر افتخارش بر فلک رسانید ؛

قرار یافتن صلح درمیان نواب نظام الملک بهادر ناظم حیدرآباد و صاحبان عالیشان انگریز بهادر و بوقوع آمدن جنگهای متواتر نواب حیدر علیخان بهادر را با صاحبان عالیشان و آخر فرونشستن غبار نزاع و خصومت ازمیان هر دو دولت ؛

چون نواب نظام الملک با صاحبان عالیشان عهد آشتی درمیان آورده ملک سیکاکول و راج بندری که سی لک روپیه مداخل آن بود برایشان واگذاشت عرصهٔ دو ماه تنور پیکار سرد ماند بعد ازآن جنریل اسمته بهادر حسب فرمودهٔ ناظم حیدرآباد عزم تسخیر ملک بالاگهات مصمم فرموده وافواج قوي زور فراهم آورده و محمد علي خان والاجاه را همراه گرفته پای همت در رکاب سمند عزیمت آورده پیشتر از انبور گده کوچ نمود نواب حیدر علي خان بهادر سپاه کار آمدني را بر روی توپخانه برق افشان انگریزي ضایع کردن دور از قوانین جهان ستاني دانسته بفحوای الحرب خدعةٌ دور از ضرب گوله گرد لشکر انگریز بهادر مترصد فرصت کاری بود و بدین عزیمت اثقال کارخانجات و مردم نابکار آمد بنگاه را بطرف انگل و ماکري درگ روانه فرموده سواران

خوش اسپه و سپاهیان بار و پیادگان جرّار کرناتکی همرکاب
اقبال داشته بهر جانب که قابو می یافت دست یغما بر
اسباب لشکریان انگریز بهادر می کشاد درین اثنا
بعرض هرکاره ها حالي جناب نصرت انتساب گشت که
از طرف شهر نگر رسد بسیار و مواشي بیشمار همراه بدرقه
دو هزار پیاده و یک پلتن انگریزي و چهار صد سوار و
دو ضرب توپ بلشکر انگریز بهادر می آیند نواب کامیاب
فی الفور با جمعیّت سواران بدانطرف تاخت و یکایک
چون شیر ژیان از پناه کوه و بیشه سر بیرون کشیده
جمعیّت بدرقه را پریشان ساخت و همه اسباب
رسد و مواشي بدست آورده سالماً و غانماً برگشت و سردار
انگریز بهادر در نواحي ترپاتور مقام فرموده فوج تازه زور و اذوقه
لشکر قیامت اثر از مدراس طلبداشت بعد انقضای چند روز
بحضور نواب حیدر علي خان بهادر خبر رسید که فوج انگریزي از
بنبئي بر جناح استعجال رسیده کوتیال بندر را بزور مردانگي
مسخّر ساخت و قریب است که اقلیم نگر هم بقبضهٔ
تصرّف آن فوج دریا موج در آید و هم درین حین از
عرضي عامل کوئنباتور و کاویکوت بوضوح انجامید که سه پلتن
سپاهیان انگریزي و چهار هزار کس از ملازمان رام راجه

حاکم مليبار عزم تسخير تعلقات آن نواحي دارند نواب
حيدر عليخان بهادر مطلق ازين خبر مضطر نشده تکيه بر افضال
ايزد بيهمال نموده براهنمائي قايد اقبال شاهزادهٔ سکندر خصال
يعني جناب طيپو سلطان را با دو هزار سوار و چهار هزار
پيادگان بار و يک هزار پياده کرناٹکي بسمت نگر شرف
رخصت بخشيد و هيبت جنگ بخشي را با چهار هزار
سوار براي مقابلهٔ راجه وحفاظت ملک بطرف کوئمباتور
وکاليکوت روانه فرمود چون شاهزادهٔ جوان بخت بطريق
ايلغار به کوڑيال بندر رسيد بوضوح پيوست که سردار
لشکر انگريزي پيش از ورود اين لشکر قلعه را استحکام
تمام بخشيده وذخيره اذوقه وآلات حرب نموده مستعد رزم
نشسته است شاهزادهٔ پردل به جماعتي که همرکاب
سعادت بود محاصره وافتتاح قلعه متعذر ديده عرضداشت
بحضور انور ارسال داشت نواب معلّا القاب انتظام
آن نواحي را بر جميع مآرب ومقاصد مرجّح داشته چهار هزار
پياده تفنگچي قادر انداز و دو هزار سوار انتخابي و چهار ده
ضرب توپ همراه گرفته و باقي لشکر بذمّهٔ مير علي رضا
خان و محمد علي کميدان گذاشته از برق و باد پيشي جسته
در عرصهٔ يک هفته مسافت بعيد راطي فرموده داخل قلعه نگر

گشت و در عرصهٔ دو هفته هشت هزار بندوق چوبین از
اشجار آبنوس تیّار گردانیده بهشت هزار نفر از رعایای
فراهم آورده سپرده و بیرقهای رنگارنگ با آن جماعه برای
نمود دشکوه همراه ساخته بسمت کورتیال بندر نهضت
فرمود و بمنزل مقصود فایز گردیده محاذی سا باط انگریزی که بر
اطراف قلعه بسته بودند دایره نمود و شاهزادهٔ والا قدر
حسب الفرمان بریک سیبه حملهٔ رستمانه کرده مستحفظان
را بعد کشش و کوشش فراوان از میان برداشت و سردار
انگریز بهادر سپاهی بنادیق آبنوسی را از دور دیده باحتمال
افواج کثیر مصاف آرائی دور از آئین حزم دانسته مردم
بیرونی را جمع ساخته طرف قلعه راه پیما شد درینوقت دو کس
پیاده از لشکر انگریزی فرار کرده بحضور شاهزادهٔ والا تبار
این خبر رسانیدند و شاهزادهٔ بهادر پیش از آنکه فوج انگریزی
داخل قلعه شود جماعهٔ سواران همراه گرفته و تندرانده داخل قلعه
گشت و مستحفظان برج و باره را بزیر تیغ بیدریغ کشید و
نواب بهادر رهم باستماع این خبر گرم و گیرا شتافته بدو شاهزادهٔ
بلند اقبال رسید و باران تیر و بان و گوله باریدن گرفت
وسلک جمعیّت اعدا بشدت طوفان حوادث ازهم پاشید
ناچار بقیّة السیف از قلعه مایوس شده راه ساحل دریا

گرفتند اگرچه از ترک تاز نواب حیدر علیخان بهادر کشتی
حیات بسیاری ازان گروه بگرداب فنا غرق شد مگر
سردار انگریز بهادر چابکی و چستی بکار برده بر جهازیکه موجود
بود سوار شده بسمت بندر بنبئی بادبان بر افراشته لنگر
استقامت ازین ملک برداشت پس ازان نواب
همایون بخت معه شاهزادهٔ تهانه ستقیم در قلعه نشانیده
بعد انقضای عرصهٔ یک ماه و پانزده روز بسواد بنگلور علم زد
و درین مدت جنرل صاحب بهادر و کرنیل صاحب
بیاوری اقبال قلعه وانم باڑی و ترپاتور و گگن گدّه و چکدیورا
بزور بازوی جوانمردی مفتوح ساختند و بعد چند روز دست
شجاعت از آستین همت بر آورده قلعچه دهرم پوری
را محاصره کردند پاینده خان رساله دار که تهانه دار آن مقام
بود داد مردانگی داده کشته گشت و صاحبان عالیشان آن قلعه
را هم بضبط در آورده عبد الرشید خان دیوان نواب محمد
علی خان والاجاه را برای انتظام بارامحال متعین فرموده قلعه
هورو ماستی و مور واکر و کولار و هسکوته را هم فتح ساختند
و محمد علی خان والاجاه خود در کولار رحل اقامت انداخته
مرار راو حاکم گتی را باعانت خود طلبداشت و بعد رسیدنش
به تنظیم و تنسیق آن نواحی توجه گماشت درین عرصه نواب

حیدر علي خان بہادر از بنگلور نہضت فرموده بلشکري که بسرگردگي میر علي رضا خان وغیره سرداران گذاشته رفته بود ملحق گردید و جنرل صاحب بہادر معه مرار راو که فوج تازه زور ہمراه آورده بود در سواد نرسي پور علم شوکت برافراخت نواب والا جناب در انتہاز فرصت بوده شبي بر لشکر مرار راو شبخون زده بسیاري را مجروح وبي روح ساخت ومرار راو زخمي شده بہانه معالجه را وسیلهٔ نجات خود پنداشت ودست از اموال برداشته عار فرار اختیار نمود و فوج قاہره نواب بران خوان یغما بفراغ خاطر دست تصرّف کشود درین ہنگامه محشر آشوب قلیلی از لشکر انگریز بہادر وجمعي از سواران محمد علي خان والاجاه ہم نقد جان درباختند و بعد ازین زدوکشت چون نواب متوجه ہسکوتّه شده صاحبان انگریز بہادر شلّک کنان بدان سمت ره نورد شدند و بپاي استقلال طي راه نموده در میدان شرقي ہسکوتّه لواي شوکت بلند ساختند وازین مقام محمد علي خان والاجاه از ترک تاز لشکر قیامت اثر نواب حیدر علي خان بہادر و مصاعب و متاعب صحرا نوردي عاجز آمده تمارض نموده بباتگده رفت ودیوان خود را ہم از کام نہنگ اجل برآوردن صلاح دیده ازبار احمال

پیش خود طلبداشت درین اثنا از عریضه محافظان طرف
ترچناپلي بحضور نواب حیدر علي خان بهادر پیرایهٔ ایضاح
یافت که کپتان فوج انگریزي دندیگل و کوئنباتور و بالاگهات
و تردور و دهاراپور را مسخر ساخته الحال عازم آنست که
بعد رسیدن سامان رسد و اضراب اتواپ که آنطرف
ترنامل و مدهرا و ترچناپلي رسیده در قلعه کرور فراهم شده است
از معبر کجل هتي عابر شده نواحي میسور و سریرنگپتن را
پي سپرد بهادران صف شکن سازد و اگرچه پنداره هاي
متعینه حضور در جان بازي قاصر نیستند اما بي مدد توپ خانه
با افواج انگریزي مقاومت نمي توانند نمود . بمجرد دریافت
مضمون عریضه نواب نامدار تمامي لشکر را همراه شاهزاده
شیرشکار گذاشته خود جریده با شش هزار سپاهیان
بار و چهار هزار سوار و پانزده ضرب توپ قلعه کوب
ایلغار فرموده بدهرم پوري چپاول انداخت و وقت شب
یورش کرده قلعه را مفتوح و قلعه دار را اسیر ساخت
و از آنجا روانه شده از راه نامنکل بکوچ متوالي در سواد کرور
رسید و قلعچه را که سپاهیان انگریزي دران بحفاظت
رسد معمور بودند محاصره کرده و دمدمه بسته چند ضرب توپ
کلان را بالا کشیده دیوار آنحصار را از پا در انداخت

متحصّنان اگرچه تا دو پاس پای مردی مستحکم داشته در ادای
حقوق نمک قاصر نشدند مگر از شکستن دیوار بنیاد همت
شان متزلزل شد و قلعه را گذاشته رفتند درین وقت
معروض پیش گاه اقبال شد که چهار هزار راس گاوان
حمّال غلّه را چهار پانصد کس بدرقه شده بحکم کپتان انگریزی
برای آوردن رسد می روند نواب عالیجناب بدریافت
این خبر یک هزار پیاده تفنگچی و دو ضرب توپ بر سر
راه تعیین نمود تا بکمین گاه نشستند چون اهل بدرقه غافل
بدانمقام رسیدند جوانان از کمین گاه چست برخاسته
بشلیک بنادق و ساچمهٔ اتواپ بسیاری را بصحرای
عدم فرستادند و گاوان راهی کرده بحضور نواب حیدر علی خان
بهادر حسن خدمت بظهور آوردند نواب فلک جناب
گاوان را بر توپ خانه تقسیم فرموده بعد سه روز از آنجا
بطرف پردر اشهب صباخرام مهمیز کرد کپتان انگریزی
چون از تباهی حال رسد آوران خبر نداشت برای تفحّص
احوال آنها و حفاظت اسباب رسد شش صد سپاهی
و دو صد جوان ولایتی را معه چهار ضرب اتواپ بکردر
روانه نمود آنجماعه هنوز زیاده از چهار فرسنگ راه طی
نساخته بودند که خبر بنواب بهادر رسید و آنجناب توپخانه را

در زمین نشیب پنهان ساخته بسواران حکم فرمود که چون
آن جماعه وارد آنمقام شوند جنگ زرگری کرده بر روی
توپخانه بیارند سردار انگریزی چون از ورود نواب خبر
نداشت بی باکانه گام سنج میرفت درین اثنا سواران
حسب الحکم نواب حیدر علی خان بهادر اسپان را
بجولانگری درآورده چند بان سر دادند سپاهیان فوج انگریزی
ازین سواران هیچ اندیشه نکرده مقابل شدند و سواران
بحکمت عملی قدم بقدم آنجماعه را برروی آتشخانه آوردند
و بیک ناگاه گوله اندازان شلک اتواپ آغاز کردند
و تفرقه دران گروه افگنده پیادگان کرناتکی را بعد تاراج اسلحه
ولباس بجان امان دادند مگر دو صد سپاهی ولایتی را طعمه تیغ
بیدریغ کرده دو طفل نه ده ساله را زنده اسیر کرده بردند
و نواب حیدر علی خان بهادر ازآنجا کوچ فرموده در ظاهر قلعه
پرور سرادق جاه و جلال برپا نمود ازآنجا که در فن گیتی ستانی
و تدابیر جنگ گوی مسابقت از معاصرین می ربود تدبیری
بخاطر مشکل پسند قرار داده آن هر دو طفل نادان را که
در قید آمده بودند بنعمت آزادی شیرین کام ساخته تمامی
کیفیت تباه شدن رسد آوران و برهمی لشکر نواب والاجاه
وافتتاح چند قلعه به اطفال مذکور تعلیم فرمود و ارشاد کرد که

به کپتان صاحب رفته بگویند که اگر زندگی درکار است لازم که بگام نیاز وتسلیم شتافته بملازمت نواب فایز شوند والا فردا سکنهٔ این قلعه هم بارسد آوران ملحق خواهند شد وبعد زد وخورد اگر طالب امان وصلح شوند منظور نخواهد شد بعد این تعلیمات اطفال چون رعب زده بقلعه رسیدند بحضور کپتان صاحب حقیقت کشته شدن سپاهیان ولایتی که بچشم خود دیده با دیگر تمامی گفتگو که شنیده بودند من وعن ظاهر ساختند کپتان صاحب چون دریافت که رسد بهیچ نوع نمی رسد وسپاهیان کارآمدنی هم بسیار بکار آمدند و نواب حیدر علی خان بهادر وعدهٔ امان بشرط ملاقات فرموده است بی تهیف بر پالکی سوار شده با دو شتر سوار وهفت نفر سپاهی پس ازآنکه یک کس را بسرداری محافظان قلعه بجای خود گذاشته بود بحضور نواب معلّی القاب روانه شد چون فایز خدمت گشت نواب بدلجوئی وتسلیه خاطرش پرداخته درخیمهٔ علحده جایش داد بعد لمحهٔ متصدّیان حضور پیش کپتان صاحب آمده ظاهر ساختند که اکنون با شما هیچ عداوت باقی نمانده وچون باسترضای خاطر عاطر نواب حیدر علی خان بهادر راه مصالحت پیموده ید هیچ گونه مضرّت جانی عاید حال شما نخواهد گردید حالا بهتر آنست

که خطی بنام سرداری که در قلعه است در باب واگذاشت
قلعه و اسباب آن نوشته دهید کپتان صاحب هرچند بسخنان
چرب و شیرین تعلّل نمود و گفت که من بقلعه رفته تعلیقهٔ
اسباب کرده تفویض گماشتگان نواب معه قلعه مینمایم
مگر هیچ سود مند نیفتاد کپتان صاحب از حرکت طفلانه خود
نادم شده چون از هر چهار جانب راه تدبیر مفقود دید بناچار
بحفاظت جان خود کوشیدن مصلحت دانسته رقعه بنام
سردار محافظ قلعه نوشته داد و نواب کامگار آن نوشته را
مصحوب یکی از معتمدان خود با چهار هزار سپاهیان بار و یکهزار
پیادگان ملکی بسوی قلعه فرستاد چون رقعه کپتان صاحب
بسردار محافظ قلعه رسید موافق رسم خود که از حکم حاکم خود عدول
نمی ورزند قلعه را با تمامي اذوقه و آلات حرب حوالهٔ سپاهیان
سرکار حیدری نمود و بعد این فتح نواب رستم جگر با نصرت
و ظفر از آنجا ایلغار کرده در اردوی کلان رونق افزا شده بملاقات
شاهزادهٔ والا تبار مسرّت و خوشدلی اندوخت و اسیران
لشکر انگریزي که درین تگ و تاز بدست افتاده بودند
بقلعجات مقبوضه خود روانه ساخت و دوسه روز باعداد ساز
و سامان لشکر پرداخته با تمامي خدم و حشم برای مقابلهٔ جنریل
اسمته صاحب بهادر لوای عزم برافراخت در اثنای راه

خبر رسید که جنریل صاحب بهادر از هسکوته مراجعت فرموده در نواحی کولار خیام شوکت برافراخته و دو پلتن سپاهی و چهار صد سپاهیان ولایتی را برای آوردن رسد که در قلعه هسور فراهم است روانه ساخته نواب بهادر فی الفور محمد علی کمیدان را با چهار هزار سپاهیان بار و چند ضرب توپ برای مفتوح ساختن قلعچه هسور گسیل فرمود و خود از مقام انیکل باسواران خوش اسپه برسبیل ایلغار تاخته چون بلای ناگهان بر جماعهٔ رسد آوران که از هسکوته مراجعت کرده بودند بی محابا فرو ریخت و شور محشر و طوفان چار موجه دریای آتش برانگیخت یغماگران لشکر نواب که تقرّب آن اذوقه ها را نعمت غیر مترقّب پنداشته جلوریز رسیده بودند جانبین را مشغول جنگ دیده گاوان باربردار را معه جوال های حبوبات تصرّف خود آوردند و گاوان توپ کشی را از بار توپ سبکدوش ساخته بقبضهٔ اختیار خود کشیدند اما سردار آنجماعه که از اهل ولایت بود بمقتضای همّت ذاتی در پناه قلعچه ویران که در میدان خالی افتاده بود پای ثبات محکم کرده به شلیک بنادیق مردانه وار جنگیده و از آن واقعه هایله که نمونه روز رستاخیز بود نه هراسیده با حمله های رستمانه افواج بحر امواج نواب حیدر علی خان بهادر را مقابله می نمود در همین

زمان محمد علي کميدان تهانه در قلعچه هسور قايم کرده و چند کس را تاراج واسير نموده برگشت و بحضور نواب حيدر علي خان بهادر حاضر شده رخصت محاصره آن قلعچه ويران که مامن سردار انگريزي بود يافت و بضرب گواليل ديوار قلعچه را بشکست و قريب بود که يورش کرده بسفک دماي محصوران قلعه پردازد ناگاه فوجي تازه زور که جرنيل اسمتهه بهادر باستماع آواز توپ کار بر رسد آوران تنگ تصوّر نموده بمقتضائي عقل دوربين روانه کرده بود در رسيد بکمک آن دلاوران متحصّنان قوي دل گرديدند واز شدّت محاصره نجات يافتند وهردو جماعت سابق وحال از رخنه ديوار شکسته برآمده شتّاکنان بلشکر جنرل بهادر ملحق شدند نواب حيدر علي خان بهادر ديگر در آنمقام سکونت داشتن تضيع اوقات تصوّر فرموده بعزم تسخير ناسکوته که تهانه انگريز بهادر دران بود عنان تگاور گيتي نورد منعطف فرمود وبمنزل مقصود فايز گرديده قلعه را نقطه دار در دايرهٔ محاصره فوج گرفت قلعه دار انگريزي که مرد شجاع بود باستحکام برج وباره پرداخت و از استعمال نواير توپ و تفنگ حملهٔ بهادران لشکر شکن نواب را رد ميساخت چون اين خبر بسمع جنريل بهادر رسيد از کولار سمت ناسکوته

عازم شد و نواب حیدر علی خان بهادر از روانگی جنرل صاحب
آگاهی یافته شاهزادهٔ همایون طالع رابع میر علی رضا خان و فوجی شایسته
و توپخانه بایسته برای انسداد طرق ورود جنریل صاحب گسیل
فرموده برای تسخیر قلعه به بهادران رزم خواه قدغن بلیغ فرمود
و محمد علی کمیدان نردبان ها بر دیوار قلعه قایم کرده بپایمردی همت
برفراز فصیل قلعه برآمد و علم حیدری برافراشت متحصنان چون
جماعهٔ قلیل بودند زنهار خواستند و نواب از جان فشانی
آن جماعه خوشدل شده برحال ایشان بخشود و از سر قتل
درگذشته همه را از قلعه بیرون کرد و تهانه خود نشانیده برای
مقابله فوج طوفان موج جنریل صاحب بهادر عنان تاب شده
قریب عیدگاه لوای شوکت برافراخته توپخانه بقاعده جنگ
برچید و از آنطرف جنریل بهادر که از دست رفتن قلعه
خبر نیافته بود قریب اسکوته رسید بمجرد ورود لشکر انگریز
بهادر نواب عالی جناب سبقت کرده توپ خانه را
مقابل لشکر جنرل بهادر آورده آنچنان بشلک بنادیق
و اتواپ علی التواتر پرداخت که از دود باروت زمین
و زمان چون آسمان تیره و چشم جهان و جهانیان از
پریدن گرد باد پایان خیره گردید از آنجا که افواج انگریزی
طی منازل کرده حالی از گرد راه رسیده دمی نیارمیده بودند

دران هنگامه قیامت اثر بسیاری بخاک و خون آغشته گشتند و جنریل بهادر اتلاف باقي ماندگان خلاف عقل مصلحت اندیش دیده فوج خود را در مغاکها و زمین نشیب پنهان ساخت تا بوقت یورش سواران بر ناسته شیلک نمایند واز آسیب گوالیان وبان محفوظ مانند و باین رای درست میدان جنگ را تا شام قایم داشت چون ظلمت لیل مانع رزم خواهان گردید و هریکی بمقام گاه آرمید نواب والا فطرت وقت شب چند نفر از اسیران هسکوته و دیگر قلعجات که بزور بازوی همّت در چنبر قید داشت رهائي بخشید وآن تنی چند در حضور جنریل صاحب بهادر از مفتوح شدن هسکوته و دیگر قلعجات خبر دادند جنریل بهادر باستماع این اخبار موحش متأمّل شده صباح آنشب جنگ موقوف داشت و بعد شام چند توپ ازکار رفته را در میدان انداخته وطبل کوچ نواخته در نواحي کولار لوای عظمت برافراخت و نواب حیدرعلي خان بهادر هم ازان رزمگاه کوس رعدآواز بنوازش آورده در سواد نرسي پور قبّهٔ بارگاه برافراخت بعد دو سه روز هرکاره‌ها معروض جناب اقدس نمودند که بدرقه یک هزار سوار و دو پلاتن رسد باشکر جنریل صاحب میرسد نواب

نامدار باستماع این نوید با چند توپ سبکرو و سواران خوش اسپه تاخته بر معبر بن هلّي در کمین نشست و همین که رسد آوران از آب عابر شدند نواب از کمین برخاسته تیغ بیدریغ برکشید و یک نیزه آب بالا از سر عابران گذرانید سواران و سپاهیان بدرقه حتي الوسع والامکان جنگیدند و چون از شدّت گوالیل و شیلک بنادیق خود را بدریای آتش در کام نهنگ اجل دیدند دست از محافظت رسد برداشته رخت هستي بساحل نجات کشیدند و نواب دریادل آنهمه غنایم را همراه گرفته بلشکر نصرت پیکر داخل گشت و جنریل صاحب بهادر باستماع خبر غارت شدن رسد رنج غلا شامل حال لشکریان دیده و بهمرسانیدن آذوقه را اهم مقاصد و مآرب ملک ستاني دانسته چند روز بساط جنگ درنوردید نواب حیدر علي خان بهادر چون از اراده جنریل صاحب بهادر اطّلاع یافت شبی سرداران لشکر خود را جمع فرموده محفل کنگاش آراست وارشاد فرمود که چون جنریل صاحب در ملک بالاگهات پای استقرار افشرده است و مراجعت کردنش بالفعل از قراین حالات معلوم نمی شود یقین است که از نایابي آذوقه لشکریانش دست تطاول

بر رعایای این ملک دراز خواهند نمود و تمامي دیار بالاگهات
چنان خراب و تاراج خواهد گشت که سالها اثر روئیدگي
بر زمین باقي نخواهد ماند و آنچه از دست سپاه رزم خواه
انگریز بهادر سالم خواهد ماند افواج قاهره ماناها رشکنني خود
از آن خواهد کرد پس رعایا مطلق نیست و نابود خواهند شد
و رعایای خود را خود پامال کردن در هیچ شرع و ملّت
جایز نیست بنابران عقل مآل اندیش اقتضای آن میکنند
که تا جنریل صاحب بهادر از ملک بالاگهات دست بردار
شده مراجعت نفرماید ما هم در تاخت و تاراج ملک
پائین گهات که تعلق بمحمد علي خان والاجاه و انگریز بهادر
دارد دقیقهٔ فروگذاشت نفرمائیم سران سپاه رزم خواه
دست قبول بر سینه نهاده عرض کردند ؛

نظم

که ما بندگانیم فرمان پذیر ‌ ‌ ‌ نداریم از حکم داور گزیر
نه خوفی ز آتش نه بیمی ز آب ‌ ‌ ‌ نشینیم بر باد پایان شتاب
بر آریم از حکم تو بی درنگ ‌ ‌ ‌ ز صحرا هزبر و ز دریا نهنگ
اگر خصم چون سنگ گیرد قرار ‌ ‌ ‌ در آئیم در قلب او چون شرار
توئي سایه پرورد فضل خدا ‌ ‌ ‌ نباشیم چون سایه از تو جدا

جهاندار گیتی نگهدار تست بروز وغا یاور و یار تست
نواب نامدار چون کلمات دولتخواهی و فرمان پذیری از
سران لشکر اصغا فرمود بساعت مسعود و اوان
محمود با تمامی سپاه کینه خواه بعزم تسخیر ملک پائین
گهات لوای اقبال برافراخت واز معبر رای کوته عبور
کرده اول کشنگری را متصرف شده پس در قاعچه
ترپاتور و وانم باری تهانه گذاشته و مواضع و قریات متعلقه
انبور گده باتش قهر خاک سیاه کرده بر نواحی انبور گده و ساتگره
و رای ایلور وادهونی گده وارنی دست یغما کشاده به ترنامای
خیمه و خرگاه قایم فرمود و شاهزاده نصرت مند را بطرف
مدراس نهضت فرموده میر علی رضا خان را با فوج
شایسته سمت تنجاور و ناگر و غازی خان و مهامرزا
خان را بسوی چتور و نیلور مرخص فرمود و آن جماعه بی باک
در اندک مدت مواضع و قرای آنولایت را بجاروب
غارت پاک رفتند و آتش در آبادیها زده دود از دل سکنه
آن بلاد بر آوردند چون این اخبار بتواتر و توالی بسمع حق
نیوش جنریل صاحب بهادر رسید از آنجا که سجیه رضیه
آن قوم والاصفات چنان است که بعد فتح دست غارت
بر رعایای دشمن هم دراز نمی فرمایند و اولاد و احفاد دشمنان

جانی را هم از خوان احسان بهره مند میدارند خرابی احوال رعیت ملک مقبوضهٔ محمد علي خان والاجاه که فی الحقیقت تعلق بسرکار دولت مدار کمپنی انگریز بهادر داشت گوارای طبع رحیم نفرموده از معبر کرنیات عابر شده و از سالگذشته در گذشته بسواد رای و یلور اعلام عظمت برافراخت درین حال محمد علي خان والاجاه چون دید که نواب حیدر علي خان بهادر و صاحبان عالیشان چون دو پیل مست و شیران عرین باهم زور آزمائی می فرمایند و بمقتضای علو همت و حمیت ریاست و شجاعت یکی هم پای کم نمی آرد و در کشاکش این هر دو گروه رزم خواه هزاران هزار خون رعایای بی گناه هم ریخته می شود و در هوس طمع تسخیر ملک بالا گهات اقلیم پائین گهات مفت بی چراغ میگردد درینصورت بی آنکه طریق مصالحه با نواب حیدر علي خان بهادر پیموده شود چارهٔ دیگر بنظر نمی آید چون این تدبیر در خاطرش راسخ گردید مکاتبه مشعر بر مضمون صدر بحضور جنریل صاحب بهادر والاشان ارسال داشت جنریل صاحب بهادر باقتضای خرد حق پسند بجواب ارقام فرمودند که اینهمه جنگ و جدل برای حفاظت ملک و پاس خاطر شما بوقوع آورده یم والا ما را با نواب حیدر علي خان بهادر

نزاعی نبود واز چند سال امریکه محرک سلسلهٔ عناد و فساد
باشد از طرفین بظهور نرسیده و حالاکه شما رضا بصلح دادید
در عالم اتّحاد مخالفت رای شما مارا منظور نیست درانچه
موجب امنیت ملک و رفاه خلق الله بانظر آید بعمل آرید
نواب محمد علی خان والاجاه بعد ملاحظه جواب نجیب خان
و دانشمند خان را که معتمدان سرکارش بودند با مراسلهٔ
محبّت آمیز و برخی از نفایس وچهارده لک روپیه نقد
بخدمت بابرکت نواب حیدر علی خان بهادر روانه ساخته
سلسله جنبان مصالحه گردید چون وُکلا فایز ملازمت شدند
نواب حیدر علی خان بهادر که از پایمالی ملک خود و مقتول
شدن هزاران مردان کار دل نگرانیها داشت پیش
آمدن این معامله را محض از فتوحات غیبی و تائیدات
اقبال لاریبی تصوّر فرموده بقبول هدایا و نقود پرداخت
و مکتوب اتّحاد اسلوب رقم پذیر خامه محبّت ساخته
و علي زمان خان و مخدوم علي خان نایط را از جانب خود
بعهدهٔ وکالت مامور نموده رخصت فرمود وُکلای خردمند
بملازمت محمد علی خان والاجاه مستسعد گردیده بنای صلح را
به عهود و مواثیق مستحکم ساختند و محمد علی خان والاجاه تعلّقه
کرور تر هم بر گماشتگان نواب بهادر واگذاشت واهل

و ناموس چندا صاحب نایط متوفا و امام صاحب بخشي را
که از مدّتي در قید بودند بپاس خاطر نواب حیدر علي خان
بهادر رهائي بخشید بعد حصول اطمینان خاطر نواب همایون فر
اکثر جاگیرداران و منصب داران قوم نایط را مثل مهدي
خان جاگیردار اول کنده و مرتضی حسین خان منصب دار
کرکته پاله و محمد تقي جاگیردار دندوسي و محمد سعدي خان
منصب دار برموکل گده که از محمد علي خان والا جاه اطمینان
نداشتند بعنایت مساعده راضي و شاکر ساخته در سلک
ملازمان سرکار خداداد منسلک فرمود و بفرخي و فیروزي
از ملک پائین گهات عطف عنان تگاور گیتي نورد
فرموده در ملک بالاگهات سایهٔ شفقت بر مفارق
سکنهٔ آندیار که منتظر قدوم میمنت لزوم بودند انداخت ؛

لشکرکشیدن نواب حیدرعلیخان بهادر بطرف کرپه وکرنول وبلاّري ودیگر وقایع

در ایّام ماضیه که نواب حیدر علي خان بهادر مشغول مجادله
با صاحبان عالیشان انگریز بهادر بود نواب عبد الحلیم
خان مرزبان کرپه بقاعدهٔ مستمرهٔ زمینداران که مترصّد
وقوع فتنه و فساد مي باشند و آنرا وسیله عصیان و سرکشي

انگاشته سر بشورش و هنگامه بر میدارند گردن نخوت
بلند ساخته سواران ملازم خودرا برای تاخت و تاراج
آن مواضع که داخل ملک محروسه نواب حیدر علي خان
بهادر و قریب کرّپه واقع بود تعین ساخته خیلی اذیت
بسکنهٔ آن نواحي رسانیده بود همبرین منوال نواب
منوّر خان حاکم کنول هم باقتضای حق همسایگي بانواب عبدالحلیم
خان همداستاني نموده دست تعدّي بر رعایای بیچاره دراز
کرده در تخریب آزاري قاصر نشده بود و هم چنین نایک
بلاّري نیز درنزدیکي رای درگ غبار شورش برانگیخته خلایق
رادر آزار داشت اگرچه این اخبار بر سبیل تواتر به سمع
اقدس نواب حیدر علي خان بهادر می رسید لیکن نواب
والاجناب بی اصلاح کلّیات متوجّه جزئیات شدن
دور از آئین سروري دانسته اغماض می فرمود درینولا که
بفضل الهي با صاحبان عالي شان انگریز بهادر مصالحه دست
داد و بساط آشتي گسترده شد نواب همایون طالع سزای
شوخ چشمان مرقومة الصدر بر ذمّهٔ همّت والانهمت لازم
و متحتّم دیده احمال واثقال لشکر نصرت پیکر را معهٔ ناموس
سرداران نوایط که از قید محمد علي خان والاجاه رهائي یافته بودند
بدارالحکومت سرینگپتّن روانه فرمود وخود بدولت

و اقبال با فوج سواران و پیادگان و عمله توپ خانه که زیاده از شصت هزار بود برای گوشمال عاصیان سرکش ناقباحت فهم کوس جاه و جلال بلند آوازه فرموده غلغله درزمین و زمان انداخت و سیرکنان و شکار افگنان اوّل بسمت کرّپه تاخت و بسواران یغماگر که ازحدّت تیغ و سنان شان برق خاطف درپردهٔ ابر روی نهفت برای تاراج و احراق مواضع متعلّقه کرّپه فرمان داد بمجرّد صدور حکم والا سپاه کینه خواه بران حدود تاختند وبآتش تیغ خاکستر ساخته بسیاری را از سکنهٔ آندیار در خاک وخون انداختند چون این سوانح هوش ربا بگوش حاکم کرّپه رسید مضطر شده وکیلی آداب دان را مع پنج لک روپیه نقد و دو زنجیر فیل کوه شکوه وچهار راس اسپان عربی بازین مرصّع و عریضهٔ عبودیت طراز متضمّن استدعای عفو جرایم گستاخیهای خود درحضور نواب عطا پاش جرم پوش روانه ساخت و عهد ومیثاق بمیان آورد که آینده گاهی نقش عبودیت این درگاه را از نگین دل نیاز منزل زایل نسازد و جمعی از سپاه خود مدام درحضور اقدس تعین داشته هرگاه امر شود بسر در راه انقیاد تازد نواب عالی جناب را چون دیگر مصالح انتظام ممالک منظور خاطر دریا مقاطر بود

معروضات او را معه پیشکش شرف قبول بخشید و پروانه
فیض نشانه مشعر نصایح و اندرز معه خلعت خاصه عنایت
فرموده وکلا را مقضی المرام رخصت فرمود و یکی از ملازمان
معتبر را حکم داد که پیش عبدالحلیم خان بعهدهٔ اخبار نویسی
حاضر بوده همیشه از ماند و بودش بعرض باریابان حضور فیض
گنجور میرسانیده باشد و بدرالزمان خان را که در ایام سابق
از طرف حضور بقلعه داری بالاپور خورد سرفرازی داشت
و در هنگامه ورود مادهو راؤ پیشوا آبرو مردی ریخته
بغنیم پیوسته قلعه باو سپرده بود و بعد اطفای نوایر آن فتنه
و فساد غرق آب خجالت شده نوکری حاکم کرتپه اختیار
نموده بود نواب والاجناب آن قدیم الخدمت را از
سعادت حضور محروم داشتن دور از حوصلهٔ جوانمردی
تصور فرموده معرفت علی زمان خان که همزلف او بود
بعنایت پروانه محتوی نوید امان جان و آبرو و تشریف
خاصه بنواخت و بوقت ملازمت مشمول عواطف
بی پایان فرموده به بحالی جاگیر و خدمت بخشی گری بدستور
سابق درامثال و اقرانش سربلند ساخت و از آنمقام
بطرف بیکن هلی لوای عظمت برافراخت قلعه دار آنجا
که از قوم سادات میر غلام علی نام عرف مسان کاو بود

از جهالت یک گولۂ توپ بر فیل پون گیج نام که نواب فلک جناب بران سوار بود انداخت و آتش غضب نواب گیتی ستان را برافروخت سواران لشکر ظفر پیکر برحسب امر عالی بگوشمال او تاختند و در طرفة العین قصبات اطراف قلعه را بخاک تیره برابر ساختند میر غلام علی را چون نشتر برگ جان رسید از گران خواب غفلت برجسته وکیل خود را معه عریضه مشعر معاذیر ناموجهٔ و دو لک هون و پنجاه هزار روپیه جرمانه آن حرکت بیجا ارسال حضور اقدس نموده سیادت را پیش خدنگ حوادث سپر نمود و میر حسن علی خان و میر اسد علی خان هر دو برادرزاده میر غلام علی مذکور سعادت ملازمت دریافته به بخشی گری دسته سواران سرفرازی یافتند و چون پیش خیمه والا از آنجا بسمت کرنول روانه شد راجهٔ آنجا بمقتضای فهم و شعور مآل کار خود در مرآت خیال نظر کرده سفیر باتدبیر معه عرضداشت و دو لک روپیه نقد ارسال حضور لامع النور نموده افواج قاهره را که چون بحر موّاج بانهدام قصر دولت او رو آورده بود ارسال پیشکش را سفینهٔ عافیت خود کرده رخت هستی بساحل سلامت کشید و ازان سمت چون گذار لشکر

ظفر اثر بسرحد تعلّقات مرار راو اتّفاق افتاد اگرچه سزای
آن نفاق پیشه امر ضروری بود مگر بپاس مصلحت
بسرداران لشکر حکم محکم شرف نفاذ یافت که مطلقا
روادار اذیّت متنفّسی ازآن نواحی نشده بگذرند بعد طی
شدن آن سرزمین چون سواد کنول مضرب سرادق
جاه وجلال شد نواب منوّر خان حاکم آنجا که بخدمت شاه
مسکین نام مجذوب دست بیعت داده بود از ورود
مسعود نواب فلک جناب پیر روشن ضمیر خود را
مطّلع ساخت آن فقیر که در صغر سن کشف براو واقع
شده بود و خارق وارد گشته زهر خندی بکار برده گفت که
ای منوّر شاد باش دشمنان ترا منهزم میسازم منوّر خان
که درجهٔ آن صاحب دل را مافوق نبی و اندکی پائین تر از خدا
می دانست اقوال حضرت مرشد را مقرون بیقین
داشته با سپاهی که همراه داشت خیمه بیرون زد وشب
در سرانجام حرب پرداخته صبحدم صف هیجا برآراست
چون خبر بنواب حیدر علی خان رسید لشکر ظفر پیکر آراسته
بمیدان نبرد رو آورد همین که از طرفین صفوف رزم آراسته شد
شاه مسکین بر پشت برهنه فیلی چون دیو آتش
بازی سوار شده با دو سه صد کس افغان از صف برآمده

در میدان نخرامید. چون مردم لشکر نصرت اثر آنصورت موحش را مشاهده کردند از آنجا که طبایع مختلف و شناسائی فقرای صاحب حال و کمال بهریک دست دادن مشکل بل متعذر است چند کس از مقربان حضار بحضور عرض کردند که بمقابلهٔ اینچنین لشکر خونریز بامعدودی آهنگ ستیز کردن کار هرکس نیست شاید این مرد از جمله اولیا و ابدال و اوتاد است که برای اعانت مرید خاص خود عازم شده از آنجا که بزرگان سلف رنجش خاطر اولیاء الله بهیچ نوع جایز نداشته اند اندیشه آنست که مبادا چشم زخمی بلشکر فیروزی اثر رسد یا ملالتی بذات شریف و عنصر لطیف آن والاجناب لاحق گردد نظر برین آنسب چنان مینماید که از سر تسخیر قطعه زمینی که در تصرف منور خان است دست برداشته شود نواب ذوالعزم ازین سخن روی درهم کشید و چین غضب بر جبین افگنده بحاضران خطاب فرمود که این سخن بگوش همه رسیده باشد که ایزد جان بخش و داور جهان آرا بر روی هر بنده که ابواب عنایت مفتوح میسازد و در رزق عالمی را مقرون بروزی او عطا میکند البته یکی از اولیا و ابدال برای حفاظت لشکرش از غیب متعین میباشد پس خدای جهان آفرین که برمادرهای

رحمت باز کرده و زیاده از سه لک کس متعین ما فرموده
بگوئید که آیا درین لشکر هم کسی از اولیا و اتقیا و ابدال
حاضر بوده باشد یا نه همگنان عرضداشتند که البته کسی از مردان
خدا درین لشکر ظفر پیکر هم حاضر خواهد بود ازین سخن نواب
والاجناب تبسم فرموده گفت که اگر چنین میدانید پس
چرا مضطر می شوید اگر ولی سپاه منوّر خان پیش می آید ولی
لشکر ما با او جنگ خواهد کرد حاضران را ازین ارشاد دل
قوي گشت و بعد این گفتگو نواب عالي جناب فیل فلک
شکوه مرکوب خود را بضرب کهک تیز راند همین
که حضرت حقایق پناه معارف آگاه فیل نواب را چون
موجهٔ نیل جوشان و خروشان دید مانند صدا از کوه فورا برگشت
و بدرون قلعه رسیده و در میان حجرهٔ تاریک خزیده منور خان
را طلب داشت و فرمود برارشاد ما عمل نما و هرچه نقد و جنس
داري بنواب برسان مگر خاطر خود جمعدار قلعه تو هرگز نخواهم
داد و من بر تو رحم نموده در قلعه برگشته آمده ام و اگر بیرون
می ماندم این هم میرفت منوّر خان کرامت مرشد کامل
و هادي آگاه دل را بچشم خود دیده و تحفهٔ آفرین بخدمت
پیر روشن ضمیر گذرانیده از کرده خجل شد و فی الفور دیوان
خود را معه قطعهٔ عرضي و اسباب ضیافت روانه حضور

پر نور ساخت و ارسال پیشکش را بر فردا گذاشت
نواب رحیم الطبع نظر نوازش بر حال دیوان مبذول
فرموده بمردم لشکر نصرت پیکر فرمان داد که امروز دست
جرأت از آستین شجاعت بر نیارند چنانچه حسب الحکم
قضا توأم افواج قاهره بر کنار رود تنب بهدرا که غربی قلعه
میگذرد اعلام و خیام اقبال بلند کردند علی الصباح منوّر خان
موازی پنج لک روپیه از نقد و جنس و نفایس و نوادر
بطریق پیشکش ارسال حضور نمود و در پیشگاه عظمت
و جلال عزّ قبول یافت پروانه متضمّن اطمینان بنام
منوّر خان صادر گردید و نواب حیدر علی خان روز دوم از آنجا
کوس نهضت کوفته از راه بنی کنده و پندی کنده گذشته
سواد بلّاری را مضرب سرادق اقبال نمود و منشاء این
عزیمت آن بود که مطمح نظر نواب بهادر آن بود که چون
نواب بسالت جنگ حاکم ادهونی پیشتر بامرار راو
سازش کرده چند قریه از ملک محروسه سرکار خداداد
تاراج کرده بود اگر حالا هم حرکتی که منافی صلح باشد بعمل آرد
دست غارت بتخریب ملک متعلقهٔ ادهونی باید
کشود و الا براجهٔ بلّاری که در ایّام روبکار بودن مناقشه
باصاحبان عالیشان انگریز بهادر در نواحی رای درگ مصدر

شوخي ها شده نوایر فتنه مشتعل ساخته بود گوشمال واجبي
باید نمود مگر چون از طرف نواب بسالت جنگ نوعی
بوی نفاق بمشام نرسید حکم قضا توام بفوج ظفر موج صادر
شد که قلعه پائین گره را بضرب گوالیل مسمار سازند
و پس ازان کمند همت بشرفه حصار که بالای کوه و ملجا
و ماوای راجه است مستحکم انداخته مفتوح سازند بهادران
جان نثار حسب الامر والا باسرع زمان سیبه و ساباط
مرتب نموده گوله زني آغاز نهادند و در یک روز بشدت
ریزش گوله برجی را از حصار منهدم ساختند و شب هنگام
بعزم یورش تاختند لیکن راجه که مرد دلاور بود از جان
برخاسته و کمر همت بدامن استوار نموده دلاورانه جنگ
نمود و دران شب آبروی مردانگي را از افتادن بخاک نامردي
نگاهداشت علی الصباح نواب عالي قدر از جرأت و دلاوري
راجه مذکور باسم نایک مشهور بهم برآمده بگوله اندازان
قدغن بلیغ فرمود و آن آتش مزاجان سنگهای کلان
در قنبارهها پر کرده و بطرف شمالي برکوهچه که سرکوب
قلعه بود بالا کشیده آتش زدند و آن سنگها بزور باروت
بهوا پریده اندرون قلعه افتادند و دست و گردن چند زنان
درحرم سرایش بشکستند و شور محشر بلند شد و تمامي

پردگیان او دست فریاد در دامن نایک زدند و ابرام
از حد گذرانیدند که از برای خدا حرمت ما را نگاهدار و هر چه داري
بملازمان نواب بسپار ناچار نایک مسطور مضطر شده
وکیل را با عریضه و دو لک روپیه نقد بحضور فرستاد و قصر
دولت خود را از لطمهٔ آن بحر جوشان وارهانید نواب
فریدون فر پیشکش او را بمعرض اجابت مقرون ساخته
پروانهٔ تشفّي بخش حوالهٔ وکیل فرمود و اخبار نویسي از حضور
بدان مقام تعیین نمود همدرین روز از معروضهٔ منهیان بسمع
مقدس رسید که سردار مرهتّه ناظم مرچ باغواي گوبند راؤ
وامرت راؤ اسپ شجاعت بمیدان تاخته در نواحي
وهاروار وبادامي متعلّقهٔ این دولت خداداد آتش فتنه
بلند ساخته است باصغاي این خبر نواب حیدر علي خان
بهادر صیانت آن ملک را بر تسخیر این دیار مرجّح
دانسته از معبر کرکنات عبور رود تنب بهدرا فرموده
و ایلغار نموده همینکه قریب بنکاپور سایه هما پایه لواي آسمان
ساي انداخته بود که غنیم از هیبت و صلابت آمد آمد کوکبهٔ
لشکر قیامت اثر بیدل و بي جگر شده بمقر حکومت خود
برگشت و نواب فلک جاه ازان راه عطف عنان
سمند گیتي نورد فرموده در سواد شانور اوتاد خیام فلک

احتشام مستحکم نمود عبدالحکیم خان که پیش ازین چند بار
سرچنگ رسای خورده بود این بار بتوفیق خرد مآل
اندیش براه راستی خرامیده واظهار خلوص واتحاد نموده
بگام شوق طریق استقبال پیمود واظهار قلّت مداخل
وکثرت مخارج نموده خرچ یک روزهٔ لشکر ظفرپیکر
که یک لک وسی و پنجهزار روپیه تخمیناً قرار یافت
داخل خزانه فیض نشانه نمود نوّاب دریادل ازآنجاهم
نقّارهٔ اقبال بلند آوازه ساخته از راجگان سری هتّی
ودتّل وکیل گهری پیشکش های شایان بمعرض وصول
آورده بنواحی بیجانگر عرف آناکندی خیمه جاه وجلال
برافراشت وتمراج راکه حاکم آن مقام بود بحضور طلبداشت
امّا ازآنجاکه تمراج از نسل کشن راج ورام راج قوم
چهتری بوده وبکسی سلام کردن مرسوم آن گروه
نبود ودرایّام سابق تمامی ممالک کرناتکی وملیبار تاکنار
رود کشنا درقبضهٔ تصرّف آنها بود وآخرکار در محاربات
سلاطین قطب شاهیه وعادل شاهیه ونظام شاهیه ملک
بسیار ازقبضهٔ تصرّف شان بدر رفته ودرعهد خلافت بادشاه
جم جاه اورنگ زیب محی الدین عالمگیر بادشاه غازی
صعوبت بسیار بحال آن خاندان راه یافته برچند محال

که بطریق یتول عنایت شده بود قانع گشته ایّام حیات
بسر میکردند در ینولا که حکم نوّاب حیدر علي خان بهادر برای
حاضر شدنش رسید چون دیگر چاره نداشت بیماري خود
را بهانه انگیخته پسر خود را بایک لک هون بطریق نذر
روانه پیشگاه جلال نمود نوّاب عالي همّت نظر برحرمت
آبا واجدادش فرموده از تکلیف حاضر شدن معاف داشت
ودرانجاهم اخبار نویسی مقرر فرموده پیشتر نهضت فرمود
واز راه بوکاپتن گذر فرموده بسواد ڈهکل واري نزول رایات
عالیات اتفاق افتاد وچون اخبار بلاهت وسفاهت
تمراج راجهٔ آنجا مکرّر از خارج بسمع مبارک رسیده بود
برای انبساط خاطر وتفریح طبع مقدّس برای احضار او فرمان
رفت پوشیده نماند که راجهٔ آنجارا که مردمان آن بلاد
بحماقت منسوب میکردند اتّهام نبود بل ایزد تعالی از بدو
فطرت وجودش بآب بی عقلي سرشته بود وحرکات
وسکناتی که ازو بوقوع می آمد ساختگي دران دخل نداشت
چنانچه یکی از حماقت او آنست که همه محاصل تعلقه را
درخرید افیون صرف میکرد واز خانه بیرون نمی آمد همواره
خواهان افیون وهمدم پینک می بود عقب دیوار حرم او
تالابی وسیع وبرساحل آنطرف کوهچه واقع بود گاهی

که بتقریب سیر بر پشت بام میرفت و نظر
بر تالاب وکوه مینمود بکارپرداز ان خود میگفت که دیگر
جز این هوسی ندارم که این کوه سر بسر افیون شود
تاباب تالاب آمیخته در یکهفته بخورم و چون زنش برای
اکل طعام بدرون محل می طلبید بعد تقاضای چند پاس که
پرستاران دست و گردن گرفته می کشیدند در حرم سرا
رفته اندکی شیر و برنج میخورد و اگر گاهی برای سیر باغچه که
از حویلی او بفاصله یک تیر پرتاب بود قدم رنجه می نمود
و از صبح روانه شده در عرصهٔ دو پاس داخل باغ میشد
اگر احیاناً چشم میکشاد از خادمان می پرسید که چند روز
شد که از محل بر آمدیم معلوم نیست که باز کی بحرم خواهم
رسید چون کسی میگفت که اگر قدم بردارند مسافت
محل چند گام بیش نیست می خندید و میگفت که باین
سرعت رفتن کار کبوتر است الغرض حکم حضور رسید
و کارپردازانش کشان کشان حاضر آوردند نوّاب فلک
جناب بمشاهده طلعت بوالعجب او علامت حماقت
بتفرّس دریافته پیش طلبید و پرسید که چه حقیقت
است و چه نذر آوردهٔ بعد تامّل بسیار سر از جیب تفکّر
بر آورده گفت که دو سه صد من افیون موجود است

و چند گاو شیردار هم دارم و اهلیهٔ من که کنیز شما است
اندکی زیور نیز دارد اگر بخواهید و قدردان افیون باشید
اندکی میتوانم داد و خاطر جمع دارید دو صد گاو شیردار هم
که از لوازم افیون است نذر خواهم کرد نواب آن
عجایب المخلوقات را اسم با مسمّا دیده بسیار خندید
و امینی دیانت دار برای تحصیل مال واجب در تعلقهٔ او از
حضور تعین ساخت و برای خرج افیونش یک ده سیر حاصل
جدا کرده ویرا بنواخت و چون از تنظیم آن نواحی و وصول
پیشکش از راجگان انفراغ کلی دست داد با جهان جهان فرخی
و فیروزمندی بطرف دار الاماره سریرنگپتن اعلام اقبال
بلند گردانید و هریکی از صغیر و کبیر و برنا و پیر از اشعهٔ جمال
باکمال او دیده دل و جان را نورانی ساخته بکام دل رسید ؛

لشکر کشیدن ناظم مرچ و گوبند راو بن امرت راو و دیگر سرداران مرهته واتّفاق ورزیدن ابراهیم خان المخاطب به دهونسا و گرفتار شدن سران مرهته و ناکام رفتن ابراهیم خان و تسخیر نمودن نواب حیدر علي خان بهادر ملک بلّاري ؛

دریںولا که گردش گردون بکام نواب حیدر علي خان بهادر بود و بادهٔ عشرت در جام مراد موج زني مي نمود هریکی را از حکّام اطراف خار عناد و رشک در سینه مي خلید علی الخصوص نواب بسالت جنگ ناظم ادهوني و مرار راو ناظم مرچ که باهم دگر نرد موافقت باخته هردم منصوبه ها مي انگیختند که بنوعی مهرهٔ اقبال نواب حیدر علي خان بهادر را در ششدر ادبار باید انداخت و بهر نهج که سبزه زار دولت آن نخابند گلشن شوکت پایمال حوادث شده رنگ زریري گیرد اسپ عزم در میدان تدبیر باید تاخت چنانچه نواب بسالت جنگ بوسیلهٔ ارسال عرایض بحضور ناظم حیدرآباد مهم تسخیر ممالک محروسه نواب حیدر علي خان بهادر آسان وانموده او را بر آن آورد که ناظم موصوف ابراهیم خان المخاطب بدهونسارا

(یعنی نقّارهٔ کلان) که بوفور شجاعت کوس لمن الملک
دران ملک می نواخت برای افتتاح آن عقده مالاینحل
روانه ساخت و درین اثنا زبانی جواسیس بحضور نواب
حیدر علي خان بهادر پیرایهٔ انکشاف یافت که نواب
بسالت جنگ سپه سالار لشکر خود را که صفدر
جنگ خطاب دارد باتّفاق موشیر لالي فرانسیس
المشتهر برستم جنگ برای تسخیر قلعه بلّاري فرستاده
چنانچه آن هر دو سردار قلعه مذکور را محاصره کرده اند اما نایک
راجهٔ آنجا در حالت محصوري پای شجاعت قایم کرده
جواب شان بسفیر گولهٔ تفنگ و توپ حواله مینماید
و ابراهیم خان غلغله شجاعت خود بلند ساخته می آید
نواب غضنفر دل باستماع این اخبار محمد علي کمیدان را
با پنج هزار سپاهیان بار و هفت هزار سوار خونخوار خنجر
گذار و باجي راو خسر پورهٔ ترمک راو را که از مدّتی در
سلک ملازمان حضور بود بافوج همراهیش خلعت
رخصت عطا ساخت چنانچه محمد علي کمیدان ایلغار کرده
در عرض پانزده روز بدهارواڑ رسید و محاذي قلعه میداني
وسیع را که دران نهری خشک بود برای فرودگاه پسندیده
اتواپ همراهي خود و سپاهیان بار در کمین گاه نهر خشک

قایم ساخته خود بر کناره آن که مرتفع بود باسواران درصدد نصب خیام گردید اتفاقا آنروز روز دسهره بود که دران درمیان اقوام مرهته چنان مرسوم است که لباس های رنگارنگ دربرکرده و اسپان و فیلان را به یراقهای سیمین و زرین و رنگهای گوناگون آراسته سوار میشوند و درمیدان های وسیع جولان میکنند و از تماشای رقص و سرود خوشحالی می اندوزند و دران روز یک دو موضع را اگر از ملک دشمنی باشد بهتر ورنه مملوکه خود را آتش میزنند و تاراج میکنند و روز دویم بتلافی می پردازند واین امر شنیع را از برای خود فال نیک میگیرند الغرض درحینیکه محمد علی بمیدان به افراشتن خیام و اعلام می پرداخت وهنوز بار از پشت گاوان و شتران فرود نیاورده بود که سرداران مرهته باجمعیت سی هزار سوار و هشت هزار پیاده و شانزده ضرب توپ و امردان زرینه پوش و زنان حور تمثال بر مادیان های دکهنی نشسته خرامان خرامان بمیدان دررسیدند و چون دو روز پیشتر زبانی هرکاره های خود وسعت آن میدان را پسندیده ارادهٔ نزول درهمان صحرا داشتند بی محابا بفاصلهٔ یک تیر پرتاب از کنار نهر خشک آمده باطمینان خاطر خرامیدند

و با آنکه سواران همراهي محمد علي کميدان بنظر افتادند مگر چون
ميل قضا ديده دل شان کور ساخته بود آن گروه را هم جمعي
از تماشائيان دسهره خيال کرده بی تکلف با زنان و طفلان
مطايبه کنان چند قدم ديگر پيشتر راندند محمد علي بکمين داران
اشاره نمود و گوله اندازان شير شکار و تفنگچيان خونخوار
بيکبار سر از کمين گاه بر آورده چنان شيلک اتواپ
پر از ساچمه و بنادیق آتش بار نمودند که از شدت خونريزي
اعادي جوی ها روان گرديد و از دلهای اعدای دين ارغوان
و لاله زار در آن صحرای قيامت آشوب بردميد و از طرف
ديگر محمد علي کميدان با فوج سواران بادپايان آتشين نعل
را مهميز زده باخيل اعدا در آميخت و از تيغ و تير هزاران
هزار مردان گلگون پوش را چون اوراق خزان ديده بر خاک
خواري ريخت دران هنگامه قيامت نشانه تانتيا بهادر
که راس الرئيس آن جماعه بود از بس جسامت
و گراني خانهٔ زين را تهي ساخته بر خاک افتاد و هوش و خرد را
جواب داد و هدرين اثنا يغماگران همراهي محمد علي تمامي لشکر
را غارت نموده و تانتيا بهادر را با ديگر دوازده نفر سرداران
مرهته و خيلي از زنان سيمين تن زرينه پوش در چنبر
اسيري کشيده پيش محمد علي حاضر نمودند و بقية السيف

از لشکریان مرهتہ بانیم جانی کہ داشتند رو بفرار نهادند
و دست از اموال و شتران و فیلان و اسپان برداشتہ
دولت و اقبال را پشت دادند محمد علی سجدات شکر
الهی بتقدیم رسانید و جمیع نقود و اجناس غنیمت را یکجا کرده
نصفی از آن برفقرای دعاگو کہ چهل و پنجاه کس همواره در سفر
و حضر همراه لشکری باشند و مجاهدان نصرت شعار کہ دران
روز مصدر کارهای نمایان گردیده بودند توزیع نمود و نصف
باقی را بر فرد کاغذی از برای ارسال حضور لامع النور نواب
حیدر علی خان بهادر ثبت نمود و در میدان رزمگاه نقارهٔ
فتح نواختہ و بہ تیمار مجروحان لشکر خود پرداختہ شب باستراحت
بسر برد بوقت صبح اموال مغروقہ مافوف عرضداشت
مشعر تهنیت فتح بحضور ترسیل نمود چون عرضی آن
دولتخواه بلا اشتباه بنظر اشرف گذشت نواب غریب
نواز قدر افزای فدویان جان باز بزبان مبارک آفرین و تحسین
فرموده خلعت گران بها معہ جواهر گران سنگ و مالهٔ
مروارید و کمر مرصع و اسپ تپچاق بازین و یراق مطلا
برای کمیدان مذکور مرحمت فرمود درین اثنا عرایض سوانح
نگار رای درگ مکرر بدین مضمون بحضور اقدس رسید
کہ سپہ سالار لشکر بسالت جنگ بهادر کہ از سہ ماه

قلعه بلّاري را محاصره دارد هرچند سر بسنگ میگوید مگر
هنوز قفل حصار به کلید تدبیرش نکشوده وراجهٔ آنجا تحصّن
جسته داد دلاوري مي دهد وابراهیم خان دهونساکه دم انا
ولاغیري میزند با فوج خود سمت کنک گري دکپل
رسیده و از صدمهٔ دور باش هیبت او رعایا در گرداب
اضطراب افتاده اندیشهٔ غرق شدن کشتي امید از طوفان
بلا دارند نواب والاجناب في الفور شقّهٔ خاص بنام محمد علي
کمیدان بدین مضمون صادر فرمود که چون در ممالک هند
زدن شست را گهونسا میگویند بنابران آن شجاعت
دستگاه را بخطاب گهونسا سرفراز فرمودیم لازم که براي
صیت نام خود تا پیش خلایق اسم با مسمّا بوده باشد
خود را بر روي دهونسا بزند وانشاء الله تعالی ما هم از راه راي
درگ نهضت مي فرمائیم از طرف کومک خاطر جمع داشته
همّت بگوشمال اعدا برگمارد واسیران را روانه درگاه
سازد کمیدان شجاعت شعار بعد ورود شقّهٔ خاص
اسباب غنایم را ببدرقه سه هزار سپاهي جرّار روانه
حضور اقدس ساخت وخود بر جناح استعجال گوشمال
فوج دهونسا را مطمح نظر نموده بکوچ هاي طویل آنطرف
تاخت بعد انقضاي ایام معدود نواب نامدار از دار الاماره

سریرنگپتن نهضت فرموده در سواد رتن گری خیمه زد و اهل بنگاه و اثقال کارخانجات و توپخانه ذمهٔ پورنیا دیوان گذاشته و لشکریان همراهی را برای برداشتن ماکولات دو روزه حکم داده باسواران تیزجلو و سپاهیان بار تندرو ایلغار فرموده در عرصهٔ دو روز و شب طیّ بوادی و صحاری نموده شب سیوم بر سر لشکر سپه سالار نواب بسالت جنگ ریخت و به شیلک بنادیق و طعن نیزه و چکاچاک شمشیر و شپاشاپ تیر شور قیامت بر سر آن افتادگان بستر بیخبری برانگیخت دران شب تاریک هرکه بطلب اسپ دوید در مغاک عدم شتافت و هرکس به پیچیدن دستار دست بالا کرد غنچهٔ پیکان بر سر یافت ؛

نظم

شب تیره از تیغ رخشان شده ‌ ‌ سنانها چو انجم درخشان شده
شب تیره از شدّت بعث و نشر ‌ ‌ خبردار می کرد از روز حشر
ز بس کشتگان خفته اندر مغاک ‌ ‌ نمانده دگر جای در بطن خاک
سواران رستم دل شیرگیر ‌ ‌ دل چاک را دوختندی به تیر
یلان سبکدست بی ترس و بیم ‌ ‌ زده بر کمرگاه دشمن دو نیم

فرو برده سر ساچمه در بدن چو زنبور در خانهٔ خویشتن
شب تیره از گرد شد تیره تر سلامت نمانده نه پا و نه سر
دران هنگامه قیامت نشانه که کسی خبر از خویش و بیگانه
نداشت هر کسی بهر طرف که اتّفاق افتاد بی اسپ
و سلاح بحالی که نصیب کس مباد رو بفرار نهاد سپه سالار
آن لشکر هزیمت اثر سر و پا برهنه تنها افتان و خیزان
در میان سپاهیان موشیر لالي فرانسیس که بقاعدهٔ
ولایت خود در یزک داري هوشیار بودند رسید و فرانسیس
مذکور آن مرغ نیم جان را در قفس امان نگاهداشته
اتواپ گرد لشکر خود داشته از رزمگاه بیرون شتافته
صحیح و سالم به ادهوني رسانید چون دران شب تیره که از
گرد و غبار چشم انجم خیره بود نواب حیدر علي خان بهادر
بنواختن شادیانه حکم فرمود و صدای کوس و طنبور گوش
سیّحان ملاء اعلیٰ از گلبانگ نصرت بر آمود راجهٔ محصور
از بالای بروج حصار مشاعل افروخته پیک نگاه برای وادید
آن هنگامه دوانید تا که زباني هرکاره او را از ورود مسعود
نواب حیدر علي خان بهادر و مقتول شدن لشکریان
سپه سالار و رفتن موشیر لالي با آن هزیمت نصیب
خبر رسید چنان رعب و هراس بر خاطرش غالب

شد که ناموس خود و قدری خزانه و جواهرات که بآن سرعت برداشتن توانست بار کرده از دریچه عقب قلعه برآمده سمت بیجاپور چنان شتافت که بعد ازان کسی از حال مرگ و زیست او خبر نیافت علی الصّباح حینیکه نواب والاجناب مصروف ضبط تمامی خیام و افیال و اسپان سپه سالار بود نوید سراسر امید فرار نمودن راجه و بی جنگ فتح شدن حصار بگوش رسید نواب حیدر علی خان بهادر معتمدان را برای جمع آوردن اسباب مغرورتک لشکر سپه سالار گذاشته خود بر جناح استعجال شتافته داخل قلعه گردید و بی منازعت و ممانعت اغیار اموال بی قیاس که اسلاف آن راجه در سنین و قرون بی شمار دران حصار سپهر آثار فراهم ساخته بودند بتصرّف اولیای دولت نصرت مدار رسید نواب معلّی القاب بشکر این عطیّهٔ عظمی و موهبت کبرا جبین نیاز بدرگاه کریم کارساز بسجدهٔ عبودیت نور آگین ساخته لوای شوکت برافراخت و برآوردن پنبهٔ غفلت از گوش نواب بسالت جنگ برذمّهٔ همت والا نهمت واجب و لازم دانسته در سواد ادهونی رسیده قبّهٔ بارگاه باوج ماه بلند ساخت و روز دویم بنواب بسالت جنگ

زباني معتمدي پيغام فرستاد که از دو ماه لشکر ظفر پیکر در تاب
وتب اسفار گرفتار است و طلب خزاین از دار الاماره
متعذر و دشوار لازم که مبالغ ده لک روپیه بالفعل برای انجام
لابدّیات فوج ظفر موج ارسال سازند والا بهر نوعی که
مناسب باشد فکر وصول آن بعمل خواهد آمد نواب بسالت
جنگ چون نهنگ یلار اوهن کشاده دید بی چون وچرا
زر مطلوب ارسال داشت وزمانه سازي را کار فرموده
بترسیل مکتوب اتحاد اسلوب بنای دوستي گذاشت
بعد انفصال این معامله نواب همایون طالع چوب تادیب
در دست اقتدار گرفته بطرف دهونسا طبل کوچ کوفت
و محمد علي کمیدان هم بافوج همراهي خود از یکطرف بمقابله
لشکر ابراهیم خان دهونسا رو آورد چون صدای آمد آمد
لشکر ظفر پیکر بگوش دهونسا رسید تباهي لشکر سپه سالار
و انقیاد پذیرفتن نواب بسالت جنگ را ترجمان
حال خود دانسته بی جنگ و پیکار طبل باز گشت نواخته
برجعت قهقري بحیدرآباد باز گردید یغماگران لشکر نواب
حیدر علي خان بهادر لشکریان دهونسا را چون گلهٔ گوسفند
در پیش انداخته بضرب چوبدستي خوب پشت
و پهلو نرم کردند و چهل و پنج مهار شتر محموله اشیای

نفیسه توشکخانه وده ضرب توپ وسی زنجیر فیل واسباب لشکریان بقبضهٔ تصرّف آورده زده زده تاراج جور تعاقب کردند و مرار راؤ حیله گر که در لشکر دهونسا بوده و شب و روز ترغیب و تحریص وی بر تخریب ممالک محروسهٔ نواب حیدر علي خان بهادر می نمود و همبرین نمط حلیم خان حاکم کرپه و راجهٔ چیتل درگ که هرسه تن چون ارواح ثلاثه در قالب ابراهیم خان گنجیده بهیجان مواد فاسد می کوشیدند چون دیدند که از آن کوس بی مغز صدای برنخاست آن هرسه کس از وجدائي گزیده بدار القرار خود رفتند و نواب والاجناب عروس فتح و نصرت در آغوش کشیده بسمت بلّاري نهضت فرمود ؛
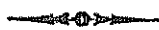
ذکر تسخیر فرمودن نواب حیدر علي خان بهادر قلعه گتّي و توابع آنرا بزور شمشیر عالم گیر و گرفتار نمودن مرار راؤ فتنه آثار را در کمند تدبیر که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد و هفت هجري بوقوع رسید ؛

مرار راؤ از مشاهدهٔ دولت خداداد نواب حیدر علي خان بهادر همیشه تخم حسد در مزاع سینهٔ خود می کاشت بدرم

و قدم و قلم قاصر نشده در انهدام قصر شوکت نواب همت
می گماشت چنانچه در ایامیکه ترمک راؤ خال مادهو راؤ
پیشوا از پونه رسیده در ملک محروسهٔ نواب عالی
جناب مصدر فتنه و فساد شده بود و نواب حیدر علی خان
بهادر باقتضای مصالح ملکداری محرک سلسلهٔ صلح گردید واو
نیز تلف لشکریان و تحمل اخراجات لشکرکشی را
مد نظر داشته خواست که روابط اتحاد را مستحکم ساخته
مراجعت نماید مرار راؤ ترغیب و تحریص تسخیر ممالک
بالاگهات نموده آتش فتنه را دامن زده بود تا در
جنگ چرکولی صدمه عظیم بلشکریان نواب والاقدر رسید
و ترمک راؤ بی نیل مقصود جان بسلامت بردن غنیمت
دانسته رفت و با این همه نواب دریادل بتالیف
قلب مرار راؤ پرداخته لیکن آن ناتوان بین شب و روز
تدابیر برهمی دولت خداداد می اندیشید وچون از جوانب
دیگر کشاد کارش متصور نشد نواب بسالت جنگ ناظم
ادهونی را بعداوت برانگیخت و ابراهیم خان را که در
حیدرآباد بربستر آرام غنوده بود از تشویق تسخیر ملک
بالاگهات خسک دربستر ریخت نواب والاقدر
اگرچه بالکل ازته کار آگاهی داشت مگر سزای آن بدکردار

موقوف بر وقت دیگر داشته در پینولا که بفضل کریم کارساز لشکر بسالت جنگ گوشمال واجبی یافت و دهونساهم بدوال مستحکم صدای الحفیظ بر آورده رو از میدان تافت نواب والاجناب برچیدن خار از گلشن اقبال خود صلاح دیده بسمت قلعهٔ گتی که مرار راؤ دران معه عیال و اموال خود جاداشت نهضت فرمود و چون سواد شهر مضرب سرادقات جاه و جلال شده با یکی از معتمدان بمرار راؤ پیغام فرستاد که اگر قلعه گتی تسلیم اولیای دولت قاهره نماید تعلقه شوند که مکان سیرحاصل و بانزهت و صفاست به تیول او مقرّر میفرمائیم و آن تعلقه همیشه از تصادم تاخت و تاراج لشکر حیدری مصئون و محفوظ خواهد ماند لیکن راؤ موصوف مطلق این گوهر شهوار نصایح را که سراپا موجب جمعیّت خاطرش بود بگوش رضا جانداد نواب والاجناب چون دید که کار از مدارا در گذشت آخرکار به بهادران لشکر شکن حکم محکم صادر فرمود که قلعه را محاصره نمایند و برای افتتاح آن در محکم توجّه بر گمارند بمجرّد ورود حکم قضا توأم بهادران نصرت شعار اتواپ قلعه کوب بر فراز بلندی ها کشیده پیام دندان شکن بزبانی سفیران گوله ارسال نمودند واز آنطرف مرار راؤ

هم ازینروکه دود نخوت بدماغش پیچیده بود جواب
سوالات این طرف بتقریر وکالای هم جنس حواله می نمود
آخر مرار راؤ چون دید که بهادران لشکر حیدری هر روز
خیره شده بچیره دستی کار از پیش میبرند واز گوالیل اتواپ
وقنباره ضررکلی بسکنه وامکنه قلعه میرسانند بحفاظت برج
وباره پرداخته جنگ را طول میداد و هر روز خطوط متواتر
بمصاحبت قاصدان روانه پونه ساخته اعانت می جست
مگر سپاهیان یزک که بحکم نواب حیدر علی خان بهادر
برای انسداد رسیدن رسد بقلعه برطرق وشوارع محافظ
بودند قاصدان مرار راؤ را معه مراسلات گرفته بحضور
می آوردند ازین جهت تیر تدبیر بهدف مراد نمی رسید
آخر الامر چون ایّام محاصره بطول انجامید واز هیچ طرف
مدد وکمک نرسید وآب تالاب که اندرون حصار
موجب زیست خلایق بود خشک گردید مرار راؤ
عاجز شده وکیل از جانب خود بحضور نواب پوزش
پذیر زود بخش دیرگیر فرستاده استدعای عفو جرایم نمود
نواب سپهر جناب برسکنت او بخشوده عنایت
نامه مشعر نوید امان جان بذریعهٔ وکیلش مرحمت فرمود
ومرار راؤ بسواری پالکی معدودی از خدمتگاران همراه گرفته

در لشکر ظفر پیکر داخل شد کارپردازان درگاه حسب الارشاد او را در خیمه علحده فرود آوردند و بهادران قلعه شکن بموجب ارشاد نواب سپهر جناب تهانه مستحکم در قلعه قایم کردند مرار راؤ هرچند الحاجت کرد مستدعي ملاقات شد مگر عرض او پیرایه استجابت نیافت و بعد دو سه روز اهل حرم او را بعزّت تمام از قلعه بیرون آورده باو سپردند و مرار راؤ را معه ناموس او بسرینگپتّن بردند بعد این فتح نمایان و ضبط شدن اموال بی پایان نواب حیدر علي خان بهادر برای انتظام تعلقه سوندر لوای نصرت برافراخت و بهمین مقام معروض پیشگاه جاه و جلال گردید که کارپردازان پونه از نوشتجات نواب بسالت جنگ خبر محصور شدن مرار راو شنیده چهل هزار سوار برای کمک او روانه ساخته بودند مگر آنجماعه قریب کورگل رسیده چون خبر مسخّر شدن قلعه گتّي و مقید شدن مرار راؤ شنیدند بپونه برگشتند در خلال این حال مزاج تقدس امتزاج جناب مستطاب نواب معلّی القاب از محمد علي کمیدان مکدّر گردید ازآنجاکه طبع او مایل اسراف شده بود زیاده از دخل خرچ می نمود و مضمون آیه کریمه والله لایحبّ المسرفین بخاطرش نمیداشت این معني ها بر خاطر

اقدس گران آمده او را از نظر انداخت لیکن پرورش او بهر نهج منظور خاطر دریا مقاطر بود مگر چون از اسراف دست بردار نمیشد و بی اجازت حضور مصدر صرف اموال کثیر می گشت چشم نمائی بچشم مرحمت واجب شمرده رساله اش هم از وی جدا ساخته وظیفه شایسته برای او ماهواری مقرر نمود و همدرین اثنا قلیچه هر پل و تعلقه نیگت گری که مرار راو بتعدّي از تصرّف راجه بر آورده در قبضهٔ خود داشت بضبط اولیای دولت خداداد در آمد؛

ذکر تسخیر چیتل درگ و گرفتار شدن راجه مقهور بعنایت رب غفور با دیگر سوانح که در سنه یکهزار و یکصد و هشتاد هجري بظهور رسید؛

پوشیده نماند که در ایّام ماضیه که نواب والاجناب باطفای نوایر فساد راگهو پیشوا تعلّق خاطر داشت شخصی از کارپردازان هرپن هلّي که نواخته و پرداخته راجه چیتل درگ و واقف از حالات لشکر و ذخایر و اموال او بود از آقای خود طریق بغاوت پیموده بحضور انور نواب حیدر علي خان بهادر رسیده در پی انهدام قصر شوکت راجه سطور ساعي جمیله بکار می برد و همیشه خاطر عاطر نواب ممدوح را برای

تسخیر چیتل درگ ترغیب وتحریص می نمود چنانچه نواب والاجناب روزی چند هیبت جنگ بخشي را هم معه فوج بدانطرف تعین فرموده بود چنانچه تفصیل این حکایت در اوراق سابق رقم زده کلک بیان گشته بعد چندی راجه چیتل درگ بودن آن شخص که غمّاز رازهای نهاني او بود در حضور نواب بهادر موجب زوال وفنای دولت خود اندیشیده بحضور عرضداشت ارسال نمود که اگر آن شخص بدارالمقر از حضور رخصت شود بمصاحبت او پیشکشي لایق بحضور ملازمان ارسال خواهم داشت نواب والا جناب معروضه او را قرین صدق تصور فرموده آن کارپرداز را معه مرزبان آنچه برای اصلاح کار و دولتخواهي سرکار مامور فرموده رخصت انصراف ارزاني داشت چون آن کارپرداز بخدمت سوم سنکر راجه چیتل درگ فایز گشت آن مزوّر حیله گر برای تالیف قلب رمیده اش خلعت گران بها وگلوبند مروارید وپدک الماس وغیره عطا کرده زمام مهام تمامي امورات مالي وملکي باو مفوّض نمود کارپرداز مذکور از آنجا که بدفطرت وتنگ حوصله وکم مایه بود در عرصه چند روز آبروی بسیار کس از رعایا را بخاک ریخت راجه اگرچه از تعدّي او بجان آمده بود مگر قابوی وقت

میجست عاقبت الامر چون بیباکی و سفاکی آن کارپرداز
از حد گذشت وحوصلهٔ راجه تنگی کرد روزی آن بد اطوار را
براسپ خاصه خود که زین مطلا و مرصع داشت سوار کرده
عنایت های بیش از پیش بحالش مبذول ساخته در مغالطه
انداخت بعد لمحه که کارپرداز بخانهٔ خود رفت راجه مکار
ده نفر از عیاران خونریز با خنجرهای تیز در حجره نشانیده آن
کارپرداز را ببهانه آنکه مصلحتی ضروری در میان آوردن
است از خانه باز طلبید کارپرداز مذکور بی تکلف حاضر شد
وحسب الامر راجه دران حجره که خلوت گاه قرار یافته
بود درآمد بمجرد رسیدنش آن ده نفر گماشتگان عزرائیل
برسرش تاختند و بضرب خنجر جسد پلیدش بخاک
وخون انداختند راجه زیرکی بکار برده باندیشه آنکه مبادا
باستماع خبر کشته شدن کارپرداز آتش غضب نواب
حیدر علی خان بالا گیرد بنابران بمقتضای دور اندیشی از
قلم تراش انگشت دست خود بریده لباس خود خون آلوده
ساخت و مرزبان آنچی رافی الفور پیش خود طلبداشته
گفت که فلان کارپرداز حقوق نمک و پرورش من
فراموش کرده خنجر بر من راند چنانچه دستم بریده شد مگر
ملازمانم چابکی بکار برده مرا از شر او رهانیدند و آن وخیم العاقبت

را بدار البوار فرستادند لازم که شما مهربانی کرده بحضور
نواب حیدر علی خان بهادر عرضداشت نمائید و عذر بی تقصیری
من بخواهید چون این واقعه از معروضه زمیندار آنچی بسمع
اقدس نواب بهادر رسید بنابر اشتغال بدیگر امورات
ضروری و نظم و نسق پرگنات و قلعجات آن نواحی
اغماض عین فرموده سزای راجه چیتل درگ بروقت
دیگر ملتوی داشته بود در ینولا که نسیم نصرت و ظفر از
مهبّ عنایت حضرت خالق داد ربر شقّهٔ لوای جهان
کشای نواب فریدن فرزند فیض الله خان که از سرداران
معتبر بود برای گوشمال آن راجه با فوجی گران دستوری
یافت و فیض الله خان بی آنکه کار بجنگ منجر شود آن
سفیه ناعاقبت اندیش را بمسلک سلامت رهبری
نمود و آن سرگشتهٔ تیه ضلالت هزار اشرفی و هفتاد هزار
روپیه جرمانهٔ گستاخی ها سوای پیشکش مقرّری قبول کرد
چون این مراتب از معروضه فیض الله خان بحضور اقدس
لمعه ظهور یافت برهمی ریاست قدیم راجه مذکور منظور
خاطر ملکوت مناظر نداشته بعنایت خلعت و سند بحالی
ملک بدستور سابق مرحمت فرمود و فرمان قضاجریان
بنام راجه شرف نفاذ یافت که فوجی از همراهیان خود

متعین لشکر ظفر پیکر میداشته باشد چون نوید امان جان و مال بآن بدخصال رسید بفراغ خاطر بمقرّ حکومت خود استقرار ورزیده دوهزار پیاده و شش صد سوار روانه اردوی معلّی ساخت درین عرصه نواب ثریّا جناب از سنخیر گوری کوته و مکال و دوبری و غیره فراغت یافته و تهمانجات گذاشته راجه چیتل درگ را بملازمت طلبید لیکن آن حیله جو بمعاذیر ناموجّه در حاضر شدن تقاعد ورزید پس نواب حیدر دل بوساطت دیگر راجگان که در لشکر فیروزی اثر باریاب سعادت ملازمت بودند بآن سفیه ارشاد فرمود که خیریت او دران است که قلعه چیتل درگ بتصرّف اولیای دولت قاهره گذاشته خود حلقه اطاعت بگوش کشیده درعساکر نصرت مآثر حاضر باشد و بجاگیر پنجاه هزار روپیه قناعت نماید مگر آن ابله بر متانت قلعه و وفور اذوقه و آلات حرب مغرور شده گوهر مواعظ را بگوش رضا جانداد و دیگر سرداران کافرکیش را که مطابق آئین ضلالت آگین خود جنگ با اهل اسلام موجب مثوبات اخروي تصور می نمودند باخود یکدل و یکزبان ساخته پیمان را باعهود و ایمان مغلّظه موکّد ساخت و شعاب جبال را به پیادگان جرّار مضبوط

گردانیده باستحکام برج و باره قلعه پرداخت چون این
وقایع ناملایم معروض حضور انور گردید نواب هلال رکاب با توپخانه
آتش بار وافواج خونخوار روبدان نواحی آورده عرصه یکسال مساعی
کشورکشائی بکار برده و هزاران هزار کفار نابکار را علف
تیغ بیدریغ ساخته وتمامی کمین گاه های اطراف قلعه را بقبضهٔ
تصرف خود آورده قریب قلعه نزول فرمود وحسب الفرمان
قضاجریان بهادران قلعه شکن آن حصار فلک آثار را
محاصره نموده توپ اندازی آغاز نهادند وهر روز از درون
قلعه گروهی از جان بازان بیرون شتافته داد کوشش
و مردانگی میدادند واگرچه بیلداران لشکر قاهره تیشه
و تبر را برفسان مردانگی آب گری نموده اشجار
اطراف قلعه را بریده وبرسر راه برآمدن متحصنان خار بست
مستحکم کشیده بودند و گوله اندازان چابکدست برفراز کوهچه
که شمالی قلعه بمنزله سرکوب است اتواپ برآورده هر روز
لختی از دیوار قلعه منهدم میساختند مگر محصوران شبانه
بکارگل دیواری جدید بنانهاده بجنگ می پرداختند و ازبس
قساوت قلب گاه گاه وقت شب از طرق نامعروف
بر مورچال حیدری ریخته در قتل قاصر نبودند و سرهای بهادران
شهیدرا در رشته کشیده و مانند تسبیح بگلوی خود انداخته

از راجه جوایزکای می ربودند نواب فلک جناب از امتداد
ایّام جنگ دلتنگ شده محمد علي کميدان راکاید افتتاح
قلعه تصور فرموده برای احضار حکم فرمود بدرالزمان خان
وعلي زمانخان وغازي خان اورا حاضر آوردند چون شرف
قدمبوس دریافت نواب مستطاب از راه نوازش
خداوندي رو بحضّار کرده برزبان گوهربار گذرانید که چون
محمد علي اسپان وفیلان بفقیران می بخشد پس مابدولت
بغازیان ومجاهدان که تیغ زنیها مینمایند کدام چیز عطا فرمائیم محمد علي
زمین ادب بوسیده عرض نمود که هرچه ارشاد میشود
عین صواب است مگر ازین چه خوشتر خواهد بود که کمترین
غلامان سرکار اسپ و فیل بفقیران بخشد مگر
عنایت مناصب وجاگیرات که خاصهٔ ذات اقدس
است اگر بعمل می آورد البته مجرم میشد نواب دریادل
ازین جواب لب مبارک به تبسّم آشنا فرموده محمد علي
را بعنایت خلعت فاخره وپدک مرصّع وگلوبند چهارده سلک
مروارید بیش بها و في نفر دو روپیه ماهواري اضافه
جوانان رساله اش سرفرازي بخشیده به تسخیر قلعه
فرمان داد و محمد علي چون بفیض صحبت فقرا چندان دلبستگي
باموال دنیا نداشت. بمجرّد رسیدن به خیمه خود اجناس

انعام حضور را. فروختند طرح ضیافت دوستان و فقرا
و لشکریان انگیخت و همتی از درویشان خواسته
و سلاح نبرد آراسته با همراهیان خود در همان شب بر ساباطی
که برای حفاظت قلعه از ان صعب تر مقامی نبود حمله آورد
و بزور بازوی شجاعت آنمکان سخت را که در کریوه
ناهموار واقع بود. تصرف خود در آورد و اگرچه از جماعه
مخالف دو سه هزار کس جوشن مردانگی در برکرده در
کشش و کوشش قصور نکردند مگر از ضرب تیغ بهادران
اسلام سر انداختند و هر روز آثار عجز بر محصوران هویدا میشد
حتی که از بیم پلارک خارا شگاف از قلعه بر آمدن و با جنود
اسلام چهره شدن موقوف کردند و چون سیبه و ساباط
بهادران لشکر ظفر اثر قریب قلعه رسید ترس و هراس
بر خواطر متحصنان مستولی شده جوق جوق بحیله و بهانه آوردن
هیمه و کاه و دیگر اجناس ماکول از قلعه برآمده در لشکر فیروزی اثر
داخل شده در سایهٔ عاطفت بامان جان بسر می بردند
لیکن قریب شش هزار پیاده که همجنس راجه و از قدیم
الایّام نمک خوار او بودند از سر جان بر خاسته از بروج
قلعه و پناه سنگستان به تفنگ اندازی مستعد مانده
آسیبی بعساکر نصرت مآثر میرسانیدند بدین رنگ

چون عرصهٔ ممتد منقضي شد و طول جنگ اختصار نپذیرفت نواب فلک جناب تدبیر افتتاح قلعه بدل الهام منزل قرار داده پنجهزار پیاده کرناتکي و دو هزار سپاهیان بار و یک هزار سوار برای تاخت و تاراج نواحي قلعه تعیین فرموده خود بدولت و اقبال معهٔ اردوی کلان طبل کوچ نواخته بفاصله چهار فرسنگ مضرب خیام جاه و جلال ساخت و علت غائي این اراده چنان بود که اگرچه راجهٔ باغي خیره شده از قلعه بمیدان رو آرد بیکبار یورش فرموده برسرش باید تاخت ازین مقام میرعلي رضاخان بجهت رفتن خانه خود شرف رخصت حاصل نمود و نواب معلی جناب بزبان گوهربار بخان مذکور ارشاد کرد که از حالات ماند و بود و ما في الضمیر نواب حلیم خان حاکم کرپه دریافته مفصل معروض پیشگاه حضور سازد که بر جادهٔ مستقیم اطاعت ثابت قدم است یا نه از آنجا که پیشکاران قضا و قدر در انصرام مهام نواب حیدرعلي خان بهادر ساعي بودند و هر عقده که پیش می افتاد بناخن تقدیر می کشودند درباب افتتاح قلعه چیتل درگ که موجب خلجان خاطر الهام مناظر نواب بهادر بود از مکمن غیب تدبیری دلپذیر بعرصهٔ شهود جلوه گر شد تبئین مقال اینکه مرزبان دیگر

خسر راجه چیتل درگ که باداماد خود در قلعه تحصّن داشت
اورا دو پسر سعادتمند بودند روزی برای پرستش
بتخانه که بیرون قلعه بفاصله یک فرسخ بود اجازت
گرفته هر دو برادر باچند سوار و پیاده ره نورد شدند بعد رفتن
شان غرض گویان خانه برانداز براجه چیتل درگ ظاهر ساختند
که هر دو برادران نسبتی تو برای ملازمت نواب بهادر
رفتند همین که این خبر سامعه خراش آن ادبار نصیب شد
بی تامّل و تفحّص آن خسر الدنیا والآخرة سر خسر بی گناه خود را
بدشنهٔ بیداد از تن جدا ساخت و اموال اورا غارت
کرده خانه اش را باآتش بیداد بسوخت چون این واقعه
جگر سوز بگوش آن هر دو برادر رسید بمشیر کار خود
مشورت کرده سراز پا نشناخته بلشکر ظفر پیکر نواب
ثریّا جاه تاختند و جبین ضراعت برآستان فیض نشان
سوده خاک آن عتبهٔ قدسیه را صندل پیشانی سعادت
ساختند نواب دریادل بر بیچارگی آنها ترحّم فرموده بمعرفت
راجه هرپن هلی هر دو برادر را رخصت بار بخشیده بعطای
خلاع فاخره و جواهر گران سنگ بنواخت و بعد فتح
بعنایت سند بحالی تعلّقه های موروثی شان کامیاب
و امیدوار ساخت چون هر دو برادر را اطمینان حاصل شد

کمر اطاعت بر میان سعادت چست بسته از حضور رخصت رہنمائي یافتند و ہمراہ فوج قیامت اثراز راہي که تنگ تر از دل بخیلان و پر پیچ و تاب چون کاکل عنبرین مویان بود بر فراز قلّه ہای شامخہ آن جبال فلک تمثال بشتافتند غازیان شیر صولت و تہمتنان اسفندیار صلابت تا عرصهٔ یک ہفته محنت شبانه روزي اختیار کرده بپرانیدن سنگہای کلان از قنباره اژدر دہان بسیار کس را از محصوران از بار متاع ہستي سبکدوش ساختند و بغرّیدن اتواپ آتش افشان و شیلک بنادیق جانستان صدای صور قیامت در گنبد نیلگون درانداختند از ہرسو گوله اندازان بدرخشیدن آتش باروت دل معاندان آب دیده بر محصوران میخندیدند و از ہر جانب غازیان لشکر اسلام بر جماعه مقاہیر که از قلعه برآمده عازم گریز بودند دست ستیز کشوده و اسلحه و اموال شان بزور بازوی ہمّت مي ربودند چون پریشاني جمعیّت مقاہیر بنہایت رسید و غلغله فریاد و فغان ایشان بگوش خالي از ہوش راجه رسید بجوش شجاعت که محض جہالت بود اسلحه جنگ بر تن خود راست کرده از قلعه برآمده دید که مردان کاري او بر خاک افتاده اند و نام داران لشکرش

از ضرب دست غازیان لشکر اسلام چون اجساد بیحس
وحرکت سر بر خاک نهاده اکثری از وجع زخم های منکر بیقرار
اند و سلامت ماندگان سرگرم فرار راجه هرچند بر پیادگان
و مستحفظان قلعه بانگ زد که یاران کجا می روید بر گردید
لیکن بر شور و شغف او کسی گوش ننهاد و هر یک براهی
افتاد راجه چون بخت را سرگشته دید و اقبال را برگشته
ناچار بحالت اضطرار چون نقش دیوار ساکن بایستاد
درین اثنا محمد علي کمیدان با بهادران لشکر نصرت قرین
بی ممانعت اغیار درون حصار درآمد و بردر حرم سرای راجه
و دیگر کارخانجات ثروت او مستحفظان معتمد گذاشته
و راجه را همراه خود گرفته سعادت ملازمت نواب
سکندر طالع حاصل نمود و نواب ارسطو رای راجه را معه
منتسبانش روانه سرینگپتن ساخته و در قلعه تهانه مستحکم مقرر
فرموده وشادیانه فتح نواخته پایه عزت واعتبار محمد علي کمیدان
بیش از پیش افزود و مجاهدان لشکر را که در افتتاح
قلعه شجاعت نموده بودند بعطای انعامات لایقه خوشدل فرموده

مفتوح فرمودن نواب حیدر علی خان بهادر قلعه کنچی کوته و غیره به کلید عنایت ایزد منان و گرفتار شدن حلیم خان حاکم کڑپه و تباه شدن آن خاندان ؛

چون نواب عالی جناب بکد و کاوش سه سال در اواسط سنه یکهزار و یک صد و نود و یک هجری از تسخیر قلعه چیتل درگ و انتظام محالات و پرگنات توابع آن انفراغ کلی حاصل نمود بخاطر الهام مناظر چنان خطور نمود که عیار طلای اخلاص دولتخواهان گرفتن و آزمودن مکنون ضمیر معاندان این دولت خداداد بر ذمهٔ همت جهان کشا واجب و لازم است بنابران دو سه روز عمداً اظهار تمارض فرموده باچند خواص واقف اسرار در خیمه خلوت بر مسند راحت اتکا فرمود و امرای نامدار حسب الاشاره عالی خبر انتقال آن جان عالم ازین جهان باطراف در انداختند و صندوقی در مخمل سیاه گرفته و از عنبر و کافور اندوده با جماعه مولود خوانان بطرز اهل اسلام روانه سرینگپتن ساختند اگرچه اهل کاران خردمند در ضبط و ربط مهمات چنان ید بیضا نمودند که مطلق تخلل در انضباط ملک و مال راه نیافت مگر چون تمامی لشکریان که افزون از شمار بودند پی باصل مدعا و باعثه

کار نبرده بودند از دادید تابوت جامه های شکیبائی قبا کردند و نعرهٔ آه و واویلا و وامصیبتا تا چرخ اثیر رسانیدند چون وقایع ناملایم باطراف عالم منتشر گشت تمامی هواخواهان و صداقت کیشان دولت خداداد بعزانشستند الا نواب عبدالحلیم خان حاکم کرپه که از طرف نواب بهادر خار حسد در سینه داشت بمجرد استماع این خبر سجدات شکر مودی ساخته انواع شیرینی بمردمان شهر تقسیم نمود و شادیانه بنواخت چون این خبر بگوش راستی نیوش نواب حیدر علی خان بهادر رسید نوایر غضب حیدری التهاب پذیرفت و مانند خورشید نیمروز که از تتق ابر برآید از خلوت خانه بکمال جاه و جلال بیرون خرامیده بر مسند اقبال تکیه زد و از سران لشکر فتح پیکر و قلعه داران اطراف که آثار نمک بحلالی ها بظهور رسانیده بودند خوشدل و مطمئن شده فراخور حال هر یک خلاع فاخره و جواهر و اسپ و فیل و سلاح عنایت فرمود و بساعت مسعود و اوان محمود پیش خیمه والا بطرف کرپه روانه نمود و همدرین اثنا از عرضداشت میر علی رضا خان منکشف ضمیر انور گشت که حلیم خان در اجتماع سپاه و آلات حرب و پیکار مشغول است باصغای این مضمون زیاده تر بحر غضب

بجوش آمد و آن حیدر دل غضنفر مال باکمال شوکت و اجلال تمامی سپاه رزمخواه و توپخانه همرکاب نصرت داشته بصوب کرپه نهضت فرمود نواب عبد الحلیم خان چون آن سیل دمان را متوجّه طرف خود دید از انهدام قصر شوکت خود اندیشیده محمد غیاث نام معتمد خود را بعهده سفارت روانه حضور انور ساخت و آن وکیل کاردان سعادت بار دریافته خواست که بآب ملایمت و لجاجت آن آتش سوزان را فرونشانیده بنای آشتی را بدستور سابق مستحکم سازد لیکن چون مکنون ضمیر نواب عبد الحلیم خان بر روی روز افتاده بود نواب والاجناب چین غضب بر جبین افگنده بوکیل خطاب فرمود که موکّل تو حقوق سلوک ما را فراموش کرده و از شعلهٔ غضب ما اندیشه نکرده دود نخوت بدماغش پیچیده است این بار یقین داند که ناشنیدنیها خواهد شنید و نادیدنیها خواهد دید و بالفعل که محرّک سلسله یگانگی و مظهر دولتخواهی میگردد چون باستماع خبر انتقال ما بدولت تقسیم شیرینی کرده نوبت نواخته بود دیگر دلیل و برهان برهواخواهی ضرورت نیست علاوه آن چون زبانی جواسیس راستی ترجمان پیرایهٔ انکشاف یافته که عبد الحلیم خان بگرد آوری

سپاه مشتغل است از آنجا که نهنگ شمشیر فوج ظفر موج تشنهٔ خون عدو است زود برو و بهو کل خود بگو که اکنون کار از رفق و مدارا درگذشت جنگ را آماده باشد اینک رسیدیم محمد غیاث چون دید که درین مرتبه آتش غضب نواب بهادر بآب تدبیر منطفی نخواهد شد و اگرچه مزاج وهاج نواب معلی القاب نهایت حلیم و سلیم است مگر بقول مشهور نعوذ بالله من غضب الحلیم این بار یقین است که گوشت و استخوان حلیم خان در مطبخ عزرائیل صرف حلیم شدنی است آخر ناچار شده بی نیل مقصود برگشت و آنچه دیده و شنیده بود پیش آقای خود ظاهر نمود بعد ایام چند معروض پیشگاه جاه و جلال شد که نواب حلیم خان فوجی بسر کردگی برادرزادگان خود بطرف دهور فرستاده بود چنانچه با میر علی رضا خان جنگ اتفاق افتاد و دران رزم غلبه از طرف افاغنه بظهور آمد نواب حیدر علی خان بهادر باستماع این خبر پای عزیمت در رکاب همت آورده با مردان رزم آزما ایلغار فرمود و از برق و باد پیشی جسته در شب تار بر سپاه دشمن ریخت و بضرب تیغ و سنان و توپ و بندوق و بان آتش فشان شور محشر برانگیخت برادرزادگان حلیم خان چون شیرازهٔ جمعیت

فوج ہمراہی گسیختہ دیدند باوصف ناتجربہ کاری ہاپای جرأت
افشردند وچابکی ہابکار بردند آخرچون معاینہ نمودند کہ اختر
طالع ازاوج روبہ حضیض نہادہ وابواب بلا از ہر جانب
کشادہ است بر پشت افیال برآمدہ نقّارہ زنان راہ کرّپہ
گرفتند نواب والاجناب بدریافت این خبر باسواران
تیز جلو بتعاقب شان عنان گسستہ راندچون مسافت
چہار فرسنگ طی شد وسواری خاص قریب آبادی
بانس بہلی رسید صبح روشن بدمید وبچشم بہادران لشکر
نصرت اثر صورت خویش وبیگانہ محسوس گردید پس
جماعہ اعدا را از ہر جانب درمیان گرفتند وبازار ستیز
وآویز گرم گشت افاغنہ اگرچہ کمتر بودند مگر ازآنجاکہ بادۂ
نخوت درکاسۂ دماغ این قوم ریختہ ساقی تقدیر است
مطلق ازکثرت فوج قیامت موج ہراس نکردہ بضرب
تیغ دودستی میدان پیکار را رشک لالہ زار ساختند
وبقوت بازوی بہادری دوہزار جوان کارآمدنی از لشکر
فیروزی پیکر از پا افگندہ لرزہ بجان رستم واسفندیار
انداختند برادرزادگان نواب عبدالحلیم خان داد تیراندازی
دادہ مورد تحسین دوست ودشمن گردیدند واز طلوع آفتاب
تانصف النہار بازار کارزار گرم داشتہ درقلعچہ کہ میان

راه بود درآمده نفسی چند که از حیات مستعار باقي بود آرمیدند گوله اندازان لشکر ظفر پیکر حسب الامر والا به شلک اتواپ پرداختند و بضرب گوله های کوه انداز دیوار حصار را منهدم ساختند نوجوانان افغان اگرچه دران هنگامه محشر آشوب دلیرانه جنگیده داد مقاتله دادند مگر آخرالامر بضرب پالارک مغز شگاف بهادران حیدري سپر انداخته سه صد جوان از ایشان در دام اسیري افتادند نواب فلک جناب بعد این فتح نمایان شادیانه نواخته و اسلحه لشکریان افاغنه اسپان و شتران و فیلان وگاوان بار بردار و خیام و ماهوسات بضبط سرکار درآورده پیشتر نهضت فرمود و بیک حمله رستمانه شهر کرپه را مسخر فرمود و سواد آن شهر لطافت بهر را مضرب سرادق اقبال ساخته رشک سپهر بوقلمون نمود و بکار پردازان درگاه جاه و جلال قدغن بلیغ بکار رفت که هر دو برادر زادهٔ حلیم خان را در خیمه علحده فرود آرند و باقي اسیران افاغنه را در خیام جداگانه نظر بند داشته جوانان قوي پنجه براي حفاظت برگمارند علی الصباح نواب حیدر علي خان بهادر به ابو محمد که ملازم و دولتخواه قدیم و سرحلقهٔ یساولان حضور بود فرمان داد که پیش آن نوجوانان رفته بملاطفت و چرب زباني

اسلحه شان بستاند ابو محمد حسب الحکم پیش آن
ناتجربه کاران رفته ظاهر نمود که خاطر مقدّس نواب عالي جناب
بمشاهدهٔ جلادت و تهوّر شمار از پایهٔ غضب فروتر آمده
بر سر ترحم و شفقت است و منظور ضمیر الهام تخمیر
چنان که شمار ابکارهای عمده و خدمات لایقه بنوازد و بجلدوي
این شجاعت و همّت بدرجهٔ اقصی سرفراز سازد درینحالت
اسلحه را که منشاء فساد و مورث اساس عناد است
باخود داشتن باعث افزوني تشکیک و موجب
افزایش شبهه مفاسد است لازم دانائي آنست
که اسلحه خود را بمن حواله سازید تا بحضور انور بسپارم
و خاطر مقدّس را از شبهه عناد و اندیشه فساد
برآرم آنجوانان بمقتضای جهالت جبلّي جواب دادند که
خوبیهای عمر گذشته معلوم بالفعل تا جان داریم میکوشیم
و گرفتن اسلحه ما تا سر بر تن است توقّع نباید داشت چون
ابو محمد این جواب ناصواب بموقف عرض باریافتگان
بارگاه فلک اشتباه رسانید جمعی از پیادگان نیزه بردار
و بندوقچیان را فرمان شد که خودرا بصورت تهدیدانگیز در نظر
افاغنه جلوه دهند شاید بدین تدبیر آن سرمستان نشهٔ تهور
اسلحه خود بگذارند همین که پیادگان در خیمه رسیدند و آن

جوانان از سر گذشته دست از جان شیرین شستند
و آماده تجرّع بادهٔ تلخکامی مرگ نشستند از آنجمله چهار
برادر پسران نواب عبد الرّزاق خان دولت زئی که
جبّار خان و رحمان خان و ستّار خان و قادر خان نام داشتند
شمشیرها از نیام آخته بر جماعت نیزه داران و تفنگچیان حضور
انور تاختند و چون برق خاطف خرمن وجود چند کس سوخته
عزم درآمدن در سرادق جاه و جلال ساختند درین اثنا
کشاکچیان سراپرده اقبال کار سه کس را از ان اجل
گرفتگان تمام نمودند مگر یکی از آنها پای جرأت از دامن
همّت برآورده در صحن خیمه خلوتخانه که نواب عالی جناب
بر صدر مسند شوکت اتّکا داشت درآمد و یکی از ملازمان
حضور تیغ بر گردن آنجوان زده از بار هستی سبکدوش
ساخت نواب والاجناب چون جرأت و جهالت
ازان چهار جوان مشاهده فرمود بمقتضای آنکه ریاست بی سیاست
نمیشود برای قتل جماعه اسیران افغانان فرمان داد. بمجرّد
ورود حکم قضا توام همه بیاسا رسیدند و لاشها تشهیر شدند
مگر چند نفر که خود را شیخ و سیّد وانمودند از دهان اجل
رهائی یافتند پس از انطفای نوائر این فتنه نواب ذو العزم
برای حفاظت شهر گروهی از سواران و پیادگان معتمد تعین

فرموده سواران یغماگر را اقدغن بلیغ فرمود تا بطرف سدهوت
که حلیم خان در آنجا مامن جسته است بشتابند مگر پیش
از ورود سواران چون عبد الحلیم خان از تباهی فوج و کشته
شدن برادرزادگان و دیگر سرداران لشکر و از دست
رفتن شهر کرپه خبر یافت باستحکام برج و باره قلعهٔ
سدهوت پرداخته منادی کرد تا تمامی ملازمان و سکنهٔ
شهر و رعایا شبگیر زده اموال و ناموس خود بنواحی چیتل
که مقام محفوظ است برسانند چون حسب الامر او بعمل
آمد عبد الحلیم خان زر و جواهر خود هم همراه شهریان از قلعه
برآورده روانه ساخت قضارا این خبر بگوش سواران
یغماگر رسید و وقوع این حرکت را یاوری اقبال بی زوال
نواب حیدر علی خان بهادر تصور کرده اسپان تیز خرام
را مهمیز کردند و در اثنای راه دست بران خوان یغما کشادند
و اموال بی قیاس بتصرف آورده در آنجماعه تیغ بی دریغ
نهادند اکثری از آن گروه شقاوت پژوه بضرب تیغ و سنان
و بنادیق آتش فشان دران صحرای وسیع از تنگنای
هستی برآمدند و آنانکه از نحوست طالع نفسی چند برای صعوبت
کشی ها زنده ماندند در دام اسیری درآمدند روز دوم سواران
یغماگر چون بحضور انور معه اموال مغروقه و اسیران حاضر

شدند نواب هلال رکاب آن شجاعت منشان را
بانعام اموال پابند قید احسان فرمود و از آنجا نقاره فتح نواخته
بسمت سرهوت نهضت نمود و بعد طی راه بمنزل
مقصود فایز شده حصار را محاصره انداخت و برای آسودگی
سپاه رزمخواه سواد شهر مضرب سرادقات دولت
و اقبال ساخت عبدالحلیم خان چون صورت قبیح مکافات
عمل خود در آئینهٔ خیال معاینه کرد جفت غم گردید و طاقت
مقاومت طاق دید ناچار با دل سوگوار محمد غیاث را
کرت ثانی برای عذر خواهی و استدعای عفو جرایم خود بحضور
فیض گنجور روانه ساخت نواب والاجناب را از زار
نالیهای نامبرده که شخص زبان آور و وکیل کاردان بود دریای
کرم و ترحم بتموج آمد و از زبان گهربار ارشاد شد که اگرچه جرایم
عبدالحلیم خان از اندازه عفو متجاوز است مگر بمقتضای عاجز
نوازی میفرمائیم که سلامت جان و حفاظت ناموس
و ملک خود اگر خواسته باشد کلید قلعه گنجی کوته و ده لک
روپیه نقد تسلیم اولیای دولت نماید والا بعد گذشتن
کار از اصلاح پشیمانی خواهد اندوخت محمد غیاث بی نیل
مقصود برگردیده موکل خود را از پیام حضور آگاه ساخت
مگر از آنجا که سرانجام ده لک روپیه از طاقت حلیم خان

بیرون بود سر بجیب تفکّر فرو برده لب بلا و نعم نه کشود
چون عرصهٔ سه چهار روز منقضی شد و ازان گنند بی در
صدای برنخاست نواب والاجناب را ماده غضب
بهیجان آمده میر علی رضا خان را با فوج قاهره جهت افتتاح
قلعه کنجی کوته فرمان داد و آن مرد میدان جنگ بیدرنگ
قاصد آنطرف شده قلعه مذکور را در عرصهٔ یک هفته بکلید
شمشیر و خنجر خارا شگاف تدبیر مفتوح ساخته عرضداشت
متضمّن نوید فتح بحضور لامع النّور ارسال داشت نواب
والاجناب بدریافت آن نوید برای شیلک مبارکباد
امر فرمود و اُمنای کاروان برای انتظام آن نواحی فرستاده
میر علی رضا خان را در حضور طلبداشته مورد نوازشات
نمود چون خبر مسخّر شدن قلعه کنجی کوته بحلیم خان رسید
چون ماهی بی آب برتابه اضطراب طپیده عبد الرّسول خان
دیوان خود را مع محمد غیاث مرّةً بعد اخری در پیشگاه جاه
و جلال روانه ساخت و آن هردو کس بوساطت حاشیه
نشینان بساط فیض مناط رخصت باریافته گوهر عرض
بدین آب برطبق نیاز کشیدند که عبد الحلیم خان از غایت
ندامت غرق عرق انفعال شده روی آمدن بدرگاه آسمان
جاه ندارد و فرزندان و عیال خود را در حجرهٔ پر از باروت

نشانیده فتیله در دست استاده است اگر از حضور عاجز نواز نوید امان جان و ناموس بگوشش رسد کشتی امیدش از غرقاب بلا نجات یافته بساحل مراد خواهد رسید والّا بباد دامن غضب این درگاه در آتش سوزان افتاده بطرفة العین مشت خاکستر خواهد گردید نواب سکندر طالع ارسطو رای اگرچه خار وجود حلیم خان را دامن گیر ریاست خود میدانست مگر کشته شدن او معه عیال واطفال هم گوارای طبع رحیم نبود پس صلاحی بخاطر الهام مناظر تجویز فرموده بعبد الرسول خان و محمد غیاث ارشاد نمود که چون ملک و دولت دنیا در معرض زوال است و ما را جز ثبت کردن نام خود بر نگین روزگار منظور نیست اگر خاطر عبد الحلیم خان طالب صلح و امان است لازم که گروهی را از افواج قاهره از درون رفتن بقلعه مانع نشود تا بر فراز فصیل ساعتی چند نشان حیدری برافرازند و طنبور فیروزی بنوازند اگر اطاعت این امر از موکّل شما بوقوع خواهد رسید خط عفو بر جریدهٔ جرایم او کشیده خواهد شد وُکلا چون این نوید شنیدند مانند بلبلان فصل بهار ترنّم کنان و بال افشانان بقلعه شتافته کلبانگ تهنیت بگوش عبد الحلیم خان رسانیدند چون بصرصر حوادث چراغ عقل عبد الحلیم خان

خاموش شده بود تن برضا درداد و علاوه آن تاکید پیر روشن ضمیر او که رزّاق شاه نام داشت معین استرضای خاطرش شده تمامي مستحفظان قلعه و سرداران افاغنه را که طالب نام و ننگ و خواهان جنگ بودند بیرون قلعه فرستاد بمجرّد بدر شدن آن جماعه چهار هزار سپاهیان بار بوقلمون پوش اژدها خروش باد و نشان ظفر توامان که حسب الحکم نواب فلک جناب مستعد بودند درون قلعه بی مزاحمت اغیار شتافتند و زیارت خان حلیم الطبع که در دیوان خانه چون سنگ فرش پای استقلال بر مسند فسرده بود دریافتند پس بهادران قانون شناس بر در حصار و حرم سرا و کارخانجات او محافظان معتمد گذاشته و خان والاشان را در پالکي برداشته بحضور فیض معمور نواب ثریّا جناب آوردند نواب همایون طالع خان ذي شان را معه تمامي اهل حرم او و بهلو خان نام دامادش در خیام علحده باحترام فرود آورد و بعد ازان میر علي رضا خان را برای حفاظت شهر کرپه و انتظام ملک توابع آن سرفرازي بخشیده بسمت دار الاماره سرینگپتن کوس مراجعت کوفت و با هزاران فرّخي و فیروزي سایه شفقت بر مفارق عالمیان گسترده دیده انتظار دیده منتظران را نور

وسینه را سردر عطا فرمود و به کارپردازان بارگاه شوکت حکم شد که نواب عبد الحلیم خان را معه لواحقانش در آبادي گنجام بمکان متنزه و مصفا باحترام نگاهدارند و تا درانجام ضروریات شایسته و دیگر لابدیات هیچ گونه تصدیع نیابد احتیاط بعمل آرند چنانچه عبد الحلیم خان دران مقام چندی بآرام بسر برده از دار فنا بعالم بقا پیوست و تبعه و لحقه او هم یکي بعد دیگری انتقال نموده از کشاکش مکارهٔ دنیوي وارستند ؛

فوج کشي نمودن نواب حیدر علي خان بهادر بعزم تسخیر پائین گهات بترغیب نواب نظام علي خان ناظم حیدرآباد وکارپرداز ریاست پونه که در سنه یکهزار ویکصد ونود وچهار هجري بوقوع انجامید و فتوحاتی که دران نواحي نصیب اولیای دولت قاهره گردید ؛

هرچند دانایان پیشین بغض وعناد و حسد و غرص را از جمله خصایل رذیله وافعال ذمیمه شمرده اند مگر اهل دول را که انتظام ممالک و ازدیاد خزاین و وفور سپاه و توسعهٔ ملک بحکم حاکم حقیقي وابسته رای صافي وکف کافي ایشان است ازین معني گزیر نیست بل خون هزاران هزار عباد الله ریختن و در اکناف عالم بصرصر قهر طوفان بلا انگیختن

از لوازم اُلو العزمي است درین ایّام میمنت انجام که دولت
و اقبال چون بندگان حلقه بگوش جبین نیاز بر آستان فیض
نشان نواب حیدر علي خان بهادر نهاده بود و فتح و نصرت
چون شاطران غاشیه بدوش بر در بارگاه فلک اشتباه
استاده فوج ظفر موج بهر طرف که روی آورد فتح و فیروزي
همعنان مي دوید و هر سرداریکه گردن رعونت مي افراخت
سرش از تن جدائي مي گزید حکّام اطراف را بمعاینه ترقّي
جاه و حشمت روز افزون خار حسد در دل مي شکست
علي الخصوص ناظم حیدر آباد و حاکم پونه که کمال دولت نواب
حیدر علي خان بهادر را زوال شوکت خود مي دانستند بنابران
باهم متفق شده شب و روز درهمین تدبیر بودند که بنوعي اساس
ریاست و دولت نواب فلک جناب را متزلزل
باید نمود مگر چون یقین داشتند که باآن بهادر در میدان
جنگ آویختن پنجهٔ خود را رنجه کردن است قرار بر ستیزد
آویز نمیدادند و به ردو قدح تدابیر خود باهمدگر مشورت
و استصلاح کرده هردم بنای تدبیر بوضع دیگر مي نهادند آخرکار
بعد تامّل و تفکّر بسیار رای ها بران قرار گرفت که چون
شبدیز همّت و شجاعت صاحبان انگریز در کشور کشائي
گرم مهمیز است و توپخانه آتش بار آن گروه با شکوه

چون برق لامع خرمن سوز و بلا انگیز صلاح آن است که
نواب بهادر را برای جنگ صاحبان انگریز ترغیب باید نمود
و خود محفوظ از دست برد هر دو سردار ذوالاقتدار تماشائی
بوده بر بستر راحت باید آسود پس باین تدبیر درست
ناظم حیدرآباد و کارپرداز پونه مراسلات معه تحایف و نوادر
بحضور نواب حیدر علی خان بهادر بدین مضمون ارسال
داشتند که تسلّط صاحبان عالیشان انگریز بهادر منجر
بمفاسد عظیمه است و چون ممالک وسیع بنگاله که نقطهٔ
انتخاب دفاتر اقالیم سبعه است بزور بازوی شجاعت
در قبضهٔ اختیار آن گروه والاشکوه درآمده و حاکم ملک
پائین گهات نیز اطاعت ایشان سرمایهٔ آرام خود
دانسته در کنف حمایت آن قوی بازوان غنویده درینصورت
یقین که بمقتضای اولوالعزمی دست تصرّف بر اقالیم بالاگهات
و پونه و حیدرآباد هم دراز خواهند نمود لهذا لازم هوشمندی
آن است که پیش از وقوع طغیان سدّی بر روی سیل
دمان باید بست و چون آن جماعه بیدار دل هشیار
مغز بحمایت راگهو شقی که برادرزادهٔ رشید خود را
بخنجر بیداد ذبح نموده بود پرداخته اند و اختلال کلّی در ریاست
پونه انداخته این معنی دلیل قاطع است که صاحبان عالیشان را

بارئیس پونه صفای قلب حاصل نیست نظر برین وجوہات ارادهٔ تسخیر بندر بنبئی که مقرّ جهازات صاحبان عالیشان است مصمّم کرده ایم ترصّد که آن مویّد بتائیدات ربّانی هم در معاملهٔ جنگ وجدل صاحبان انگریز بهادر باما شریک ویکدل باشد نواب والاجناب بعد دریافت مضامین آن مکاتبات بهر دو سردار ذوالاقتدار جواب قلمی ساخت که چون آن صاحبان زمام اختیار مهمّات مالي وملکي خود بکف اختیار وقبضهٔ اقتدار کارپردازان نادان سپرده اند بنابران شاهد تمنّا در مرآت حصول رخ نمی نماید وبتجربه رسیده که عهود ومواثیق هر دو سرکار دولت مدار از پایهٔ اعتبار ساقط است وافواج ایشان بهنگام جنگ درفکر نام وننگ نمی کوشند واز جانفشانی خایف شده وسلامت نفس خود برتحمّل مصاعب ومتاعب مرجّح دانسته پای همت در گلیم نامردي مي پیچند ودر نقاب نامرادي مي پوشند وبا کسانی که اراده مخاصمت ومنازعت منظور خواطر کرده اند آنها گروهی اند یکدل ویکزبان هرنفس وهرلمحه بکار خود هوشیار اند وبظاهر اگرچه کم می نمایند امّا بمعنی بسیار اند ازبسکه حمیّت مردانگي گریبان گیر خاطر صاحبان عالیشان است از گریختن عار دارند واز آنجا که از جام شجاعت نشهٔ رسا دارند در میدان رزم کشته شدن را حیات جاوید می شمارند باین

چنین صاحب جگران پنجه نمودن کار هر بیدل هراسان نیست و با این قوي بازوان مشکل پسند دعوي مقاومت آسان نه پس درین باب مشاورت کرده اگر فی الحقیقت فتنه خوابیده را بیدار کردن ضرور دانند لازم که افواج وخزاین جمع نموده از دار المقرّ خود خیمه بیرون زنند و از ممالک محروسهٔ خود برآمده در ملک پائین گهات در آیند در آنوقت این دوستدار هم از شراکت پهلوتهي نخواهد کرد و اگر این بار هم مثل سابق نقش بر آب می کشند مخلص را ازین تکالیف مالا یطاق معاف دارند چون این جواب به پیش ناظم حیدرآباد وکار پرداز پونه رسید باهم گرم مشورت نموده مرّة بعد اولی بنواب حیدر علي خان بهادر پیمان را بایمان مستحکم نموده قلمي ساختند و رای ها بران قرار گرفت که ناظم حیدرآباد برای انتزاع و تسخیر راج بندري و مچهلي پتّن پای در رکاب اشهب همت نهد وکار پرداز پونه افتتاح بنبئي بندر را پیشنهاد خاطر سازد و نواب عالي جناب برای انصرام مهم پائین گهات بطرف آرکات که دار الاماره آن ملک است با فوج ظفر موج بتازد بعد ملاحظهٔ مراسلات اگرچه نواب برهنمائي عقلِ مآل اندیش یقین میدانست که کل اقوال ناظم حیدرآباد وکار پرداز پونه رنگ و بوی راستي ندارد مگر امتحان عهد و پیمان

هردو دولتمند مطمح نظر دوربین فرموده باحضار لشکر قیامت اثر فرمان داد و بایام معدود چون ساز و سامان حرب پیراسته و لشکر نصرت پیکر زیر لوای آسمان سای آراسته شد و بخشیان عظام عرض سپاه رزم خواه دیده افراد موجودات سپاه بنظر اقدس گذرانیدند واضح گردید که دوازده هزار سوار رساله خاص و بیست و دو هزار سوار یغماگرد و پانزده هزار سوار سلحدار و بیست و چهار هزار سپاهیان بار تهوّر شعار سوای افواج راجگان سعادت آثار بر آستان دولت حاضر اند پس در اواسط ماه رجب سنه یکهزار و یک صد و نود و چهار ہجري نواب ہلال رکاب باآن افواج قاہره و ہفتاد ضرب توپ قیامت آشوب و چند هزار اشتر محموله زنبورک و بان و چند هزار جزائل بردار مانند بحرِ زخّار بطرف آرکات موج زن گردید و از معبر حکم عبور فرموده در نواحي کاسپاک قبّهٔ بارگاه باوج ماه برافراخت و شاهزادهٔ کهین نواب صفدر علي خان بهادر عرف نواب عبدالکریم بهادر را بافوج سواران یغماگر بطرف محمود بندر روانه فرمود و خود بدولت و اقبال از آنجا نهضت فرموده کوهچه ترنامل را از دست محافظان ناظم آرکات برآورد پس ازان قلعه چیت هته را از قبضهٔ تصرّف کریم بخش نام قلعه دار بعد محاصره و زد و خورد مستخلص ساخت و ازین مقام میمنت فرجام شاهزادهٔ والاشان

طیپو سلطان را با فوجی قوی به تسخیر آرنی و تمری نام زد فرموده خود با فوج بیکران و توپخانه آتش فشان لوای آسمان سای سمت شهر آرکات برافراخت و بمنزل مقصود فایز شده باطراف غالب پوره مضرب خیام اقبال نموده حصار عالم پناه را بمحاصره در آورده غلامان جان نثار و فدائیان شیر شکار را برای آراستن مورچال و دمدمه و ساباط حکم محکم صادر فرمود و اندرون قلعه نایب آنصوبه که بخطاب راجه بیربر امتیاز داشت و دیوار حصار عالم پناه که محافظ شهر است بنا نهاده اواست و نجیب خان سالارجنگ بهادر با پنجهزار سپاهیان بار و دو هزار سوار و چهار صد مردم اشراف دار الاماره را بذخائر ماکولات و آلات حرب مملو ساخته آماده رزم و پیکار گشتند و علاوه آن سه هزار کس از سکنای شهر که عیال و اطفال در شهر داشتند باقتضای پاس حرمت فدائی وار کمر جان سپاری بسته پیش نایب صوبه جمع آمدند و از انعام نقود و خلاع خوشدل شده بر برج و باره حصار بر آمده دست جرات گشادند و پای ثبات افشردند و وکلای آتش زبان گوله دبان از طرفین تگاپو آغاز نهادند چون سخن بدینجا رسید برای شادابی سخن و درستی سلسله عبارت برخی از رو داد شکر نصرت پیکر شاه زاده عالم و عالمیان جناب ستطاب طیپو سلطان و شاهزاده والامناقب نواب

صفدر علی خان بهادر نوشتن ضرورت افتاد برای بیضاضیای
متفحّصان اخبار ستتر نماند که چون اوّل شاهزاده کهین از حضور
پدر والاقدر شرف رخصت یافته: بمحمود بندر شتافته
بی ممانعت و مزاحمت غیری به ایلغار تاخت و وقت
شب فایز منزل مقصود گردیده معموره مذکور را که ملجا و ماوای تجّار
ذوالاقتدار بود محاصره نمود و خانهای سوداگران بجاروب غارت
پاک رفته بستهای اقمشهٔ الوان و امتعه نوادر دوران و خریطهای
سیم و زر و درجهای مروارید لعل و یاقوت و گوهر را متصرّف
گردید و اثاث البیت خانه محمد مکرم نام سرحلقهٔ اهل تجارت
را که سه منزل جهاز پر از متاع گران قیمت از بنادر و ولایت
دور دست بصرف چند کرور روپیه طلبیده نگاهداشته بود و سی
و پنج زنجیر فیل گران بها و شصت راس اسپان پیکوکه گوی
سبقت از صرصر می ربودند و بستهای قماش کشمیر و بنگاله
و بنارس و چین و برهان پور و مچهلی پتن که دیدهٔ روشنان فلک
از دیدن آن خیره می شد بالکل بحیطه ضبط در آورده و بر پشت
افیال و اشتران وگاوان و عرابه ها بار کرده و محمد مکرم مذکور را معه
اثاثه مذکور خانه اش اسیر نموده طبل مراجعت کوفت و سالماً
و غانماً بحضور پر نور نواب ستطاب سعادت زمین بوس
دریافته سرمایه مفاخرت اندوخت و مهین پور خاندان عظمت

و سلالهٔ دودمان شوکت که بسمت آرنی سمند آهو تگ را سبک عنان فرموده بود چون سواد مقام سطور مضرب سرادق جاه و جلال گردید بهادران رزم دوست را برای محاصره قلعه فرمان داده و بدر الزمانخان بخشی حسب الامر قضا جریان در یک روز دمدمه رفیع بسته و توپ قلعه شکن بالا برده چند گلوله توپ بطریق رقعه دعوت از طرف مهتر عزرائیل پیش حسین علی خان قلعه دار و تابعانش ارسال نمود قلعه دار مذکور که صورت میدان جنگ را گاهی در مرآت خیال هم مشاهده نکرده بود بمجرد نزول گوالیل دل از دست داده با کلید قلعه شتافته و سر از پا نشناخته پیش بدر الزمان خان حاضر شد و همراه آن بهادر سعادت ملازمت شاهزادهٔ همایون طالع حاصل نموده بعرض پرداخت که چون در قلعه سادات بسیار متمکّن اند نظر بر حفاظت ناموس شان قلعه تسلیم ملازمان عالی نمودم و الا تا سلامتی من افتتاح قلعه ممکن نبود شاهزادهٔ جوان بخت والا گهر بریاوه گوئی و ژاژخائی او متبسّم شده او را بموکّلان سپرد و در قلعه تهانه مستحکم از مجاهدان رزم خواه قایم فرموده و سیدی امام نام شخص معتبر را بخدمت قلعه داری نواخته نواحی تمری جولان گاه همیونان گیتی نورد ساخت و قلعه دار آنجا هم که در جگرداری بر حسین علی خان تفوّق می جست پیش از آنکه صدای توپ موجب

تشویش دماغ کرد و قلعه باولیای دولت تسلیم نمود و از محنت محافظت قلعه برآسود پس ازان شاهزاده فیروز بخت قلعه ترواپور و کاو و کاویری پاک تسخیر فرموده و تهانجات قوي قایم نموده بطرف اردوی ظفر قرین طبل مراجعت کوفت ؛

ذکر تشریف آوری جنرل منرو صاحب بهادر از مدراس سمت کنچی و ورود کرنیل بیلی صاحب بهادر از طرف منگل گری و خرامیدن کرنیل صاحب بهادر ازین دنیای فانی به بهشت جاودانی و تسخیر فرمودن نواب کامیاب قلعه آرکات را بعنایت یزدانی و اسیر شدن شکوه الملك نصیر الدوله عبد الوهّاب خان برادر نواب محمد علي خان والاجاه بر کوه چندرگري بقدرت ایزد سبحان با دیگر سوانح که درهمین سال روی نمود ؛

چون بیاوري افضال ایزدی مثال و تائید اقبال قلاع منیعه و رفیعه متعلّقه ملک پائین گهات بتصرّف اولیای دولت نواب حیدر علي خان بهادر درآمد و از تضئیق محاصره کار بر محصوران قلعه آرکات هم هر روز تنگ تر میشد نواب محمد علي خان والاجاه که در قلعه دیگر دور از دار الاماره بسر می برد تاب مقاومت در خود طاق دیده بحضور صاحبان عالیشان انگریز بهادر زار نالیها نموده استعانت

جت و صاحبان والاعزم جنرل منرو صاحب بهادر را باشش
هزار سپاهي و یک هزار و پانصد ترک سوار و دو پلاتن گوره شرف
رخصت بخشیدند و چون دران ایّام نواب بسالت جنگ
ناظم ادهوني از اندیشهٔ ترک تازش لشکر نواب حیدر علي خان بهادر
تعلّقه کویور را برای مصارف لشکر قاهره انگریز بهادر تفویض
نموده بود و کرنیل بیلي صاحب بهادر برای انتظام آن ملک
نهضت فرموده مگر پیش ازان که فایز بمنزل مقصود شود
در اثنای راه خبر تشریف آوري جنرل منرو صاحب بهادر استماع
فرموده با سه پلاتن سپاهیان رزمخواه و چهار صد جوانان شمشیر
زن ولایت و هشت ضرب توپ بسمت آرکات
معاودت نمود چون منهیان این خبر بسمع نواب بهادر
رسانیدند شاهزادهٔ جوان طالع با سواران خاص و سلحداران
با اختصاص و چهار ضرب توپ برای مقابله کرنیل صاحب
موصوف دستوري یافت و سواران یغماگر و بان داران
بسرکردگي سیدي هلال که از زمرهٔ عماید و مرد شجاع بود فرمان
شد که باطراف لشکر قاهره جنرل منرو صاحب بهادر ترک تازي
نموده بانسداد رسد ساعي جمیله بر روی کار آرد و اگر فوجي دیگر
بطریق کمک رسد جنگ را آماده باشد چون شاهزاده رستم
صلابت را با فوج کرنیل صاحب بهادر در سواد آبادي ستویر

مقابله دست داد خود شروع جنگ بشیلک توپ و تفنگ کرده
سواران را حکم فرمود که گرد و پیش لشکر انگریز بهادر از هر طرف
که توقع رسیدن رسد باشد چپاول انداخته دست یغما بر کشایند
چنانچه سواران تیز جلو چنان بانسداد طرق و شوارع کوشیدند که
توقع رسیدن ماکولات بالکل مفقود گردید مگر کرنیل صاحب بهادر
ازین همه رنج و تعب بمقتضای شجاعت ذاتی که ازبد و فطرت
مخمر ذات والاصفات آنجماعه اولوالعزم است مطلق هراسی
بخاطر راه نداده عازم جنگ شده بفاصله شش کروه از قلعه کنچی
رسیده دایره فرمود و از حالات عسرت اذوقه و بیمه و کاه بخدمت
جنرل منرو صاحب بهادر اطلاع قلمی فرمود جنرل صاحب موصوف
بمجرد مطالعه مکاتبه یک پلتن ملمّ و چهار کمپنی سپاهیان تازه زور
از لشکر خود منتخب فرموده معه سامان رسد و باروت و گوله
و دیگر ضروریات از ماکولات و مشروبات روانه فرمود و خود هم
عزم ملحق شدن بکرنیل صاحب مصمم نمود مگر چون شعبده بازی
تقدیر گنجایش پذیر ضمیر کسی نیست چنان اتفاق افتاد که بعد
رسیدن سپاه کمکی و اذوقه لشکر کرنیل صاحب بهادر را تدبیر شبگیر
زده رسیدن به کنچی که چندان بُعد مسافت نداشت بخاطر
نگذشت و نظر بر آرام سپاه رزم خواه خود همانجا مقام فرمود لیکن
چون جاسوسان این خبر بنواب حیدر علی خان بهادر رسانیدند

فکر آنطرف مرجح بر جمیع مقاصد داشته محاصره آرکات معطل داشت و پنجهزار سوار برای غارتگری ملک راجگان نواحی آرکات تعین فرموده خود باتمامی فوج دریاموج ایلغار کرده وقت دمیدن سفیده صبح حینیکه کرنیل صاحب بهادر طنبور کوچ نواخته عازم کنجی بود در میدان رسیده به بهادران جان نثار حکم داد که فوج انگریز بهادر را از چار سو احاطه کرده راه رفتن بسمت کنجی سدود سازند بمجرد صدور حکم قضا شیم غلغله در زمین و زمان افگنند و سر تیغ و سنان نیزه بعزم خونریزی بلند کردند ؏

نظم

چو شد صبح نواب گردون جناب
علم زد دران دشت چون آفتاب

برآراست برتن سلاح نبرد
پر از شور شد گنبذ لاجورد

ز بار سمندش بمیدان کین
خم افتاد در پشت گاو زمین

وزان سوی کرنیال صاحب وقار
تگاور برانگیخت در کار زار

برآشفت آن میر عالی جناب
ز صرصر گرد برد اندر شتاب

بفرمان او جمله فوج فرنگ
کشیدند صفهای کین بی درنگ

بغرید کرنیال در پیش صف
نهنگی بزیر اژدهای بکف

دو لشکر بمیدان کین آمدند
ز غیرت جبین پر ز چین آمدند

جوانان بمیدان کشیدند صف
دهاده بر آمد ز هر دو طرف

چو غرّید توپ دمان در مصاف　　بلرزید سیمرغ در کوه قاف
چو زنبورک جان ستان شور کرد　　تن پردلان شان زنبور کرد
خدنگ پرکرگسین وقت جنگ　　پس و پیش پران چو خیل کلنگ
روان بان ها در هوا بی حساب　　برجم شیاطین چو تیر شهاب
بنادیق مردان عالی دماغ　　صدا متّصل داده چون خیل زاغ
زخون دلیران بمیدان جنگ　　سراسر زمین گشت بیجاده رنگ

القصّه دران آشوب گاه رشک محشر سپاهیان لشکر انگریز بهادر جنگی که ناسخ کارنامه رستم و اسفندیار باشد بظهور رسانیدند وقریب سه هزار کس از بهادران صف شکن لشکر نواب حیدر علی خان بهادر را شربت مرگ چشانیدند مگر کرنیل صاحب بهادر هر چند عزم نمود که جنگ کنان خود را تا معموره کنجی رساند لیکن چون محمد علی کمیدان و شیخ الفر بافوج قوی و موسیر جانی فرانسیس باجوانان بار و موسیر لالی فرانسیس که از پیش بسالت جنگ ناظم ادهونی برخاسته آمده بحضور مقدس نواب عالی جناب رسیده با دو هزار سپاهیان بار و پانصد کلاه پوشان و یکصد و پنجاه سوار از قوم الیمان در زمرهٔ ملازمان منسلک بود از چهار طرف هجوم آوردند و به شلک اتواپ و بنادیق و آتش دنباله دار بان شور قیامت برانگیختند مردم بسیار از فوج انگریز بهادر مجروح و بیروح شده سرخروئی ابد اندوختند و کرنیل صاحب

بهادر در پناه باغی با باقی ماندگان پای شجاعت استوار داشته
و متحمّل این صدمات شده بجواب دهی این همه افواج می پرداخت
درین اثنا گوله توپی در ذخیرهٔ باروت لشکر کرنیل بهادر که در پناه
درختان بر عرابه‌ها بار بود رسیده آتش فتنه برافروخت و شعله
زن گردیده خرمن وجود بسیاری از جوانان کار آمدنی پاک بسوخت
کرنیل صاحب بهادر چون معاینه فرمود که آتش فتنه انگیخته و شیرازه
جمعیّت سپاهیان گسیخته شد بادلی قوی پا بدامن صبر پیچیده
سپاهیان باقی مانده را جمع ساخته تقید شلک انداختن می کرد
که ناگاه موشیر جانی و موشیرلالی فرانسیسان با فوج خود هجوم آوردند
و کرنیل صاحب بهادر اسیر سرپنجهٔ تقدیر گشت چون میدان
جنگ از وجود آن بهادر با نام وننگ خالی گشت سواران یغماگر
از لشکر نواب حیدر علی خان بهادر از جوانب تاختند و بسیاری
را بقید اسیری آورده اهل بنگاه و تمامی لشکر غارت ساختند
نواب بهادر بعد دست داد این فتح نمایان شادیانه نواخته بطرف
لشکر جنرل صاحب بهادر که در سواد کنجی سرادق جاه و جلال
برپاداشت نهضت فرمود و بفاصله دو فرسنگ شتافته بارگاه
باوج مهر و ماه برافراخته سواران یغماگر را برای انسداد طریق رسد حکم
فرمود اما چون خبر اسیری کرنیل بیلی صاحب بهادر و پامال شدن
لشکر همراهی وی بسمع عالی جنرل صاحب بهادر رسید با فوج

قلیل با آنچنان لشکر کثیر در آویختن و جوانان کار آمدنی را ناحق درکام نهنگ انداختن از آئین شجاعت و کار دانی بعید تصور فرموده وجنگ را بر وقت قابو منحصر داشته بتوزک شایسته شب هنگام بطرف جنگل و بیشه طبل کوچ نواخت ویغما گران لشکر نواب حیدر علی خان بهادر که باستماع این خبر بتعاقب شتافته بودند بی نیل مقصود معاودت کرده باردوی معلی پیوستند نواب بهادر چون بمیزان عقل سنجید که حالا بعزم رزم جنریل صاحب بهادر قصد کردن سودی ندارد در روز دوم از آنجا کوس نهضت بلند آوازه ساخته باز شهر آرکات را محاصره فرمود بهادران حسب الحکم اقدس به بستن دمدمه و ساباط کوشیدند و از ریزش گوالیل قلعه شکن و بانهای آتش افگن روی هوا را پوشیدند محصوران خسته جان در آنحالت اضطرار که شعله بجان و کارد باستخوان رسیده بود جگرداری را کار کرده بدفع حمله های البرز شگاف می کوشیدند و از ضرب گوله و بان سینه ها را سپر تیر قضا ساخته شربت واپسین می نوشیدند دو کمپنی سپاهی که تربیت یافتگان لشکر جلالت اثر انگریز بهادر بودند بر فصیل قلعه پای ثبات افشرده چنان جنگ رستمانه می کردند که دیده نظارگیان از مشاهده چابک دستی شان خیره میشد و درین جنگ نواب حافظ علی خان که بدامادی جناب مستطاب نواب معلی القاب شرف

اختصاص داشت بروضهٔ رضوان خرامید و دیگر چند سردار نامي وسواران و پیادگان کارآمدني هم شربت شهادت چشیدند و از محصوران سید فریدالدین خان که کوتوال شهر و آنصوبه بود و بحلیهٔ شجاعت آراستگي داشت داعي اجل را لبّیک اجابت گفت آخر چون ایّام محاصره بسه ماه کشید و از بیرون کسی بمدد قلعه گیان نرسید وآلات حرب هم بنهایت انجامید و دیوار قلعه هم بضرب گوالیل شکّسته و منهدم گردید شبی نواب والاجناب بکمال غضب بهادران لشکر را قدغن بلیغ برای تسخیر حصار فرمود و آنجماعه جان نثار نردبان های استوار بر فصیل و کنگره حصار استوار کرده بالای فصیل برآمدند و محافظان برج و باره را علف تیغ بید ریغ نموده اچناپندت را معهٔ عیال و اطفال بدام اسیري کشیدند و ارشد بیگخان و حسیني یارخان سردار شریف زادگان شهر که برای مدد اچناپندت فراهم شده بودند و سیّد حمید کمیدان و دیگر چند کس که اعزّه و متشخّص بودند بقید افتادند مگر نجیب خان با سپاهیان انگریزي در قلعه ارک درآمده ابواب را سدود کرده آماده جان سپاري نشست علی الصباح چون نواب معلّی جناب قرین خوشدلي وشادماني داخل شهر شده حکم منادي صادر فرمود که کسی از لشکریان و یغماگران دست بمال و ناموس رعایا وجمیع سکنه قلعه دراز نکنند بعد انقضای دو سه روز یکی از معتمدان

معه قول نامه امان جان و ناموس پیش نجیب خان و سرگروه
سپاهیان انگریزی رفته و باستمالت پرداخته بحضور عالی حاضر
آورد و نواب والاجناب بپاس قول نامه خود آنهمه را باعزاز و اکرام
شایسته شرف رخصت بخشید و دو صد سواران بطریق بدرقه
همراه فرمود که بچینا پتّن برسانند و سیّد حمید کمیدان که مرد شجاع
بود چون استرضای خاطر خود برای نوکری حضور ظاهر نمود نواب
ستطاب او را بعطای یک منزل پالکی و خلعت خاصه و سرداری
چهار هزار تفنگچی و چهار صد روپیه مشاهره ذات بنواخت و علاوه
آن هرکس از شرفا و نجبای سکنهٔ شهر جبین ارادت بر عتبه
اطاعت سود هر یکی را فراخور قدر و منزلت بعطای خلاع و جواهر و
تقرر مواجب عذب البیان و رطب اللسان فرمود و میر محمد
صادق را که از اولاد میر احمد خان جاگیر دار صوبه سرا بود و از مدّتی
بکوتوالی شهر آرکات بسر میبرد بصاحب صوبگی آرکات
فرق عزت برافراخت چون نواب فریدون فراز فکر رفاه حال
رعایا و انتظام کارخانجات متعلقه قلعه مطمئن گردید شاه کریم الله
چشتی و علی رضا خطیب و نور علی شاه متولّی روضهٔ مقدّسه و منورهٔ
مقبول درگاه یزدانی و خلاصهٔ موجودات سبحانی گنجور اسرار
حضرت منّان جناب ستطاب حضرت طیبوستان قدس
سره العزیز که صاحب ولایت آن دیار و از اعاظم اولیای روزگاراند

سعادت قدوم میمنت لزوم بدرگاه آسمان جاه مبذول داشته
تبرّکات روضه قدسیه و تسبیح خاک پاک و یک جلد کلام مجید
مرقومه ولایت بحضور نواب حیدر علي خان بهادر که نظر کرده
خاصان و چراغ نور پرورد سایهٔ دامن عنایت حضرت رحمان
بود گذرانیدند نواب قدر شناس آن بزرگ کردگان ایزدي را
از حالات وکرامات جناب مغفور حضرت طیپو ستان مبرور
تا دیر بسخن در پیوست و بوقت رخصت دامن امید هریک
را به نقود فراوان مالامال ساخته یکصد و یک اشرفي بطریق نذر
وشامیانه زربفت مع استادهای طلا برای آستان ملایک
آشیان حضرت طیپوستان علیه الرحمة والغفران ارسال
داشت وبداروغه مطبخ خاص حکم شد که اطعمه لطیفه ونظیفه فراوان
باتکلّف تمام در روضهٔ مقدّسه تیار سازد واز قسم عطریات
وگلهای الوان و دیگر همه ضروریات شایسته که بوقت فاتحه
احتیاج تلاش هیچ شي نیفتد از کارپردازان هرکارخانه گرفته ببرد
چنانچه حسب الحکم بعمل آمد درین ثنا زبانی جواسیس بعرض
همایون رسید که عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علي خان
والاجاه قلعه چتور را از ذوقه و اسباب حرب انباشته وحفاظت
بذمه دیوان خود و چند نفر راجگان موافق گذاشته خود در قلعه چندر گري
قیام ورزیده واراده دارد که عنقریب بچینا پتن رسیده واز صاحبان

عالیشان انگریز بهادر استمداد نموده بطرف آرکات رو آورد
نواب والاجناب را باستماع این خبر شعلهٔ غضب ملتهب
شده خواست که برای استیصال عبدالوهاب خان پای در رکاب
اشهب همت در آورد مگر میر علي رضا خان بسابقهٔ معرفتی که
با خان والاشان داشت طرح شفاعت ریخته بعرض پرداخت
که عبدالوهاب خان از برادر خود رنجیده در گوشهٔ قناعت
آرمیده است آن بیچاره چه قدرت دارد که اندیشهٔ جنگ
با عساکر نصرت قرین در ضمیر بگذراند بل یقین است که اگر
از حضور حرف طلب بر زبان گذرد خان بدي پرهیز بپای سر
بشتابد و سعادت ملازمت دریابد نواب والاجناب را
بآب استمالت میر علي رضا خان آتش قهراند کی منطفي شده
بمیر معین الدین عرف سید صاحب برادر زادهٔ میر علي رضا خان
فرمان قضا جریان صادر شد که با فوجی از دلیران صف شکن بر جناح
استعجال شتافته عبدالوهاب خان را بحضور انور حاضر سازد و بمیر
علي رضا خان حکم شد که با فوج همراهي خود برای گوشمال راجگان نواحي
آرکات وانتظام ملک روانه گردد و شاهزاده والاتبار عالیمقدار را
به جمعیت پنجهزار سپاهیان بار و ده هزار پیاده احشام و یکهزار
سوار برای افتتاح قلاع غربي آرکات وضبط ملک توابع آن شرف
رخصت ارزانی فرمود چون سید صاحب باجنود قاهره سرگرم

خدمت ماموره خود شد اول بقلعه چتور رسیده بمحاصره پرداخت
وقلعه دار را برای سپردن قلعه پیام داد چون قلعه دار عذر عدم اجازت
عبد الوهاب خان درمیان آورد سیّد صاحب روز دیگر دامن
شجاعت برکمر همّت استوار کرده راه بالا دوی پایش گرفته
چنان سعی مردانه بکار برد که کار بالا روندگان بالا گرفت و بالا نشینان
بضرب تیغ وسنان وشلک بنادیق آتش فشان از اوج رفعت
بحضیض نیستی افتادند وآن حصار فلک آثار که افتتاحش باین
سرعت از اندازهٔ فهم و وهم متجاوز بود مفتوح گردید سیّد صاحب
بعد این فتح نمایان تمامی اموال وآلات حرب بتصرّف خود
آورده وقلعه دار معتمد در قلعه گذاشته گرم وگیرا بسمت قلعه چندر گری
بشتافت و در سواد آبادی که در دامن کوه واقع است نصب
خیام احتشام نموده رقعه بخان محصور متضمّن ایمای حاضر شدن بحضور
نوشت از آنجا که خان ذیشان را باستماع خبر وحشت اثر
تسخیر شدن قلعه چتور طایر حواس از آشیانهٔ دماغ پریده بود
وشیران صاحب اقتدار واختیارش بمشاهدهٔ بوقلمونی روزگار
ومطالعه صفحات ادبار سر بکنج خموشی کشیده ناچار خان امارت
نشان از اهل حرم استشاره صلح وجنگ نمود ودر تحریر جواب
مکاتبهٔ سیدصاحب اهمال فرمود روز دیگر چنان اتّفاق افتاد که
چندکس از لشکریان سیّد صاحب که برای هیمه بدامن کوه

رفتند و چند تن از سواران نیز بجستجوی کاه و دانه زین برابرش کشیده بجولانگری در آمدند قلعه دار ساده لوح چون از فراز قلعه سواران و پیادگان را مشاهده کرد حمل بر یورش کرده گلوله توپ از حصار برآنها انداخت پس وقوع این حرکت که منافي آثار صلح بود بر طبع سید صاحب بهادر ناگوار آمده عرضداشت متضمّن بغي ورزیدن عبدالوهاب خان ارسال حضور انور نمود و توپچی کلان بر یکی از قابل رفیعه جبال برآورده گلوله سر داد آن گلوله قلعه شکن درون حرم سرای خاص خان رفیع المکان افتاده لرزه براندام پردگیان تتق عفّت انداخت و گوله دیگر بر بام مطبخ رسیده و سقف را منهدم ساخته گرمي دیگ شجاعت خان را سرد ساخت خان عالیقدر از وقوع این واقعه هایله و معاینه جزع و فزع مستورات حریم دولت بمرض خفقان مبتلا گردید و چون مریض سکته از حس و حرکت باز مانده پا بر بستر مدهوشی دراز کشید مخدّره سرادق عفّت آن خان عالیقدر چون خانصاحب را مانند چراغ صبحدم در حالت نفس شماري دید التماسي از طرف خود بدین مضمون نوشته پیش سیّد صاحب بهادر فرستاده که اگر مدّعا بگرفتن قلعه و ملک مقبوضه ما است حاضر است مگر چون مزاج خاوند ما از جادهٔ اعتدال منحرف است به توپچیان حکم باید داد تا از صدای توپ دماغ او را پریشان تر نسازند چون آن

مکاتبه بسید صاحب رسید بجواب قلمی ساخت که بفراغ
خاطر تشریف باید آورد نوعی در پاسداری عزّت و حرمت شما
فرو گذاشت نخواهد شد بعد رسیدن این مراسله خان جلادت
نشان معه عیال و اطفال خود از قلعه بیرون خرامیده در لشکر سید
صاحب رسیده در خیام علاحده بر بستر راحت تکیه زد و سید صاحب
قلعه دار امانت شعار در قلعه گذاشته و اموال بحیطهٔ ضبط در آورده معه
خان رفیع مکان و جمیع لواحق او طبل مراجعت نواخته در حضور
اقدس نواب عالی جناب فایز شده سرمایهٔ مفاخرت
اندوخت و نواب معلّی القاب خان سموّ المکان را معه تبعه
و لحقه بدرقه معقول همراه داده روانه سرینگپتن فرمود و شاهزادهٔ
جوان طالع پیر تدبیر که از حضور عالی شرف رخصت یافته بود در عرصه
یک ماه قلعه ماهی مندل و کیلاس گده مفتوح ساخته بالشکر
فراوان و آلات حرب بی پایان بطرف ساتگده که در هفت
اقلیم مشهور است و دم مساوات با هفت اختر و ذات
البروج می زند عنان عزیمت معطوف داشت و بمحاذی قلعه
در میدان وسیع بسواری فیل چون مهر انور که از کوه خاور طلوع
نماید خیره ساز دیده بدبینان شده توزک سواری بکمال جاه و جلال
جلوه گر فرمود ؞

نظــم

سواران اسپان تازي نژاد | بسرعت گرو برده از تند باد
زسم سواران زرین رکاب | زره پوش گردیده ماهي درآب
سنان هاي نیزه بردي هوا | چوانجم درخشان شده برسما
علم هاي سرخ وسفيد وسياه | بگرداند ه رنگ ازرخ مهروماه
به بسته بهرتوپ گاگون لوا | چو آتش فشاند لب اژدها
زخيل جوانان بندوق بند | فزوده دران دشت رونق دوچند
قباهاي رنگين بميدان جنگ | چو ابر بهاري شده رنگ رنگ
درخشيدن چار آئينه ها | شده صيقل زنگ از سينه ها
كمان كياني يلان كرده زه | به ابروز كين بر فگنده گره
بدوش يلان نيزهٔ ده ارش | سنانها بسم يافته پرورش
درخشان بناديق زهرآبگون | چو ماري كه از پوست آيد برون

چون سواري شاهزادهٔ رستم صلابت دران ميدان وسيع باين دبدبه و صلابت نمودار گرديد اگرچه ولي محمد خان قلعه دار آن حصار فلك آثار وسيد مخدوم رساله دار و محمد مولا كه از معتمدان نواب والاجاه محمد علي خان بهادر با دو هزار سپاهيان بار بمحافظت مامور بودند وقلعه از اذوقه و اسلحه معمور بود مگر از معاينه كوكبه جاه وجلال شاهزاده رستم شكار رنگ روباختند وحفاظت جان خود را

برصیانت قلعه مقدم و مرجح دانسته پیش از آنکه نوبت
بشمشیر رسد سپر انداختند و بی آنکه وسیله انگیزند خود معه کلید
قلعه بر در دولت سرا حاضر آمده باولیای دولت قاهره واسپردند
واز عنایت خاص بنوید جان بخشی سرفراز شدند پس شاهزاده والاتبار
یکی را از معتمدان جان نثار معه جوقی از پیادگان بحفاظت قلعه گردون
آثار گذاشته متوجه تخیرانبورگده که از آنجا بمسافت سه کروه
واقع بود همیون جهان نورد را تیز گام فرمود اگرچه در حصار یکی از سران
سپاه انگریز بهادر با معدودی از سپاهیان سکن داشت واذوقه
هم ذخیره نبود مگر ازانجاکه این جماعه شجاعت نهاد قلت فوج خود
را بنظر نیاورده بر سپاه کثیر حمله میفرمایند آنصاحب رستم جگر
باهمان چند سپاهی آماده رزم گشته پانزده روز داد تهور و قلعه داری داد
و آخرکار چون دیوار حصار بضرب گوالیل بی شمار منهدم گردید
صاحب مفخر الیه بیش ازین همراهیان خود را بآتش سوزان
انداختن مصلحت ندیده قلعه را تسلیم نمود و شاهزاده کیوان منزلت
قلعه داری تفویض زین العابدین خان نایط داماد اسد خان مهکری
فرموده و طبل مراجعت نواخته بسعادت پای بوس پدر خورشید
وقار رسید و ازانجاکه نقش پذیر لوح خاطر عاطر نواب بهادر بود که
هر طرف که شاهزادهٔ اقبال مند سمند گیتی نورد مهمیزی کند شاهد فتح
در مرآت تمنا رو می نماید ثانیاً حکم شد که برای کمک محمد علی کمیدان

عازم شده در تسخیر قلعه رای ایلور تدبیر فراوان و کوشش بی پایان بکار برد اگرچه بسمع گرامي شاهزادهٔ بهادر زباني منهیان مفصل رسیده بود که دران قلعه کرنیل لانگ صاحب بهادر پای ثبات افشرده و قلعه را بماکولات و مشروبات و آلات حرب و پیکار پر کرده است و تا که تمامي اردوي ظفرقرین جاده پیمای آنطرف نشود محاصره آن قلعه متعذّر است مگر چون از حکم قضا شیم گزیر نبود تا آنکه هنوز گرمي زین از پشت اسپان محنت کشیده فرونشده بود باز سامان سفر آراسته ره نوردشده و محمد علي کمیدان را معه فوج همراهي اوقرین رکاب سعادت داشته بسمت رای ویلور شتافت چون کرنیل صاحب بهادر از ورود شاهزادهٔ والاتبار خبر یافت فی الفور سپاهیان قادر انداز را برکوه ساجره کوجره و مرتضی گرّه تعین داشته و اتواپ صاعقه بار در پناه سنگستان تعبیه نموده چنان جنگهای رستمانه نمود که بهیچ نوع کمند تدبیر بذروه تسخیر نتوانست رسید و اگرچه محمد علي کمیدان مکرر حمله های مردانه نموده خواست که برکوه ساجره به نردبان سعي صعود نماید امّا از شدّت شلّاک بنادیق و اتواپ بالا رفتن کار میسّر نشد شاهزاده والا تبار چون افتتاح آن قلاع را بی رسیدن افواج دیگر و توپ های کلان متعذّر دید بحضور نواب والاجناب عرضداشت نمود نواب روشن ضمیر آن نور دیده شوکت را دور از نظر داشتن

و مردان کاري را پروانه وار بر آتش انداختن مصلحت ندیده پروانه
کرامت نشانه در باب مراجعت صادر فرمود و بسردار
سواران یغماگر حکم شد که سه صد سوار همراهي خود و یکهزار سپاهیان
احشام تعین آن جبال دارد تا بزدن راه رسد میکوشیده باشند
و پس از آن تسخیر ملک جنوبي آرکات منظور خاطر اقدس
شده رستم علي خان با دو هزار سوار و دو هزار پیاده کرناتکي و یکهزار
سپاهیان بار بافتتاح کوهستان چنجي دستوري یافت و روشن
خان دسته دار حسب الامر والا با دو هزار پیاده و یکهزار جوانان بار
و یکهزار سوار خوش اسپه به تسخیر کوه موکال نام زد گردیده
بدانطرف بشتافت و باجماعتي که همراه داشت غربي قلعه در میدان
سطح فرود آمده بمسطر جوزف که از طرف سرداران عالیشان
انگریز بهادر بقلعه داري مامور بود پیام فرستاد که اگر بانواب حیدر علي
خان بهادر مسلک اطاعت بپیماید و قلعه تفویض نماید مثل موشیر لالي
بعطاي مناصب مناسب و جاگیر لایق سرمایه کامراني خواهد اندوخت
مگر صاحب مفخر الیه حمیت مردي را کار فرموده مطلق پیام صلح را
بگوش رضا جا نداد و باجوانان قوي دل آماده جنگ شد روشن
خان چون باب صلح را بسته یافت آبادي دامن کوه را بآتش
غضب خاکستر ساخت و برین اکتفا نکرده عیال سپاهیان
محصور که در قریات دامن کوه قیام داشتند بقفص اسیري آورد

تا شاید سپاهیان بشنیدن خبر اسیری اطفال وعیال دست
از جدال برداشته بپای اطاعت بشتابند امّا آن جوانان پاس
نمک را بر رهائی عیال خود مرجح دانسته رقبه شجاعت بر بقه
اطاعت در نیاوردند ونشهٔ همت آن بهادران مطلقا رو به تنزّل
ننهاد و با آن حالت پرملالت اکثر بر مور چال ریخته و از شلک
بنادیق طوفان بلا انگیخته بسیاری از رزم جویان همراهی روشن خان
را بر خاک هلاک می انداختند و رستم خان که بجانب چنجی تگاور عزم
برانگیخته بود بسعی یکهفته کوه کشن کنده و چنید کنده که رفیع تر از دیگر
جبال بود و دیگر چند قلعچه که باهمدیگر اتّصال داشتند مفتوح ساخت
ومحی الدین خان قلعه دار والاجاهی را با یککس عهده دار انگریزی اسیر
نموده وقلعجات را بدو لتخواهان سپرده بطرف ترنامل عازم گردیده
وشاه زادهٔ اقبال بلند که بافوج ظفر موج برای تسخیر کرنا تک گده
ودیگر قلاع منیعه آنطرف از حضور شرف رخصت یافته بود
راه ادهونی گده وعلی آباد را پایمال سم ستوران جهان نورد
ساخته محاذی قلعهٔ کرنا تک گده که تیغش از ایوان کیوان در گذشته
بمیدانی وسیع مخیّم جاه وجلال ساخت وبه بهادران لشکر حکم محکم
صادر فرمود تا بگوالیل خاراشکن دیوار حصار را منهدم سازند توپچیان
بهرام صولت فی الفور توپ های آتش بار بر قلل جبال شامخه
تعبیه کرده دود از نهاد محصوران بر آوردند لیکن بسبب رفعت

کوه چون رسیدن گوله بدیوار شکل بود شاهزاده والاقدر روز
چهارم تدبیری اندیشیده چندکس را از زمرهٔ اسیران متوطّن
آرکات بانعام خوشدل ساخته رهائی بخشید و آن محنت کشیدگان
از امان جان به ثنای سلطانی رطب اللسان و عذب البیان
و مرهون احسان گشته و بالای کوه اندرون قلعه رفته تمامی کیفیّت
مسخّر شدن شهر آرکات و متواری بودن نواب محمد علی خان
والاجاه و مسخّر شدن قلاع لاتعد بکلید شمشیر عالم گیر مجاهدان لشکر
نواب حیدر علی خان بهادر پیش قلعه دار و کمیدانان محافظ قلعه
ظاهر ساخته همه را در گرداب تحیر و اضطراب انداختند و آن جماعه
بعد فتح قلعه بجرم جنگ خود را در معرض هلاک دیده سلسله جنبان
صلح بشرط عنایت قولنامه امان جان و ناموس شدند و شخصی
معتبر را بعهدهٔ سفارت در حضور شاهزاده والاتبار فرستادند
بمجرّد ورود او در لشکر نصرت اثر چون سلطان بهادر ملاحظه فرمود
که نقش مدّعا درست نشست فی الفور قولنامه عنایت فرمود
و آن گروه قلعه تسلیم اولیای دولت نموده بدر رفتند شاهزاده
بهادر شادیانه نواخته و اموال قلعه بضبط در آورده و قلعه داری معتبر تعین
فرموده و عرصهٔ چند ماه در انتظام محالات توابع آن قلعجات مفتوحه
بسر برده بسمت کوه رادت نیاو رلوای شوکت برافراخت
و در عرصهٔ دو روز آنرا مفتوح ساخته اشهب شوکت را بجانب

تپاک گدہ سبک عنان فرمود چون دران قلعه تهانه از طرف
صاحبان عالیشان قایم بود و سردار آنمقام باد و صد جوان بمحافظت
می پرداخت از بالای قلعه ملاحظه کرد که شاهزاده اقبال مند برکنار
تالاب سمت غربی قلعه اعلام نصرت انجام برافراخته است
پس آماده پیکار گردید و بهادران لشکر را فرصت از شدّت گوالیل
دست نمیداد که برکوه صعود نموده در شعب جبال مورچال قایم
سازند مگر از انجاکه دران ایّام اختر بخت نواب محمد علی خان
والاجاه رو بهبوط داشت هواخواهانش هر تدبیری که می کردند تقدیر
آن را برهم می زد چنانچه قلعه دار این قلعه که بهادری بهرام صولت بود
اگرچه باد و صد جوان در مقابله باآن فوج دریا موج پای کم نمی آورد
مگر اتّفاق چنان شد که کول آبی که اندرون قلعه بود یکایک خشک
گردید و از شدّت عطش محصوران را یک نیزه آب گریه
از سر گذشت و همه متّفق اللفظ والمعنی از سردار خود مستدعی
آن شدند که بنای مصالحه باشاهزاده والاتبار باید نهاد تانیم جانی که باقی
است مفارقت از ابدان نکند ناچار آن قلعه دار صاحب جگر
بیدلی همراهیان دیده بدینصورت پیغام فرستاد که امشب
دست از گوله اندازی کوتاه سازند فردا قلعه تسلیم خواهم نمود شاهزاده
والاقدر ازین پیام خوشدل شده توپچیان را ممانعت فرمود قضارا
دران شب سقّای تقدیر طرفه آب برروی کار آورد که ابری

سیاہی موسم برخاستہ بشدّت تمام بارید چنانچہ برکہ خشکیدہ
کہ در میان قلعہ بود لبالب گردید علی الصباح چون سردار قلعہ
آب رفتہ بجو یافت از ہمراہان استشارہ نمود ہمہ ہا معروض داشتند
کہ در قلعہ از اذوقہ و گولہ و باروت ہیچ کمی نیست و آب کہ موجب
حیات بود بی منّت غیری از عنایت باری بہم رسیدہ حالا صلح
ضرور نیست جنگ باید کرد و کشتہ باید شد لیکن قطرۂ آبرو برخاک
بیغیرتی نباید ریخت آن سردار جگردار چون سپاہیان را رزم
طلب دید بساط صلح در نوردید و مہیّای زدن گولہ و بندوق گردید
شاہزادہ فیروزمند چون رنگ معاملہ دگرگون دید از غایت
غضب توپچیان رستم توان را بہر آوردن اتواپ بر قلل کوہ
حکم داد و از ہر طرف جوانان قوی بازو در پناہ سنگستان خزیدہ ہر روز
مورچال پیش می بردند و از انجاکہ محصوران در پناہ حصار بودند ہر روز
صدمہ عظیم از ایشان بلشکریان منصور میرسید آن سردار عالی مقدار
عرصہ بیست و ہشت روز با آنجماعہ قلیل کارنامہ رستم و اسفندیار
را منسوخ نمودہ با آن فوج قیامت موج جنگید لیکن از انجاکہ تیر قضا
از نہ سپہر گردون میگذارد تالاب کہ در قلعہ بود باز خشک
شدہ قطرۂ آبی جز آبروی مردان باقی نماند و طاقت سپاہیان قلعہ
نشین از غایت عطش سلب گردید باز بمجبوری خواہان امان
شدند لیکن چون این بار کار از مدارا درگذشتہ بود و بسیاری

از بهادران نامي لشکر منصور آب فنا نوشیده بودند معروضهٔ محصوران درجهٔ پذیرائي نیافت و حکم یورش و قتل عام صادر گردید جوانان شیر شکار بمجرد صدور حکم دامن همت بر کمر جلادت استوار کرده بالای کوه برآمده آب شمشیر در گلوی آن جگرسوختگان چکانیدند وقلعه وار عالیمقدار را باحترام بحضور شاهزادهٔ عالي قدر رسانیدند بعد افتتاح آن حصار متین شاهزادهٔ والاشکوه در تمامي خطط مقبوضهٔ عُمّال و امنای کاروان مقرر ساخته و معتمدان را بقلعه داري دژهای منیع تعیین ساخته بعد عرصهٔ ده روز بانقود و اجناس فراوان بحضور فیض گنجور نواب ثریّا جناب رسیده سرمایهٔ سعادت کونین اندوخت؛

لشکرکشي فرمودن جرنیل صاحب نامدار عالي مقدار جرنیل کوت بهادر از مدراس بقصد انتزاع بالاگهات ازقبضه اختیار نواب کوه وقار سپهر اقتدار؛

راوي گوید که چون شاهزادهٔ عالي تبار معه غنایم موفوره بحضور نواب حیدر علي خان بهادر کامیاب سعادت ملازمت شد زباني جواسیس کاردان بعرض مقدس رسید که جرنیل کوت صاحب عالیشان سموّ المکان که در فنون صف آرائي یگانه و بوقت پنجه آزمائي با اسفندیار صولتان رستم زمانه است از انتظام ملک

بنگاله مطمئن شده تشریف فرمای ولایت شده بود و رینو لا باز از انجا
بکفایت مهم جنگ نواب بهادر مامور شده رونق افزای مدراس
شد و با نواب محمد علي خان والاجاه ملاقات کرده دو هزار تفنگچي و سه صد سوار که
در آنوقت پیش محمد علي خان بهادر حاضر بودند بهمراهي خود برگزیده و خزانه
وافر از سرکار کمپني انگریز بهادر برداشته و سامان رسد خاطرخواه
برگاوان و اشتران و فیلان بار کرده بنواحي وکل و یلور خیام
شوکت برافراشته است نواب والاجناب باستماع این خبر
سواران را بسرکردگي سیدي هلال و غلام علي خان بخشي بطریق
منقلا رخصت ساخته خود هم عقبش از آرکات طبل نهضت
نواخت اما پیشتر از ورود نواب عالي جناب جرنیل صاحب
عالیشان قلعه کرنگ پاله را که بتصرّف ملازمان حیدري بود محاصره کرده
پیش از آنکه صبح صادق بدمد بهادران لشکر انگریزي از نیروی
همت بیاوري طناب و سلّم بران قلعهٔ متین برآمده حارسان
حصار را بزیر تیغ بی دریغ کشیدند قلعه دار دو ساعت باجماعتی
که همره داشت داد مردي داده امانت جان شیرین بخازن ارواح
سپرد و جرنیل صاحب بعد این فتح نمایان اذوقه و دیگر اجناس
که در قلعه بود بلشکریان منصور خود تقسیم فرموده و از آنجا نهضت
نموده در سواد اَجَرواکم لوای آسمان سای برافراخت و روشن
خان دسته دار که بکشایش برموکال گره از حضور نواب

والاجناب شرف ترخیص یافته باتّذناق رستم علي خان فاروقي کاربر
متحصّنان تنگ ساخته بود چون دریافت که بسبب قریب
رسیدن لشکر قاهره جنرل صاحب بهادر قلعه دار را استظهار
کلّي بهم رسید و قلعه باین سرعت مفتوح نخواهد گردید لهذا دست
از محاصره برداشته روانه اردوی معلّی گردید و جنرل صاحب عالیشان
بقلعه بر موکل گره بی منازعت غیری رسید و قلعه دار را بجلدوي
جاگرداري بعطوفت و نوازش نواخته و او را همرکاب میمنت
انتساب داشته و سرداري دیگر را بقلعه داري گذاشته روز
دیگر بجانب پهاپجري کوچ نمود و از شخصی تاجر اسباب
رسد فراوان خرید فرموده سمت کوه مور شتافته در محاذي قلعه
پای ثبات افشرده برای ارسال سامان جنگ و اذوقه از راه
دریا بکونسل مدراس قلمي ساخت درین عرصه نواب والا
جناب هم با لشکری فزون تر از مور و ملخ رونق افزا شده بفاصله
دو فرسنگ خیام و اعلام شوکت برافراخت و بدر یافت
مکنون ضمیر جنرل صاحب بهادر روزی چند بصف آرائي نپرداخت
آخر چون بپیرایهٔ انکشاف یافت که جنرل صاحب تا رسیدن
جهازات از طرف مدراس سبقت بجنگ نخواهد فرمود
نواب والاتبار میر علي رضا خان را با فوج تعیناتي او و سیدی هلال
را با پنج هزار سوار و غازي خان را معه سواران یغماگر بمقابلهٔ لشکر

قیامت اثر جنرل صاحب بهادر گذاشته خود با توپ خانه ولشکر بسمت محمود بندر نهضت فرمود وشاهزادهٔ والاتبار را با هفت هزار سوار خونخوار و پنج هزار پیادهٔ جرّار و بیست و پنج ضرب توپ صاعقه آشوب حکم فرمود که در نواحي تنهرنگر و تجاور آتش غضب برافروزد و هر چه از تر و خشک بنظر آید بنوایر قهر بسوزد چنانچه شاهزادهٔ رستم شوکت اول در نواحي تجاور که بخوبي آب و هوا و افزوني سبزه و ریاحین صحرا رشک باغ ارم بود چپادل انداخته باحراق امکنه و غارت گمري اسواق و دکاکین آشیان گاه بوم ساخت ؛

نظم

بهر جا که طوفان لشکر رسید تو گوئي که صرصر به آذر رسید
از ان بوم کندند اشجار باغ در و بام شد آشیان گاه زاغ
ز بس سوختن در تمامي دیار نمانده یکي چوب جز چوب دار

و بعد قتال و غارت از اجناس مغروته آنچه قابل ارسال پیشگاه حضور بود روانه ساخت و خود برای ترمیم قلعه نرکات پلي وشاکوتهٔ بکار پردازان تقید فرموده سمت تنهرنگر تاخت و در ایلیاپور و دیار پاله تهانجات گذاشته از آنجا شبگیر کرده بر ساحل رود کاویري و کوردم دیرهای قدیم را که از اقمشه نفیسه و جواهر نادره مملو بود چون دست اهل همت خالي نمود و بعد انعدام و انهدام

اصنام و انفراغ از قتل عام عبور بهر دو رود کرده بطرف کای کوته که
شرقي حصار ترچناپلي بمسافت شش میل واقع است گانگون
صبا غرام را مهمیز کرد هنوز فایز منزل نشده بود که کوکبهٔ جاه و جلال
نواب سپهر جناب جلوه گر گردید شاهزاده سعادت توأمان
در اثنای راه دولت قدمبوس حاصل کرده چون فتح و نصرت
همرکاب روان شد و نواب والاجناب بعد قطع مسافت طرف
قلعه ترچناپلي رو آورده بسواران برای تاخت و تاراج آن نواحي
فرمان داد و آن یغما گران دقیقه در مراتب نهب وغارتگري باقي
نگذاشتند درین اثنا سرداری ستر هال نام که از قلعه برآمده
در تعلیم سپاهیان نو ملازم اشتغال داشت با شش صد
سپاهي رزم خواه و دو ضرب توپ گرم و گیر اشتافته بشیلکهای
متصل گرمي ترک تاز یغما گران سرد ساخت و بتعاقب سواران
روان شد و آن گروه آهسته آهسته بطرف چرکال جائیکه سواران
معه توپخانه در کمین گاه به انتهاز فرصت وقابو بودند رسیدند چون
ستر هال ازان حال خبر نداشت بی باکانه شیلک میزد و قدم
پیش می نهاد تا که قریب کمین گاه رسید و جوانان سلح
و پیادگان احشام از هر جانب ستر موصوف را محاصره کرده
به شیلک بنادیق و اتواپ پرداختند و از سپاهیان آنطرف
که هنوز مشق شیلک بکمال نرسانیده بودند بسیاری را

مجروح ولی روح ساختند سترهال چون نقشه جنگ بدین منوال
دید خون تنی چند برزمین ریخت و چون برق خاطف اشهب
طوفان خصال را بجانب قلعه برانگیخت در آن حالت علی نواز
نام سواری از جنود نواب حیدر علی خان بهادر ضرب شمشیری
بقوت تمام بر سر ستر موصوف فرود آورد مگر چون صیانت
ایزدی سپرداری کرد آسیبی نرسید و آن شجاعت پناه
بی اهتمام بصحت و عافیت داخل قلعه گردید نواب معلی القاب
بعد این فتح در سواد چرکال پاره به نصب خیام اقبال پرداخته بشاهزاده
والاشکوه امر فرمود تا به تبرداران ملازم حکم محکم فرماید که از چوب و رسن
و سنگ هرچه برای بستن مورچال و بنای ساباط بکار آید
فراهم آرند و در قلعه هم سترهال و کرنال لکسن صاحب بهادر
و شادیخان تحصیلدار سپاهیان قدیم و باقی سکنهٔ شهر را جمع ساخته
بحفاظت برج و باره قلعه همت مصروف داشتند چون در عرصهٔ
دو سه روز لشکریان نواب حیدر علی خان بهادر جمیع آلات قلعه کشائی
مهیا ساختند و عزم سلم داشتند که شبانگاه دمدمه و ساباط بسته
باز و بقلعه گیری خواهند کشاد ناگاه قطعهٔ عرضداشت میر علی رضا خان
و دیگر سرداران تفرقه انداز خاطر مبارک نواب بهادر شد و چنان
بوضوح پیوست که جنرل کوت صاحب بهادر با سپاه رزم
خواه و سامان موفور بسمت محمود بندر نهضت فرموده نواب

والاجناب بدریافت این خبر رفتن آنطرف را برافتتاح قلعه
مقدّم و مرجّح دانسته متعه توپخانه و تمامی فوج دریاموج از محاصره
قلعه دست بردار شده و سامان قلعه کشائی که فراهم شده بود همه
آتش زده کوس نهضت بلند آوازه ساخت چون چند منزل طی
شد سیدی هلال بخشی که بطریق منقلا میرفت در سواد
باکور با فوج قاهرهٔ انگریز بهادر دو چار گردید و به تیغ و سنان و شیلک
بنادیق آتش افشان داد مردی داد و از طرفین قریب سه صد
جوانان زخمهای کاری برداشته گلگونه حیات ابد بررو کشیدند
و سیدی هلال هم شهید شد پس جرنیل صاحب والاشان بگام سرعت
راه طی فرموده پرتو التفات بر سکنهٔ محمود بندر انداخت و شب
بآسایش بسر برده علی الصباح بر قلعه سابنز یورش فرمود لیکن
چون یوسف خان قلعه دار پای ثبات محکم افشرده بود و از
تیر و تفنگ بجواب دهی لشکر قاهره انگریز بهادر می پرداخت
جرنیل صاحب بهادر خستگی بهادران کار دران سنگلاخ
گوارای طبع مآل اندیش نفرموده باز بطرف محمود بندر مراجعت
فرمود درین اثنا نواب مستطاب با لشکر و توپخانه رسیده در راه
حایل شد و بر توده های ریگ که بر ساحل دریا واقع بود اتواپ
تعبیه فرموده حکم بشیلک داد و خود در سایه توده ریگ بر کرسی
زرین جلوس فرموده بهادران پیکار طلب را افدغن و تحریص جنگ

می نمود و میر علی رضا خان را تاکید مزید فرمود که از عقب سپاه انگریز بهادر درآمده به تضیق محاصره مساعی جمیله بکار برد و شاهزادهٔ عالی تبار را فرمان شد تا موشیر لالی را معه فوج و رساله های سید حمید و شیخ انصر و شیخ عمر و شجاع الدین همراه گرفته مقابل آن فوج قیامت آشوب شود و از ان طرف جنرل صاحب بهادر بکمال حزم و احتیاط مطابق آئین سپه سالاری سپاه خود را صفوف بسته و اتواپ صاعقه بار پیش رو داشته از ساحل دریا قطره زن گردید و چون تلاقی فریقین دست داد از هر دو طرف صدای بگیر و به بند بلند گردید و از شیلک بندوق و توپ و بان و برق قیامت آشوب گوش ملایک بر آسمان کر گردید از طلوع صبح تا دو پاس بازار ملک الموت چنان گرم شد که دران ریگ زار غیر از لاش مقتولان و اجساد طپان مجروحان هیچ بنظر نمی آمد دران حالت چون زبانی هرکاره خبر جلوس نواب حیدر علی خان بهادر در سایهٔ تودهٔ ریگ بسمع جنرل بهادر رسید لهذا با سپاه رزم خواه خود بهمان سمت زور آورد و دو منزل جهاز که از مدراس برای کمک رسیده و در دریا لنگر داشتند اهل جهاز را فرمان داد که بر فوج دریا موج نواب بهادر گوله‌ها چون قطرات باران ببارند درین اثنا میر علی رضا خان از کنار دریا اسپ را بجولان درآورده خواست که بعقب لشکر انگریز بهادر رسیده دست یغما

براهل بانگاه برکشاید ناگاه گلوله توپی که چون تیر قضای خطا بود از بالای
جهاز بر بازوی آن عضاده کاخ ریاست رسیده عنان اختیار از دستش
ربود و از پشت زین برروی زمین افتاده ابواب ماتم بر همراهان
خود کشود رفیقانش چون حال برین منوال دیدند او را در حالت
نزع در یک منزل پالکی انداخته و غلافی فروداشته بحضور نواب
حیدر علی خان بهادر آوردند نواب والاجناب چون پرده پالکی برداشته
دید که طایر روح میر موصوف از قفس عنصری پرواز کرده از مفارقت
آن رفیق قدیم دل حق پرست او نهایت بدرد آمد لیکن آنوقت
بصلاح وصواب دید خرد خود را ضبط فرموده نعش آن محفوف
رحمت الهی را در صندوق گذاشته روانه سرینگپتن فرموده از انجاکه
شاهزاده والاتبار خواهرزاده حقیقی میر مغفور بود فوج همراهی او ضمیمه
عساکر شاهزاده بهادر کرده تمامی اسباب و اسپان و فیلان
همراه که میر مبرور نیز تفویض شاهزاده فرمود و پسر میر مرحوم را که
قمر الدین خان نام داشت آثار رشد و تمیز از جبین او لامع دیده به خلعت
ماتم پرسی و عطای نوبت و علم و نقاره و فیل با عماری مرصع
سر بلندی بخشیده برای تربیت دستش بدست شاهزاده
کامگار بسپرد و چند روز برای تیمار خستگان و آسایش دواب
جنگ مناسب ندیده عنان سمند صبا رفتار بسمت نیکناپتهم
معطوف فرمود و مجروحان را بحفاظت روانه آرکات فرمود و بکار

پردازان حکم داد که جرّاحان حاذق برای معالجه تعین نمایند و سید صاحب
را حکم شد که معه دسته سواران همراهی خود و چند هزار پیاده به انتظام
نواحی تجاور و نانهه نگر بشتابد و جنرل صاحب بهادر چون دران
جنگ بتائید اقبال چیره دستی یافت باز بطرف پهلپهری
نهضت فرموده از راه برموکال گدّه داخل فرنگی کوه گردید و به تنظیم
و تنسیق محالات و پرگنات آن نواحی اشتغال ورزید نواب
معلّی القاب روزی چند در نواحی نیکناپیتهه بسیر و شکار پرداخته
باز از راه ترّوادی طی مراحل فرموده در سواد پندی متّصل باغی که از
کوه بفاصله یکفرسنگ بود الویه اقبال برافراخت سردار
کوه نشین کثرت فوج بدامن کوه دیده جمعی از سپاهیان را
فرمان داد و آن گروه از بالای کوه مایل نشیب شده سواران
لشکر حیدری را که بجمع آوردن چوب و کاه در شعاب جبل
می گردیدند بشلیک بنادیق زخمی ساختند و اسپان راهی کرده
بردند چون خبر بنواب فلک جاه رسید نوایر غضب مشتعل
گشته به بهادران لشکر شکن فرمان داد تا آن کوه را مسخّر سازند
و خود از نزدیکی کوه دوری مناسب دیده در میدانی وسیع نصب خیام
فرمود توپچیان رستم توان اتواپ در دامن کوه بجای مناسب تعبیه
کرده محصوران را از شدّت گوالیل عاجز ساختند و پیادگان در
پناه سنگستان از شلیک بنادیق صاعقه بار که چون قطرات

باران متواتر می ریخت قصر همت متحصنان از پا در انداختند اگرچه
از آنطرف شخصی صوبدار عبد القادر نام داد مردانگی داده شش
روز جنگ رستمانه کرده جمعی کثیر را از لشکر حیدری مجروح و بیروح
ساخت مگر قلعه دار که ساغر دماغ از باده تهور خالی داشت و بعشق
لولی زنی مبهوت و مسلوب العقل شده بود چون محبوبه اش
متحمل صدای توپ نتوانست شد دل از دست داده سر
اطاعت بر قدسی آستان سود و کلید قلعه تفویض اولیای دولت
نمود درین اثنا هرکاره ها بعرض اقدس رسانیدند که جنرل کوت
بهادر در قلعه وندادسی لوای عظمت و شوکت برافراخته است
و سواران یغماگر فوج حضور در اطراف و جوانب بتاخت و تاراج
مواضع و قری مشغول اند باستماع آن نواب ذوالعزم هم از
فرودگاه پای همت در رکاب عزیمت نهاده بطرف وندادسی
جاده پیما گردید و سه چهار روز تدابیر قلعه کشائی بکار برده چون صورت
افتتاح در مرآت خیال متصور نشد انتظام دیگر مهمات دولت
و بند و بست شهر آرکات مقدم برین مهم دانسته موشیر لالی
فرانسیس و شیخ انصر و شیخ حمید را با فوجی گران بمحاصره قلعه گذاشته
خود به آرکات نهضت فرمود بعد تشریف بردن نواب والا
جناب اگرچه موشیر لالی در قلعه شکنی قاصر نشده و قدری دیوار
قلعه هم بضرب گوالیل منهدم ساخته مگر سردار قلعه که مرد تجربه کار

بود چنان داد جنگ آوري داد که دندان طمع موشیر لالي کند گردید
آخر با رفیقان خود مشاورت کرد که چون ایّام محاصره بامتداد
کشیده و هنوز ممکنند تدبیر بدزدهٔ تسخیر حصار نرسیده
حالا مناسب آنست که قلعه را بخدع باید گرفت پس یکي را از
فرانسیسان همراهي خود که در تحریر و تقریر انگریزي مهارت کافي
داشت بسرداري مقرر کرده و چند هزار سپاهیان را بلباس
ملازمان لشکر انگریزي آراسته از راه کرگت پاله بجانب قلعه
کسیل ساخت و آن شخص قریب بقلعه رسیده خطي از نام
یکي از سرداران انگریز بهادر بنام قلعه دار بدین مضمون نوشته
فرستاد که من از مدراس بمدد شما نامزد شده با فوج تازه زور و سامان
رسد وافر رسیده ام فردا صبح داخل قلعه خواهم شد قلعه دار هوشیار
از مطالعهٔ خط اول اظهار شادماني کرد مگر چون نام راقم خط بخواند و بیادش
آمد که آن سردار بحکم جرنیل صاحب والاشان بطرف سیکاکول
و گنجام براي آوردن آذوقه و گاوان توپ کشي عازم شده است
در شک افتاد که مبادا موشیر لالي طرح خدع انگیخته باشد پس
آن شب بتاواسه بسر برد علي الصباح چون صداي توپ
بگوش رسید قلعه دار سر هوش في الفور دوربین بدست گرفته دید
که گردي از طرف شاهراه کرگت پاله رسیده بمقابله فوج
موشیر لالي صفوف آراسته اند و از جانبین شلک بنادیق

و اتواپ بکار میرود مگر غیر از دود باروت یک تن هم از هردو
طرف مجروح و مقتول بنظر نمی آید بمعاینه این حال گمان خدع که
از طرف موسیرلالي پیرامون خاطر قلعه دار گردیده بود بیقین انجامید
و در طرفة العین اتواپ بروج حصار را از گوالیل و ساچمه پر کرده
منتظر نشست بعد ساعتی آن سردار قریب قلعه آمده بقلعه دار
پیام فرستاد که ما بخیریت رسیدیم دروازه قلعه بکشایید تا داخل
شده بیاسائیم قلعه دار جواب فرستاد که چون اندرون دروازهٔ
قلعه دیواری جدید محکم کشیده ایم باید که ایشان برلب خندق فرود
آیند تا دیوار از میان برداشته بدرون جا دهم سردار جعلي ازین
پیام دانست که افسون چشم بندي من موثر افتاد پس
بفراغ خاطر زین از پشت اسپان برگرفته سپاهیان را حکم داد که
بفراغ خاطر کمرها بکشایند چون این بعمل آمد قلعه دار در پس کنگرهٔ حصار
گوش برآواز مانده چون لهجهٔ کلام و طرز و اوضاع آن جماعه را منافي
اطوار افواج انگریز بهادر دید بتوپچیان حکم داد و آن جماعه بی باک چنان
چابکدستي بکار بردند که از شدت ریزش گوالیل و ساچمه غیر از
تنی چند ازان مهلکه جان بسلامت نبردند پس قلعه دار مردم
خود را بیرون فرستاده اسپان و اسلحه مقتولان درون قلعه کشید
و چون این واقعه‌ٔ هایله بعرض نواب حیدر علي خان بهادر رسید
بر بی تدبیري موسیرلالي سخت برآشفته او را با تابعانش

بحضور طلبداشت و دیگر سرداران معتبر و سرگردگان صاحب تدبیر را برای محاصره قلعه بدانطرف گماشت ؛

ذکر محارباتی که شاهزاده والا دودمان ٹیپو سلطان را در نواحی آرنی با افواج قاهره صاحبان انگریز بہادر بوقوع آمد با دیگر واقعات سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجری ؛

چون جرنیل سرایری کوٹ بهادر بعد جنگ محمود بندر بمدراس معاودت فرموده بود و نواب عالی جناب در تسخیر قلاع متعلقه صوبه آرکات مصروف مانده در ینولاگال صاحب کرنیل با پنج هزار سپاهیان ولایتی و خزانه موفور و سه صد و هفتاد منزل کشتی محموله سامان ماکولات از بنگاله وارد مدراس شد و بورود آنصاحب جرنیل صاحب خیلی مبتهج شده بعد دو ماه بافوج دریا موج سمت ترپاتور اعلام شوکت برافراشت و از فرزندان نواب محمد علی خان والاجاه یکی را که مخاطب بسیف الملک بهادر بود همرکاب سعادت برد چون خبر نهضت جرنیل صاحب بحضور نواب رسید از راه کادیری پاک طبل کوچ بلند آوازه ساخت اما پیش از آنکه تلاقی فریقین اتفاق افتد جنرل صاحب بهادر شبگیر کرده در سواد سولنگر دایره دولت فرمود دو سه روز برین روداد انقضا یافته بود که کوکبهٔ جاه و جلال نواب حیدر علی خان بهادر نمایان شد صباح آن

جنرل صاحب از فرودگاه سوار شده بمیدانی وسیع که لایق جنگ گاه
بود علم اقتدار برافراخت واز ینطرف سواران جنود نامعدود
حیدری بمتابانه رسیدند و نواب بهادر خود توپخانه آتش بار در راه
حایل کرده منتظر ورود عساکر انگریز بهادر بود و شاهزاده والا تبار
با فوج جرّار بطرف ساقه لشکر انگریز همیون آتش پارا جولانگری
درآورد و دران روز حربی سخت که ناسخ جنگ کیخسرو افراسیاب
بود بظهور رسید و بهادران طرفین دست از جان شسته بدریای
آتش شناوری کرده غریق رحمت الٰهی شدند چنانچه دران
آشوب گاه بضرب گولهٔ توپ پای کرنیل اسطوارط
بهادر از کار رفت و سیف الملک بهادر از رسیدن صدمه
گوله توپ از خانه زین جدا شده برروی زمین افتاد درین اثنا
شام پردهٔ ظلمانی برروی آفاق فروهشت و هردو لشکر بفرودگاه
معاودت کردند اگرچه از وقوع این سوانح وکثرت تردد گرد ملالی بر خاطر
جرنیل صاحب ننشست لیکن بمشاهدهٔ بددلی سیف الملک
که موجب بیدلی جگرداران میشد رسانیدنش بخدمت نواب
والاجاه افضل مهمات تصور فرموده بوقت دمیدن سفیدهٔ صبح
طبل کوچ نواخته بطرف ترپاتور تشریف برد و سیف الملک
را بصحت و عافیت بسعادت ملازمت پدرش فایز
ساخت وخود برای انتظام دیگر مهام بمدراس نهضت فرمود

و نواب حیدر علي خان از آنجا مراجعت فرموده در حدود کنجي که بوفور هیمه وکاه موجب آرام لشکریان بود دایرهٔ اقبال فرمود درین اثنا از بانی جواسیس بحضور فیض معمور پیرایه انکشاف یافت که چند جهاز فرانسیسي بسرداري موشیر هوي سپه سالار فرانسیس بعزم ملازمت حضور مي آید و هم بوضوح انجامید که چون سردار ولندیز بسبب فروختن آلات حرب در سرکار حیدري باتجویز صاحبان عالیشان کونسل مدراس ماخوذ شده وکرنیل منرو صاحب بهادر براي انهدام قصر شوکت ولندیز و افتتاح قلعه ناک پتن متعین شده و بعد تلف هزاران مردان کار آزما قلعه را فتح ساخته بمدراس شتافته بود درینولا از ناک پتن مراجعت کرده بجمعیت چهار پلتن سپاهیان و هفت ضرب توپ و سواران در سواد کاري گال لواي شوکت برافراخته است باستماع این اخبار شاهزادهٔ والا تبار از حضور نواب نامدار شرف دستوري یافت که براي ملاقات سپه سالار فرانسیس پاي در رکاب اشهب همت نهد و در ضمن این سفر اگر بافوج همراهي کرنیل منرو صاحب بهادر مقابله دست دهد بمدافعه پردازد چون شاهزاده بهادر بافوجي از بهادران قوي بازو علم شوکت بدانطرف برافراخت دراثناي راه خبر رسید که کرنیل صاحب موصوف باستماع خبر آمدآمد جهازات فرانسیسان در سواد پناپور بر ساحل

رود کوردم در میان باغی استقامت ورزیده بانسداد طرق کوشیده است شاهزادهٔ عالی تبار بالشکر جرار شبانه ایلغار کرده باغ سکونه کرنیل صاحب بهادر را از دور محاصره نمود صبحدم چون کرنیل صاحب بهادر از آنمقام عزم کوچ فرمود لشکر خود را بمحاصرهٔ سواران عساکر شاهزادهٔ بهادر دیده آمادهٔ جدال و قتال گردید و هردو لشکر خونخوار داد مردانگی دادند و درین جنگ هولناک از لشکر انگریز بهادر مستر ساسن نام سردار سواران در دام اسیری در آمد و از لشکر شاهزادهٔ بهادر سید غفار صوبه دار که مرد نامور بود بقید رفت و ازانجا که شاهزاده را ملاقات سپه سالار فرانسیس اهم مطالب و مقاصد بود بطرف کودپور کوچ فرمود و در راه لعل پیتهم باندک فاصله از قلعه کودپور خیام احتشام بر پا ساخت درین اثنا سپه سالار فرانسیس بلنگرگاه فایز شده بسردار انگریز بهادر که حارس قلعه بود پیغام خالی کرده دادن قلعه فرستاد و آن سردار جنگ نمودن صلاح وقت ندیده اموال را تعلیقه کرده بسپه سالار فرانسیس بسپرد و قلعه را خالی کرده بطرف ناکپتن بشتافت پس سپه سالار فرانسیس با پنج هزار سپاهیان فرانسیس از جهازات فرود آمده در نزدیکی قلعه خیمه زد روز دوم باشاهزاده والاتبار ملازمت حاصل کرده بنای اتّحاد را استحکام بخشید شاهزادهٔ بلند اقبال ترغیب این معنی فرمود که باسرع

اوقات بالاتفاق دولت ملازمت نواب حیدر علي خان بهادر
دریابد لیکن سپه سالار مذکور عذر ماندگي راه و بهم رسانیدن بار
بردار برای اسفار خشکي در میان آورده چند روز مهلت کوچ
خواست آخر شاهزادهٔ والاشان او را در همان نواحي گذاشته برای
اخبار این امر به طرف اردوی معلّی مراجعت فرمود و بعد ورود
شهر و حالات بحضور اقدس ظاهر نمود نواب والاجناب
في الفور مکاتبه شفقت آمیز بنام سپه سالار مذکور نوک ریز
خامه عطوفت نگار فرموده چهار صد راس نرگاو برای توپ کشي
و دیگر چارپای باربردار روانه فرمود و خود با جنود نامعدود عازم آرکات
گردید هنوز چند میل راه طي نشده بود که منهیان خبر آوردند که جرنیل
صاحب والاشان جنرل کوت بهادر با سپاه قیامت انگیز
از میان صحرای ناکلاپور گذشته عازم رای ویلور است نواب
عالي جناب باستماع این خبر سید حمید و شیخ انصر و موشیر
لالي را با جمعیت شایسته که در رساله های شان بود برای حفاظت
شهر و قلعه آرکات دستوري بخشید و شاهزاده کهین نواب
عبد الکریم بهادر را با چهار هزار سوار خاصه و دو هزار پیاده فرمان شد که
در نواحي مدراس رسیده گرد فتنه برانگیزد و راه رسیدن رسد و فوج
کمک بلشکر جنرل صاحب مسدود سازد و شاهزاده مهین
دودمان عظمت را حکم شد که در نواحي آرني به تسخیر قلعه و استحکام

تهانجات مقید و سر گرم ماند و بعد انتظام این امور از مقام گاه حرکت فرموده میدان دهونی گره مضرب سرادق اقبال نمود درین اثنا جرنیل صاحب طی صحاری و بوادی فرموده به رای دیلور فایز شده شقه علم برافراخت و تا عرصهٔ یک ماه بازار زد و برد بهمین صورت گرم ماند که گاهی سپاهیان لشکر جنرل بهادر گاوان رسد را که بمعسکر نواب حیدر علی خان بهادر می آوردند حی کرده می بردند و اهل بدرقه را مجروح و بیروح می ساختند و احیانا یغما گران جنود حیدری بر آورندگان آذوقه لشکر جنرل صاحب چیره دستی نموده محافظان رسد را از پا می انداختند بعد انقضای یک ماه جنرل صاحب از مقام گاه نهضت فرموده قریب دهونی گره نزول فرمود باستماع این خبر نواب والاجناب اردوی کلان را بعقب گذاشته خود با جمعی از سواران تیز جلو و توپخانه جلد رو برای مقابله بشتافت چون تلاقی فریقین دست داد نواب بهادر در باغی زیر سایهٔ درختی بر کرسی زرین جلوس فرموده سدی از فیلان و توپخانه و بان داران پیش رو بسته سواران را رخصت جنگ داد و چون از طرفین نوائر جدال و قتال اشتعال یافت جنرل بهادر خود بنفس نفیس تردداتـ رستمانه بظهور آورده و گروه سواران لشکر حیدری را بشیلک اتواپ و بنادیق متفرق ساخته جانب آن باغ رو آورد و درین اثنا محمد علی کمیدان که

از چند روز بسعایت غمّازان در پایه عتاب نواب آمده واز رساله داري معزول شده بایک اسپ سواري چون سایه بدنبال حاضر می بود وآنوقت بر بالای درختی بر آمده تماشای جنگ می نمود چون مشاهده کرد که جنرل بهادر طوفان آتش بباد دامن غضب برانگیخته تر وخشک را یکسان می سوزد واز صفوف فیلان وتوپخانه وبان داران اینطرف از اضطراب کاري متمشّي نمي شود وسواران اگرچه در تیغ زني قصوري نکرده اند مگر جرنیل بهادر از قیاس چنان واضح میشود که امروز قصد یکسو کردن معامله جنگ دارد وسرداران حضوري هرچند دست ادب بسته بحضور نواب والاجناب عرض می نمایند که از پیش این طوفان بلا کناره باید گزید نواب از غایت غیظ غیر از تاکید یورش حرفی برزبان مقدّس نمي راند وعرض هوا خواهان را مطلق بگوش رضا جا نمیدهد کمیدان شجاع في الفور از بالای درخت بزیر آمده سر نیاز بر پای مبارک سوده والحاح ازحد گذرانید تا که شعله قهر نواب والاجناب اندکی اطفا پذیرفت وخانه زین را بوجود مقدس منور ساخته متوجّه سمت آرني شد وکمیدان متهور تنها اسپ بجولان آورده یک نفر طنبور نواز ویک علم بردار را گشته همرکاب نواب بهادر شده ونواب باردوي کلان ملحق شده محمد علي را بعنایت خلعت فاخره وجواهر گرانبها وخدمت رساله داري بدستور سابق

بنواخت و جرنیل صاحب روز دوم از جنگ گاه کوچ کرده در سواد
علی آباد نصب خیام نمود چون این خبر بنواب والاجناب رسید
بمظنهٔ آنکه شاید جنرل صاحب عزم رفتن بطرف بارامحال دارد
یا سمت ترچناپلي قصد خواهد فرمود از سواد ارني خیام برداشته
متصل باگ مار پیته دایره لشکر فرمود و یغماگران را برای تاخت
و تاراج آن نواحي حکم داد چنانچه آن جماعه بی رحم پرکاهی در مواضع آن
حدود باقي نگذاشتند و زنان و اطفال رعایا را بی شمار باسیري
آوردند و جرنیل بهادر وقت شب از مقام گاه کوچ فرمود و بر فوج
منقلای نواب که بر شارع ارني بودند شبخون زد و دران شب
تار سواران همراهي حیدر علي بیگ رساله دار شعله بنادیق آتش
بار فوج انگریز بهادر را گوارا کرده ناموس مردي نگاهداشتند
و جنرل بهادر بر جناح استعجال متصل ارني رسیده بمحاصرهٔ قلعه
پرداخت و سپاهیان انگریزي یورش کرده تا دروازهٔ قلعه
شتابک زنان رسیدند لیکن قلعه دار آنجا که سیدی امام نام
داشت از قلعه بر آمده به تیغ زني چنان جوهر شجاعت نمود که جرنیل
بهادر هم بمشاهدهٔ جرأت پردازي او آفرین خواند و چون دید که قلعه
نهایت متین است و قلعه دار هم تا جان دریغ نخواهد داشت و
نواب بهادر هم برای کمک پاشنه کوب خواهد رسید
مردان کاري خود را برای تسخیر حصاری در معرض هلاک افگندن

مناسب ندانست پس از محاصره قلعه در گذشته بدتندوسي تشريف
بردو دوروز لشكريان را آرام داده چون ديگر از عظايم امور رياست
پيش نهاد خاطرش بود بدر راس نهضت فرمود و نواب والاجناب
بصوب تمري كه لشكريان منصور را آرام هيمه وكاه و آبهاي خوشگوار
در آن مقام متصور بود نصب خيام نمود بعد چندي زباني هركاره ها بعرض
مقدس رسيد كه تهانه داران و فوجداران ترچناپلي و تنجاور بحمايت
فوج انگريز بهادر بر رعاياي قري و مواضع گويمتور وغيره محالات و پرگنات
دست تعدي دراز كرده بي چراغ ساخته اند بنابران راي صواب
نماي اقتضاي فكر آبادي ملك و رعايا فرموده شاهزاده والاتبار را براي
تنبيه آن جماعه باغي فرمان داده چهار هزار سوار را بسر گردگي
چهبيله رام معه رساله سلطان سنگه براي گرد آوري رسد
و مواشي قدغن بليغ فرموده و مهامرزا خان بخشي و نواب نور الابصار
خان را حكم شد كه با شش هزار سوار بضبط حدود كالستري
و نيگت گري و تمراج پردازند و پروانه كرامت نشانه بنام
مخدوم علي خان بهادر كه بايالت ملك جنوبي پتن ممتاز بود در باب
گوشمال دادن بناييماران كه مصدر اذيت رعايا شده اند عز اصدار
يافت و شاهزاده ظفرمند كه از حضور شرف رخصت براي تنبيه
تهانه داران ترچناپلي يافته بود در اثناي راه زباني جواسيس اصغا
فرمود كه فوجي از ترچناپلي و تنجاور جمع شده عزم تسخير قلعه نركات پلي

و شاکوته و غیره دارد و سید صاحب هر چند ساعی جمیله بکار می برد
مگر از ناتجربه کاری رفقای خود مکرر صدمات عظیم برداشته قریب
است که آن قلاع از تصرف اولیای دولت حیدری بدر رود
شاهزاده والاتبار بمجرد استماع این خبر شدید عزیمت بدانصوب
جهانده چون قضای ناگهان در رسید اتفاقا پیش از آنکه شاهزاده
وارد آن نواح گردد سببی روداده که بلاریب محل تعجب
و تحیر است چنانکه شبی از ترچناپلی گروهی بعزم تسخیر برکات پلی
و فوجی بهمین عزم از طرف تجاور بلااطلاع یکدیگر بر قلعچه ہجوم کرده
از طرفین نردبانها راست نموده بیک مقابله و حمله بر برج و باره سوار
شدند چون محافظان قلعچه را قوت و قدرت مقابله با آنها نمانده
بود از راه دریچه بیرون آمده متصل قلعچه در جای آسوده بودند تا گروهی
از یکطرف قلعچه سوار شده شلک سرکردند مردمان دیگر طرف
دانستند که حارسان قلعه بدفع حمله کنان مستعد رزم گشته پیش
آهنگ اند یکبار همه شلک ریزان عازم پیشتر شدند غرض
تا یکساعت بی تمیز یکدیگر با یکدیگر جنگیدند و داد بهادری فیمابین
خود دادند که قریب به مقصد سپاه طرفین تلف شدند دران اثنا
سردار یکطرف باواز بلند در اصطلاح انگریزی مردمان خود را گفت
که پیش دویده سپاه اعدا را مقهور سازید چون سردار طرف
ثانی اصطلاح خود معلوم کرده بانگ برزد که دست از جنگ بدارید

ماہواخواہ انگریزاست پس ہر دو سردار مصافحہ کردہ بنا تجربہ کاری
و بد لحاظی خود نادم گشتہ ہر آنچہ از ذخیرہ وغیرہ کہ آنجا بود برداشتہ بطرف
شاکوتہ رفتند روز دیگر پگاہ باز پیادگان تھانہ در قلعچہ آمدہ سکونت
نمودہ بودند کہ شاہزادہ در آنجا رسیدہ کیفیت شب دریافتہ خندید و تھانہ
برداشتہ قلعچہ خالی کرد چون پلتنہای انگریزان از انجا برگشتہ و چند
کس را از سپاہیان آنجا با خود متفق ساختہ قلعچہ شاکوتہ را احاطہ کردہ
یورش کردند و قلعہ دار آنجا شیخ حمید صوبہ دار با دو صد جوان برج
و بارہٴ قلعہ را استحکم نمودہ داد دلاوری میداد شاہزادہ نزول اجلال ارزانی
فرمود و بی تامل دست باسلحہ کشود فوج راجگان و تھانہ داران ترچناپلی
تاب حملہ نیاوردہ دست از محاصرہ قلعہ برداشتہ در پناہ صحرا خزیدند
و شاہزادہ شیخ حمید را بانعام خلعت فاخرہ و جفت حلقہ مرصع
سرفرازی بخشید و سپاہیان ہمراہی اورا جفت حلقہ نقرہ انعام
نمود و ہمبرین منوال تھانہ دار قلعہ کات مینار را کہ با بیست
مرد جنگی و چند زنان کمر ہمت چست بستہ و سرگین گاو در آب
خیسانیدہ در ظروف بر آتش گرم میساختند تا آنکہ مردم فوج
انگریز نردبانہا راست کردہ بر حصار صعود کردند یکبارگی نسوان
غوغای مہیب برداشتہ ظروفہای گرم بر سر آنہا ریختند و سنگپارہ
کلان کہ بر دیوار تعبیہ کردہ بودند بی محابا غلطانیدند و از یکطرف پاسبانان
در صدد دفع و منع آنہا در آمدہ سعی مردانہ بعمل آوردند و سر و سینہ ہای

الثر حمله آوران را به تیر و تفنگ دوخته هزیمت داده و قلعه
را از آسیب معاندان محافظت کرده بودند حلقه های جواهر کار طلائي
و یکهزار روپیه نقد انعام فرمود و چون پیشتر ازان مقام نهضت
فرمود در اثناي راه خبر رسید که فوجی از راجگان و تهانه داران ترچناپلي
که قلعه کرور را مسخّر ساخته اراده مقابله با لشکر حیدري داشتند
اتفاقاً آتش در ذخایر باروت افتاده بسیاری از آنجماعه را دود
از نهاد بر آورد و باقي ماندگان بی نیل مقصود به ترچناپلي رجعت قهقري
کردند شاهزادهٔ والاشان باستماع این خبر از تعاقب آن گروه
دست برداشته چندی دران مرغزار برای استراحت لشکریان
مقام فرمود و مخدوم علي خان بهادر بعد ورود پروانه نواب حیدر علي خان
بهادر برای انتظام ملک جنوبي دار الامارهٔ سرینگپتن عن المقدور
در سفک دما و انهدام امکنه و عمارات مفسدان قاصر نشد
مگر آنها فوجي قوي باز از لشکر انگریز بهادر که در مدهرا قیام داشت
بکمک طلبیده بجنگ برخاستند و مخدوم علي خان را که در قلعچه
مختصر فرود آمده بود محاصره نموده خواستند که دستگیر نمایند لیکن آن بهادر
با آنکه لشکرش باطراف برای تنبیه مفسدان انتشار یافته
بود عار فرار را بر خود ناگوار دانسته با دو صد جوان که در قلعه با خود داشت
چون شیر گرسنه بر آمده ناوردگاه را به خون دلاوران رشک
لاله زار ساخت و بسیار کس از مردان کاري را بضرب

تیغ و سنان از پا در انداخت چون از رفیقانش کسی باقی نماند تنها جنگ رستمانه نمود و آخر زخمهای منکر برداشته شهید شد ؛

ذکر ورود کرنیل پریس صاحب بهادر بافوج تازه زور از بنگاله برای انتزاع ملک آرکات از تصوف نواب حیدر علی خان بهادر و بیان محاربات آن هر دو سردار ذوالاقتدار ؛

از روزی که جرنیل سرایری کوت بهادر بدراس نهضت فرموده بود افواج انگریز بهادر که جابجا متعین بود با عساکر نواب حیدر علی خان بهادر همیشه سرگرم مجادله بودند و نواب والاشان خود در قشلاق تشریف داشته سپاه رزم خواه اکثر همرکاب سعادت شاهزادهٔ والاتبار و گاهی بسرکردگی دیگر سرداران برای انتظام ملک باطراف کسیل میفرمود گاهی عساکر انگریز بهادر بر سپاه نواب بهادر چیره دستی می نمودند و وقتی مبارزان نواب عالی جناب بر فوج انگریز بهادر غلبه می یافتند آخر کار چون آرای صاحبان عالیشان چنان اقتضا کرد که چون انتزاع ملک آرکات از قبضهٔ اختیار نواب بهادر بآسانی متصور نیست سرداری عظیم القدر برای فرماندهی و قیادت افواج قاهره ضرور است بنابران کرنیل پریس صاحب حسب الحکم صاحبان کونسل کلکته بافوج قوی از بنگاله به چیناپتن نزول فرمود از انجا که ناظم حیدرآباد از تسلط یافتن نواب بهادر

برآرکات خیلی متحیّر و متاسّف بود و در ایّام ماضي که نواب
حیدر علي خان را تحریص جنگ با صاحبان انگریز بهادر کرده عازم
آرکات ساخت منشاء آن این بود که چون میدانست که غیراز
صاحبان انگریز درین جزو زمان کسی نیست که تاب هم پنجگی
نواب بهادر داشته باشد بنابران خسک بر بستر آرام
عساکر طرفین انداخته خودگل چین تماشا بو ولیکن چون شکال تمنّایش
نتیجه برعکس داد و بسیاری از ملک توابع آرکات بتصرّف
نواب بهادر در آمد ازین معني بیش از پیش خار رشک
در سینه اش می خلید و بهانه دیگر برای انهدام قصر شوکت خداداد
نواب والاجاه جست درینولا که تشریف آوري کرنیل پریس
صاحب بهادر بسمع ناظم موصوف رسید بنای آشتي با صاحبان
عالیشان مستحکم نمودن صلاح وقت دیده موشیر فلیپر فرانسیس
را که از رفقای قدیم آن سرکار بود برای بهم رسانیدن مواد دوستي
روانهٔ خدمت کرنیل صاحب بهادر نمود کرنیل صاحب بهادر
رسولان آصف جاهي را باحترام و تواضع پیش آمده اصغای
پیغام نمود و مصالحه با آصف جاه بهادر منظور نظر مآل اندیش
فرموده بعد دو سه روز ترقیم عهدنامجات طرفین از قوّت بفعل آمد
و کرنیل صاحب بهادر تحایف و نفایس ولایت برای حضور
ناظم و خلاع فاخره برای اراکین آندولت تفویض موشیر فلیپر

کرده مکاتبه شوق آمیز بنام نواب آصف جاه بهادر بدین مضمون قلمی فرمود که تا اختتام جنگ اعتبار الدوله بهادر را اجازت صادر شود که شریک حال عساکر انگریز بهادر باشد چنانچه موشیر فلیم بحیدر آباد رفت و بعد دو ماه اجازت نامهٔ آصف جاه بهادر رسید و کرنیل صاحب بهادر اعتبار الدوله را بتقرر پنجهزار روپیه مشاهرهٔ ذات و رساله دو هزار سوار ممتاز فرموده برای نگاهداشت سواران حکم فرمود و چون بتقیّد شبانه روزی چند هزار سوار فراهم شدند کرنیل صاحب با پلاتن های محشر آشوب و توپخانه الوند کوب و سواران قدیم و جدید بتوزک تمام از چیناپتن کوچ نمود و باهستگی طی مسافت فرموده در عرصهٔ دوازده روز سواد آرکات مضرب خیام نمود و از انطرف نواب حیدر علی خان بهادر از شهر آرکات سرادق اقبال بفاصلهٔ دو کروه بیرون زده پای شجاعت در میدان همت افشرد و چهار هزار سوار از رسالهٔ خاص منتخب فرموده حکم داد که باطراف لشکر انگریز بهادر مشغول ترک تازی مانده و شیلک بنادیق زده خود را از ضرب اتواپ محفوظ دارند چون دو سه روز بدین نسق سپری شد و از لشکر صاحبان عالیشان مردم همیه وکاه آور مقتول و مجروح شدند کرنیل صاحب هرکاره ها تعین فرموده مقام فرودگاه آن سواران تحقیق فرموده بعد انقضای پاسی شب کپتان ویس صاحب با یک پلاتن گوره و دو پلاتن

سپاهیان ملکی حسب الحکم کرنیل صاحب روانه شده
متصل موضع ها هل که خوابگاه سواران بود رسیده و بران
غنوده بختان شبخون زده در عرصه یکساعت که آن تیره روزان
دران شب تار زین بر اسپان کشند قریب چهار صد جوان
کار آمدنی بر خاک عدم افتادند و بقیة السیف را چون شرم رفتن
حضور دامن گیر شد بمقابله سپاه انگریز بهادر پرداخته داد مردی
دادند و خون بسیاری از سپاهیان کارگزار بخاک ریخته بسرعت
برق و باد باردوی کلان رو نهادند چون صبح دمید نواب حیدر علی
خان بهادر چهار هزار سوار دیگر از لشکر جدا کرده بر ترکتازی جنود
انگریز بهادر تعین فرمود و سواران مذکور روزانه باطراف فوج
انگریزی گردیده و بتجدید رسم ستم پرداخته شبانگاه بطرف اقامتگاه
رفتند کرنیل صاحب بهادر باز زبانی هرکاره های معتبر مقام گاه
سواران دریافته حکم فرمود تا سرداری دیگر با چند پلتن بعد نصف
شب ره نورد شد و اگرچه آنشب بخوف شبخون پنجاه سوار از
رساله قادر خان بطریق طلایه می گردیدند مگر سپاهیان انگریزی
بفرمان کرنیل بهادر چنان در شلک زنی سرعت بکار بردند
که یکی را از سواران فرصت سر خاریدن میسر نشد و مردم غافل و هوشیار
و اسپان بسیار بگوی نیستی فرو شدند و باقی ماندگان بحضور
نواب بهادر رسیده کیفیت شبخون معروض داشتند نواب

والاجناب تامّل بکار برده در اطراف شهر مور چالها بسته جماعت
پیادگان و بان داران و توپچیان را بهر جا متعین ساخت و چنان
قدغن فرمود که سواران چند سینه بسته اتو اسپ سبک رو
همراه خود داشته با جنود انگریز بهادر هر روز طرح جنگ می انداخته باشند
و پس ازین تدبیر درست خود بدولت داخل شهر شده بر صدر
کامرانی تکیه زده با نتظام امورات دیگر پرداخت و سواران
یغماگر باطراف لشکر انگریز بهادر تاخته برگ کاهی در صحرا باقی
نگذاشتند و آب تالابها را بریده خشک کردند و بدین وجوهات
عسرت اذوقه و هیمه و کاه که اهم مهمات لشکرکشی است
در عساکر انگریز بهادر راه یافت و بهمین وضع عرصه یک سال
منقضی گردید ؛

ذکر تشریف آوری جرنیل صاحب والا شان سمو المکان
جرنیل سرایری کوت بهادر و استحکام یافتن بنای صلح
با نواب حیدر علی خان بهادر نامدار ؛

چون عرصه یکسال برین منوال سپری شد آخر نوبت بدانجا
رسید که از ترکتاز شبانه روزی هم سم اسپان دلاوران عساکر
حیدری چون نعل فرسوده گردید و هم از نهایت بی آبی و عدم اذوقه
سپاه رزم خواه انگریز بهادر را کارد بمغز استخوان رسید درین اثنا

جرنیل کوت صاحب بهادر بعزم اختتام قضیه جنگ از مدراس
طبل نهضت کوفته داخل لشکر کرنیل پریس صاحب بهادر
شده از سر نو نوایر رزم را ملتهب ساخت و کارنامه که ناسخ
جنگ رستم و افراسیاب باشد بظهور رسانید مگر از انجا که
کثرت فوج حیدری چون خیل نجوم از حصر و عد گذشته بود و طرق
و شوارع رسیدن رسد از جوانب اربعه بهیچ تدبیر نمی کشود
جرنیل صاحب بهادر دران صحرائی دانه و کاه ضایع ساختن مردان
کاری گوارا نفرموده به تانّي و تامل نهضت فرمای سمت چیناپتن
شد و نواب بهادر هم مستحفظان معتبر در قلعه آرکات گذاشته
عقب فوج انگریز بهادر روانه آنطرف گردید چون جرنیل بهادر
پیش از رسیدن نواب بهادر در قلعه رونق افزا شده باستحکام
برج و باره توجه مبذول داشت نواب عالي تبار هم بسرعت
رسیده متّصل آبادي لنگم پاک علم شجاعت بلند ساخت و
هر روز یورش کرده برای انتزاع قلعه تدابیر می انگیخت لیکن
از انجا که حصار چیناپتن چنان نیست که منجنیق فکر بشرفه آن
تواند رسید از ریزش گوله که چون قطرات باران می بارید
آسیبی بدیوار قلعه نمی توانست رسید بلکه از ضرب
گوالیل اتواپ قلعه مضرّت جاني بسواران جنود حیدري میرسید
درین اثنا نواب والاجناب بعزم آنکه اگر شهر چیناپتن بدست

آید مورچال بمحاذی قلعه قایم میتواند شد و از آنمقام اگر دمدمه و ساباط
محکم بنا نموده گوله زنی بعمل آید آسیب کلی بساکنان قلعه می تواند
رسید بر دیوار شهر پناه زد و ضرب گوالیل آغاز فرمود لیکن این
تدبیر هم سودی نه بخشید زیرا که جرنیل صاحب بهادر بمقتضای غرد
دوربین کنون خاطر نواب حیدرعلی خان بهادر دریافته چند جهاز جنگی
از میلاپور طلبداشته حکم فرمود تا محاذی قلعه شرف بر شهر لنگر اندازند
چنانچه هر وقت که افواج نواب بهادر برای تسخیر شهر هیونان
صحرانورد را بجولان می آوردند از شدت گوالیل جهاز دبروج حصار
عقده کاری نمی توانستند کشود چون عرصه پانزده روز بهمین حالت
بسر شد جرنیل صاحب از راه مآل اندیشی تامل فرمود که
این قضایا اگرچه چون بحث عمرو زید مطول ماند عاقبت الامر از
نهیب سواران حیدری که در ملک توابع آرکات بمسافت های
دور دست چپاول می اندازند برگ کاهی از زمین نخواهد روئید
و از ترکتاز یغماگران آن لشکر مآل کار رعایا بتباهی خواهد کشید
درینصورت اگر نواب بهادر رسلسلهٔ جنبان مصالحت شود
خیریت طرفین دران متصور است لیکن از انجاکه حمیت
سپه سالاری عار لجاجت بر نمی تابد از طرف خود محرک پیام
صلح شدن منافی آئین ریاست دانسته لب باظهار اینحرف
آشنا نمی فرمود تا آنکه بعد یک هفته دریای رحمت الهی بجال

ضعفا و غربای سکنه آن دیار در تموّج آمد یعنی روزی نواب بهادر
بعد انقضای نصف شب پورنیا دیوان خود را که باصابت تدبیر
و رزانت رای از اقران گوی سبقت می ربود در خلوت
طلبداشته مشورت فرمود و گفت که این جنگ مانند رزم
مرهته نیست که از گریختن عار ندارند حالا کار باصاحبان انگریز بهادر
است و اینها جمعی اند یکدل و یک زبان عالم نورد و گیتی ستان
و فتح یاب شدن بر ایشان که دولت تیز دارند و توپخانه آتش
فشان و خونریز منحصر بر افتتاح چیناپتن نیست زیرا که هر پلتن
ایشان حکم قلعه دارد و علی الخصوص طریق رسیدن رسد و
آلات حرب که سرمایهٔ اطمینان فوج است بر روی ایشان
کسی نمی تواند بست زیرا که انسداد راه دریا بهیچ نوع ممکن
نیست واگرچه از سه سال ملک آرکات بتصرّف آورده
ایم و محاصل آن بصرف اولیای دولت می آید و زرهای تحصیل
ممالک بالاگهات موجب توفیر خزاین است مگر انتفاع
مالی بامضرّت جانی مساوی نمی تواند شد نظر برین وجوهات
خاطر خیر طلب خواهان صلح است و یقین داریم که چون عهود
و مواثیق صاحبان عالیشان ثبات و قرار کلّی دارد دوستی باآن
جماعه راسخ القول موجب فواید کثیر خواهد بود مگر طبع غیور ما
بتحریک سلسلهٔ صلح اجازت نمیدهد درین باب آنچه رای

صواب نمای تو مقتضي باشد عرض کن پورنیا دیوان چون طبع مقدس
را مایل صلح دید زمین ادب بوسیده عرض کرد که سنواس راو
نام شخصی که با این فدوي قرابتي دارد و اکثر طریق رسل و رسایل
با هم گر مفتوح می باشد بالفعل بعهدهٔ مترجمي در حضور جرنیل صاحب
حاضر میباشد و معروضات او که مبني بر دولتخواهي باشد بر لوح ضمیر
منیر آن امیر کبیر مرتسم می گردد اگر حکم والا شود این فدوي باو
بنوعی که شائبه پیام از طرف حضور نباشد سر سخن وا کند بعد ازان
که نام برده استرضای مزاج مبارک جرنیل صاحب بهادر دریابد
هرچه مقتضای مصالح مالي و ملکي باشد بعمل خواهد آمد نواب فلک
جناب چون عرض دیوان شنید غنچه خاطر عاطرش گل کرد و اجازت
بخشید پورنیا دیوان از حضور شرف ترخیص یافته بخیمه خود آمده
سداشیو راو نام برهمني را که هم کفو او و بحلي علم و فراست تمام
آراسته و بحلل فنون سفارت پیراسته بود بلباس جوگیان که
فرقه از فقرای هند است ملبس نموده و از جمیع صلاح و صواب دید
آگاه ساخته بلشکر نصرت پیکر انگریز بهادر رخصت نمود و آن
مرد درویش صورت بخیمهٔ سنواس راو آمده مستفید ملاقات
شد چون سنواس راو شخصی درویش دوست بود باحترام او
کوشیده ما حضری که داشت پیش کشید و بعد انفراغ طعام پرسید
که از کجا میرسي و عزم کجا داري درویش لب بپاسخ کشاد

که من فقیر سیاحم دل بخالق بسته و از خلق وارسته بالفعل
در لشکر نواب بهادر بدیره پور نیا دیوان بودم چون آنعزیز وافر
تمیز را حق جوی دیدم چند روز آسودم حالا عقد الفت او شکستم
و نطاق همت بسیر ملک دیگر بستم سنواس را و چون
نام دیوان شنید پرسید که باری از حالات لشکر نواب بهادر
آنچه زبانی دیوان شنیده باشی برزبان آر درویش گفت
که من دنیادار نیستم که از حالات صلح و جنگ سرداران
استفساری کنم مگر اینقدر شنیده بودم که مرضی نواب حیدر علی
خان بهادر چنان است که زر تمامی خزاین ملک بالاگهات
صرف باید کرد مگر دوست از جنگ صاحبان عالیشان نباید برداشت
مگر خواهش دیوان برین نهج است که چون از سه سال تمامی
مردمان لشکر دور از خانمان در ملک بیگانه افتاده اند و خونریزی
خلایق از طرفین بعمل می آید صلح بهتر است و اگرچه نواب بهادر
معروضات دیوان را ردنمی فرماید و در گوشهٔ خاطر جا میدهد لیکن
تا کسی از طرف صاحبان عالیشان محرک این سلسله نگردد
دیوان بیچاره بکدام وسیله آتش قهر نواب را فرو نشاند سنواس
را و چون این خبر دریافت آن درویش صورت را در خیمه
خود گذاشته فی الفور بحضور مسطر طام گرام صاحب رفت
و گوهر حقیقت حال را برطبق عرض کشید و طام گرام صاحب بخدمت

جنرل کوت صاحب بهادر تشریف برده تمامي سرگذشت
بانکشاف پرداخت جنرل صاحب بمدّ نظر رفاه خلق الله صلح
را بر جنگ مرجّح دانسته وباسرداران لشکر کونسل فرموده نامه
ایشان قرعهٔ این فال بنام سنواس راو زدند تا پیش پورنیا دیوان
برود وبنای آشتي مستحکم سازد چنانچه روز دویم سنواس راو آن فقیر را
بسماجت جهت رسانیدن خبر آمدن خود پیش پورنیا رخصت
ساخته وخود بایک پلتن سپاهیان بتوزک روانه شده نزدیک
قصبهٔ که قریب عسکرین واقع بود خیمه زد چون این خبر بعرض
نواب بهادر رسید حکم شد که کشن راو پیشکار دیواني ویار علي
بیگ داروغه داغ وتصحیحه از جنود مسعود برسم استقبال بشتابند
وبکار پردازان امر عالي نفاذ یافت که خیمهٔ خاص برای استراحت
سنواس راو برلب تالابی که آب مصفّا دارد برپا سازند چون
یک ونیم پاس روز برآمده سنواس راو در لشکر ظفر اثر رسید
وبر در خیمه دیوان فرود آمد دیوان کاردان تا دروازه استقبال کرده
برد وتا دو پاس مشورت کرده او را بخیمه فرودگاه داخل ساخت
چون نصف شب سپري شد پورنیا دیوان سنواس راو
را بحضور فیض گنجور نواب هلال رکاب برد وآنجناب اول
استفسر صحت وعافیت مزاج وهّاج جرنیل صاحب بهادر شده
استفسار از وجه آمدن فرمود سنواس راو که شخصي قاعده دان بود

بکمال چرب زبانی و شیرین بیانی معروضداشت که بر رای عالم
آرای جناب عالی نیکو روشن است که دنیای فانی نه متاعی است
که ارزد به نزاعی وعلی الخصوص کسانی را که ایزد تعالی از بندگان خاص
بعطای افسر سروری سربلند میسازد و زمام مهام خلایق که از بدایع
و ودایع الهی اند بکف کافی و رای صافی آن والاگوهران می سپارد
لازمهٔ همت والانهمت آنست که قدر نعمات سترگ ایزدی
دانسته خلایق را در مهد عاطفت خود بپرورند و بیخ کینه را از چمنستان
سینه برکنده شجر دوستی بنشانند تا عوام و خواص در سایهٔ آن
آرام یافته کام جان را به اثمار عذوبت آگین شیرین سازند
الحمد لله والمنة که طبع مقدس جناب عالی بمقتضای حق جوئی وحق
پرستی مجبول برین شمایل رضیه وخصال مرضیه ومزاج فیض
امتزاج متوجه آسایش خلایق وخوشنودی خالق است وحریص
حطام دنیوی نیست همچنین ذات بابرکات جنرل صاحب
عالیشان هم که درین جزو زمان عدیل ندارد معروف بر آنست
که جماعه عباد خالق برحق را که از سنین و قرون در کشاکش قتال
وغارت گرفتار اند از بلا و آفت نجات بخشند و با وصف تیسر
آلات جنگ که از ولایت تا ممالکات بنگاله مهیا است
و ایزد جهان آفرین حکم محکم این گروه انصاف پژوه چون سلیمان
بر بحر و بر نافذ ساخته حتی الوسع والامکان دل موری رانمی آزارند

و چون که بسبب امتداد ایّام جنگ لشکریان به تنگ
آمده اند و جنرل صاحب را بیماری صعب عارض گشته اگرچه
هنوز در ادای حقوق نمک خواری کمپنی در جان فشانی حاضر
و مستعد اند مگر بمدّ نظر رفاه و صلاح خلق الله و آرام و امنیّت بلاد و
و عباد از این هرج و مرج لازمهٔ جنگ و جدال که بدان عالمی را خانه برباد
رفته و میرود و بغایت پریشان خاطر و ملول میباشند از برای
اصلاح ذات البین بنده را بجناب عالی فرستاده اند که اگر
این آتش جنگ و جدال که هر روز بلندتر می شود و خرمن
آسایش و تر و خشک عالمی را می سوزد بآب مصالحت
و ملاطفت هر دو امیر کبیر منطفی گردد نهایت اولی و انسب
است نواب والاجناب از مدّعا گزاری سنواس راو هی
بمطلب برده فرمود که فی الواقع نتیجهٔ این حرب و قتال جز رنج
و اذیّت عباد امری دیگر حاصل نیست خاصه درین وقت که
مزاج جنرل صاحب علیل و بار لشکرکشی و سرداری بسیار
ثقیل است و این معنی بر کمال همّت و جوانمردی جنرل صاحب
دلیل است که محض برای آسودگی خلایق استدعای صلح و آشتی
از این جانب نموده اند مضایقه نیست مگر دوازده لک هون
برای اخراجات لابدی لشکر مطلوب است و تا رسیدن
خزانه از بالاگهات عرصهٔ ممتد خواهد کشید اگر جرنیل صاحب بهادر

از راه اتحاد مهربانی نمایند تعذری در کوچ نیست و در صورتیکه عوض
اخراجات این مهم از طرف سرکار کمپنی بهادر اگر زر نقد بالفعل
سربراه نشود چند تعلقه از بارامحال که متصل بسرحد ملک اینجانب
باشد وخراجش مساوی مقدار زریکه صلح بران قرار یابد تا ادای وجه مقرر
بطور رهن در تصرف کارپردازان حیدری واگزارند سنواس راو
ازین نوید خوشدل شده بحضور جرنیل صاحب رفت و بعرض مطالب
پرداخت جرنیل صاحب بهادر اقبال این معنی نموده دریں باب
رد و قدح مناسب ندانسته عهدنامه صلح تحریر فرموده و سند واگذاشت
تعلقه کاویری پور وسالم والنکار وغیره چند محال از مضافات ملک
بارامحال که داخل ممالک محروسه سرکار کمپنی انگریز بهادر
بود حواله سنواس راو ساخت و زبانی ارشاد کرد که بنواب
صاحب عرض نماید که تمام ملک کرناتک از مدت سه سال
در تصرف سرکار عالی است و دامی و درمی درین عرصه ازین ممالک
داخل سرکار کمپنی نشده علاوه اخراجات مهم که موجب زیر باری
وقرضداری گردیده از بنگاله تا مدراس کمپنی انگریز لکهاروپیه را مدیون
مهاجنان شده است درینصورت سربراه نمودن زرنقد در وجه
مصالحت ناممکن است لازمهٔ یگانگی آنست که زر مطلوب
از تعلقات مسطوره وصول فرموده بطرف والاآرند و شهر آرکات
و دیگر قلاع ملک پائین گهات که بتصرف سرکار حیدری آورده اند

باختیار این سرکار بگذارند سنواس راو بعد طی معامله از حضور
جرنیل صاحب بهادر چون بجناب فیضماب نواب بهادر
سعادت اندوز شده کواغذ مرسوله گذرانید نواب والا همم از
بهر استرضای خاطر جرنیل صاحب بهادر بهمین قول و قرار صلح نموده
با حضار مجلس به نیّت صلح فاتحه خوانده دست از شمشیر برداشت
خدمتگاران عهده دار سپر و شمشیر از حضور برداشته در سلاح خانه
رسانیدند همان وقت در تمام لشکر اشتهار یافت که فیمابین
قوم انگریز و سرکار حیدری صلح درمیان آمد زنهار کسی ازینطرف
قصد فوج انگریز بهادر نکند بلکه اگر کسی ازانطرف قصد نماید
بی مزاحمت اورا بحضور عالی حاضر آرند و از طرف خود هم عهد نامه
بمهر خاص مزیّن ساخته با خلاع فاخره و جواهر بیش بها و دو راس
اسپ عربی معه زین مرصّع و تحایف و نوادر برای جرنیل صاحب
بهادر و دیگر سرداران مدار المهام کمپنی بهادر حواله سنواس راو
فرموده و راو مذکور را بعنایت خلعت خاص و جواهر گران سنگ
و یکراس اسپ تپچاق با زین مطلّا و فیل معه عماری نقره ممتاز
فرموده رخصت نمود و روز دوم سنواس راو باز از حضور
جرنیل صاحب مکاتبه محبّت طراز با تنسوقات لایقه که تخمیناً
پنجاه هزار روپیه قیمت داشت بجناب کرامت مآب نواب
نامدار رسانید و ازینجا هم مکرّر رسم اتحاف و تحریر اتّحاد نامه متضمّن

استحکام مبانی صلح بعمل آمد و پس ازان نواب والاجناب
در عرصهٔ دو روز تمامی اسباب سرکار دولتمدار خود از قلعهٔ آرکات
برآورده وقلعه و شهر آرکات حوالهٔ معتمدان سرکار کمپنی بهادر نموده
بیرون شهر بفاصلهٔ دو فرسنگ سرادق جاه و جلال برافراخت
و بایلغار در نواحی باراحمال شرف ورود ارزانی داشت پس
در تعلقات مندرجهٔ صدر مداخلت فرموده و تربیت علی خان را
بانتظام آن سرفرازی بخشیده و تهانجات خود از قلاع مقبوضهٔ ملک
پائین گهات برخاست کرده و بذمهٔ گماشتگان سرکار کمپنی بهادر
گذاشته بدولت واقبال بعد انقضای سه سال در ملک
بالاگهات داخل گشت ؛

برخاستن غبار فتنه و فساد درمیان سرکار دولتمدار کمپنی انگریز بهادر و فرانسیسان و تشریف بردن نواب عالی جناب باعانت گورنر پهلچری و نشاندن آن آتش بآب تدبیر و دادگری ؛

بر رای صفا پیرای متفحصان اخبار پوشیده نماند که چون بتائید اقبال
لایزال صاحبان انگریز بهادر رایت استعانت غیری بر ممالک
بنگاله تسلط کلی دست داد و بمقتضای اولوالعزمی خیال تسخیر
ربع مسکون درسر افتاد صاحبان کمپنی انگریز بهادر را با کارپردازان

بادشاه فرانسیس جهت محصول سایرات متعلقه ملک
بنگاله نزاع درمیان آمد و گورنر بهادر بنگاله حسب ایمای ولایت
تمامی کوتهی های فرانسیس راکه در ممالک بنگاله بود در یک روز
ضبط فرمود و اکثر اماکنه را منهدم نمود و موشیر شانور گورنر کوتهی
فراشدانگا را که از راه خشکی عازم ولایت خود شده تا میدنی پور
رسیده بود مقیّد کرد و همچنین گورنر بهادر مدراس کوتهی پهلچری
متعلقه فرانسیس را بقبضهٔ تصرّف خود آورده اتواپ و دیگر اسلحه
و سامان حرب را از فراز فصیل و بروج دور کرد و برج باره آنرا که
بصورت قلعه بود مسمار ساخت گورنر فرانسیس چون چاره
نداشت از پهلچری گریخته در کوریال بندر که داخل ممالک محروسه
نواب بهادر بود پناه جست و عریضه بحضور نواب حیدر دل
ارسال داشته دست تظلّم بلند کرد نواب بهادر را از دریافت
بیکسی او دریای ترحّم موج زن گردید و پروانه کرامت نشانه بنام
فوجداران بندر بدین مضمون عزّ اصدار یافت که گورنر فرانسیس
را با حتیاط و احترام نگاهدارند متعاقب فوجی قوی برای مدد مشار الیه
از حضور تعین شده میرسد و مراسلهٔ دیگر بنام گورنر بهادر مدراس مشعر
براین معنی روانه فرمود که کوتهی فرانسیس در پهلچری پیش از تسلط
صاحبان انگریز بهادر در ملک بنگاله بوده است و اگرچه بتائیدات
ربّانی بالفعل پایهٔ شوکت وحشمت انگریز بهادر از تمامی

سلاطین جزائر بانند ترگشته است و همه حکّام بنگاله و پائین گهات و اکثر ممالک جنوبی سر بر خط فرمان کمپنی بهادر نهاده اند مگر هم کیشان خود را که در ولایت با ایشان قرب جوار دارند این چنین از پایهٔ عزّت و اعتبار افگندن بچشم ظاهر پرستان مناسب نمی نماید و این دوستدار که تازه نقوش تجارت و صفا با سرکار کمپنی انگریز بهادر بر لوح خاطر اخلاص مآثر مرتسم ساخته همین ملحوظ دارد که گاهی به کرنک عناد و فساد حک نگردد لهذا چشمداشت از مروّت سرکار کمپنی آنست که چون گورنر پهلچری پناه باین نواحی آورده و بی عزتی مهمان در هیچ مذهب روا نیست از سر جرم کرده و ناکردهٔ او در گذرند و کوتهی پهلچری را معه اسباب که فرد تعلیقهٔ آن ملفوف محبّت نامه هذا مرسل است بگورنر فرانسیس بسپارند والّا مخلص از اعانت او پهلو تهی نخواهد کرد گورنر بهادر مدراس بجواب آن قلمی ساخت که اینجانب تابع حکم ولایت است از خود مجوّز این حرکات نشده بالفعل که آن عالی مرتبت را پاس خاطر گورنر فرانسیس مقدّم افتاده این حقیقت بولایت مینویسم اگر حکم استرداد خواهد رسید فی الفور کوتهی پهلچری بل تمامی کوتهی های بنگاله تفویض گورنر فرانسیس میتوانم نمود و چون مقدّمه نزاع انگریز بهادر و فرانسیس هیچ تعلّق بذات عالی ندارد در قضیهٔ دیگری دخل فرمودن بآنجناب مناسب نیست چون مکاتبه

گورنر بهادر مدراس بجناب نواب بهادر رسید آتش غضب
در تنور سینه او مشتعل گردید و فی الفور پروانه بنام سردار فوج متعینه
کورتیال بندر شرف نفاذ یافت که گورنر فرانسیس را همراه برداشته
به پهلچري شتابد و ما بدولت عازم مدراس میشویم و تا معامله
فرانسیس دلخواه کرسي نشین نخواهد شد دست از جنگ
با صاحبان انگریز بهادر کوتاه نخواهیم نمود و بعد ازان بتاریخ غرّهٔ ماه ذیقعده
سنه یکهزار و یکصد و نود و شش هجري سراپردهٔ جاه و جلال سمت
ملک پائین گهات بر افراشته عرصهٔ دوازده روز بانتظار رسیدن
خبر از کورتیال بندر مقام فرمود چون ازآنجا خبر رسید که افواج سرکار
معه گورنر فرانسیس کوچیده رفتند روز دوم نواب والاجناب
پای در رکاب اشهب عزیمت درآورده و بافوجي فزون تراز
امطار باران جاده پیمای کوه و وادي گردید لیکن چون گورنر بهادر
مدراس بمجرّد وصول خبر نهضت نواب حیدر علي خان بهادر
از راه حزم و احتیاط که لازمه آن گروه خرد پژوه والا شکوه است
طرق و شوارع سمت کشن گري را استحکام کلّي بخشیده بود
و گذر کردن ازان طریق بی تلف هزاران مردان کاري ممکن نبود
نواب والاجناب بسمت کوچي عنان بر تافت و چون متّصل
پال گهات چري مخیّم جاه و جلال واقع شد لشکریان متعینه
کورتیال بندر معه گورنر پهلچري سعادت ملازمت دریافتند

روز دوم نواب سپهر جناب شش هزار سوار جرّار را حکم داد
که بر محالات متعلّقه رام راجا و دیگر راجگان که توسّل بسرکار دولتمدار
کمپني انگریز بهادر دارند دست یغماکشایند و گورنر فرانسیس و موشیر
لالي را که با دو هزار گوره و شش هزار سپاهیان در زمرهٔ ملازمان
حضور از مدّتی انسلاک داشت فرمان شد که بکوتریال بندر و دیگر بنادر
متعلّقهٔ ممالک سرکار شتافته هر قدر جهاز بکرایه بهمرسد از آذوقه
و اسلحه جنگ مملو کرده به پهلچري برسند و عساکر نصرت مآثر
متعاقب خواهد رسید نام بردگان از حضور انور رخصت شده بگام
سرعت بشتافتند و هفت منزل جهاز کلان و شش منزل
خورد باجرت گرفته و اسباب جنگي بران بار کرده محاذي قلعه پهلچري
لنگر انداختند نشان حیدري برافراختند و جنگ توپ و تفنگ
در انداختند صاحبان انگریز بهادر با جماعتی که برای حفاظت قلعه
مامور بودند اگرچه از جنگ فرانسیس پای کم نیاورده جواب
دندان شکن میدادند لیکن چون نواب والاجناب بایلغار در رسید
و از چهار طرف ساباط و دمدمه بسته از شدّت گوالیل فرصت
دم زدن نمیداد ناحق جانهای خود در معرض تلف انداختن دور
از آئین سپاهیگري دانسته نشان فرانسیس که علامت صلح
بود بر برج قلعه بلند کردند و موشیر لالي بمشاهدهٔ آن شلک
اتواپ موقوف کرده گورنر فرانسیس را باتنی چند برغراب

نشانیده بقلعه راهی ساخت وصاحبان انگریز بهادر باجماعه سپاهیان
از قلعه باستقبال برآمده وصف بسته گورنر را باحترام تمام بدرون
بردند واموال واسباب که در حجره های قلعه امانت گذاشته بودند
مطابق اقرا د تعلیقه بکار پردازان فرانسیس سپردند چون
سررشته جنگ انقطاع یافت روز دوم صاحبان انگریز بهادر
باسپاهیان همراهی خود از گورنر فرانسیس رخصت شده روانه
مدراس شدند ونواب والاجناب بطرف مستقر الحکومت
خود معاودت فرمود وشاهزادهٔ والاشان را برای تنبیه راجهٔ
کورگ با فوجی قوی تعین نمود ؛

تمام شد روایت کتاب فتوحات حیدری ؛

اتّفاق کردن جماعه مرهتّه بانواب نظام علي خان واستمداد کمك نمودن از انگریزان وبهیئت مجموعي لشکرکشیدن ایشان برمیسور وتحصّن نمودن نواب حیدرعلي خان بقلعه سریرنگپتّن ودرآخر بازگردیدن افواج مرهتّه بیافتن مبلغی اززروآشتي کردن نواب نظام علي خان بانواب حیدرعلي خان وباتفاق یکدیگر لشکر کشیدن برانگریزان ؛

درسال ۱۷٦٦ع رای میسور چك کرشناراجه که از مدّت هفت سال در دولتسرای خویش مقیّد ومحبوس بود از قید وبند تن خاکي نژند رهائي یافت وروح پاکش بعالم بالا شتافت وچون این خبر بنواب که دران زمان درحدود کوئنباتّور بود میرسد فرمان میدهد که رسوم جنازه اورا بهمان روش که معمول دودمان راجگان میسور است باغایت تکلّف وتعظیم بتقدیم رسانند وکلانترین پسران راجه مرحوم راکه نندوراج نام داشت باهمان شان وشوکت که دستور جلوس راجگان میسور است بر مسند راجگي بنشانند نندوراج پس از راجگي پنج ساله خیالی ازحقیقت خالي جان بآفریدگار جهان باز سپرد وبجایش برادر کوچکش

سیام راج باستصواب یا مرحمت نواب متقلد قلادہ راجگی بهمان دستور که حالي مذکور شد گردید حال ریاست میسور برین منوال می ماند تاآنکه در سال ۱۷۶۷ع جماعه مرهته و نواب نظام علي خان باهم بر بدسگالي نواب حیدر علي خان همداستان شده بر میسور لشکر کشیدند نظام علي خان بنفس نفیس بقیادت لشکر خود می پرداخت و برادرش بسالت جنگ درین یساق همراه او بود و جمعیتی گرانمایه از سپاه انگریزي باستمداد از مدراس طلبیده شده افواج متفقه پس از آنکه چندین محال و بلوکات وابسته میسور را متصرف شده بودند بر سر دار الملك سرینگاپتن تاخت آوردند نواب حیدر علي خان پس از آنکه تمامي غلجات از اطراف شهر برده و یکسر اذوقه و علوفه را در جوار و حوالي شهر بمعرض تلف در آورده با جمعیت سپاه خود بمقامي بغایت حصین و متین بر کناره رود کاویري متحصن شده بود و گرداگرد معسکر خود خندقي کنده و مورچال توپها بسته و اطراف و جوانب آنرا بپشته هاي محکم آنچنان استوار ساخته بود که جنود متفقه به تقرب آن جرأت نمیداشتند پس از آنکه روزي چند در سبک مایه جنگ و جدال بسر شد جماعه مرهته بوصول مبالغي از زر باز گردیدند و نظام علي خان در کار خود اندیشناک گردیده جداگانه عهد و پیمان با حیدر علي خان بست حاصل معاهده این امر مهم بود که هر دو دولت اسلامیه افواج یکدیگر

فراهم ساخته جماعه انگریزانرا از ممالکت چیناپتن ستاصل گردانند هنوز این معاهده صورت اتمام پذیرفته بود که سرگروه قشون انگریزي از قراین خارجي بسرکار پي برده اجازت انصراف درخواست واز راه بنگلور صحیح وسالم بحدود ممالکت انگریزي رسید؛ وشاید خبر راست وابسته منصوبه پیش اندیشیده لشکرکشي که درمیان آن دو فریق برر غم جماعه انگریزان قرار داده شده بود نخستین او بکار گزاران طبقه انگریزیه رسانید ؛

در اشارت به پیدا گردیدن باعثه اتفاق درمیان نظام علي خان وحیدرعلي خان ؛

منشای این انقلاب و تغیر راکه در رای نظام علي خان صورت گرفته و بدان از هواخواهي انگریزان انحراف ورزیده ، ومبدای این اتحاد و موافقت افواج اسلامیه راکه بر قلع وقمع طبقهٔ انگریزیه بظهور رسیده دانایان حقایق کار و رموز شناسان دقایق اسرار حمال بر سازش وپردازش نهاني نواب محفوظ خان برادر کلان نواب محمد علي خان ناظم کرناتک بانواب حیدر علي خان نموده اند گونه تفصیل این جمال آنکه پس ازانکه در جنگ انبور که در سنه ۱۷۴۹ع درمیان نواب انورالدین خان وهدایت محي الدین خان نبیره نواب نظام الملک که چندا صاحب نواب ترچناپلي

(شوهر خواهر نواب سیّد محمد خان صوبه دار پیشین آرکات از خانواده سادات که انور الدین خان بحیل و فنون گوناگون او را بکشتن داده خودش متقلّد صوبه داري آرکات شده بود) او را برین جنگ برانگیخته و تحریض نموده بود؛ و جماعهٔ فرانسیس (که از قدیم هواخواهان خانواده سادات و دشمن جاني نواب انور الدین خان غاصب ریاستش و جماعهٔ انگریزان ممدّ و معاون نواب مذکور بودند) خود درین رزم یار یگر و یاورش بودند؛ واقع شد؛ نواب انور الدین خان در عمر هشتاد و دو سالگي کشته گشت و محفوظ خان پسر کلان انور الدین خان و محمد علي خان پسر کوچکش که درین جنگ حاضر بودند نخستین بدست اعادي مظفّر اسیر گردید و دومین بقلعهٔ ترچناپلي گریخت؛ چون بعد ازین واقعه صوبه داري آرکات برهدایت محيّ الدین خان متعین گردید ناصر جنگ عمویش پسر نظام الملک حالي صوبه دار حیدرآباد، خبر فیروزي برادر زاده اش در آرکات شنوده رشک و حسدش بران داشت که لشکر کشي بر سر صوبه دار جدید آرکات و چند اصاحب و جماعهٔ فرانسیس کشید؛ ولیکن بي آنکه کار بجنگ و خونریزي کشد بحیلهٔ که در کتب تواریخ مسطور است برادر زاده اش را مقیّد گردانید و ازینرو که این امر بر طبایع اکابر و اهالي مملکت خاصه فرانسیس خیلي ناگوار بود و باهم همداستان شده بر نواب ناصر جنگ

خروج میکنند واو درین شورش وبلوای عام بردست نواب کرپه از قوم افغان برسر فیل کشته میشود؛ وبرادرزاده اش هدایت محیّ الدین خان فرمانفرما وصوبه دار مختار تمامت ممالک دکهن میگردد وبه نواب مظفّر جنگ ملقّب میشود؛ القصّه محفوظ خان بمصاحبت نواب مظفّر جنگ که پس از تفویض صوبه داري آرکات بچندا صاحب متوجّه دار الملک خویش حیدرآباد شده بود؛ از کرناتک بیرون می آید؛ وچون نواب مظفّر جنگ بحیدرآباد نارسیده در آغاز سال ۱۷۵۱ع بردست افغانان در هنگامه عام کشته میشود صوبه داري حیدرآباد برعهده نواب صلابت جنگ برادر ناصر جنگ مرحوم قرار می یابد واو نیز بردست عیّاران بفرموده برادرش نظام علي خان حالي صوبه دار حیدرآباد مقتول میگردد؛ القصّه محفوظ خان پس از کشته شدن نواب مظفّر جنگ در کرپه تا سال ۱۷۵۴ع اقامت میکزیند ما دامیکه جماعه انگریزان که بدل هواخواه محمد علي خان بودند باوجود حقیّت محفوظ خان از رهگذر کلان سالي پس از منهزم گردانیدن جماعه فرانسیس هواخواه چندا صاحب وباسیري گرفتن چندا صاحب برادر کوچکش محمد علي خان را بمسند صوبه داري آرکات بر می نشانند؛ چون بدین نمط کار حکومت بر محمد علي خان قرار گرفت محفوظ خان بعد چندی باجمعیّتی از فوج سواران بکرناتک باز میگردد ودرخواست

ملازمت خدمت از برادر میکنند محمد علي خان بزودي بر سوٴال او رقم قبول میراند و بعد چندی بر محال جنوبي آرکات اورا عمل میفرماید ؛ ولیکن محفوظ خان در آنجا سر عصیان بر برادر میکشد و بیاوري زمینداران آن حدود روزگاري خطه تینوالي را در تصرّف خود مي دارد و درین جزو زمان او را با نواب حیدر علي خان که در ینولا بکار فرمائي و ندیگل مي پرداخت رسم و راه مراسلات و مکاتبت پیدا میگردد ؛

اگرچه آخرکار محفوظ خان در سال ۱۷۶۰ع ظاهرا با برادرش طریق آشتي و مصالحت پیمود ؛ ولیکن اینمعني دور از قیاس نیست که او نهاني با حیدر علي خان بهادر طریقه نامه و پیام سلوک میداشت چه پیش از آنکه جنگ و پرخاش نمایان در میان نواب حیدر علي خان و انگریزان صورت گیرد او در زيّ ساخته حاجیان قاصد بیت الحرام بسریرنگپتن رفته بود و حیدر علي خان او را با غایت اعزاز و اکرام متلقّي شده ؛ و این خود قرین قیاس است که تعصّب دین محمّدي نواب نظام علي خان و ارکان دولت او را برین آورده باشد که با نواب حیدر علي خان همداستان شده محفوظ خان را بر مسند صوبه داري آرکات بر نشانند و بمعونت و یاریگري هواخواهانش که جماعه فرانسیس باشند انگریزان را از هندوستان بیرون رانند ؛

در اواخر آگسط یا اوایل سپطنبر ۱۷۶۷ع افواج متّفقه که اغلب آن از رساله‌های سواران فراهم آمده بود در کرناٹک در آمد و نهب و غارت را در ان بلاد بنیاد نهاد ؛ از بهر مدافعه این بلیّهٔ هولناک کارگزاران دولت مدراس جمعیّتی را از جنود بسرکردگی کرنیل اسمته که منصبداری بودنامدار وآزموده کارزار فرستادند؛ تلاقی سپاه طرفین جنگی در بیست و ششم سپطنبر در صحرای محال ئیرور بقرب قلعه ترچناپلی اتّفاق افتاد اخبار انگریزی وابسته این جنگ در سالانه دفتر اخبار سال ۱۷۶۸ع توان یافت ولیکن چون روایات این رزم که اخبار نگاران شرقی بر نگاشته اند باهمه گوناگونی از راستی و واقعیّت بیشتر بهره ور است بترجمه آن رو داد از بعض کتاب فارسی می پردازم ؛

طرف شام مقدّمة الجیش افواج متّفقه معسکر انگریزی را می بینند که سپاهش در میان نشیبستان کشت زار شالی وخانی بزرگ صفوف آراسته آماده جنگ و جدال اند وکتلی بر پهلوی ایشانست نواب حیدر علی خان در مقابل ایشان بتسویه صفوف پرداخت سپاهیانش تمام شب را در سلاح ویراق بسر بردند و انتظار سحر میکردند. بمجرّد آنکه سپیده صبح برد میدلشکر انگریز مانند بحر جوشان و سیل خروشان پیش شتافت و نیران جدال وقتال در اشتعال آمد رکن الدوله

سپهسالار نظام علي خان که در صف پيشين جاداشت خواست
تا در ميمنه و ميسره لشکر غنيم حمله آرد و ليکن گلوله هاي توپ و تفنگ
که تگرگ آسا متّصل هم مي باريد جنود او را متلاشي و پريشان
ساخت و برقدم اضطرار از صف نخستين بصف دومين
بازپس گردانيد جائيکه نظام علي خان بنفس نفيس بفرماندهي سپاه
مي پرداخت اگرچه مبارزان طبقهٔ اسلاميه پردلانه مي جنگيدند
وليکن بارش گوله و گلوله ايشان را آنقدر فرصت نميداد که نفس
راست کنند پاي فيل سواري نواب نظام علي خان بصدمهٔ گوله
توپ از جا رفت بسياري از مردان کار از افواج نظام علي خان
کشته افتادند و تمامت لشکر هزيمت يافت بناچار نواب
موصوف سي و شش ميل انگريزي از ميدان رزم بازپس
رفت جماعهٔ انگريزان کوس فيروزي بنواختند وليکن بتعاقب
گريختگان و بازپس رفتگان نپرداختند و بسوي چيناپتن نهضت
کردند ؛ اما نواب حيدر علي خان هيچگونه وقعت بر هزيمت افواج
هواخواهش ننهاده تمامي جنود را چار بهره ساخت و اعتماد بر اعانت
و يادري ايزد پاک نموده بمقابله و مقاتلهٔ اعادي نيکو کوشيد ؛

بازگردیدن نواب نظام علی خان از موافقت نواب حیدر علی خان ودرساختن با انگریزان ؛ وبردن حیدرعلی خان بهادر نهب وغارت را تا بجوار مدراس ودرخواستن انگریزان آشتی را از وی پس از غایت بیم وهراس ؛

بمشاهده طمطراق جنگ انگریزان و آتشدستی و آتشباری ایشان آنقدر هول وهراس برطبع نظام علی خان مستولی شد که بزودی با انگریزان طرح آشتی واتّفاق ریخته با جنود وحشم خویش متوجّه حیدر آباد گردید ، حیدر علی خان بهادر چون دید که هواخواه یاریگرش در جنگ وجدال اینچنین او را واگذاشته راه سلامت پیمود مصلحت وقت دران می بیند تا بسریرنگپتن بازگردد ؛ ولیکن سپهدار جنود انگریزی کرنیل اسمتهه بتعاقبش نیکو پرداخت تا آنکه داخل حدود میسور گردید ؛ وچند قلعه وحصن آنرا متصرّف گشته خود را بنزدیکی سریرنگپتن رسانید ؛

درین حیص بیص رای اصابت انتمای حیدر علی خان بهادر چنان صواب دید که با حریف پخته کار نرد واژگونه بازد ولشکر حریف را باز پس گرداند چنانچه با افواج سوارانش برسرحد وبوم کرناتک بازمی تازد وعباد وبلادش را بشمشیر وآتش زیر وزبر وخاک بسر می سازد ؛

بدین تاخت و تاراج که نواب حیدر علی خان مصدر آن در ممالک
کرناتک گشته نتایج دلخواه او مترتب گردید، جنود انگریزی که
در حدود میسور بنهب و غارت اشتغال داشت بفتوای
ضرورت باز پس گشت تا بحمایت و حراست مملکت
کرناتک پردازد، او بدین وسیله جمیله تمامی حصون و قلاع را که
بتصرف غنیم در آمده بود بی تجشم جنگ و پرخاش از ایادی
اعادی مستخلص نمود و افواج کینه خواهش که از صدمات دستبرد
و حملات حریف غالب بحمایت و حراست خود مشغول
بودند و یارای مردی و حمله بردن بر اعادی گم کرده اکنون از آنحالت
انقباض و کاربستگی باز بحال انبساط و وارستگی بر گرائیدند، و کار
تاراج و غارت خود را بجوار دیوار شهرپناه مدراس رسانیدند،
و بحملات متوالی و صدمات متتالی کار بر ارکان دولت مدراسیه
آنچنان تنگ کردند و سهم و هول خود را بر دلهای شان آنچنان
مستولی گردانیدند، که ایشان بر سبیل جبر و اضطرار خواهان آشتی
و صلاح از حیدر علی خان بهادر شدند بهادر موصوف پیغام صلاح
و آشتی را از ارکان دولت مدراسیه متلقی بقبول گردید، و در
ماه اپریل سال ۱۷۶۹ع عهد و پیمان آشتی از هردو سو بسته
شده شرایط این صلح خیلی ساده و پرکار بود، یعنی باید که قلاع و ضیاع
جانبین که در اوان جنگ تسخیر کرده شده بود از هردو سو تسلیم

کرده شود و اُسارای طرفین از بند وقید رہائي یابند و نیز عہد موّبد وصلح وصلاح بدین نمط موکّد کرده شده که طرفین شریک رنج وراحت ہم باشند ودر امداد و اعانت یکدیگر ہنگام ضرورت زنہار از خود بقصور راضي نگردند و تاجران وسوداگران ممالک طرفین در بلاد ہم شاد و آزاد راه آمد وشد سلوک میداشته باشند ؛

نواب حیدرعلي خان در مدّت تمادي این جنگ و پیکار ہمانا کار نامه رستم و اسفندیار را تجدید نموده بود واز دستبردہای نمایان وجلادتہای آفرین وستایش راشایان درہای استعجاب وحیرت بر روی نظّارگیان کشوده ولیکن چون چالاکي افواج فرنگ در میدان جنگ نیکو میدانست بنابران از طرح انداختن جنگ سلطاني باین فریق تا توان می پرہیزید ؛ او باخود توپہای کلان را ہمراه نمی برد ہمین توپہای سبک باکمال ہنرمندي بر عرابہا سوار کرده وبانیکو ساز وسامان آراسته و مہیّا ساخته و بگوله اند ازان آتش دست استعمال کرده شده بودند ، دلیل برین معني اینکه ہیچ یک ضرب از توپہای میداني حیدرعلي خان از و درین جنگ ؛ باز پس گذاشته نشد و بدست غنیم نیفتاد زیرا که اگرچه توپخانه بزرگ در جنگ یُسر در از آن اعادي در دست انگریزان آمد ہمه اش از آن نظام علي خان بود ؛ پیادگان حیدرعلي خان ، چست وچابک با ساز ویراق سبک و از بار گران برکران بودند

وسوارانش، جلدوسبکعنان تیزجولان چون راکبان یوم الرهان؛
بدین اسباب وجهات او بر تاخت و تاراج نیکو توانا بود و بر حمله
آوردن بر سپاه انگریزان و بازگشتن ازان بزودي بخوبي یار اداشت؛
از انصاف نشاید گذشت در بیان این سرگذشت که حیدر
علي خان بهادر در اثناي این جنگ وجدال مصدر آن انواع ستمگري
وخرابي نشده که در جنگهاي پیشین گشته بود وبدان مرز و بوم
کرناتک را ویران وخراب ساخته؛

پوشیده مباد

برخوانندگان این پارسي که به کارنامهٔ حیدري موسوم است که چون
میجر چارلس استوارط در رسالهٔ میمایرس اف حیدر علي خان
وطیپو سلطان در شرح حال حیدر علي خان درین دو واقعه جلیله که
اوّل آن داهیهٔ عظیمه بود که دران مادهوراو پیشوا با شریک
لک وپنجاه هزار سوار مرهته و نظام علي خان خودش با تمامي جنود
نامعدودش با افواج کمکي انگریزان باهم متفق شده بر سر رنگپتن هجوم
آورده بودند؛ و دوم مهمّي گرانمایه که دران حیدر علي خان و نظام علي خان
همداستان شده همّت بر قلع وقمع جماعهٔ انگریزان برگماشته؛
وهمانا در تمامي مآثر حیدریه مانند این دو واقعه خواهان نیکو شرح و بسط نیست

که در نخستین پایداری واصطبار حیدر علی خان بر هجوم جمّ غفیر دشمنان جانی تباهی اندیش و رخنه بندی و احتیاطش در حمایت و حراست خویش ، و در دومین شهامت وجلادت و مهارت و بسالت وی در قهر و کسر اعادی پردل و پرکار ذوفنون در شیوه جنگ و پیکار به نیکوترین وجه صورت گرفته ، راه اقتصار پیموده بود بنابران مولّف این اوراق تفصیل این دو واقعه جلیله را از جلد دوم هسطوری موشیر م د ل ترجمه کرده درین مقام منضاف اصل کتاب ، و شمائل جسمانی و عادات و اطوار زندگانی حیدر علی خان را از جلد اوّل همین هسطوری ترجمه کرده مقدّمه آن گردانید ؛

دربیان خصوصیات وابسته شمائل جسمانی وعادات واطوار نواب حیدرعلی خان بهادر در زندگانی ؛

نواب حیدر علی خان که سال عمرش بدرست معلوم نیست اگر بروایت آنمردم که او را از صغرسن میدانند وثوق کرده شود قریب پنجاه و شش ساله عمر دارد و بالایش پنج و نیم فط یا ذراع است خیلی تناور و زورمند ولیکن چابک و چست شایسته زحمتکشی و رنجبرداری در پیاده پائی و سواری بشره اش گندم گونست نقشه چهره اش درشت ریش وبروت را دوست نمیدارد می تراشد یا بر میکند پوشاک خانگیش مانند پوشاک هندوستانیان

سفید ساده ململ یا تن زیب و دستارش نیز از همان پارچه قبایش دامن دراز و فراخ با آستین تنگ و چست امارخت سپاهیانه حیدر علي خان دیگر گونست که از بهر خود و سپهدارانش ایجاد کرده و آن قبای سفید اطلس است با گلهای زرین ؛ و شلوار از همان پارچه و موزه از مخمل زرد و کمر بند سفید ابریشمي و دستار سرخ شفقي ؛ هنگام پیاده رفتن اکثر چوب خیزران در دست دارد که سر پوشش زرین می باشد ؛ هنگام سواریش بر اسپ شمشیري از منطقه مخملي زرنگار باچپراس الماس آویخته می باشد ؛ حیدر علي خان مانند دیگر امیران هند خود را بزیور نمی آراید چهره حیدر علي خان بهادر شگفته و کشاده و با تمکین است بر حسب خصوصیات حال گاهی خندان می باشد و گاهی ترش و زنهار خو کرده عبوسي و تغیر چهره گوهري نیست ؛ در هر گونه سخن بسهولت و آساني حرف میزند و زنهار صموت و تمکین ساخته را که امیران شرقي بزور بر خود می بندند روا نمی دارد ؛ در اوائل حال ملاقات مردم بیگانه یکپاره در ضبط و عنان داري میکوشد و لیکن بزودي به بسطت گوهریش میگراید و با هر گونه مردم گفتگو میکند و خودش آغاز روایت سخنان روزانه با غایت شیریني و نرمي می نماید ؛ مقام کمال شگفت است که این امیر کبیر در همان یک زمان که در مهمات عظیمه ملکداري رای میزند و فرمان میدهد از بعضي حاضران

سوال می کند و بجواب دهی بعض دیگر می پردازد از یک منشی
نامه که برو میخواند می شنود و با دیگر میفرماید که چنان جواب نویسد
نظرش بتماشای لولیان و مقلدان است و گوشش بشنیدن
عبارت منشیان ؛

راه رسیدن بوی بر بیگانگان و چاکران خودش که کار دارند بآسانی
تمام واکشاده است حکم عام است که هر شخص اجنبی که خواهان
ملازمت باشد بعد استیذان بوسیلهٔ یکی از چوبداران که بکثرت
بردر دولتسرایش حاضر می باشند باریابد ؛ همین فقیران و درویشان
ازین اجازت بی بهره اند و بس ولیکن اگر احیاناً یکی ازین گروه
بنظرش در می آید پیش خاکی شاه میر صدقات فرستاده
می شود تا او بانجاح مرامش پردازد درین خصوص دستور بارگاه
حیدری مباین دستور دیگر امیران هند است اگر شغلی یا صحبت
عیش و طرب مانع نواب از استراحت در وقت معهود
که پس از انقضای نیم شب است نمی باشد از بستر خواب
قبل طلوع آفتاب برمیخیزد بمجرد برخاستنش نقیبان و سپهداران
که در شب دوش و روز گذشته بکار و خدمت خاص خود بودند
و نیز آنانکه بجای ایشان بهمان خدمت منصوب شده اند ؛ بحضور
نواب در می آیند و با نهای اخبار ضروری میپردازند و احکام نو که تازه
صادر میگردد بسپهسالاران و کارگزاران دیوانی میرسانند و خود

ایشان نیز پروانگی دارند که اگر مهمّی ضروری پیش آمده باشد
در جامه خانه حاضر شده بمعرض اعلام درآرند؛
و بهشت ساعت صباحی از جامه خانه برآمده داخل دیوانخانه
میگردد جائیکه منشیان و کارگزاران هرکارخانه منتظر او می باشند او
مکاتیب نورسیده بدیشان می سپارد و بهریک موافق خدمات
خاصه شان تعلیم و تلقین روزمرّه می فرماید و هرنامه که جواب طلب
است پاسخهای فراخور آن ارشاد میکند فرزندان و اقربای
نواب و آن امیران که بشرف تقرّب امتیاز دارند دران
هنگام داخل دیوانخانه میگردند و اگر وقت نه ساعت است
بتغدّی معمول می پردازند آنگاه اگر نواب فرصت می یابد
درآئینه محل آمده می نشیند و فیلبانان افیال را بمجراگاه نواب در
می آرند و از نظر او میگذرانند و همچنین اسپان را برو عرض میکنند یوزان
و پلنگان شکاری حیدری را نیز درنظرگاه حاضر میگردانند و اینها را
نگاهبانان شان بدست پالهنگ گرفته پیش می آرند پوشش ایشان
از بانات سبز و کلاه از پارچه زرین بر سرشان بسته میباشد
تا اگر احیاناً قصد ایذائی کنند بزودی بدان چشمان شان پوشیده
میگردند؛ نواب حیدرعلی خان بدست خودش یکیک را ازینان
لقمه از شیرینی میدهد و ایشان چون نیکو تعلیم کرده شده اند بچابکی تمام
به پنجه برمیگیرند؛ ولیکن پلنگ بزرگ که شاه پلنگ لقب

دارد * هیچ حیله از حیل تا امروز رام نگردید ؛ از پس طعام چاشت
هنگام ده و نیم ساعت روز حیدر علی خان بدیوانخانه یا خیمه بار عام در می آید
مقام او در شه نشین که زیر شامیانه زردوزی بر ستونهای طلائی
مرصع کار آراسته می شود جلوس میکند که مشرف می باشد
بر فضای وسیع از صحن دولتسرا ؛ بعضی از قریبانش بر دست راست
و چپ او می نشینند و تمامی ارکان و اعیان دولت حیدری که
بحضور این مقام ماذون اند و بسیار اند حاضر میگردند و آنانکه در بارهٔ
کارهای پرداختنی خویش محتاج تعلیم و ارشاد می باشند بوسیلهٔ
نقیبان درخواست حضور می نمایند یا عرایض خود را بوسیلهٔ سرداران
حضّار پایه بپایه بنواب میرسانند و همانوقت جواب شایسته
نوشته یا گفته می شود ؛

دستور نیست که هنگام بیرون رفتن نواب کسی بتقدیم
عریضه او را از راه رفتن باز دارد مگر آنکه خطبی مهم سانح شده یا سائلی از حضور
در بار عام باز داشته شده باشد و این خود بسیار نادر اتفاق می افتد ؛

---

* در سال ۱۷۶۷ ع هنگامیکه نواب در کونڈیاتور با کوکبه خود بقرب پنج ساعت مسائي
از بهر تفرّج برآمده بود پیره زني خود را پیش وی برانداخت و داد خواست نواب
في الفور گردون سواري را فرمود تا استاده کردند و بزن اشارت کرد که نزدیک آید و حال
خود را عرض کند زن گفت نواب عالیجناب این بیوه همین یک دختر داشت که آغا
محمد از من بزور برگرفت نواب گفت آغا محمد امروز بیش از یکماه می شود که از اینجا
رفته است چندین روز کجا بودي و چرا نالش نکردي زن جواب داد نواب عالیجناب
چند قطعه درخواست بدست حیدر شاه دادم و هیچ جواب نیافتم حیدر شاه سرگروه

درین دربار پنجاه یا چهل منشي بر دست چپ نواب متّصل دیوار دیوانخانه سرگرم کتابت می باشند پیکان نامه بر گوئي هرساعت از ممالک میرسند و باکمال اهتمام بحضور نواب برده می شوند وآنگاه منشي خاص مکتوب را بر نواب میخواند وفی الفور خصوصیات وابسته جواب بیان میکند پس آنمکتوب در دیوان وزیر

عرض بیگیان که پیش سواري میرفت نزدیک نواب آمده ظاهر ساخت که این زن و دخترش از قحبگان بازاري اند وبنهج نامشروع زندگاني میکنند نواب فرمان داد تا کوکبه سواري بدولتخانه باز گردد و بازن گفت که درپس او بیاید تمامي اعیان دربار بهرآنمنصبدار که مردم او را دوست میداشتند خیلي اندیشناک گشتند و هیچکس را از ایشان یاراي آن نبود که بشفاعت او دم زند ٬ پسر حیدرشاه ازسرگروه قشون فرنگستانیان دریوزه شفاعت نمود ٬ چنانچه آنسرگروه از نواب در باره او بخشایش خواست ولیکن نواب بدرشتي تمام از ملتمس او سرا با برتافت وگفت من درخواست شما زنهار نخواهم شنید هیچ جریمه سختر ازین نیست که راه تظلّم رعیت را بر بادشاه فرمانروا قطع کنند ونگذارند که مظلوم بداد خود رسد وظیفه اهل اقتدار همین است که بدستگیري افتادگان پردازند حاکم را خدا نگهبان رعایا ساخته است و هر بادشاه که راه ستم را بر رعایا نمي بندد وستمگاران را سیاست نمیکند همانا استحقاق آن دارد که رعایا اورا محل محبّت واعتماد خود نشمارند و بنا چار در آخر اینچنین بادشاه خودش ایشان را بزور بر عصیان وبغاوت خود برمی انگیزد سپس فرمان داد تا حیدر شاه را دوصد تازیانه در میدانگاه ورزش سپاهیان زدند و درهمانوقت رساله دار سواران جاندار حبشي را فرمان داد تا همراه مستغیثه بدانده که در انزمان آغا محمد دران اقامت داشت برود اگر دختر مستغیثه را در آنجا بیابد اورا بستم رسیده سپارد و سر آغا محمد را نزد ما بیارد اگر دختر را نیابد آغا محمد را به کوتنبا تور مانند مجرمان کشان آرد ٬ دختر در آنجا یافته شد و سر مجرم پیش نواب آورده ٬ آغا محمد در آنزمان شصت ساله عمر داشت بیست و پنج سال سرکرده نقیبان حیدرے بوده وحیدرعلیخان اورا جاگیري شایسته بازاي خدمتگزاریهایش داده بود ٬ حقیقت حال این است که آغا محمد شیفتة حسن وخوبي دختر بوده چون مادرش میخواست او را بکار روسپیان دارد بدست آغا محمد نفروخت او دختر را ازوبزور در ربود ؛

برده می شود هر گونه مکتوب و پروانه بدستخط حیدری اختصاص می یابد؛
پروانجات که از دیوان وزیر صادر می شود همین مهر بزرگ دیوانی
بر و ثبت میکنند ولیکن آن نامجات که بدستخط حیدری اختصاص
می یابند در خاتمه آن مهر کوچک بادشاهی ثبت کرده می شود
که مهردار آن میر منشی بادشاهی است؛ چنانکه نواب بکسی
نامه در مهمی گرانمایه می نویسد یا فرمانی جلیل صادر میفرماید خاتمه آنرا
بمهر خاص خود که نواب همیشه در انگشت دارد امتیاز می بخشد
و درین چنین صورت اهتمام طلب خریطه را بیکی از قاصدان
می سپارد و او آنرا تا نخستین منزل میبرد؛ رسم است که با خریطه
پرزهٔ کاغذ مخبر از ساعت روانگی خط تعبیه کرده می شود و در هر منزل
بر وقت وصول آن خریطه بدان اشارت می رود؛ (بعد ازین
باقتضای مقام خصوصیات ڈاک یا برید دولت حیدری که انگریزان
ازان پس باقتفای آن پرداختند اعلام نموده خواهد شد؛)
اسپان و فیلان فروختنی یا غربی از توپ نو ریخته یا از مقام نو
آورده را در جلوخانه یا صحن دولتسرای آرند و نواب هنگام این دربار
دران نظر میکند گرانمایگان دیوانی و سپهسالاران و سفیران
و دیگر مردمان جلیل القدر کمتر درین دربار حاضر می شوند مگر آنگاه که
فرمان داده شوند یا مهمّی از مهمّات مقتضی آن باشد این بزرگان
گرانمایه هنگام شب در خلوت خاص جائیکه همین خاصگان بار

می یابند بحضور نواب درمی آیند وشریک صحبت نشاط و طرب میگردند اعاظم ارکان دولت از جانب خود وکیلان دارند که در امور خاصه خود بنواب یا کارگزارانش رجوع میکنند وکیلان و سفیران ماذون اند که باریاب حضور گردند و بعزّت پذیرفته شوند وکارگزاران دیوانی یکی از منشیان معزّز دیوان خود را بحضور نواب میفرستند واو بمقام خاص خود استاده باعلام مقاصد می پردازد و بانواب حرف میزند؛

وقت حاضر شدن سفیری گرانمایه یا دیگر مردم بلند پایه سرگروه عرض بیگیان یا نقیبان بآواز بلند چنین اعلام میکنند جهان پناه سلامت فلان خان یا بیگ وظایف خدمت بجای آرد اکابر دیوانی و منشیان و وکیلان و دیگر مردمان کار ازینگونه اعلام معاف اند بی هیچگونه تکلیف درمی آیند و بیرون می روند جزاینکه نواب را تسلیم کنند؛ چون اعلام وتسلیم یکی ازان گرانمایگان بعمل آورده می شود نواب اشارت بنشستن او میکنند برحسب قدر و منزلت او مقامی تعئیین میکنند؛ حینیکه یکی از اوساط الناس درخواست حضور دربار نواب میکند هنگام درآمدن تسلیم و کورنش بجای آرد و آنگاه درپهلوی سرگروه نقیبان دست بسته می ایستد پس ازان نواب بسوی آنکس اشارت میکنند تا پیش آید و بزبان مهرپرور میگوید تا مطالب خود را وانماید

یا بر تقدیر اظهار مقصدش بوسیله عرضپرداز جواب شافي بدو داده
می شود اگر اینکس از طبقه اهل عزت یا تاجران باحرمت اعتبار
یافته است نواب او را اجازت نشستن میدهد و از خصوصیات
معیشت و وطن و سفر ازوی می پرسد پس وقت معین میکنند
که در ان اجناس تجارتي او را خواهد دید ؛ وآنگاه پان بدان نوارد داده
می شود و این خود اشارتست بدینکه او را اکنون رخصت رفتن
است و این رفتن بهمان نمط صورت میگیرد که آن در آمدن ؛
این دربار تا سه ساعت سائي گذشته قایم می ماند و آنگاه
نواب بحجره خاص از بهر استراحت یا قیلوله میرود ؛ و در حدود
پنج و نیم ساعت باز با یوان بار عام یا دیگر مکان فراخ می آید و در
شه نشین می نشیند تا از آنجا ورزش افواج و پره بندي سواران خود را
تماشا کند ؛ و گرداگرد وی بعضی از اقربا و مصاحبانش می نشینند و منشیان
در خواندن یا نوشتن خطوط اشتغال می ورزند بقرب شش
و نیم ساعت هنگام شام جمعی کثیر از مشعلچیان در صحن دولتخانه
نمودار می شوند و تسلیم کنان در ایوان و بیوت میروند و بیکدم
تمامي مکانات خاصه آنرا که درو نواب نشسته است روشن
میکنند با شمعهای کافوري که در اشجار روشني یا جهار تهای باورین
نادره کار که با گل و برگ تراشیده خیلی نازک و لطیف آراسته است
تعبیه کرده شده اند اکابر دولت حیدریه و اعاظم دیوان و سفرا همچنین

هنگام شب بملازمت نواب می آیند، رختهای شان همواره
بعطرهای گرانبها مطیّب و معنبر می باشد علاوه مردم ذوی الاقتدار
وارباب کار هنگام شب دیوانخانه از امیرزادگان مشحون
می باشد همه شان آداب دان وآزرم پیشه وشیرین زبان
درمیان این امیرزادگان بعضی بخدمت نظارت ممتاز اند
که هر شب چار کس از ایشان حاضر می باشند وجه امتیاز
شان از دیگران اینست که هر یک ازینان شمشیری همواره
باخود دارد و گویا بجای عصا استعمالش میکنند، هر یک از امیران
دیگر سلاح خود را بدست چهره یا دیگر ملازم خویش وا میگذارند همین
چهره ها در عقب خواجه خویش دنباله لباسش برداشته تالب
فرش میروند و آنگاه کفش برکنده خواجه را در کیسه میگذارند بوم
دیوانخانه بچاندنی یا ململ باریک سپید بالای شاهانه قالین ابریشمین
پارسی گسترانیده می باشد، میلان خاطر نواب آنقدر برخت
سپید است که سقفهای خاتم بندی که بگوناگون نقش ونگار
وروغن رخشان تابنده ودرخشان گردانیده شده است وهم چنین
صندلیها و نشیمنهای فروپوشیده . بنجهلهای زرنگار را از سفید
تنزیب باریک وتار میگردانند؛ درین بزمگاه اغلب صحبت
تقلید یا نقّالی صورت میگیرد که هنگام هشت ساعت می آغازد
ووقت یازده بانجام میرسد ودر اثنای این تقلید رقص وسرود

ام بعمل می آید؛ درین میان ناظران یا عرض بیگیان متصل تازه واردان
مجلس حاضر می باشند و از هر گونه سوال ایشان بابت موضوع
تماشا و اخبار روزمره وغیره با دلداری تمام بجواب شایسته
می پردازند از حضار می پرسند آیا رغبت بچیزی نوشیدنی یا خوردنی
دارند و درین صورت ایشان را بنعمت خانه می برند نواب
که دلبسته بدینگونه نقل و تماشا نیست با اکابر دیوانی یا سفیران
سرگرم گفتگو می باشد و گاهی بخلوتخانه میرود تا در باره رازهای پنهانی
با محرمان خاص حرف زند و برعادت مستمره همچنانکه بامدادان ٬
باجرای مهام می پردازد بی آنکه مشغول خاطر وانماید؛
یکی از عادات مستمره بزم نواب است که پیشتر کی انقضای
صحبت رود و سرود گلهای رنگارنگ در گلدانهای زرین مرصع کار
درحضور نواب می آرند و او از ان اولا بدست خود چند گل میگیرد
پس از ان باکابر دولت میدهد و آنگاه آن گلدانها در بیوت دیگر
پیش حاضران بزم نشاط می برند و هر یک از ایشان گلی
برمیگیرد و این لطف عام تا بکوچکترین منشیان دیوانی میرسد
چون نواب میخواهد که کسی را بمزید عنایت خود اختصاص بخشد
هار یاسمین را در اثنای گفتگو بدست خودش می بندد و آنگاه آن
نیکبخت را که بدین نشان جلیل الشان اختصاص میفرماید عنایت
میکند؛ او بارها بدینگونه اعزاز سرکردگان افواج فرنگستان را می نوازد

چون نیکو میداند که مردم فرانسیس بالای تمامي اقوام فرنگستان خود را بدینگونه احترام نسبت بجایزه زر معزّز ترمی انگارند، هرکس که بدین نشان اعزاز شبی اختصاص یافته است بامدادان مهین اکابر دولت حیدریه باداي رسم تهنیت نزدیک او می آیند؛ اگر در جنگی فتح وفیروزي یادر امري گرانمایه دیگر فرّخي وفیروزي عاید دولت حیدریه گردیده است شاعر بادشاهي بالقاب غرّا نواب را یادکنان داخل دربار می گردد؛

مثنوي

جهان داورا خاطرت شاد باد
هز برا گوا ملکت آباد باد

جهان از فرت دیده فرخندگي
ترا داده شاهان خط بندگي

عدو لرزد از هیبت نام تو
زمین خندد از جرعهٔ جام تو

زعدل تو بیداد نالد همي
بفرّ تو اقبال بالد همي

همه روز عمر تو نوروز باد
جهان را لقای تو فیروز باد

و آنگاه حاضران مجلس بر آواز شاعر مدّاح خاموش و سراپا گوش میگردند چون شاعر مدحسرا قصیده مدحیه انشاکرده اش میخواند تمامي مجلسیان با کمال توجّه آنرا می شنوند، بجز نواب که دران هنگام بیشتر مشتغل گفتگو با اکابر دیواني میگردد،

چون بعض خصوصیات بزم امیرانه ممالک شرقي بیان کرده شد

از شمّهٔ تذکار ارباب طرب ونشاط گزیر نیست ؛ اکنون
باید دانست که در بار حیدري درین روزگار در باره اهل نغمه وساز
خیلی بابرگ وساز است وطایفه های مغنّیان ومقلّدان ومطربان
دربارش هم از جهت غنا وثروت ایشان وهم از جهت اینکه
همه شان از جنس نسوان اند بهترین وگزیده ترین طبقه خود اند ؛ چون
صوبهٔ بیجاپور که سابق برین ایّام در عهد ابراهیم عادل شاه مجمع
ارباب نشاط وطرب ومحتوي بر مردم اهل کمال این طبقه بود
چنانچه ملّا ظهوري میگوید ؛

بیت

گر اکسیر سرور وسور سازند　　ز خاک پاک بیجاپور سازند

در تحت تصرّف نواب است از زنان این طایفه آنانکه
در حسن وجمال یگانه زمانه ودر فنون رود وسرود وتقلید بیقرینه بودند
از انجا بآساني فراهم آورده شده اند ؛
مقلّدان دربار حیدري یکسر نسوان اند ؛ نایکه ایشان دختران کم سن
چهار یا پنج ساله را که در حسن وخوبي برگزیده اند میخرد واوستادان
ماهر رقص وسرود درا بهمرسانیده بتعلیم ایشان می پردازد وهرگونه
شیوه دلبري وطرب انگیزي بدیشان می آموزد که طبایع بشري را
مسرور ومحبور تواند نمود تا کار دلفریبي ایشان بجای میرسد

که طبعی بغایت پژمرده وزاهدی سالیان تقوی وصلاح ورزیده
را بکرشمه های دلبرانه در هیجان می آرند واز راه می برند در سن
یازده سالگی بکار وشیوه خاصه خود اشتغال می ورزند این عشوه گران
مردم فریب طلعت زیبا دارند وچشمان شهلا و سیاه
وابروان هلالی دلکش و دهن کوچک تنگبار وسلک دندان
نیک درخشان تابدار چون رشته مروارید شاهوار هر همه چاه زنخ
یار خسار با گیسوهای سیاه دراز تا زمین آویزان رنگ چهره
یا بشره شان گندمی درخشان گلرخسار؛ همچنین اند زنان زرین
رخسار که شرقیان بر دیگر زنان ترجیح میدهند رختهای شان
ابریشمین لطیف زرنگار می باشد واندام شان بگوناگون
زیور وجواهر آراسته؛ در تقلید یا نقالی هرگونه راز ونیاز وسوز وساز
بکار برده می شود موضوع تقلید یا محکی عنه اکثر آنچنان زنان می باشند
که باهم همداستان شده اند که شوهر بدگمان را بفریبند یا آنچنان
دختران که باهم اتفاق کرده اند که مادران خود را منخدع گردانند؛ واین
خود بیرون از حیز امکان است که ازین پخته کاران نادره فن در شیوه
تقلید کسی گوی سبقت برد؛ سرود شان خود طرب
بخش ودلکشا است؛

رقاصان در کار وشیوه خود بر مقلدان ومغنیان رجحان دارند بحدیکه
توان گفت که ایشان در تماشاگاه پارس (دار الملک

فرانسیس) مردم آنجا را در طرب و نشاط می توانند آورد؛ هر جزوی
از اندام ایشان هنگام رقص درکار میباشد سر و چشم و بازو
و قدم و تمامی اعضای دیگر در حرکات و اطوار خاصه خویش حیرت
نظارگیان می افزایند و دل شان می ربایند؛

این زنان رقّاص خیلی سبک اندام و چابک می باشند و پاهای شان
بسیار استوار، پس از انکه تا دیر بر یکپای گرد گشته یا رقصیده اند
باحیرت افزا زورمندی ناگهان بر میجهند؛ چون حرکات
ایشان سنجیده میزان اصول و ایقاع و خود ایشان بغایت
خوش طلعت و زیبا شمائل می باشند یکسر کارهای شان
خوشاینده و دلپسند می نمایند؛

هیچیک زن از طوایف ارباب نشاط این بزم از هفده سالگی
متجاوز نمی باشند و چون ازین حد در میگذرند بر طرف کرده می شوند و آنگاه
ایشان در آنصوبه راه سیاحت می پیمایند یا در معبد هنود ملازمت
اختیار می نمایند نایکه طائفه ارباب نشاط، مشاهرهٔ شایسته از سرکار
نواب مقرّر دارد مگر درست ما حصل او معلوم نیست نایکه دربار
نواب را در هر نوبت یا شب بازای هر مقلّده که نقل و سرود و رقص
میکند صد روپیه مقرر است و عدد این زنان مقلّده اغلب از بیست
بیشتر، سازنوازان مرد جداگانه ندارند؛

هنگام یازده یا دوازده ساعت مجلس نشاط بر می شکند و هر کس

بخانه خود می رود جز آنانکه بانواب عشا میخورند و ایشان (جز در جشن عام) همین دوستان و خویشان او می باشند ؛
این نمط معاشرت نواب منحصر است در حضر یا هنگام بودن در دولتسرا و چون نواب را ضرورت بودن یکماه در خیمه گاه یا شهر پیش می آید او اغلب در هر هفته دو بار بسیر و شکار می رود صیدش اغلب گوزنست و آهو و گور و شیر و پلنگ ؛
چون بنواب خبر می رسانند که شیر یا پلنگ از بیشه در میدان آمده است او بر اسپ سوار می شود و جمعی کثیر از حبشیان و نیزه داران پیاده و اکثر امیران سپاه با نیزه و سپر در پی او می روند و همین که سراغ شیر گرفته شد شکاریان آنمقام را که شیر در ان پوشیده است محاصره میکنند و بتدریج حوزه محاصره را تنگتر می نمایند ؛
بمجرّد آنکه شیر که اغلب در کشتزار شالي می باشد شکاریانرا متوجّه خود می یابد می غرّد و گرداگرد خود مینگرد تا براهی ازان تنگیچه بدر جهد و همینکه میخواهد که بسوی یکی ازان جماعه برجسته بزور راه خروج پیدا سازد نواب خودش برو حمله می آرد و عزّت نخستین ضرب برو واگذاشته یا مخصوص کرده می شود و این ضرب حیدري کم گاه خطا میکند ؛ اینند اسباب گوناگون عشرت و شغلات نواب حیدر علي خان بهادر ؛

توزك سواري نواب حيدرعلي خان بهادر؛

چون نواب حيدر علي خان بهادر پس از فتوحات ممالك كنره دمانيبار بعد غيبت مدّت متمادي خواست كه بدار الملك سرينگپتن مراجعت كند وبدين عزيمت از كوئنباتور روانه گرديد عظمت وشان موكب او ديدني داشت وكوچ هرروزه اش از غايت انتظام تماشا كردني؛ نواب هنگاميكه كوئنباتور را گذاشت موكب او از بهترين سپاه گزيده كه همراه داشت وجود پذيرفته از آنجمله پنجاه هزار سوار جرّار بود باسلاح ويراق باغايت طمطراق وهشتاد هزار پياده وچار هزار طوپاس باساز ويراق خاصه شان آراسته علاوه آن توپخانه انگريزي وهندي ونيزه برداران وغيره درهر روزه كوچ معمول بود كه رساله هاي سواران بردست راست راه كه نواب باكوكبه خودازان ميگذشت پره بسته مي ايستادند ورساله داران ونيزه داران وگرز برداران ويساولان وعلم برداران بتقديم مراسم تسليم مي پرداختند وچون تمامي حلقه فيلان باعماري هاي طلا ونقره كه بران سركردگان وامیران حيدري سوار بودند از پيش يك رساله نخستين پيشتر ك ميرفت آن رساله بزودي بدست راست برگشته اسپ تازان جاي خود را پسر رساله پسين برميگرفت يك دسته

از هزاران و یکی از دراگونان که متقوم بود از سواران فرنگستانی نخستین سواران بودند که بشرف تسلیم نواب اختصاص داشتند بعد از ان ایشان خود را در پیش بهره موکب جا میدادند و از پس ایشان سه صد و پنجاه شتر سوار نامه بر نیکو آراسته بر شتران بختی دو کوهان دار بر نشسته می رفتند؛ عقب ایشان دو تا فیل فلک شکوه که نشانهای کلان بران بود میگذشت علم هر دو نشان زمین کبود داشت و نقش و نگار زرین یکی ازین دو نشان نمودار آفتاب دارد و دیگر نمودار ماه و ستارگان، از پس این دو پیل نشان بردار، فیلی کوس بردار میرفت نقاره هایش تا آنزمان که موکب در حرکت است همواره نواخته می شوند و تا مسافت شش میل انگریزی آواز شان شنیده (در لشکر بعضی آلات دیگر اند مانند قرنا و غیره که بانگ ایشان عظیم و پر شکوه می باشد و فرمان سپهسالار بتمام لشکریان بوسیله شان اعلام کرده می شود) بعد این فیل چار فیل دیگر می گذشتند که بالای شان ارباب نشاط ملازم سواری بیست و چهار نفر با آلات موسیقی چون کورکه و شهنای و عود و طبلک و غیره بر می نشینند پنج زنجیر فیل دیگر با عماریهای زرین مرصع کار که بنام فیلان جنگی خوانده می شوند عقب آن چار فیل بودند با هودجهای زرین هشت پهلو بریکیک ازین فیلان شش نفر سر تا پا آهن پوش از زره

وخود و چار آئینه و جوشن و سلاح شان بندوق و قرابین فراخ دهنه
این فیلان جنگی نامزد سواری نواب بودند ولیکن او در
هیچ جنگ بران بر نمی نشستند متعاقب این فیلان دو رساله
از سواران حبشی بودند نیکو مسلح یک رساله سلاحهای شان
درخشان صیقل زده و آن دیگر برنج پوشیده هر دو گونه سواران
پرهای سیاه و سرخ بر خودهای شان می زنند بدانسان که از پشتهای
شان آویزان می باشد سلاح این طبقه نیزه بود که سنان و بن آهنین آن
خیلی درخشان و تابان و ساز اسپان شان سرخ با آویزهای سیاه
ابریشمین آویخته بهر دو پهلوی زین؛ در پی این سواران حبشی
بود از پیادگان کالپیر و رخت شان همین چادر دراز ابریشمین
بود و شلوار تنگ که تا نیمه ران میرسید سلاح ایشان نیزه
طولانی پرهای شترمرغ و زنگله ها بران تعبیه کرده تا هنگام رفتن
شان آواز کنند؛ و عقب این ها جمعیتی از سپاهیان بود جهندی
یا کوچک نشان بردار که زمین علم شان از بانات سرخ بود
و نقش و نگار آن سیمین؛ در پس اجتماع اعیان دولت حیدری
سپهداران و بهادران و شاهزادگان بودند الحق هیچ قشون
ازین جمعیت گزیده بارونق و بهاتر نتواند بود؛ همه ایشان از سر
تا پا غرق آهن بودند و براسپهای خیلی خوشرنگ و نجیب نهاد
سوار سلاحهای ایشان شمشیر با نیام زرین و پارچه های شان

ابرِیشمین خوشرنگ خودهای ایشان زینت داده بپرهای سپید از مروارید و جواهر ثمین ساخته؛ جمعی از ایشان دروع لامع میناکار پوشیده؛ بازبندهای مرصّع بجواهر و درر و کاغیه‌های پر بر سر اسپ زده؛ اگرچه عدّت افراد این قشون همیشه یکسان نمی باشد ولیکن اغلب ششصد میرسد و در دست هر یک از ایشان آفتابگیری می باشد مزیّن و ملوّن بگوناگون نقش و نگار؛ در پس این چند ممتاز هشتاد سوار از خاصگان شکاری نواب بودند بر اسپان پدرام بغایت خوش اندام سوار در پی ایشان دوازده سائس که اسپان خاصه نواب با زین و ستام زرین مرصّع را میکشیدند؛ نخستین این اسپان خاصه جوادی بود که سپهسالار مرهته پیشکش نواب کرده و در خوبی و پدرامی و خوش اندامی نظیر نداشت خاکستری رنگ داشت با یال سیمین درخشان و پر و دراز بحدّیکه بزمین میرسید و دمش در خوبی با یال دم برابری میزد و لیکن نشانی که بغایت غریب و ممتاز باشد این بود که این اسپ چنان می نمود که پوششی گوهری از رنگ کمیت براق تا وسط ران آویزان دارد و آن پوشش از شانه آغاز یده تا بحدود دم میرسید؛ برین پیرایه گوهری گلهای صناعی برنگاشته بود و آنقدر رنگاه تماشائیان رنگ گوهری او را بپوشش غلط میکرد که اگرچه آن جواد غرایب نهاد

یکسر برهنه باشد بیننده را بسیار نزدیک بایدش رفت تا برو منکشف گردد که او از هرگونه پیرایه عریان است ؛

از پس این اسپان نجیب فوجی بود از پیادگان پویان با چوبدستی سیاه سرپوش زرین دار و در پی ایشان دوازده نقیب اسپ سواره با عصای سیمین و زرین متوّج بتاج مرصّع متعاقب ایشان منصبداران جلیل القدر خانگی بودند چون خانسامان و سرگروه نقیبان و سلاحداران نواب وغیره یکیک از ایشان زنجیر یا طوق زرین داشت بر سینه آویزان که تمغای جلالت شان ایشان بود دنبال ایشان میر توزیع صدقات که بنام پیرزاده شهرت داشت گذشت این امیر متفرّد بود برفیلی جل سبزپوش سوار و در سلسله موکب پیشرو متّصل بود باسواری نواب که برفیلی سفید که حلقهای سیمین در پا و زنجیر طلا در گردن داشت برنشسته بود این فیل که بهایش هزار برابر بهای دیگر افیال است نسبت بدیگر فیلان در بلندی و تنومندی بسیار مزیّت داشت عماری که بر وبسته و نواب دران نشسته بود از اسباب زیب و زینت هیچ چیز دیگر بجز چهار قبّه طلا نداشت همین دو تا تبر بر هر دو پهلویش از زنجیرهای طلا آویزان بودند (از انجنس که راجه زمورین حاکم مالیبار که در سواری با خود میداشت واین رسم قدیم راجگان هنود است که نشانهای امارت آن مهتران که در جنگ

منهزم و مقهور گردیده اند امیر هر و مظفّر آنرا بر خود می بندد) این فیل سفید سپری زرین بر پیشانی آفتاب نما داشت ؛ در خواصی دو مورچهل بردار استاده بمگسرانی اشتغال داشتند ؛ این مورچهل از پر طاوس سپید ساخته بودند و از گردانیدنش نفحهٔ غریب از طیب تا دور محسوس میگردید ؛ و از عقب فیل نواب حلقه دو صد فیل دیگر در آمد دو تا دو تا پهلو بپهلو بر هر یک ازین فیلان سه نفر سوار بودند در میان هوده خواجه و در نشیمن پسین یکی از ملازمین و پایش ایشان فیلبان ؛ پوشش و عماری این افیال در رنگ و اسباب زیب و زینت بسیار مختلف بود بعضی ازان حاشیه جلها زرین و سیمین داشت و بسیاری ازان هوده و عماری نقره و طلا و برخی نیز مرصّع بجواهر ثمین که بران فرزندان نواب و دیگر اکابر دولت حیدری برنشسته بودند فیل شهزاده گان بر دست چپ پدر شان و فیل رضا صاحب بر دست راست از پس این حلقه فیلان پنج فیل دیگر آمد که بالای آن درفش و توغ و دیگر نشانهای* شوکت و مکنت بود که در عرف خاص هندوستان ماهی مراتب خوانده می شود ؛ بر نخستین فیل نمودار سجدی بود زرین یا سیمین ملمّع بزر و برو و بین سر ماهی بر سر چوبی سرخ تعبیه کرده که فانوس آن

---

* تمامی این نشانهای شوکت و ابهّت بزبان خاموش اشارت میکنند بمراتب جلیله و اخلاق پسندیده که خداوند آن نشانهارا باید که بدان متّصف باشد ؛

از جواهر ساخته بودند و بمینا کاري پرداخته و دم دراز اسپ ازان آویخته و بر سیوم فتیله کلان و سطبر از موم کافوري در شمعداني زرین ؛ بر چهارم دوتا دیگ کوچک زرین بر سر چوبی دراز و بر پنجمین پاپ این هودجی بود مدوّر که از بیرونسو بالواح عاج مرصّع فرو پوشیده بود از پس این نشانهای شوکت و مکنت دو قشون یا دسته حبشیان بود بر اسپ سوار مانند دو دسته پیشین ؛ و پسین همه سپاه حبشي بارخت قرمزي و طوق سیمین و نیزه برداران که چوب نیزه شان یکسر سیاه روغن مالیده بود و جابجا بسیم آراسته ؛ تمامي این موکب محاط بود در میان دورده دوگانه پیادگان که رختهای شان سپید ابریشمین بود و در دست یکیک از ایشان رمح دراز چهار ده ذرعي سیاه روغن مالیده باصفایح سیمین مزیّن و متّصل سنان شان علمی کوچک سرخ رنگ بر بسته و عکس شعله سیمین بران نمایان ساخته ؛ این موکب هنگام کوشش در میان میدان طرفه نمود و نیکو شان و شکوه داشت با این کوکبه شاهانه حیدر علي خان هر جا که میگذشت جمهور مردم از خواص و عوام باغایت شادماني و اهتمام پذیر فتاري مي نمودند ؛ و با کمال تعظیم و تکریم شرایط اطاعت و بندگي بجاي آوردند و خلایق تماشائی از هر سو بر و ابحوم مي کردند ما دامیکه آواز این دعا دیر زیاد نواب بهادر مکرّر شنیده میشد هر شهر و قصبه و ده را آئین بسته

بودند و صحرا بهادیگر گوناگون عمارات زینت سمات در جاهای
مختلف برحسب ثروت و یسار مردم آنجا برآورده خانه ها
و دیوارهای حصون و قلاع را همه بنقش و نگار آراسته حاکمان و سپهداران
و دیگر عمایددر کوکبه ملازمان و توابع خود باشان و شوکت تمام
باستقبال موکب نواب بیرون آمده بودند و پیش هریک
کوکبه ارباب نشاط و مطربان و رقاصان سرود سرایان و اقسام
گل و ریاحین در رهگذرش می افشاندند و آب می پاشیدند
شلکهای توپ شادیانه قدوم نواب در تمامی اقطار ممالک
شنیده می شد بمسافت یک فرسنگ از سرینگپتن
مخدوم صاحب با کوکبه شاهانه خویش به پذیرفتاری نواب پرداخت
این امیر کبیر با حلقه فیلان که بران سرکردگان و اعیان شهر برنشسته
بودند پیش پیش موکب حیدری تاجزیره سرینگپتن رفت
و درانجا اهل موکب درمیان خیام که باغایت زینت و انتظام
زده بودند فرود آمدند و حیدرعلي خان با آرایش و اطمینان تمام داخل
سرینگپتن گردید؛ اگرچه مقارن اینحال اخبار اعداد نظام علي خان
بر جنگ وی بدو میرسید چون حال سایه پروردگی و تن آسانی
و ضعف فطرت آن امیر را نیکو میدانست از افواج او که
درین سه شرط اهم سپاهیگري ورزش و سلاح و تنخواه ناقص
وقاصر بودند و سرکردگان و سپهداران آن که هریک مالک

قشون ورساله خاص خود بود و پنهانی دوستدار هوا خواه وی اینچگونه توهم در دل اطمینان منزل او راه نیافت ؛

در ساختن میرزا علیخان برادر عمزاده نواب حیدر علیخان با اعادی وی جماعه مرهته و آمدن مادهورا و با یك لك و پنجاه هزار سوار از پونه بقصد انتزاع صوبه سرا وغیره از مملکت میسور ؛

برخوانندهٔ این اوراق پوشیده مباد که میرزا علی خان برادر عمزاده نواب حیدر علی خان از عهد طفولیت در کنار شفقت و مرحمت وی پرورش یافته بود میگویند که حیدر علی خان از رهگذر فرط محبت که باوی داشت خودش متکفل تعلیم و تربیت او شده بود و در آن امیرزاده نیکو نهاد خجسته شیم نسبت بنواب آثار کمال مودت و سپاسگزاری نمایان بود از رهگذر غایت اعتماد که نواب حیدر علی خان بر وی داشت او را بصوبه داری سرا ممتاز فرمود ، ولیکن بمقتضای حزم و احتیاط چنانکه باتمامی صوبه داران دیگر بکار می برد ، مدبری هوشیار کار گزار از قوم برهمن که بر دیانت وکفایتش او را وثوق بود درین کار یار او گردانید ؛ چون اینمرد برهمن مرد عیار و پر طمعکار بود خواست تا بفنون چاپلوسی وعشوه گری و بسر فرود آوردن بانجاح هوسهای جوانی دبزودی

آماده ساختن اسباب عیش وکامرانی وي دل آن نوجوان ساده
رابدام آرد وخود را در نظر او هواخواه راسخ وانماید میرزا علي خان
که جواني کريم نهاد دلداده طرب ونشاط بود بجای نگاهداشتن بهره
ازحاصل خراج وباج آن صوبه چنانچه حیدر علي خان بهادر بدان وصیتش
فرموده بود همه در باخت ویکسر برار باب طرب ونشاط بی محابا پاشید؛
برهمن خیانت کار بجای آنکه ازین حالات اسراف واتلاف برحسب
وعده بنواب انهانمودی یالااقل امیر زاده راازین ناهنجاري مانع
آمدی بخوشامدگري ورفع توهم وي میکوشید ومیگفت که درصورت
بازخواستن نواب حیدرعلي خان محاسبه این صوبه من آنقدر
فرصت دارم که دفتری تیار ساخته بخوبي رفع شبهت اوکنم
وپیش از آنزمان که نواب حیدرعلي که حالا بمهمات جنگ
وجدال در ملیبار اشتغال دارد عزیمت آمدن صوبه سرا کند
آنقدر زر که تلافي این اسراف کند فراهم خواهم ساخت. میرزا
بعشوه های این گرگ کهن آنچنان از جا رفته بود که هیچگونه از سر
ستي فرط کامراني وخواب غفلت نوجواني بهوشیاري وبیداری
نگرائید ونظم ونسق صوبه وخراج وباج آنرا بدین اطوار ناشایسته
یکسر برهم ونامنتظم گردانید نواب حیدرعلي خان که ازین حالات
آگاه شده بود چنان مناسب پنداشت که نسبت بعمزاده
عزیز خود گونه تهدید وچشم نمائي بعمل آرد بنابران جنگ حالي

خود را که در ترا و نکور داشت پوشیده بمیرزا نوشت تا او با مرهتته
بتجدید عهد صلاح و آشتي پردازد و چنان وانمود که حالا او میخواهد که
از حدود ملیبار بسریرنگپتن مراجعت نماید و در اواخر همین سال
از انجا بصوبه سرا ارود ؛ و نیز او را فرمان داد که از زرهای بقیه خراج سرا
قدری شایسته بر گرفته بکار خریداري آشتي جدید از مرهتته در آرد ؛
چون هر بهره از مضمون این نامه در افزودن پریشان خاطري میرزا
هیچ کمي نکرده بود ؛ برهمن مغوي که خود را عرضه سیلاب بلا نسبت
بمیرزا بیشتر مي یابد حالا چنگ بدین حیلت میزند ، و در منحرف
گردانیدن مزاج آن جوان ساده دل از جادهٔ راستي باوی
چنین میگوید که اگر شما را بسفارت بسوی مادهو راو پیشوا
باببهانه تجدید صلح چنانچه نواب فرموده است بفرستید من پیشوای
موصوف وارکان دولت او را بطریقی بران می آرم که ایشان
بطیب خاطر صوبه داري سرا را بر شما واگذارند زیرا که چون نظر
ایشان همین کاستن مکنت و جاه نواب حیدر علي خان است
بازای سبکمایه خراجی که شما متکفل ادای آن بدیشان می شوید ایشان
صوبه سرا را که حیدر علي خان از ایشان بزور بر گرفته است از آن
خود شمرده در حمایت شما با کمال خوشدلي خواهند کوشید آنگاه شما بر سبیل
استقلال بحکومت این صوبه خواهید پرداخت ؛
دمدمه و افسون برهمن دود افگن و حب جاه و خیال حکومت بالاستقلال

وخوف فرا رسیدن نواب و دروغ شرمناکی که نوجوانرا از
انحراف از طریقهٔ سلوک پیشین اگرچه ناصواب باشد
مانع می آید اینهمه دواعی ناسزا آن امیرزاده را بران می آرد که کبیره
ناسپاسی وعهد شکنی قدیم مربّی خود را خوار و ناچیز شمارد
چنانچه آن برہمن ناستوده فن را بدان سفارت میفرستد تا هرچه
او مناسب داند بعمل آرد ارکان دولت پونه سخنان ویرا
بسمع قبول شنیدند؛ ووکیل انگریزان که درانزمان در پونه حاضر
بود عزیمت جماعهٔ مرهته را بر تاخت آوردن بر ممالک نواب
بدینمط تصمیم می بخشد که اکنون فرصتی دلخواه رو داده باید که جماعه
مرهته ازینطرف بر نواب لشکر کشند هنگامیکه نظام علی خان
وانگریزان با افواج متّفقه از آنسو بر ممالکت او تاخت می آرند؛
چون خبر این خیانت بحیدر علی خان بهادر رسید خیلی دلگرفته
وپریشان خاطر گردید که برادر عزیزش اینچنین مرتکب کفران
وناسپاسی شده باهمان جیش که بدو سپرده بود بادشمنان
پیوسته وبررغم او معاون شان شده وایشان را اجازت درآمدن
بسرا و دیگر قلاع ممالک او داده؛ الحق این حادثهٔ ناگهانی تمامی
منصوبه های نواب حیدر علی خان را برهم زد زیرا که او می پنداشت
که اگر مرهته بتجدید آشتی چنانکه میرزا را بدان سفارش نموده بود
رضا نمیدهند؛ ولشکر بسوی ممالکت او می کشند باری او آنقدر

فرصت خواهد یافت که باجنود میرزا پیوسته با ایشان طرح
جنگ بدانطرف سرا اندازد و هنگام ضرورت بقلعه سرا و دیگر
قلاع که در عقب اویند متحصن خواهد گردید؛ و چون که متوقع آن بود
که این محاربه اش با مرهته پیشتر از رسیدن افواج متفقه نظام
علي خان و انگریزان بسرحد بانگلور یکسو خواهد گردید او فرصت
آن خواهد یافت که برایشان حمله آرد؛ ولیکن بر رغم این همه
چشمداشت اکنون ادمي بیند که بجیانب میرزا تمامت ممالک
او عرضه یورش و تاخت اعادي شده است و بحکم ضرورت
او را باید که اکنون بقلعه سرینگپتن دارالملک میسور ملتجي گشته
بحمایت مدافع حصار بمدافعه شان پردازد؛

ملتجي گردیدن حیدرعلي خان درین داهیه دهیا
بتخریب جوار ودیار سرینگپتن وذخیره نمودن اذوقه
وعلوفه در معسکر خویش و پاشیدن رساله هاي سواران
بور اه زني ویغماگري اذوقه جویان اعادي و در تحصین
معسکر خود نیکو کوشیدن؛

درین مهم نواب حیدرعلي خان رو بدین حیلت آورد که تمامت
افواج را در بهرهاي کوچک منقسم گردانیده براطراف و جوانب
دارالملک پاشید و بسرکردگان افواج فرمان داد تا باشندگان

بلاد و قصبات و دہات و قلعجات را بزور بران آرند که اماکن و ساکن خود را واگذاشته با ہر گونه اشیای منقوله خویش بسرینگپٹن نقل کنند و نیز بدیشان فرمود که تمامت ملک را ویران وخراب گردانند و بجز درختان بلند در ہمه کشتزار و صحرا آتش زنند ونگذارند که پره کاہی برروی زمین و خانه ہای نی بست باقی ماند، واز بہر تیسیر این تباہی تمامی بقّال واہل حرفه و خورده فروش و غیره را که ملازم لشکری باشند اذن عام داده شد که درین غارت بہره ور گردند چنانچه دراندک زمانه تا سی میل گرداگرد سرینگپٹن یکسر تباه و ویران گردیده وتمامی اجناس غلّه وانواع مایحتاج زندگانی دران بموفوری وکثرت انبار و ذخیره کرده شده؛ بمجرّد آنکه جماعتی از رعایا بااموال واجناس درانجامیرسیدند اموال ایشان بدان بہای رایج خریده میشد که ہیچگونه ناخوشنودی درایشان پیدا نمیگشت وآنگاه ہر فریق ببہرهٔ ازان کوہستان که درجوار دار الملک است فرستاده میشد و غلّه ودیگر مایحتاج حیات به قیمت رخیصتر ازآنکه خرید شده بود کارگزاران سرکار برایشان میفروختند؛

مادامیکه افواج تخریب دیار جوار اشتغال داشتند کمال جد وجہد در استحکام واستوارسازی لشکرگاه بکار رفته واین معسکر بردست چپ بحصار شہر منتہی شده و بردست راست بتنابچه واقع بر منتہای نہریکه بارودکاویری احاطه جزیره میکنند که بنای

شهر دران نهاده شده؛ درین مقام پشت معسکر از نهر مذکور پشتیبان داشت و از هرگونه حمله اعادي ایمن زیرا که این نهر بسیار عمیق است وکناره اش بانند سراشیب و پیشانی آن بنه قلعچه یا دژ حصین و فراخ استحکام یافته بود که توپهای کلان هیزده سیره گوله خوار بر حصار آن نصب کرده شده بود و بر تمامي میدانگاه مشرف؛ پیش این دژها براندک مسافت بر کناره رود هفت دژ دیگر بود بر یکیک ازآن هشت ضرب توپ در چیده؛ و پانصد نفر توپچي برآن متعین شده؛ این دژها گرد خود خندق دارند محاط بدار بزین و چون رود کاویري در هر مقام پایاب و در تنگ سنگین است بیست هزار کاتراشیب ساخته شده بود تا هنگام حمله آوردن اعادي در آب انداخته شوند یکصد توپ بر حصار شهر و پنجاه ضرب دیگر برچیده بالای معبدی سنگین واقع برلب مقابل رود برکوهچه بغایت سراشیب همگي این ضربها مهیا داشته شده بود تا بر اعادي هنگام یورش آوردن بر معسکر سر داده شود؛

درین لشکرگاه سه صد ضرب توپ گرداگرد آن برچیده شده بود حیدر علي خان انتظار فرا رسیدن اعادي میکشید؛ و چون سوارانش درین زمان بکار اونبودند ایشانرا دو بهره ساخته بهره اعظم را ازان بسرکردگي میر مخدوم علي خان از بهر مدافعه نواب نظام علي خان

در حدود بنگلور فرستاده داد دران مرز و بوم همان تخریب و تباهي را بنا نهاده که در جوار سریرنگپتن بعمل آمده؛ و سرکردگي باقي سواران و جمعیتي از پیادگان و تمامي حشم ناموظّف را نامزد میر فیض الله خان قدیم نواب کولار و سپهدار نامدار دولت حیدري فرموده چنین فرمان داد تا او بدیار بسنگر رفته بحمایت آن رهگذرهای کوهستاني که آن را از کنره جدا مي کنند پردازد و با افواج متعیّنه آن ممالکت متّفق گشته جماعه مرهته را از درآمدن باز دارد؛

سپاهیان فرنگستاني که بدل هواخواه نواب بودند بسیار میخواستند که درین یساق، نواب از بهر ایشان مقام خاص از بهر دافعه اعادي تعیین کند، بنابران سرکرده ایشان با دو منصبدار پیش حیدر علي خان رفته چنین اظهار کرد که چون نواب ایشان را همیشه بمنصب کردن در مقام گرانمایه در جنگ معزّز فرموده است حالا میخواهیم که نواب ما را از بهر حمایت نخستین دژ از دژهای نهگانه نامزد فرماید نواب فرمود که منظور من نیز همین بود که شما را بمقام درخواسته تان مقیم گردانم و آثار هواخواهي شما را مشاهده کنم؛ بروید و علمهای خاص خود را بر دژ میانگي برافرازید، و از من متوقّع حمایت و کمک شایسته باشید زیرا که من خود بقرماندهي دوم قلعچه خواهم پرداخت از رهگذر خیانت میرزا که مانند فرزند خودش پرورده بودم مرا بسیار دلگرفتگي رو داده و این چنین اتّفاق

اعادي و ہجوم ایشان را متوقع نبودم ولیکن باوجود عظمت انبوہ
شان از لطیفہ غیبی ناامید نیستم ایزد سبحانہ پایۂ مرا این چنین
بلند گردانیدہ تا آنزمان کہ او یار منست دشمنان را بچشم کم خواہم
دید درگاہ او از یاریگري من دست برمیدارد رضاجوئی قضای او را
سر تسلیم درپیش خواہم نہاد ؛
دلیري و وفاداري قلعہ داران حصار مارت سرا و مگھیري حیدر علي خان
را نیکو فرصت اعداد اسباب حمایت دادہ بود چہ چنینکہ حالی
ایشان شدہ کہ صوبہ دار سرا با افواج خود با مادھو راو سپسالار مرھتہ
پیوست ایشان از اطاعتش سرباز زدند و وقت محاصرہ تا دیر نیکو
کوشیدند خاصہ قلعہ دار حصار مگھیري کہ دران سپاہیان تنادر کہ
از بہر تخریب آن حدود آمدہ بودند بموجب درخواست آنقلعہ دار
مسافت چار دہ فرسنگ علی الاتصال طي کنان بطیب
خاطر داخل قلعہ گردیدہ و درین میان زنہار در راہ نیاز امیدہ بودند
تا در امداد قلعگیان تاخیر راہ نیابد ؛ چون قلعہ مفتوح شد مادھو راو
خواست تا این جوانان تنادر را کہ پردلي شان در تمامي ہندوستان
شہرت گرفتہ بود بہ بینند ؛ ولیکن چون آن پردلان مردانہ را
بالباس چرگین مشاہدہ نمود او را حیرت دست داد ؛ و بخطاب
شان گفت مقام شگفت است کہ فرمانروای شما کہ قدرشناس
سپاہ است مثل شما پردلانرا چنین خوار داشتہ است ؛ سپہدار شان

بپاسخ گفت که بسودای بلند نامي جنگیدن با همچو شما
سپهسالاری آنچنان گرم شتافتیم که چارده فرسنگ را در
یک شبانه روز طي کردیم و درین میان هیچ از خورد آشام یاد نیاوردیم
وجز رختی که پوشیده ایم هیچ باخود برنداشتیم ؛ ماوهو را و گفت
که کردار مردانه شما مرا نیک پسندیده آمد این بگفت و بزودی
فرمان داد تا دو دست رخت نیکو بهریک از ایشان بدهند ؛
سپس گفت که اگرچه دستور تسلیم قلعه چنان اقتضا میکند
که سلاح و علم از شما بر گرفته شدی ولیکن بپاس عزّت
و نامداری فرمانروای شما و پاداش دلیري و بهادري تان هردو بر شما
واگذاشته می شود ؛ اینچنین کار جنگ و پیکار را هندیان پردلانه
بانجام رسانیدند که ما مردم فرنگستان ایشان را دیو مردم و ناتراشیده
می خوانیم ؛
پس از وانمودن اهلیت و مردانگی هندیان درین رزم و پیکار
اهمال نمودن سلوک مردانه صدنفر گولنداز ان فرنگستاني از دربی انصافي
شمرده خواهد شد ؛ ایشان مانند دیگر سپاهیان حیدر علي خان بجنگ
جماعه مرهتته روانه کرده شده بودند و میدانستند که درمیان فریقین
حرب و ضرب صورت خواهد گرفت ولیکن چون به دیدن
اینکه میرزا بافواج مرهتته پیوست خیانتکاری او را دریافته پیش
سپهسالار خود باز آمدند و آنگاه یکی از منصبداران ایشان گفت

شما خیال میکنید که در مقابله حیدر علی خان که از چندین مدّت نمک او خورده ایم خواهیم جنگید حاشا وکلاّ اراده ما همینست که از برای او جنگ کنیم نه برر غم او خدا حافظ این بگفتند واز انجا باهمان یک شمشیر ورختیکه برتن داشتند روان شدند ودیگر همه اسباب واسباب خود را وا گذاشتند ؛ و بی هیچگونه مواخذه از متعلّقان میرزا که بیشک از کردار ناشایسته خود پشیمان شده فرمان داده بود که هیچکس سدّ راه ایشان نگردد ؛ بمعسکر حیدری رسیدند نواب حیدر علي خان باکمال خوشدلي ایشان را پذیرفتاري نمود ودستینه طلائی مرصّع کار بهریک از منصبداران وزر نقد بسپاهیان داد ونیز بهای رخت واسباب ایشان که بازپس گذاشته بودند برحسب تقویم خودشان بدیشان بخشید ؛

لشکر کشیدن نظام علي خان بر ممالک میسور بشنیدن خبر یورش نمودن جماعه مرهته بران و فراهم آمدن هر دو لشکر در سیناپتن بقصد تاراج خزاین سرینگپتن ؛

جنرل اسمته و رکن الدوله بزودي از خبر پیوستن میرزا با مرهته آگاه گشته باعلام نظام علي خان پرداختند ؛ وچون نظام علي خان از رهگذر اسراف وباد دستیش همواره محتاج زر می بود جنرل اسمته باقتضای مقام بزودي خاطرنشین او گردانید

تا بر جناح استعجال بصوب سرینگپتن کوچ کند مبادا که مرهتہ
در یافتن پیشدستی نموده غنایم سرینگپتن را خود شان
متصرف گردند ؛ چنانچه از جهت شتابکاری کوچ افواج نظام
علی خان و درنگی مادهو راو در محاصره آن دو قلعه که بالا مذکور شد ؛ چنان
اتفاق افتاد که هر دو لشکر در یکزمان بقرب سیناپتن که بر هفت
فرسنگ از سرینگپتن واقع است باهم رسیدند امیران
و سپهداران هر دو لشکر بر امید دستیاب ساختن غنایم
بسیار و نقود و اجناس بیشمار که از تسخیر سرینگپتن مطمح
نظر داشتند چه سوداها که نه پخته بودند و چه کیسه ها که بر ندوخته ؛ ولیکن
بمشاهده یکسر ویرانی و تمامت خرابی دیار و جوار سرینگپتن و تباهی
واسیری اذوقه جویان بر دست سواران حیدری که در جستجوی
شان ؛ چون خود ایشان در انتجاع اذوقه و علوفه هر سو پاشیده بودند ؛
و عدم امکان در یافتن مقام و کمیت و کیفیت افواج حیدری بزودی
حالی ایشان گردید که آنهمه خیالات اقتنای ممالک و ذخائر
بی حد و مر حیدری سودائی بود خام و خوابی از مقوله اضغاث احلام ؛
بمجرد فراهم آمدن هر دو لشکر ؛ اول روز چندین رساله از سواران
مختلف در میدان حوالی سرینگپتن در آمدند و بعضی از ایشان آنقدر
نزدیکتر رفتند که شهر و قلعچه ها را که علم حیدری بران برافراشته شده بود
مشاهده نمودند ؛ چون از جانب حیدریان هیچ ممانعت و مزاحمت

نبود ایشان دران میدانگاه هر طرف گردیدند و هر چیز را بخوبی مشاهده
نمودند ٭ روز دوم نیز همین کار بتکرار بعمل آمد ٭ ولیکن روز سیوم
هنگام نه ساعت صباحی تمامت میدانگاه بهجوم سواران هر دو
لشکر و امیران و سرکردگان بالای افیال پوشیده گشت و از عقب
این سواران جمعیتی از پیادگان با پنجاه ضرب توپ کلان درآمد ٭
عظیم شکوه و طرفه انبوه نمایان شده بود عدد سواران از یک صد
هزار بیشتر بود و عدد فیلان از دو صد متجاوز ٭
جنریل استیونس بسرکردگی رساله بزرگ از سواران که در میان
شان سرکردگان و سپهداران ممتاز بودند بجز ماد هوراو و نظام
علی خان که ایشان دیده نمیشدند بتفحص احوال معسکر حیدری و پژوهش
ماند و بود آن فراتر آمدند ٭ هنگامیکه این رساله درین تقرب بمقامی
رسید و چنان نمود که از انجا پیشتر نخواهد رفت اشارتی
از قلعچه که حیدر علی خان دران بود نموده شد و بدان نمط بیکبارگی
بنای آتشباری از تمامی دژها و از ان قلعه که بر سر پل است و از
کوهچه نهاده شد که دهشت و هیبت در دل نظام علی خان و افواجش
در انداخت و بر جنریل استیونس ثابت گردانید که حمله آوردن
بر لشکرگاه حیدری امریست بیرون از حیز امکان خاصه بران چنان
لشکر که عظیم نیرومندی آن جنود سواران است ٭ و بطرف
شام سپهداران این جم غفیر پیشتر رفته با سپاهیان خویش

در غایت پریشان حالي بسوی معسکرهای خویش باز گردیدند؛
روز دوم مجلس شورا از سرکردگان هردو لشکر منعقد ساخته شد
هر کس رائی زد و لیکن بر هیچ رائی اتّفاق همه صورت نبست
اگرچه درمیان اینهمه آرای مختلف، رای جنریل اسمته قرین
صواب بود که هردو لشکر از هم جدا گردند و حیلتی برانگیزند که نواب
حیدر علي خان از معسکر حصین خود بیرون آید ولیکن پسندیده
انجمن نیامد؛

نا کام ماندن سرداران افواج تاراج اندیش از مطامع خویش وبحکم ضرورت آشتي کردن جماعه مرهته پنهاني باحیدرعلي خان و متحیّر ماندن نظام علي خان درکار خود پس بفتوای اضطرار مصالحه نمودن با حیدرعلي خان وهمداستان گردیدنش باوي برقلع وقمع انگریزان ومحمد علي خان؛

سرداران مرهته بمعسکر خود باز گشتند و باز از ینگونه شورا بعمل نیامد
اگرچه هردو لشکر بهمان مقام ماند و رسولان وقاصدان درمیان شان
آمد وشد داشتند؛ درین میان سواران مرهته و نواب نظام
علي خان دران نواحي میرفتند و باسواران نواب حیدر علي خان
خاصه بارساله که قائد آن میر مخدوم علي خان بود دوچار میشدند وناکام

و منهزم باز میگشتند ؛ کار اذوقه و علوفه هر روز به تنگي و نایابي گرائیدن گرفت و گرفتاري و اسیري منتجعان یا اذوقه جویان و جانوران اذوقه کش از فیلان و اسپان و نرگاوان بدان درجه رسید که در آخر هیچ جا یافته و فروخته نمی شدند و بهای برنج که قوت ناگزیر لشکریان بود و دیگر چیزهای ضروري بغایت گران گردید نواب حیدر علي خان که هر گونه اخبار لشکر اعادي بدو میرسید در معسکر خود بخوشحالي و خرّمي زندگاني میکرد جائیکه هر گونه اسباب زندگي بموفوري و کثرت مهیّا کرده شده و هر سپاهي مغاکي کنده و دران برنج ذخیره نهاده بود و از رود کاویري ماهي بکثرت بهم میرسید و دیگر هر گونه مایحتاج هنگام شب از کوهستان و اودیه بدرقه پیادگان آورده میشد ؛ جماعه مرهتّه ببهانه اینکه تا نزدیکتر با اذوقه و علوفه گرائیده باشند از سیناپتّن خیام بر کنده بر لب کاویري بمسافت پنج میل از سرینگپتّن رحل اقامت انداختند ؛ چنان استنباط کرده میشود که ایشان پیشتر ک انتقال از مخیّم پیشین با نواب حیدر علي خان در خصوص آشتي پنهاني گفتگو داشتند زیرا که همین دوم روز پس از تبدیل مقام ، صلح موقّت درمیان ایشان تصمیم نموده شد و روز سیوم صوبه سرا رابکار پرداز ان حیدري تسلیم نموده و خیمهارا بر کنده از راه سرا روانه بلاد خود گشتند ؛

شیوع این خبر اهل معسکر نواب نظام علي خان رادر گرداب

اضطراب انداخت و آن امیر نسبت بدیگران بیشتر
شوّش و پریشان خاطر گردید نواب حیدر علي خان که از حال
فطرت نواب باخبر بود خواست تا درین فرصت در وحشت
انگیزیش بیشتر کوشد افواج خود را از بنگر طلبید واز درون
جزیره لشکر خود را بیرون کشیده در میدانگاه بر سر راهیکه بسوی
سیناپتن میکشید فرمود تا خیمه ها زدند؛ این چالش دل سهزده
تنک زهره نواب نظام علي خان را آنچنان متاثّر و زیر و زبر
گردانید که مطمح نظر نواب حیدر علي خان از ان بود بزودي
او را بران آورد که سخن نواب بسالت جنگ برادرش
و نواب محفوظ خان و دیگر امیران را که همه شان هواخواه نهاني
حیدر علي خان بهادر بودند بسمع قبول بشنود؛ چون رکن الدوله
دیوان نظام علي خان بهادر معامله را دیگرگون می بینند و راه تقویت
و تشجیع را بر دل خواجه اش بسته می یابد بمقتضای حال درینباب
پیشدستي نموده مصالح آشتي بر و عرض میکنند تا با نواب
حیدر علي خان طرح صلح و صلاح ریزد و خودش متکفّل اتمام این مهم
میگردد و بتمهید عذر لنگ افواج انگریزي را بصوب مندراس
روانه میکنند تا در آنجا بوده به تسخیر قلاع متفرقه نواب حیدر علي خان بکوشند؛
جنرل اسمته از قراین حال و مقام بسر کار پي برد و تقرب
را بسوی ممالک انگریزي غنیمت شمرد تا از تطاول سلوک

منافقانه نواب نظام علي خان برکران باشد چه در صورت بودنش
در ممالک حیدري احتمال آن بود که نظام علي خان او را حواله
حیدر علي خان نمودی و آنگاه او را بجز تسلیم و انقیاد چاره نبودی ؛ این همه
مراتب را او بر کارگزاران دولت مدراس انها نمود و حال
بد گماني خود را که نسبت بنواب نظام علي خان و دیوانش رکن الدوله
میداشت اظهار کرد ، و مصالح آشتي نمودن را با نواب
حیدر علي خان بر نیکوترین وجه که ممکن باشد برایشان عرض کرد و گفت
که اگر درین امر اهمال رود مقام خوف است که انگریزان
به تنهائي متحمل بار اخراجات سنگین جنگ که در ملک
خودشان صورت خواهد گرفت گردند در همان زمان که کارگزاران
مدراس از جنریل اسمته این خبر شنیدند نواب محمد علي خان
از رکن الدوله برادر نسبتي خود دیگر گونه آگاهي اندوخت چه او
بتاکید تمام او را برنگاشته بود که نظام علي خان در جنگي که با حیدر علیخان
بهادر دارد هر آئینه بر سبیل استمرار خواهد کوشید تا آنزمان که او را
بطریق اجبار بران آرد که او ، لااقل تمام نواح بنگلور و بالیم را ابرو
واگذارد ؛ چنانچه کونسلیان مدراس بر اخبار محمد علي خان وثوق
نموده عرضداشت جنریل اسمته را هیچ محل ننهادند بلکه بدو
نوشتند که با نواب نظام علي خان در همه چیز موافقت کند ؛
مادامیکه آن دیوان بی ضابطه و دورنگ که با محمد علي خان چنان

برنگاشته بود برادرش محفوظ خان را نزد حیدر علي خان فرستاده بذریعه مکتوبی چنان اظهار نمود که من بسریرنگپتن بملاقات حیدر علي خان می آیم و چنان میخواهم که تمامي امور را که محفوظ خان گوشگزار او خواهد نمود بکام دل او بانجام رسانم ؛ نواب حیدر علي خان بدریافتن این خبر از بهرد لجوئی و اعتماد نواب نظام علي خان فرمود تا لشکر او از مخیّم جدید بمعسکر قدیم باز گردد و بدیوان او برنگاشت تا حاضر حضور شود و بسوداگران اذوقه آدرث کرش و دیگر مردم آنممالکت اشارت کرد تا اذوقه و مایحتاج بلشکر نظام علي خان برند ؛ چون نظام علي خان مکتوب حیدري را مطالعه نمود فرمان داد که سپاه ساز جنگ را فرو نهادند و حیدر علي خان بهادر نیز درین باب اقتفای او کرد ، چون دیوان با احتشام تمام روانه سریرنگپتن گردید حاضر دربار نواب حیدر علي خان شد و پس از گفتگوی مختصر بمعسکر خود باز گردید در روز دوم رکن الدوله باز بحضور نواب والا حاضر گشته بزودي سخنان وابسته مصالحه طي نمود ؛ برین معني اتّفاق کرده شد که ٹیپو سلطان دختر نواب محفوظ خان را بحبالهٔ نکاح خود در آرد و محفوظ خان که پسر کلان نواب انور الدین خانست شرعاً مالک و فرمان فرمای صوبه آرکات است و نواب محفوظ خان تمامي حقوق خود را بداماد ش ٹیپو سلطان البتّه تسلیم خواهد نمود و نواب حیدر علي خان و نظام علیخان با افواج متّفقه خود نواب محمد علي خان و هوا خواهان او را مقهور

خواهند گردانید ؛ و تا آنزمان که فوج نواب نظام علي خان درکار باشد نواب حيدر علي خان شش لک روپيه ماهيانه بنظام علي خان خواهد داد ؛ و در نشانيدن و تعيين کردن قلعه داران در حصون و قلاع مفتوحه اختيار کلّي در دست نواب حيدر علي خان خواهد بود و زمام قلعه داري و حکومت آن ممالک بدست مير مخدوم علي خان برادر نسبتي نواب حيدر علي خان تفويض نموده خواهد شد تا او بنيابت برادرزاده اش ٹيپو سلطان بحکومت آن صوبه پردازد و ٹيپو سلطان مالک تمامي باج و خراج خواهد بود و مخدوم علي خان پس از وضع اخراجات ضروري حکمراني بقيه زر حاصل صوبه مذکور بدو واصل خواهد گردانيد ؛ رضا علي خان پسر چندا صاحب مرحوم نيز تمامي دعوي استحقاق خود را بنوابي آرکات و ترچناپلي و ماتّور را بر ٹيپو سلطان واگذاشت وليکن حيدر علي خان و ٹيپو سلطان التزام آن نمودند که تمامي ممالک تنجاور را پس از معزول گردانيدن راجه اش از حکومت آن بمکافات قتل چندا صاحب پدر رضا علي خان ؛ برضا علي خان بدهند و در آخر هر دو نواب حيدر علي خان و نظام علي خان باهم اتّفاق و همداستاني نمودند برينکه زنهار از يکديگر مفارقت نکنند بلکه باتفاق هم دران بذل جهد نمايند که تمامي امور مندرجه عهد نامه هاي باتمام رسانيده شوند ؛

پيشتر که توثيق عهد نامه که نواب محفوظ خان متعهّد آن شده بود

موکب طیپو سلطان برفتن معسکر نظام علي خان از بهر ملاقاتش آماده ساخته شده و این موکب وجود پذیرفته بود از شش هزار پیادگان گزیده که ازان شش هزار سپاهیان تناوریا طوپاس بوند و چار هزار سوار چیده و قریب شش صد سوار فرنگستاني متضمّن بر سه صد نفر هزّار و جزو اعظم از موکب خاصه حیدر علي خان نیز برین جمعیت افزوده شده؛ چون محفوظ خان از توثیق عهدنامه پرداخت رکن الدوله باهدایای جزیله مراجعت نمود و محفوظ خان همراه او گردید؛

این معني بدشواري استوار کرده خواهد شد که هنگام روانه گردانیدن طیپو سلطان را بسوی نظام علي خان، حیدر علي خان بغایت دل گرفته و پریشان خاطر گشته بود و بدوستان و امرای خود میگفت که من از غدّاري وستمگاري نظام علي خان در مقام هراسم زیرا که آنکس که برادر خودش را بردست عیّاران کشته آیا پسر مرا ابقا خواهد نمود یا کم ازینکه مرا مقام تشویش نیست درینکه او پسر مرا از راه غدر نزد خود مقیّد دارد تا مرا ازین رهگذر بزور بر آن آرد که من بدو مبلغ خطیر از بهر استخلاص او بدهم یا بوادان گرانمایه مرز و بوم بدو سر فرود آرم القصّه من پسر خود را بدست ناهنجاري مي سپارم که نزد او هیچ عهد و میثاق پاسو گند و یمین را وقعت نیست (همانا این گفتگو و دیگر بسیاری کارهای حیدر علي خان برهانست بر این معني

که یکي از نقایص او فرط محبّت بود بفرزندان و قریبانش) ولیکن از جهت تقویت و دلاسائي رضا علي خان و میر فیض الله خان که فرمان داده شده بودند تا همراه ټیپو سلطان بروند و متکفّل اینمعني شده که ایشان جان خود را اوّلا فدا خواهند نمود پیش از انکه آسیبي بفرزند دلبند وي رسد ٭ و تصوّر پردلي سپاهیان و سپهداران مرافق ٭ او برخصت نمودن فرزندش همداستان شد ٭

چون این موکب مختصر بمقام سیناپټن رسید ٭ تمامي افواج نواب نظام علي خان خاصه انگریزان ٭ سپهداران و عامه لشکریان بمشاهده چابکي و چستي سپاهیان این موکب در شگفت فرو ماندند اگرچه ایشان احوال سپاه نواب حیدر علي خان شنیده بودند در مخیّله ایشان نمیگنجید که چگونه هندوستانیان که در ورزش فنون سپاهیگري ناقص و ناتمام اند بدین نظم و نسق سنجیده خواهند گردید و تبدیل اوضاع صفوف بدین چستي و درستي بعمل خواهند آورد ٭ خوبي و درخشاني اسلحه و البسه شان در نظر ایشان عجیب و غریب مي نمود و توزک و شکوه سواري حیرت ایشان مي افزود ٭ همینکه ایشان در خیمه ها فرود آمدند سپهداران لشکر نظام علي خان بدیدن سرکردگان حیدري آمدند و عمدگي و شوکت و شکوه موکب را ستودند ٭

روز دیگر نواب بسالتجنگ برادر نظام علي خان بهادر بزیارت

ٹیپو سلطان آمد رکن الدوله و اعاظم دولت نظامیه همراه او بودند
روز آینده ٹیپو سلطان با تمامی کوکبهٔ خویش بخیمهٔ نواب نظام علی خان
رفت و نظام علی خان در غایت تکریم و تعظیم و احترام او کوشید
پس از طی لوازم رسم و مدارا نظام علی خان بزودی بقیّهٔ افواج
انگریزی را رخصت کرد و گفت که عهد هواخواهی و همداستانی
که در میان من و نواب حیدر علی خان منعقد شده هیچگونه نزاع و
خصومت در میان ما باقی نگذاشته بنابران اکنون هیچ حاجت
بخدمت و چاکری شما ندارم و بگورنر و کونسلیان مدراس
خواهم نوشت که ایشان تا کدام مقام و سرحد باز پس گردند؟
پس از انعقاد این عهد و میثاق همداستانی نواب حیدر علی خان
بوکیل خود میناجی پندت که در مدراس بود نوشت و اطّلاع نامه
بدو فرستاد تا بگورنر مدراس برساند* مضمون این اطّلاع نامه این
بود که نظام الدوله و حیدر علی خان نیکو آگاهی دارند که محمد علی خان بباعث
تصرّف و فن و فریب که همواره بر روی کار می آرد و مصدر اینهمه
زحمت و محنت شده است که تمامی هندوستان را پریشان
حال و مضطرب گردانیده و خواسته بود که مصاف جنگ

---

* حیدر علیخان زنهار ازین معنی بیخبر نبود که محمد علیخان گماشته و دست کاشته انگریزانست و در امور ملکداری هیچگونه دخل و تصرّف ندارد و لیکن بدینگونه بر نگاشتن او میخواهد که سلاح ایشان را بر خود شان استعمال کند؟

باحیدر علي خان آراید، تا اینکه ایشان اکنون او را از تمامي آن مرز و بوم بي بهره و محروم گردانیده اند که او از وارثان شرعي بغصب بر گرفته بود بنابران ایشان چنان مناسب دانسته اند که انگریزان را متنبّه گردانند که زنهار ازین پس از اعانت نمودن و کمک دادن وي در آینده اجتناب کنند و از ایشان در مي خواهند که افواج خود را که بدان بحراست و حمایت قلاع متعلّقه آرکات یا دیگر نواح که محمد علي خان بغصب گرفته است مي پردازند باز پس طلبند؛ با اینهمه چون معلوم است که این قلاع و بوم و بر بازای مبالغ زر محمد علي خان نزد ایشان گرو داشته است حیدر علي خان پیغام داده که این مبالغ شرعا واجب الادا را من ادا خواهم کرد؛ اینمعني بآساني توان دریافت که اینچنین اظهار و اعلام جنگ که بار تمامت اخراجات آن، دولت انگریزیه را خودش بلا شرکت غیر متحمّل بایستي شد در تحیّر و تشویش افزودن کارگزاران آن دولت هیچ تقصیر نکرده باشد، زیرا که این اظهار متوجّه املاک انگریزان بود نه محمد علي خان که آن مسکین بنده انگریزان از نوابي همین نام داشت و بس نه خداوند لشکر بود و نه زر،

از جمله تدابیر ملکي انگریزان در هندوستان در آن روزگار سدّ راه گردیدن و تا توان سنگ تفرقه انداختن بود در عزیمت هر امیری از امیرانش که مطمح نظرش توسیع حوزه ریاستش بوده باشد

مبادا که استحالیش عائق منصوبه شان گردد؛ بنا بران دولت
مدراسیه از دیر باز از نواب حیدر علي خان وسرعت فتوحاتش
همواره سهمزده مي بود؛ بازای واسپردن نظام الدوله چهار سرکار
شمالي را بانگریزان ایشان عهد کردند تا ده از ده صد سپاهي فرنگستاني
و یک قشون از سپاهیان هندوستاني از طرف خود منضاف
لشکر نظام الدوله نمایند؛ بسرکرده این سپاه جنریل اسمتهه
چنان اشارت رفته که تخم بدگماني و وسواس از جهت فتوحات
روز افزدن حیدري در دل نظام علي خان پاشد و در تحریض رکن الدوله
دیوانش بر جنگ نواب حیدر علي خان و تطمیع وی بر دستیاب
ساختن آن خزاین و دفائن بي حد و بیشمار که حیدر علي خان از ممالک
کنره و ملیبار فراهم ساخته است کوشد؛
مقصود دولت مدراسیه در آنزمان همین بود که در توقیف و تضییق
فتوحات حیدري کوشند تا او سواحل ملیبار و آن بوم و بر متعلق میسور که
آنطرف بیرون بالا گهات است بدیشان وا گذارد؛ و دیگر
ممالک در تصرف او باقي باشد تا حکومت آنچنان حیدر دل
و جنگ آور؛ در میان ممالک مرهته و آن خودشان حائل باشد
و سپر؛ و ایشان از تاخت و تاراج مرهته تا توان ایمن؛

در ابرای ساحت جماعه فرانسیس از مداخلت نمودن در جنگ حالی؛

پوشیده مباد که درین جنگ که نواب حیدر علی خان اعلام آن
داده جماعه فرانسیسان را چنانچه انگریزان گمان میکنند هیچگونه
مداخلت نبوده؛ این معنی نیکو متحقق است که حیدر علی خان یا کدام
منصبداروی را با این جماعه در باره امور جنگ حالی هیچگاه مراسلت
و مکاتبت در میان نبوده؛ بلکه بعد از انعقاد صلح و صلاح در میان
حیدر علی خان و نظام علی خان، صورت گرفته؛ راستی و حقیقت
مرا فرو نمیگذارد تا ازین حرف تن زنم که بنای مراسلت
در میان ایشان بدین دو مکتوب آینده نهاده شد که یکی ازان از
نواب حیدر علی خان و دیگر از رضا علی خان بود و این دو مکتوب
بسرکرده قشون فرنگستانیان حیدری حواله نموده شده بود تا او بگورنر
پاندیچیری بفرستد خلاصه مضمون آن هر دو مکتوب این بود؛
نواب حیدر علی خان در مکتوب خود بدین نمط شکایت میکند که انگریزان
بدون باعثه از بواعث ناخوشی و ناشادمانی و پس از پذیرفتن
بسیاری از دواعی لطف و مهربانی از من در صدد تباهی و خرابی
من شده بودند و بهرگونه بندش و سازش با صوبه دار دکهن نظام
علی خان و جماعه مرهته بر رغم من عهد و پیمان بسته چنانچه افواج متفقه

بر جوار و دیار من یورش آورده بودند و علتی که ایشان را برین کار موجب شده بجز یغما و تاراج کردن اموال دیگران امری دیگر نبود ولیکن من بحکمت عملی عهد بستهٔ ایشان را واکشاده و جمعیت ایشان را پریشان ساخته ام بسبب در ساختن و همداستانی نمودن با نظام الدوله تا باتفاق یکدیگر بر جماعه انگریزان و محمد علی خان که محرض ایشان است لشکر کشیم و آتش برافروختهٔ ایشان را فرو نشانیم؛ چون پیش ازین ایام بحمایت و امداد جماعه فرانسیس در مدافعه همین دشمنان کوشیده ام و پاندیچیری را از تطاول شان محفوظ داشته اکنون میخواهم که جماعه فرانسیس درین جنگ برحق و بجا در یاریگری من قصوری نورزند اگرچه میدانم که در میان فرانسیسان و انگریزان درین سال ۱۷۶۷ع مصالحه صورت گرفته است ولیکن تا آنزمان که فرمان بادشاه فرانسیس درین خصوص نرسیده است میخواهم که ایشان کمک بمن بفرستند اگر این خدمت از ایشان صورت گیرد خیلی مرهون منت خواهم شد دیگر امور از مکتوب سپهدار فرانسیسی که من برو اعتماد کلی دارم حالی ایشان خواهد گردید و آنچه او از طرف من بر نگارد ایشان آنرا چنان دانند که من خود نوشته ام؛

و میر رضا علی خان چنین برنگاشته بود که خاندان من ازان تاریخیکه جماعه فرانسیس نخست در هندوستان بود و باش اختیار نموده بودند

با ایشان همواره ارتباط و ایتلاف داشت و در هواداری
ایشان بود که پدرم کشته و مادرم بدراس باسیری برده شد
و من خودم هرگونه ملک و مال بیشمار بر باد دادم؛ حالا فرصتی رخ
نموده که بدان چنین امید دارم که بامداد دوستانم گونه تلافی مافات
صورت گیرد؛ درین خصوص مرجو از هواخواهان قدیم من که جماعه
فرانسیس اند چنانست که اعانت و رعایت از من دریغ
ندارند دیگر خصوصیات بواسطهٔ سپهدار فرانسیسی ملازم
نواب حیدر علی خان که محلّ اعتماد منست واضح ایشان
خواهد گردید؛ این خطوط را منشی سپهدار فرانسیسی که مردی بغایت
معتمد علیه بود برداز بهر تصدیق آن اعتماد که این دو بزرگوار بر سپهدار
فرانسیسی داشتند آن سپهدار مکتوبی از طرف خود با آن دو
مکتوب روانه ساخته بود؛ دران مکتوب آن سپهدار پس
از تقریر عزیمت هر دو نواب بر یورش آوردن بر سواحل
کارومندل چندی و چگونگی هر دو لشکر را بتفصیل رقم کرده بود
و آنگاه از بهر اعلام آگاهی خودش بر حقیقت کار کیف و کم افواج
انگریزی را بیان نموده و دران مکتوب مبرهن ساخته که از حیّز
امکان بیرونست که انگریزان از مفاسد این جنگ یکسر خود را
محفوظ دارند زیرا که فتوحات پیشین این طبقه در حربهای ممالک
شمالی هندوستان دیگرگونه بود و این جنگ دیگرگون از نیرو

که آن حروب در حدود سواحل یا کنار رود گنگ واقع شده بود که حمل و نقل اذوقه ضروري و ساز و سامان جنگ و کمک براه تري بآساني صورت گرفته بر خلاف جنگ حالي که در خشکي دور از دریا واقع خواهد شد که دران هیچ رود شایسته جهازراني نیست و قلاع محافظ از یکدیگر بر مسافت بعید واقع و تمامت مصالح جنگ منوط بر جنود سواران که لشکر انگریزي ازان یکسر خالي است و افواج حیدري زنهار مانند جیوش دیگر امیران هندوستان نیست که هر رساله دران در دست اختیار رساله داري مي باشد بلکه تمامت امور لشکري در قبضه اختیار و کفایت یک شخص است و اگر جماعه انگریزان اعتماد بر شبخون و حملات ناگهاني یا دغابازي سپهداران حیدري و خیانت شان کنند گمان خود را خطا خواهند یافت زیرا که چون زمام ایمني و حراست لشکر بدست خودم واسپرده شده است با تمامي وثوق و اعتماد مي توانم وعده کردن که از هیچگونه حمله و یورش ناگهان بران دست نخواهند یافت و اما خیانت و دغا که در لشکرهای هندوستان اکثر صورت میگیرد در لشکر حیدري زنهار احتمال این نمط خیانت نیست زیرا که هیچ سپهدار از سپهدارانش رساله یا قشوني از آن خود ندارد تمامي منصبداران و سواران و پیادگان همین یک خواجه فرمانفرما دارند و بس ؛ و آنسپهدار نامه خود را برین ختم میکنند که

چون نواب حیدر علي خان درین جنگ مظفّر خواهد شد یکباره
تجنّب وکناره گیري از امداد طرفین جنگي بغایت مناسب وقرین
مصلحت نخواهد بود زیراکه اینگونه تفرّد هردو فریق را ناخشنود* خواهد
گردانید بنابران چنان قرین مصلحت می نماید که کمکی مختصر بحیدر علي خان
بهادر فرستاده شود ووعده امداد شایسته داده ودر ایفای آن
اختیار است چندانکه مقام اقتضا کند تاخیر توان انداخت بوانمودن
اینکه باد مخالف از آمدن جهازات افواج مانع یا عایق گشته ولیکن
چون جمعیّت سپاهیان پانّدچیري اندک است وبنابران مدد
گرانمایه فرستادن میسور نه همینقدر کفایت خواهد بود که چند
منصبدار وگولند از پخته کار ملحق لشکر حیدري گردانیده شوند بدین
ادّعا که ایشان از گورنر آنمقام گریخته پیوسته اند تا هیچگونه احتمال
بدنامي بقوم فرانسیس که اهتمام شان در دیدن کاهش اقتدار
انگریزان در ممالک هندوستان است راه نیافته باشد دیگر
آنکه این رهي خیرسگال بادشاه فرانسیس بملاحظه عنوان دلاورانه
جنگي حیدر علي خان خاصه حینیکه او درین جنگ فیروز ومظفر خواهد شد
چنان قرین مصلحت مي بیند که بخدمت گورنر بطریق تدبیر

---

* زیراکه نواب حیدرعلیخان ورضاعلیخان درخواست کمك از فرانسیسان بطریق مجازات خیر خواهي پیشین خود نموده بودند ومحمد علیخان از ایشان مسألت امداد واعانت کرده بود ازینجهت که برحسب عهد وپیمان بسته مقام فوطني بلیو نوابي آرکات بروی مسلّم است؛

مالکي وصواب اندیشي عرض کند که در تحصین و استحکام پانڈیچیري
هرقدر زود تر بکوشد اگرچه درین باب همینقدر میسور باشد که
خندق آن صاف کرده و دیوار گرداگرد آن برآورده شود و چند
توپ بر بروج آن در چیده زیراکه اگر حیدر علي خان نزدیک
پانڈیچیري خواهد آمد و آنرا بي حمایت و حراست خواهد یافت زنهار
پاس و رعایت علم فرانسیسان نداشته تمامي توپخانه و دیگر اشیای
جنگي بزور خواهد گرفت و این را یکي از مجازات آن اعانت
و کمک خود خواهد پنداشت که پیش ازین با جماعه فرانسیسان
بتقدیم رسانیده بود و اگر هیچ بي حرمتي و عدم مراعات علم بادشاه
فرانسیس صورت گرفت شمار او اثق باید بود بر اینکه ما فرنگستانیان
که در لشکر حیدري مي باشیم یار دیگر جماعه سپاهیان آنقلعه
در مدافعه افواج حیدري خواهیم گردید؛
خاتمه مکتوب برین دو سخن مصلحت آمیز کرده شد که خریدن
برنج و دیگر اذوقه و علوفه را ذخیره نمودن از لوازم قلعه داري باید شمرد
زیراکه درینجا عزیمت تصمیم نموده شده که تمامت نواح
و دیار کرناتک بفوج سواران وحشر ناموظّف تاراج و بیچراغ
گردانند و ارسال نمودن موشیر تب یا دیگر کس را که
نزد نواب حیدر علي خان قدر و اعتبار داشته باشد از بهر برانگیختن
ملاطفت و خیر سگالي نواب والاجناب و هوا خواهانش شایسته مقام

و مناسب حال باید پنداشت ؛ بوصول این مکاتیب گورنر
پاندیچیری خیلی شادمان گردید و هر گونه ترس وهراس که از طرف
نواب موصوف داشت از خاطرش مرتفع گردید ولیکن از
رهگذر تاکید ممانعت هر گونه جنگ وجدال خاصه با انگریزان که گورنر
پاندیچیری از کنپنی فرانسیس داشت اینچنین پاسخ پرداخت که
هرگاه موکب حیدری درین حدود خواهد رسید ز نهار در ادای مراسم
اعزاز واکرام بارسال سفارت از خود بقصور راضي نخواهم گردید
ولیکن از جناب نواب بسیار شرمساري دارم که طاقت
ارسال کمکی بر رغم جماعه انگریزان در خود نمی یابم از ینرو که
میان انگریز و فرانسیس درین روزها عهد آشتي و صلاح آنچنان
توثیق یافته که بر شکستن آن بدون حکم جدید بادشاه فرانسیس
یارا ندارم ؛ دیگرامور تفصیل طلب سپهدار فرانسیسي بمعرض
اعلام حیدری در خواهد آورد ؛ و مضمون پاسخ نامه رضاعلي خان
بهادر نیز متضمن همین مضمون بود و درجواب نامهٔ سپهدار ملازم
نواب موصوف گورنر پاندیچیری بدو اینچنین خطاب میکند
که آینده از این گونه مراسلت مرا معاف دارید و چنان قرین
قیاس می نماید که افواج متفقه نوابین درین جنگ بر انگریزان مظفر
وفیروز نگردند و من هیچگونه توانائي برامداد ایشان ندارم زیرا که احکام
موکد از فرماندهانم بمن رسیده که زنهار متصدّي سلوک راه خلاف

انگریزان و محمد علي خان نگردم و ازشما التماس میکنم که بحضور هردو نواب این اسباب راعرض کنید و درشتي أباي مرادراعانت شان. بسنان چرب و شیرین بردلهاي ایشان نرم سازید و نیز التماس میکنم که ازین پس بتصریح کتابتي ازشما بعمل نیاید ولیکن اگر بطریق رمز و اشارت بوساطت هوشیر حم ..... از روداد آنجا اخبار صورت گیرد موجب خوشدلي من خواهد گردید؛

در وانمودن صورت حال لشکر و مملکت بر سبیل ایجاز دران زمان که افواج متّفقه متوجّه یورش کرناتك بود؛

پس از آنکه نواب حیدر علي خان جزم کرده که بر سواحل کرناتک باافواج متفقه فرود آید هرگونه حزم و احتیاط را در رخنه بندي هجوم اعادي از دیگر اطراف و جوانب بعمل آورد، و بصوابدید سپهدار فرانسیسي از اراده ساختن جیشي از پیادگان فرنگستان که مطمح نظرش بود باز آمد زیرا که بیرون از حیّز امکان بود که آنمقدار ازین جماعه فراهم آورده شوند بنابران رایش برینمعني قرار گرفت که تمامي سپاهیان فرنگستاني را در میان هزّاران یا دراگونان یا در میان توپخانه درآرد. بجز آنانکه منصبدار سپاهیان تنادر و طوپاس

ساخته شدند و همین جمعیت از برای مقابله سپاه انگریزان مقرّر کرده شده بود توپخانه لشکر حیدري بسیار بزرگ بود و فراواني اسباب جنگی بدان مرتبه که ز نهار از حیز امکان افواج فرنگستاني بیرون بود که همراه خود دارد ؛

چون افواج لشکر هندوستاني همواره بنگاه گران میدارد که آنرا نرگاوان و شتران بر مي کشند و علاوهٔ ان سوداگران و پیشه وران گوناگون همراه لشکر مي باشند که ایشان باربرداران مختلف دارند نواب حیدر علي خان چنان حکم داده بود که تمامي این جانوران بارکش یک گولهٔ توپ ببرند و عهده جوابدهي آن بر مالکان شان متعلّق باشد ؛

جمعي از اراذل طبقات ناس که در هندوستان بسیار اند و اکثر بود و باش ایشان در لشکر که معموره ایست روان ؛ نواب والاجناب این طبقه را اجازت داده بود که پیرو افواج باشند و چوب و دیگر هر چیز ضروري که ایشان فراهم توانند آورد بر لشکریان بفروشند و جمعي کثیر از ایشان نوکر داشته شده بودند تا بکار هموار گردانیدن راه و منهدم ساختن حصار و نقب زدن وغیره پردازند و ایشان بسیار بکار آمد بودند در برآوردن النگ و دمدمه و مورچال هنگام محاصره ؛ هر گونه ساز و آلات توپخانه وغیره دو تا گرفته شده بود تا هیچگونه تاخیر در طيّ طریق صورت نگیرد و با هر یک ضرب

توپ یک فیل* همراه گردانیده؛ هر گردون ساز و سامان جنگی کش دو صد لقمه باروت و گوله توپ و بیشمار تونته بندوق میبرد و هر یک قشون از سپاهیان تا در دو تا ضرب توپ همراه داشت؛ و نواب والافطرت درباره حراست و حمایت امور ممالکت خویش هیچ دقیقه فرونگذاشته بود تا در غیبت او رخنه و فساد دران راه نیابد؛

بسبب مصالحه موقت که با جماعه مرهته کرده و عقد هواخواهی که با نظام علی خان بسته از هر گونه خلجان از طرف دشمنان بیرونی خود را فارغ و آزاد ساخته بود و مهتران قوم نائر را بر و بوم خاصه شان واسپرده بود بران شرط که خراج سالانه بسرکار حیدری رسانند یا یکجا جمع کنند و تمامت افواج خود را از حدود ملیبار نزد خود طلبیده؛

---

* اینمعنی شایسته ملاحظه است که فیلان لشکر چه قدر بکار و مفید می باشند وبچه شعور و هوشمندی کار خود را بانجام میرسانند هنگامیکه ضربی از توپ را بالای کوچه بایستی برد فیلی که از پس آن می باشد آنرا بپای خود برمیدارد هنگامیکه نرگاوان از برای نفس راست کردن وامی ایستند واگر ضربی را از بالا بپائین بایستی آورد فیل آنرا برسنی که در خرطومش می بندند از فرود افتادنش نگاه میدارد ؛ اگر بار در جای بند میگردد یا ضربی سرنگون می افتد یا در زمینی محکم فرو می ماند فیل بیاریگری نرگاوان بطور شایسته می پردازد ؛ یکی از منصبداران ثقه که درانزمان میجر توپخانه بود تقریر میکند که فیلی را بچشم خود دیده بمحلیکه توپی در رهگذار وامانده بود ونرگاوان با همه چوب و ضرب خوردن از برکشیدنش سرباز زده آنفیل تاب این تماشا نیاورده شاخی از درخت شکسته نرگاوان را آنچنان زد که آن کار افتادگان را به کار درآورد ؛ هنگامیکه توپ نزد مورچال آورده می شود فیل بی یاریگری بیرونی آنرا خردش در رخنه گاهش می نهد ؛

درین روزها سانحهٔ ناگهانی که زنهار متوقع حیدرعلی خان بهادر نبود بظهور آمد که چون نواب موصوف از کوئنباتور بدار الملک سریرنگپتن آمد چنان جای او گردید که نندراج باغوای ندیمان مفسدش پنهانی با مرهته و انگریزان در ساخته نسبت بوی بدسگالی را بنیاد نهاده است نندراج دران روزگار در میسور که قلعه ایست بر مسافت دو فرسنگ از سریرنگپتن و درمیان آن بردبوم که بجاگیر او مقرر شده بود اقامت داشت نواب حیدرعلی خان باستکشاف این ماجرا بغایت پریشان خاطر گردید وخواست تا در آغاز آن سانحه کارش بانجام رساند و درخت فتنه را از بن برکند پیش از آنکه ریشه دواند بنابران جاگیر سه لک هون سالانه که بطریق مدد معاش ذات راجه داده شده بود حالا قرق کرده شد هیچکس را بجز جاسوسان حیدری یارای آن نبود که درون دروازه های مشکوی راجه تردد نماید؛ اکنون بر سر عرف مقصود باید شد؛

چون تمامی اسباب وادوات جنگ آماده و ساخته گردید هردو لشکر درحرکت آمد لشکر نواب نظام علی خان راه هسکوته پیش گرفت و نواب حیدرعلی خان براه شهر منگلور کوچ کرد؛

چون هردو لشکر بقرب آنشهر رسیده ظاهر آن را مضرب

خیام ساخت مجمع شورا منعقد شد نواب بسالتجنگ و رکن الدوله و دیگر سپهداران و سرکردگان افواج شریک این کنگاش بودند آرای ارباب شورا برین متّفق گردید که هر دو لشکر همواره جدا از یکدیگر کوچ کنند مگر بهمان دوری که ازان باعانت و امداد هم توانند پرداخت و در تمامی کارزار سهیم و یاور یکدیگر توانند بود و لشکر حیدری در کوچیدن مقدّم باشد تا آن زمان که از کوهستان بگذرند و چون در ممالکت آرکات رسند دیگر بار باهم دریندباب اندیشیده شود که ازین دو طریق کدام بغایت پسندیده است که باهم آمیخته طرح جنگ با حریفان اندازند یا جداگانه؛

در وانمودن اینکه آنچه داستان نگار از آثار پردلي و تدابیر جنگي نواب حیدرعلي خان بهادر وابسته حروب آینده می نگارد بچشم خودش مشاهده نموده بود؛

از بهر واضح گردانیدن عنوان وفطرت و کمالات حیدرعلي خان بهادر وابسته شیوه جنگ و پیکار، وانمودن گوناگون چالش وحصار و حرب و کارزار که نواب بنفس نفیس بدان اشتغال داشت شک نیست که خیلی مفید خواهد بود، خاصه وانمودن خصوصیات آن کارزار که درمیان نواب حیدرعلي خان و جماعه

انگریزان صورت گرفته و راقم حروف بچشم مشاهده کرده
دیگونگی آن نیکو بی برده زیرا که نسبت بدیگر حروب که نواب
موصوف بامور وابسته آن قیام نموده درین نحو جنگ که او را
با حریفان غالب در شیوه های کارزار و نیکو ماهر در هنر و ورزش
حرب و پیکار رو داده هنر و کمال او بیشتر بمعرض ظهور رسیده؛
بر خصوصیات آن حرب وقتال که در میان نواب حیدر علي
خان و جماعه انگریزان مابین سال ۱۷۶۷ع و ۱۷۶۹ع واقع شده
بآساني قیاس توان نمود حال آن جنگ که در سال ۱۷۷۹ع آغازیده
بود و مولّف اوراق دران حاضر نبوده؛ واز همین جهت سرگذشت
این حرب را بتفصیل بیان نمیکنم زیرا که سر رشته روایات
وابسته این جنگ یکسر بانگریزان می پیوندد و آن شایسته
اعتماد نیست زیرا که این چنین روایات اولاً از راه تلمیع در
هندوستان از بهر فریفتن کارگزاران دولت برطنیه ساخته و پرداخته
و آنگاه در فرنگستان برحسب اقتضای حال و ضرورت منخدع
گردانیدن مردم آنجا نظم و ترتیب داده میشوند؛ آنچه درین خصوص
رنگ راستي دارد همین مکتوب جنریل کوط است که بذریعه
آن براحوال نواب حیدر علي خان دران زمان آگاهي بهم میرسانیم
یعنی که حیدر علي خان بهادر خداوند کنگاش یاشورا است ، و در نوبنبر
سال ۱۷۸۱ع در یک وقت چار قلعه را تنگ محاصره نموده بود

وجنریل کوط از مدراس کوچ کرده تا محصوران آن بقاع را باز دفعه
یاریگری نماید، ولیکن چنانکه بایستی برا تمام آن مقصود توانا نگردیده،
و دشواری دستیاب نمودن قوت لایموت از بهر لشکریان
او را بران آورده که لشکر خود را بجوار مدراس باز پس آرد؛ و در
اثنای کوچ، افواج او همواره از دستبرد سواران و آتشباری
توپخانهٔ حیدری اذیتها کشیده و رنجها دیده بود؛ و اگرچه میگوید که او
در چهار جنگ مردآزما که بانواب حیدر علي خان جنگیده فیروز گردیده
ولیکن هیچ ذکر نمیکند که او درین جنگها اسیران یانشان و رایت
حیدری را بدست آورده یا نه؟ و بر تمامت این ماجرا همین می فزاید که
او کرنیل کرافورد را بحضور کونسل مدراس میفرستد و او
درست و راست احوال اینجا عرض خواهد کرد؛ ازین مکتوب
همین استنتاج نموده می شود که انگریزان در جنگ و جدال
زایندهٔ انواع دردسر و اختلال در امور حال و هراس سوء مآل
مبتلا گشته اند و این خود متوقع است که بیاریگری جماعهٔ فرانسیس
تمامت ممالکت آرکات بتصرف نواب حیدر علي خان
در آید؛

از درست اخبار که از لشکر نواب حیدر علي خان رسیده حال
تسخیر چیتل درگ و خصوصیات مجلس شورا که پیش از
در آمدن در آرکات منعقد گردیده بود در یافته شد که درین خصوص

را پیهازده شده بود که آیا حالی تاخت آوردن نواب
بر انگریزان قرین مصلحت است یا بعد از ورود افواج فرانسیس؛
شق پسین پسندیده اصحاب شورا آمد و نیز مقبول
منصبداران فرنگستان، ولیکن رای طیپو سلطان مخالف این
آرا بود که او برین معنی اصرار داشت که چون نواب بسیار
باتهدید انگریزان بحمله و یورش آوردن پرداخته است اقتضای
تمکین و ثباتش همین خواهد بود که از اقتفای آن باز نایستد، طیپو
سلطان بدان دلگرمی و مردانگی در پرورش این سخن کوشید
که تمامی ارباب شورا بادی همداستان گشتند؛ همین شاهزاده
اقبالمند در جنگ کوهستانی که دران کرنیل بیلی اسیر و فلیچر
صاحب کشته شدند و چند هزار کس از افواج انگریزی مقتول
و اسیر گشتند، پریشانحالی انگریزان بسبب پریدن
عرابه های باروت مشاهده نموده با جماعه سواران بر ایشان
چون قضای آسمان فرو ریخته مصدر فتح و فیروزی شده بود؛ و هزیمت
کلی آنجنود که قائدش کرنیل برالی بود نیز از آثار عزایم طیپو سلطان
است که مانند اسکندر رومی در سن هجده سالگی آغاز قهر اعادی
و کسر جیوش و عساکر نموده در سلوک شاهراه آن پردل نامدار بر سبیل
استمرار میکوشید از اوضاع او چنان می نماید که یکروز با آن یل
کامگار هم در کارنامه مردی و مردانگی و هم در کثرت فتح و فیروزی

دم مساوات و برابری خواهد زد؛ مادامیکه نواب حیدر علی خان را بافیلقوس مقدونیه می توانیم تشبیه دادن که آنچنان سپاه فراهم آورده بود که نیکو معین فتوحات فرزند ارجمندش گردید و تمامی ریاسات سرکش و غیور ممالک یونان را مغلوب و مقهور گردانید؛

در تبیان چگونگیهای ممالك و افواج نواب حیدرعلیخان بهادر و هواخواهانش، و خصوصیات ممالك و جیوش جماعهٔ انگریزان و هواخواهان شان در آن زمان که بنای جنگ و پرخاش درمیان نهاده شد؛

اکنون بر سر حکایت حال باید شد و از آن جنگ و جدال روایت باید نمود که در میان سال ۱۷۶۷ و ۱۷۶۹ واقع شده و راقم اوراق مشاهد احوال آن بوده، این حرب و قتال که در صدد تبیین چگونگیهای آن حالی می باشم در تواریخ هندوستان و مآثر مردمان آن، بهره ایست بغایت گرانمند که دران مردم فرنگستان در هندوستان اوّل بار از هندیان طالب صلح و آشتی شده اند؛ و پیش از روایت نمودن خصوصیات حرب و ضرب، مناسب می نماید که بر مکنت و اقتدار و عدّت پیاده و سوار فریقین جنگجو در آن جزو زمان که تلاقی فئتین متجادل روی نموده، بر سبیل

اجمال اشارکرده آید ؛ ممالک متصرفه نواب حیدر علي خان
در سال ۱۷۶۷ هنگامیکه بنای جنگ با انگریزان نهاده شد بدین
تفصیل بود ، ممالکت میسور ، وصوبه بنگلور که پیشتر ازین از
مضافات ممالکت میسور بود ، و همگي آن خطط که بنام مالیئم
یا کرناتک مشهور است و بر تمامي او دیه وجبال از انبور و ترچناپلي
تا ناڈدرا ، وترادنکور و سواحل ملیبار محتویست و شهر سرا ، وشانور
وکرپه وکنول ومرز و بوم بالاپور ، وریاست کوچک بنگر ،
وکشنگیري ومدهگیري ورنجنگر وغیره و ممالکت کنره که ممتد
میگردد از راس رامه بسوی شمال تا سرحد بیجاپور ؛ وحکومت
سواحل ملیبار وجزائر مالدیوه ؛ از عظیم مزایای ممالک نواب
حیدر علي خان یکی این است که همگي صوبجات و نواح و اقطاع این
ممالک باهم متّصل اند و پیوسته و آن سرحد قلمرو دولت حیدري که مجاور
سرزمین حکومت انگریزیست بکوهسان و مداخل تنگبار مصئون
ومحروس ؛ اگر روایت عامي درخور اعتبار باشد ممالک نامبرده
برآنمقدار از قلاع و دژهای کلان و کوچک محتویست که عدّت
آن از هزار متجاوز مي باشد ؛ و آنچه بچشم مشاهده نموده شده مي توانم
گفت که بسیار است و در هریک ازین دژهای کلان
وحصنهای حصین دوگونه سپاه از بهر حمایت و حراست مقرّر اند
یکی سپاهیان لشکري که همواره بر سبیل تبادل در مقام ارتحال

وانتقال می باشند و زنهار در یکجا تا مدت متمادي نمی پایند؛ و دیگر
سپاهیان قلعه دار که در یکجا اقامت میدارند واز عداد افواج خانگی اند
دژهای کوچک را همین قسم سپاهیان حراست می کنند و
بر تقدیر سنوح واقعه حمایت طلب سکنه کوهستان سلاح
میگیرند وخود را در قلاع می اندازند؛ و در حراست آن چنان بذل جهد
وجانفشاني بکار می برند که بدون محاصره شدید انفتاح آن دشوار
می نماید ازین قلعجات آنچه از بهر حمایت از تاخت جماعه
مرهته ساخته شده بروج دارند ومحفوف اند بکندک وحصار و بسیاری
از آن به پشته های سنگین استوار و مستحکم گردانیده؛ همه
حصون واقع این ممالک نیکو ترمیم واصلاح می یابند خاصه ازان
زمانه که ازآن دولت حیدري گردیده اند؛
درتمامي قلمرو این دولت برنج و دیگر چیزهای در بایست حیات
واز هرگونه مواشي گاو و میش و گوسپند و فیل بکثرت پیدا
می شوند اسپ واشتر اغلب دران ممالک از دیگر کشور
می آرند؛ ونواب حیدرعلي خان بحکم سلیقه خداداد در خصوص
استعمال زر بمحال شایسته خیل خیل اسپان گزیده و حلقه
حلقه فیلان پسندیده که جانداران بغایت سودمند و بکار آمد جنگ
و پیکار اند در سرکار خود میدارد؛ علاوه اسپان وفیلان که در استعمال
لشکریان و مردان کارزار او می باشند ایلخي یا گله کلان

از اسپان قریب بیست هزار و حلقهٔ از فیلان بقرب ششصد در دهات و چراگاهها همواره موجود می باشند تا بوقت حاجت کار بدر ماندگی نکشد؛ و نصاب شایسته ازین جانداران نافع پیوسته حاضر و آماده بوده باشد؛ حیدر علي خان بهادر زنهار در خریدن این جانوران که سوداگران از ممالک دور و دراز نزد او می آرند؛ قصور نمیکرد و بحسب تنومندي و قوت اسپان قیمت میداد اگر در اثنای راه یکی از اسپان شان بقضای آلهي فوت میکرد دم و گوشش بریده پیش نواب فلک جناب میبردند وحسب گفتهٔ سوداگران نصف قیمت اسپ مرده از سرکار خود میداد بالای اینهمه اسباب و آلات جنگي این یک امر شایسته تر است که برافزائیم و آن وثوق نواب حیدر علي خان است بدینکه چون انگریزان افواج سواران بسیار کمتر دارند زنهار براین معني یارا نخواهند داشت که سپاه او را از فراهم آوردن اذوقه و علوفه از اطراف ممالکتش مانع شوند؛ علاوهٔ آن ذخیره موفور که موجود داشت محاصل سالانه خراج و باج ممالک محروسه، نواب را سرمایه استظهار بود در جنگهای متمادی اسراف طلب؛ درین سال ۱۷۶۷ع که ازان سخن میرانیم جنگي افواج حیدر علي خان برشمرده شده بود دو لک سوار و پیاده بودند؛ ولیکن چون بهره کبیر از سپاهش از برای

حراست ومحافظت قلاع و ثغور و سرحدات ممالک متعین
و منصوب بود سپاهیکه حیدر علي خان از بهر جنگ انگریزان
خاص کرده بود پنجاه هزار یا پنجاه و پنج هزار بوده باشد از انجمله هژده هزار
سوار بود برگزیده وچیده و قریب بیست و هشت هزار ازان
سواران مرهته و پنداره وغیره که کار ایشان همین سوختن و تاراج
کردن ملک اعادي و بغارت بردن اساس و اسباب
لشکر و بنگاه ایشان مي باشد؛ از میان پیادگان بیست هزار
سپاهي تفنگچي بودند باپانزده هزار تفنگهاي عمده؛ و دیگر پیادگان
کرناتکي و تنجاوري (که بنام کالیر وخصوصاً خوانده مي شوند) وغیره که
سلاح ایشان بندوق و ژوپین بوده؛ عدت سپاهیان فرنگ بهزار
و هفتصد و پنجاه میرسید از ایشان دو رساله از سواران بود و دوصد
و پنجاه توپچي یا گوله انداز دیگر منصبداران و تومنداران و عملداران
یا حوالداران بر قشون گران قیلان یا تناوران و دیگر سپاه
توزیع نموده شده؛
دیگر جیشي بود از سپاهیان باآنگونه سلاح که در فرنگستان
حالا متعارف نیست قریب دو هزار نفر جفت جفت بالای
شتران تیز تگ برنشسته هریک با تفنگهاي طوفاني نال که
گوله کلان ازان بر مسافت بسیار دور انداخته میشود؛ و طائفه دیگر
انداز تفنگچیان قدر انداز که پیرو سواران مي باشند و بسا هنگام

در کمینگاهی پنهان می گردند تا بر افواج اعادی کمین کشایند و از گلوله های
بیخطا خرمن جمعیّت سواران شان پاک سوزند و این جماعه از افواج
تفنگچی آئین پروانگی خاص دارند که در میان هر ده نفر از ایشان نشانی
یا بیرقی می باشد و این کثرت نشان همانا یکی از تدابیر جنگ
است تا بر دشمنان از کثرت رایات انبوهی جیوش متخیّل
گردد این سپاه کهنه و قدیم است و قریب دو هزار نفر بان
بردار اند و آن انبوبه ایست آهنین چوبی دراز بران تعبیه کرده
و این بانها بزرگ و کوچک می باشند و تا هزار گز تنگ و تازیا
سافت پرواز ایشانست بعضی ازین بانها بنحوی ساخته
میشوند که بعد از آتش گرفتن می شکنند و بعضی را هوا نیکو مشتعل
میسازد و در اثنای پرواز بر هر ترو خشکیکه میرسند آتش میزنند
و گاهی مصدر مفاسد عظیم در افواج اعادی می افتند بآتش زدن در
عرابه های باروت* و نیز از بهر آتش زدن در شهر و ده اعادی که
دران ذخیره باروت است خیلی مفید در جمعیّت سواران
بوسیله آن بآسانی سنگ تفرقه توان انداخت چه بانها

---

* روایتی است از بعضی انگریزان که در جنگ کوهستانی (که مشهور بجنگ بیلی
است و دران نواب حیدرعلیخان بر کرنیل بیلی و فیلچر فیروز مند شده بود) بانی در
عرابه باروت افتاده و آنرا پاک بسوخته و شعله آن در دیگر دو عرابه افتاده آنرا یکسر خاک
و خاکستر گردانیده و بدین واقعه هایله انگریزان هزیمت خوردند زیرا که طیپو سلطان فرصت
وقت را از دست نداده با جمعیت سوارانش بر پیادگان انگریزی که جمعیت ایشان بدین
نازله برهم خورده بود افتاد و بازی برد ؛

که در هوا افراسپان می افتند ازان شعله های آتش بلند می گردد
واسپان میگریزند وچون می شکنند مصدر آزار وزیان عظیم
میگردند ، بساهنگام سپاه انگریزی نیز استعمال بان میکردند ودر
جماعه سواران نواب حیدر علي خان می انداختند ولیکن چون
اسپان ایشان بآتشبازي خو کرده بودند ، بجای سهمزده گشتن
دلیرانه بسوی ایشان می شتافتند ؛
پیشتر ک روانه شدن افواج حیدري بجنگ انگریزان جماعه
از اعراب که سلاح شان تیر و کمان بود وارد سریرنگپتن گردیدند ،
این مردم کامل الخلقة قوي اندام وچست وچابک بودند ، ولیکن
چون نواب حیدر علي خان نمیدانست که سلاح ایشان در جنگی
که او در پیش داشت منتج ثمري خواهد گردید ؛ ایشان را دو بهره
ساخته بهرهٔ را رخت سرخ پوشانیده ملازم رکاب خود گردانیده
ودیگر بهره را بلباس کبود متلبّس ساخته حواله منصبدار فوج فرنگستان
نمود تا بهر نهج که او مصلحت بیند ایشان را بکار دارد ؛ این گروه اعراب
در شیوهٔ کمانداري نیکو ماهر وقادر بودند تیر و کمان ایشان کلان وبسیار
مزیّن بارنگ ونگار ؛
اما جیوش نواب نظام الدوله صوبه دار دکهن وفرمانفرمای گولکنده
وغیره (که درین جنگ بانواب حیدر علي خان همداستان بود ،
ودر ظاهر از هواخواهان) اگرچه شمار آن بصد هزار کرده میشد ولیکن

ازانمیان همین چهل هزار مرد جنگی بود وبس، که ازان سی هزار سوار بود وده هزار پیاده، وازین ده هزار شاید دو هزار هم بندوقچی نبود دیگران از انگونه بندوق داشتند که در هندوستان آن را لکیطاحش میگویند؛ مگر قائد افواج پیادگان مردی بود پردل عبدالرحمان خان نام که او از بدحالی وتهی دستی فوج خود که تنخواه ایشان موافق ضابطه ادا کرده نمیشد نیکو آگاه بود؛

جنود سواران درکرو فر خود نمائی نسبت بکار جنگ بسیار بهتر بودند وزنهار نمیخواستند که جان ومال خود را روز جنگ بمعرض خطر در آرند، هر سردار باستقلال مالک رساله خود بود؛

این سرداران افواج، حاکمان ذوالاقتدار خطه های دکهن بودند یکی رام چندر سردار مرهته وسه نواب از قوم افغانان شانور وکرپه وکانور؛ همراه لشکر حشری عظیم بود از اهل حرفه وتجار وحشم وخدم امیران لشکر وزنان طایفه دار وغیره؛ حوزه معسکر بضمیمه ایشان نیکو وسیع وفراخ گردیده بود بمثابه که اگر تجربه وتیقظ نواب حیدرعلی خان درمیان نبودی بآسانی شکار سپاه انگریزی گشتی؛

افواج صوبه دار دکهن اگرچه درکار جنگ وپیکار منتج ثمری شایسته نبود ولیکن در عزت واعتبار نواب حیدر علی خان خیلی کارگر پنداشته میشد؛ وبسیاری امیران دکهن را بهوا خواهی نواب موصوف درآورده بود؛ ولیکن از رهگذر بدگمانی بجاکه حیدرعلی خان

نسبت برکن الدوله و نظام علي خان خودش داشت همواره در مقام حزم و احتیاط می بود و از نتایج غدر و بیوفائي شان که در حق او از شکست فاحش بتر بودی پر مجتنب می زیست ؛ آثار خنکي و سردمهري در میان هردو امیر بزودي پیدا گردید ' از ین جهت که نظام علي خان و سردارانش همواره اظهار ناداري می نمودند ' و حیدر علي خان بحکم خویشتن داري و نظر بسرانجام کار برگماري نمیخواست که مکرر در خواستهای ایشان را وابسته زر بقبول تاقي کند مبادا که بدینوسیله زر و هواخواهان خود هردو را از دست دهد ' و این معني عنقریب پیدا خواهد گردید که تمامي همعهدان از توافق و همداستاني سر پیچیده از یکدیگر متفرق شدند ؛ افواج متفقه بزرگ توپخانه داشت که یکصد و ده ضرب از توپهای کلان دروی بود توپخانه حیدر علي خان خودش بزرگ بود ' و نسبت بدیگر توپخانه ها بمزید ساز و سامان آراسته توپچیانش مردم فرنگ بودند ؛ نیز نواب حیدر علي خان درین جنگ جیشی کوچک را که از شش هزار کس وجود پذیرفته و از سواحل مالیبار باز گشته بکار داشته بود ، و زمام قیادت این جماعه بدست محفوظ خان واسپرده ؛ اگرچه محفوظ خان مردی بود که نواب حیدر علي خان نیکو میدانست که هیچگونه استحقاق سرلشکري نداشت ولیکن می پنداشت که او بدین معني قدرت میدارد که مردم مدراراکه

پیش ازین او برایشان فرمانروائی داشت بر حاکم حال عاصی گرداند؛ بهرصورت محفوظ خان در سلیقه سرشکری از قدیم الایام بی نصیب بوده زیراکه کرنیل بیک جرمنی که بملازمت انگریزان می پرداخت یکبار در مقابله محفوظ خان خود را چنان وانموده که او از پیش وی گریخت وبدینمط عشوه دادن او را در مرکزی بهره مدراک شیده بکام دل اسیر گردانید؛

حلقه جهازات حیدر علی خان را از جمله افواجش نمی شماریم؛ چه درین حلقه همین یک جهاز که از قوم فرانس خریده شصت توپگی بود وسی جهاز بیست وچهار یاسی ودو توپگی و هفت یا هشت آنگونه سفینه که آنرا پام می خوانند؛ هریک ازین سفینه دوازده وچارده توپ می داشت و قریب بیست آنگونه سفینه که بنام کالیوط خوانده می شوند هریک ازان هشتاد نفر و دو توپ می داشت این بود جمعیت افواج دریائی نواب حیدر علی خان، در آغاز جنگ با انگریزان؛

افواج انگریزان دران هنگام در هندوستان از نود هزار بیشتر بوده، از انجمله هشت رجیمنط از پیادگان انگریزی سه ازان متعین ریاست مدراس و سه ازان بر ریاست بنگاله ودو بر ریاست بانبئی؛ علاوه این دوازده صد توپچی پاشیده بر ریاستهای مذکوره یک هزار سپاهی سن یا ناتوان که در جنگ

وجدال بدیشان آفتی رسیده از بهر حراست قلاع وحصون مختلف متعین بودند افواج هندي شصت وچهار پلتن ازانجمله سي رجیمنط متعین ممالکت مدراس بود ٭ ونصاب سواران افواج انگریزي بچار هزار میرسید که ازانجمله دوازده صد متعین ریاست مدراسیه بودند ٭ ازان میان قریب چار صد فرنگستاني وباقي همه هندوستاني ٭ جنریل استوپس ازواگذاشتن جماعتي ازافواج بهر حفاظت قلاع ٭ در زیر فرمانش پنجهزار مرد جنگي از مردم فرنگ داشت ودوهزار وپانصد سپاهي ودوهزار وپانصد سوار که دران دو صد کس از مردم فرنگستان بودند ودوازده صد هندوستاني ٭ وجنود باقي جنریل استوپس مشتمل بود بر سواران نواب محمد علي خان نصاب این سواران بسیار کمتر بود نسبت بسواران حیدر علي خان هم در کمیت وهم در کیفیت چه اینان از رهگذر فقدان مشق وورزش آداب جنگ وناشایستگي اسپان یکسر یاراي آن نداشتند که مقابل سواران حیدري گردند ٭

الغرض شمار تمامي افواج انگریزي که از بهر حمایت وحراست آرکات فراهم آورده شده باضمیمه جنود محمد علي خان ومرارا ومرهته وبعض راجگان آنچه دو به پنجاه هزار میرسید ٭ نواب حیدر علي خان را درین میان ضرورت افتاد که خودش متوجه مدافعه آن هشت هزار سپاه انگریزي که از ریاست بنبیٔ بر منگلور تاخت آورده بودند شود ٭

مزایای خاصه سپاه طرفین و تفاوت فیمابین

جنریل اسمتھ ازین جهت بر حریف خود بالائی داشت که سپاهش در آداب رزم و پیکار آزموده کار بود ؛ و جمعی کثیر از افواج او فرنگستانیان بودند و میتوانستند که بر دوازده لک سپاه هندوستانی برزنند و مظفر گردند چنانچه دران جنگ که در میان نادرشاه ایرانی و محمد شاه هندوستانی واقع شده بود و نادرشاه با شصتی از سپاه ایران دوازده لک سپاه هندوستان را بشکست القصه جنریل اسمتھ توپچیان و منصبداران و انیران از هر جنس از بهر یاریگری خود می داشت ؛ و خودش نسبت به نواب حیدرعلی خان در هنر جنگ و پیکار کمتر نبوده ؛ با آنهمه اسباب بالائی و دو چند عدد تفنگهای چقماقی نسبت بآن حیدرعلی خان اورا مرتبه یقین حاصل بود که در هر گونه حرب و پیکاربدان شرط که محل برگزیده او از بهر جنگ از تاخت سواران حیدری ایمن تواند بود فتح و فیروزی بجانب او خواهد بود ؛ ولیکن در خصوصیات آینده نسبت بآن حیدرعلی خان بهادر مرجوح بوده اول قلت جمعیت سواران او که اورا بر سبیل اضطرار بران میداشت که تا توان مقام جنگ در میان کوهستان برگزیند تا از سطوت

سواران حیدري ایمن بوده باشد ؛ دوم عدم اقتدار او بر باز داشتن
سواران حیدري از تاراج کردن ملک وزدن راه سپاهیان
نگاهبان رسد ؛ سیوم دشواري بهم رسانیدن مقدار کافي از نرگاوان
بار بردار از بهر حمل و نقل توپخانه و سامان جنگ ؛ کار این دشواري
بدان درجه رسیده بود که او بر سبیل اضطرار از میان توپخانه خود
سبکمایه بهره همراه خود گرفته و از اذوقه و اسباب ضروري بر اقل
قلیل از آنچه در بایست بود قناعت کرده ولیکن بغایت سخت
دردسر که او را بایستي کشید این بود که در هر گونه مهمات جنگ
او را اطاعت فرمان گورنر مدراس و کونسلیانش بایستي نمود
و بمحض ناداني ایشان از افواج حیدري و ناواقفي شان از خصوصیات
آنممالک آنچنان احکام بجنریل موصوف میفرستادند که یکسر
مباین صوابدید او و مخالف اصول مقرره جنگ و پیکار بودي ؛
تابدان غایت که بسرزنش و ملام او مبادرت مي نمودند از بهر آن
تاخت و تاراج که نواب حیدر علي خان مصدر آن مي شد اگرچه
پیشتر از آغاز جنگ ، او از اینگونه مفاسد خبر داده بود ؛ دچون
مطمح نظر ایشان در هر گونه کار فراهم آوردن زر بوده ، بوسیله
ساجران که با ایشان سازش داشتند در بارهٔ اعداد اذوقه
و ساز و سامان لشکر میکوشیدند و به بهانه اینکه اسباب
ناگزیر لشکري بهم میرسانند بر ساکنان مدراس طریق

بدعت های غریب و موذي را سلوک میداشتند* ؛ اگرچه بالا گفته شده که جنریل اسمته از بهر تسخیر چند موضع درقلمرو نواب حیدرعلي خان روانه شده خصوصیات کارهای او را هنوز یاد نکرده ایم زیرا که میخواهیم که تمامي اعمال وکارهای جنگي این رزم وپیکار را باهتمام طالب را دریک روایت سلسله بند وانمائیم ؛ دران زمان که نواب حیدرعلي خان درصدد اعداد اسباب جنگ و توثیق عهد و پیمان با امیران همعهد بود سپهسالار انگریزي قلعه ترپاتورود انمبارتي و سنگومن را که هریک ازین قلاع ساز و سامان حمایت وحراست

---

* ازبهرتباهي ملک درباره إعداد ساز و سامان سپاه دوتا حیلت جدید ایجاد نموده بودند یکی وابسته توظیف سپاهیان بشراب ، چنان مقرر کرده که بجای وظیفه دادن ایشان بدانگونه شراب که دران مرزو بوم بکثرت یافته می شد ایشان را رم باید داد و چون این رم از جزیره بیطاوي آورده خواهدشد ذریعه معقول از بهر منافع تاجران که جز اخوان شان نبودند آماده کرده باشند ؛ دیگر وابسته چارپایان ناگزیر بارکشي لشکر ؛ چون هیچکس از رعایای مدراس نمیخواست که نرگاوان خود را از بهرکشیدن توپخانه وغیره بدهد ، ازانمساکین بزور نرگاوانرا میگرفتند و بجای وا دادن اثمان شان شش یا هشت هون في راس که قیمت واقعي ایشانست آنها را بطریق کرایه ماهیانه یک هون میگرفتند و درآخر ماه نخستین یک هون بمالکش میدادند ولیکن دراخیرماه دوم میگفتند که نرگاوش مرد ؛ این نرگاوان که بدین روش از مالکان دستیاب ساخته می شد ، در دفتر اخراجات کنپني آنرا چنان ثبت می کردند که بقیمت کامل خریده شده بدین حیلت یک نرگاو بیک هون می افتاد اگر مالکش همراه نرگاو خود از بهر حفاظت چاکري میفرستاد او را بایستی که پنجروپیه ماهیانه بچاکر بدهد درینصورت یک و نیمروپیه خساره مالکش میگردید بدینگونه عمل بوم وبر مدراس یکسر از مواشي بی بهره گردید ؛ ودرآخرنتیجه آن این بود که اثقال واحمال ضروري لشکري را بجای نرگاوان مردم می بردند ؛

چنانچه باید نداشتند بدون مجاهده بسیار بتصرّف خود در آورد ؛ او
کبیر پیتّن را نیز بگرفت و نیز کشنگیری را محاصره کرد و چون این قلعه
ایست بالای کوهچه پس از دو بار حمله از محاصره دست برداشت
در پسین حمله بیست و چهار نفر از جوانان تنادرش کشته شدند
علاوه دیگر سپاهیان ؛ و هنگام محاصره این قلعه افواج متّفقه نواب
حیدر علي خان و نظام علي خان بقصد اعادي در جنبش آمد ، نواب
حیدر علي خان بدان شتاب کوچ کرد که اخیر روز دوم بدان مقام که
بر چهار فرسنگی از کوهستان بود رسید در برابر راه دیلور که
میکشاید بقرب چار فرسنگ از کبیر پیتّن که شهریست با قلعه که
بر لب رود پالر هفت فرسنگ از راه کشنگیری واقع است
جنریل اسمته از خبر روانگي افواج متّفقه از بنگلور بزودي بوسیله
جاسوسان و بذریعه خفیه مخبران که در لشکر نظام علي خان
موظّف داشت آگاه گردیده از محاصره کشنگیري دست برداشته
آنمقام را مستقر خود گردانید که ازان ، راه دیلور را از عبور
اعادي نیک حمایت تواند نمود و این تدبیر از وی بغایت
قرین قیاس بود چون همان یکراه بود و بس که ازان توپخانه
توانستي گذشت ؛ و ازینرو که لشکرش در مرکزي بهره بود
و کبیر پیپّن عقب آن ، او در انجا اختیار شایسته داشت
که ازان هم بحمایت آن راه که حیدر علي خان ازان میگذشت

توانستي پرداخت و هم هنگام ضرورت ازان صحيح و سالم کناره گزيد؛

درين مقام نواب حيدرعلي خان مجلسي از اميران و منصبداران که رکن الدوله يکي از ايشان بود از بهر شورا منعقد گردانيد تا باتفاق مبرهن گردانند که کدام يک ازين راه هاي سه گانه که در پيش داشت شايسته برگزينش بوده و نقشه هر سه راه را که تمامي خصوصيات طرق بران مرسوم بود در پيش ايشان نهاد تا هر يک بملاحظه آن برترجيح دادن يکي از آن توانا گردد آراي اصحاب شورا برين معني اتفاق کرد که چون راه ويلور سپاه انگريزي در گرفته است و بضبط و حراست آن اشتغال دارد و راه کشنگيري لايق گذار توپخانه ني، همين سيوم راه ينگتگيري قابل گذار افواج است نواب حيدرعلي خان بهادر برحسب قرار داد سپاه هراول از ميان لشکر خود ساخته مقدمه جيوش متفقه گردانيد؛ و فرمان داد که هنگام دو ساعت صباحي يک رده بسته جريده کوچ کنند و همه اسباب را در لشکرگاه واگذارند کرناتکيان و ديگر جنود پيشرو اين رده بودند و پس ايشان سپاهيان بدين وضع که پيش هر يک قشون جمعيتي از تناوران بود و پس آن رساله سواران و از پس آن توپخانه که قائد آن دو هزار بندوقچي و تناوران و گوله اندازان فرنگ بودند و در عقب همه دو رساله از سواران

فرنگستان که خاتمه آن افواج بود؛ و نواب حیدر علي خان با دو هزار
سوار خونخوار بر جناح راست آن رده روانه گردید؛ افواج انگریزي
ازین نظم و نسق کوچ آگاه گشته از بهر مقابله حیدر علي خان بهادر
و تصرف در آوردن ینگتگیري پیشتر از وی روانه گردید؛
ولیکن بر حسب منصوبه جدید نواب والاجناب سپاهیان
فرنگ و تناوران جماعه طوپاس و در پي آن توپخانه و دیگر پیادگان
بسوي دست راست باز گشتند و با غایت سرعت متوجه
راه ویلور گردیدند؛ این چالش نزد انگریزان نامتوقع بود؛
این مغالطه نیک سرانجام پذیر گردید سواران ازان راه که دراز و تنگ
و ناهموار بود بسرعت تمام در گذشتند؛ پس ایشان توپچیان
فرنگي و تناوران تفنگچي یا طوپاس با کمال تعجیل بشتافتند اگرچه
ایشان بزودي تمام چار فرسنگ راه طي کرده بودند جنریل اسمتهه
احتیاط و هوشیاري را کار فرموده لختي از پیادگان نواب محمد علي
خان و جماعتي از سواران هندوستاني را در مدخل این راه
واگذاشته بود؛ ولیکن رساله از سواران حیدري از راه تنگ
بارکشنگیري در گذشته در میدان نمایان شدند و سپاه قلعه دار پیرو
ایشان گردیدند؛ انگریزان جنود خود را در همانجا گذاشته بشتاب تر
بسوي کبیریپتن روانه شدند همانساعت که سر کرده
سپاهیان فرنگ مودخان رساله دار را دید که خود پیش

آمد تا او را آگاه گرداند که او با هیچگونه مدافعه اعادي دوچار نگردید؛ بدریافت
این خبر او فرمان داد که نه ضرب توپ را بطریق اعلام سم بسم
یکبار سر دهند؛ و این خود اشارتی بود درمیان او و نواب حیدر
علي خان برین معني که راه از خار و خاشاک مخالف پاک است؛
بمجرد دریافتن این اشارت فرمان داد تا تمامي لشکر براه ویلور
نهضت نماید و خود با خیل سوارانش بدانمقام رسید و دید که توپخانه
درحمایت سپاه بند و فیجي پیش مي رود؛
جنریل اسمتھ بزودي آگاه شد که افواج حیدري از راه ویلور
پیشتر رفت بناچار بسرعت تمام بصوب کبیر پیتن ارتحال
نمود و درانجا درنگ نمودن مناسب نه دانسته جمعي را
بحمایت آنمقام واگذاشته خودش روانه ترپاتور گردید تا از بهر
یاریگري آن نزدیکتر باشد و بافواج بدرقه که از مدراس متوقع
بود بزودي پیوند دو نیز با هشت هزار مردجنگي که قائد آن جنریل عود
بود پیوسته باشد و جنریل عود با جنودش درانزمان. بمحاصره قلعه
اهتور اشتغال داشت بعد از محاصره پانزده روز ازان باز که او
مرحله بسته بود آنمقام تسلیم نموده شد جنریل اسمتھ هنگام
ارتحال یکصد سوار هندوستاني باز پس گذاشته تا ازان وقایع
که درغیبت او رونماید او را آگاه سازند؛
تمامت افواج و توپخانه حیدري دریکروز ازان راه بگذشت

و نواب حیدر علي خان از کوهستان با جماعه سوارانش عبور کرده میر مخدوم علي خان را با چهار هزار سوار روانه کرد تا بتعاقب افواج انگریزي پرداز دو کبیر پیتن را محاصره نماید ؛

محاصره نمودن افواج حیدري کبیر پیتن را و بستن طرق اخبار بر انگریزان و تعاقب کردن میر مخدوم علیخان جنود انگریزي را که بسوی تر پاتور رفته بود وکمین کشادنش برایشان ، و بدر جستن جنریل اسمته ازان میان ؛

حسب فرمان حیدري میر مخدوم علي خان بچابکي تمام کبیر پیتن را محاصره کرده و تمامي راهها که بمعسکر انگریزي در تر پاتور میکشید بسته ساخت بمثابه که زنهار از در امکان نبود که به جنریل اسمته بوسیله آن نصد سوار که از بهر اخبار در حدود کبیر پیتن باز پس گذاشته بود خبری رسیدی ؛ چنانچه راه منهیان اخبار یکسر بسته شده وخطوط از نزدشان برگرفته پیش نواب حیدر علي خان خوانده از مضامین آن نیکو مبرهن گردید که آن بد گماني که نواب در باره مراسلات پنهاني در میان جنریل اسمته و بسیاری از سرداران نظام الدوله داشت غلط نبود درین میان مخدوم علي خان مهم محاصره کبیر پیتن را بدست سپهداري دیگر وا سپرده بحوالي تر پاتور بسرعت تمام نهضت نمود و شباهنگام در پس کوهچه

که بر یک فرسنگ ازان مقام واقع است رسید جنریل اسمتهه
که در معسکرش شامگاه رسیده بود و نیافتن خبری را از قلعه دار
کپیر پیتن یا هواخواهانش که در لشکر نواب نظام علي خان داشت
بر آرام طلبي نواب حیدر علي خان حمل نموده بر طبق این پندار
چاکران خود را اجازت داد تا فردای آنروز بارگاوان بارکش
لشکر به جستجوی اذوقه بروند ؛ مخدوم علي خان. بمجرد دیدن اینجماعه
سواران غارتگر را فرستاد و ایشان آن گروه اذوقه پژوه را
پریشان گردانیدند ؛ چون این واقعه هم از معسکر انگریزي و هم از
قلعه دیده مي شد رساله از سواران قریب هزار نفر از بهر
اصطیاد این غارتگران روانه نموده شد ؛ بمشاهده سواران اعادي جماعه
غارتگران برحسب اشاره بدان راه گریختند که مخدوم علي خان
باسواران گزیده اش در کمینگاهی مترصد ایشان بود و همینکه سواران
انگریزي محاذي کمینگاه رسیدند بر ایشان چون بلای ناگهان افتاد
و هزیمت داده بتعاقب ایشان پرداخت و جمعیتي از منهزمان
که از رسیدن بمعسکر بزور باز داشته شده بودند سراسیمه وار از
بهر پناه بسوی شهر شتافتند ؛ و سواران مخدوم علي خان با ایشان
در شهر در آمدند و برغم تمامت آتشباري از قلعه متصرف
آن گردیدند اکنون جنریل اسمتهه که بمشاهده سواران حیدري
خواسته بود که بزودي بتهیه افواج خود پردازد توهم آن میکنند که

عنقریب هردو لشکر او را مرکز وار در میان خواهند گرفت
بنابران مصلحت وقت دران می بینند که بزودی ازان مهلکه
بیرون جهد تاهم از ذخیره لشکر که ندارد فراهم آورده باشد و هم بفوجی
جدید که باعانت او متوقع بود واصل گردد؛ بنابران آنقدر نرگاو
و ساز و سامان که میسور بود فراهم ساخته معه توپخانه و اسباب
و آلات از قلعه ترپاتور بسوی سنگومن که در مبادی سلسله
کوهستان کوچک معترض جبال مرتفع که متصل ترنامای میگذرد
و منتهی به جهنجی می شود؛ واقع است؛ بر جناح استعجال روانه
گردیده صحیح و سالم بمنزل مقصود رسید اگرچه در اثنای راه از
تاخت و نهب مخدوم علی خان اذیتها کشید زیرا که خان موصوف
نرگاوان پر بار و دو صد سوار را با اسپان شان که شش کس
از ایشان مردم فرنگستان بودند بر گرفته بود؛
ازین ترکتاز مخدوم علی خان و یکسر انسداد راه اخبار که بذوفنونی
حیدر علی خان صورت گرفته البته بر جنریل اسمته منکشف
شده باشد که نواب حیدر علی خان در میان امیران و لشکرکشان
هندوستان که جرنیل بهادر را با ایشان اتفاق جنگ افتاده بود
چگونه سپه سالار سرفراز است و در باره کفایت مهمات رزم
و داوری امور وابسته آن چسان از دیگران ممتاز و بی انباز؛
بهر تقدیر جنریل اسمته بدین گمان که نواب حیدر علی خان

بدون محاصره کبیرپیتن و وانمباری که سپاه محافظ آن البته راه رسد او را خواهند برید متوجه او نمی تواند گردید و خودش در سنگومن مقیم است که پنج فرسنگ از ترنامل است ازین رو که معسکر او در حمایت قلعه و پناه تالاب و رودخانه بوده ، تصمیم عزیمت نموده که در همانجا انتظار ورود کرنیل عود بهادر کشد ؛ بنابران از کارگزاران دولت مدراسیه درخواست صدور فرمان بتلاقي عسکرین می نماید ؛

فرارسیدن نواب حیدرعلي خان بحوالي کبیرپیتن که سوارانش در محاصره داشتند واشارت نمودن برخصوصیات یورش آوردن ومورچال بستن وامان خواستن قلعگیان باد یگرکم وکیف وابسته آن ؛

نواب حیدرعلي خان بهادر شامگاه همانروز از دیاور در گذشته بیک ونیم فرسنگ از کبیرپیتن مخیم لشکرخود گردانید حینیکه کبیرپیتن را سوارانش در محاصره داشتند ، خودش بزودي برسر کوهی که دران نزدیکي مشرف برکبیرپیتن بود برشد تا ازانجا حال شهر تماشا کند در انجا چه می بیند که سپاهش در خانها آتش زده اند و مردم شهر در صدد آنند که شهر را گذاشته بقلعه پناه جو گردند ؛ بناچار نواب حیدرعلي خان بسرکرده توپخانه فرمان داد که

اسباب یورش آماده سازند تا کرناٹکیان وافواج دیگر بر دیوارهای شهر
بر شوند ؛ ونگذارند که انگریزان اسباب واموال خود از شهر
بقلعه ببرند ؛ منصبدار مذکور از سی ضرب توپ که در پس کوه
داشت هشت تا در میدان آورده باوجود آتشباری آن توپها
که انگریزان بر دیوار شهر گذاشته بودند برلب خندق رسانیده
وسپهدار انگریز ازین حمله آنچنان بی خبر بود که در خیمهٔ بالای
فصیل قلعه با دیگر سپهدارانش بر سر میزی که بران شیشه های
شراب در چیده بودند باکمال فراغ خاطر واطمینان نشسته تماشای
سواران حیدری می کرد ؛ هدرین اثنا آن هشت ضرب توپ
که با سه قشون از سپاه تناور آورده شده بود محاذی دروازه شهر
نصب کرده نخست خیمه منصبدار را نشانه ساخته آغاز آتشباری
نموده بزودی آنرا برهم زدند بعد ازان بر دروازه شهر و بروج توپها
سر دادن گرفتند وقشونها که با توپخانه بودند خود را در پس خاربست
ودیوار ودر کندک باغها بر رو پست بر زمین انداختند تا از صدمات
گوله توپ وتفنگ ایمن باشند ؛
هنگام دو ساعت سائی که بنای این آتشباری نهاده شده
قریب ده هزار سپاه وهمینقدر سواران پند آره در میدان پاشیده
شدند وخود را در میان بساتین وخانه های خالی پنهان ساختند ؛
منصبداران انگریزی که هیچگونه ازین قبیل پیشتر تماشا نکرده بودند

در نظر ایشان چنان مخیّل شد که این انبوه مردمان که هیچ سلاح
جنگ باخود ندارند همانا از بهر غارتیدن میوه های باغ یا آلات آن
درآمده گرد شهر میگردند؛ منصبداران می پنداشتند که پس از
شگاف و شکست حصار، حملهٔ اعادی صورت خواهد گرفت
چنانچه ایشان بخوبی فرصت آن خواهند یافت که از شهر بقلعه
در اوائل شب نقل کنند؛ شهر کبیر پیتّن محاط است بدیوار و فصیل
که بروج آن از سنگ تراشیده شده اندر رودخانه در زیر فصیل
جاری است قریب سه ساعت سرداران افواج مختلف
که از برای یورش تعین کرده شده بودند مسلّح گشته بهر اعلام
این معنی که ایشان آماده یورش اند به دو تّشالک هشت ضرب
توپ اشاره نمودند و به تّشالک دوم بیست هزار مرد از هر طرف
شور و غلغله کنان فرو ریختند یک جماعه از ایشان عبور رود میکرد
و دیگری بازینه های قصب در کندک میرفتند بعضی آهنین چوبهای کلان
یا حلقه های آهنین بر یکطرف آن نصب کرده و در دست داشتند
و جمّی غفیر حلقه های آهنین بر کنار دستار خود بسته بمشابه کمند بر کنگرهای
حصار می انداختند و گروهی دیگر باغایت اهتمام دروازه ها را با تبر می شگافتند
الغرض تماشاگاهی بود دیدنی؛ جماعه انگریزان هیچگونه قصد مقاومت
نکرده بسوی قلعه میشتافتند و پنجاه نفر از سپاهیان هندوستانی
و یک کپطان و یک حوالدار فرنگی از ایشان در راه کشته شدند

و از رخت و لباس خود مانند دیگر باشندگان شهر که درین چاش میگریختند برهنه ساخته شدند ولیکن تونگران این شهر پیشتر ازان که انگریزان این شهر را محاصره کنند بجای دیگر ارتحال نموده بودند ؛ بدشواري تمام شهر مذکور را از جیفه های یغماگران پاک و صاف نموده شد ؛

هنگام شب مورچال بایست ضرب توپ که گلوله آن دوازده سیره بود بسته شد و هنگام شش ساعت صباحي شلاکهای غلغله آنگیز غریو و غرنگ در عالم افگند ؛ پوشیده مباد که بر لشکریان نواب حیدرعلي خان برآوردن دمدمه از بهر درچیدن توپها هیچ دشوار نیست که زمین آن ممالکت نیکو درشت و سخت است ونیز از یاد نباید داد چابکي پیادگان ملازم لشکر حیدري که در هموار و درست سازي زمین کمال شتاب کاري بعمل می آرند ؛ سپهدار انگریزان اندرون قلعه از دو تا مورچال بلندتر از بروج و دیوارهای قلعه که بران توپها نصب کرده بود گلوله بر حریفان بیرون قلعه سر میداد که ازان بسیاري مردم مقتول و مجروح گشتند ولیکن سپهدار حیدري که قیادت یورش می نمود ناگهان بخاطرش گذشت که جمعي از سپاهیان قدیم از قوم ما اکثر حصنها را بوسیله قرابین ٤ مفتوح کرده اند بنابران دوصد ازینگونه سپاه را فرمان داد تا باتفنگهای شان در پس دیوار قرار گیرند ؛ بالا مذکور شده که این

فرقه در حکم اندازي گوله بي بدل اند گوله هاي شان آنچنان راست بر نشانه میرسید که بکمتر از یک ساعت تمامي آتشباري قلعه را خاموش گردانید ده یا دوازده توپچي و بسیاري سپاهیانرا اوّل شلّک ایشان از پا در آورده چنانچه در عرصهٔ قلیل، کار بجاي رسید که منصبداران آنطرف نمي توانستند که تفنگچیان را بزور بران آرند که بر سر فصیل نمودار شوند؛ بأزاي هر شلّک که از توپهاي کلان بعمل مي آمد لا اقل یک توپچي کشته یا آنچنان مجروح ساخته میشد که دیگر قابل کارزار نمي ماند؛ همین آتشباري مصیبت بار بود که (برحسب روایت انگریزان خود شان) قلعگیان را بفتواي اضطرار بران آورد که هنگام نه ساعت صباحي پس از سه ساعت آتشباري (درنهایت درجه) علم سپید را که نشان استیمان و مرادف کلمهٔ الامان است بر پا کردند بشنیدن وقوع این سانحه نواب حیدر علي خان را آنچنان شگفت روداد که زنهار براستي آن روداد وثوق ننموده بلکه از خیمه خود بیرون آمده بر پشتهٔ بلند بر شد تا صورت واقعه را بچشم خود مشاهده کند؛ درانجا سپهدار فرمانفرماي یورش را که ازبهر استمزاج نواب درباره مصالحه با انگریزان بخدمتش آمده بود فرمان داد که از هیچ چیز که انگریزان درخواهند سرا با وانکار بر نتابد و هر گونه خواسته ایشان را در کنار شان نهد؛

برحسب این فرمان کپطان م‌ آجازت آن یافت که باافواج
خود از قلعه بدان حرمت که شایسته جنگاوران می باشد بیرون
رود ؛ و جنود فرنگستاني از راه ترپاتور و ویلور و آرکات بمدراس
روانه گردند ؛ و سپاهیان هندوستاني هرجا که دل شان خواهد بروند
یا در سلک سپاه حیدرعلي خان منسلک گردند ؛ (چنانچه
سواران و پیادگان هندوستاني ملازم سرکار حیدري گشتند)
و تمامت منصبداران و سپاهیان از رخت و غیره آنچه از آن
ایشان است باخود ببرند مگر سلاح و دیگر ساز و سامان جنگي
و ذخائر و اسپان و هرچیز دیگر که از آن بادشاه انگلستان یا کمپني
بهادر یا نواب محمدعلي خان باشد حواله گماشتگان دولت
حیدري نمایند ؛ کپطان م‌ بملاحظهٔ قبول تمامي درخواستهایش از
پیشگاه حیدري در درخواست نمودن زر قیمت اذوقه‌های
لشکري که او اظهار کرده که من آنرا بزر خود خریده بودم و وثوق
نمیدارم که گورنر مدراس زر قیمت آنرا ادا خواهد کرد هیچگونه تردد
ننمود ؛ حال آنکه این درخواست هیچ بهره از حقیقت نداشت
زیراکه آن اذوقه‌ها بجبر و قهر از رعایای آن ممالک گرفته شده بود ؛
مسامحت نواب حیدرعلي خان درخصوص عدم بازپرس
انگریزان در تمتّع شان باموال غارتیده ازان ممالک ظاهرا
علت سهولت انتزاع آن بقاع از ایادي انگریزان بوده ؛

پس از انتزاع کبیـــر پیپٹن برسبیـــل ایلغار راندن نواب
حیدرعلیخان بصوب سنگومن که جنریل اسمتهه در آنجا
پیشتر رفته انتظار کرنیل عود میکشید تا بزودي آنمید انگاه
را مضرب خیام خود سازد که درمیان سنگومن و ترناملي
واقع است وبدین وضع هم از تلاقي عسکـــرین اعادي
عائق شده باشد وهم عنان عزیمت جنریل اسمتهه را از
راه ترنامليي بجبر معطوف گردانیـــده متوجه راه ترپاتور
وارنيي ساخته درمیدان وسیع آنراه سپاه پیادگان اعادي را
پامال حوافر اسپان خود گردانیده ؛

پـــس از انتزاع کبیر پیپٹن از تصرّف انگریزان و فرمان دادن
بتخلیه آن بقعه از ایشان ، روز آینده حیدرعلي خان بهادر بوقـــت
دو ساعـــت صباحي باخیول و رجال از انجا نهضـــت نمود ؛ وهنگام
نیمروز رود خانه پالر را مضرب خیام عساکر خود گردانید ؛ وآنگاه معسکر
وبنگاه را در حمایـــت ســـپاه ناموظّف واگذاشـــته مردان کارزار
از رود عبور کردند و پیادگان چند رده بســـته روانه گردیدند و جماعه
سواران هراول یا مقدّمه بودند واز پـــس ایشان جمعیّـــت تاوران
و توپخانه و باقي ســـپاه پیاده چنداول یا ســـاقه لـــشکر ؛ جیوش حیدري
بدین ترتیـــب تا ده ساعت مسافت طي طریق نمود و آنگاه تا دو ساعت

در کشتزاري آرام گرفت ؛ بقرب نیمشب که ماه تابان بر آمد
لشکر ازانجا پیشتر رفت و هنگام دمیدن سپیده صبح سواران
هندوستاني و فرنگستاني بارساله سواران میر مخدوم علي خان که
در جنگلستان نزدیک معسکر انگریزي پراگنده بودند پیوستند ؛
هفده روز گذشته بود که سواران مخدوم علي خان بدون خیمه و خرگاه
و مایحتاج از ساز و سامان بسر برده بودند و مخدوم علي خان با دیگران
درین حالت شریک بوده ؛

ازین حال مي توان دریافت که افواج نواب حیدر علي خان چگونه
پاک و بري اند از طعن استراحت و آسایش دوستي که هندوستانیان
یکسر بدان مطعون و ملوم مي باشند پنجهزار کس از فوج تاوران و توپخانه
که از پس سواران مي آمدند در همان وقت بمنزل گاه رسیدند
پس از آنکه هفده فرسنگ در عرض بیست و چار ساعت
طي کرده بودند ؛ تعود جماعه تاوران بگوناگون ورزش و چالش
زحمت طلب و تغییر اوضاع صفوف و غیر آن بود که ایشان
را بر تحمّل این چنین شاق که درین کوچ صورت گرفته آورده ؛
و دیگر افواج پیادگان دران کشتزار ماندند و تا دمیدن سپیدهٔ صبح
ازانجا رحلت ننمودند ؛

از انصاف در نباید گذشت که مقام استعجاب است که
این چنین توپخانه سنگین که آنرا نرگاوان میکشیدند همراه لشکر بدان

شتاب بمنزل گاه میر سید؛ ولیکن جم غفیر از بیلداران که پیش پیش توپخانه می رفتند راه ها را هموار و آسان گذار می کردند؛
جنریل اسمتهه (چنانچه مذکور شد) چنان تصور کرده بود که در معسکر خود در مقام سنگومن از صدمات اعادي ایمن و بی خطر خواهد ماند تا زمانیکه کرنیل عود باشکر خود فرارسد زیراکه نزد وی متحقق بود که لا اقل همانقدر درنگ در تسخیر کیبریپتن بحیدر علي خان صورت خواهد گرفت که در نوبت تسخیر او واقع شده بود؛ ولیکن نواب حیدر علي خان باشکر و توپخانه خالي بر سر او رسیده بود؛ و مخدوم علي خان بدان هوشیاري سواران و پیادگان خود را پاشیده ساخته که تمامي مداخل را بر معسکر انگریزي تصرف نموده بودند مطمح نظر نواب والا جناب این بود که چون بقیه پیادگان رسیده باشند تمامي شکر خود را بسوی آن میدان که در میان سنگومن و ترنامالي واقع است ببرد و برکناره رودی که نیکو ژرف دران حدود است مقام خود برگزیند تا جنریل بحکم ضرورت هنگام کوچیدنش بسوی ترنامالي از و عبور کند؛ بدین وضع اقامت مد نظر نواب والافطرت همین بود که از تلاقي عسکرین مانع و عایق گردد و جنریل اسمتهه را در غایت پریشانخاطری مبتلا گرداند؛
زیراکه جرنیل موصوف بفتوای اضطرار راه ترپاتور و آرني و آرکات

برگرفتي و دران صحراها در گذشتي که دران محاربه نمودن با حيدر علي خان
از جهت کثرت عدّت سوارانش يکسر مورث زيان گشتي ؛

آگاهيدن رکن الدوله ببانگ نقاره اش انگريزانرا
بر تقرّب افواج حيدري و بزودي کوچيدن ايشان
و تعاقب نمودن حيدريان و از جهت کوفتگي از طي
طريق طولاني مصدر کاري نگرديدن و متحصّن شدن
انگريزان بکوهچه و جنگيدن حيدريان از نشيبستان
با ايشان و کشته شدن نهصد کس از تناوران حيدرعلي
خان وقليلي از انگريزان ؛

وليکن برخلاف چشمداشت نواب حيدر علي خان رکن الدوله
قريب ده ساعت صباحي بسرکردگي جمعيّت کثير از سواران
ببانگ بلند نقارهايش انگريزان را عمدا از وصول خود آگاه
گردانيد ؛ علاوه اين پس از تلاقي با حيدر علي خان او انگريزان را
از فتح کبير پيتن وورود لشکر در حدود معسکر انگريزي البته آگاه نموده
باشد چه اين معني از حرکت انگريزان بلاارتياب بمعرض
ثبوت رسيد که ايشان قبل نيمروز خيمها برکنده ازان مقام
ارتحال نمودند و بشنيدن اين خبر نواب حيدر علي خان سواران
و پيادگان خود را فرمان داد تا سوار شوند و سلاح گيرند چنانچه

سواران هندوستاني و فرنگستاني که فرمان یافته بودند از جنگل بر آمده
بر افواج انگریزي خود را وا نمودند و دیدند که ایشان بر کناره رود خانه
شتاب تر میروند؛ و چنان مي نمودند که خود را بزودي بسر آن
کوتلچه که پیشروي ایشان بود برسانند؛
سپهدار جنود حیدري پیشرو سواران فرنگستاني که از بهر ملاحظهٔ
حال کوچ انگریزان مامور شده بود از چگونگي آن و ظاهر مقصد اعادي
انهانمود؛ بناچار حیدر علي خان به جمعیت تناوران و رساله سواران
فرمان داد تا بر افواج انگریزي حمله کنند و دیگر افواج پیادگان را که
نمایان شده بودند اشارت کرد که بشتابند عدم ملایمت این
جنگ نسبت بحیدر علي خان بهادر از ینجا قیاس توان کرد
که درین زمان پیادگان او از رهگذر کوچ طولاني بدون آنکه استراحتی
گرفته باشند چقدر خسته و کوفته بوده باشند؛ با اینهمه با آن جوش
و دلگرمي از بهر تلاقي اعدا کوچ کرده بودند که انگریزان انگشت
حیرت بدندان گرفتند؛ لشکر انگریزي بکوتلچه رسیده بود و درین
زمان دران لشکر سه هزار مرد جنگي از فرنگستان بودند و ده هزار
سپاهي هندوستاني و دو هزار سوار؛ همگي پیادگان در یک صف
بودند و انگریزان در مرکزي بهره آن علاوه شش صد نفر از تناوران
که دو فریق گشته بودند و توپخانه محتوي بیست و چار ضرب که در
قلب و جناح فوج چیده شده بود؛ هر قشون توپ میداني میداشت

وجمعیت سواران که در دو بهره منقسم ساخته پیش و پس اسباب
وآلات جنگي داشته شد تا آتشباري پیادگان وتوپخانه نیکو مدافعه آن
سواران نمودي که برایشان حمله آوردندي؛ اگرچه سراشیبي کوه چه
چندان نبود ولیکن همه اش فروپوشیده بود بدرختان کوچک متکاثف
باوجود این موانع تا بیست و پنج گام پیادگان حیدري پیشتر
شتافتند وباهمه آتشباري توپ وتفنگ مخالف نیکو جنگیدند وپاي
جلادت افشرده از جا نرفتند وآنقدر درین محل مردآزما ثابت قدم ماندند که
دیگر پیادگان بسرایشان رسیدند وهشت یا نه صد پیاده که قائد ایشان
سپهداران فرنگستاني بودند بر میسره صف انگریزي زده دو تا ضرب
توپ ازایشان بدست آوردند؛ ولیکن طایفه از افواج انگریزي که
بکمک میسره بزودي فرستاده شده بودند از سپاه حیدري آن دو ضرب
توپ باز پس گرفتند؛ درینمیان طلیعه شب آتشباري طرفین
راازکار بازداشت وهردو فریق جنگي در میدان رزم باستراحت
گرائیدند وآماده جنگ روز دیگر بودند بمشاهده ناملایمت حال
ومقام جنگ که دران پیادگان حیدري با اعادي جنگیدند ومردي
وپردلي جماعه تناوران که دران مصاف ازایشان صورت
گرفته؛ فرنگستانیان که نسبت بهندوستانیان درباره پردلي
بدگمان بودند درشگفت فرو ماندند؛ نزد جنریل اسمته نیز
جانبازي ایشان بمقام ثبوت رسید؛

کوچیدن لشکر انگریزي شبا هنگام از آنمقام پس از
دفن کشتگانش با زخمیان جنگ که برگرد ونها برداشته
بودند و بعض اسباب آنرا در رود انداخته و بسلامت
رسیدن در قلعه ترناملي و برخود بالیدن حیدر علي
خان بتصوّر اینکه انگریزان از پیش او گریختند
وتعاقب نمودنش ایشانرا و بریک ونیم فرسنگ از ترناملي
مضروب خیام ساختن ؛

هنگام یازده ساعت سائي چنان دریافته شد که انگریزان
درحالت صموت و سکوت از میدان جنگ کناره گزیدند
حیدر علي خان بهادر افواج خود را فرمان داد تا هیچگونه متعرّض ایشان
نشوند زیراکه سوارانش استطاعت آن نمیداشتند که هنگام
شب بر پیادگان انگریزي حمله برند نواب مي خواست که پیادگانش
آرام گیرند پیش از انکه سپیده صبح نمودار شود جمعیّت
سواران حیدري در تعاقب افواج انگریزان که ساز و سامان
جنگي گذاشته زخمیان خود را بر مراکب بارکشي برداشته روانه
شده بودند شتافتند جنریل اسمتهه خودش قدوه این کار شده بود تا
دیگران بدو اقتدا نمایند ؛ سواران حیدري بعض آلات باورچیخانه
او و دو تا صندوق ثمین از آن میجر بانجور (منصبداري از ملک

جینیوه که درمیان انگریزان محترم بوده و خدمت میجر جنریل
درلشکر ایشان داشت) پس واگذاشته یافتند و غنیمت
پنداشتند ؛ نی تی از بهر سلامت بردن زخمیان خویش انگریزان
ساز و سامان جنگی و ذخیره را دررودخانه انداخته بودند و مردم هندوستان
ازان رود گلولهای توپ و بستهای برنج برآوردند ؛ و نیز انگریزان
از بهر پوشیدن خسارت و زیان خویش کشتگان خود را در زیر
خاک مدفون کرده بودند ولیکن از جهت شتابکاری و تاریکی شب
که درین کار بعمل آورده بودند بهرهٔ از اجساد اکثر مردگان ناپوشیده
مانده بود ؛ طمع غنیمت سپاهیان را بران داشت که مردگان را از
گور برآوردند تا رخت ایشان بگیرند ؛ اگرچه سواران حیدری
بتعاقب افواج انگریزی پرداختند ولیکن ایشان بی زیان درحصن
ترناملی رسیدند همین دو ضرب توپ از ایشان بازپس
مانده بود یک جنگ سبک در ترناملی درمیان پیادگان
انگریزی و سواران حیدری صورت گرفته و دران همین یککس
از ایشان مجروح شده بود و بس ؛ این چنین جنریل اسمته
ازان خطرگاه بدر جست ؛ و همانا در سخت بلا مبتلا شده بودی اگر
حیدر علی خان بالشکرش برحسب منصوبه بربستهٔ خویش
بردیگر جانب رود مقام گرفتی تمامی سپاهیان ناموظف برلب
رود پالر در معسکر واگذاشته شدند ازینرو که این نوع سپاهیان

آداب سلحشوري نورزيده بودند؛ ونيز جاسوسان انگريزي اکثر در لباس ايشان بودند؛
نواب حيدرعلي خان بدين تصور که انگريزان از پيش او گريختند برخويش بالان پيشتر رفت و بريک و نيم فرسنگ از ترناملي در موضعي مضرب خيام خود ساخت که پر بود از کوه هاي کلان و در ميان آن و ترنامليِ ميداني حائل بود؛ واز ينجهت که خيمه گاه او نزديک تر مقام اعادي بود لهذا هرگونه احتياط را بکار برد تا معسکرش از تاخت ناگهاني ايشان محفوظ ماند؛ بر تمامي بلنديها ياتاقيان پاسداري ميپرداختند و طلايه سواران باباينها تا سرحد ترناملي فرستاده شده بود تا بسر دادن آن اعلام امر معهود داده باشند چنانچه انگريزان هيچگونه چالش بر لشکرگاه حيدري نميتوانستند نمود بي آنکه اولا خبر آن بدو رسيده بودي؛
وليکن جنريل اسمته زنهار نخواست تا خود را عرضه اخطار جنگ باحيدرعلي خان نمايد تا آنزمان که کرنيل عود باجنودش بدو پيوسته باشد و نصاب اين جنود بهشت يا نه هزار مرد جنگي رسيده بود علاوه جمعيتي از کاليرو (طبقه از سپاهيان) از تانجاور؛

جینیوه که در میان انگریزان محترم بوده و خدمت میجر جنریل درلشکر ایشان داشت) پس واگذاشته یافتند و غنیمت پنداشتند؛ نی نی از بهر سلامت بردن زخمیان خویش انگریزان ساز و سامان جنگی و ذخیرها را در رودخانه انداخته بودند و مردم هندوستان ازان رود گلولهای توپ و بستهای برنج برآوردند؛ و نیز انگریزان از بهر پوشیدن خسارت و زیان خویش کشتگان خود را در زیر خاک مدفون کرده بودند ولیکن از جهت شتابکاری در تاریکی شب که درین کار بعمل آورده بودند بهرهٔ ازاجساد اکثر مردگان ناپوشیده مانده بود، طمع غنیمت سپاهیان رابران داشت که مردگان را از گور برآوردند تا رخت ایشان بگیرند؛ اگرچه سواران حیدری بتعاقب افواج انگریزی پرداختند ولیکن ایشان بی زیان درحصن ترناملی رسیدند همین دو ضرب توپ از ایشان باز پس مانده بود یک جنگ سبک در ترناملی درمیان پیادگان انگریزی و سواران حیدری صورت گرفته و دران همین یککس ازاینان مجروح شده بود و بس؛ این چنین جنریل اسمته ازان خطرگاه بدر جست، و همانا در سخت بلا مبتلا شده بودی اگر حیدرعلی خان بالشکرش برحسب منصوبه بربستهٔ خویش بردیگر جانب رود مقام گرفتی تمامی سپاهیان ناموظّف برلب رود پالر در معسکر واگذاشته شدند ازینرو که این نوع سپاهیان

آداب سپاهشوري نورزيده بودند؛ ونيز جاسوسان انگريزي اكثر در لباس ايشان بودند؛

نواب حيدرعلي خان بدين تصور كه انگريزان از پيش او گريختند برخويش بالان پيشتر رفت و بريك و نيم فرسنگ از ترنامليي در موضعي مضرب خيام خود ساخت كه پر بود از كوههاي كلان ودر ميان آن وترناملي ميداني حائل بود؛ واز ينجهت كه خيمه گاه او نزديك تر مقام اعادي بود لهذا هر گونه احتياط را بكار برد تا معسكرش از تاخت ناگهاني ايشان محفوظ ماند؛ بر تمامي بلنديها ياتاقيان پاسداري ميپرداختند وطلايه سواران بابانها تا سرحد ترناملي فرستاده شده بود تا بسر دادن آن اعلام امر معهود داده باشند چنانچه انگريزان هيچگونه چالش برلشكرگاه حيدري نميتوانستند نمود بي آنكه او لاخبر آن بدو رسيده بودي؛

وليكن جنريل اسمته زنهار نخواست تا خود را عرضه اخطار جنگ باحيدرعلي خان نمايد تا آنزمان كه كرنيل عود باجنودش بدو پيوسته باشد ونصاب اين جنود بهشت يا نه هزار مرد جنگي رسيده بود علاوه جمعيّتي از كاليرو (طبقه از سپاهيان) از تانجاور؛

از دست دادن نواب حیدرعلیخان فرصت کار در ممانعت تلاقی عسکرین امادی ومترصّد مصاف بودن در آنچنان مقام که افواج سوارانش دران هیچکاره بود؛ وپیوستن عسکرین، وکوچیدن جنریل اسمته از ترناملی وروانه شدن حیدرعلی خان با سوارانش پنهانی براهی وپیادگان وتوپخانه اش براه دیگر؛

شایسته حال ومقام نواب حیدرعلی خان همین بود که جمعیتی گران یا تمامی سپاه خود را فرستادی تا سدّ راه تلاقی عسکرین شدی ولیکن برغم مشورت که درین خصوص باو داده شده بود ایشانرا واگذاشت تا باهم پیوستند وخودش با تمامی افواج مجتمعه در همانجا اقامت داشت ومحرّک سلسله جنگ دران ناحیه گردید که سواران او دران هیچکاره بودند خاصه در آنزمان که جنریل اسمته در معسکر خویش در ترناملی که واقع است درمیان آن دو کوه که بران دژها برآورده اند مقام داشت ومقدّمه افواجش بر پشت خود شهری وآبگیری که در آنجا فوج غنیم رسیدن نمی توانست جز براهی تنگ که بحمایت خندق وتوپخانه بود؛
مطمح نظر حیدرعلی خان بهادر این بود که دشمنانرا از معسکر شان بیرون کشد بنابران پیادگان خود را فرمان داده بود که ظاهرا برسم

ورزش و سلحشوري هر روز بيرون آيند وگاهي خود را با تمامي
افواج وگاهي با جماعت پيادگان تا رسائي گوله هاي توپخانه
نمايان مي كرد بدين نمط حيدر علي خان فرصت كار را آنچنان
تلف كرد كه جنود كرنيل عود با افواج جنريل اسمته پيوست
باوجوديكه افواج انگريزي بيست و پنج هزار بود از ان چار هزار
و پانصد فرنگستاني بودند جنريل اسمته زنهار مناسب حال
نميدانست كه در ميدان با حيدر علي خان بهادر مصاف آرا گردد
بلكه بدين نيّت كه در آنچنان ناحيه كه بغايت ملايم حال پيادگان
او باشد بر نواب حمله آرد ؛ معسكر خود را در ترنامل گذاشته واز انجا
هنگام دميدن صبح كوچيده بر مسافت دو فرسنگ از ترنامل ديگر مضرب
خيام خود گردانيد تا افواجش نسبت بسابق در مقام كشاده تر باشند ؛
نواب حيدر علي خان از منصوبهٔ جنريل آگاه شده خواست تا دام
فريبي در راهش نهد كه مثمر نتايج تباه نسبت با عادي باشد
واين راز را با هيچكس درميان ننهاد ؛ تفصيل اين اجمال آنكه چون
لشكر انگريزي را در ين سياق از عبور ميدانگاهي كه محصور بود از
همه سو بجنگل و تلهاي كوچك گزير نبود حيدر علي خان شامگاهان
بسر كردگان توپخانه و پيادگان فرمان داد تا هنگام سپيده دم بسوي
آن ميدان از مدخل وادي نما كه منتهي ميگردد بزمين هموار و فراخ كوچ
كنند ؛ و خودش بموجب منصوبهٔ ناگفته با تمامي رساله هاي سواران هنگام

دوساعت صباحی نہضت نمود؛ وایشانرا در صورت قوس بزرگ
متشکل گردانیده بدانجاقیادت نمود که مشرف بود بران میدان
منصبداران قائد افواج پیادگان از روانگیش آگاه گشته درساعت
معهود کوچ کردند ، و هیچ شک نداشتند درینکه نواب
یارساله های او رادران میدانگاه خواهند یافت ولیکن چون
دران میدانگاه رسیدند واورا ندیدند متحیّر شدند وافواج خودرا مبسوط
وفراخ گردانیده مصاف آرای جنگ شدند آنمیدان اگرچه ظاهرا
هموار می نمود دوبهره ساخته شده بود بتای بلند بعضی منصبداران که
پیشتر رسیده بودند بالای آن تل برشده می بینند که جنود
انگریزی درعقب آن تعبیه صفوف نموده آماده جنگ است؛
چون هیچگونه حکم بدیشان درباره حمله بردن از پیشگاه حیدری
داده نشده بود وهیچ خبری ازنواب موصوف وسوارانش بدیشان
نرسیده بزودی درآنمقام مجلس شورا منعقد ساخته برین معنی اتّفاق
نموده شد که ایشان درهمان وادی نماهدخل باز پس گردند تا از
برای خویش مقامی حصین بدست آورده باشند ، مادامیکه جاسوسان
بهر طرف روانه ساخته شدند تاخبر نواب بیارند وحکم او درخصوص
جنگ بدیشان رسانند؛
انگریزان که خبر درکمین گاه بودن سواران حیدری شنیده بودند تاآغاز
شب آماده جنگ ماندند وآنگاه بلشکرگاه جدید خویش باز گشتند

پیادگان و توپخانه حیدری بمنزلگاه خود رسیدند و نواب والاجناب باسوارانش هنگام شب دیرتر رسید باکمال کوفتگی چه ایشان قریب ده فرسنگ راه طی کرده بودند بی طعام نواب عالی جناب می پنداشت که جنرل استمته از کوچ سوارانش بیخبر است و بناچار از راه انخداع عزیمت آن خواهد نمود که بر پیادگان او که ظاهرا استظهار بسوارانش ندارند حمله کند ؛ بدینوسیله او را چشمداشت آن بود که فرصت تاخت آوردن بر لشکر انگریزی او را در پیش خواهد آمد ؛ درین مقام میتوانیم قیاس کرد که صورت واقعه دیگرگون نمودی اگر نواب نامدار بر منصوبهٔ خویش مارا اطلاع بخشیده بودی ؛ وچون طیپو سلطان که درین جزو زمان هفده ساله است و بمنزله دست راست نواب و درین خردسالی مصدر فیروزیهای نمایان بر قوم انگریزان گشته شایسته مقام چنان می نماید که سلوک او درین چالش ذکر کرده شود ؛ نواب حیدر علی خان نسبت بفرزند ارجمندش در مقام غایت مهر و محبّت و از غیرت و پردلی او نیکو آگاه و از جهت نوجوانیش بر جان او بسیار ترسان و لرزان می بود بنابران اکثر او را به بنگاه داری معسکر مامور میفرمود ؛ چون شاهزاده موصوف بر حسب مصلحت قرار داده نواب والاجناب در یساق حالی بپاسداری و حراست لشکرگاه می پرداخت خیلی پریشان خاطر و شورشش

گردید هنگامیکه مشاهده کرد که افواج پیادگان بازگشته بمعسکر رسیده اند
واز نواب و سوارانش خبری درمیان نیست پس از
هشت ساعت شب اوتمامي سپهسالاران افواج را نزد
خود طلبید ٭ و بر سبیل اجمال صورت حال را برایشان وانمود
وصوابدیدشان درآن باب طلب کرد ٭ آرای متفقه ایشان
همین بود که انگریزان درعدت ازسواران نواب کمتر اند لهذا
برمعسکر نواب بهادر شبخون زدن نمیتوانند مگر بعد از آنکه
سه فرسنگ راه طي کرده باشند وازان کوچه های تنگ
درگذشته که دران راه داران ویتاقیان نواب پاسباني
مي پردازند ٭ شاهزاده بپاسخ ایشان لب کشاد چون از پدرخود
هیچ فرمان ندارم بناچار بتجربه وآزمون شما حاجتمندم تامرا راه نمایید که
درین خصوص چگونه عمل نمایم ٭ هنوز درین سخن بودند که منهیان
خبرآوردند که خال شاهزاده یعني میرمخدوم علي خان دوم فرمان فرمای
لشکر که باجماعه سواران هراول لشکر بود داخل معسکر گردید ٭

نواب حیدر علي خان بهادر بغایت زحمتکش و رنجبردار بود
ونمي دانست که کوفتگي و ماندگي چیست هنگام نمودار شدن
سپیده صبح بسوی ترنامل باچهار هزار پیاده وچهل ضرب توپ
بشتافت وشهر را مفتوح یافت ٭ ولیکن هنگامیکه او در صدد
ترتیب وتهیه آن بود که قلعه را بیورش بگیرد منهیان خبرآوردند

که جنریل اسمته مقصدي آنست که باجنودش برنواب حیدر علي خان هجوم آرد بدین خبر نواب دست ازان یورش برداشته باز گردید و نه پسندید که طرح پیکار با حریف پخته کار دران مقام ریزد که سوارانش درانجا بیکار مانند؛ روز دیگر ازان مقام خیام برکنده روانه گردید از ینرو که ازانجا بمعسکر انگریزي بدون قطع گذرگاهی تنگ که مسافت ده فرسنگ بیش داشت نمي توانست رسید اگرچه مسافت درمیان هردو معسکر بیش از چهار فرسنگ نبود؛ پس از درگذشتن از چند اول لشکر نواب نظام الدوله که دو روز پیشتر ازوی در میداني خوش وخرم رسیده مضرب خیام خود گردانیده بود بردست چپ معسکر نظام الدوله بهادر مخیم لشکر خود ساخت؛

فرارسیدن هردو لشکر متخاصم متصل هم و بستن افواج حیدری راه اذوقه بر لشکر اعادي و بعسرت گرائیدن کار برایشان و راه خلاص جستن ایشان ازان تنگچه بحمله آوردن بر لشکرگاه نظام علي خان بهادر و ترسیدن حیدر علي خان بهادر از بد انجامي آن و عائق گردیدن؛

چون معسکر انگریزي را سواران و دیگر افواج چابک وسبک حیدر علي خان گرد گرفته بودند و همگي مداخل و گذارها را در تصرف

خود داشتند اذوقه و ساز و سامان جنگي با انگريز بهادر جز ترناملي
از هيچ جا نميتوانست رسيد ازينجهت افواج انگريزي بسيار
زحمت ميكشيد چه ترناملي بجز ذخيره برنج هيچ چيزي ديگر از ما يحتاج
نداشت و اينگونه اخبار بحيدر علي خان بهادر نيكو ميرسيد هم بوسيله
پيكان انگريزي كه از لشكرگاه بمدراس خبر ميبردند و بحكم حيدر علي خان
گرفتار مي شدند و هم بواسطه اعلام ديگر منهيان كه از بهراين كار
مقرر بودند ؛ گورنر مدراس جنريال اسمته را بمعرض عتاب
درآورده بود از بهر اينكه عوض شراب مقرري سپاهيان ،
او ايشان را زر نقد داده ؛ و چنين گفته كه چون زر كمياب و عزيز
است بايد در خرچ آن تقتير را كار بست و اينمعني خود درينباب
كافي بوده كه با سپاهيان وعده ميرفت كه وظيفه شما از دولت
سركار مدراس اداكرده خواهد شد ؛ و نيز گورنر به ڈاكطر داروغه
افواج نوشته بود تا تمامت روداد هاي لشكر را همواره بمعرض
اعلام آورده باشد ؛

استماع اين اخبار كه از تنگي و عسرت انگريزان حكايت
مي نمود عزيمت حيدر علي خان را نيكو تصميم داد كه هنوز در محاصره
لشكر اعادي و نهب و تاراج بوم و بر ايشان كوشد ؛ انگريزان كه
بر اينحالت محصوري صبوري نداشتند و ميخواستند كه ازان مقام ناملايم خود
را بيرون آرند ، بنابران هنگام ده ساعت سائي كوچ نمودند

و پس ازان خبر آورده شد که کوچ انگریزان بسوی لشکرگاه نواب نظام الدوله بود؛

ازین خبر نواب حیدر علي خان مشوش گردید زیراکه بدگماني او دربارهٔ مراسلات رکن الدوله و انگریزان اساسی محکم داشت بنابران او را اینکو اعتقاد بود که نظام الدله با وصفای ارادت چندان ندارد و اگر نظام الدوله با انگریزان همداستانست معسکرش عرضه بسیار اخطار خواهد بود؛ و بر تقدیر عدم همداستاني ایشان اگر انگریزان بر لشکر هواخواهش نظام الدوله تاخت آرند بی انتظامي و پریشاني که بر لشکرش استیلا خواهد یافت البتّه برهم زن نظم و نسق لشکر حیدري خواهد گردید بنابران در مجمع کنگاشی که در یک خیمه خوابگاه حیدر علي خان فراهم آمده اتّفاق نموده شد که مردم افواج بزودي مسلّح شده کوچ کنند و انگریزان را از توجّه بمعسکر نظام الدوله باز گردانند؛ و این خود امری بود آسان چه ایشان را از بهر اتمام این کار مسافت یک و نیم فرسنگ بایستی طي کرد و انگریزان را تا بدان مقام رسیدن شش فرسنگ راه بود؛ و درین اثنا بر منصبدار فوج فرنگستاني چنین فرمان داده شد تا با تمامي جنود نا موّظف و آن سپاه که دران بوم و بر منتشر اند پیش روی لشکر انگریزان را بگیرند و آنچنان پریشان سازند که ایشان در کوچ کند پا بهرند و نتوانند تا برآمدن روز بلشکر نظام الدوله رسید؛

وزنهار برایشان آتشباري نیارند تاآنزمان که مسافت درمیان فریقین کمتر باشد انگاه هرکس چندانکه خواهد برایشان گلوله بارد ولیکن همینکه تفنگ سرداده باشد هرکس بررو برزمین بخوابد چنانچه جنود سعود در اطاعت فرمان کوشید ؛ وانگریزان را بجبر بران آورد که جمعیت کوچک سپاه جناح راطلبند تابارده میانگي پیوندند بدین خوف که مبادا بازمحاصره کرده شوند ؛ اکنون آتشباري جماعه کالیرو آغاز کرده شد انگریزان نیز سپاه رابشکل مربع ساخته بمقابله ایشان آتشباري رابنانهادند واین آتشباري اگرچه مصدر غریو و غرنگ بسیار گردید تا دو ساعت هیچ ضرري بران مترتب نگردید زیراکه جماعه کالیرو بجواب دادن ایشان نیکو پرداختند؛ هنگام یک و نیم ساعت روزانگریزان بسوی دست چپ کوچیدند وطرح اقامت درلشکرگاه جدید نزدیک ترناملي که پشت پناه دست راست ایشان بود ریختند کناره خانیی بزرگ بردست چپ ایشان ، وپیش روی ایشان کوهی بود نیک مرتفع محاط بتالها و درختان کوچک که سوارانرا دران امکان نفوذ نبود ؛

پس از ملاحظه خیمه گاه جدید انگریزان ، حیدر علي خان خیام خود ازانجا برکند ومقام دیگر برگزید که ازمخیم انگریزان برمسافت دو فرسنگ بود بران وضع که انگریزان برحمله آوردن برلشکر نظام علي خان توانا نگردند بدون مقابله کردن بالشکر حیدري ؛

پس ازبدگمان گردیدنش برسپهدار فرنگی فرستادن نواب حیدرعلی خان ټیپو سلطان را با پنج هزار سوار تا بنهب وتخریب حدود مجاور مدراس پردازد؛

درین مقام سواران حیدری بیکار و معطل ماندند و فراهم ساختن اذوقه دشوار گردید؛ این معنی حیدر علی خان بهادر را بران آورد که جمعیتی سنگین را از سواران خود بهر تسخیر گودیاور که کارخانهٔ انگریزی است بردو فرسنگ از پاندیچیری روانه گرداند تا ایشان پس از تصرف آن برسواحل دریا بسوی مدراس باز گردند و حوالی آن را تاراج و ویران سازند؛ واین خود تدبیری بود که نتیجهٔ ناگزیرش مضطر گردیدن کارگزاران دولت مدراسیه گشتی بباز خواندن افواج انگریزی از بهر حمایت خودشان؛ واین منتج عظیم زیان درکار و بار انگریزان واقع شدی؛

در همانزمان که این گروه سپاه درصدد روانگی بوده بسرکردگی آنمنصبدار فرانسیس که این مشورت بحیدر علی خان داده؛ واو وثوق داشت. تسخیر آن مکان ازجهت نیکو آگاهیش بخصوصیات آن؛ جاسوسی از انگریزان که درآورده شده بود در معسکر حیدری واو را نزد رضا علی خان قدیم نواب آرکات که مردی بود کوتاه اندیشه بندهٔ رشک ووسواس اعتمادی پیدا گشته قابوی وقت

یافته بوسیلهٔ رضاعلي خان در دل حیدر علي خان القا نمود که تمامت
این منصوبه و ایجاد اصلي دیگر نمیدارد بجز اینکه این منصبدار فرانسیس
میخواهد که بدین وسیله با افواج همراه کرده خویش به پاند یچیري باز
گردد زیرا که گورنر آنمکان او را باز خوانده است و این خبر پسین
از راه خدیعت مشهور و استوار گردانیده شده بود ؛ ولیکن
دریافتن خود ارتیابي نیست که حیدر علي خان از تقرّب سپاه
فرنگستان به پاند یچیري احتیاط واجب میشمرد بنابران با منصبدار
سطور چنین میگوید که چون درین یساق نزد من نصاب پیادگان
بسیار نیست تا جمعیتي ازان از بهر مهم مذکور همراه شما سازم
بنابران مناسب چنان مي بینم که تسخیر گودّ یلور حالا موقوف
داشته شود تا بوقت فرصت بعمل آید و لیکن جمعي از سواران
میفرستم تا بنهب و تخریب آنمملکت تا در مدراس پردازد ؛
بنابران بسر کردگي پنجهزار سوار برین مهم طیپو سلطان را نامزد
نمودن سرمایه بزرگ خوشدلي او خواهد بود ؛ اینهمه سخن سازي
نواب حیدر علي خان از بهر تلطّف و دلجوئي منصبدار سطور بود ؛
الحق هیچ امیري در هنر موم سازي سنگ خارا یا نرم نمائي
سختي ابایش بر حیدر علي خان مزیّت نمي تواند داشت در انجام
این گفتگو شاهزاده نوجوان بار سالهٔ مذکور بر مهم مزبور روانه گردید
و با آن شتاب و نهفت بسوي مدراس بشتافت که گورنر آن

ومحمد علي خان وپسرش وکرنیل کال وگوئي تمامت ارباب
کونسل که درخانهٔ صحرائي آنزمان درباغ کنپني بودند از گرفتاري
آن بلاي ناگهان برسرآمده بدشواري رهائي يافتند؛ از اتفاقات
حسنه بود از بهرایشان که جهازي درآنوقت مقابل باغ لنگرداشت
وایشانرا ازان مصیبت وارهانید؛ ورنه نجات ازان قضاي مبرم
دشوار بود سراسیمگي ایشان درپناه جوئي ازین سانحه ناگهان
آنچنان بود که گورنر آنقدر ایستاد نتوانست نمود که کلاه وشمشیرش
بیارند چنانچه آنرا با آلات حاضري سواران یغماگر برگرفتند؛ زیراکه
عادت صاحبان مدراس برین رفته است که هرصباح از بهر
اکتساب هوا بیرون میروند وناهار در مکانات دهات متصل
می شکنند؛ گورنر ورفیقانش یقیناً درین چالش بدست سواران
غنیم اسیر افتادندي اگر چاکر جاسوس فرانسیسي (که از
طرف ایشان درلشکر حیدرعلي خان بوده واز بهر اخبار ایشان
ازین تاخت ناگهان عمدا فرستاده شده بود) نمیرسید وباعلام
ایشان نمي پرداخت؛ سواران حیدري گرم وگیرا فرارسیدند
وراه مراجعت ایشان بمدراس بربستند؛ ونواب
محمد علي خان که تنها روانه شارع عام شده بود از دستبرد ایشان
بسبب بادرفتاري اسپش جان بسلامت برد؛ اگر
گورنر مدراس درین بلا مبتلا گشتي همانا این گرفتاري منسوب

بخود پسندي وناعاقبت انديشي خودش بودي زيرا که رفيقانش هنوز باهم نشده بودند که حشري از مردمان دهات فرياد کنان مرهته مرهته بسوي شهر مدراس رسيده بودند؛ از يانرو که ساکنان اين سواحل پيشتر از جنگ حالي هيچگونه تاخت و تاراج ديگر بجز از مرهته نديده بودند وليکن گورنر و ديگر انگريزان بجاي آنکه فرياد اين فراريان را محلّي نهند يا وقعتي دهند بمشاهده اينحال بسيار شادمان شدند و چون انبوهي ديگر ازين گريختگان فراز آمدند بعضي از رفيقانش گفتند که سانحه حالي درخور التفات مي نمايد؛ گورنر در جوابش ميگويد که در آمدن سواران دشمن بمدراس امکان ندارد بدون آنکه بدان قلعجات که درميان راه اند بگذرند و درين صورت منصبداران سپاه شان البتّه ازين معني آگاهي ميدادند؛ بناچار سهم وهراس اين ناکسان بجز بددلي نه تواند بود؛ وميفرمايم که من بعد هرکس که بدين نوع هي هي کنان نزد ما مي آيد سزاوار سياست و تازيانه خواهد گرديد تا ديگران برامثال اين اخبار دروغ جسارت ننمايند؛ هرکس از حضّار زبان به تحسين گورنر کشاد چنانکه عادت مستمره آمين گويان بزرگان اهل اقتدار مي باشد؛ وليکن همانساعت گروهي از قصبه سنط طامس* که اکثر ايشان مجروح بودند فرار سيده نيکو حالي اهالي و موالي گردانيدند که اعادي بنهب و غارت آنشهر

---

* سنط طامس شهريست از آن پرطکيشان و علم آن قوم هنوز بر آن قايم مي باشد؛

اشتغال دارند ؛ اکنون تمامي جماعت سهمزده وهراسان گشتند ؛
وبرحسب خبر سعادت اثر که بدیشان بروقت آورده شد
آنقدر فرصت یافتند که از بهر پناه بساحل دریا گریختند ؛
مادامیکه طیپو سلطان بتاراج وغارت حوالي شهر مدراس
مي پرداخت والد ماجد او اوضاع معسکر انگریزي را از بلندي کوهچه
که بالا مذکور شد ملاحظه نموده ؛ چنان تصور کرد که بذریعۀ توپ ها
آن معسکر را میتواند برهم زدن برحسب این اندیشه روز دیگر
بامدادان مردم لشکر خود را فرمان داد تا از آنجا حرکت کنند وچند
ضرب توپ کلان بران کوهچه برده بر معسکر انگریز آتشباري
نمایند چنانچه این کار نیکو سرانجام پذیرفت وگونه پریشاني وتگاپو
دربرکندن وزدن خیمه ها دران لشکرگاه پیدا گشت چون نواب
حیدرعلي خان ازین روداد شادمان گردید فرمان داد که تمامي توپخانه
برسر آن کوهچه برند واین حرکتي بود مشعر برکروفر لشکرکشي
اگرچه اکثر گلوله هاي توپخانه اش تا بلشکرگاه انگریزي نمي رسید مطمح
نظرش ازین چالش همین بود که برانگریزان پرانبوهي لشکر
او نمایان گردد و بمشاهدۀ همگي توپخانه گران وچابکي وآتشدستي
کارگزارانش هراسي در دل ایشان پیدا آید وثمري شایسته
برین حرکت مترتب گردد وخودش بدادن اشرفي ها بطریق انعام
بتوپچیان که در گوله اندازي نیکو مهارت ظاهر میکردند مصروف

بوده دیگر سپاهیان را دل میداد و سرگرم کاری نمود چون نواب
نظام علي خان نمی خواست که درین یساق بیکار باشد با افواج خود
در جنبش آمده سواران را فرمان داد تا گرداگرد معسکر انگریزي
صف آرا گردند ولیکن قریب سه ساعت با تمامي افواج
پیادگانش بر سپاهیان انگریزي که جنریل اسمته بر سر کوهی
قایم گردانیده بود حمله آوردند و ایشان از بهر حمایت خود ازین حمله
بطریق اضطرار بدان جانقل کردند که دران عرضهٔ توپخانه حیدري
گشتند؛ وبناچار خود را اسیر پنجه بلا دیده چند کرت بر جنریل اسمته
بطریق اشارت و تلویح وانمودند تا بزودي با تمامي جنود خویش
بکمک ایشان فرا رسد قریب چهار ساعت سائي بود که
افواج انگریزي پره بسته از جاجنبید حیدر علي خان بهادر بفور فرمان داد
تا پیادگانش با توپخانه ازان کوهچه فرود آیند و سواران خود را باز خواند
تا بهیئت مجموعي بمقابله انگریزان اشتغال نمایند؛ افواج حیدري
هنوز صف آرا نگردیده بودند که تمامي جنود پیادگان نواب نظام
علي خان بزودي سراسیمه وار گریختن و پراگنده شدن آغاز
کرد مادامیکه سوارانش دلیرانه با نظام علي خان متوجه جنگ انگریزان
گردیدند و در عقب ایشان توپخانه نواب نظام علي خان روانه
گردید؛ ولیکن بجای آنکه در پهلوی افواج حیدري در میدان رزم
بتعبیه صفوف پردازند؛ درمیان جنود حیدري و انگریزي مقام

گرفتند و یکسر حجاب لشکر حیدری از افواج انگریزی گردیدند
انگریزان برکنارهٔ خانیی که نزدیک کوه بود پیش رفتند و گذار
ایشان بران گونه زمین افتاد که بسنگریزه و بوته های گیاه فرو پوشیده
بود؛ افواج انگریزی در دو تا جیش ساخته رساله های سواران در
چنداول و توپخانه در مقدمه یا هراول میداشت؛ آتشباری توپخانه آنچنان
هیبت و سهم در دلهای سواران نظام علی خان انداخت که
روی هزیمت برتافته با کمال سراسیمگی بسوی پس از میان
معسکر حیدر علی خان گریختند و هول و هراس تمام و آشوب
و شورش مالا کلام دران برانگیختند بمشاهدهٔ این هنگامه و بی انتظامی
که از گریز افواج نظام علی خان در میان معسکرش رو داده حیدر علی
خان متوهم و پریشان خاطر گردید و خیال بدگمانی و شبههٔ نقض عهد
همداستانی که داشت گویی صورت وقوع پیدا کرده بود؛ و نیز توهم
این معنی برنواب مستولی شده بود که مادامیکه او متوجه مدافعهٔ
انگریزان میگردد این فراریان بی باک معسکر او را تاراج و غارت
خواهند کرد و فرارسیدن طلیعهٔ شب وساوس حیدر علی خان را افزود؛
هنگامیکه پاشیدن افواج نظام علی خان که نقاب چهرهٔ
معسکر انگریزی بود برداشته شد چنین دیده می شد که
افواج انگریزی بهیئت مجموعی پره بسته پیش می شتابند و سواران
بطریق التمش از ایشان ممتاز اند؛ توپخانهٔ حیدر علی خان که مقدمه

افواج پیادگانش بود چندان گلوله سر داد که بسیاری از اعادي کشته شدند؛ ولیکن چون در آتشباري موفور که از سر کوهچه بر معسکر انگریزي صورت گرفته همه ساز و سامان جنگي منقرض شده بود توپهای کلان حیدر علي خان درین زمان یکسر بیکار مانده جمعیت سواران را که راست وچپ منقسم شده بودند چنین فرمان داد که خود را بر جنود اعادي زنند، بمجرد فرمان دالاسواران هندوستان و فرنگستان اسپان را بقصد حمله بر انگیختند و لیکن از شدّت آتشباري توپ و تفنگ اعادي نتوانستند پا بر جا ماندن چون حیدر علي خان دید که هنگام شب نزدیکتر رسیده بود که دران پیادگان انگریزي نیکو دست و پا مي توانند زد؛ لهذا میدان جنگ را واگذاشته بآرام تمام ازان کناره گزید و یک ضرب توپ کوچک که از انگریزان باز پس مانده بود ازین جهت که نرگاوانش کشته شده بودند دستیاب او گردید درین جنگ هیچیک اسیری از سپاه حیدري بدست انگریزان نیفتاد جز یکنفر پر طکیش منصبدار تفنگچیان و یک سوار پندارہ که سخت تر مجروح شده بودند دیگر زخمیان همراه لشکر نقل کرده شدند؛ عدد کشتگان از هر دو لشکر حیدر علي خان و نظام علي خان از چار صد نفر بیشتر نبود انگریزان بتعاقب حیدر علي خان مي پرداختند؛ ولیکن ازین جهت که معسکر حیدري درمیان دو کوه

واقع بود و نیز خانیی و دو تا قلعچه در راه داشت وانگریزان را بر تقدیر حمله آوردن بر معسکر حیدری از در گذشتن در میان اینها چاره نبود برانمیسن قدر قناعت کردند که از بالای خاني چند گلوله توپ بسوی معسکر حیدري سر دادند؛

چون نواب حیدر علي خان بمعسکر خود رسید آنرا پریشان حال و درهم یافت زیرا که نواب نظام علي خان وافواج او خیمه های خود را خالي گذاشته از میان لشکر او گریخته بودند بنابران پیادگانش را در قلعچه ها مقیم گردانیده فرمان داد تا در پس النگی که بزودي تیار کرده بودند توپخانه گران واسباب لشکر او را ببرند؛ این فرمان بزودي تمام بجا آورده شد؛ حیدر علي خان در اختیار کردن مقام که دران لشکر وساز و سامان آن از دستبرد اعادي ایمن و بیخطر تواند ماند سلیقه خاص داشت که درین خصوص نواب والافطرت را جنریل اسمته که او نیز درین باب کامل بود بسیاری ستود؛ هنگام مراجعت از جنگ ترنامل مخیم حیدري هیچ راه از پس خود نداشت جز معبری تنگ پر از پیچ و تاب که عبور یک گردون ازان دشوار بود؛ واین راه بدو شعبه منشعب شده یکی که بسوی معسکر نظام علي خان میکشید ازان تمامي ساز و سامان لشکري در کمال پریشاني میگذشت بسیاری از لشکریان راه راست گرفته بودند و در عرض بنگاه که لشکر نظام علي خان بهادر

باکمال بی انتظامی مخلوط با توپخانه میرفت عبور نمودند نتیجهٔ این بی انتظامی
و برهمی بود که توپخانه حیدری را از کوچ باز داشت با آنکه بسیاری
جد و جهد در باره پیش رفتن بروشنی مشعلها بکار برده شد آخر کار
هیچ چاره ندیدند جز آنکه رسالهٔ را روانه کنند تا مرتحلان را از پیش
رفتن باز دارد و هرکس در اثنای راه هرجا که هست تا دمیدن
سپیده صبح همانجا توقّف نماید و چون روز روشن گشت سررشته
نظم در ارتحال باز بدست آورده شد ازینجهت که افواج نظام
علی خان حالی در میدان رسیده بود؛ اگر جنریل اسمتهـ فشونی از
پیادگانش روانه کرده بودی البتّه نتایج فیروزمندیش خیلی گرانمایه
گشتی؛ زیرا که افواج نظام علی خان پس از هزیمت هشت
ضرب توپ کلان در معسکرش گذاشته بود و حیدر علی خان
گردونهای شکسته آنرا اصلاح کرده مع ظرفهای نقره و دیگر گرانبها
چیزهای نظام علی خان که در اثنای راه یافته شدند؛ پیش او فرستاد؛
حیدر علی خان هنگام برآمدن روز در میدان جنگ لشکر کشیده
بجای افواج نظام علی خان مصاف آرا گردید؛ تمامت پیادگانش
در صف نخستین بودند و سوارانش در صف دوم مشاهده این
وضع انگریزان را بران آورد که او را محترم شمارند حینیکه توپخانه و ساز
و سامان جنگی در میدان آمده بود او بالشکر خود باز پس گشت تا با سپاه
تنادر خویش چند اول افواج باشد؛ و ایشان آنمقام حرمت التّسام را

بسواران واگذاشتند تا آنزمانکه تمامی لشکر بمیدان گاه رسیده بود ؛
انگریزان که در پس ایشان بودند برینمعنی جسارت نمودند
که برایشان حمله آرند مگر بر همین قدر قناعت کردند که چند گوله
سر دادند و بدین گوله‌ها چار نفر از افواج حیدری کشته شدند یکی از ایشان
میر لشکرگاه سپاهیان فرنگ بود ؛ جنرل استمته هرآئینه بزودی
روداد این ظفر را برکار گزاران دولت مدراسیه اعلام نموده باشد
و این خبر فیروزی اثر ایشانرا ازان تشویشهای پر نشیب و فراز
که دران مبتلا بودند وارهانیده ؛ تاخت ناگهان که مصدر آن حالی
طیپو سلطان شده بود ایشان را در غایت خوفناکی و سهمزدگی
گرفتار کرده بود زیراکه نصاب فوج نگاهبان قلعه سنط جارج یعنی
مدراس همین بد و صد مرد فرنگستانی و شش صد سپاهی هندوستانی
میرسید ؛ و بناچار شهر سیاه که عبارت از بلده مدراس است
در دست اختیار طیپو سلطان بوده ؛
شهر سیاه بموجب شمار انگریزان دران زمان بر کمتر از
چهار لک نفس احتوا داشت و دران عهد جمعیّت آن بضمه
فراریان از دهات مجاور رو و بالا شده بود ؛ این شهر اگرچه بنام
بلد سیاه خوانده میشود اکثر ساکنانش مردم فرنگستان اند از هر صنف
که انبارخانه‌های تجارتی دارند و هر گونه امتعه و بضاعات نفیسه هر مملکت
دران توان یافت در میان دیگر اقوام ارامنه خداوند مال

و مثال و نیز جوهریان گجرات که بخرید و فروخت احجار ثمین
و مرواریدو مرجان می پردازند بسیار اند سهم و خوف بر دلهای
مردم این شهر هنگامیکه فراریان را از دهات بسوی شهر درین
واقعه ها یا گریزان دیده بودند آنقدر عظیم بود که ایشان می پنداشتند
که مگر حیدر علي خان بهادر خودش با تمامي افواج بنهب و تاراج
کردن این شهر متوجّه است زن و مرد از بهر پناه جوئی خانه و مال
و متاع گذاشته بسوی قلعه گریختند ؛ چون گورنر و کونسلیان
و سپهسالار و غیره هنوز بشهر نرسیده بودند ؛ هیچکس فرمان نداد
تا دروازه های آنرا بسته کنند چنانچه در اندک زمانه آنقدر خلایق در قلعه
هجوم کردند که کوچه ها و خندق تا پشته های قلعه پر شد و گورنر پس از
رسیدن بقلعه از هجوم مردم بدشواري تمام راه بسوی خانه خود
یافت و در انجا در حالت سراسیمگی تا دو روز سر بر سر میز نهاده
بسر برد ؛ و کرنیل کال سرکرده انجنیران را که مردی هوشمند
و کاردان بود بران داشت که باهتمام هرگونه کارپرداز چنانچه کرنیل
موصوف در انجام آن بذل جهد نمود ؛ و پس از انقضای آن
حال اعتراف می کرد که اگر طیپو سلطان شهر سیاه گرفته و تعاقب
گریختگان پرداخته بودی هیچ چیز او را عایق و مانع از تصرّف
نمودن قلعه سنظ جارج نبود ؛ و لیکن این شهزاده نوجوان بهرهٔ از
تجربه کاري نداشت و سوارانش که از سنظ طامس نزدیک

شهر سیاه آمده بودند چند گوله که از قلعه بر ایشان سر داده شد
بس بود از بهر ایستاد نمودن ایشان از اقدام بر اتمام مرام؛
طیپو سلطان درین زمان مجمعی از اهل شورا منعقد گردانیده در واقعه
حالی از ایشان استصواب فرمود و امیر قاسم خیرات دولت
حیدری که یکی از عظمای آن دولت بود و درین یساق با تالیقی
همراه طیپو سلطان فرستاده شده بدینمعنی اشارت کرد که درآمدن
بشهر و عرضه اخطار گردیدن مناسب نیست و ما را بفرمان حیدری
بنهب و غارت کردن اطراف و حوالی آن بدرست قیام
باید نمود و زنهار بداخل شدن شهر نور دیده او را معرض اخطار گولهٔ
قلعه سنط جارج یا دیگر حصار نشاید کرد؛ ارباب شورا سخن او را
قبول نمودند؛ و درینجا میتوان گفت که بر تقدیر سوختن شهر سیاه؛
یا باجبار مضطر گردانیدن گورنر و کونسلیان را بر قبول نمودن
صلح مغلوبانه یا بتهدید ارتکاب نمودن این امر؛ زر خطیر زیان
ایشان شدی پس درینصورت انگریزان و اغنیای شهر
مذکور زیاده از پانچ کرور روپیه صرفه نموده اند؛
مولّف این اوراق نواب حیدر علی خان را اشارت کرده بود که
مدراس را محاصره کند و دران آتش زند اگرچه او گمان میکرد که این کار
آسان نیست ولیکن میدانست که گونه اثری بران اشارت
مترتب خواهد گردید و درین یساق مرا همراه فرزند خویش نفرستاد

تا او را عرضه مهالک سطور نگردانم؛ و همین شورت گورنر
را بر ایذار سانی من سرگرم ساخت، و بران آورد که صورت
حالم در محکمهٔ عدالت تجویز کرده شود و لیکن هیچ بینه و شاهد باثبات
جریمه من بجز جاسوسان انگریزی نبود و ایشان برین معنی گواهی
دادند که ما این شورت را از و شنیده ایم که بنواب داده بود؛
و لیکن این نمط سلوک که از و نسبت بمؤلف این اوراق
بظهور رسید اگرچه مخالف هرگونه دستور انصاف و آئین هر قوم
است، امریست متعارف در حکومت جبارانه انگریزی که
در هندوستان میرانند؛

اگرچه شهر مدراس را درین نازلهٔ ناگهانی چندان زیانی نرسید از بهر
که کرنیل کال تمامی فرنگستانیان را بزودی فراهم آورده مسلح ساخته
فرستاد تا مداخل و طرق شهر سیاه را حراست نمایند، چنانچه
ایشان آنجماعه یغماگر را از تقرب شهر باز داشتند، با اینهمه
زیان و خسارت انگریزان بسیار شد؛ زیرا که ایشان در حوالی
مدراس خانه های شاهانه با ساز و سامان امیرانه داشتند و دهات مجاور
که بسیار معمور از پیشه وران گوناگون بود غارتیده شد و آنانکه
از نهب و غارت سالم بودند نیز اظهار غارتیده شدن نمودند تا
خواسته ها و اسباب متموّلان شهر که در دست خود داشتند
یا زر پیشگی که بطریق بیع سلم بدیشان داده شده بود بدین بهانه

بازپس ندهند؛ تاجری فرانسیس ڈیبانایر نام ازین غارت عام
بسلامت مانده بود؛ و سبب سلامتي اموال او اینکه خاکي شاه
امیر قاسم خیرات دولت حیدري در خانه فرانسیس مذکور که
برفراز کوه سنط طامس که بر مسافت یک و نیم فرسنگ از مدراس
واقع است اقامت نمود و باغبانرا گفت که اکنون کسی
از یغماگران متعرّض این خانه نخواهد گردید، چنانکه ملازمان خود را از
گرفتن و تلف کردن چیزی از انخانه نهي کرد، و بدست باغباني
مصحوب یکی از چاکرانش رخت بچگان او را با اثمار و بقولات
بوستان بدو فرستاد و بدین پیغام استمالت او نمود که هیچ چیز
از خانه شما عرضه تلف نخواهد گردید و بر باغبانان تاکید خواهم نمود
تا حاصل باغ و بوستان را هر روز بشما رسانیده باشند؛ چنانچه با کمال
دیانت این مواعید را مقارن ایفا نمود؛ فراریان آواره در جوار مدراس
گوش زد عالمیان ساختند که نواب حیدر علي خان بهادر تسخیر
مدراس کرد چنانچه این خبر از راه پاند یچیري و ترنکو بار و دیگر
معمورات فرنگي بممالک فرنگستان رسیده کاروانیان و سیّاحان این
خبر با خوشدلي تمام پاشیدند و از جهت دشمني و رشک
که دیگر اقوام فرنگستان نسبت بانگریزان مي داشتند خبر فتح
ترناملي را که نصیب انگریزان شده بود و خود شان باعلام آن پرداخته
بودند حالا در اخفای آن میکوشیدند و نتیجهٔ شهرت این خبر دروغ

این بود که نرخ سرمایه کمپني در شهر لندن یکبار از ۲۷۵ بدین
قدر ۲۲۲ فرو افتاد ؛ جنرل اسمته، خبر فیروزمندي خود بزودي
وبخوبي بکارگزاران مدراس بدین حیله رسانید که فتحنامه را بردست
شترسواري داد که او را تعلیم کرده بود که در افواج حیدري که به حدود
مدراس است درآمده پرسد که طیپو سلطان کجاست که پدر
بزرگوارش بر زبان من بدو پیغام فرستاده است که جنگ
ترنامَلي از دست رفت سلطان را باید که بزودي باو ملحق شود ؛
چنانچه شترسوار بدین حیله صحیح و سالم رسید گورنر مدراس
بمجرّد یافتن فتحنامه فرمان داد تا بذریعه یکصد و یک شلّک
شهریان دلگرفته را اعلام فتح نمایند و بوسیله اخبار مبالغه پرور
ظفر و بالائي که انگریزان بر حیدر علي خان حاصل کرده اند بر عالمیان
روشن گردانند ؛

شاهزاده طیپو سلطان بشنیدن این واقعه نامتوقع اندیشناک گشته
از اهل شوری دراین باب استشاره خواست ایشان بالاتّفاق
گفتند که هر قدر زودتر ممکن باشد بمعسکر حیدري باید پیوست ؛
چنانچه سلطان موصوف از انصرام انتظام تمام مراجعت نمود
و چارکس را از پیشوایان کیش مسیحي همراه خود برد از آنجهت
که حیدر علي خان هنگام روانگیش فرموده بود که مردي هوشمند
اعتبار یافته را از طبقه انگریزان همراه خود آرد تا او بر خصوصیات افواج

انگریزی و جنود کمک که انگریزان از فرنگستان یا دیگر مکان مترصد
آیند او را اعلام دهد؛ چون شاهزاده آنچنان کس ستوده بدان
صفات نیافت ایشان را بدلجوئی تمام همراه خود آورد؛
خبر هزیمت جنگ ترناملی اگرچه از بقاع گرانمایه نبود در تمامی
هندوستان بزودی شهرت گرفت و برحسب اوضاع
راویان بانحای مختلف روایت کرده شد حیدر علی خان بهادر درین
خصوص هیچگونه متأثر نگردید؛ زیراکه از دست رفتن این جنگ
یکسر خطای نظام الدوله بود؛ چون نواب نظام الدوله دریافت که
تسخیر آرکات آنچنان امری آسان نیست که او پیشتر دل
خود را بتصور آن شاد کرده بود و حالا می خواهد که بممالک خود مراجعت
نماید بنابران خواست که بلطائف الحیل از نواب حیدر علی خان
و انگریزان و نواب محمد علی خان زر خطیر بستاند؛ دواعی و اغراض
مختلف نوابین روز بروز بدگمانی پنهانی ایشان افزود ولیکن هر دو دران
کوشیدند تا الفت بیرونی ایشان نزد خلایق سمت ازدیاد
پذیرد؛ بنابران نواب نظام الدوله هنگام بازگشتن ٹیپو سلطان
از نهب و غارت حوالی مدراس نواب حیدر علی خان و
تمامی ارکان دولت او را در جشنی ملوکانه برسم ضیافت خوانده
و کمال احترام و اعزاز نمود و در میان دیگر تکلّفات یکی این بود که
او را از زیر شامیانه زردوزی بر نشیمنی زرین تخت مانند نشانید

که مسند و تکیه آن مزرکش بود و هنگام وداع آنرا پیشکش او ساخت ؛ بعد چند روز نواب حیدر علي خان در نوبت خویش نواب نظام الدوله را دعوت نمود و بجای مسند زرین چبوترهٔ از کیسه‌های پر از هون و اشرفي از بهر جلوسش ترتیب داده و بقالین ابریشمین لطیف پوشیده بود و تکیه و مسند مخملي که زمینش زرین بود بران زده ؛ و هنگام وداع همه آنرا برسم پیشکش همراه نواب نظام علي خان نمود ؛ درین ملاقات هردو نواب برین معني اتّفاق کردند که هر دو لشکر از هم جدا گردد و نظام الدوله بمهمات خود معاودت کند ، اگرچه این مفارقت تا آنزمان که حیدر علي خان وانمباري را گرفته و عزیمت محاصره ابنور نموده بود صورت پذیر نشده ؛ و نیز درمیان شان اتّفاق کرده شد که حیدر علي خان بمهمات جنگ و جدال با محمد علي خان وانگریزان در آرکات اشتغال ورزیده باشد و نظام الدوله برانگریزان بجانب مسلیپتّن تاخت آورده تا بفتوای ضرورت افواج ایشان منقسم گردانیده شود ؛

آمدن والدهٔ نواب حیدرعلی خان بدیدن فرزند ارجمندش درین یساق واستقبال نمودن حیدرعلی خان بافرزندان گرامیش وباحترام تمام فرود آوردن ایشان ؛

از بهر وانمودن موالفت و موالات که حیدرعلي خان بهادر بدودمان خود داشت وچگونگي سلوک اوباقریبانش شایسته چنان مي نماید که خصوصیات ملاقات نواب حیدرعلي خان باوالدهٔ ماجده اش که درینروزها صورت گرفته بیان کرده شود ؛ جناب والده بیگم خبر مزاحمت حیدرعلي خان بهادر که درین ایام از اعادي دیده بود (وراویان صورت حال رابطریق مبالغه زیاده ازواقع وانموده بودند) شنیده ٬بدیدن فرزند ارجمندش ازحیدرنگر برآمد باآنکه موسم بارش ومسافت یکصد وپنجاه فرسنگ بود ٬هرروز منزل طولاني طي کنان بعرض چندروز نزدیک معسکر حیدري رسید نواب حیدرعلي خان باطنطنه افواجش باستقبال شتافت افواج حیدري بمسافت یک فرسنگ مقدمهٔ کوکبهٔ والده بیگم رادیده همانجافرود آمدند وحیدرعلي خان بافرزندانش ٹیپو سلطان وصفدرعلي خان عرف کریم شاه براسپ سوارشده پیشتر رفتند تاآنکه به محفهٔ والده بیگم پیوستند ورسم تسلیم وکورنش

بجاآورده بر چپ و راست محفّه روان گشتند ؛ چنانچه سواری
خاتون از میان لشکر حیدری در گذشت لشکریان لوازم تسلیم
و تکریم بجاآوردند در جلو والده بیگم دو صد بانوی ستوره از قسم
اردابیگنیان بر اسپان عربی و گاوان گجراتی سوار بودند و رخت
بالائی شان از سر تا پا آویزان و در عقب محفّه هشت تا گردون
هندوستانی با پوشش سقرلات زردوزی که آنرا نرگاوان پارسی
می کشیدند و ده تا فیل و بسیاری از شتران و چارپایان بارکش ؛
و سواران فرنگستان پیش سواری زنانه بودند ؛ تمامی کوکبه محاط بود
بشش صد نیزه دار که زنگوله و پر بر نیزهای ایشان تعبیه کرده شده بود ؛
و چار صد سوار هندوستانی پیش و پس سواری میرفتند ؛ میگویند که چون
والده بیگم بخیمه خود نزول فرمود حیدر علی خان بهادر دست بسته
عرض نمود که در چنین موسم بارش که راه از کثرت باران و سیل
شایسته عبور نیست مسافت دور و دراز طی نمودن و زحمت
بسیار بر خود گوارا کردن را سبب چیست ؛ بپاسخ فرمود که ای
فرزند درین حالت ملالت انگیز که پیش تان آمد خواستم تا شما را
ببینم که چگونه تحمّل آن میکنید ؛ نواب عرض نمود که این خود
چیزی نبود دعا کنید تا خدا تعالی در بلائی صعبتر ازین مرا مبتلا نکنند
اگر کنند تاب تحمّل آن عطا فرماید والده بیگم فرمود اگر صورت حال
برین منوالست سپاس ایزد سبحانه بجامی آرم و بزودی رخصت

انصراف میگیرم تا عایق کار شما نبوده باشم؛ چنانچه بعد دو روز والده بیگم همراه پسر و نبیره های خود بهمان روش که آمده بود روانه گردید و ایشان بمشایعت تا همانجا پرداختند که روز اول باستقبال رفته بودند؛ نخستین خیمه گاه لشکر حیدری پس از جنگ ترناملی موضع سنگومن بود؛ لشکریان پس دو روز رود پالر را که از توالی بارش در عین جوش و خروش بود عبور کرده در میدانگاهی که بر مسافت پنج فرسنگ از کبیریپتن و شش از وانمباری بود رحل اقامت انداختند؛ و طیپو سلطان نیز بمعسکر پیوست و نواب حیدر علي خان و نظام الدوله بتوثیق قول و قرار پسین باهم پرداختند؛
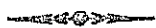
رفتن نوّاب حیدر علي خان بسر قلعه وانمباري وانتزاع آن از تصرّف انگریزان؛

روز دوم از روانگي والده بیگم لشکر حیدری بصوب وانمباری کوچ کرد رساله های سواران و بهرهٔ از افواج پیادگان پیش ازین رفته بودند تا خیمه گاه را نیکو بنظر درآرند؛ چنانچه آنمقام را از همه وجوه شایسته یافتند و صلاحیت آن داشت که لشکر بقرب آب و پناه خاربست و درختان مقام گیرد و حاجت کندن خندق دران نبود؛ از بهر ملایمت حمله بوستانی اختیار کرده شد که درمیان چشمه سارها بالای تلی بلند واقع بود و دران جا مهتاب

مورچالی که دوازده توپ بران نصب توان کرد تیار کرده شد
چون این مقام بمسافت سه فرسنگ ازان راه که بویاور
میکشد واقع است جمعیتی سپاه با توپخانه از بهر تصرف آن راه
فرستاده شد چون سرکرده فوج فرنگستانیان زخمی خورده بود حیدر علی خان
بهادر جایز نه پنداشت که او دران شب مشغول کار دارد
بلکه برین معني اصرار نمود تا بخیمه خود رود و استراحت نماید؛ وخودش
عزیمت آن نمود که بسر براه کاري و راهنموني عاملان دمدمه
پردازد بر حسب این عزیمت تمام شب باهتمام کار مورچال
در بارش بار بار بمقامیکه معروض گوله بود و بسیاري عاملان
و منصبداران بدان کشته شده بودند در زیر درختی نشسته بسر برد
وهرکس را بسخنان طیبت انگیز مسرور میگردانید تا آنزمان که
منصبدار فرنگستاني باز آمد و آنگاه بخیمه خود رفت ؛ از توپهای
مورچال هنگام نه ساعت صباحي چنان آتشباري بعمل آمد که توپخانه
انگریزي را بزودي خاموش گردانید وکپطان د که حاکم آنمکان
بود علم سپید که نشان امان خواستن است برافراشت وسطر ه
انباز خود را از بهر پیش نمودن عهد و پیمان بمعسکر حیدري فرستاد؛
واو چون پیش منصبدار جنود فرنگستاني حیدري رسید همان قول
و پروانگي که هنگام تسلیم کپیر ببپتن بقلعه دارانش داده شده بود
درخواست نمود پس از مطارحه بسیار بموجب فرمان حیدري

همه وجوه درخواسته او قبول نموده شد بدین شرط که حاکم آنمقام و منصبداران فرنگستانی و سپاهیان تا یکسال با حیدر علی خان بهادر از طرف انگریزان جنگ نکنند و سلاح برنگیرند؛ چون برین درخواستها از طرفین اتّفاق نموده شد و سطرهٔ عرض نمود که نواب حیدر علی خان برین اقرار نامه مهر کند نواب موصوف برین معنی رضا نا داده با وکیل انگریزی چنین گفت که مهر کلان من در اینجا نیست ولیکن از بهر کوتاه کردن خرخشه مهر کوچک دستی بدست منصبدار توپخانه داد و گفت آنچه مناسب حال باشد آنرا بعمل آرد منصبدار مذکور بر عهدنامه آنمهر را ثبت کرد و این مناقشه بسرعت خلق حیدر علی خان بهادر از میان برخاست؛

جمعیت قلعه داران این حصار یک هزار سپاهی هندوستانی و سی نفر فرنگستانی با چارده توپ آهنین بود علاوه این توپها که انگریزان دران حصار یافته بودند دو ضرب دیگر وابسته بر حفظ سپاهیان بر گرفته شد؛ از قلعه داران این حصار مقاومت بسیار صورت نگرفت اگرچه سرمایه جنگی و ذخیره اذوقه دران بکثرت بود و اهل حرفه و اصلاح کنندگان گردون و چرخه توپ دران متعدد بودند؛

ازکتاب فتوحات برطنیه

چو زین رزم آمد بسر روز چند | بزین کرد حیدر بکینه سمند
بسوی وینیئنبدی با سپاه | روان گشت وچون تیر پیمود راه
چو نزدیکی شهر آمد فراز | بسرکوب وسنگرش آمد نیاز
که سرکوب کردن پی داروکوب | بود ویژهٔ کارداران توپ
یکی از فرانسیس با نام و جاه | که بد مهتر توپزن در سپاه
بدانگه تنش پرز تیمار بود | ببستر بیفتاده بیمار بود
شده ناتوان سست و زار و نزار | نیارست برخاست از بهر کار
بحیدر چو سرکوب بد ناگریز | گزیده یکی جای نغز و هژیر
بکوشید خود اندران کار سخت | همه شب نشسته بزیر درخت
زگاه فرو رفتن آفتاب | بدان تا برآمد تن آفتاب
زآسایش وخواب کرده کران | نشسته بگرد اندرش مهتران
چو آگنده بودش زپیکار مغز | بیاراست سرکوب زیبا و نغز
همه شب زدژ اندرون انگریز | گلوله بسویش همی راند تیز
ازان هیچ حیدر نیاورده باک | زدل زنگ اندیشه بزدوده پاک
دولب پرز خنده زبان بذله گوی | بلاغ و ببازی بیاورده روی
همی بود با سرکشان شاد دل | زآسیب بدخواه آزاد دل
بچوگان خاور چو زرینه گوی | بمیدان خاور بیاورده روی

نهاده بسرکوب توپ دراز	بدانسانکه بازیگر حقه باز
به نیرنگ و دستان و بند و فسون	بکار آورد مهرهٔ دست خون
ز توپ آتشین مهرهٔ تافته	سوی باره و شهر بشتافته
بهر جا رسیده برافروخته	تن جنگیان را چو خس سوخته
ز آتش خس و خار ناورده تاب	چه یارا بدریا ستیزد سراب
سپه بود با حیدر نامدار	چو مور و ملخ بیمر و بی شمار
ز انگریزیه بود بسیار کم	کجا آورد تاب بارو و نم
ز انگلندیه سی و هندی هزار	سراسر سپه بود اندر حصار
بدانست کپطان که هنگام نیست	گه مردنست این گه نام نیست
سر از جنگ پرداخت و زنهار خواست	نشان امان کرد بر باره راست
بر حیدر آمد یکی انگریز	بده لفطننط او بگفتار تیز
که پیمان زنهار گیرد ازو	سخن آنچه گوید پذیرد ازو
سپس زانکه شد گفت هر دو دراز	برین بر نهادند گفتار باز
که باره ستانند و از انگریز	نباشد کس آنجا ز بهر ستیز
دهان بهر سوگند کرده فسیح	بانجیل عیسی و دین مسیح
بخود کرده متی و مرقس گوا	بیاورد پیمان بدینسان بجا
کز امروز تا سال آید بسر	نه بندد کسی تیغ کین بر کمر
نگیرد سلاح دلیران بجنگ	بحیدر نگردد برابر بجنگ
چو سوگند و پیمان شده استوار	تهی کرده انگریزیه آن حصار

بجامانده آلات کین سر بسر   برفتند ناکام و پر خون جگر
ده و چار بد توپ مردم شکار   دران آلت کینه و کار زار

پس ازانکه جمعیتی از سپاه از بهر راست حصار و انمباری تعئین کرده شده بود افواج حیدری بسوی ابنور که از سه حصار مختلف و استوار یکی اندر دیگر صورت گرفته است نهضت نمود که انگریزان ذخایر موفور از اذوقه و توپخانه و سلاحخانه پر از انواع تفنگ و سلب و یراق و خیمه های متعدد دران آماده می دارند؛

نخستین ازین حصار سه گانه دژیست بالای کوه که رسیدن بدان خیلی دشوار است جم غفیر از حارسان وقلعه داران و دو تا حوض بزرگ باموفوری آب مهیا دارد؛

دوم قلعهٔ که پائین این دژ است انگریزان در حصانت و استحکام آن کوشیده اند؛

وسیوم قلعه که درمیان شهر کلان است دیوارش خشتی است واطراف آن بروج و گرداگرد آن خندقی؛ و نیمه شهر از حمله اعادی از تالاب بزرگ محروس بریک طرف آن انگریزان قلعچه ساخته اند که آن راه را که درمیان تالاب و رود میکشد وشرف است برراه دیگر درمیان رود و کوهی بلند بند کرده است لشکر حیدری قریب یک فرسنگ از وانمباری بر کناره رود خیمه گاه ساخت وحیدر علي خان شامگاه همانروز در عین بارش عظیم

از بهر ملاحظه اوضاع شهر رفت چون بکناره تالاب رسید خود را ناگهان معروض گلوله‌های توپ قلعچه یافت که از نظرش بدرختان و کناره تالاب پنهان بود؛ پانزده سوار کشته شدند باوجود این سانحه نواب والاهمت از کاری که درصدد آن بود ایستادگی نکرده حدود مجاور آنرا ملاحظه نموده عزیمت آن کرد که رودخانه را با افواج خود باز عبور کرده دیگر جانب شهر را مضرب خیام خود گرداند وبدینوسیله وضعی دلخواه بدست آورده باشد که دران هم لشکراو از اخطار محفوظ بود وهم محاصره شهر انبور نیکو دست دهد؛ زیراکه درین صورت شهر مسطور از طرف ویلور وساتگره بمعسکرش وبسوی وانمباری وپتنیگیری بلشکر نظام الدوله محصور خواهد گردید؛ برین عزیمت لشکرش عبور رودخانه نمود ودر عین آتشباری قلعه پیش از دمیدن صبح بدان لب رود رسید؛ چند نفر از آوارگان جنود وشاگرد پیشه کشته گشتند؛ بدان جانب رود که مخیم عسکر حیدری بود وسلسله کوهستان که از انبور تا ساتگره میکشد میدانی است بطول سه فرسنگ ودرعرض نیم بریک نهایت آن شهر انبور وقلعه ورودخانه که قریب آن کشتزاری از بهر یورش نیکو ملایم بود حیدر علی خان بهادر فرمود تا نردبانها از قصب آراسته گرداندند وچون معلوم بود که سپاه قلعه‌دارکه بسیار اند بمدافعه نیکو خواهند پرداخت برتادران وبهمین پیادگان

فرمان رفت تا بحمله و یورش اشتغال ورزند؛ چون حکم یورش
داده شد منصبداران در صدد آن شدند که در روز روشن
بملاحظهٔ آن مواضع پردازند که یورش آن مطمع انظار ایشانست
پس از فراغ عشا افواج متعینه بانبرد و بانها در میدان آمده بمقابلهٔ آن
بهره شهر که میخواستند بران حمله برند ایستادند و برحسب
اشاریکه بدیشان رفته بود بر زمین چسپان و خاموش مترصد ایمای
معهود ماندند توپها نیز در خانه های واگذاشتهٔ مردم که در میان انبوه درختان
و محاذی آن بهره که متصل رود خانه بود بردند انگریزان ازین تهیهٔ
یورش که بروز روشن نموده میشد بیخبر نبودند بلکه تمام شب
در غایت تگ و تاز آتشباری را بران خانه ها بکار می بردند ولیکن
همین یک کس ازینطرف کشته شد؛ حقه های باروت و بانها سر
میدادند تا در روشنی آن بجنبش اعادی پی برند؛ هنگام صبح ایشان
از همه سو بآراستگی تمام بانبرد و بانها نقاره نوازان و درایتها پرانان
پیش شتافتند تا آنکه بر زه خندق رسیده دران فرو ریختند؛
و بر دیوار و بروج بدان تندی و تیزی بر شدند که نشانهای حیدری
بالای حصار بلند کرده شد در عین آتشباری که از توپ و تفنگ
اعادی بعمل می آمد اگرچه این مدافعه بدان سرگرمی که مظنون بوده
صورت نپذیرفته ازینجهت که حاکم آنمکان چنان دریافته بود
که معارضهٔ اعادی ازین بیش مناسب نیست چنانچه انگریزان

بمشاهده اتواپ حیدري که در چیده شده بود سهمزده کناره گزین گشتند ؛ زیرا که جمعیت تاوران حیدري بمجرد بر شدن حصار دست بنهب و غارت شهر واکشادند ؛ و جمعیتی از ایشان که در دنبال گریختگان تا پشته قلعه رانده بودند معروض گلوله اتواپ شده اکثري تلف شدند و در میان ایشان پیرزاده خاکي شاه که یکی از اسخیا و شجاعان زمان و قاسم خیرات دولت حیدري بود نیز کشته شد ؛

نواب حیدرعلي خان خود ش منصوبه یورش بروز نموده بقیادت افواج میسره پرداخته و بر اسپ شمشیر کشیده تا لب خندق رسیده بود ؛ هنگام شام توپچي انگریزي که قلعه را گذاشته میگریخت خبر داد که حارسان دژ همان شب از قلعه بحصار شهر خواهند رفت و حالا دران اشتغال می ورزند که اشیای ثمین را نقل کنند و باقي را لب وزند ؛ سپهداران فرنگستاني بحیدرعلي خان بهادر عرض نمودند که حالا وقت آنست که با تمامي تاوران که مردم فرنگستاني قائد سواران و توپچیان ایشان اند بزودي بر قلعه حمله کنند ؛ چون بر اینمعني اتفاق کرده شد هنگام هشت ساعت مسائي افواج حیدري از کوچه هاي شهر بیرون دویدند و بر دیوار قلعه بر آمدند ؛ بیست و پنج سپاهي و یک منصبدار هندوستاني و شش نفر فرنگستاني که از ایشان دوتا مجروح شده بودند باسیري گرفته شدند ؛

انگریزان بسیار توپ درانبار و حوضی که در میان قلعه بود درانداخته و آتشی در قورخانه برافروخته بودند تا اسباب و یراق خاصه سپاهیان فرنگستان را بسوزند با اینهمه محاصران مظفّر بسیار چیزها که ازان جمله هیژده ضرب توپ برنجی و سه هزار تفنگ و مقدار کثیر از گوله و ساچمه و سنگ چقماق وغیره بود علاوه ذخیره برنج و آرد و دیگر اجناس و انبار خانها پر از خیمه ها و صناديق و اموال بیشمار یافتند؛ مشاهده آن سهولت و آساني که بدان نواب حیدر علي خان قلاع و دژهای تصرّف کرده انگریزان را بیورش گرفته او را بران آورده بود که بمحاصره انبور پردازد اگرچه خبر این معني رسیده بود که انگریزان از هر ناحیه کوچ کرده در ویلور فراهم میگردند؛ چون از عادات مستمره نواب والاجناب بود که برکوچکترین عزیمتهای خود توثیق و تصمیم را بکار میبرد ازان مشوره که درین محل او را داده شده که بزودي بسوی ویلور نهضت نماید سر برتافت و نشنید، گرفتن حصار انبور که بر جبلی سراشیب واقع است (چنانچه بالا مذکور شد) نسبت بحیدر علي خان صعبتر بود ازینرو که آلات قلعه کشائي یعني خمپاره یا غبّاره که بدان آتش درون قلاع میزنند نبود؛ بنابران افواج حیدري بر خندق شهر دمدمه شایسته بسته درا ندک فرصت چند توپ بران نصب کردند اگرچه درین تگ و دو چند نفر از بهترین توپچیان بگوله توپ حصار کشته شدند؛ و بفرمان

حیدر علی خان بهادر توپهابر فراز کوه که مشرف بر شهر بود برده شد ولیکن در عرض دو روز بران بهره از حصار که عرضه گوله غلطان توپ بود برآوردند و توپهای قلعه را یکسر از کار انداختند؛ پس از انقضای هفده روز محاصره و زیان چندین نفر از فرنگستان و مقدار کثیر از گوله و باروت حال محاصره همان بود که روز اول ؛ در همین اثنا خبر رسید که افواج انگریزی در ویلور مجتمع گردیدند و در تهیه آنند که بر سبیل ایلغار در رسند و محاصره را بردارند؛

باستماع این خبر نواب والافطرت پیش بینی را کار فرموده ازانجا کناره گزید و این کناره گیری اشاره بود از بهر مفارقت نواب نظام الدوله چه نظام الدوله همانزمان بسوی کرپه کوچ کرد؛ همانروز که حیدر علی خان بهادر وانمباری را مضرب خیام لشکر خود ساخت جنریل اسمته با افواج خود که نصابش بیست و هشت هزار بود و ازان پنج هزار نفر فرنگستانی بود ندر ابنور رسید ازان جمله جنود بنگاله شش صد نفر فرنگستانی و شش هزار سپاهی هندوستانی بود و انگریزان ایشان را بهترین سپاه هند می پنداشتند؛ جنریل انگریزی پس از استراحتی قلیل شامگاهان همانروز متوجه وانمباری گردید؛

چون حیدر علی خان میدانست که انگریزان در تعاقب او نخواهند شتافت بنابران احتیاط معمول خود را که فرستادن

هراول سواران و سپاه جریده بسوی اعادي بود کار نفرمود ؛ و جمعیتي کثیر از سواران بر دیگر جانب رود خانه بودند ولیکن دو قلعچه درانجانب بر مقام شایسته از بهر پیادگان هراول بود و بر یکیک ازین قلعچه توپ ها نهاده شده هنگام هفت ساعت صباحي بوسیله شلک هر دو قلعه که بر تقرّب اعدا اشارت کرد قرب وصول ایشان معلوم گشت ؛

چون نواب حیدر علي خان پیغام آشتي هم بمعسکر انگریزي و هم بمدراس فرستاده بود چنان خیال میکرد که انگریزان بر انهور نخواهند گذشت ؛ گرانمایه این پیغام آشتي همین بود که همه چیز بر همان حال باشد که پیش ازین بوده و نواب عالیجناب را یقین کامل بود که پیغام مذکور رقم قبول خواهد یافت وجنریل اسمته هم پنداشت که ریختن طرح آشتي نسبت بقوم اوسود مند خواهد افتاد پس ازان میانجي موصوف چون بمدارس رسید گورنر و کونسلیان را خوش وخرّم یافت که از حالت سهمگین پیشین بحال نخستین برگرائیده بامید نیک انجامي منصوبه هاي خویش بر خودمي بالیدند ودرین پیغام اورا نوجواني ناتجربه کار انگاشته بر شرایط تقدیم کردهٔ او اظهار ریشخند نمودند مگر نتایجیکه بران ریشخند زاد سرمایه پشیماني ایشان گردید ؛ بوصول خبر تقرّب اعادي حیدر علي خان بسرکردگي سوارانش

از رود خانه در گذشت و فرمان داد بآراستن صفوف پیادگان بقصد جنگ و نقل کردن خیمه و توپخانه و ساز واسباب لشکر بسوی کبیر پیتن و به میر مخدوم علي خان فرمود که با تمامي سوارانش پیروي او کنند؛

نواب تا قلعچه هاي که بالا مذکور شد بالتفاي انگریزان شتافت و دید که پیادگان شان بسر رده مي آمدند و تمامي سواران بحراست چنداول آراسته در یک قطار بودند و دو صد سوار انگریزي پیش پیادگان؛

نخستین فرمان حیدر علي خان بفرود آوردن و بردن توپهاي هر دو قلعچه و پیوستن به پیادگان پیش رفته بود؛ وچون دید که لشکر انگریزي ایستادي ننمود او خودش رود خانه را عبور نمود و مخدوم علي خان را بقیادت جمعیتی بزرگ از سواران و منصبداران سپاه فرنگستاني را بسرکردگي هزاران دراگونان باز پس گذاشت وبدیشان فرمان داد که جنبش لشکر انگریزان را در نظر دارند و در تشویش اندازي و پریشان سازي ایشان نیکو بکوشند وحمله بر ایشان برده باشند بدین نیت که اقدام ایشان از تیزي بسستي مبدل شود تا افواج حیدري فرصت کناره گیري یابد؛ سواران مذکور بار ساله هاي دراگون و هزار که مقدم ایشان بودند بشتافتند که بر رده هاي انگریزي حمله آرند تا بمرکزي بهره ور ده

دست چپ آن که از اوضاع ایشان چنان می نمود که پیشتر
از همه بانشکر حیدري تقرب خواهند نمود زیرا که رده دست راست
بر بلندي بود که از رود خانه یکباره نمي توانست گذشت و سواران
فرنگستاني در عین تگ و تاز پیشتر می شتافتند تا بر مرکزي بهره
اعدا زنند ؛ درینزمان چند تا گوله از رده راست بر پهلوی ایشان
سر داده شد که دو تا اسپ ایشان را کشت یکی ازان آن
منصبدار رساله فرنگستاني بود که بر زمین افتاده و همانزمان سواران
انگریزي گردش گرفتند و یارانش او را واگذاشته رفته بودند واین واقعه
از رهگذر غدر و بیوفائي ایشان بود که منصبدار خود را تسلیم انگریزان
نمودند ؛ وآن منصبدار را بسبب افتادن از اسپ کمال
کوفتگي پیدا شده تا سه ماه در مدراس صاحب فراش ماند و بمشاهده
این غدر که از سواران فرنگستاني صورت گرفته سواران
هندوستاني از حمله باز ایستادند و برگشتند وجنریل استوه هماندم
سپاه خود را فرمان داد تا رحل اقامت اندازند و بدینوسیله افواج
حیدري را بگذارند تا کناره گیرد و فرمود تا چند گوله بر بعض رساله هاي
حیدري که از بهر ملاحظه اوضاع سپاهش آمده بود سر دادند سپاه
انگریزي بر همان مقام تا شام بماند زیرا که ساز و سامان لشکر
بزودي نتوانست رسید وانگاه او باز پس گشت وفرمود تا بران
راه که بانور میکشد بر دوري نیم فرسنگ ازان رود خیمه ها بر پا کنند ؛

آنمایه احترام جنریل اسمتهه بامنصبدار اسیر فرانسیسی بتقدیم رسانید که از حیز امکان بیرونست در خیمه خود جا داد تا بخوابد و او را آگاهی بخشید برینکه ازین کوچ مطمح نظر انگریزان امری دیگر نبوده جز آنکه ملایم باشد بفرار و گریز فرنگستانیان از لشکر حیدری بسوی انگریزان که نیلی گرانمایه ثمره آن سازش و بندش بود که از مدت مدید در میان آمده؛

بیان آن سازش و بندش که منتهی شده بدین غدر که فرنگستانیان نسبت بحیدر علی خان ارتکاب نمودند ؛

پاس عزت و دیانت مؤلف این اوراق را رخصت نمیدهد که ازین بندشهای نفرت زا و سازشهای ابواب نفرین کشا که دران عهد استعمال کرده شده بود یاد نیاورد و یا چشم پوشیده ازان خاموش بگذرد و تفصیل این اجمال آنکه پس از تسخیر کبیر یپتن سیاحی شیاد* که بشیوه جراحی اشتغال می ورزید از سرکار حیدری اجازت داده شد تا بسوی سواحل شرقی که بنام کارومندل خوانده می شود مراجعت نماید و رفاقت جماعه منصبداران انگریز را که دران سابق عهد گرفته شده بودند و دران زمان بدانصوب می رفتند غنیمت شمارد؛ الحق این

* این شخص که نامش بپاس حرمت خاندانش پیدا نمیکنم از رهگذر نفرت انگیز سلوکش مطمح انظار دولت فرانسیسیه گردید و حالا زحمت بند و زندان میکشد ؛

اجازت از در ناهوشیاري بود ولیکن چه باید کرد که ناف انسان بر غفلت ونادانی زده اند اگرچه دران اجازت مطمح نظر همین غیبت او بود از لشکرگاه وازان ناشایسته هیچگونه احتمال خوف وترس درمیان نه همانا چقدر اسباب اتفاقي آن ناکس کس نمارا فراهم آمده باشد که او را یارای آن پیدا شود که مصدر ایذای گردد؛
نخست این جرّاح نزد حیدر علي خان در کوئنباتور آمده بود و دران محل چنین وانموده که او بهادریست از بهادران ڈي سنط لوئز و در بعض زمان پیشین کپطان توپخانه بود وحالا بسوی پاندیچیري میرود؛ سپهدار جنود فرنگستاني حیدر علي خان که جرّاح مسطور ازوی دریوزه یاریگري نموده بود سخنان او را بقبول تلقّي نمود و وجه قبولیت این بود که سرکردهٔ کارخانهٔ فرانسیس در کالیکوت سفارش او کرده بود بسوی آن سپهدار و در اخیر اخبار فرنگستان که بدو فرستاده این کلمات درافزوده بود که این اخبار تصدیق نمودني است که بوسیله مردی معتمد علیه بمن رسیده است ویافته ام از دست م لي شیویلیئر ڈي کریسط که همراه کاروان از فرنگستان تازه رسیده وعازم پاندیچیریست این سپهدار بخواندن این سفارش هیچ شک درباره نیکو صفات شیو یلیئر در دل خود راه نداد چه صاحبي دال بر ثقاوت وطهارتش بود بی باکانه بگردن آویخته؛ بدین دروغ راستي نما سپهدار مذکور او را باکمال گرم جوشي پذیرفتاري نمود و پیش نواب حیدر علي خان حاضر

گردانید نواب فلک جناب و یرا بسرداری قشونی از سپاهیان
بمشاهرهٔ معقول ممتاز فرمود؛ وچون این مرد سیّاح یکسر تهیدست
بود وباخود چیزی نداشت سپهدار موصوف چیزهائیکه ناگزیر مردم
ذی عزّت باشد بدو ارزانی نمود؛ واو بعوض نوازشهای گوناگون
چنان غدّاری وناهنجاری نمود که در عرصهٔ سه ماه از تمامی خدمات
خود معزول گردانیده شد؛ چون کارش بحالت دریوزه گری گرائیده
او اعتماد بر شیوه خود که جرّاحی باشد نموده درخواست اجازت نمود
تا اساس طبابت گرد خود بر چیند این درخواست بوسیله جرّاح سرکار
حیدری که سابقا در رجمنظ موشیر لالی باوی نسبت خواجه تاشی داشت
بحضور نواب والاجناب صورت پذیرائی گرفت اکنون
سیّاح مذکور از گریبان طبابت سر برآورده خود را شیو یلیئرڈی
کریط یا بهادری از بهادران سیح بذریعه آن صلیب که از
برای او دستاویز هر گونه مقصود بود مشهور ساخت؛ حقیقت
این است که صلیب مزبور از آن سنظ لوئز بوده که یک جانب
آن که بران شمشیر و تاج لارل میباشد (وآن نام درختی است که
برگش همیشه سرسبزمی باشد وبرسبیل جائزه کلاهی از ان تربیت داده
بفیروزمندان وبهادران می بخشند تا دلیل باشد برینکه نام بلندشان
پاینده خواهد بود) هنوز سالم بود ولیکن جانب دیگر که بران نقش
ونگار سنظ لوئزمی باشد محو ساخته وخود بجای آن صلیبی برنگاشته تحریر

میکرد که من این صلیب را بدینمط خاص در پرتکال ساخته ام تا آنرا نمایش فرانسیسی داده باشم منصبداران فرانسیس اورا نهی کردند تا آن صلیب را نپوشد ؛ سخن مختصر بواسطه یکی از انواع شیادی عادیش آخر کار بزندان فرستاده و بعد چندی بذریعه همکارش ازان رهائي واجازت داده شد تا بسواحل شرقي در رفاقت منصبداران انگریزي که ماذون شده بودند تا بمدراس مراجعت نمایند ارتحال نماید ؛

چون سیاح مذکور زبان انگریزي را نیکو میگفت در انجا متصدي آن شد که خود را مشمول الطاف هم گرداند بوسیله و انمایش آن سلسله روایات بزرگواري وکارگزاري گذشته خویش که آن را آنمرد شریف باور کرد پس ازان سیاح بدو گفت که تمامي فرنگستانیان که در ملازمت حیدرعلی خان مي باشند جزو اعظم لشکر او وجود ایشانست و از نوکري او خاصه منصبداران کارفرماي بغایت دلگرفته و بیزار اند ؛ اگر دیوان دولت انگریزیه مدراسیه مرا بچاکري قبول کند عهد میکنم که همه را بران خواهم آورد که حیدرعلي خان را گذاشته کناره گیرند و در اتمام رسانیدن این مهم جراح سرکار حیدري که دوست منست هرگونه یاري خواهد کرد ؛ منصبدار انگریزي بشنیدن این نوع سخن که دلالت داشت بروارهانیدن دولت مدراسیه ازان حمایت وحراست

نامردانه که در یندروزها بعمل آورده بود سیّاح را بحضور کرنیل کال سرکرده
انجنیران که در دیوان مدراس مکنت و اقتدار گرانمایه
داشت آورد؛
کرنیل کال که مانند دیگر فرنگستانیان متعصّب بدینمعنی وثوق
میداشت که امیران هندوستان بدون یاریگری فرنگستانیان
مصدر امری گرانمایه یافتحی بلند پایه نمی توانند گشت بمنصوبه پیش
کرده سیّاح بغایت شادمان گردید واورا بطریق پیشکشی
غریب پیش گورنر مدراس ونواب محمد علی خان آورد؛ وایشان
اورا بمشابه فرشته رحمت وارهاننده از گوناگون بلاونقمت برشمردند؛
این چنین سیّاح شیاد ما که ازحالت جرّاحی مختصر که در معسکر حیدری
داشت بدررانده شده بود ناگهان خودرا درسلک دوستان ومعتمدان
گورنر مدراس ومحمد علي خان منظوم گردانید چنانچه بضیافتهای پرتکلّف
وهدایای گرانبهها اختصاص داده شد؛ اگرچه درعین اینحالت هدف
سهام طعن وملام بعضی از انگریزان بوده که اورا ازان عزّت
واعتبار که بوسیله شید وخدیعت خود خاصه در هندوستان پیدا ساخته بود
می دانست درانزمان که کار گذاران دولت مدراسیه در پیش
بردن منصوبه بربسته خویش تفکّر وتامّل ها داشتند که چگونه آنرا بکار
درآرند قدیم منصبداری فرانسیسی ازجنود کمپنی فرانسیس درانجا
رسیده؛ وچنان وانمود که ازقبل آن کمپنی بروجیفی رفته اکنون آمده است

و میخواهد تا در سلک چاکران انگریزی منسلک گردیده بر مدافعه و شکست حیدر علی خان همت برگمارد مقصدی که سیاح جراح مطمح نظر داشت برو وا نموده شد، او در جسارت نمودن براتمام این کار دشوار و ایستادی نکرد چنانچه درخواستش رقم قبول یافت و چنان وعده کرده شد که او را منصب جلیل لفطننط کرنیل داده خواهد شد بران سپاهیان که از نزد حیدر علی خان گریخته خواهند آمد؛ از بهر اظهار توثیق اعتماد دولت مدراسیه بر آن منصبدار صنادیق و خواسته های گرانمایه او بخانه گورنر برده شد چنانچه گورنر آنهمه آشیا را در حجرهٔ خاص خودنگاه داشت و تا حیدر علی خان ازین سازش هیچگونه بوئی نبرد جاسوس نو به پاندیچیری رفت و در انجا از بهر وثوق تمامی آشنایانش چنان اظهار کرد که من عزیمت ملازمت حیدر علی خان میدارم، چنانچه چندین منصبداران و نوجوانان گفتند که ما نیز همراه شما خواهیم رفت او درین خصوص هوشیاری را کار فرمود که نامهای این جماعه در فردی برنگاشته بگورنر مدراس فرستاد و خودش پاندیچیری را گذاشت و او می پنداشت که شکایت نامه گورنر انگریزی به پاندیچیری خواهد رسید چنانچه گورنر فرانسیس برسیدن این شکایت نامه آنجماعه را که فرد اسامی ایشان فرستاده شده بود بنزد خود طلبید و از ایشان عهد گرفت براینکه بی اجازت او از پاندیچیری نروند؛ جاسوس

مسطور که باعلام آن پرداخته بود طي مسافت بآساني مي نمود زيرا که اين کشور
در تصرف انگريزان بود در عرصهٔ قليل بالشکر گاه کرنيل عود در
حوالي امبور در آمد دو روز درانجا مقام کرد و چون آن لشکر بعزم
تلاقي با عسکر جنريل اسمته روانه شد او در امبور رفت
و اظهار ساخت که نزد حيدر علي خان ميروم ؛ راهبر و چيزهاي
ضروري که او درخواست کرد همه مهيا کرده شد تا آنکه پيش
حيدر علي خان در رسيد و سپهدار جيش فرنگستاني که در معسکر
حيدري بود بهواخواهي او در آمد ؛ و وصول او را از اتفاقات حسنه
برشمرد، و دلشاد گرديد که او را رفيقي شفيق بدست آمد بنابران
در پيش کردن هرگونه آثار دوستي و حرمت او قاصر نگرديد ؛
جاسوس مذکور در اول وهله چنان وانمود که پيشکشهاي سرلشکر
موصوف را باشکر و سپاس دلي پذيرفت و ليکن بعد چندي
بملازمت رضا علي خان که او را از ديرباز مي شناخت و بپاس اهل
خاندانش غايت اعتماد بر و ميداشت بشتافت ؛ رضا علي خان
او را پيش حيدر علي خان برد ؛ وليکن نواب والا فطرت اگرچه
سپاهي فرانسيس را همواره با دلخوشي تمام ملاقي مي گرديد با وي
آنچنان اظهار بددماغي نمود که حاضران ازان استعجاب کردند،
زيرا که مير مخدوم علي خان او را در سرکردگي سواران فرانسيس
هنگاميکه او سپاه را از پهنجي به پانديچيري ميکشيد ديده بود

و بتوثیق تمام بددلي و نامردي او را خاطرنشین نواب بهادر
ساخته ، بنابران این معني از حیز قیاس بیرون بود که کسی
نواب را بران آوردی که اورا باکرام و دلجوئي پذیرفتاري نماید از
رهگذر وثوقی که او بروایت میر مخدوم علي خان داشت ؛ بدین
سبب جاسوس مذکور بمرتبه منصبداري آن رساله هزاران
که دران زمان از وجود کپطان خالي بود برداشته نشد چون زنهار
در مخیله سپهدار موصوف صورت نمیگرفت که مردی اهل
خانواده وعزت ، خداوند ذمیمه جبن و نامردي تواند بود ، چنان پنداشت
که مگر مخدوم علي خان بی وجهی موجه اورا از نظر نواب حیدر علي خان
ساقط گردانیده است پس از آمدن او بچندروز جنگ ترنامَلي
صورت گرفت و منصبداران رساله های سواران باجازت سپهدار
خود که بفرمانفرمائي توپ خانه اشتغال میداشت خواستند
تا جاسوس مذکور را بسرکردگي خود در هنگام جنگ بردارند ؛ او
ازین کار سر برتافته همواره عقب نواب حیدر علي خان می ماند نواب
درین زمان اورا بر اسپ یکی از جماعه هزاران سوار دیده فرمود
تا اورا بدل آن اسپی دیگر از آن یکی از جماعت پنداره که حالي
کشته شده بود بدهند واین خفتی عظیم بود که به نسبت او بعمل آمد ؛
هنگامیکه لشکر حیدري از سنگومن روانه شد تا درمیان
کیبریپتن و وانمباري رحل اقامت انداز د بسبب طغیاني رود پالر

سپهدار حیدری ورنگ نمود در ینزمان نواب بهادر خبر هنگامهٔ
که در میان هزاران و دّرا گونان پدید آمده بود او را فرستاد تفصیل
این اجمال آنکه این هر دو جماعه از گرفتن مشاهره که بر حسب
معمول بدیشان داده میشد سر بر تافتند و بر این معنی اصرار کردند
که بجای سکّهٔ زرّین سکّهٔ سیمین داده شود زیرا که درینصورت
دو و نیم روپیه دریکماه بدیشان عائد میگردید و چون ازینگونه
هنگامه پیش ازین گاهی صورت نگرفته بود سپهدار مذکور
جهت فهمانیدن ایشان واقعه جنگ پسین را که ایشان
عنقریب باخته بودند دستاویز توبیخ و سرزنش خود ساخته
چنین گفت همانا جای شرمساریست که درباره پذیرفتن مزد راه
قدح می پویید و درباره پیدا کردن استحقاق آن نمیکوشید؛ چنانچه
ایشان ازین سخن رنجیده شده شامگاه همان روز باهیئت
مجموعی بایراق و شمشیرهای خود بمعسکر رام چند مرهته رفته
درخواست خدمت نمودند بشنیدن خبر ارتحال ایشان
سپهدار موصوف با جماعه سپاهیان تنادر بدنبال ایشان
برشتافته رام چند که از ناخوشی نواب حیدر دل احتراز لازم
می شمرد فرمان داد تا ایشان لشکرگاه او را واگذارند؛ پس
ایشان خور را از انسو مانده و ازینسو رانده یافته منتظر ورود سپهدار
مذکور ماندند و آنگاه بفرمان او اسلحه خود را بر زمین تسلیم پیش

اونهادند و او چندروز ایشانرا مقیّد داشته باز بحال نمود؛ و این امر بفرمان
نواب عطاپاش خطاپوش صورت گرفت؛ منهیان
از دیلور بحیدر علی خان و از سلطان بسپهدار موصوف
خبر آوردند که انگریزان بنای نوعی از خیانت و غدر نهاده اند و فرار
جمعی از فرنگستانیان که در لشکر حیدری اند مطمح نظر ایشان
است. بمجرّد شنیدن این خبر در مخیّله سپهدار موصوف گذشت
که ازین به تدبیری نیست که تمامی سپاه فرنگستانی را پیش
خود خوانده بصلیب مسیح وکتاب پاک ایشانرا سوگند دهد
تا به دیانت و راستی بچاکری حیدری پردازند و هر خبر که بر خلاف
مصالح نواب بهادر و سپهدار مزبور بشنوند اعلام نمایند و زنهار
بر واگذاشتن چاکریش جسارت نکنند بدون آنکه ازو
نخست استجازت نموده باشند،
انگریزی جاسوس در معسکر حیدری عمده یاری درین روزگار یافت
و آن جرّاح سرکار حیدری و دوستدار شیویلیئر دی کریسطبود
زیرا که این مرد هنگامه دوست آرامش دشمن باقتضای طبیعت
میلانی داشت بر کارهای پرخطر و بدل می خواست که خود را
زبان زد جمهور ساخته باشد؛ چنانچه اینمرد بکارگزاران دولت مدراسیه
پیغام فرستاد که او بر تقدیر تعیین عهده سرجیئن میجر بدو ارتکاب
هرگونه مهم خواهد نمود، ولیکن چون برحسب این بندش یا سازش

نمی توانست که بر سپاهیان که حالي سوگند خورده اند زور آرد یا اجبار بر ترک ملازمت حیدري نماید، صورت حال بدر اس برنگاشت؛ و از احوال کار خود اخبار نمود که این معني اکنون ناگزیر پنداشته می شود که چند پادري بنام جیسیوط که حالي در معسکر حیدر علي خان می باشند در سر انجام نمودن این کار با ما یار گردند؛ و همانا این خود قرین مصلحت خواهد بود که کتوبی از نزد گورنر پاندیچیري به پادریان فرستاده شود که دران اشارت باشد برینکه این حضرات مردم فرانسیس را فهمانیده بر آن آرند تا نوکري حیدر علي خان را واگذارند و از میان معسکر انگریزان و ممالک ایشان متوجه پاندیچیري شوند و برایت و سپاه خود شان ملحق گردند؛
اکنون حال این پادریان دیانت توأمان باید شنید که چون ایشان یکسر وظیفه خوار انگریزان بودند و هیچگونه معاشي یا قوتي در هندوستان جز آنکه انگریزان بدیشان بخوشي خاطر بدهند نداشتند، خود را مقیّد این معني پنداشتند که بدان تعلیمات و احکام که بدیشان فرستاده شده نیکو اشتغال ورزند؛ درین میان خطی بدروغ ساخته از گورنر پاندیچیري درباره عدم مزاحمت آمد شد چاکران ایشان بسوي خانه های شان در بلده سنط جارج به حیدر علي خان رسید چنانچه پروانهٔ درباب عدم مزاحمت مذکور از سرکار حیدري بپادریان داده شد و بدینوسیله ایشان وکیل انگریزان شدند در فرستادن

رسل و رسائل انگریزان بسوی جاسوسان شان و در همین اثنا
فرصتی شایسته می جستند، تا فرمان انگریزان را بجا آورده باشند
ایشان پنهانی آن مکتوب بدروغ ساخته گورنر پاندیچیری را
بسپاهیان فرنگستانی از بهر باز گردیدن وانمودند و گفتند که ایشان
منع کرده شده اند که آنرا بسپهدار وانمایند بلکه گورنر بما فرستاده
است تا سپاهیانرا بران آریم که ایشان چاکری امیر محمد یانرا
واگذارند؛ و چون این حضرات از ائمه دین بودند بسپاهیان
وانمودند که حلف و سوگند ایشان در خصوص مرد بی دین هیچ وقعی
ندارد و زنهار بنقض آن ایشان عند الله مواخذ نخواهند گردید؛
در باره وانمودن پادریان اینگونه مکتوب بسپاهیان فرنگستانی
زنهار در حیز امکان کسی نیست که انکار کند زیرا که شهرت این امر
جهانگیر است و بسیار کسان که حالی در پارس دار الملک فرانس
می باشند بگواهی توثیق آن میتوانند نمود و درین معنی شکی نیست
که مکتوب مذکور مفتعل یا ساخته بود زیرا که گورنر پاندیچیری
هیچ باعثه یا حجت بران نداشت که آنرا از سپهدار فرانسیسی
پوشیدی زیرا که آنسپهدار چندین خط از گورنر موصوف نوشته
دست خودش نزد خود داشت که هر گونه شبهه جعل یا ساختگی
بدان ازاله می توانست نمود؛ الغرض پادریان جیسیوط درین
معامله بجد متکاری انگریزان پرداختند و سه پادری پر طکیشان همراه

کارخانه دار انگریزی که با پیغام آشتی و صلح بمدراس میرفت روانه ساخته شدند؛ هنگامیکه پیشوایان پرطکیش در ویلور رسیدند وپادریان جیسیوط آن خطوط را بجنریل اسمتهه و گورنر آنمقام دادند ایشان خیلی متحیر شدند ازین که آن ائمه دین بدینگونه رسالت اشتغال ورزیده اند خاصه بدریافتن اینکه آن معامله اتفاقی نبود بلکه قدیمی و گرانمایه؛ پادریان جیسیوط این واقعه را ترسان ولرزان بیان میکردند و میگفتند که ایشان درین امر بی گناه اند وزنهار ازان سازش که بررغم آن امیر که ایشان زیر بار گران احسان او یند بعمل آورده شده خبر ندارند؛ الحق حیدرعلی خان هنگام روانگی ایشان بطریق خرج راه بهریک سه صد روپیه عنایت کرده بود؛ واگر خواسته بودی در دست قدرت او بود که ایشانرا بدان سیاست و تعذیب معذّب گردانیدی که این ناکسان سزاوار آن بودند؛

چون حیدرعلی خان به کبیر پیتّن مراجعت نمود جنریل اسمتهه وانمباری را که سپاه حامی نداشت بتصرّف خود درآورد، ولیکن از رهگذر انتظاری که از بهر فرارسیدن ساز و سامان جنگی و اذوقه که از راه دوری آمد میکشید نتوانست که بتعاقب حیدرعلی خان پردازد؛ و دشواری فراهم ساختن چارپایان بارکش و گردون بدان مثابه بود که او را ضرورت افتاد که پاره از لشکر خود از برای

آوردن رسد پیش فرستند ؛ علت تاخیر درکار و بار جنریل
اسمتهه از دست رفتن همگي ساز و سامان جنگي و از وقه و ذخیره
لشکري بود که در انبور بتصرف حیدر علي خان درآمد ؛
اکنون دولت مدراسیه برحسب وعده خود جمعیتي از سوار
و پیاده نگاهداشت و بنام سپاه اجنبي ملقب ساخته زمام سرکردگي
آن بدست جاسوس فرانسیسي که در معسکر حیدر علي بود سپرد
و شیو پاییئر دي کریسطر را داروغه آن ساخت ؛ و از بهر اختصار این
روایت نفرت زا درین مقام گفته مي شود که کار این سپاه نو نگاه
داشته برحسب خدایع پنهاني شیو پاییئر نهمین از بهر ایذای حیدر علي خان
بلکه از بهر کشتن نواب موصوف بکار برده بود بانجام انجامید ؛ مطمح نظر
آنمسکینک درعین افزایش آن جمعیت یکسر برباد رفت آنانکه
بسوي پاندیچیري یا دیگر مقام از بهر نگاه داشتن مردم رفته بودند
راز ایشان فاش گشت و همگي سواران نو بسوي پاندیچیري
گریختند یا بحیدر علي خان ملتجي شدند و حیدر علي خان اسپهاي ایشانرا
که آورده بودند بقیمت بخرید اگرچه آنرا از نزد نواب خطا بخش دزدیده
بودند سرگروه سیه بخت این سپاه اجنبي برحسب کردارهاي
خود از صاحبان انگریز که از بهر خدمتشان دست از
همگي امانت و دیانت شسته بود در محکمه لشکر انگریزي
بسیاست رسید که جبانست و بددل و ناشایسته سرلشکري

چنانچه او را از لشکر بیرون راندند و شیو پاییر که محرّک این سلسله ناهنجاری شده بود مبتلای بند و زندان گردید؛ حینیکه نظام علي خان (چنانچه بالا گفته شد) از حیدر علي خان جدا شده متوجه کرّپه گردید دیوان مدار المهام دولتش رکن الدوله بنواب محمد علي خان که باوی قرابت برادری داشت برنگاشت که من بجد و جهد تمام نظام علي خان را بران آوردم که از حیدر علي خان مفارقت گزید و اگر آن برادر و جماعه انگریزان درخواسته باشند من بعنوان سفیر مختار بمدراس می آیم تا در انجا حسب دلخواه شما عهد و میثاق بسته شود؛

بمجرد شنیدن این پیغام مسرّت التیام گورنر و اهل کونسل بزودی باعلام آرزوی خویش بدیدنش در شهر خود پرداختند؛ چنانچه رکن الدوله و رام چندر سردار مرهٹه که یکی از معتمدان نواب نظام الدوله بود با کمال شان و شکوه روانه مدراس و در انجا با غایت تمکین و احتشام پذیرفته شدند و هر روز بوا نمودن عجایب جدید فرنگ مسرور و باهدای تحایف گرانمایه مخصوص گردانیده؛ اکنون وکیلان بانند پایه عهدنامه را که متضمن بود برقایم و راسخ گردانیدن نظام علي خان محمد علي خان را بر نوابی آرکات و مالکیت هر بوم و برکه او میدارد بدستخط خویش موکد ساختند نیز از طرف نظام علي خان سرکارات

چهارگانه شمالي سليپتن و آن شهر بزرگ خودش را
برانگريزان بطريق عطيه مقرر ساختند؛
سپس دوتا کونسلي از مدراس بحيدرآباد پيش نظام علي خان
بعهده سفارت روانه کرده شدند و نظام علي خان ايشان را
باکمال اعزاز واکرام مصحوب هداياي ثمين وتحايف گرانبها
از بهرخودشان واز بهر گورنرمدراس رخصت فرمود؛
مورارراو سردار مرهته خداوند خطه کوچک آن طرف
سرا باجمعيت دوهزار و پانصدسوار وسه هزار پياده بحالت
شکسته بمعسکر انگريزي پيوست زيراکه انگريزان درين
روزگار از هرجا کمک و معونت استدعا کرده بودند؛

سعي نمودن جنريل استه بمصالحه کردن باحيدرعليخان وناکام گرديدنش دران؛

جنريل استه که از چگونگي مملکت وکيفيت جنگ
حيدرعلي خان نيکوآگاه بود بسيار کوشيد تا کونسليان مدراس را
برآن آرد که پيغام صلح حيدرعلي خان رابقبول متلقي گردند؛ امّا ثمري
نبخشيد بنابران برارباب کونسل چنان وانمود که راي من
درين خصوص اقتضاي آن ميکند که بجاي تلف کردن اوقات
درمحاصره قلاع درتعاقب وتنگ فشردن افواج حيدري تاتوان بايدکوشيد

اگر او قصد مقابله نکند و کناره گیرد درانصورت بعضی از قلاع نامی او محاصره کرده شود چنانچه شهر بنگلور دار الملک صوبهٔ خوش وخرم درخور آنست که بر محاصره اش همت برگماشته شود ولیکن کارگذاران دولت مدراس براین معنی تصمیم نمودند که تمامت بوم وبر را که بیرونسوی گهاتها یا سلسله جبال بزرگ است تسخیر باید نمود؛ بنابران بجنریل مذکور بجد فرمودند تا لشکر خود را دو بهره کند یک بهره را بسرکردگی کرنیل عود واگذارد تا او بمحاصره و تسخیر تمامی قلاع که درمیان ادویه واقع است پردازد و بهره دیگر خودش حیدر علی خان را مشغول جنگ وجدال دارد؛

جنریل اسمتهه بدین فرمان کاربند شد وآنچه مطمح نظر او بود بوجه احسن سرانجام پذیرفت کرنیل عود بسیاری از مواضع را بتصرف خود درآورد ازینرو که حارسان اکثر این مواضع از آداب حرب وضرب بهره نداشتند وازین جهت که جهازات حیدری درانزمان در ملک گوئه اقامت داشت دست تطاول ایشان ازان کوتاه ماند وقوع این فتوحات سرمایهٔ غایت نازش وبرخودبالی گورنر وکونسلیان مدراس گردید خاصه هنگامیکه گوشگزار ایشان گشت که هشت هزار مردم جنگی جهازی از بنبئی در منگلور فرود آمده آن مکان نامدار را تسخیر نموده اند وسه صد ضرب توپ درانجا یافته شد؛ سرکرده این لشکر چنان انهانمود که اکنون هرچه زودتر او میخواهد

که لشکر بر سر حیدرنگر کشد زیرا که او میداند که هیچ چیز سنگ راه او
نخواهد گردید و آنرا مسخر خواهد ساخت و بیشمار خزائن
و دفائن حیدری که در انجا ذخیره کرده شده است بدست خواهد آورد؛
این خبر فرحت اثر بذریعه یکصد و یک شلّک از قلعه سنط جارج
گوشگزار خلایق نموده و روایت تسخیر منگلور در معمورات
فرنگستانی در هندوستان و دیگر بلاد و دیار بمعرض اعلام و اشتهار
درآورده شد؛

امداد حیدر علی خان از بهر مدافعه جیش بنبئی و تنبیّه انگریزان درین زمان بر استخلاص بنگلور؛

چون خبر فرود آمدن جیش انگریزی به منگلور بحیدر علی خان بفور
رسیده بود بنابران بحکم ضرورت بزودی در صدد مدافعه این لشکر
گردید زیرا که مرکزی بهره ممالکت کنرّه که عنقریب در قبضهٔ
تصرّف حیدری درآمده و از رهگذر وضع خاص کوهستانیش که از
دستبرد اعادی محروس پنداشته شده در حمایت و حراست
آن تمامتر اهتمام نرفته بود بنابران بدان افواج که در بدنگر و سرا
و سرینگپتن اقامت داشت فرمان میرسد که بر جناح استعجال
بصوب کنرّه نهضت نماید و جناب ٹیپو سلطان بسرکردگی
سه هزار سوار خونخوار بطریق هراول پیشتر می شتابد حیدر علی خان

بهادر خودش باسه هزار نفر از تناوران و بهره از توپخانه و قریب
دوازده هزار سواران گزیده اسش روانه آنصوب گردید و بقیه
افواج را بسپهسالاری مخدوم علی خان باز پس گذاشته بدو فرمان
داد که هر دو لشکر انگریزی را در تشویش و پریشانی میداشته باشد
تا تیزتگی ایشان بکندپائی گراید ولیکن زنهار خودرا عرضه اخطار
جنگ نکنند؛ جنریل اسمتهه بمجرد استماع خبر روانگی حیدر علی خان
پیغام محاصره نمودن بانگلور بکونسل مدراس فرستاد و چون ایشان
سرمست باده فتوح منگلور بودند پیغام او را قبول نمودند؛ ولیکن
ازینرو که تسخیر منگلور را از مهمات گرانمایه می شمردند بنابران
عزیمت نموده شد که کرنیل کال سرکرده انجنیران در سربراه کاری
این مهم کوشد؛ و تا او زیر فرمان جنریل اسمتهه نبوده باشد دران
لشکر بنای کنگاشی نهاده شود که ارکان مقوّم آن این سه رکن
رکین باشند نواب محمد علی خان و کرنیل کال و مسطر ماکس
و این دو پسین از کونسلیان مدراس بودند و با جنریل اسمتهه
تمامی امور وابسته این مهم را فیصل میکردند؛ و از بهر احتیاط درینباب
که اینچنین اصحاب جلیل القدر در آنچنان مهم گرانمایه نسبت
بدولت انگریزیه مورد غم و غصّه از جهت عدم فیروزی یا ناکامی
نگردند در تهیّه ساز و سامان قلعه کشائی اهتمام تمام بکار رفته چنانچه
شانزده خمپاره یا غباره و سی و سه توپ کلان و پنجاه ضرب

کوچک و دیگر چیزهای وابسته جنگ همراه ایشان نموده شد؛
و چون این آلات جنگی را مسافت هشتاد فرسنگ بایستی
قطع کرد تا به بنگلور برسند و دستیاب نمودن نرگاوان بارکش
دشوار چندین منازل مقرّر کرده شد که دران انتظار نموده شود
تا آنزمان که همگی اسباب محاصره مهیّا و آراسته گردد؛

بیان برگرفتن جنریل استه بعض قلاع حیدری
و مسترد گردانیدن مخدوم صاحب آنرا بهمان گونه دغل؛

جنریل استه متصدّی این معنی گردید تا چندین قلاع را که در اثنای
راه بود مسخر نموده راه را بهر رسد از خار و خاشاک مصفّا سازد؛
یک قلعه را ازین قلاع جنریل استه بعیّاری و دغل برگرفته
تفصیلش اینکه جاسوسان جنریل موصوف هرکارهٔ میر مخدوم علیخانرا
گرفتار کردند که مکتوبی بقلعه دار آنجامی برد متضمّن اینکه آخر شب
کمک پانصد سپاهی بدو خواهد رسید و اورا پر محتاط باید بود که
آنمکان در معرض اخطار محاصره است چنانچه جنریل آن مکتوب را
بجنسه بدست هرکاره خودش که از خصوصیات لشکر حیدری
نیکو آگاه بود واسپرد تا بدان قلعه دار رساند وز بانی خاطرنشین
او کند که کمک حالی میرسد و در اواخر شب جماعتی از لشکر
انگریزی بدانجا رسیده قلعه را بتصرف خود درآوردند؛

چون مخدوم علي خان ازین روداد عیّارانه آگاه شد پس از چند روز
از همان پیمانه برحریف پیمود که او بروی پیموده بود؛ یعنی او
سواران هندوستاني را که درمیان شان چندین کس برخت
وساب کبود مانند دراگونان انگریزي ملبّس بودند فرمان داد
تا خودرا درمید انگاه آن قلعه وانمایند؛ و یکی از ایشان نزد سردار
آنمکان فرستاده شد تا بزبان فصیح انگریزي بدو وانماید که جمعیتی
گران از سواران حیدري بتعاقب شان سخت پرداخته
بودند بناچار ایشان گریخته تا سواد این مکان رسیده اند وسرکردهٔ
رساله مرا پیش شما فرستاده بالتماس اینکه دروازه قلعه را
مفتوح دارید تا ایشان بسلامت بقلعه درآیند؛ وچون
این رسول یکی از دراگونان انگریزي بود که با اسپ خود از نزد
ایشان کناره گرفته ملحق افواج حیدري شده هیچ بدگماني ازان
برنخاست؛ وهمانزمان جمعیّت کلان از سواران در رسید
ورسالهٔ ساختهٔ انگریزي شتابان رفته یک دروازه قلعه را که
مفتوح بود متصرف گردید وتمامي سواران را اندرون قلعه راه داد؛
کرنیل غود برحسب تعلیم اصحاب کونسل چندین قلعه را
محاصره نمود ولیکن در آخر از رهگذر قلّت سپاه کارش بتشویش
وتحیّر کشید بنابران بکونسل مدراس از بهر کمک جدید
برنگاشت؛ و بمحاصره دارماپوري اشتغال ورزید وقلعه دار آن

مردی بود دلیر بنام پاینده خان در حمایت قلعه نیکو کوشید و زنهار
ببرداشتن علم سپید که نشان استیمان است تا آنزمان
که دیوار شگافته و خندق انباشته نشده بود جسارت ننمود
وکیلان او نزد کرنیل عود رفته بودند او بدیشان هیچ شرط دیگر پیش
نکرد بجز اینکه قلعه را وا سپارند؛ چون وکیلان مجاز نبودند که برد و قبول
چیزی بدون استرضای قلعه دار اقدام نمایند بسوی قلعه مراجعت
نمودند و در آنزمان اکثر سپاهیان نگاهبان قلعه بر دیوارها و رخنهای
حصار منتظر بودند چون ایشان را دیدند همگی شان بر ایشان
هجوم آوردند تا در یابند که چه خبر آورده اند در همانزمان سپاه انگریزی
از خندق بر جسته در رخنهای حصار برآمدند و عقب ایشان دیگر
مردم رسیدند و تمامي سپاهیان محافظ و قلعه دار و پسرش
و دیگر منصبداران را به تیغ بیدریغ کشتند همین دوازده تن از
توپچیان فرانسیسی بسفارش افسران انگریزي جان بسلامت
بردند این یورش در انزمان صورت گرفت که نشان سپید
در رخنه حصار بود در اینجا روایتیست که لشکریان کرنیل عود بسیار
آشفته شده بودند که در هیچ جا ازین مواضع مفتوحه اموال غنیمت
بدست ایشان نیفتاده زیرا که حیدر علي خان ساکنان قلعجات را
فرمان داده بود تا آنرا[۲] واگذارند و تمامي خواسته های شان با خود ببرند
و همچنین با پاینده خان[۲] قلعه دار فرمان رفته بود که سپاهیان بجز رخت

ضروري پوشيدني باخود ندارند ونيز ميفرمود که چون فرنگستانيان بطمع غارت جنگ ميکنند نميخواهم که ايشان برکام دل خود فيروز گردند؛ اين معني بآساني ميتوان دريافت که کرنيل عود و ديگر منصبداران چرا سپاهيان خود را ازين سنگدلانه قتل و خونريزي منع نکردند زيراکه اين يورش بدون فرمان ايشان صورت گرفته بود؛ از بهر انتقام ستمديدگان دار ماپوري پس از چندي مخدوم علي خان بقتل عام جماعتي از سپاهيان انگريزي در ميدان ديلور فرمان داد؛ و حيدرعلي خان آنچنان کينه و عداوت سخت نسبت بکرنيل عود در دل جاداد که ميخواست بتخصيص بر جيش او حمله آرد و دام فريب براهش در چيند الحق اگر آن سپهدار در بند کمندش مي افتاد احتمال قوي بود که از دست آن انتقام کش مبتلاي سخت سياست ميگرديد؛

پس از تسخير دار ماپوري کرنيل عود افواج خود را بر حسب فرماني که از ديوان مدراس بدو رسيده باجنود جنريل اسمته ملحق گردانيد آن سپهسالار پس از حراست و حمايت طريق رسد بسوي بنگلور نهضت نمود و چندين دژ و قلاع قريبه را برگرفت ازانميان کولار و هسکوته بود و بدان نظر که هسکوته را ذخيره گاه از بهر محاصره مقصود سازد در تحصين و توثيق آن نيکو کوشيد؛

رسیدن وکلای سکّان دیونهلّي پیش جنریل اسمتهه ازبهر طلبیدن خط امان وسلوك جوانمردانه آن سپهسالار بدیشان وشاد گردیدن حیدرعلي خان باستماع آن روداد ؛

هنگام رسیدن جنریل اسمته به اسکوته وکلای سکّان دیونهلّي بنزدیک او آمدند و مبلغی خطیر بطریق خراج پیشکش او ساختند و گفتند که این قصبه وقلعه مولد حیدر علي خان است و بشرف میلاد نواب فرخنده نهاد مفتخر و ازین رهگذر آن بقاع و دیار بگوناگون عنایات و دستوریها ازان امیر دولتیار اختصاص داده شده ؛ جنریل بپاسخ ایشان گفت که من بتقدیم مراسم اعزاز و اکرام مسقط الراس آنچنان رئیس مبارک اساس بطیب خاطر اولاً میکوشم تا دیگران درین کار بمن اقتدا نمایند ؛ چنانچه خط امان که پشت پناه آن قصبه و اعمال باشد بدیشان بخشید و زر پیشکش که ایشان آورده بودند بدیشان انعام فرمود و بتاکید فرمان داد تا هیچ متنفّسی از لشکریانش بدون اجازت دران مکان نرود ؛

این سلوک جوانمردانه که از جنریل اسمته بوقوع آمد آن وقعت و حرمت را که در دل حیدر علي خان نسبت باو از دیرباز بود دوبالا گردانید ؛ چنانچه در شکرانه این دو تا بر اسب اسپ خاصه مع زین مرصّع بدو فرستاد و دریوزه قبول از و نمود ؛

سپہ سالار افواج بنبئی پس از تسخیر منگلور چنان تصور نمود که اکنون از برای او ہیچ چیزی باقی نمانده است جز اینکه بجیدرنگر کوچ کند و آنرا بتصرف خود درآرد چنانچه این معنی با علام کونسل مدراس پرداخته بود واگرچه مردم بدو گفتند که ازینجا تا بجیدرنگر شصت فرسنگ راه است واین راه دران بوم و بر میگذرد که یکسر جنگلستان پر از درختان متشاجر وکوہستان و انهار است خاصه تقرب بجیدرنگر عقبات وشوار گذار بسیار دارد با این ہمه درعزیمت او فسخی پیدا نیامد و دراعداد ساز و سامان آن ہم سرگرم ماند و لشکرش دران زمان مضرب خیام خود بیرون دروازہای منگلور داشت؛

گرم وگیرا فرا رسیدن طیپو سلطان وشکستن جیش اعادی بیخبر وبا سیری گرفتن اکثری از ایشان وآمدن حیدرعلی خان شامگاه روزفیروزی ودر بر مهر گرفتن فرزند کامگار وسرشک شادی فرو ریختن از چشم گهربار برسم نثار؛

طیپو سلطان بدان جوش وخروش که نوجوانان پردل درراه تحصیل نام بلندی دارند از بنگلور بشتافت و بزودی در سرزمین کنره رسیده ساکنانش که مبتلای فزع وبیم از تقرب غنیم بودند بقدوم فرزند ارجمند فرمان فرمای خویش باغایت اعتماد ووثوق

که ورودش سبب نجاح وامان از هرگونه بلا وتاوان خواهد بود
پیش دویدند؛ از علالا و اظهار بشاشت خلایق آنشهزاده را
عرق حمیّت آنچنان در جنبش آمد که بصوب منگلوربی درنگ
روان گردید وتمامي جنود حیدري را که از همه اقطار ممالک
فراهم آمده واو آنرا در اثناي راه یافته بود فرمان داد که در عقب وی
بشتابند سلطان موصوف بسرعت تمام رو بروی معسکر
انگریزي رسید ولشکریان انگریزي سهمزده و هراسان گردیدند
ودر میان ایشان هنگامهٔ پیدا گردید و سلطان بدون آنکه بیارامد
براعادي اقدام نموده یتاقداران را باز پس راند و بر لشکر غنیم
تاخت آورده تمامتر بشکست وتادروازه بتعاقب گریختگان
پرداخت سوارانش با فراریان در آمیخته داخل شهر گردیدند
سه هزار سپاه حیدري جاي فرار سیده دیدند که خیمه هاي انگریزي
یکسر از مردم خالیست درعین شگفت دست بتاراج وغارت
کشادند و هرچیز که در معسکر و شهر یافتند بیغمار بودند این خرابي وتباهي را
شهزاده جایز داشت از بهر سیاست ساکنان شهر که در مقاومت
با اعادي نیکو نکوشیده بودند؛ و هزیمت انگریزان درین یساق
آنچنان سخت و بزرگ بود که کمتر از اعادي آنقدر فرصت یافتند
که بسوی جهازات ازین بلاي ناگهان پناه جو گردند وخود جهازیان
ازین آفات ناگهان ترسان ولرزان بودند؛ از مشاهده گریز

و فرار اعادي نیران انتقام سپاهیان حیدري فرنگستانیان
و هندوستانیان هردو آنچنان در اشتعال آمد که بزودي بر جهازات
سوار شده ستمرکب ساز وسان لشکرکش انگریزان را
بکمند تسخیر درآوردند؛ وبقیة السیف لشکر انگریزي گرفتار
شدند یکی ازین اُسارا جنریل لشکر بود دیگر چهل و چار منصبدار
و ششصد و سي سوار انگریزي وقریب شش هزار سپاهي
هندوستاني باضمیمه اسلحه وآلات و ساز و سامان لشکري؛
این فتح نامدار که دولت حیدري بدان فیروزمند گردید پس از
سلایم منگلور بهشت روز صورت گرفت باعث هزیمت
اینکه تا عرصهٔ یکماه جنریل انگریزي بدان مداخل خاص که تقرّب غنیم
ازان محتمل بود منهیان را نفرستاد که از نزدیک رسیدن اعدا
آگاهي بخشیدندی؛
حیدرعلي خان روز وقوع فیروزي شامگاهان درانجا رسید
و پسرش سلطان موصوف بزبان اجمال مثل جولیس قیصر بدین
سه کلمه رفتم و دیدم و برگرفتم صورت حال را تقریر نمود؛
میگویند که حیدرعلي خان هنگامیکه فرزند عزیزخود را در برمهر کشید
از غایت نشاط سرشک شادي از دیده بارید؛

داوري راندن نواب حيدرعلي خان بر تاجران پرطكيش كه باوجود بودن شان از رعاياى نواب اعانت انگريزان نموده بودند ؛

چندين تجّار از طبقه پرطكيشان كه در منگلور از مدّت مديد مقام داشتند
درين عهد جنگ و پرخاش از مشاهده بكام دل فرود آمدن افواج
انگريزي از جهاز در خشكي وانتزاع جنريل اسمته و كرنيل عود چندين
قلاع ومحال از آن نواب حيدرعلي خان چنان تصور كرده بودند و قرين
قياس شمرده كه انگريزان اكثر بهره از ممالك حيدري برخواهند گرفت
ولا اقل منگلور در تصرف ايشان خواهد ماند بنا بران ايشان با جنريل
انگريزي آنچنان راه موالفت و هواخواهي پيمودند كه از حزم
وهوشمندي بمراحل دور باشد وباوي عهد و پيمان كردند كه ايشان
در اعداد اذوقه وسامان ضروري لشكر خواهند كوشيد ؛ بمجرد رسيدن
اين خبر از بارگاه حيدري باحضار ايشان فرمان رفت تا همراه
سركردگان كارخانه پرطكيشان وپيشوايان هر سه طبقه دين مسيحي
كه در منگلور بودند نزد او حاضر شوند آنگاه ازان سركردگان وپيشوايان
پرسيد كه مسيحيان بچه نوع سياست فرمان مي دهند بر آنچنان
مردم كه با والي وفرمانفرماى خود راه خيانت پيموده بياريگري
دشمنانش مي پردازند ؛ ايشان بدون تردد وا نمودند كه چنين

جریمه استحقاق قتل دارد ؛ حیدر علي خان جواب داد اینچنین داوري برایشان نمی رانم که شریعت ما بدین سختي فرمان نمیدهد ؛ ولیکن چون ایشان بدین هواخواهي و خدمت خود را از طبقه انگریزان پیدا ساخته اند مال و خواسته ایشان از آن انگریزان خواهد بود و خودشان زحمت بند و زندان خواهند کشید تا آنزمان که من با آنقوم مصالحه کنم ؛ حیدر علي خان از پس قضا و داوري و حمایت و حراست منگلور از بهر رفتن بنگلور بزودي خود را آماده گردانید ؛

در اثناي غیبت حیدر علي خان جنریل اسمته فرصت یافته توپخانه و ساز و سامان جنگي را دستیاب ساخت و محمد علي خان و اصحاب کنگاش نیز با ساز و سامان موفور فرا رسیدند ؛ و این ساز و سامان بجز گوناگون شراب نبود ؛ ولیکن پس از اعداد و تهیهٔ اسباب اینمعني معلوم شد که ذخیره برنج و گندم بدشواري تا مدت محاصره وفا تواند نمود ؛

افواج حیدري در تصرّف نمودن آن قلاع که در حمایت سپاه رسد بود که از آرکات مي آمد اشتغال مي داشت و امکان نبود که سپاه حامي رسد با لشکر حیدري مقاومت توانستي نمود و جنریل اسمته را درین هنگام ناگزیر بود که جنود خود را از بهر محاصره و حمایت هسکوته که تمامي ذخایر در انجا بودیعت نهاده شده بود در زیر فرمان خود نگاه دارد ؛

مرار راو سردار مرهته با ارباب کنگاش گفت که به محاصره

کوچک بالاپور که قلعه ایست بر مسافت ده فرسنگ از بنگلور وسه فرسنگ از سانور مرزبوم افغانان اوّلاً باید پرداخت اگر بالاپور بتصرّف ما درآمد از ملک خودم یا از سانور وبوم وبر آن هرقدر برنج وگوسپند که مطلوب باشد دستیاب توانم نمود این رای سردار مرهتّه مستحسن اهل شورا آمد وجنریل اسمتهه هسکوته را گذاشته بالشکر خود روانهٔ منزل مقصود گشت وجمعیتی از سپاه از بهر نگاهبانی قلعه وارباب کنگاش محمد علي خان وکرنیل کال وسطر ماکیس را در همانجا واگذاشت ؛

توجّه نمودن نواب حیدر علي خان بسوی هسکوته وبوانمودن امداد اسباب تسخیر آن محمد علي خان را پریشان خاطر گردانیدن وخوانده شدن جنریل اسمتهه تا اورا صحیح وسالم بمدراس رسانند ؛

نواب حیدر علي خان که در دنبال جنریل اسمتهه روانه شده گاهی باسواران وگاهی باتوپخانه در تشویش افزائیش اشتغال مي نمود وآخر دانست که از حیز امکان بیرونست که اورا از آلنات سازی پیش بالاپور ممانعت نماید بنابران خیام خود را ازانجا بر کنده متوجه هسکوته گردید وهنوز صبح ندمیده بود که در انجا رسید ؛

وبران حمله برد وحوالي آنرا که پشته و خندق ساخته انگریزان بود
بدست آورد؛ وسپاهیان فرنگستاني و هندوستاني راکه انگریزان
دربیمارستان آنجا مقیم گردانیده بودند برگرفت و چون میخواست که
بانذار محمد علي خان که از بد دلیش نیکو آگاهي داشت پرداز د فرمان داد
تا نرد بانها و دیگر اسباب یورش قلعه آماده سازند ؛ درین باب
خودش اهتمام مي نمود وکارکنان را زر مي بخشید و سپاه خودرا بوعدهٔ
انعام گرانمایه دل میداد تا آنمکان را گرفته محمد علي خان را اسیر گردانند؛
مشاهده این اعداد و آماده سازي اسباب و اِخبار بعض اسیران
که از حبس حیدري گریخته در قلعه پناه جسته بودند آنچنان برمزاج
محمد علي خان دهشت وهیبت را مستولي گردانید که برخلاف
آراي کرنیل کال برین معني اتّفاق نموده شد که بجنریل اسمته
بزودي فرمان فرستاده شود که از محاصره بالاپور دست واداشته
بحمایت اسکوته گرم وگیرا بشتابد ؛
محمد علي خان که از مراجعت جنریل اسمته جاني تازه یافته بود ونمي خواست
که بار دیگر خودرا بدست حریف غالبش حیدر علي خان اندازد
بسوي مدراس معاودت نمود وکرنیل کال نیز برین راي باوي
همداستاني کرد وخواست که همراه نواب محمد علي خان روانه مدراس شود
وچون جنریل اسمته میدانست که بجز تماشي جنودش کافي نخواهد بود
که ایشان را از سطوات حیدري صحیح و سالم بمدراس رساند

بنابران بحکم ضرورت اسباب جنگي و اذوقه و ذخیره که از بهر محاصرهٔ بنگلور فراهم ساخته بود در ماسکوته گذاشته باهمگي سپاه همراه ایشان روانه گردید؛ وحیدرعلي خان زحمت بازپس گرفتن حصون وقلاع که انگریزان بجراست آن مي پرداختند برخود جایز نداشته افواج انگریزان را تعاقب کرد و بحملات متوالي تشویش افزای آن گردید؛

باز آمدن مرزا علي خان خسر پورهٔ حیدرعلي خان برقدم اعتذار پس از عصیان مدت مدید باغوای بعضی از مردمان ناهنجار و پدید آمدن اسباب جمعیت وشادماني پس از منجر شدن کار بتفرقه و پریشاني؛

دران هنگام که جنریل اسمته به محاصرهٔ بالا پور متوجه بود از بهر حیدرعلي خان یکی از اسباب شادماني صورت وقوع یافت که خسر پورهاش مرزا علي خان که بغاوت و عصیانش اورا بسیار مغموم گردانیده بود باقتضای نیک نهادي یا باستخفاف که از مادهو راو سپهسالار مرهته و دیگر سرداران آنقوم دیده همواره از تذکر جریمهٔ گذشته خود بغایت منفعل و پریشان خاطر میزیست و همواره در انتهاز فرصت شایسته پذیرفتاریش نزد حیدرعلي خان مي بود بنابران هنگامیکه نظام علي خان از مرافقت حیدرعلي خان کناره گزیده وجنریل اسمته بجانب بنگلور به قصد

تسخیر آن لشکر کشید و حیدر علي خان بحکم اضطرار مصحوب
ٹیپو سلطان از بهر حمایت منگلور که دیگر جیش انگریزي بر و تاخت
آورده بود بشتافت او نیکو اندیشید که تمامي اسباب ناکامي
بر سر برادر بزرگوارش فراهم آمده بنابران بفتواي راستي و عدالت
بزودي بنگاهداشت افواج مشغول گردید و بسرعت تمام
بسرکردگي بیست هزار سپاه بوم و بر صوبه سرا و میسور را
طي کنان بمسافت دو فرسنگ از معسکر حیدري فرا رسید
و با چند نفر از سواران تا محل یزکداران بیروني معسکر حیدري
رفته نام خود را ظاهر ساخته گفت که با مخدوم علي خان سخني
دارد؛ خان موصوف از ناگهان شنیدن این پیغام متعجب
گردیده بملاقاتش بشتافت و چون آن جوان را دید
پرسید چیست که شما را اینجا آورد مرزا جواب داد ' آمده ام
تا هر قدر که در استطاعت من است باصلاح جریمه گذشته پردازم
و جیشي بسیار بهتر از ان جیش که نواب سکندر جاه را محروم ساخته بودم
آورده ام و سر خود را بخاک تسلیم پیش او مي نهم مرا نزد او ببر خان
موصوف گفت خبر آمدنت اوّلا بحضور میرسانم مرزا فریاد
کرد از بهر خدا مرا ببر خان موصوف گفت پس من بیا چنانچه
ایشان بخیمه حیدر علي خان در آمدند امیرزاده بر پاي حیدر علي خان
افتاد و او از خاکش برداشت و ببر در گرفت و فرمود که مرا

از وقوع این امر شگفتی نیامد مگر فرقت تو بر من دشوار بود پس
هر دو لشکر باهم پیوستند و آمدن مرزا را بفال نیکو گرفتند ؛

در سه بهره منقسم گردانیدن حیدرعلیخان سپاه خود را و
حمله آوردن بر مدراس و سهمزده گردانیدن کونسلیان
مدراس را ازین چالش و بکام دل آشتی غالبانه با ایشان نمودن ؛

حیدر علی خان پس از پیروی لشکر جنریل اسمته تا ویلور اطوار
جنگ خود را یکسر متبدّل گردانید ؛ سواران خود را در سه بهره
منقسم ساخت سرکردگی یک بهره بر خود گرفت و قیادت
دو بهره دیگر به مخدوم علی خان و مرزا علی خان داد و بجز جماعه تناوران
وکالیروان و کرناتکیان همراه خود نگرفت واین را نیز در سه بخش
منقسم گردانید واین سه جیش سبک رخت و چابک در
تمامی ممالک اعادی از تاخت و تاراج آنچنان آشوب قیامت
بر پا کرد که اهالی تمامت معمورات و کونسلیان انگریزی را در غایت
هیبت و سهم مبتلا گردانید ؛ واین خود تماشائی بود دلخواه و شادی
افزا مر تمامی فرنگستانیان را در هندوستان که ایشانرا انگریزان در
فرصت قلیل کامگاری خویش آزرده* کرده بودند ؛

---

* تفصیل آزردگی اینکه انگریزان از گورنر پانڈیچیری درخواسته بودند که آنسواران فرانسیس
را که از پیش حیدرعلی خان گریخته بپانڈیچیری رسیده اند باید که بااسپان که از نزد
حیدرعلی خان دزدیده اند بدیشان حواله نمایند ؛ نیز انگریزان کارگزاران حکومت ترنکوبار را

کونسلیان مدراس لشکر انگریزی را بطریق حیدری در سه بهره منقسم ساخته بودند و جماعتی را از سپاه که قائدش کرنیل فریچمن که گاهی بمقابله حیدر علی خان نفرستاده شده بود فرستادند هنگامیکه این کرنیل از میدانگاهی که از سه جانب محاط بود بجنگل باجنود خود قریب چارهزار نفر که شش صد از ان فرنگستانی بودند میگذشت ناگهان چند نفر سوار از پائین میدان نمودار شدند منصبداران افواج بکرنیل وا نمودند که قاعدهٔ سواران حیدری این است که در عین تگ و تاز حمله بر اعادی می آرند بنابران مناسب چنان می نماید که بسپاه حکم داده شود تا باهم متّصل شوند و بجنگل نزدیکتر آیند تا از صدمات غنیم پناهگاهی باشد کرنیل بشنیدن این سخن بخندید و بدیشان گفت که شما مشاهده خواهید کرد که با این سپاهان چگونه سلوک میکنم عدد سواران دمبدم می افزود و هیچکس یارای آن نداشت که درین باب با کرنیل چیزی بگوید؛ درین میان ابری تیره از گرد و غبار ناگهان نمایان گردید؛ سه هزار سوار جرّار برین جمعیت افتادند و در یکدم درهم برهم گردید کرنیل بگریخت و سواران بتنها قبتش پرداختند تیزگامی اسپش او را ازین مهلکه

تهدید نموده بزور درخواسته بودند تا آن جاسوس را که ایشان از بهر ورغلانیدن سپاهیان قلعه‌دارشان فرستاده بودند حواله نمایند ؛
نیز انگریزان بر گورنر پالیکیت (قلعه متصرّفه طبقه ت ج) زور آورده بودند تا آن مرد فرانسیس را حواله شان کنند که درحمایت ایشان پناه گرفته است ؛

دار ها نید و گرنه یکسر پاره پاره کرده شدی ؛ مخدوم علي خان که از واقعه
خونریز درماپوري ولی پرداشت سواران خود را فرمان داد که بید ریغ
تیغ تیز بر ایشان زنند ؛ پنجاه نفر بیش از منصبداران کشته و اسیر
گشتند کپتان ڈ که دژ وانمباڑي را بحیدر علي خان تسلیم نموده بود
و عهد کرده که تا یکسال بر حیدریان سلاح نخواهد گرفت قبل
از انقضای مدّت معهود درین سیاق گرفتار شد ؛ ولیکن او جبرا
بفرمان حاکم مدراس از بهر پاسداري قلعه ماڈور اهمراه کرنیل فریچمن
بدانصوب میرفت ؛ میر مخدوم علي خان فرمان داد تا او را از حلق
آویختند این واقع در سال ۱۷۶۸ع صورت گرفت ؛
در سال ۱۷۶۹ع حیدر علي خان در تعاقب کرنیل عود که قائد
هشت هزار سپاهي بود و متّصل تهیاگره رسیده بر چند اول او
افتاده او را مضطر گردانید که در جنگل پناه جوید ؛ این کرنیل درانزمان
در صدد آن بود که سپاهی محافظ بر قلعه یاوانیسور تعیین نماید که منصبدار
آن کپطانی پردل خوکرده تشه بود ؛ بهر تقدیر کرنیل بدین اعتقاد که
حیدر علیخان زینهار به محاصره آنمکان نخواهد پرداخت زمام سرکردگي
سپاه محافظ قلعه داری آنمکان بکف آنمرد نشه دو دست سپرد ولیکن
چنان اتّفاق افتاد که حیدر علي خان با جمعیّتی از سواران و سپاهیان
تناور و چند ضرب توپ در ظاهر آنمکان نزول نمود ؛ و کپطان
قلعه دار در حالت سیه مستي بر اسپ سوار شده گفت

تادر وازه قلعه واکشایند سپس اسپ بسوی جنود حیدری راند
و درخواست دیدن نواب نمود چون اورا بحضور اعلی بردند
گفت که من طون میجر این قلعه ام و این معنی از در عزت و
احترام خود انگاشتم که بآن چنان جلیل القدر بادشاه آن قلعه
محاصره کرده شود و من خود امید وارم که بدلیرانه حمایتش مورد
استحسان او گردم ؛ ولیکن سپاهیان قلعه دار چیزی از خمر وغیره
باخود ندارند بنابران بر بالند نامی آن والا همت وثوق کرده دریوزه
میکنم تا از روی نوازشگری بطریق بخشش یا بطریق فروخت آنرا
بدیشان ارزانی فرمایند ؛ تا ایشان مستظهر گشته بحمایت قلعه
نیکو پردازند نواب ستطاب ازینگونه خطاب او را دیوانه
پنداشت و باور نکرد که طون میجر است وعده کرد که او را خمر وغیره
داده خواهد شد و آنگاه فرمود تا چند گونه اشر به مسکر نزد او آرند تا بچشد
وکیفیت آن معلوم نماید چنانچه میجر خود کامه ما باند ک زمانه محتاج
آن شد که او را بدوش بر داشته بر بستر خواب اندازند ؛
هنگام خواب ستیش او را بر مردم شهر وا نمودند وایشان
ویرا شناختند و چون از خواب بیدار شد او را گفتند چون او
در خیمه گاه اعادی مانند جاسوسان آمده بود برین معنی اتفاق کرده شد
که از حلقش بیاویزند ولیکن اگر او در واقع طون میجر است باید که
فرمان دهد تا قلعه و شهر را بجیدریان واسپارند ؛ اکنون او درین

دو امر مخیّر ساخته شده است یا تسلیم قلعه فرمان دهد یا بر دار کشیده شود؛ میجر بیچاره هیچ چاره ندید از ینکه تسلیم فرمان دهد وطرفه تر اینکه منصبدار یکه زیر فرمان او بود فرمان او را اطاعت نمود ودروازه بر روی حیدریان باز کرد بدینمط حیدر علي خان آنمکان را تصرّف کرد وناهوشیاري کرنیل عود ظاهر گردید؛

درانعرصه که حیدر علي خان بدین امور اشتغال داشت طیپو سلطان ومرزا فیض الله خان که بر بهره اعظم از جیش پیادگان وتوپخانه فرمانفرمائی داشتند باز پس گرفتن آن بقاع که انگریزان بجراست آن مي پرداختند اشتغال مي ورزیدند؛ وبجز سکوته همه را گرفته بودند سکوته به سپاه گران وتوپخانه بزرگ پشتي واستظهار داشت نواب والافطرت بدل خواست که بعهد وپیمان آشتي آنرا متصرّف گردد؛

دران روزگار که تاخت وتاراج حیدري گورنر وکونسلیان را در حالت اضطراب مبتلا میداشت جهازی از ولایت انگلستان رسید با سطرڈپري قدیم کونسلي مدراس که درمیان انگریزان بمزید عقل وکیاست امتیاز داشت او از ولایت بدین ارادت فرستاده شده بود که زمام حکومت آن مقام بکف کفایت خود در غرّه ماه جنوري ١٧٧٠ گیرد ودر اوائل مارچ سنه ١٧٦٩ بمدراس رسید وباخود فرماني آورده بود که گورنر وکونسلیان مدراس را باید که باحیدر علي خان با هر گونه شرایط که باشد طرح آشتي وصلاح

ریزند زیرا که کار فرمایان کمپنی از شنیدن بار بار اخبار متضمّن امیدهای ابلهفریب وابسته فتوحات که خطوط کار گزاران مدراس بران احتوا میداشت بیزار شده بودند ، و بجای جواهر وعز این حیدر علی خان که ایشان بران چشم امید بر دوخته بودند هیچ چیز دیگر از مدراس بجز هندویهای زرداد نی نمیرسید ؛ بنابران ایشان درین باب فلاح خود تصور کرده بودند که بادی مصالحه کنند بهرصورت که دست دهد بدین نظر که در نرخ سرمایه کمپنی بهادر کاهش راه نیابد ؛ ولیکن این همه ارشاد و تلقین که کار فرمایان کمپنی انگریز بهادر درباره آشتی جوئی با حیدر علی خان بکار بردند و از عظیم اسرار ملکی بود پیش از وقوع آشتی ، بر خلایق فاش گردید چنانچه این وکیل کمپنی علی رؤس الاشهاد چنان وانمود که رسولی نزد حیدر علی خان باید فرستاد تا از وی دریوزه آشتی کند القصه این رسول پس از ادای رسالتش همین جواب از حیدر علی خان شنید که حاجت بدین رسالت نیست من خود بدروازهٔ مدراس میرسم و همانجا آن پیغام وسلام که گورنر و کونسلیاش پیش میکنند خواهم شنید ؛ این جواب حمل برین معنی نموده شد که حیدر علی خان عزیمت محاصرهٔ مدراس مصمّم نموده است بنابران از بهر اعداد اسباب مدافعه گورنر موصوف فرمان داد تا هر دو جیش جنریل استمته و کرنیل عود در حوالی مدراس نزول نماید ؛

حیدر علی خان چالش خود را بر سبیل استمرار کار فرما شده نخست
نزدیک پاند یچیری و گودلور آمد و از انجا بجدود کولنتر که از راه پاند یچیری
بر ہفت فرسنگ از مدراس واقع است نزول نمود و درانزمان که
افواج انگریزی در تہیہ حراست وحمایت معبر رود سنط طامس
بود حیدر علی خان بغتۃً ناپیدا گردید و مردم در عین حیرت بودند که
او یکباره بر دروازه مدارس بجانب پالیکیط نمودار گردید
و نشان آشتی فرستاده از اہل کاران مدراس درخواست
تا ایشان درباره آشتی چه شرایط پیش میکنند تمامت
اہل شہر سہمزده وہراسان گردیدند افواج انگریزی بر یک
و نیم فرسنگ بر جانب دیگر بود ارباب کونسل سطر
ڈیری گورنر نو مقرر کرده و پوشیر برادر گورنر حال را بوکالت نزد
نواب فرستادند ہر دو کس با کمال رفق و آزرم پذیرفته شدند؛
نخست بر ینمعنی اتفاق کرده شد که در حدود مدراس رزم و پیکار
صورت نگیرد؛ حیدر علی خان وعده کرد که بر جبال سنط طامس
لشکرگاه خود سازد؛ دپانزدہم اپریل ۱۷۶۹ دو تا عہد نامه مہرو دستخط
کرده شدند بدین مضمون؛

در عہد نامه نخستین که بنام بادشاه انگلستان وحیدر علی خان بہادر بود
چنان مندرج گشته که ازین پس درمیان پادشاه جم جاه انگلند
ونواب والاجناب حیدر علی خان بہادر و درمیان رعایای ہر دو دولت

آشتي و وفاق خواهد ماند و اسيران طرفين رها كرده خواهند شد و طريق سوداگري و تجارت درميان رعاياي دولتين چنانچه پيش از جنگ مسلوك بوده همچنان خواهد بود؛
و در عهدنامه ديگر كه بنام نواب حيدرعلي خان و محمدعلي خان اختصاص داده شده چنان اندراج يافته كه محمدعلي خان بزودي بلده و قلعه هسكوته را بحيدرعلي خان واگذارد و آن بلده و قلعه برهمان حالت ماند كه در هنگام دستخط كردن عهدنامه هست و توپخانه و اسلحه و ساز و سامان جنگي هرچه دران باشد تماما تسليم ملازمان حيدري نموده شود؛ و سپاه قلعه دار آنجا از كوتاه ترين راه بصوب كرناتك مراجعت كند و محمدعلي خان خراج شش لك روپيه سالانه ادامي كرده باشد و نخستين سال خراج حالي داده شود و تمامي اشخاص اعتبار يافته كه پيشتر در آركات اقامت ميداشتند و حالا در حالت اسيري بسر مي برند همگي رها كرده شوند تا هرجا كه خواسته باشند زندگاني كنند؛
كمپني انگريزان در اتمام اين كار ساعي بود و بنواب حيدرعلي خان وعده كرده كه يك جهاز پنجاه توپگي بدو پيشكش خواهد نمود و در عوض آن جهاز كهنه كه متعلقان كمپني ازان نواب حيدرعلي خان پيشتر بر گرفته بودند نيز كمپني پيمان كرده بود كه دو از ده صد سپاهي فرنگستاني هرگاه نواب موصوف خواسته باشد از بهر خدمت گزاري بدو خواهد داد؛

ارباب کونسل مدراس هدایای گرانمایه پیشکش نواب
حیدر علي خان کرده بودند و بأزاي آن نواب عالي جناب
بسیار خواسته های گران بها از زر و سیم بدیشان داد و عهد نامه را
در انگلستان وغیره مشتهر ساختند؛

کرنیل کال یکی از موانع آشتي و باني جنگ اخیر بود وجنریل
اسمته که رای خود را هنگام پیغام مصالحه بانواب حیدر علي خان
برارباب کونسل وانموده بود که آشتي بانواب موصوف
منتج احترام و وقار قوم انگریزان خواهد بود اکنون نسبت بصلح
و صلاح درخلاف میزدد و زنهار بدان راضي نبود و تقریر می کرد که
اینمعني حالا از اقتدار نواب حیدر علي خان بیرون است که مصدر
زیاني نسبت بدولت انگریزیه گردد از ینرو که من اورا از
هرگونه محاصره ممانعت میتوانم کرد و نیز میگفت که نواب حیدر علي خان
البته از جنگ انگریزان که دران هیچ گونه سود مطمح نظر
او نتواند بود اجتناب خواهد نمود خاصه درین روزگار که صلح موقت
که او با جماعه مرهته داشته در همین سال منقضي خواهد شد زیرا که آن
امیر از آن هوشمند و زیرکتر است که قبل از انقضای جنگ حالي
با انگریزان متصدّي جنگ دیگر با مرهته گردد؛

بر تمامي این گونه استدلالات جنریل اسمته می افزاید که بدینمط
آشتي مغلوبانه با حیدر علي خان نمودن و برانچنین عهد نامه خجالت

پرورد ستخط کردن انگریزان تمکین و وقار قوم خود را که زنهار در
هیچ یک جنگ و جدال با هندوستانیان تا این حال بهیچ
وصمت موسوم نشده اند در خواهند باخت ؛
حالا اخبار نگار حکایت این جنگ و پیکار را بوانمودن خط و خال
تصویری که بزبان خاموش به تنقیح و درستی از آرای مختلف
آن مردم که بسرکردگی ریاست مدراس در انزمان اختصاص
داشتند روایت میکند بانجام میرساند ؛ بالای دروازه قلعه
سنط جارج که بنام باب شاهی ممتاز است تمثالی تعبیه کرده
بودند که دران وانموده شده بود که نواب حیدر علی خان در زیر
سایه باتی نشسته است بر سر انبار توپهاء وسطرڈپری و سفیر دیگر
بر دو زانوی ادب نیمه ایستاده نواب حیدر علی خان بدست
راستش بینی سطرڈپری (که خیلی طولانی چون خرطوم فیل
برنگاشته شده بود) گرفته می افشرد تا اشرفی و هون ازان بیرون
ریزد و چنان وانموده بودند که از دهان آن وکیل مطلق فرو میریخت
در پس آن نگار تصویر قلعه مذکور بود که بر یکی از بروج آن گورنر
و کونسلیان را نیز دو زانو نیمه ایستاده و دستهای نیاز بسوی
نواب دراز کرده نقش نموده بودند و بریک جانب از کونسلیان
سگی کلان بود که بر حیدر علی خان عف عف میکرد و این دو حرف
ح ک که دال بود بر جان کال برقلاده آن سگ برنگاشته بود

در پس آن سنگ کلان سنگ خورد فرانسیسي بود که باکمال
اشتغال مقعد سنگ کلان مي ليسيد و سنگ پسين بدان
گونه نقش و نگار آراسته شده بود که شيوپائير دي كريسط معتمد
كرنيل كال آراسته بود؛ بر مسافتي دورتر از ان معسكر انگريزي
ديده ميشد كه جنريل استمته بفحواي اين بيت

بيت

بيا تا چه داري ز شمشير و جام   که دارم درين هر دو دستي تمام
در يکدست عهدنامهٔ آشتي و در دست ديگر شمشير جنگ
بر گرفته بود؛
بدين نمط آشتي نواب حيدر علي خان جنگ و پيكاريكه با انگريزان
داشت با جاه و احتشام بانجام رسانيد اگرچه تمامي هندوستان
چنان تصوّر ميكرد كه آخر كار اين پيكار منجر به تباهي او خواهد گرديد؛
حينيكه نواب حيدر علي خان مدراس را واگذاشت از راه
هسكوته و بنگلور روانه گرديد تا تمامي توپخانه و ساز و سامان جنگي را
كه قلعه داران هسكوته بتسليم نمودن نواب والا جناب
از انگريزان فرمان داده شده بودند بطور خود نظم و ترتيب دهد چنانچه
پس از تصرف نمودن آن همه ساز و سامان افواج خود را
بر مواضع شايسته توزيع فرمود تا دران از آسايش و آرام از پس

آنهمه چالش وتگاپو بهره وافي گیرند و از بهر جنگ آینده که اورا با مرهتّه پیش پا افتاده بود از سر نو مستعد باشند ؛

جماعهٔ مرهتّه می پنداشتند که از خراج اکثر صوبجات هندوستان برحسب سندیکه از عالمگیر بدست آورده بودند چاریک* بهره شرعاً حق ایشانست و نواب حیدر علي خان این دعوي را از ایشان مسلّم نمیداشت مگر باقتضای مصالح ملکي بدیشان گاهی مبالغی از زر میداد ولیکن هیچگونه صلح با ایشان نمی کرد مگر موقّت و جماعهٔ مرهتّه این نحو سلوک را از و مغتنم می شمردند و زینهار نمی پسندیدند که باستمرار جنگ و پیکار بادی خود را معروض آنگونه اخطار گردانند که بجبر از دعوي خود یکسر دست برداشته باشند ؛

روایات موشیر م د ل ط باختتام رسید ؛

---

* چوتهه یا چار یک خراج صوبهٔ بنگاله و دکهن وغیره که اورنگ زیب سند اقتضای آن بجماعهٔ مرهتّه داده بود بر سبیل دستور مقرر بدیشان داده نمیشد بلکه ایشان بنام آن دعوي بجبر و قهر از صوبه داران دکهن و بنگاله وغیره برحسب فراخي صوبجات مبلغهای نا معین می گرفتند نواب حیدر علیخان که بر اکثر صوبجات دکهن فرمان روائي داشت زنهار بدعوي ایشان سر تسلیم فرو نمي آورد ؛

مراجعت کردن افواج حیدری از حدود کرناتک بعد تقرّر مصالحه از بهر مدافعه جنود مرهته که بسرکردگی گوپال راو هرّا و بابوراو پهرنویس بر سر ممالک حیدرعلیخان تاخت آورده بود و مندفع گردیدن این بلا بچابکی و آتشباری سپاه حیدری که بقیادت فیض الله خان فرستاده شده بود ؛

در اوائل سال ۱۷۷۱ع لشکر گشن از طبقه مرهتّه بسرکردگی دو نامدار سپهسالار شان گوپال راو هرّا و بابوراو پهرنویس بر سر ممالک محروسه حیدری تاخته ابواب نهب و غارت بر روی رعایای آن بلاد واکشاده بود حیدرعلی خان بسنوح این واقعه صعب چند قطعه خط متوالی متضمّن درخواست اعانت بمقتضای شرط سیوم از شرایط چارگانه عهد و میثاق دوستی و هواخواهی که در میان دو دولت میسوریه و کرناتکیه حالی صورت گرفته بدیوان کرناتک میفرستد و مترصّد آن می باشد که جماعه انگریزان، (که در باره ایفای عهد و پیمان نیکو میکوشند) در ارسال کمک زنهار تساهل روا نخواهند داشت ؛ ولیکن بیدادی و پردلی نواب والاشان انتظار افواج معاون نکشیده جنود شایسته کارزار بسرکردگی فیض الله خان سپهدار از سرینگپتن بمدافعه

یغما گران مرهتّه فرستاد، واین سپهدار آزموده کار تکیه بر چابکی وشتاقی سپاه، وگولندازان خود (که از طبقه فرانسیس بودند) کرده بی باکانه بر جمعیت اعادی که در عدت خیلی افزون وفراوان بودند زد وزنهار تردد وتشویش از کثرت ایشان بخود راه نداد؛ وپس از کشش وکوشش مردانه وحملات دلیرانه جماعه مرهتّه را یکسر منهزم گردانید؛

هجوم آوردن لشکری گران از مرهتّه بسرکردگي مادهوراو پیشوا برسر میسور وبازگردیدنش بسبب رنجوري پیشوا؛

اگرچه درین جنگ وجدال که افواج حیدري را با جماعه مرهته اتّفاق افتاد نسیم ظفر وفیروزي بر پرچم رایت حیدري وزید واعادي منهزم شده مراجعت نمودند؛ ولیکن چون هیچگونه اعانت وامداد از جماعه انگریزان باوجود تکرار استمداد از حیدر علي خان صورت نگرفته، (واین خود امریست که انصاف پیشگان طبقه انگریزیه نیز آنرا نازیبا مي انگارند، ودریغ داشتن کمک را درین واقعه از ایشان، حمل بر نقض پیمان که درمیان شان بسته شده بودمي نمایند) خیره سري مرهتّه ازین هزیمت هیچگونه نکاست بلکه نیران کینه

دیرینه در سینه ایشان بیشتر مشتعل گردید؛ چنانچه در سال آینده حشری عظیم از طبقه مرهته که سپهسالار فرمانفرمای آن مادهوراو پیشوا بود، بقیادت سپهداران و رساله داران دولت پونه جوق جوق بممالکت میسور در رسیدند و آشوب قیامت دران مرز و بوم برپا ساختند، همین سرینگپتن و چند حصار استوار دیگر بمدافعه ایشان برداخته از صدمات وسطوات این سیلاب ریزان برکران مانده بود، ولیکن بمساعدت طالع و اقبال نواب حیدرعلی خان ناگهان نکبای ادبار بر جماعه اعادي وزیده جمعیت ایشانرا پریشان ساخت؛ تفصیل این اجمال آنکه دراثنای این نهب و غارت مادهوراو پیشوا ناگهان درمرض مهلک گرفتار گردیده بصوب پونه بازگشت؛ ونیز آنچنان خصومت ونزاع درمیان سرکردگان افواج شان پیدا گردید که سنگ تفرقه در جمعیت ایشان انداخت، جنود برشکال ازیکسو کار بر این جماعه پریشان دشوار نمود، آب رودها بطغیانی کشید و سفائن اعدا طوفاني گردید؛ و وبای عام از دیگرسو بر سرلشکر و سپاه مانند اعادي کینه خواه هجوم آورد؛ چون جماعه مرهته ازین مصائب و نوائب هیچ روی رهائي ندیدند بناچار ایشان بفتوای اضطرار بشرط ادای حیدرعلي خان مبلغي محقر از زر نقد و واسپردن

بلوکاتی چند بکمایه آشتی را بر جنگ رجحان دادند، چنانچه
در ماه جولائی سال ۱۷۷۲ع تمامت افواج ایشان از حدود میسور
روانه ممالکت خود گردید، ولیکن رگونا تهراو که بجای سپهسالار
پیشین بسرکردگی افواج تعئین کروه شده بود فوجی گرانمایه از بهر
حراست و حمایت آن بلوکات واسپرده باز پس گذاشت؛
بعد ازین صورت واقعه برین منوال بود که چون حیدر علی خان
از سلوک همعهدان پیمان شکن خویش که جماعه انگریزان
و نظام علی خان باشند نیکو متنفر و منزجر شده بود از بهر کینه کشیدن
مساعدت وقت چنان دید که با دوستان قدیم خویش جماعه
فرانسیس عهد مودّت تازه گرداند، و بجبر این نقصان نیکو بکوشد؛

تجدید نمودن حیدرعلی خان بنای مودّت باهواخواهان
قدیمش جماعه فرانسیسان پس از مکرّر آزمودن نقض عهد
اعانت و امداد از انگریزان؛

چون این گروه تیزهوش دور بین هواخواهی و همداستانی حیدر علی خان
را زاینده نتایج نامدار و بر ارنده اثمار خوشگوار دیدند که بدان کام
آرزوهای ایشان در حال و استقبال شیرین تواند گشت باکمال
شادمانی بزودی دعوت نواب را لبیک اجابت گفتند و منصبداران
خود را اجازت آن فرمودند تا در حلقه ملازمانش در آمده افواج

او را فنون سپاهیگری تعلیم دهند و توپخانه گرانمایه بر اسلوب فرنگستان بنا نهند؛ جماعه فرانسیسیه در تعلیم و تلقین سپاه او بذل جهد نمودند بلکه به اهدای اسلحه و آلات جنگ و ساز و سامان رزم بهر دگاریش کوشیدند ؛ تا حیدرعلی خان را اقتدار آن پیدا گردید که اولا با جماعه مرهته بتجدید مصاف رزم آراید و درهای هزیمت و ناکامی بر روی ایشان کشاید ؛ و سپس سیلاب بلایش بر ساکین رعایای کرناتک از جهت نقض پیمان حکام آن فرو ریزد و خاک مذلت و خواری بر رؤس شان پیزد ؛
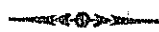
بتصرّف خویش در آوردن حیدرعلی خان خطهٔ ئرساور اسمي و ریاست زموریں وغیره را در حاود مليبار؛

نزاع و خصومت خانگی که در سال ۱۷۷۳ ع در میان سرداران نائر و کورگ برخاسته بود حیدرعلی خان را نیکو بهانه رو داد که در امور مليبار مداخلت پیدا کند؛ تفصیل این اجمال آنکه دو قبیله را از یک خانواده در بارهٔ مسند ریاست کورگ ستیز و آویز در میان آمد قبیله دواپا فیروزمند گردیده حریفان خود را (که قبیله هالری خوانده می شدند) از ملک بدر کردند فریق آوارگان بسریرنگاپتن پناه جو گشته از حیدرعلی خان یاوری جستند ؛ این رو داد خود در نظر حیدرعلی خان فوزی عظیم نمود چه درین زمان افواج او یکسر معطّل و بیکار

نشسته وخرج و موئنت شان خیلی بسیار بود ؛ بنابران
درخواست معونت خواهان را بسمع رضا اصغا نموده فوجي از
از جنود خود را بیاریگری ایشان روانه کرد تا اعادي ایشان را
از آنممالکت براندازد ؛ ولیکن برخلاف چشداشت او جمعیت
سپاهش از انحدود خایب وخاسر باز گشت ؛ سپس
حیدر علي خان لشکر گران بتائید ایشان فرستاد درین بار این
لشکرجرار بر اعدا مظفر و منصور گردید هالري راجه بر مسندحکومت
نشست و دواپار اجه منهزم شده به کوتییوت مستجیر گردید ؛
دروجه سپاس این اعانت راجه هالري نیمه باقي خطه
ترسا ورا سمي را بچاکران حیدر علي خان وا گذاشت و نیمه دیگر
آن ؛ خود در سال ١٧٦١ ع بدو داداده شده بود ؛ علاوه آن راجه
با حیدر علي خان عهد کرد که مبلغ بیست و چار هزار روپیه سالانه
بر وجه خراج باد خواهد رساند ؛ پس ازین فیروزي جنود حیدري داخل
ممالک مالیبار گردید و قبل از انجام سال ١٧٧٥ ع یکسر ریاست
زمورین و کالیکوت و کوتییوت و کارتیناد و کانیور را بقبضه
تصرف خویش در آورد ؛ نیز راجه کوچین را بزور از جمع خراج
گزاران خود ساخت ؛
از یاد نباید داد که یکی از اسباب باز گشتن افواج مرهته در یساق
پیشین از حدود سریرنگپاتن سنوح رنجوري صعب بود که پیشوا

سپہ‌سالار افواج را عارض شده؛ چنانچه در اواخر سال ۱۷۷۲ع رخت
ازین عالم بربست و برادر او نارائن راو بر مسند دارائی پونه در عہد
کودکی برنشست؛ ولیکن در بعضی از شہور سال آینده
بر دست عیّاران کشته گشت؛ میگویند که باعث براین خون
ناحق، عمویش رگھو ناتھ راو شده بود؛ و راگھو ناتھ راو ہمان
کس است که پس از مرگ مادھو راو بر سبیل نیابت آن
طفل در حین حیات او بوظائف پیشوائی می پرداخت و پس از
کشته شدنش بر سبیل وراثت لقب پیشوائی برخود راست
کرده بر مسند حکومت بالاستقلال جلوس نمود؛
اگرچه رگھو ناتھ راو تمامت مکنت و حشمت دولت پونه را
بدین روش متصرف گردیده بود و جماعه کثیر را از ارکان دولت
پونه ہواخواه خود گردانیده؛ ولیکن از رہگذر جوش و خروش عام
و طوفان سرزنش و ملام که از قبل توہم آنکه باستصواب او آن
خون ناحق بعمل آمده، بر سرش ہجوم آورده بود او ہمواره خیلی خسته خاطر
می زیست آخرکار انبوہی از بدسگالانش که سرحلقه آن گرده
نانا پھرنویس (مردی بغایت فرزانه) بود باہم متّفق گشتند و بارانی
پیشوای مقتول که اظہار بارداریش از و می نمود ہمداستان
شده ہمت بر استیصال او برگماشتند؛ القصه رگھو ناتھ راو
از دست قہر و تغلّب ایشان بپای اضطرار از دارالسلطنت

پونه بجزیرهٔ بنبئی راه فرار پیمود از سنوح این نوع هرج مرج که در دولت پونه صورت گرفت حیدر علیخان بکام دوستان، این دو فریق غنیم و حریف خود جماعه مرهتّه و فرقه انگریزان را باهم در ستیز و آویزدید؛ و سرداران مرهتّه را باهم متخالف و در قلع و قمع یکدیگر سرگرم یافت؛ فرصت کار را مغتنم شمرده در صدد آن شد تا آنهمه بلوکات را که در معاهده سال ۱۷۷۲ ع باقتضای مصلحت ملکداری باکراه بدانجماعه کینه خواه واسپرده بود باز ستاند؛ برحسب این عزیمت از سرینگپتن در اواخر سال ۱۷۷۴ ع نهضت نموده جماعه مرهتّه را از حدود آن بلوکات بدر کرد؛

بتصرّف در آوردن حیدر علي خان قلعه بلهاري و گتّي راو

بدین جهت بیدار گردانیدن حمیّت خفته نواب حیدرآباد که او امیر ظفرالدوله را با لشکری سنگین بجنگ حیدر علي خان میفرستد، و حشری انبوه از مرهتّه باوی درین واقعه یار میگردد؛ ولیکن حیدر علیخان بیکي از ان لطائف الحیل که یادداشت سنگ تفرقه در جمعیّت شان مي اندازد و کاری از پیش نمي رود؛ مقارن این حال زمیندار قلعه بلهاري واقع ملک ادهونی خراج گزار نواب بسالت جنگ که برادرش نظام علي خان صوبه دار

حیدرآباد خطۂ ادھونی را بوجۂ جاگیر بدو داده بود راه بغاوت پیمود واز حیدر علي خان استمداد نمود؛ حیدر علي خان وقوع این سانحه را از اتفاقات حسنه برشمرد و وسیله جمیله از بهر توسیع دائره حکومتش پنداشته بصوب محال و اعمال افاغنه که کرنول و سانور و کرپه باشد لشکر کشید؛ اکنون در پرده دوستي و اتفاق حیدر علي خان بسوي قلعه بالهاري مي شتابد و پس از انکه فوج نواب بسالت جنگ را که دران زمان بمحاصره اش مي پرداخت ازان مقام بیرون رانده قلعه را بقبضه تصرف خود در مي آرد زمیندار آنرا که از و استمداد خواسته بود گرفتار ساخته بسریرنگپتن میفرستد سپس ازانجا متوجه ادهوني و سانور و کرپه و کرنول میگردد؛ و از هرسه نواب حکمران یکیک ازان مقام چند لک روپیه بروجه خراج میگیرد؛

درسال ۱۷۷۶ ع حیدر علي خان بجانب ممالک جنوبي از راه گتي بعزم تسخیر نهضت میکند مرزبوم گتي خطه ایست خیلی سیر حاصل ولیکن درسال ۱۷۵۸ ع در وجه خراج چاریک تسلیم جماعه مرهته نموده شده بود؛ درین خطه چندین قصبات نامدار وقلاع استوار واقع اند ازانجمله است کنجي کوته و گرم کنده و بیني کنده و گتي که آنخطه بنامش شهرت گرفته؛ حاکم خطه گتي در آن عهد مراراو از خانواده نامدار طبقه مرهته بود تا چند ماه بمدافعه افواج

حیدری نیکو کوشید آخر کار تاب مقاومت نیاورده در قلعه گتی متحصن گشت و در انجا با کمال پر دلي بحمایت و حراست قلعه کوشید و لیکن چون درین مدت هیچگونه کمک و اعانت از دار السلطنت پونه بدو نرسید و چاه های قلعه همه خشک شده بودند بناچار خود را بدست غنیم محاصر تسلیم نمود؛ حیدر علي خان هیچگونه مراعات شرایط تسلیم ننموده اورا بسرینگپتن فرستاد و در انجا بعد چندی جان داد؛ حیدر علي خان پس از ضبط و ربط آن محال و تعیین نمودن کارگزاران و عملداران خود بسوی سرینگپتن مراجعت نمود؛

در سال ۱۷۷۶ع سیا مارا نجی راجه میسور لاولد مرد؛ حیدر علي خان پس از طی شدن رسوم ماتمداري هشت یاده طفل را که سلسله نسب شان راست بخانواده راجگی می پیوست می طلبید تا یکی را ازان میان براجگی برگزیند؛ چون ایشان در دولتسرای حیدر علي خان آورده شدند نواب فرمود تا ثمری چند بر ایشان تقسیم کردند و خودش بسوی ایشان پنهان می نگریست که چه می کنند یکی از ایشان بخش خود بپدرش داد؛ و دیگران خود شان خوردن گرفتند حیدر علي خان نخستین را که بهرهٔ خویش بپدرش داده سعید و شایستهٔ راجگی پنداشته بزودي او را در سن چهار سالگی بر مسند نشانید؛ بعد این بازیچه حیدر علي خان باشکر خود که در ممالک مفتوحه جدید گذاشته بود پیوست؛

این دست اندازي و تطاول که نواب حیدر علي خان مصدر آن
بر محالات و بلوکات برادر نواب نظام علي خان گردیده غیرت
خفته کار گزاران دولت حیدر آباد را اندکی بیدار ساخت ؛
چنانچه جمعیّت بیست هزار سوار با توپخانه درخور آن بسرکردگی
امیر ظفر الدوله که در امور جنگ و پیکار خیلی نامدار بود از حیدر آباد
فرستاده شد ؛ ارکان دولت پونه نیز سی هزار سوار با افواج
حیدر آباد مرافق و یار گردانیدند ؛ تا ید حیدري را از ینگونه دستبرد کوتاه
گردانند ؛ چون حیدر علي خان در امور وقایع و اخبار روزگار خیلی بیدار
و هوشیار مي زیست و اخبار نگاران با خبر و جاسوسان دیده ور
و خفیه نویسان تیز هوش در هر سرکار و هر دربار مقرّر میداشت
و وظایف گرانمایه از بهر اینگونه مردم تعیین کرده بود و ازین رهگذر
خبر هر گونه سانحه پیش از وقوع بدو میرسید ؛ بزودي بر عزایم
اعادي خویش مطلع گردیده بصوابدید رای رزین و تدبیر خرد
پیش بینش چنان مصلحت دید که پیش از آنکه افواج
هر دو فریق باهم پیوندند بر یکی ازین جماعه دستبردي نماید ؛ امیر ظفر الدوله
بر جناح استعجال با خیول و رجال خویش پیشتر شتافته
بکنجي کوته رسیده ولیکن دران مرز و بوم سنگستان جمعیّت
افواج او خیلی منتشر و پریشان گشته احتمال قوي بود که تمامي
جنود او بردست چابک سواران حیدري کشته و زیر زبر ساخته شدی

اگر نواب بسالت جنگ که از وصول حیدر علي خان زود خبر یافته او را بجد نفرموده بودي تا جنود خود را بصوب خطهٔ ادهوني بملاذ شایسته ببرد ؛ ظفر الدوله فرمان او را کاربسته افواج خود را بحوالي قلعه امتیاز گره که توپهای آن قلعه حامي آن ؛ از حملات دشمنان تواند بود نقل نمود ؛ نواب حیدر علي خان درین میان آنقدر تیز رانده بدیشان تنگ رسیده بود که مضرب خیام او تا چند روز درهمان مقام بودي که عادي آنرا اگذشته پیش شتافته بودند ؛

ظفر الدوله چون مدد تازه یافته عدّت سپاهش بچهل هزار سوار رسیده بود ؛ ازبهر مصاف حیدر علي خان باز گردید ؛ ولیکن چون درینزمان حیدر علي خان از جنگ سلطاني (بدین نیّت که افواج غنیم خود را بکمین گاهي تا تنگ درکشیده برایشان دستبردي نماید) سر بر تافته عنان عزیمتش اوّلا بجانب گتّي و سپس بسوي پنیکانده باز گردانیده بود افواج نظام علي خان در مقام نخستین رحل اقامت انداخت ؛ درینجا منهیان اخبار ظفر الدوله آگاهي دادند که پنجاه[+] هزار سوار از افواج مرهته بسپهسالاري هریرام پندت درعرض روز چند بدو مي پیوندند ؛ چون ظفر الدوله از عزیمت نخستین خویش که گرفتن کنجي* کوته و تاراج نمودن آن باشد ناکام گردیده بود

[+] این بهره از تاریخ کتاب پارسي بر گرفته شده است ؛

---

* در حدود کنجي کوته کانهای الماس بود که عظیم سبب غنا وتونگري آن مکان واقع شده ؛

و میترسید که مبادا افواج هواخواهش درین باره برو پیشدستي نماید و بدان نعمت و ثروت که مطمح نظرش بود فیروز گردد ؛ بزودي از انجا مراجعت نموده برکام دل مظفر گردید وازان پس افواج مرهته بدو پیوستند ؛

پیش از انکه جنود مرهته به ظفرالدوله پیوند نامهٔ از طرف نامدار راجه چیتال ڈرک بدو رسیده بود بدین مضمون که اگر جنود دولت نظامیه بدان حدود میل کند هرگونه امداد و اعانت آن از ما بحتاج اذوقه و علوفه بعمل خواهد آمد و نیز او آنچنان راه سهل و آسان بدیشان خواهد نمود که بر عاین دروازه سریرنگپتن برساند ؛ ظفرالدوله نامهٔ معهود حواله هریرام پندت نمود و پس از مشاورت چند روزه رایها بران قرار گرفت که آن راجه ایشانرا بدان دعوت نموده بود ؛

ولیکن درین اثنا جاسوسان پخته کار که نواب حیدر علیخان در میان اعادي داشت تخم خلاف و عناد در میان ایشان مي پاشند ؛ و برشوت دادن بیست لک روپیه به سرداران افواج مرهته باوای عام در میان شان برمي انگیزند تا آنکه سواران مرهته برینمعني وایستادمي نمایند که تا آنزمان که زر باقي تنخواه ایشان بعرض وصول شان در نمي آید از در امکان نیست که ایشان بصوب سریرنگپتن گامي بردارند ؛ هریرام پندت که بهره خود آزان زر رشوت گرفته واز غنایم کنجي کوته که چشم طمع بران دوخته

یکسر بی بهره و ناکام مانده بود صورت حال سپاه خود را بر ظفرالدوله
عرض میدارد و سپس میگوید که چون موسم برشکال بر سر
رسیده است که دران هیچگونه حرب و پیکار با غنیم پرکار در ممالکت
خودش از پیش رفتنی نیست و او را چند گونه مهم ناگزیر در پونه
در پیش است که بی حضورش کفایت آن ناممکن ؛ بنابران
روز آینده از ظفرالدوله بناچار رخصت انصراف گرفته با حشم خویش
روانه پونه میگردد ؛ امیر ظفرالدوله از وقوع این سانحه خیلی سراسیمه و
ناکام گشته روزکی چند در کنجی کوته اقامت ورزید سپس از
راه پاکطور بسوی گولکنده نهضت نمود و افواج خود را در موسم
برشکال متوزع ساخت ؛ این چنین زمانه جنگ و جدال
بی هیچگونه مبارزت وقتال بسر شد ؛

مسخر نمودن حیدرعلی خان تمامی محالات متعلقه دولت پونه که بر سمت جنوبی رود کشتنه واقع اند وقابض گردیدنش بر مرز و بوم انوکندی وغیره ؛

اگر تفصیل آنهمه روداد جزوی وابسته فتوحات نواب حیدرعلی خان
در ممالک محروسه پونه بترتیب وانموده شود همانا سخن
بتطویل خواهد کشید بنابران برهمین قدر درین باب اکتفامی رود
که پیشتر از آنکه این سال ۱۷۷۸ ع بانجام آید بجز قلعه داروار

حیدر علیخان تمامي محال و اعمال متعلقه دولت پونه را که بر سمت
جنوبي رود خانه کشتنه واقع اند متصرف شده ؛ و نیز عبور آن
رود نموده شهر مریتّه دار الملک پرسرام بهاو را بقبضه تصرف
خود در آورده بود ؛ و در مدت جنگ و جدال این سال ۱۷۷۷ع
نواب عبد الحلیم خان پتّهان حاکم شانور را بجبر و قهر بر آن آورده
که سر بفرمانبرداري و باجگزاري او فرود آرد و دختر خود را بزني نواب
صفدر علي خان عرف کریم شاه خلف رشیدش بدهد ؛ و نیز
در اثناي این مهم مرز و بوم انوگندي را که شهر قدیم بیجانگر در وسط
آن واقع است قابض گشته بود ؛ ولیکن بمقتضاي مرحمت
و رافت بر حال شکسته بسته کار گزاران حالي دولت تلنگان
که در زمانه سابق والیان آن ، سلطنت و اقتدار بادشاهان
عالیشان میداشتند آن مرز و بوم را بر ایشان واگذاشت
و چند گونه حقوق شاهانه ایشان را نیز بحال و برقرار داشت در
سال ۱۷۷۸ع حیدر علي خان دیگر بار بر محال و اعمال نواب حلیم خان
حاکم کرپه تاخت آورد و نواب را با تمامي خاندانش باسیري
برگرفت و پس از انکه اموال و اسباب شان نهب
و غارت کرده بود ایشانرا به سرینگپتّن روانه کرد ، ازین تجبّر
و تغلّب او را بر تمامي آن مرز و بوم که بنام کرناتک بالا گهات
حیدر آبادي خوانده مي شود تصرّف تمام پیدا گردید ، مجموع زر خراج

این کشور چهل و هفت لک روپیه می باشد؛ ازین رهگذر که نواب بسالت جنگ در سال ۱۷۷۹ ع عهد کرده بود که سرکار کنتور را بجماعه انگریزان واسپارد و خود را یکسر در حمایت و رعایت شان واگذارد، حیدر علي خان که با انگریزان عداوت و کینه اندرون سینه می پرورد بغایت ناخشنود گردید؛ و در عین طیش و آشفتگي بچستي و چالاکي معهود خویش خطهٔ ادهوني را بتاراج داد و مبلغی خطیر از آن بمعرض وصول در آورد بسالت جنگ ازین سطوت و دستبرد چاره ندیده کناره گزیده و در قلعهٔ امتیاز گده متحصّن گشته؛

مقارن اینحال موشیر لالي با چند منصبدار دیگر و جمعیّتی از سپاهیان فرنگ که باستصواب جماعه انگریزیه از ملازمت بسالت جنگ برطرف کرده شده بودند، بحیدر علي خان پیوستند؛ و چندین کس از جماعه فرانسیس که در زمان محاصره پاندیچیري در سال ۱۷۷۸ ع از ان مهلکه گریخته جان بسلامت برده بودند بدیشان ملحق شدند و نیز جمعیّت سپاه نواب حیدر علي خان فزوني گرفت به پیوستن آنجماعه سپاهیان که از نوکري نواب محمد علي خان معزول شده درسلک جنود حیدري منظوم گردیدند؛

مشتعل گردیدن کینه دیرینه نواب حیدرعلی خان نسبت بجماعه انگریزان بسبب حمله آوردن شان بر قلعه ماهی که در وسط ممالک محروسه او بود و بزوردر آمدن ایشان در کرپه از بهر امداد نواب بسالتجنگ ؛ و بارسال هدایا و مکاتیب ملاطفت پرور باستمالت سرداران مرهتة کوشیدن تا باتفاق افواج یکدیگر انگریزان را منهزم گردانند و تا توان در استیصال ایشان از هندوستان بذل جهد نمایند ؛

بر کار آگاهان جماعه انگریزیه نیکو مبرهن است که ازان باز که کارگزاران ریاست کرناتک از امداد و اعانت نواب حیدر علی خان بفرستادن سپاه طلبداشته او بر حسب عهد و میثاق ۱۷۶۹ع اهمال و تغافل ورزیده بودند مرکوز خاطر حیدر علیخان بهادر همین بود که هر چونکه دست دهد انتقام این اهمال از ایشان برکشد و از همان زمان در میان هردو ریاست میسوریه و کرناتکیه خلوص و وفاق بر باد رفته ؛ و بجز سخنان سرد و خنک نفاق آمیز در میان نبود ؛ و انگاه مشاهده انتزاع نمودن انگریزان قلعه پاندیچیری را از دست جماعه فرانسیس بر وی کمتر دشوار نیامده و نیران کینه در کانون سینه اش کمتر ملتهب ساخته بود و همچنین اخبار دیگر فتوحات انگریزیه بر دل عناد

منزل او گرانبار بود؛ ولیکن حمله آوردن جمعیت انگریزان بر قلعه ماهی از آن طبقه فرانسیس که در ناف ممالک محروسه او بود و حالی جسارت نمودن کرنیل هرپرو بزور آمدن در خطه کرپه از برای امداد و اعانت نواب بسالت جنگ شعله آتش غضب حیدری را خیلی مشتعل گردانید تا آنکه بر نیمعنی عزیمت نمود که اگر دست دهد با طبقه مرهته در ساخته باجنود متفقه انگریزان را از بلاد هندوستان بیرون راند از بهر اتمام این منصوبه یکی از مدبران مستند و کارگزاران معتمد خود را که نور محمد خان نام داشت تعئین فرمود؛ و پس از آنکه او را بر انواع تعلیمات پنهانی و اسرار تدابیر ملکی غزینه دار و امین گردانیده تمسک متضمن سیزده لک روپیه و جواهر ساوی مبلغ پنج لک روپیه بدست او تسلیم نمود و نیز مکتوبی چند موسومه نانا پهرنویس و دیگر سرداران دولت پونه بدو سپرد؛ عنوان این مکاتیب شکایت روزگار ناهموار بود که باعث هردو دولت پونه و میسور بر دشمنی وکینه توزی یکدیگر گشته و خلاصه مضمون این که او باخشنودی خاطر و طیب باطن میخواهد که مبلغ خراج آن خطه ها که هنگام جنگ وجدال از تصرف دولت پونه بدست کارگزاران دولت میسور در آمده بود بدولت پونه واصل گرداند و دیگر آنکه جماعه انگریزان دشمن

جاني فريقين اند بنا بران بر ذمّت همت رئيسان هندوستان عموماً و بر ذمّت همت ما خصوصاً واجب و متحتّم است كه باهم شرايط اتحاد و وفاق را نيكو بجا آورده اين اعادي مشترك را از ممالك هندوستان بدر كنيم؛ همراه ايلچي مذكور چند زنجير فيل بيش بها و تحايف گران مايه گردانيده بود تا بسرداران مرهته بطريق پيشكش واداده شود؛

چون سفير پر تدبير بدار الملك پونه رسيد سرداران دولت پونه را خيلي هوش باخته و پريشان خاطر يافت از رهگذر رسيدن لشكر جنريل گاددارد؛ و از بايمنا كي حمله افواج بمبئي چنان استنباط مي شد كه عزيمت ايشان بمصالحه كردن با انگريزان بيشتر است نسبت بحيدر علي خان؛ سفير چرب زبان؛ بمقتضاي فطانت و كارداني از توزيع هداياي دلفريب بعضي از سرداران دولت پونه را مائل و هواخواه خويش گردانيد؛ وليكن اگرچه اوّلا هر دو فريق مرهته هواخواهان انگريزان و بدسگالان شان باهم در نيرومندي و توانائي متساوي مي نمودند آخركار فرار نمودن رگهوناتهرا و از قيد سندهيه و ديگر باره پناه جوشدنش در حمايت انگريزان بر رغم مقتضاي عهد و پيمان كه در مقام كام صورت گرفته بود و غلبه و رجحان آن فريق را داده بود كه بدسگال انگريزان بودند و بناچار رنگي بر روي كار سفير حيدر علي خان آمد؛ و عهد و پيمان

وفاق و اتفاق دولت میسور و پونه بدین نمط که من بعد کار گزاران
دولتین باهم شریک راحت و رنج باشند در میان آمد و عهدنامه
بزودي برنگاشته بمهر و دستخط فریقین استوار گردانیده شد
میگویند که در همانزمان که حیدر علي خان این سفیر را بدولت پونه
فرستاده بانظام علي خان که دران روزگار نسبت بجماعه انگریزان
از جهت تاخیر درادای پیشکش بابت چهار سرکار شمالي
و برگرفتن سرکارات کنتور ؛ و نیز از جهت درآمدن در سلک
هواخواهان برادرش بسالت جنگ بی آنکه نظام علي خان
بدان آگاه باشد ، خیلی آزرده خاطر بود ، نامه و پیام موافقت
و مصالحت در میان آورده بود ، گمان این نامه و پیام از
امر آینده بوثوق میرسد که براین عهد و میثاق هر دو دولت پونه و میسور
هیچگونه درنگ راه نیافته بود که مرةً بعد اولی و کرةً بعد آخری برضای
طرفین بمقام تقریر و تحقیق درآورده شد که نظام علي خان رکنیست
از ارکان این اجماع ؛ و بعد ازان این معني نیکو متیقن گردیده
که نه همین راجه برار مادهوجي بهونسله بلکه سرداران دیگر نیز
خوانده شده بودند که شریک این عهد و پیمان گردند ، و در باره قلع
و قمع انگریزان از بلاد هندوستان همداستان شوند ؛ نقشه
که حیدر علي خان وابسته یورش بر غنیم بسته این چنین بود
که مادامیکه او خود شش بر ممالک کرناتک لشکر کشد باید که

نظام علي خان بر سرکارات شمالي تاخت آرد و بعد از انکه هر دو سپاه باهم متلاقي شده افواج انگريزي را منهزم گردانيده باشند به محاصره مدراس پردازند؛ وافواج مرهته بايد که بتاخت و تاراج جزيرهٔ بنبئي اشتغال ورزد؛ وراجه برار بالشکر جرار بر سر بنگاله يورش آرد؛ ونواب نجف خان وديگر سرداران حدود دهلي راشايد که از رود گنگ عبور کرده صوبه اوده را متصرف شوند مگر انکه ناظم آن صوبه بدين مشوره همداستان شده جماعه انگريزيه را از ممالک محروسه اش بزور بيرون کند؛

الحق اين منصوبه نيکو انديشيده واين نگارش خيلي پسنديده بود واگر ارکان اين اجماع باحميت وغيرت اتحاد ملکي نيکو کوشيدندي همانا کار بر طبقه انگريزان دران زمان بدشواري کشيدي؛ وليکن بسيار کم صورت ميگيرد که اقوام مختلف در امري متعاهد شده در اتمام آن بذل جهد نمايند وحقيقت حال برين منوال است که زينهار مادهوجي بهونسله ورئيسان ممالک غربي هندوستان درين خصوص هيچگونه سعي وکوشش بعمل نياوردند؛ طبقه مرهته درکار حراست ممالک محروسه خويش که بر حدود شمال شرقي وجانب غربي آن انگريزان لشکر کشيده يورش آورده بودند درشغل شاغل درافتادند؛ ولهب غضب نظام علي خان بزلال سخنان ملاطفت فشان وعهد وميثاق موالفت توأمان که

گورنر بنگاله با نواب نظام علي خان پيش کرده بود فرونشست ؛
درسال ۱۷۷۹ع نواب محمد عليخان کارگزاران دولت
انگريزيه را در مدراس برحقيقت حال اين عهد و ميثاق که درميان
نواب حيدر علي خان و جماعه مرهته بوقوع آمد و نيز بر چگونگي آن
وفاق و اتفاق که درميان آن هر دو فريق و نظام علي خان بر رغم
جماعه انگريزان صورت گرفته آگاهي بخشيد ؛
اکنون سطري چند در بواعث نفاق درميان مرهته و انگريزان
و دواعي موافقت مرهته با حيدر عليخان پس از محاربت ساليان
بر سبيل اختصار نگاشته مي شود و از بهار تباط سلسلهٔ سخن بعروج مرهته
اشارت مي رود پوشيده مباد که بناي رياست مرهته در عهد
عالمگير نهاده شد چون درآنزمان سلطنت دهلي از اوج ابهت
و جلال بحضيض نکبت و وبال گرائيده بود و از رهگذر بيرحمي و
ناهنجاري و تعصب عالمگير در امور دينداري رئيسان هنود
ممالک هند عموماً و راجگانش خصوصاً خيلي آزرده مي زيستند
و در ممالک دکهن گوئي رسم و راه ملوک الطوائف بهم رسيده
هر خطه بادشاهي و هر صوبه فرمانفرمائي جداگانه داشت که گاهي باهم درمقام
آشتي و اتفاق بودندي وگاهي در معرض کينه و نفاق ؛ شخصي از
جماعه مرهته سيوا نام نخست جوياي بلند نامي پديدار گشت و
جمعيتي از سواران فراهم آورده چندي بتاخت و تاراج پرداخته

آخر کار سر از جیب مهتري بر آورد و شهر ستاره را مستقر
حکومت خود گردانید و چون سیوا ازین جهان رخت بربست
پسرش سنبها بمسند حکومت پدر بر نشست و بجنگ
عالمگیر کمر کینه بربست و در آخر کشته شد پسرش ساهو که
طبع آرمیده داشت برجای پدر مسند آرای حکومت گشته از
پرخاشخري اجتناب نموده هشت تن هوشمند را برگزید و زمام
مهام ریاست خود بدست کفایت شان واسپرد ولیکن
چون او پسری صلبي نداشت بنابران از قریبانش رام نارائن نامی را
پس از وفاتش بجای او بر مسند نشانیدند و چون خودش هیچگونه
از درایت و کفایت بهره نداشت یکسر مهمات ملکي را بر رای
آن هشت فرزانه واگذاشته بود ازین هوشمندان یکی بالاجي نامی
برهمني بود که کني در زیرکي و فرزانگي یگانه آخر کار این برهمن بدان
رفعت و پایه رسید که راجه رام نارائن را در ستاره بعزّت و
احترام مقام داده خود در شهر پونه بساط حکومت درچیده
بلقب نانا و پیشوا پندت پردهان ممتاز گردید اگرچه در امور
ملکي جزوي و کلّي اختیار تمام میداشت راجه رام را با همه نابکاري
و خامي در تعظیم و اکرام او بذل جهد می نمود و شهر پونه را دار الملک
خود ساخت القصّه پس از جنگ و جدال نخستین انگریزان
بر قباحت و سستي این رای که سردار بنبئي بدان باعانت

راگهو ث‌کر فرستاد و با مرهته بنیاد جنگ و پرخاش نهاد نیک
فرار سیده کرنیل اپطن را از بهر مصالحه پونه فرستادند در آنزمان
از زن رام نارائن که حامله بود پسری زاد و او را مهتران پونه بجای
پدر به پیشوائي بر نشانیدند و سکهارام و نانا پهرنویس را
بدستوري دولایت او هنگام کودکي برگزیدند ولیکن چون راگهو
از رفتن پونه سر باز تافت کار آشتي و صلاح ناتمام ماند و دز پونه
هواخواهان راگهو همواره مصدر فتنه و آشوب میگردیدند
ومهتران پونه مي پنداشتند که در نهاني محرک این همه فتنه و آشوب
انگریزان اند القصه آسیای جنگ و پیکار دیگر بار در گردش آمد
آخر کار افواج انگریزان از جهت نایابي اذوقه و دانه و کاه عاجز
وستوه گردیدند کرنیل اگرطن سپهسالار انگریزان بفتوای مجبوري
عهد آشتي با جماعه مرهته بتجدید بر بست ولیکن چون خبر عهد آشتي
کرنیل اگرطن که بفتوای ضرورت و بیچارگي با جماعه مرهته
درمیان آورده بود به بنبئي رسید سرداران انگریزان آشتي
مغلوبانه نپسندیدند وبناچار نیران حرب و پیکار باز مشتعل
گردید وجنریل گودرد که بجنگ مرهته متعین شده بود پس از
مایوس گشتن از همداستاني بهونسله راجه برار بر جنگ
مرهته از حسن آباد متوجه برهانپور گشت و راگهو بشنیدن
این خبر از قید سیندهیه گریخته بجنریل پیوست ؛

مصالحه کردن جماعه مرهته با حیدرعلي خان بهادر ومتفق گردانیدن او نظام علي خان آصفجاه و نجف خان وسائر بزرگان هندوستان را باخود در مجادله انگریزان ؛

بدان گاه راگهو که بر انگریز | بیامد بپا کرد رزم و ستیز
جهاني پر از شور و آشوب کرد | خردمند داند که ناخوب کرد
مرهته بحیدرعلي داشت جنگ | بهم آخته تیغ الماس رنگ
دودستي زوندي شده کینه ور | پي جستن بیشي بوم و بر
چو شد رزم آغاز با انگریز | بیک سو نهاده بحیدر ستیز
بسته در جنگ با نام جوی | ز کینه سوی آشتي کرده روی
ز خود کرده خشنود بنمود یار | که باشد ورا یار در کارزار
نظام آنکه بد بر دکن باج خواه | بدو نیز بگشوده از مهر راه
بگرمي در دوستي باز کرد | ورا نیز با خویش انباز کرد
نجف خان که بد نامدار بزرگ | بمیدان پیکار گردی سترگ
فراوان سپه داشت آراسته | همه نره شیران نو خاسته
جز اینان هر آنکس که بد نامدار | بخود کرده دمساز و انباز و یار
همه گشته بایکدگر همزبان | بدین رای گشتند همداستان
که حیدرعلي یک شده با نظام | کشیده به پیکار تیغ از نیام
بگیرنا تک و بوم سرکار نیز | که نازد بدان هر دو جا انگریز

روان ساخته لشکر جنگجوی | به پیکار بدخواه بنهاده روی
بدان بوم و بر شور و شر افگنند | ز دشمن بن و بیخ را بر کنند
بگجرات راند مرهته سپاه | که یابد بد اندیش آنجا نه راه
یکی مهتری از مرهته سپاه | که سودی سر جاه بر چرخ و ماه
موداجیش نام و لقب بهونسله | مقرر چنان گشت کو با سپه
سوی بوم بنگاله گردد روان | ببسته به پیکار کردن میان
نماید مر آن مرز زیر و زبر | نخاریده یکسر ز پیکار سر
بدست آیدش هر که از انگریز | بر انگیزد از جان او رستخیز
نجف خان ز دهلی براند سپاه | سوی لکهنؤ یکسره رزم خواه
فروزد دران آتش کینه تیز | به پردازد آن بوم و بر ز انگریز
گرش آصف الدوله یاري کند | درین کین بخود خوبکاري کند
وگرنه نجف خان گه کارزار | چو دشمن ز جانش برارد دمار
چو اینگونه کنگاش آمد بسر | روان گشت هر سو یکی نامور
کران تا کران جهان شد سپاه | بدان بد که اختر نبد نیکخواه

رسیدن سفیر دولت انگریز به نزد حیدرعلیخان بهادر بامید آشتي و ناکام برگشتن؛

درین میان گورنر مدراس این معني از مصالحه ملکداري دریافته که سفیری پرتدبیر پیش حیدر علي خان فرستد تا او اگر ممکن

باشد راه آشتي که فيما بين از دير باز بسته شده است باز کشايد و
بر حقايق امور آن ممالکت و دقايق دستور آن دولت نيکو
آگاهي بهم رساند چون مرکوز خاطر حيدر علي خان درين باب
استکشاف نموده شد پس از هزار دشواري سفير را اجازت
آمدن در ممالک محروسهٔ خود داد وليکن فرمود تا بدوري چار
ميل انگريزي از سرير نگپتن رحل اقامت اندازد و هيچکس
از اتباع او بشهر در نيايد چنانچه پس از درنگ بسيار حيدر علي خان
سفير را بحضور خود طلبيد و بعد اصغاي همه سخن چنين پاسخ داد؛
در اوائل حال گمان من بجماعه انگريزان چنين بود که ايشان
نسبت بديگر اقوام در راستکاري و وفاداري ممتاز و سرفرازاند؛
وليکن از تجربه که درين نزديکي صورت گرفت چنان حالي من
گرديد که ازين دو گرامي صفت ايشان هيچگونه بهره ندارند
چون برحسب عهد و پيمان سال ۱۷۶۹ع از شما امداد و ياري
از بهر مدافعه افواج مرهته خواستم شما دران اهمال کرديد و آنقدر
مرا بمعاذير لنگ دريست ولعل داشتيد که وقت کار از دست
رفت و اعادي بر من فيروز گرديدند؛ نيز شما بر رغم شرايط عهد
و ميثاق افواج خود را در ممالک محروسهٔ من فرستاديد و قلعه ماهي
بتصرف خود در آورديد؛ و هنوز در انجا منصبداران تان بتحکم
و تجبر مي پردازند؛ بنابران اکنون مرا هيچ وثوق و اعتماد بر گفتار

وکردار تان نمانده است؛ علاوه آن کدام فایده یا سود از هوا خواهی
و همداستانی آنچنان سرداری بسوی من عائد شدنیست که او
عنان کار در قبضه اختیار خود نمیدارد ؛ در هر امر محتاج رهنمائی اهل
شورا می باشد چنانچه اگر از و یاری واستمداد جویم او نخست
استفتا ؛ از اهل شورا خواهد نمود ؛ وانگاه از نواب محمد علی خان
درباره زر اعانت خواهد جست ؛ و یقین جازم است که
نواب صاحب درین خصوص عذرها خواهد آورد ؛ وکار را در تاخیر
خواهد انداخت وهرگاه درین باب بااو الحاح و مبالغه کرده شود
بعض اجناس وچند عدد جواهر بشما میدهد تا در بازار فروخته ثمن
آن را بکار در آرید وچون این نیز پس از بوک و مگر بلی حد صورت
وقوع گرفت شما خیمه بیرون شهر می زنید ؛ وپس از درنگ
بسیار باکمال احتیاط روانه می شوید بدین نمط که اگر یکروز کوچ کرده
می شود دو روز مقام اتّفاق می افتد ؛ درچنین حیص بیص فوج کمک
شما بحدود ممالکت من در می آید واعادی نا هنجار پیشتر از ان کار
خود کرده اند و ممالکت مرا ویران و خراب گردانیده ؛ وحال
من یکسر مخالف وتمامتر منافی حال شماست دربند شورا و
کنگاش نمی باشم که عزیمت من وابسته اجازت او
باشد کار من وابسته داوری من است خداوند وقت خودم ؛
زنهار فرصت کار ضایع نمیگذارم در یکدم می توانم که قشونی یارساله را

از سواران کار بطرفی گسیل کنم که شصت میل کوچ
معمول روزانه ایشانست و انبارخانه‌ها و ذخیره خانه‌ها از هرگونه
مایحتاج الیه معمور و موفور دارم که از برای اخراجات سالیان کافی
باشد؛ این چنین دو گونه دولت مختلف چگونه در کار و بار
همداستان و همعنان خواهند بود؛ بنابران ای سفیر برو و باخواجه‌ات
بگو که ازین پیش بارسال نامه و پیام خود در تصدیع من نکوشد؛
از پس اینهمه تهدید حیدر علی خان بزودی قاصد انتقام میگردد؛
چنانچه بیستم ماه رجب سنه ۱۱۹۴ هجری موافق ماه جولائی سال
۱۷۸۰ ع از گهاتها گذشته مانند سیل جوشان ناگاه بمرز و بوم
کرناتک میرسد و در آن سرزمین آشوب قیامت برپا میکند؛
جمعیّت جنودش درین یورش بیست هزار سوار جرار و چهل هزار
پیاده خونخوار میرسید علاوه توپخانه گران و سنگین که کارگزارانش مردم
فرنگستان بودند بسرکردگی شیرلالی و دیگر منصبداران فرانسیس؛
حیدر علی خان درین هیجا خودش بسپهسالاری لشکر میانگی
پرداخته بود و انبوه میسره بسرکردگی ٹیپو سلطان وابسته؛ و چنان
قرار یافته که او بر سرکارات شمالی تاخت آرد؛ مادامیکه گروه
میمنه بسرکردگی سپهداری از سپهداران نامدارش
در خطه ماڈورہ و نواح جنوبی درآمده بسفک و غارت آن بقاع
اشتغال نماید؛

در همسایگی معبر پالام نائر قرارگاه جنود میانگی کده چتور بود ؛ چون این قلعه در میان قلل جبال واقع است حصارش بغایت مستحکم واستوار و دور از رهگذر مقرّر افواج ، نواب انور الدین خان آنرا ملاذ و ملجای اهل و عیال خود هنگام سنوح حوادث و دواهی ساخته بود ؛ این قلعه و اراضي وابسته آن در تصرف ناصر الدوله عبد الوهاب خان برادر محمد علي خان بود ؛ از جهت گمان نقود و جواهر گرانمایه یا از جهت کینه و عداوت که حیدر علي خان با محمد علي خان داشت افواج حیدري نخست دست یغما و تاراج بران واکشاد ؛ قلعه دار و مخدّرات و اطفال او همگی اسیر شدند ؛ و انواع ذلت و خواري کشیدند ؛ اموال و ذخائر قلعه بتاراج رفت و نفائس و طرائف آن به سرینگپتن فرستاده شد ؛ از میان اجناس غارتیده متاعی بغایت گرانمایه کتابخانه بود از کتب تازي و فارسي که نواب انور الدین خان فراهم ساخته و جانشین او در نصاب آن افزوده این مجلّدات با جلدهای دیگر که از دیگر قلاع کرناتک و از کتب خانه نواب کرپه وغیره برده شده بود بعد شهید شدن ٹیپو سلطان مغفور معه کتب خانه سلطاني بدست انگریزان افتاد جنود حیدري درین یورش بر تسخیر قلعه چتور و فتح قلاع مجاور آن اکتفا نا کرده پیشتر شتافت ؛ و در دهم آگسط گروهی از سوارانش پس از آنکه بسفک و نهب چند قریه در جوار مدراس پرداخته

بودند در شهر مدراس آنچنان آشوب و غلغله در انداختند که باشندگان از مردم فرنگستان اندرون قلعه آن متحصّن گشتند بیست و یکم همین ماه افواج حیدری شهر آرکات دار الملک کرناتک را تاراج و غارت کرد؛ ولیکن بفرا رسیدن جنود انگریزی بعضی بسرکردگی سرهکطر منرو از مدراس و بعضی بقیادت کرنیل بیلی از سرکارات شمالی حیدر علی خان از محاصره آرکات دست برداشت و دران کوشید که این هر دو فوج را از فراهم آمدن باز دارد؛
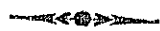
ترجمه بعض مقام باب دوازدهم از کتاب ملطري بیاگریفی یا تذکره بهادران انگلستان (که در سنه ۱۸۴۱ع مطبوع شده) در ذکر جنریل سر دیوڈ بیرڈ که مدّتی در اسیری ٹیپو سلطان، و هنگام تسخیر قلعه سرینگپتن سرکرده اهل یورش بوده، متضمّن خصوصیات جنگ کوهستانی کنجی کوته که یکی از ان جنگهای نامی است که پس از کشته شدن جماعتی کثیر دران از رزم جویان طرفین فتح و فیروزی نصیب حیدر علی خان گردیده؛

درمیان تمامی ریاستهای هندوستان دران زمان (که سلطنت تیموریه آب رسیده و یکسر مضمحل گردیده بود) گرانمایه و ممتاز،

ریاست میسور بود در تصرف نواب حیدر علي خان که مردی بود از حالت سپهداري بیاوري بخت و اقبال بهمین پایه فرمان فرمائي و جهانداري رسیده ؛ و منش والای ناسجویش کمالات علیه سپهسالاري را با ملکات سنیه ملکداري بدان خوبي و بایستگي فراهم ساخته بود که در میان فرمانروایان فرنگ نیز در ان عهد چنین کس مجمع این نوادر صفات نایاب بود ؛ چون همسایگي این چنین طرفدار ذو فنون و با اقتدار نسبت بریاست انگریزي که هنوز نیکو استحکام نگرفته بود پر خطر و سهمگین مي نمود هرائینه خیلي قرین مصلحت ملکي بوده که کارپردازانش نسبت بوی در مقام هواخواهي و همداستاني بودندي یا آنچنان عهد و پیمان آشتي بنیان با او در میان آوردندي که دست تطاولش از سرزمین ایشان کوتاه ماندي ولیکن جماعه انگریزان بجای مهراندوزي راه کینه توزي بادی سپردند ؛

در سال ۱۷٦۸ ع کارگزاران ریاست انگریزي طرح ستیز و جنگ با حیدر علي خان ریختند ؛ و درین جنگ حیدر علي خان بکام دل فیروزمند و مظفّر گردید ؛ و بیغما و تاراج عام آنچنان فتنه و آشوب در مرز و بوم کرناتک برپا ساخته کار نهب و غارت تا عین دروازه مدراس رسانیده بود که کارپردازان ریاست مدراس بفتوای اضطرار بر مصالحه مغلوبانه راضي گشتند عهد و پیمان در میان

آمد که هر یک از فریقین هنگام حاجت فریق دیگر کمک و
حمایت خود را زنهار دریغ ندارد و هنوز صبح این عهد بشام
نرسیده بود که حیدر علي خان در جنگی که او را با جماعه مرهته پیش
می آید میخواهد که نقد دوستي هوا خواهان جدید را بر محک عیار
زند بنابران مکتوبی بگورنر مدراس مینرستد و امتحاناً از برای نام
درخواست کمکی محقری نماید تا پانصد سپاهي انگریزي ارسال
دارد و لیکن گورنر مدراس برخلاف مقتضای آئین و کیش * ع *
در اول قدح دردی آورد پیش * یعني دعوت او را اجابت
ننمود ؛ و چون در سال ۱۷۷۰ ع چینیکه یغما گران مرهته دیگر بار
کار بر حیدر علي خان دشوار کرده بودند او باز استمداد کمک از دولت
مدراس نمود و عهد و پیمان بتکرار بیاد ش داد کارگزاران
آن دولت همان تغافل و اهمال را کار بستند ؛ درین اثنا از
تکرار نهب و غارت جماعه مرهته خرابي و تباهي در مرز و بوم
میسور صورت گرفت زیرا که یغما گران مرهته بوم و بر مملکتش را
بتصرف خود در آورده بودند ؛ و صیانت و حمایتش منحصر بود
در آن قلعه که بغایت استوار و حصین بود ؛ درینحالت حیدر علي خان
از هوا خواهان جدید خویش باز سوال اعانت می نماید
و بهبود یکه ازین معاونت عاید ایشان شدنیست وا می نماید
و میگوید که چون این یغما گران بی سروسامان یکسر حکومتهای مستقل

شمالي هندوستان را عرضه صد گونه خوف و خطر ساخته اند
پيداست كه در صورت استيلا و ساز و سامان مصدر چگونه هرج مرج
در تمامي ممالك دكهن خواهند گرديد بدين اعلام نيز اثري مترتب
نگشت وكاركنان دولت كنپني درين اهمال مرتكب كمال
ننگ و عار گرديدند چون اختر اقبال حيدر علي خان هنوز در صعود
و ترقي بود بچاره گري راي صائب بر تمامي اعادي خود مظفر گرديد
و بدون ياري و امداد احدي در سال ۱۷۷۲ع با جماعه مرهته بر وجه شايسته
مصالحه نمود ؛ و ازان پس از رهگذر مناقشه و نزاع خانگي جماعه
مرهته و سوء تدبير كارگزاران رياست بنبئي اورا ياراي آن
بهم رسيد كه نه همين اعمال و محال گم كرده خود را باز يافت نمود
بلكه حوزه مملكت خود را نيكو فراخ و وسيع فرمود ؛
پس ازانكه حيدر علي خان اينچنين نقض عهد از جماعه انگريزان
هنگام ضرورت بمقام تجربت درآورده و بتكرار مشاهده كرده
زنهار ازو متوقع نبود كه ديگر بار بر پيمان و ميثاق ايشان اعتماد
كردي ؛ در همين زمان جماعه فرانسيس باو پيوستند و هرگونه
آلات و ساز و سامان جنگ و پيكار اورا ياوري نمودند ؛
و هواخواهي و همداستانيش را در باره مطمح نظر خويش كه چشم داشت
دست ياب نمودن مملكت كرناتك باشد مصلحت ديدند ؛
چنانچه منصبداران كارديده فرانسيس بملازمت او كمر هواخواهي

بسته بآموختن آداب حرب وقتال خاصه ممالک فرنگ
بسپاه او نیکو پرداختند ؛ اکنون حیدر علی خان خودرا نیکو آماده و آراسته
انتقام از اعادي یافت و باجماعه انگریزان از رهگذر سلوک
گذشته ایشان بدل کینه میداشت و درین باره حق بجانب
او بود ؛ حال کارگزاران دولت کنپني درین زمان برین منوال بود
که ایشان کورانه در امداد و اعانتش میکوشیدند و دیگر اهل حکومت
و اقتدار آن روزگار را گوئی تحریک میدادند تا باوی در شکست
خودشان یار و همکار گردند چنانچه این فرصت را حیدر علی خان مغتنم
شمرده پنهاني باجماعه مرهته و نظام علي خان عقد موافقت می بندد تا باتفاق
همدیگر انگریزان از هندوستان مستاصل گردانند ؛ تمامي امور
در تمشیت این منصوبه بپختگي رسیده بود و کارگزاران کنپني
هنوز در خواب غفلت خود را بیخطر می انگاشتند ؛ تا آنکه در بیستم
جولائي سال ۱۷۸۰ع حیدر علي خان سپاه خودرا با کمال سطوت
و صولت مانند سیل دمان برمرز و بوم کرناتک فرو ریخته
تاخت و تاراج نمود ؛ جمعیت سپاه حیدري درین چالش
از هشتاد هزار کس متجاوز بود و این نصاب هیبت گستر
به پیوستن افواج موشیر لالي و بسیاری دیگر از منصبداران فرانسیس
بطریق اعانت سمت ازدیاد پذیرفته و عدت جنود انگریزي
که قائد آن سرهکطر منرو بوده بشش هزار نمیرسید ؛ و این سپاه

درحدود مدراس بکوهستان اقامت داشت چنانکه هفتاد و سیوم رجمنت که تازه از ولایت انگلستان فرا رسیده بود (همانروز که از جهاز فرود آمده) حسب فرمان گورنر از بهر جنگ بمعسکر انگریزي پیوست ؛

حیدر علي خان پس از آنکه بوم و بر کرناتک را طي کرده و تمامي معمورات را که در اثنای راهش واقع شده بآتش سوخته و بآب شمشیر پاک شسته متوجه آرکات گردید ؛ بابیست و یکم آگسط در مقابله شهر نزول نمود و این خود مقدمه جنگ بود ؛ درین زمان کرنیل بیلي در بندر بست سرکارات شمالي بافوجي گران اقامت داشت و جنود حیدري که بمحاصره آرکات مي پرداخت حایل بود درمیان این فوج و معسکر انگریزي ؛ اکنون از دیوان مدراس بکرنیل بیلي فرمان رسید تا بر جناح استعجال بمقام کوهستان ملحق معسکر انگریزي شود ولیکن حیدر علي خان بحکم کار آگاهي همه جنود کرنیل بیلي را که منحصر بود در یک راه مسدود گردانید و کوشش بسیار از طرف کرنیل موصوف بعمل آمد و مدافعه آن از جانب حیدر علي خان صورت گرفت آخر کار در مقام پرمباکم سر بکارزار کشید و کرنیل بیلي بدانچنان فیروزي که از جمعیت قلیل سپاه پیاده و یکسر ناداري فوج سواران متوقع تواند بود گونه بکام دل رسید ولیکن این فیروزي در سیه روزیش افزوده ؛

چه معسکر انگریزی از مقام کرنیل بیلی هنوز دور بود و افواج حیدری در رهگذار ارش سدی سکندری ؛ و از جهت ناداری علوفه و اذوقه سپاهش مبتلای محنت فقر و فاقه گردیده ؛
درین حالت پر ملالت کرنیل موصوف صورت حال خود را باعلام سر هکطر منرو این چنین می پردازد که از رهگذر خسران که درین جنگ عائد ما شده نه پای رفتن داریم و نه از فقدان اذوقه درین مقام یارای ماندن چنانچه از بهر چاره گری این حادثه رایها بران قرار گرفت که آنچنان کمک بکرنیل بیلی فرستاده شود که ازان مهلکه بدر تواند جست چنانچه برحسب این عزیمت جمعیتی گرانمایه بسرکردگی کرنیل فلیچر و کپطان بیرد و چند سرداران دیگر بدان مهم فرستاده شد ؛ این جماعه هنگام نه ساعت سائی از معسکر روانه شدند ؛ حال مصیبت اشتمال فوج کرنیل بیلی را ازین یک امر قیاس توان کرد که هر فرد از جمعیت کرنیل فلیچر همین دو روزه خوراک برنج و قدری بسکط یا کلیچه و شراب از بهر معونت قوت دوستانش که در مقام پرنبا کم بودند برده بود ؛
چون حیدر علی خان بهادر از جمعیت فرستاده آگاهی یافته رساله سواران بقطع کردن راه ایشان فرستاد ولیکن کرنیل فلیچر و کپطان بیرد باره هنمایان خویش بدگمان گشته از راه راست انحراف نموده برراه قوس مانا در پناه ظلمت شب که گوئی

بحمایت ایشان رسیده بود از تنگ و تاز رساله حیدری
صحیح و سالم با جمعیت کرنیل بیلی پیوستند ؛ ولیکن نواب
والاجناب باقتضای پخته کاری در مادهٔ دشمن شکاری نگذاشت
که این جنود متفقه راه سلامت بسپرند و از کمند تطاول او
رهائی یابند ؛ فرمان داد که در عقبه های دشوار گذار که افواج انگریزی را
ازان بایستی گذشت مورچالهای توپ آراسته دارند ،
و چون از هنگام کوچ ایشان و دیگر خصوصیات نیکو آگاهی
داشت فوجی سنگین را از بهین پیادگانش فرمود تا بر هر دو رسته
گذرگاه شان آماده کمین باشند ؛ وخود ش با بهرهٔ کلان از افواجش
مترصد حمله های ایشان مانده تا بامداد شان پرداز د مادامیکه تهیهٔ
سپاه در ینجا اینچنین نموده بود حشری بیمر را از سواران پندآره
درحدود کانجیویرم از بهر یغماگری و ترکتاز تعیین فرمود تا فرصت کار
نگاه داشته سدّ راه عزیمت لشکر انگریزی گردند ؛
حال جنود حیدری برین منوال بود که چون بامداد دهم سپطنبر که از بهر کوچ
افواج متحده متعین شده بود فراز آمد هنوز سپیده صبح ندمیده بود که
ایشان خاموش و آرمیده مترصد فرا رسیدن قشون انگریزی
را در عین دام بلا که از بهر شان در چیده شده بود دیدند ؛ سپاهیان
کمینگاه مورچال دوازده توپ بر ایشان سر دادند و هنوز ایشان
پیشتر ک نرفته بودند که مورچال دیگر عقب ایشان آتش

داده شد؛ چنانچه بجز آنکه پیشتر روند هیچ چاره نداشتند؛ ولیکن
دیگر مورچالهای توپ از بهر ایشان آماده داشته بود، در عرصه
نیم ساعت پنجاه و هفت ضرب توپ در آورده شد تا بر فوج انگریزی
سر داده شود بقرب هفت ساعت صباحی سپاه قشون قشون
از مور و ملخ افزون برین پشتی برگشته بخت فرو ریختند تا کار بجای
رسید که مردان فریقین یگان یگان باهم در آویختند کپتان بایرد
و جوانان (گرانڈیر) یا تناور دران معرکه تنگبار داد پردلی و شجاعت
دادند طرفه تماشائی بود که مشتی دلیران انگریزی در میان بابیست
و پنجهزار سوار و سی پلاتن سپاهیان پیاده (علاوه جمعیتی از
سپاهیان فرنگ ملازم حیدری و توپخانه کلان که از مسافت
یک تیر پرتاب سر داده می شد) که ایشانرا نقطه وار در میان
گرفته بودند پایدار ایستاده بمدافعه و مقاتله اعادی بر هر طرف
بر سبیل تبادل می پرداختند؛ منصبداران فرانسیس در لشکر
حیدری بمشاهده این جرأت و جلادت که از پردلان انگریزی
بظهور میرسید در شگفت فرو مانده بودند، در میان سپاه
انگریزان همین ده ضرب توپ میدانی بود ولیکن بدان خوبی
و چابکی آنرا بکار می بردند که در میان جمعیت اعادی ازان آشوبی
عظیم پیدا شده؛ پس از مقاتله و مجادله از شش تا نه ساعت صباحی
نسیم فتح و فیروزی بر پرچم علم انگریزی وزیدن گرفت

وگزیده رساله‌های سواران حیدري پس از حملات متوالي یکسه هزیمت خوردند و جناح راست و بهباین جنود حیدري پریشان شده قریب بود که منهزم گردد ؛ ومنصبداران فرانسیس که توپخانه حیدري در اهتمام شان بود دست از کار باز کشیده بودند ؛ درین میان وقوع حادثه ناگهاني صورت واقعه رایکسر واژگون ساخت تا افواج منهزم مظفّر و منصور گردید ؛

تفصیل این اجمال آنکه باتفاقي نامیمون نسبت بانگریزان و همایون نسبت بحیدر علي خان عرابه‌های باروت و گوله که در فوج انگریزي بود بیک ناگاه آتش برگرفت ، و پاک بسوخت ؛ و این واقعه هائله نتیجه آن گوله توپ بود که گلنداز توپخانه حیدري دران انداخته درین واقعه بسیاری از سپاهیان انگریزي علف آتش گشتند ؛ ولیکن یکسر بربادرفتگي ساز وسامان جنگي باقیماندگان را نسبت بمردگان بیشتر عرضه محنت و بلا گردانید ؛ طیپو سلطان که خلف الصدق پدر نامدار شهامت دثار حیدر علي خان بهادر بود بفور فرصت دشمن شکني را مغتنم شمرده بدون استجازت از پدر والا مقام باجماعه سواران مغولیه و کرناتکي چون سیل دمان بر فوج انگریزان که بدان آتشزدگي برهم خورده وهنوز بحال خود درنیامده بود فرو ریخت و عقب آن بتعجیل قشون فرانسیس گرم وگیرا بیاریگري

آن سواران فرار سید ؛ و از کوشش مردانه تمامت سپاهیان انگریزی یگان یگان پاره پاره ساخته شدند ؛ ولیکن منصبداران انگریز در آخر سپاهیان پریشان گشته فرنگستان را گونه فراهم گردانیده در عین آتشباری توپخانه اعادی جای بلند دستیاب ساخته ایشان را بوضع مربّع بیاراستند منصبداران بشمشیر و سپاهیان بسنگین خویش میجنگیدند و هزاران سپاه غنیم را در سیزده حملات مختلف مقاومت نمودند ؛ و در پایان کار از حشر بیمر افواج دشمن که تازه پی ٔهم میرسیدند ستوه آمده پامال حوافر اسپان و پای پیلان شدند ؛

عدد کشتگان بجانب جماعه انگریزیه از چار و نیم هزار بیش بود ازان میان چار هزار سپاهی هندوستانی بود و قریب ششصد فرنگستانی کرنیل فلیچر در میان کشتگان یافته شد و کرنیل بیلی و کپطان بیرد چار جا زخمهای کاری خورده با دوصد فرنگستانی اسیر شدند و چون ایشان را پیش حیدر علی خان بردند باقضای نخوت فیروزی بچشم خواری بسوی شان نگریست و علالای فیروزی برداشت ولیکن کرنیل بیلی جواب شایسته داد که طیپو سلطان درین معرکه حاضر بود نیکو آگاهی خواهد داد که این ظفر از رهگذر بلای ناگهانی بود که بر سر ما افتاد نه از جهت هزیمت و شکست که از افواج شما خورده باشیم ؛ نواب ازین

جواب درشت برآشفته فرمان داد تا ایشان را مقیّد دارند
میگویند که مشاهده کثرت کشت و خون که بسیاری از
مردان کار دیده اش کشته و تلف شده بودند مزاج نواب را
آشفته گردانیده بود ازین سبب با اسیران انگریزي بدان
نمط درشتي و سختي که عادتش نبود سلوک نمود؛
کپطان بیرد پس از کشیدن گوناگون شداید اسیري که محبوس
بودن در زندان وحشت انگیز بیک زنجیر با اسیر دیگر
پابسته تا سه و نیم سال شمّه از ان بود رهائي یافته و بفرنگستان
رفته و ازانجا بمنصب جرنیلي ممتاز شده باز بهندوستان آمد و
در سال ۱۷۹۹ع با فواج متّفقه که از بهر یورش سریرنگپتن در مقام
ویلور آراسته میگشت پیوست؛ اکنون کپطان بیرد که بسرکردگي
فوني از سپاهیان فرنگ امتیاز میداشت بجد درخواست
تا درین پیکار پراخطار سرکردگي جنود یورشش نامزد او گردد چنانچه
برین آرزو بکام دل فیروز گردید؛ و در چهارم مي سال ۱۷۹۹ع
رایت انگریزي بالای برج بیرونی برافراشت؛ و پیش
از انکه طلیعه شب برآید سریرنگپتن والي خود را بدل کرده کلید
ولایتش بر دست کارگزاران انگریزي واسپرد؛ از تقالیب
ادوار روزگار همان شهر که پیشتر در تعذیب کپطان موصوف
اسفل السافلین بود اکنون در نشاط افزائیش اعلا علّیین

گردید ولیکن باآنهمه شگفتگی و نشاط مندی که از قهر اعادی و فیروز مندی عائد او شده ، هیچگونه خشم و انتقام که در چنین حال معمولست دردلش راه نیافته بود ؛

روانه شدن کرنیل بیلی بمدد جنریل سرهکطر منرو وگرفتار شدنش بدست ټیپو سلطان ؛

زماه نهم روز نه رفته بود ... به بیلی زمانه برآشفته بود
شده اخترش کند بر آسمان ... بشوریده و تند گشته جهان
خود ولشکر از شهر پیرم بکام ... سوی منذرو تیز برداشت گام
فزون پنجصد بود بر سه هزار ... ز هند و یورپ مردم کارزار
چو بسپرد ره چاریک از گروه ... ز حیدر رسیدند لختی گروه
میان دو بدخواه پرخاش خاست ... ز تیر دو رویه فشافاش خاست
بانگ ده و گیر حیدر سپاه ... زبون گشته در دست آوردگاه
نیفشرده پی پاشنه کرده تیز ... به پیچیده از کین لگام گریز
روان گشت بیلی از انجایگاه ... یکی درهٔ تنگش آمد براه
زگیتی نهان گشت زرّین چراغ ... سراسر جهان گشت چون پرّ زاغ
دران درّه بیلی بیامد فرود ... که تن را ز آرام بدهد درود
بناگاه از دشمن کینه خواه ... به پیکار آمد گروه سپاه
دران درّهٔ تنگ آشوب خاست ... چو تندر خروشیدن توپ خاست

زمانی به بیلی ببارید تیر — چو باران که از ابر آید بزیر
فراوان رها کرده توپ و تفنگ — کشیدند از جنگ و پیکار چنگ
ازان پیش کاید برون آفتاب — بگیرد جهان گونه زرناب
روان گشت بیلی از انجایگاه — بریده ازان درهٔ یکمیل راه
بناگاه طیپو بدانجا رسید — سر آتش جنگ بالا کشید
ستیزه به پیوست از دو گروه — چو انگریز بد در میان دو کوه
بگاه گذر ره بر و تنگ بود — نه میدان آویزش و جنگ بود
نیارست آراست آوردگاه — نه صف می توانست بستن سپاه
نبد دست چپ هیچ پیدا از راست — ندانست کس قلب و ساقه کجاست
ز بارو بنه کس نه آگاه بود — گشاده نه بر مرد کین راه بود
در انراه دشوار و تاریک و تنگ — نه بر رسم پیکار و آئین جنگ
توانست کوشش نمودن سپاه — گسسته رده رفت بایست راه
به بیچارگی جنگ بایست کرد — بر انگیخت ناچار گرد نبرد
ز طیپو نپرداخته بیلی هنوز — یکی گرد برخاست شد تیره روز
ز حیدر بیامد سپاهی دگر — بیکدست تیغ و بدیگر سپهر
به طیپو شده یار در کارزار — ز سم ستوران زمین شد نزار
بشد آتش کین و پیکار تیز — دل توپ افروخته انگریز
سوی دشمنان گوله انداخت چند — شدش کار واژون ز بخت نژند
که صندوق باروت او بر فروخت — ز بایسته سامان فراوان بسوخت

بسی چیز شایسته اندر نبرد — که شاید بمردان گه دار و برد
نگه کرد و دانست طیپو ز دور — کز آتش پدید خواه افتاد شور
خمیده شد از راستی پشت او — ز سامان بود باد در مشت او
برانگیخت از جایگه ور سوار — بکف خنجر و تیغ زهرآبدار
فراوان ز دشمن بکشت و بخست — بسی تن بیفگند بر خاک پست
چو پیلی چنان دید برگاشت روی — ز لشکر نیز بدانچه همراه اوی
بجا مانده بود اندران کارزار — اگر تندرست و گر زخمدار
گرفت و تلی دید بالا بلند — بدانجا روانشد ز بیم گزند
نه در تن توان و نه در روی رنگ — تهی دستش از آنچه باید بجنگ
سپه خسته و کوفته از نبرد — بران پشته شد پر ز تیمار و درد
نه سرب و نه باروت توپ و تفنگ — پس پشت او دشمن تیزچنگ
دمادم همی حمله می برد سخت — بران بینوا لشکری گشته بخت
بهر حمله مردان خاک فرنگ — زده دشمنان را بمشت و بسنگ
نمودند ز نزدیکی خویش دور — چه تاب آورد زور با بخت شور
چو شد سیزده حمله زینگونه رد — فزون بود دشمن ز دام و ز دد
سواران آسوده از کارزار — ز لشکر برون تاخته بیشمار
چو کوهی که گردد روانه بجنگ — بآهن نهان تیغ و تن و پی بچنگ
سر نیزه افراشته بآسمان — چو ارغنده شیر و پلنگ دمان
بنزدیک آن خوار مایه سپاه — رسیده چو دیوان وارونه راه

فراوان به شمشیر و باران تیر　　بکشتند و افتاد پیلی اسیر
شش و سی زنام آوران سپاه　　تبه گشته افتاد بر خاک راه
همان نیز پنجاه از مهتران　　پر از زخم بسته ببند گران
فرومایه لشکر بران تل خاک　　ازان هر که وارسته بد از هلاک
بیفتاد بر دست دشمن به بند　　گر از تیغ بد خسته گر بیگزند
یکی تن نگشته رها از سپاه　　کسی خسته کس بسته کس شد تباه
چنین است پایان رزم و نبرد　　سری زیر تاج و سری زیر گرد

ظهور این فیروزی نواب فریدون فر را نیکو سرمایه نازش و بالیدگی گردید؛ و مشاهده تگاپوی مردانه و دستبرد پردلانه ٹیپو سلطان که درین جنگ مصدر آن شده و جوهر نامداری و والاگوهری و کمال و هنر لشکرکشی و سپهسالاری که درین کارزار بر وجه ابلغ ازو نمایان شده بود او را خیلی مسرور و شادمان ساخت؛

حیدر علی خان. بمجرد آنکه جنود او از تعب و زحمت این رزم و پیکار که دران بسیاری از مردان کار و دلیران کارزار از طرف او افتاده (و فیروزی را او درین بازار بنهای گران سرهای سران باز خریده بود) آرمیده بودند بمحاصرهٔ آرکات باز گردید؛ زیرا که او خیلی هوس استخلاص این قلعه داشت از ینرو که ودیعتگاه انبارهای گران و ذخیره های کلان بود؛ و بدین نظر که دارالملک آن صوبه و محل اقامتگاه نواب صوبه دار آن بود (اگرچه درین زمان

نواب ازانجا بمدراس آمده بود) مستخلص گردانیدن اورا موجب استیلا بر تمامي آن صوبه و سبب فراهم آمدن تمامت زمینداران آنرا در زیر رایتش تصور می نمود ؛

دران زمان زمام قلعه داري آن حصار بدست راجه بیربر که مرد دلاور ولیکن از فنون جنگ کمتر بهره میداشت تفویض نموده شده بود اگرچه دو صد سپاه فرنگستان و هفت هزار از سپاه نواب محمد علي خان درانجا بودند ولیکن در مقابله آنچنان افواج جنگ آزموده و کار دیده که سپهسالارش حیدر علي خان بوده باشد هیچکاره بودند؛ چه امور جنگ و پیکار بجانب حیدري با کمال هوشیاري و دیده وري بکار برده میشد و از نتایج آن چنان پنداشته که مصدر آن کارها مردیست نیک آگاه باصول گوله اندازي و قواعد قلعه گیري واستعمال منجنیق و مانند آن از آلات جنگ و جدال؛ فرا رسیدن او با کمال آرمیدگي و ضبط بوده؛ وحملات او هوشمندانه و چابکانه وتوپخانه اش نیکو ساخته و آماده باموفوري ساز و سامان و کارگزارانش عاملان کاردان؛ منصبداران انگریز بمشاهده آن چابکي و آساني که بدان مورچالهایش اتواپ ایشان را فروانداخته و آلات جنگي شان نابکار ساخته بود فرو ماندند و شکسته دل گردیدند ؛

در اواخر اکطوبر قلعه را بیورش گرفتند و بسیوم نوامبر شهر بغنیم مظفر

تسلیم نموده شد راجه بیربر قلعه دار را حیدرعلي خان بعزّت و
احترام تلقي نمود ؛ انگریزان و قریبان محمدعلي خان که در آرکات
بازپس مانده بودند بعضی از ایشان محبوس ساخته و برخی بسریرنگپتن
گسیل کرده شدند و لیکن با دیگر باشندگان شهر نواب حیدر دل
طریق مدارا و مردمي پیمود پس ازین فتح و فیروزي علی اسرع
الحال فتحنامه ها مخبر ازین فتوح بسریرنگپتن و پونه و حیدرآباد
فرستاده شد و نیز بسوی زمینداران خراج گزار سرکار آرکات
فرمان تهدید توامان صادر گردید تا بهره معیّن از افواج خویش
آماده و مهیّا دارند و اذوقه و علوفه بمعسکر مظفر بفرستند و وای بر جان
کسیکه هیچگونه باعانت و امداد انگریزان پردازد ؛ سواران
یغماگر را فرمان داده شد تا گله های گاوان و میشان و گوسپندان را
از هر سو بزور فراهم آرند و دهات و کشت زارها را آتش
زنند و بسوزند ؛ و آبگیرها را یکسر خراب و شکسته گردانند
و چاه ها را بجیفه های کشتگان و مردگان بینبارند ؛ حیدرعلي خان
میفرمود که من آله خشم خدایم از بهر تعذیب مردم کرناتک ؛
هرکس که از زخم شمشیرش خسته نگشت در حالت اسیري
بمیسور برده شد ؛ هند و بچگان بزور در ربقه اسلام بسته و داخل
جرگه سپاه گردانیده شدند و بر اسیران طبقه انگریزان بتهدید
حکم رفت که بتعلیم ایشان بقواعد حرب و ضرب پردازند

پسران را مختون گردانیده کسوت اسلام پوشانیدند و دختران شان بعضی بکد بانوی جوانان داده و بعض دیگر در میان سپاه بکنیزی توزیع نموده شدند ؛

پس از تسخیر آرکات حیدر علی خان بمحاصره ویلور و اندیواش و برمیکا ئیل و چنگلپط اشتغال ورزید ولیکن فرا رسیدن جنریل سر ئیر ی کوط با افواج جدید و علوفه و اذوقه وافی و سرمایه زر کافی از ملک بنگاله بزودی هوای روزگار دیگر گون ساخت ؛

هفتدهم جنوری سال ۱۷۸۱ع سر ئیری کوط از حوالی مدراس کوچیده متوجه کمک و اندیواش گردید ؛ حیدر علی خان بمجرد استماع خبر جنریل موصوف از محاصره آن قلاع دست بر داشته با تمامی حشم و لشکر خویش دور تر رفته اقامت گزید و تا چند ماه هیچگونه رزم و پیکار در میان نیامد و در همین اثنا خبری وحشت انگیز بحیدر علی خان بهادر رسانیدند که سر ادوارد هیوس بر سر کالیکط و منگلور تاخت آورد و تمامت آلات و اسباب جهازی از آن او که در بنگلور بود تباه و برباد گردانید ؛

در بعضی از روزهای ماه می یا جون حیدر علی خان بصوب باد شمالی نهضت نمود بدین نظر که سر ئیری کوط بمشاهده اینحال از حدود مدراس دور تر خواهد رفت وانگاه او طیپو سلطان را اشارت خواهد نمود تا باز بمحاصره ویلور پردازد یا بر حصار نامدار ترچناپلی یورش آورد ؛

با اینهمه افواج انگریزي از تعاقب او باز پس نایستاد ولیکن
تصور این معني که این نمط معامله دیر خواهد کشید او را کشان کشان
بر جنگ سلطاني آورد ؛ درین زمان عدّت جنود نواب
حیدر علي خان به چهل هزار سوار خونخوار و یک پلتن یا قشون
از مردم فرنگ و یازده قشون از سپاهیان هندوستاني
و بیست و یک قشون از پیادگان جرّار و گرانمایه توپخانه و
بیشمار حشم از یغما گران میرسید ؛ علاوه سي هزار سوار کار گزار
که همراه طیپو سلطان بودند ؛ ولیکن نواب بملاحظه کارداني و
بهادري سر ئیري کوط و سپاه انگریزي بر حشر بیمر خود اعتماد
نا کرده مقامي شایسته از بهر جنگ سلطاني بدست آورده
مور چالهاي خود را در پناه توپخانه نصب کرده انتظار حمله غنیم
مي کشید ؛
غره ماه جولائي بقرب پورطونوو سر ئیري کوط بجیل و دستبرد غریب
حشر بیمر حیدر علي خانرا بشکست و بزور او را بران آورد که
زودي از میدان جنگ کناره گزید ؛ و برادر نسبتي نواب
موصوف یعني میر علي رضا بزخم کاري خسته و سه هزار کس را
کشته در میدان واگذاشت ؛ ولیکن از جهت غایت قوت
و چالاکي دواب و مواشي عرابه کش حیدري هیچ یک از
عرابهاي توپ و گردون اذوقه کش باز پس واگذاشته نشد ؛

و این حال برخلاف دواب انگریزان بود که بدشواری تمام توپها را میکشیدند؛

بعد این شکست حیدر علی خان افواج خود را بجوار آرکات برد وطیپو سلطان بسنوح این بلیه محاصره ویلور را واگذاشته بر جناح استعجال بپدر بزرگوار خود ملحق گردید؛

سر اییر ی کوط که بصوب شمال نهضت نموده بود در آغاز آگست بمقام پالیگهات با فوج بنگاله شش پلتن از سپاهیان هندوستانی و جماعه از گلند ازان انگریزی که قائد آن کرنیل پیارس بود ملاقی گردید؛ پس ازانجا متوجه محاصره پیارسور یکی ازان قلاع که حیدر علی خان در سال گذشته بحیز تسخیر درآورده ذخیره گران از غلّه وغیره دران بودیعت نهاده بود گشت؛ روز یکه این قلعه تسلیم نموده شد جمعیّتی از سپاه میسور که بامدادش می آمد بشنیدن حال تسلیم وانقیادش بسوی پربناکم بازگشت چون اینمقام همان مقام نیکو فرجام بود که حیدر علی خان را بر کرنیل بیلی فیروزی حاصل شده بود؛ این بقعه را مبارک و خجسته دانسته عزیمت آن کرد که بار دیگر درانمقام بخت آزمائی کند بنابران هیچگونه کوشش و تدبیر درین جنگ فرونگذاشته مقامیکه از بهر سپاه خود برگزیده بود نیکو استواری داشت و افواج خود را بفراز کوهچه ها برکشیده که پائین آن چند نهر و آبجوی عمیق روان بود؛ وعرصه گاه میان

دو لشکر بجویها چندین بهره منقسم ساخته شده؛ دست راست
و چپ و پیشگاه معسکرش دمدمه های هولناک بر کرده و
در عقب آن مورچالهای دیگر بربسته کارگزاران این
توپخانه ها مردم فرانسیس بودند و بیلداران در بند کردن
راه ها که از ان افواج انگریزي گذرنده بودند اشتغال میورزیدند ؛
نیران جنگ و جدال در نه ساعت صباحی بیست و هفتم
آگسط در اشتعال آمد و هنگام غروب آفتاب منطفي گردید
افواج حیدري هزیمت خورده پس پاشند همین یک ضرب
توپ کلان از ایشان در میدان باز پس مانده بود؛ شیر لالي
که سرکردگي توپخانه حیدري در عهده او بود از نظر اعتبار حیدر علي خان
افتاد؛ چون نواب میدانست که افواج انگریزي بناچار بصوب
مدراس از بهر اذوقه مراجعت خواهد نمود؛ و بر تقدیر تاخت و تاراج
او در ان حدود سبیل فراهم آوردنش برایشان جز براه دریا
دشوار خواهد بود همت خود بران مصروف داشت تا قلعه ویلور را
که دو بار از محاصره اش بحکم ضرورت پیشتر دست برداشته بود
مستخلص گرداند بنابران سواران طلایع خود را فرمان داد تا بدیدبانی
افواج انگریزي پردازند و هنگام کوچ براه زدن ایشان را حیران و سرگردان
کنند و آوارگان ایشان را بکشند یا گرفتار سازند و اسباب
و بنگاه غارت کنند و هر گونه علف و کاه و غله و گیاه که درمیان

راه شان هنوز باقي مانده است خراب و تباه گردانند مادامیکه خودش
با جمعیت پیادگان و توپخانه متوجه ویلور گردیده آنرا تنگ محاصره
نماید؛ چون ویلور این شهریست معمور و نامدار و قلعه آن بغایت
متین و استوار که ملجای حاکمان کرناتک هنگام بیم و خطر بوده؛
بنابران حیدرعلي خان خیلی دل بستگي داشت که آنرا بتصرف خود
درآرد و لیکن چون سپاه انگریزي بضبط و حمایت آن حصار درانزدگار
نیکو میکوشیدند بنابران کامیابیش درین خصوص منحصر بود درینکه
با طالت زمانه محاصره کار بر سپاه محافظ قلعه دشوار گرداند یا ببر بستن
راه اذوقه و علوفه ایشان را بسختي مجاعت مبتلا سازد؛
بدین منصوبه منصبداران خود را فرمان داد تا بمحاصره قلعه تنگ پردازند و
زنهار نگذارند که احدي اندر آید یا بیرون رود؛ و کارگزاران توپخانه را تاکید
فرمود که دقیقه از دقایق فنون قلعه گیري فرو نگذارند؛ در اواخر سبطنبر
قحط و غلا بر قلعگیان مستولي گردید؛ چون خبر جنریل سر ئیري کوط که
با اذوقه فراوان بتخلیص محافظان حصار میرسد بحیدرعلي خان رسید،
بنابران حشر سواران یغماگر را بکار محاصره واگذاشته با بقیه افواج
خویش بصوب شولنگر نهضت نمود؛ و آنجا در مقامی شایسته
میمنه و میسره را استوار و مقدمه را با توپخانه چنانچه معمول است نیکو
محکم ساخت؛ بیست و هفتم سبطنبر افواج انگریزي درین مقام
بر وحمله آوردند جنود حیدري هزیمت یافته ازان مقام دورتر

شتافت ؛ و سر ئیري کوط مظفّر و منصور از انجا روانه گشته ویلوریان را
از دستبرد سپاه حیدري رهائي داد و قلعه چتّور را باز پس گرفت ؛
چون جمعیّت افواج انگریزي آنقدر نبود که بهره از ان از براي
اذوقه فرستاده شود و دیگر بهره بجنگ و جدال اشتغال ورزد
بنابران سر ئیري کوط بمقتضاي ضرورت با تمامي جمعیّت
از بهر اذوقه بصوب مدراس مراجعت نمود و حیدر علي خان
باز بمحاصره ویلور پرداخت محافظان قلعه را قوت یکشبه باقي
مانده بود که سر ئیري کوط دهم جنوري سنه ۱۷۸۲ع بر سر افواج
حیدري تاخت آورده ایشان را از محاصره دست بردار
گردانید و لیکن ازین شکستها هیچگونه در دلیري حیدر علي خان
کمي و کاستي صورت نگرفته زیرا که بعد سه روز بر جنود
انگریزي که از زمین شیبستان عبور مي نمود حمله آورده اگر
افواج دیگر بامداد او مي پرداخت احتمال قوي بود که جنود انگریزي
یکسر تباه میشد ؛ برین واقعه هنوز زمانه دراز نگذشته بود که
بحیدر علي خان خبري وحشت افزا رسید تفصیل این قضیه
مجملا آنکه حیدر علي خان پس از تسخیر حدود ملیبار همواره بچشم
غیرت بسوي انگریزان که شهر و قلعه تلیچري را متصرّف
بودند مي نگریست ؛ خصوصاً ازین رو که دو بار آن شهر ملتجاي
افواج انگریزي ساخته شده و از انجا جنود شان بر سر قلعه هاي مقبوضه

فرانسیسان که درون ممالک محروسهٔ حیدري واقع است
حمله آورده بر گرفته بودند مشاهده این مکروهات اورا خیلی ناخشنود
ساخته بود بنابران یکی از نخستین کارهای جنگ وجدال فریقین محاصره
ومحافظت نمودن این قلعه بود ؛ افواج محافظ این حدود از طرف
حیدر علي خان بسیار بود و سردار خان سپهدار که در فن سپاهیگیري
کمتر بهره داشت بهمین قدر قناعت کرده که در محاصرهٔ آن قلعه نیکو
جهد نمود و کار بر قلعگیان چنان دشوار کرد که یکباره ایشان
در انچنان تنگي حال مبتلا شدند که در صدد واپرداختن آن گردیدند
القصّه اوایل ماه جنوري سنه ۱۷۸۲ع جمعیّتی از سپاه بکمک
محصوران از جانب بنبئي بسرکردگي میجر اینگدرز رسید ؛
وافواج محاصر را از جابر داشت وراه آمد وشد به شهر پیدا گردانیده
و هشتم جنوري بر سر محاصران تاخت آورده و مورچالهای ایشانرا
تباه ساخته ، منهزم گردانید ؛ سردار خان باقتضای ضرورت معه
منتسبان خویش با جماعه از سپاهیان در خانهٔ سنگین که از
کوهچه تراشیده شده بود پناه آورد ؛ و در حمایت خود مردانه وار
کوشید ولیکن چون خودش زخمهای کاري و اکثر رفیقانش
کشته شده بودند بدست اعادي اسیر گردید ؛
انگریزان تمامت توپخانه و ذخائر و اسباب جنگي و صد زنجیر
فیل را متصرف شدند و یکهزار و پانصد کس را اسیر ساختند ؛

و محال تناپچري وحدود مجاور آنرا از تصرف کار گزاران
حيدري واپرداختند؛
الحق وقوع اين سانحه بردل حيدر علي خان گران گذشته
زيرا که چون حدود مليبار از قوم نائر بزور وقهر گرفته بود (چنانچه هموارة
دستور جباران وکشورکشايان مي باشد) سرداران آن بوم و بر هميشه
مترصد فرصت بودند که بآزادي فطري خويش باز گرايند؛ مقارن
اين حال کار گزاران دولت مدراس از بهر نگاه داشت جمعيت
جديد از سپاه فرمان دادند تا بحراست حدود جنوبي زمين از تاخت
وتاراج حشر يغما گران حيدري پردازند عدت اين سپاه نواز
دوهزار پياده ودوصد وپنجاه سوار هندوستاني وسي ضرب
توپ ميداني وجود پذيرفته بود، وسرکرده آن کرنيل بريتهوط
بود که در فنون لشکرشي نيکو مهارت داشت دران زمان
اين فوج جديد برکناره رودخانه کوليرم مقام داشت؛ ازينجهت
که اين رود سرحد شمالي کشور تنجاور است واز ممالک
حيدري بمسافت بعيد واقع، هيچگونه توهم حمله ناگهاني ازايشان
نبود؛ وليکن نواب نامدار فرصت جوي بزودي هرچه تمامتر
طيپو سلطان را بادوازده هزار سوار برچيده کارزار وهشت هزار
پياده وچارصد از جوانان معين جماعه فرانسيس وبيست ضرب
توپ روانه ميکاند و چنين فرمان ميدهد که شباشب کوچيده

ناگهان بر سر افواج کرنیل بر تیهوط بزنند ؛ چنانچه فرمان حیدری نیکو کاربسته شد ؛ و پیش ازانکه جنود انگریزی از تقرب اعادی خبر یابند خود را مرکزوار گرد گرفته و افواج غنیم را دائره کردار محیط می بینند ؛ این روداد در اکثر خصوصیات مشابه آنواقعه است که دران کرنیل بیلی اشتغال داشت آغاز این حمله در شانزدهم فبروری صورت گرفته ؛ و تا بیزدهم همان ماه معامله جنگ یکسو نگشته سپاه انگریزان بشکل تربیع تعبیه کرده و ضربهای توپ در هر ضلع از اضلاع آن جابجا منصوب ساخته شده و سواران در مرکزی بهره جا گرفته بودند پس از ستیز و آویز در از بسر دادن گوله و گلوله سلطان سواران خود را فرمان داد که بیکباره بر اعادی حمله آرند ؛ ولیکن اگرچه ایشان با کمال جرأت و جلادت بر پیادگان لشکر انگریزی زدند سپاه اعادی بباریدن گلولهای متصل آنچنان جمعیت ایشان را پریشان گردانیدند که از راه اضطرار با غایت پراگندگی گریختند و پشت دادند ؛

تا سه روز بعد ازین واقعه حملات شان بتکرار بعمل آورده شد و اثری بران مترتب نگشت در آخر موشیر لالی چون دید که فوج طیپو سلطان مصدر کاری نشد از چارصد جوانان فرنگستان که با خود داشت صفوف محکم آراست وفشونهای حیدری را

باعانت و امداد خود برگماشته سنگینها بر سر تفنگ نصب کرده چون کوه آهنین متوجه آن ضلع مربع فوج انگریزی که نسبت بدیگر اضلاع سست بنیاد بود گردید ؛ در اثنای این وقیعه مرد آزما و حمله جوهر مردانگی نما گلوله های آتشبار چون باران ابر مدرار بر جنود انگریزی از هر جانب می بارید مادامیکه سواران براندک مسافت منتظر وا ایستاده بودند که هنگام از هم پاشیدن جمعیت شان چون بلای ناگهان بر ایشان بیفتند ؛ آخر کار شیر لالی فیروزمند گشت و سپاهیان هندوستانی کوفته زحمت تاب مقاومت یورش دلیرانه مردم فرنگ که تازه دم بودند نیاورده بر شکستند و سواران بران جماعه پاشیده از هر سو تاخته داد خونریزی و قتل عام دادند ؛ اگر مردم فرنگ در باره استبقای ایشان نمیکوشیدند احتمال قوی بود که متنفسی از ایشان جان بسلامت نمی برد ؛

اگرچه مردمی و مرحمت پیشگی شیر لالی بسیار منصبداران انگریز را از قتل حالی وارهانیده ولیکن از استطاعت وی بیرون بود که ایشانرا از غلِّ ثقیل و قید طویل نجات دادی چنانچه بفرمان سلطان همه پابزنجیر بصوب سریرنگپتن روانه ساخته شدند ؛ و در انجا بزندان محنت بسر بردند و بعد چندی چندین کسان

دیگر از طبقهٔ انگریزان که مشیر ډی سفرین* ایشانرا در جهاز جنگی هنیبال پنجاه ضرب توپ دار یاد یگر سفائن تجّار خلیج بنگاله برگرفته بود ، باآن اسیران در زندان محنت و بلایار ساخته شدند ؛ بوزیدن نسیم این فتوح نمایان دل افسردهٔ حیدر علي خان باز بشگفتگی گرائید و مطمح انظار همّت والایش که از دیر باز تسخیر بلاد کرناتک و بیرون راندن اعادي ازان و واسپردن حکومت آن ملک وسیع بیکي از پسرانش بود ، بسبب نزول جیشی گران از فرانسیس در پاندیچیري بقیادت ډ. بهیمن (داین نخستین بهره بود ازان لشکر جرّار که از بلاد فرنگستان بعزیمت آنکه باافواج حیدر علي خان یاور و همکار گشته باستیصال انگریزان از بلاد هندوستان پردازد ، روانه شده در نیمه راه بود) بزودي صورت تجدید و تمهید پذیرفت ؛ بنابران افواج میسور ، وجنود فرانسیس بتعجیل تمام بعزم تسخیر قلعهٔ گدّلور متوجه گردید چنانچه آن حصار بهشتم اپریل همین سال بطریق تسلیم بدیشان واسپرده شده سپس بزودي

---

* درماه آگسط سنه ۱۸۸۲ ع مشیرسفرین پانصد نفر را ازاسیران انگریزي حواله حیدرعلي خان نموده بود ؛ وبدینوسیله اسباب بدنامي ابدبرای خود مهیّا گردانیده ؛ وعذریکه درارتکاب این جریمه اوبیان کرداین بود که کارگزاران دولت مدراس بمبادله آن اسیران راضي نبودند واو خودش آنقدرآذوقه نداشت که درپرورش آن مستمندان بکار برد ؛

پر ما کوئل را از آن خود ساختند و هنوز یکماه بران سپری نشده بود
که بمحاصره واندیواش سخت اشتغال نمودند؛ سر ئیری کوط
ازین فیروزیهای اعادي آگاه گشته و بر عزیمتهای آینده شان
پي برده با جمعیت سپاه انگریزي بصوب واندیواش
نهضت نمود؛ و نیکو وثوق داشت که چون حیدر علي خان حالا
بدین کمک گرانمایه جنود فرنگ نیکو مستظهر گردیده وحشر
بیمر از سپاه از آن خود میدارد البتّه از جنگ سلطاني رخ
برنخواهد تافت بلکه یکبار از بهر کارزار نعل در آتش خواهد بود ولیکن
ظن سر ئیري کوط درین باب راست نبود؛ زیرا که حزم
و تجربه کاریش درین هنگام که آنچنان کمک سنگین یاریگر جنود مجنده
خودش داشت نیز او را رخصت آن نداد که خود را عرضه خطر جنگ
روباروبا چنین حریف پرکار سازد؛ بنابران قبل ورود افواج انگریزي
کناره گرفته مقامي بغایت استوار از کوهچه های سرخ که از هر گونه حملات
مصئون تواند بود بدست آورد؛ چون سپهسالار افواج انگریزي
درینسان ناکام ماند، خواست تا دشمن را بزودي بر جنگ آرد
یا بیغما بردن بر ذخیره خانه های لشکري و اهراي اذوقه و علوفه اش
دست دراز او را از تعدّي و تطاول کوتاه گرداند؛ بدین عزیمت
سر ئیري کوط بصوب ارني کوچیده بر مسافت پنج میل کمتر ازان
بعه رحل اقامت می اندازد؛ این منصوبه مصدر همان نتیجه گردید

که مطمح نظر سپهدار پرکار انگریزي بود زیراکه باستماع این خبر
حیدر علي خان ازان کوهسار تنگبار خیام استقرار برکنده بر جناح
استعجال بحمایت آن مکان که تمامي آلات جنگ و جدال
وذخیره های معین رزم وقتال درانجا موفور بود مي شتابد؛ چون افواج
انگریزي حالي بدان مقام رسیده بود که قلعه ارني ازانجا دیده میشد، جنود
حیدري اکنون درعقب معسکر انگریزي نمایان وبناچار مصاف
کارزار از هر دوسو آراسته میگردد هنگام نیمروز روز دوم لشکر حیدري
دیگر باریکسر هزیمت مي یابد ولیکن چون افواج انگریزي از رساله
سواران سبک عنان یکسر خالي بود بدین فیروزي فتوحات شایسته
چون قتال واسر گریختگان هزیمت خورده وبدست آوردن
آلات واسباب جنگ واپس گذاشته اعادي وتباه گردانیدن
جنودشان مترتّب نگردید؛ ولیکن اگرچه جنود حیدري درین جنگ
هزیمت یافته کناره گرفته بود؛ همت مردانه وطبع غیورش
اورا بران کار وبار داشت که گوئي هیچگونه هزیمت بافواج
اوراه نیافته ودر نظر اعدا همچنان پر خطر وهیبت آگین مي نمود؛
چنانچه برین جنگ هنوز یکهفته نگذشته بود که جمعیتي را از سواران
برگزیده وچالاک خود براندک مسافت از معسکر انگریزي
درکمینگاهي نصب کرد وآنگاه فرمان داد تا قطاري از شتران
بار بردار وگله از گاوان پربار از نظرگاه فوج طلایه انگریزي

بگذرانند ؛ وچون مشاهده این شکار چرب پهلو ازان دل فریب تر بود که دلهای نظارگیان تشنه غنایم تر بودی بنابران منصبدار یتاقداران باجمعیت سپاه خودبهوس اصطیاد برایشان می شتابد ؛ ولیکن هنگام بازگشت خودشان در دام افواج حیدری که در کمینگاه مترصد این فرصت بودند می افتند واحدی ازین جماعه جان بسلامت نمی برد وهمه شان درین طمع خام سر در سر کار اغتنام می کنند ؛

این جنگ ، پسین پیکار وآخرین کارزار بود که این دو سپهدار نامدار وسپهسالار شجاعت وثار بسالت شعار نواب حیدرعلی خان بهادر وجنریل سرئیری کوط بنفس نفیس دران حاضر بودند وجوهر پردلی وجنگ آزمائی وهنرسرلشکری ومصاف آرائی خودرا بر خویش وبیگانه وانمودند ؛ افسوس که هیچیک ازین دو دلاور نامی وبهادر گرامي پس ازین کارزار روزگاری دراز بسر نبردند بالکه بزودي بهاهی اند بمردند اگرچه هردو یل جلادت توأمان از اخطار جنگ وپیکار سالم وتندرست مانده بودند ؛ ولیکن ظن غالب همانست که از کثرت مشاق جدال وقتال که آن هردو نامدار در میدان کارزار تحمل آن نموده بودند واز بسیاری مصاف آرائي که آن هردو سپهسالار دراتمام آن جد وجهد فرموده تاب ونیروی شان

یکسر بتحلیل رفته و مرگ ناگزیر زود باستقبال ایشان بشتافته بود ؛
حیدر علي خان از همداستاني جماعه مرهته ونظام علي خان بجز ناکامي هیچ طرف بر نبسته وهمچنین از ان امیدها که بطبقه فرانسیس داشت کامیاب نگردیده ؛ چون خبر آشتي که در میان جماعه مرهته وانگریزان در هفدهم ماه مي سنه ۱۷۸۲ع صورت گرفته بود بدو رسید ؛ و روددادهای اخیر حملات افواج انگریزي بر سر بنادر ومحالات مقبوضه او بر سواحل ملیبار گوش گذار او گردید بحکم ضرورت پسر خجسته اختر خود طیپو سلطان را با افواج سنگین از کرناتک روانه کرد تا حراست ممالک محروسه نماید ؛

ارتحال نمودن نواب حیدر علیخان بهادر ازین عالم فاني بعالم جاوداني وبیان برخي از محامد ذات ودستورات آن مغفور رحمت سبحاني ؛

هنگامیکه نواب فلک جناب از معاملهٔ پهلچري حسب تمنای خاطر اقدس بکامیابي معاودت فرمود ناگاه ورم سرطان بر پشت مقدس نمایان گشت اطبای حاذق هرچند در معالجه کوشیدند فایده مترتب نگشت وهر روز مرض اشتداد کرد چون نواب والا جناب در ماه نونبر علامات ردي در خود

احساس نموده از شورش و هنگامه لشکرگاه کناره گزیده
بشهر آرکات رحل اقامت انداخت و عنان خودداری
از دست نداده باستقلال تمام در انتظام امور ملک و دولت
احکام جهان مطاع صادر میفرمود درینولا روزی زبانی جواسیس
گوش گذار او گردید که جنریل کوت بهادر ازین جهان فانی
درگذشت نواب والاجناب نفسی سرد برکشید و گفت
صد حیف جوانمردی بود خدایش بیامرزد درین زمان حاشیه
نشینان بساط حضور بمعاینهٔ برهمی احوال مکرّر معروض داشتند
که درینحالت که مزاج اقدس از جادهٔ اعتدال منحرف است
شب و روز خود متکفّل مهمّات عظیمه شدن موجب حرج مزاج
است صلاح دولت چنان مینماید که شاهزادهٔ والاتبار را بحضور
طلب فرمایند تا بنظم و نسق ممالک محروسه پردازد پس
نواب معلّی القاب شقّه خاص بدین مضمون بنام شاهزاده
صادر فرمود که آن نورچشم را اگر از گوشمال اشقیای آن
نواح انفراغ کلّی دست داده باشد دیدهٔ ما را بجمال سعادت تمثال
خود نورانی سازد و اگر فوجی دیگر مطلوب باشد بحضور اطّلاع دهد
و روز دیگر خود بدولت در خزانه وا کرده بجمیع ملازمان تنخواه یکماه
انعام فرمود و بسلخ ذیحجه که سنه یکهزار و یکصد و نود و شش
هجری بود از حضّار محفل استفسار فرمود که امروز کدام تاریخ است

عرض نمودند که وقت شام هلال محرّم نمودار خواهد شد نواب معلّی القاب بعد دریافت این سخن غسل کرده تبدیل پوشاک نمود و چیزی خوانده دست برروی مبارک خود مالیده بر بستر آرمید و درآنحالت ده هزار سوار برای تنبیه راجگان شمالي آرکات و پنجهزار سوار برای حفاظت سرحد مدراس رخصت فرمود و بعد ساعتی چند در همان شب که ششم دسنبر سنه ۱۷۸۲ بود در سن شصت و شش و بروایتی هشتاد و هفت سالگي همای روح پرفتوح آن سرسرداران و دُرّة التاج صاحب افسران از آشیانهٔ کالبد عنصري پرواز کرده بسیر روضهٔ رضوان پرداخت سپهداران و کارگزاران سرکار حیدري اخفای خبر ارتحال آن امیر ستوده خصال را از مصالح ملکي پنداشته تا چند روز نیکو پنهان داشتند و نعش مطهّر او را بسرینگپتّن بردند و درانجا باغایت عزّت و حرمت در مقبرهٔ عظیم الشان رفیع البنیان درون لال باغ که یکی از بساتین نامدار شاهي بود مدفون کردند؛

محاسن افعال و مکارم خصال نواب کریم الذات جمیل
الصفات منقول ازکتاب های معتبر انگریزي و پارسي
چون نشان حیدري از سید حسین کرماني وفتوحات
حیدري ازلاله کهیم نرائن دهلوي وفتوحات برطنیه
ازملا فیروز پارسي وحمید خاني ازمنشي حمید خان ملازم
گورنر جنریل لارڈ کارنوالس بهادر وتواریخ منشي
عبدالحق ملازم کپطان کنوي بهادر ؛

محامد ذات مصدر حسنات آنقدسي صفات از آن بیش
است که بدفاتر گنجایش پذیرد ؛ الحق از نواب حیدر علي خان
بهادر بسیار کارهای بزرگ و عمده بمنصهٔ ظهور آمده که تا قیام قیامت
بر صفحه روزگار باقي خواهد ماند نواب مغفور یک لحظه بی عزم رزم
وجنگ وآهنگ توپ و تفنگ خالي نمی نشست
از اقوال مردانه آن یگانه زمانه یکی این است که مرد پردل از تماشای
جستن وطپیدن سر و تن بریده حظیکه می یابد از دیدن رقص زنان
نمی یابد و نزد او صدای توپ و تفنگ هزار بار خوشتر است از سرود
وآهنگ دیگر آنکه بهترین مقام مردان پشت زین است روز
میدان دیگر اینکه در دنیا هیچ خوشي زیاده تر از خوشي روز فتح نیست
اکثر می فرمود که اگر یک کس مثل خود بیابم بعونه تعالی در اندک زمان

هفت اقلیم زیرفرمان وازترویج دین محمدی عهد عمر فاروق دیگر بار
عیان گردانم اگرچه بعضی مرا امی میدانند ازان باکم نیست که
نبی ماهم امی لقب داشت ازین یک جاهل آنچنان کارهای
نامی بظهور آمده است که از هزاران فاضل یکی ازان صورت
نگرفته بی شائبه ارتیاب نواب مغفرت قباب یکی ازان
امیران نامدار و رئیسان عالی مقدار بوده که در اقلیم هند از سالف
اوان تا اینزمان بوجود آمده اند و فتوحات او نسبت بفتوحات
امیر تیمور و نادر شاه کمتر نبوده باآنکه از حلیه تربیت و تعلیم رسمی
عاری بود ولیکن فطرت بلندش از فنون سپاهیگری و کشورکشائی
و آداب جهانداری و ممالکت آرائی حظی وافر اندوخته بود
و بقیادت همت والانهمت خود را برتبه شهریاری رسانیده ؛
طبع دادگستر و عدالت پرورش در انواع خصومت راه
معدلت پیمودی و فطرت بلند مرحمت پیوندش در دل
دادن اهل زراعت و اصحاب تجارت نیکو سعی فرمودی ؛
سلوک او بارعایا مقارن ملاطفت و نرمی بود و با کافه سپاه در آداب
حرب و ضرب ملازم سختگیری و گرمی ؛ درباره سیاست
و عقاب اشرار قوی پشت خیلی درشت ، و در مکافات
دشمنان باستمگری هم‌عنان ، مردمان اورا متهم میساختند که
معتقد احکام منجمان بود ازینرو که در ایام نوروز و دسهره وغیره جشن

شاهانه و بزم نشاط ملوکانه در آئینه محل آراسته میشد ؛ و اوقات
همایون بنظارهٔ آتش بازی و جنگ آهوان و زور آزمائی
گاو میشان و حملات فیلان کوه شکوه بایکدیگر و مصارعت
یلان تنومند مصروف می نمود ؛ و مردان دلاور را خفتان گلیم
پوشانیده باغرسان می جنگانید و بعضی از ملازمان پردل را
برحسب آرزوی شان فرمان میداد تا با شیر غران در آویزند ؛
اگر آنمرد دلاور بر شیر غالب آمدی اورا بانعام زر و خلاع فاخره
و اضافه می نواخت و اگر شیر غالب گشته او را بر زمین می انداخت
نواب تفنگ برداشته بی تأمل چنان سر میکرد که گلوله از
سر شیر میگذشت و مرد سلامت برمیخاست الحق در شست
اندازی آلات حرب در جهان عدیل و نظیر نداشت ؛ از
قطاع الطریق و گمره بر ود زد و او چنان در تمامی ممالک محروسه
خود نام و نشان نگذاشته بود ؛ هرگاه بر مهمی فوجی متعین میساخت
زنهار از آن فوج غافل نمی نشست و بجمیع وجوه از زر نقد
و اسباب جنگ و علوفه و رسد تائید آن منظور نظر والا
میداشت ؛ حقیقت حال این است که نواب موصوف
در عهد خود امیری بود بی نظیر دولت را بوجودش افتخار بود
نه او را بدولت و شجاعت را از قوت بازویش گرمی
بازار بود نه او را از شجاعت چنانچه در چینا پٹن و مدراس

وغیره از بیم وهراس آمد آمد آن هلاکوی عهد خورد وکلان وپیر وجوان
از برای گریختن آماده پا بر کاب بودندی ؛ واز ترس حملهٔ او زهرهٔ
انگریزان آب بل خورد وخواب برایشان دشوار شده بود
چنانچه اکثری از خواب ترسیده حیدر رس هارس حیدر رس
هارس یعنی اسپهای حیدر گفته بیدار می شدند الحق در آنزمان
هیبتش در دلهای صاحبان عالیشان چنان متمکّن شده بود که
لحظهٔ بی ذکر او نمیگذشت واز زبانی انگریزان نامور معلوم شد که
در ولایت انگلستان طفلی که شوخی وگریه بسیار می کرد اورا دایگان از نام
حیدر میترسانیدند که اینک حیدر میرسد وترا طعمهٔ خود میکند واین غایت
مرتبه هیبت وبیم است ؛ در شیوهٔ سپاه پروری از امرا ووزرا
وسلاطین گوی سابقت ربوده ودر عهد سعادت مهد او
رعیّت ولشکری بسایهٔ امن وعافیت از رنج زمانه آسوده
می زیستند ؛ در فن بندوق اندازی چنان مهارت داشت که
گاوله تفنگش چون شهاب ثاقب بیخطا سینهٔ اخوان الشیاطین
میسوخت ؛ ومشق تیر اندازی را آنچنان بکمال رسانیده که
در شب دیجور بنوک خدنگ چشم مور میدوخت ؛
نیزه بازیکه از سهم سنانش ماهی در آب زره پوش بود ؛
وتیغ زنیکه از بیم پالارک خارا شگافش کرگدن صحرا سپر بدوش ؛
تیز هوشی که از غایت فطانت طبع وحدّت ذهن بتعبیر

خواب فراموش می پرداخت ؛ رعیّت پروریکه نگهبانی خلایق
چون پدر مهربان میکرد ؛ عالی همتی که متاع سبک تجّار را که
جلّاب نام نیک اند بقیمت گران می خرید ؛ سوداگرانیکه اسپها
برای نواب بهادر می آوردند اگر در اثنای راه یکی از آن
بقضای الهی فوت میکرد دم وگوشش بریده پیش نواب
والاجناب می بردند آنگاه برحسب گفتهٔ سوداگران نصف
قیمت اسپ مرده از سرکار خود عنایت می فرمود ؛ قدرشناسیکه
بمعاینهٔ اندک جرأت و جلادت بهادران لشکر ظفر پیکر را
جاگیرات وخلاع وجواهر بی بها ونقود فراوان می بخشید ؛ بر سپاهیان
لشکر خود هرماه دوبار مشاهره تقسیم میکرد ؛ اُلوالعزمی که اگر فوج
اعدا مانند خیل انجم لاتعد ولاتحصی بودی یک تنه چون آفتاب
جهان گرد بمقابله و مقاتله ایشان می پرداخت ؛ توکّل پیشهٔ
که در کوه و صحرا نظر عنایت بر فضل مفضل حقیقی دوخته بمفحوای
من یتوکّل علی الله فهو حسبه درگلزار همیشه بهار ممالکت بالاگهات
هرجا خار فتنه و فساد سر میکشید به تیشهٔ عزم درست از پا
می انداخت ؛ ادب سنجی که در محفل تقدس منزل او هرزه
گویان و یاوه سرایان را راه نبودی ؛ شکوه مندی که در حضور لامع النور
او بی اجازت کسی لب بچون وچرا نمی کشود ؛ غریب پروریکه شبها
مانند سلطان محمود غزنوی در کوی و برزن دارالاماره گردیده

وجه کفاف بفقرای محتاج و بینوایان میرسانید ؛ رفیق نواز یکه
در هر ماه بیش از علوفهٔ مقرری برای سامان ساز و یراق بفدائیان
جان سپار می بخشید ؛ والا سطوتی که هر کدام از گردن کشان
دیار بجمع کردن خرمن استکبار می پرداخت چون برق
خاطف بسوختن وجودش برباد صرصر یسشی می جست ؛
قیافه شناسیکه بیکدیدن از خبث طینت و صفای
طویّت مردمان آگاه می گردید ؛ عالی ذهنی که بجودت طبع
ستقیم بی سخن بر سرائر دلهای ارباب حوایج میرسید ؛
از سخنان منصفانه آنفرزانه است که میر عبّاس علی از غلام
علی خان که از مصاحبان همدم نواب بهادر بود روایت میکند
که من هنگام سفر اکثر در خیمه نواب حاضر می بودم چنانکه نواب
پس از کوفتگی لشکرکشی روزانه اندکی باستراحت و قیلوله
میارائید در یکی ازین اوقات نواب را در حالت خواب
سراسیمه جست کنان و پریشان دیدم ، چون نواب بیدار شد
سراسیمگی حالش بیان کردم و پرسیدم که او چگونه خواب
دیده ، نواب فرمود ای همدم حال جوگئی در یوزه گر از سلطنت
محسود من بهتر است که در حالت بیداری ایمن از غدر دشمنان
خودکام جمعیّت خاطر و آرام دارد ، و در حالت نوم دور از خیال
خونریزان عیّار خواب شیرین و قرار ؛

گویند نواب حیدر علي خان بهادر عادت داشت که هنگام عتاب وخشم بریکي از ملازمان مي گفت لونديکا یعنی کنیزک زاده، علي زمان خان روزی در خلوت عرض کرد که شایسته حال بزرگواران جلیل القدر نیست بدینگونه لفظ رکیک لب وزبان آلودن؛ نواب تبسّم کرد و گفت که ماهمه کنیزک زادگانیم بي بي زاده همین حسنین علیهما الصلوة و السلام بودند که از بطن مقدّس خاتون جنّت زادند؛

از مزایای مردم شناسی و پیشگوئي نواب عالیشان یکی اینست که درباره ٹیپو سلطان مي گفت که اواز بلندي فطرت ووالامنشي بهره ندارد و ستمگر و بیرحم است روزی چند سپاهیان انگریزي را سلطان ناگهان برگرفته سنگدلانه پیش روي خود بزور برخته کردن شان فرمان داد، استکشاف این ماجرا بر نواب سخت گران گذشت فرمود که این ظالم سلطنت پیدا کرده مرا از دست خواهد داد؛

از آثار علوی فطرت و فراخي حوصله اوست که مردم هر طبقه از دین وملت در ممالکت ومعسکر او خوش و خرم زندگاني میکردند و هرگز درین باب هیچگونه پرخاش وپژوهش باهیچکس دستور نبود؛ حال حضور خاطر و قوت حافظه اش چنان بود که در یکزمان بچندین مقاصد مختلف اشتغال مي ورزید بمنشي بابر نگاشتن مکتوبی ارشاد

می نمود و از جاسوسی اخبار می شنید و جواب میداد و باهل کاری در مهمات پرشاخ شاخ گفتگو میکرد و دیگر خدمتگزاران را فراخور خدمات شان تعلیمات خاص می فرمود ؛

حال سیاست و تعذیب مجرمان این بود که دو صد جلاّد یا تازیانه بردار همواره بر در دولت حاضر می بودند ؛ و هر گونه مجرم از هر طبقه که باشد یکسان سیاست کرده میشد هیچ امتیاز درینباب در میان امرای کبار و شاهزادگان و دیگر اسافل ناس نبوده ؛

از دستورات گزیده او یکی این بود که در تمامت ممالک او هر یتیم و بیکس که مربّی مهربان نداشت در سرکار حیدری آورده بشفقت و مرحمت پرورده و فنون سپاهیگری آموخته میشد و آنگاه در طبقه سپاهیان که بنام قشون یتیمانش می خواندند منسلک میگردید ؛

در زمان ارتحال او حوزه مملکت سوای محالات مفتوحه در ملک کرناٹک بر هشتاد هزار مربّع میل انگریزی احتوا داشت و در ممالک محروسه او یکهزار قلعه بود هر شهر و قلعه را که تسخیر میکرد بترمیم آن و بنای حصارهای تازه فرمان میداد چنانچه تا حال اکثر قلاع زمین دوزی و کوهی پائین گهات شاهد این معنی است بعد وضع اخراجات ملکی و لشکری سه کرور روپیه سالانه از خراج ممالک محروسه اش داخل خزانه عامره می گردید

جمعیت افواجش به لک و چهل و چهار هزار میرسید ؛ زباني ثقات که بینندگان آن همه واقعات تازمان حال قدم در دائره هستي میدار ندبه ثبوت پیوسته که آنقدر رغزائن و دفائن وجواهر بیش بهاوخشتهای طلاونقره در خزانه میداشت که هنگام حساب بجای شمردن باعداد بصاع کلان می پیمودندو بمن و پنجسیره می سنجیدند افواج و توپخانه که ایزد تعالی بنواب غفران مآب عنایت ساخته بود کمتر کسی را از امرای کبار و سلاطین پیشین و معاصر میسّر شده باشد آخر چون دنیای دني وفائي ننمود ازینجهان فاني در گذشت و همه اساس و اسباب ثروت و دولت باز پس گذاشت ؛

بیت

جهان گرد کردم نخوردم برش برفتم چو بیگانگان از سرش

نسب نامه نواب عالیجناب مغفرت مآب حیدر علي خان بهادر ؛

نیّر برج شرافت و سروری حسن بن یحیی که از اعیان عرب و رئیسان قریش بزیور فصاحت آراسته و بحلیه ذیانت پیراسته و جمال ظاهري باکمال باطني فراهم

داشت بسن سي و پنج سالگي از بارگاه سلطان البرّين و خاقان البحرين سلطان روم بشرف عهدهٔ شريفي حرمين شريفين زادهما الله شرفا ممتاز گرديد ازان والانژاد دو گوهر رخشندهٔ درج ايالت محمد بن حسن و علي بن حسن بيادگار ماند علي بن حسن بعمر ده سالگي داعي اجل را لبيک اجابت گفت و محمد بن حسن پسري خجسته اختر که احمد بن محمد نام داشت باز پس گذاشته در سنه هشتصد و هفتاد و چهار هجري بروضهٔ رضوان شتافت پدر مبرور حسن بن يحيى شريف مکه معظمه از غم جانکاه پسر خود بعد يکسال ازين سانحه به پانزدهم شهر رمضان المعظم شب پنجشنبه در سنه هشتصد و هفتاد و پنج راهي ملک جاوداني گشت چون اين خبر وحشت اثر بگوش حاشيه بوسان سرير خلافت مصير سلطان روم رسيد فرمان قضا توامان متضمّن تعيين شريف مکّه معظمه بنام داؤد پاشا صادر گرديد پاشاي موصوف احمد بن محمد را با وجوديکه دران هنگام پانزده سال عمر داشت و مستحق اين عهده شريفه بود صغير سن دانسته بجايش سيد عبد الملک بن ابو عبد الله را که فصيح اللسان و از عمدهٔ خاندان بود شريف مکه گردانيد احمد بن محمد که شجيع با فرهنگ بود ازين روداد دلتنگ شده بزودي عازم ملک يمن شد چندي در عدن توقف نموده بشهر صنعان رسيده از ملاقات واليش مستفيد و در سلک زمرهٔ

متوسلانش منظوم گردید بعد چندی چون والیش از حسب و نسب
ایشان نیکو مطلع گشت و در وجاهت و شجاعت او را بی مثل
یافت با دختر نیک اختر خود عقد مناکحتش بربست و رتق و فتق
جمیع امورات ملکی و مالی بقبضهٔ اختیار ایشان در داد پس از انکه
بیست سال برین عقد گذشته بود والی صنعا بمرض الموت
گرفتار شده پیش جمیع ارکان دولت پسر خود را که
پنج ساله بود بدست ایشان سپرد و وصیت نمود که تا آنزمان این
دلبر یعان جوانی نرسد مثل پسر خود دانسته تعلیم و تربیت
ازو دریغ ندارند و در نظم و نسق بلاد و عباد چنان بکوشند که احدی
قدم از حیطهٔ اطاعت بیرون نه نهد الغرض بعد رحلت والی صنعا
تا سیزده سال احمد بن محمد در انتظام ممالکت داد نصفت
و عدالت میداد روزی شیخ سالم نجرانی یکی از عمده متوسلان آن
ریاست که بظاهر دوست و درباطن تشنه خون ایشان بود
نزد پسر والی صنعا رفت و در شکایت ایشان چنان
مبالغه کرد که آئینه خاطرش از زنگ ملال مکدر گردید و سخنان
ابله فریب درمیان آورده عهد موکد درباب عهدهٔ سپه سالاری
ازوی گرفت و ذمهٔ قتل آن نیک سیر پاک نهاد و نشانیدنش
بر سند حکومت موروثش برخود لازم کرد و از آن روز بسازش
سپاهیان عسکر و تالیف قلوب سرداران لشکر پرداخت

وظاهرا جهت اعتبار خویش نزد احمد بن محمد خیر خواهي واطاعت
بیش از بیش کردن آغاز نهاد و در هر امر سعي فراوان بجا
می آورد مگر فرصت وقت میجست چنانچه مدّت یک سال
بدین نمط گذشت بعد ازان در سنه نهصد و یازده هجري بصلاح
پسر والي صنعا روز قتال آن پاک نهاد مقرر نموده بروز معهود
شمشیری زهرآلود همراه خود گرفته به بهانه گذرانیدن نذر
بخدمت ایشان رفت واز همان شمشیر سرش از تن جدا ساخت
وشادان وفرحان نزد پسر والي صنعا رفت وماجرای کشته شدن احمد
بن محمد بیان کرده گفت که افعي کشتن و بچه اش را نگاهداشتن
کار خردمندان نیست باید که همین ساعت پسرش محمد بن
احمد طلبیده وکشته ومتاع خانه اش ضبط نموده شود چون این سخن
قنبر نامی حبشي که غلام آن شهید پاکباز بود بشنید بحکم نمک خوارگي
آتش خشمش چنان مشتعل گردید که طاقت ضبط و
تاب تحمّلش نمانده باریحان نامی دیگر غلام حبشي که نزدیکش
استاده بود گفت که شرط نمک خوارگي همین است که
بهر نوعیکه تواني زودتر محمد بن احمد را بطریق اخفا همراه خود بطرف
بغداد ببری ومن هم انتقام خون ناحق مولای خود ازین بدگهر میگیرم
واگر زمانه مساعدت می نماید در آنجا می رسم والا سرم فدای
قدم آقای خود خواهم کرد چون ریحان از آنجا روانه گردید شیخ سالم

نجراني جهت گرفتار کردن محمد بن احمد مرخص شده بیرون رفت
قنبر از عقبش آمده بزور تمام چنان مشتی برگردنش زد که آن
بد باطن بر بینی بخاک افتاد بمجرد افتادنش بر پشتش
سوار شده شمشیر از دست او برگرفته از همان شمشیر سرش
ببرید وخواست که خود را ازین ورطهٔ هلاکت وارهاند مگر
همراهیانش بضرب تیغ وسنان او را پاره پاره کردند الحاصل ریحان
نزد محمد بن احمد که دران هنگام قدم بسن سیزده سالگي نهاده بود
رفته از وقوع سانحه پدرش اطلاع کرده بسرعت تمام او را بر اسپی
سوار کرده وخود هم بر اسپ دیگر سوار شده از راه کوهستان
عبور دجله نموده بشهر بغداد بخانهٔ طاهر افندي نزول کرد افندي
مذکور اطوار سرداري از ناصیه حالش مشاهده کرده با دختر خود
پیوندش داد واز بطن آن عفیفه سه پسر بوجود آمدند عبد الوهاب
عبد الرزاق عبد الغني بعد آزان محمد بن احمد بعمر هفتاد سالگي در سنه
نهصد وشصت وهشت هجري شربت مرگ از دست ساقي اجل
نوشید عبد الوهاب مهین پور آن مبرور وخلف اوسطش
عبد الرزاق هر دو بی اولاد بودند و پسر کهین آن مغفور که
عبد الغني نام داشت و با دختر آغا محمد طاهر تاجر کدخدا شده بود در سنه
یکهزار وسي هجري صبح حیاتش بشام ممات مبدل گشت
و یک دختر و یک پسر گذاشت پسرش ابراهیم

بطریق پدر خود کار و بار تجارت میکرد در سنه هزار و چهل
و هفت هجري سه دختر و یک پسر حسن بن ابراهیم
واگذاشته داخل خلد برین شد چون حسن بن ابراهیم
هنگام رحلت پدر خود یک ساله بود کارکنان تجارت زر و نقد
اماناتي آن مبرور را خیانت نمودند و تا بلوغ ایشان بجز دو سه
هزار چیزی دیگر نماند و اکثر اوقات بز باني اصاغر و اکابر آن
شهر حال تمول آبا و اجداد خود شنیده از حمر غیرت تهي
دستي سکونت خود را دران شهر نامناسب دانسته معه
والده و اخوات خود عازم هندوستان شده باجمیر رسید و بخانه متولّي
مرقد متبرک خواجه معین الدین چشتي قدس سره که مردی معزز و مکرم
آن بقعه بود اقامت گزید متولّي موصوف بملاحظه ستوده
اطوارش دختر خود را بعقد نکاح او در آورد چون آن دختر بارور گردید
و مدت شش ماه ازین حمل منقضي شد ایشان بیمار شده در
سنه هزار و هفتاد و پنج هجري رحلت کردند بعد سه ماه پسری
متولد شد پدر آن دختر این مولود را ولي محمد نام نهاد و پس از بلوغ
با بنت عمش کدخدائي صورت گرفت و از بطن آن عفیفه
پسری متولد شد روزی فیمابین ولي محمد و عمویش نزاعی رو داد ازین
جهت برهم گردیده معه پسر که محمد علي نام داشت بشهر
دهلي روانه شد و چندی در آنجا مانده بطرف دکن راهي گردید

و وارد کابهر گه گشته در آنجا توطن گزید و چون شیخ محمد علي بسن تمیز رسیده و بجمیع علوم ماهر و بزیور فضل و هنر آراسته شده پدر آن سعادتمند صبیهٔ سید معصوم صاحب سجادهٔ سید محمد گیسو دراز قدّس سره راکه مرید وخلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلي است و در دیار دکهن از جهت غایت احترامش بلقب بنده نواز میخوانند ازبرای او خواستگاري نموده و همان جا دعوت حق را لبّیک اجابت گفته محمد علي صاحب بعد پدر مرحوم معه زوجهٔ خود ازانجا نقل کرده عازم بیجاپور گردید و در مشایخ پوره بخانهٔ برادران زوجهٔ خود فرود آمد پس ازان معه وابستگان خود عازم کرناتک بالاگهات شده در قصبهٔ کولار رخت اقامت انداخت او را چهار فرزند بود یکی شیخ محمد الیاس دویم محمد سیوم محمد امام چهارم فتح محمد در سنه یکهزار و یکصد و نه هجري رحلت نمود و شیخ الیاس پسر کلان در تأییت برادران کوچک کوشیده نظر پرورش بر جمیع اقربا گماشته راه سلامت روي مي پیمود و فتح محمد ازآنجا برداشته خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرناتک پائین گهات خرامید و محمد الیاس پسر خود را که چار ساله عمر وحیدر صاحب نام داشت معه برادران و متعلّقان در خانه گذاشته به تنجاور شتافت و در سنه یک هزار و یکصد و پانزده هجري از جهان فاني انتقال نمود فتح محمد که در آرکات بسر مي برد پسرزادهٔ

بطریق پدر خود کار و بار تجارت میکرد در سنه هزار و چهل
و هفت هجري سه دختر و یک پسر حسن بن ابراهیم
واگذاشته داخل خلد برین شد چون حسن بن ابراهیم
هنگام رحلت پدر خود یک ساله بود کارکنان تجارت زر و نقد
اماناتي آن مبرور را خیانت نمودند و تا بلوغ ایشان بجز دو سه
هزار چیزی دیگر نماند و اکثر اوقات بزباني اصاغر و اکابر آن
شهر حال تمول آبا و اجداد خود شنیده از کم فرصتي تهي
دستي سکونت خود را در ان شهر نامناسب دانسته مع
والده و اخوات خود عازم هندوستان شده باجمیر رسیده و بخانه متولي
مرقد متبرک خواجه معین الدین چشتي قدس سره که مردی معزز و مکرم
آن بقعه بود اقامت گزید متولي موصوف بملاحظه ستوده
اطوارش دختر خود را بعقد نکاح او در آورد چون آن دختر بارور گردید
و مدت شش ماه ازین حمل منقضي شد ایشان بیمار شده در
سنه هزار و هفتاد و پنج هجري رحلت کردند بعد سه ماه پسری
متولد شد پدر آن دختر این مولود را ولي محمد نام نهاد و پس از بلوغ
با بنت عمش کدخدائي صورت گرفت و از بطن آن عفیفه
پسری متولد شد روزی فیمابین ولي محمد و عمویش نزاعي رو داد ازین
جهت برهم گردیده مع پسر که محمد علي نام داشت بشهر
دهلي روانه شد و چندی در آنجا مانده بطرف دکن راهي گردید

و وارد کابهر گه گشته در آنجا توطن گزید و چون شیخ محمد علی بسن تمیز رسیده و بجمیع علوم ماهر و بزیور فضل و هنر آراسته شده پدر آن سعادتمند صبیهٔ سید معصوم صاحب سجادهٔ سید محمد گیسو دراز قدس سره را که مرید و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلی است و در دیار دکهن از جهت غایت احتراشش بلقب بنده نواز میخوانند از برای او خواستگاری نموده و همان جا دعوت حق را لبیک اجابت گفته محمد علی صاحب بعد پدر مرحوم معه زوجهٔ خود از انجا نقل کرده عازم بیجاپور گردید و در شایخ پوره بخانهٔ برادران زوجهٔ خود فرود آمد پس ازان معه وابستگان خود عازم کرناتک بالاگهات شده در قصبهٔ کولار رخت اقامت انداخت اورا چهار فرزند بود یکی شیخ محمد الیاس دویم محمد سیوم محمد امام چهارم فتح محمد در سنه یکهزار و یکصد و نه ہجری رحلت نمود و شیخ الیاس پسر کلان در تسلیت برادران کوچک کوشیده نظر پرورش بر جمیع اقربا گماشته راه سلامت روی می پیمود و فتح محمد از آنجا برداشته خاطر شده بی اجازت برادر کلان سمت کرناتک پائین گهات خرامید و محمد الیاس پسر خود را که چار ساله عمر و حیدر صاحب نام داشت معه برادران و متعلقان در خانه گذاشته به تنجاور شتافت و در سنه یک هزار و یکصد و پانزده ہجری از جهان فانی انتقال نمود فتح محمد که در آرکات بسر می برد پایزداه

برهان الدین را از تنجاور طلب داشته دختر ایشان را که همشیره حقیقی ابراهیم صاحب میشد به ازدواج خود درکشید وخواهرزاده عروس را که بسن زنان رسیده بود باامام صاحب برادر خود بعقد مناکحت بربست و فتح محمد مستورات خود را درکولار گذاشته بمیسور شتافت و درآنجا پسری شاهباز صاحب نام متولد گشت وبعد دو سال پسری دیگر ولی محمد نام بوجود آمد و در سن دو سالگی فوت کرد و از آنجا برداشته خاطر شده مع متعلقان خود عازم بالاپورکالان گشت پس ازآن در سنه یک هزار ویکصد و بیست و نه هجری در دیوان هلّی پسری سکندر طالع دارا شوکت دران ساعت که آفتاب عالم تاب در برج حمل بود بوجود آمده دودمان خود را منوّر ساخت وموسوم بحیدر شاه عرف حیدر علی گشت ؛
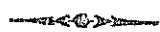
تفسیر القاب مستطاب نواب فلک قباب خدیو رفیع الشان منیع العنوان نواب حیدرعلی خان فردوس آشیان ؛

نواب بهادر

یعنی سپهبد مظفّر وپردل صفدر فیروز مند میدان رزم وجنگ رنجبر دار راه ناموس وننگ نیکو ماهر فنون پیکار و حرب وشیوه های طعن وضرب ؛ واین خود لقبی بود که نواب حیدرعلی خان را

کافه انام از خواص و عوام ممالک دکهن بدان میخوانند ؛

نہینداس

یعنی شایسته القاب خجسته امیر کبیر خداوند صولت و ایالت و سطوت و بسالت ، طرازنده مسند جاه و مکنت و فرازنده لوای دین و دولت ؛

صوبه دار کشور سیرا ، و بادشاه مرز و بوم کنره و کورگ ؛

سلطان حکمران ممالک چرکولی و کالیکوت که محتویست بر چندین ریاست کوچین ترادنکور و غیر آن ؛

نواب بنگلور و بالاپور و باساپتن یابسنگر ؛

مرزبان فرمانده فرازستان و نشیبستان یعنی سلسله کوهستان و اودیه آن ؛

بہادران بہادر

و طرفدار فرمانفرمای جزائر دریا یعنی جزایر مالدیوه که در حساب و شمار بیشتر است از حیز گفتار ، و میگویند که عدّت شان به دوازده هزار میکشد ؛

و خاصگان دولت حیدری آنجناب را بنام حیدر شاه و بهادر شاه میخوانند ؛

سجع نواب نامدار حیدرعلی خان بہادر

بهر تسخیر جهان شد فتح حیدر آشکار

لافتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار

From Scurry's Captivity under Nawab Hyder Allee Khan and Tippoo Sultan.

چون درین اوراق محامد صفات و مکارم ملکات نواب حیدرعلي خان
برنگاشته شد حالا اندکی از بیرحمي آن شیر صولت که با اسیران اعادي بکار
می برد از کتاب اسکریس کپطیوطي (یا اسیري اسکري) نوشته
می شود تا خوانندگان این کتاب مولّف آنرا بتهمت طرف گیري و مداهنت
یعنی بد حشگرائي و از مذمّت کناره نمائي متّهم نگردانند *

مسطر اسکري مینویسد که مدّتی بانواع زحمت و رنج در اسیري
قوم فرانسیس بسر بردیم ؛ آخر کار ما اسیران انگریزي را که پانصد
نفر بودیم در مختلف جهازها درنشانیدند و بعد انقضای ششماه در قلعه
گدلور رسیدیم ؛ پس از چندی از انجا بچیلمبروم که از قلاع حصین
حیدرعلي خان بود نقل کرده شدیم در جاهای مختلف آنقلعه جوق جوق
مردم را افتاده بل مرده دیدیم باقیماندگان نیز در اکار از گرسنگي بجائی
رسیده بود که اگر استخواني پوسیده در پلیدی افتاده میدیدند دهان شره
گشاده میدویدند قوت ما درین مقام منحصر بود در برنج گنده و گوشت
گاو نتیجه این غذا و مکان شوره زار این بود که بسیاری از جماعه ما بزاري
مردند و اکثر مردمان قوي جثّه را دیدیم که در عرض یکساعت از بیماری
تشنّج اعضای ایشان تباه و ورم میکردید ؛ آن چه سبب بود که جماعه
فرانسیس ما را حواله این چنین بیرحم و سنگدل نمودند نیز مقام حیرت
بود که کارگزاران انگریز چرا از تخلیص ما دست بر داشته بودند ؛

ولیکن این اهمال انگریزان بسبب تباهي وبدحالي شان بود که
در هندوستان دران مبتلا بودند؛ درین مقام قریب دو ماه بسر بردیم
نوزده نفر از میان ما با لفطننط ولسن قصد گریز کردند و گلیمی چند که
با خود داشتند ازان ریسمانها بر تافتند و در شب تار بدستاویز آن
از بالای دیوار قلعه فرود آمدند؛ و لیکن ندانستند که یکجا روند در آخر
نوزده کس روز دیگر دست بر کتف بسته آورده شدند و شخص
بیستم هنگام عبور رودی غرق شد؛ لفطننط ولسن را برهنه کرده
بشاخ تمر هندي سخت زدند و دیگرانرا دست و پا بزنجیر
بر بستند؛ و بعد دو روز بزندانخانه استوار نقل کرده شدیم و
ساقهای ما را در قیود آهنین سفتند و عدد پاسداران دوچند گردانیدند
و بعد دو ماه از نزد حیدر علي خان حکم آمد تا ما را به بنگلور برند؛ بنابران قیود
پاها شکسته دست هر دو کس در یک زنجیر بستند؛ و بدان
حال نژند برهنه پا از قلعه روانه شدیم نمیدانستیم که قضا بر سر ما
چه خواهد آورد؛ درینحال هیچگونه امتیاز نبود جز اینکه منصبداران
باهم و سپاهیان بایکدیگر بر بسته شده بودند؛ القصه پس از
انقضای بیست و یکروز در گوناگون محنت و بلا بمقام بنگلور
رسیدیم بعد سه روز چند تن مسلمان و برهمن از اعیان قلعه برآمدند و ما را
در سه زمره منقسم ساختند آنزمره که من دران بودم بموضع بهرام پور
که بر مسافت سه روزه راه از بنگلور واقع است فرستاده شد ناچار

با چشم های گریان و سینه بریان از هم جدا گشتیم چون در زندان
مقام معهود رسیدیم بندهای دست شکسته پا را بزنجیر بستند
و تا ده روز برنج گنده بخوراک ما داده پس ازان برنج را براگی یعنی مندوه
بدل کردند و ازین غذای ناملایم چندین کس جان دادند؛ بعد سه ماه
پانزده نفر نوجوان را که من یکی از ایشان بودم برگزیدند و بندها را
شکسته به بنگلور فرستادند و گفتند که درانجا تیمارداری شما خواهد شد
چنانچه پس از سه روز بمنزل مقصود رسیدیم و با چندین نوجوانان
انگریزی دوچار شدیم که مانند ما از دیگر زندانخانه‌ها برچیده درانجا
فرستاده شده بودند بدیدن هم شادمان گشتیم و چون از ما
حساب گرفتند همگی پنجاه و دو تن بودیم؛

پس از سه روز قلعه‌دار ما را طلبید، و ظاهرا بچشم مرحمت
بسوی ما نگریسته چند ثمر بما بخشید و اعلام نمود که حیدر علی خان
نسبت بما گمان نیک دارد و بجای فرزندانش می‌پندارد
بدین خبر برخی از ما متفکر و برخی غافل ماندند بعد ازان بسرینگپتن
روانه ساختند و درین سفر خرام ما آسان بود و توشه ما فراوان
پس از نه روز بسرینگپتن رسیدیم، درمیان دو دروازه قلعه تا سه
ساعت ما را نشانیدند، تا دیر تماشاگاه مردمان بودیم و ازانجا
بسوی چوتره برده ما ملاطفت و مدارا که نسبت بما داشتند
سلوک نمودند، ولیکن یکماه با نهایت خوشحالی سپری شد

بعد ازان نزد ما جمعی از حجّامان حاضر شدند بدین قصد که موی سر بتراشند
ازین کار سر برکشیدیم وایشان در اجبار ما کوشیدند و در عین
این سلوک مردی فرنگستانی درزی مسلمانی با عمامه و سبلت
طولانی بر ما گذر کرد و بروش مردم آزرم پیشه سلام کرده گفت
که مرا قاعده دار فرستاده است تا در اتمام کار موی سر و غیره
بکوشم و اگر سرکشی کنیم بجبر و قهر کار معهود بعمل آورده خواهد شد
چنانچه این اندرز دوستانه اورا پذیرفتاری نمودیم ؛ چون اینها
کرده شد یکهفته دیگر ما را بطور خود واگذاشتند سپس چاشتگاهی همان
حجّامان با دوازده نفر بغایت قوي و تّناور در آمدند ؛ و مرد فرنگستانی که بالا
مذکور شد بر ما عیان کرد که حیدر علي خان بهختان تان و با سلام آوردن
شما فرمان داده است ؛ اگرچه ازین خبر هوش از سر ما پرید ولیکن بجز
تسلیم چاره نبود ؛ القصه معجون منشّي هر یک را خورانیدند ؛ پس
بوریای و چادری از برای هر یک آورده شد و فرموده شدیم تا در
دو صف بران بوریا بخوابیم چون اینها بعمل آمد نگهبانان و حجّامان
و آن دوازده تن تناور که بالا مذکور شد در میان ما آمدند و نخست
رندال کا دامن را گرفته بر دیگي بر نشانیدند و حجّام کار خود کرد ؛
بر سبیل نوبت بر هر کس از ما این ماجرا گذشت
و در ینحال بعضی از سکر معجون میخندیدند و دیگران می نالیدند الحق
این حال نکبت اشتمال با ضمیمه درد که داشتیم دیدني داشت

و تماشا کردنی شامگاهان بر سر ما سرهنگان را متعین کردند تا عبرت
ما از ستمگری و خونخواری موش وحشی که دران ملک بکثرت می باشند
کرده باشند ؛ پس از دو ماه که در پنجال نژند بسر بردیم . بحزن و تن همه
بسته ایم چون این رسوم دینی و سنن اسلامی طی شد ما را
به تهنیت و مبارکباد اختصاص بخشیدند که اکنون امت
پیغمبر و مقرّب نواب گشتیم ؛

بر پژوهندگان سیر نواب حیدر علی خان مغفور و ٹیپو سلطان
مبرور پوشیده نماند که آن عداوت دیرینه که این حضرات
نسبت بجماعه انگریزان که در تسخیر ممالک دکهن دعویدار
سهام بل حریف مزاحم ایشان بودند اندرون سینه می پروردند
وآن تعذیب و تحقیر که نسبت باسیران این طبقه روا میداشتند
نه از آنمقوله است که احدی از راویان اخبار ایشان دران
خلاف کند ، روایات سطر اسکری متضمّن گوناگون
محنت و عقاب و نقمت و عذاب که حالی جزوی از آن
برنگاشته آمد اندکی است از آن محن و بلایای سیاه که اُسرای انگریزی
در قید و بند ایشان کشیده اند و جرعه از ان تلخابه های جانکاه که بندیان
انگریزی قدح قدح نوشیده ؛ دفترها درین باب ساخته و طومارها
پرداخته شده است روایت محن جیمس برشطو که در اسیری
ده ساله ایشان کشیده فردیست از ان دفاتر غم پرداز که

خارا موسیاز ، وسیاحت دونالد کنبل در قیست ازان اسفار
محنت بار ، بسیاری ازین بیچارگان در هندوستان در حالت قید و بند
با غایت ناکامی جان دادند و چندین ازین بیکسان مسکین
بگوناگون شکنجه و عذاب کشته گشتند ؛ در اکثر جنگ و پیکار
پس از فتح و فیروزی بر مجروحان بقیّة السّیف کمتر ابقا میکردند
در محاربه کوهستانی که بجنگ بیلی شهرت دارد چندین هزار
سپاه هندوستانی و فرنگستانی از طرف انگریزان کشته و صدها
نفر از ایشان اسیر و بانواع اذیّت پا بزنجیر گردانیده شدند ؛
و همچنین در جنگ کرنیل بریتهویط که بر کنار رود کولیرم
صورت گرفته و طیپو سلطان دران مظفّر گشته جمّ غفیر از طرف
انگریزان کشته شدند و بقیّة السّیف اسیر گشتند و با غایت
محنت و عذاب بسریرنگپتّن روانه ساخته ، اگر قدم
شفاعتگری موشیرلالي در میان نیامدی همانا متنفّسی از باقیماندگان
جان بر نگشتی همچنین در هر رزم و پیکار که فتح و فیروزي دران
نصیب حیدریان گشتي مرحمت و ابقا بر مجروحان و زنده
ماندگان کمتر ، و عقاب و تعذیب اسیران بیشتر بودی ؛
با اینهمه بیرحمي و سنگدلي ایشان ، آنقدر بخشایش و مرحمت
و بخشش و مکرمت از انگریزان مرحمت پرور و معدلت
گستر بعد تسخیر سریرنگپتّن بر اولاد و احفاد حیدر علي خان و طیپو سلطان

بعمل آمده و هنوز می آید که بغایت ممنون و مشکور در سایه عاطفت سلطنت انگریزی با عزت و حرمت و آسایش و آرامش زندگی میکنند و بدعای ترقی جاه و دولت ابد مدت ایشان مشغول میباشند؛

از کتاب نشان حیدری

جلوس نمودن خدیو والا شان ٹیپو سلطان بر سریر سلطنت دکهن و لشکرکشیدن جنریل لانگ و جنریل اسطوارط بسمت وانم بواش با دیگر کیفیات؛

چون آفتاب دولت و اقبال نواب بهادر از سمت الراس کمال بهبوط و زوال گرائید ارکان دولت و اعیان مملکت که درین واقعه حاضر بودند چون غلام علی خان شوشتری و عبد الحمید خان کابلی و سردار خان و اسد اسد خان قندهاری و محمد علی کمیدان و بدر الزمان خان و مهامرزا خان و محمد رضا خان و حیدر علی بیک و سید حمید خان و غازیخان و ابو محمد و پورنیا و کشن راو سررشته انتظام مهام ریاست از دست نداده شرایط نمک خواری و خدمتگزاری بتقدیم رسانیدند و بدستوریکه در حیات نواب مرحوم ضبط و ربط مهمات ملکی بظهور می پیوست جاری داشتند و پس از

تقدیم لوازم تجهیز و تکفین صندوق نعش با غایت اخفا شباشب
روانه سریرنگپتن نمودند و در گنبد رفیع البنیان در پهلوی مسجدی
عالیشان درمیان لال باغ که هنگام توجه نواب بپائین گهات
باحداث آن عمارت مذکور فرمان رفته بود و دران زمان
صورت اتمام پذیرفته مدفون گردانیدند؛ و خدمتگزاران واقف اسرار
را جدا جدا محبوس ساختند تا این راز از پرده خفا بر ملا نیفتد و بحکم مصلحت
ملکداری بالفعل شاهزاده کهین صفدر شکوه عرف کریم شاه را
بجای پدر بر مسند حکومت نشانیدند و او نیز مهمات ملکی را
چنان بحال داشت که سر موی دران خلل و فتور واقع نشد
چنانچه عوام و خواص لشکریان بصحت و سلامت ذات نواب
مطمئن خاطر بودند بفرمان کریم شاه از بهر اطمینان کلی فوجداران
و عهده داران ممالک محروسه تقسیم ماهیانه بآئین حیدری بعمل
آورده شد و هانرو ز دو هزار سوار بسمت نیلور و دو هزار بسوی
لشکر انگریز روانه کرده و مهامرزا خان با عرایض ارکان دولت
متضمن این واقعه و التماس قدوم موکب دولت و اقبال علی اسرع
الحال بحضور خسرو گیتی ستان ٹیپو سلطان که دران هنگام رونق بخش
نواح کونباتور و پالگهات بود روانه ساخته شد سلطان عظیم الشان
پس از وقوف بر حقیقت حال اگرچه از مرزای فدویت شعار در
خلوت بایمان شدید اطمینان کلی از جانب سرداران لشکر حاصل ساخت

ولیکن از جلوس کریم شاه بر مسند ریاست گونه تردّد خاطر داشت بهر صورت چون مبشّر دولت و اقبال بگوش هوش آنجوان بخت فرخنده فال این ندا میداد ؛

قطعه

همین بنه پای عزیمت در رکاب ای شهریار
تا دود اندر رکاب دولتت فتح و ظفر
شاهباز از صعوه نهراسد میندیش از حریف
چون ترا اقبال یار است و سعادت راهبر

بناچار ملتمس دولتخواهان صمیم را باجابت مقرون ساخته بصوب لشکر بایلغار در رسید یکسر سرداران و عهده داران مع کریم شاه باستقبال شتافته بزمین بوسی جناب عالمیان مآب مشرّف گشتند و بعد تقدیم مراسم تعزیت بساعت فرخنده روز یکشنبه آغاز سال یکهزار و یکصد و نود و هفت هجری آن پیرایه بخش ممالکت بر سریر سلطنت جلوس فرمود اعیان دولت و ارکان مملکت رسم تهنیت و مبارکباد بجا آوردند و نذرها گذرانیدند ؛ و سلطان قدردان فراخور مراتب نیکوخدمتی و هواخواهی شان هریک را جداگانه بنوازشات شاهانه نواخته بمناصب مناسب سرفراز فرموده بترتیب بزم عشرت و سرور و جشن شادمانی و سور فرمان داد ؛

مثنوي

سران سپه محفل آراستند | همه دست بر سینه برخاستند
بگفتند کای شاه گردون سریر | همه چاکرانیم فرمان پذیر
سر ماست بر خط فرمانبري | ز تو حکم کردن ز ما چاکري
تنم سیم از آتش و آب و خاک | فدای هواخواهیت جان پاک
چو سلطان لقب یافتي از نخست | کنون تخت و تاج شهي زان تست
پسر در جهان آن بود نیک نام | که برتر نهد از پدر چند گام
ز رخسار چون ماه برکش نقاب | نهان چند داري با بر آفتاب
چو ایزد ترا داد فر شهي | بتقدیم فرمان مکن کوتهي
سکندر صفت ملک تسخیر کن | سر دشمنان زیر شمشیر کن
بزن سکهٔ خویش بر سیم و زر | که از سکه نام شهان شد سمر
بسر جایده تاج شاهنشهي | بنه پای بر تخت فرماندهي
بفتح و ظفر پای نه در رکاب | جهانگیر شو چون بانند آفتاب
بسی نامداران و گردنکشان | پی خدمتت تنگ بسته میان
اگر حکم سازي بوقت وغا | چو جوهر در آهن بسازیم جا
بفرمانت ای شاه مالک رقاب | بدریا بتازیم همچون حباب
ز فرمان گرمت بآذر رویم | نداریم غم چون سمندر رویم
باقبالت ای سرور دین پناه | رباییم از فرق کیوان کلاه

خدایا دو بخت یار تو باد جهان از کرم زیر بار تو باد
سریر تو بادا سپهر برین سم مرکبت باد تاج زمین
سرحاسدان زیر پای تو باد همه عیش عالم برای تو باد
شعرای فصیح زبان و ندمای ملیح. بیان درر آبدار نظم و نثر نثار
کرده از خوان احسان سلطان نوجوان بهره مند گشتند پس از
انقضای مراسم سور و سرور سلطان معدلت نشان نظر
بر انتظام امور ممالکت بر گماشته قلعه داران و عملداران
ممالک محروسه را بذریعه ارسال فرامین بعنایات سلطانی
امیدوار و مستظهر گردانیده هریکرا بدستور سابق بکار و خدمت
خود بحال داشت. همدرین زمان سپهدار فرانسیس دو هزار
مرد فرنگستانی را بسرداری موشیر پیلاش. بحضور لامع النور روانه کرد
سلطان والاشان بعد نظم امور معه لشکر نصرت اثر کوچیده ساحت
کاویری پاک از فرنز دل رایات همایون رشک افزای سپهر
بوقلمون ساخت و چون لشکر انگریز بسرداری جنریل اسطوارط
و جنریل لانگ از راه جنگل پیتنه بعزم مقابله سلطان بواندیواش
رسید. بمجرد استماع این خبر باتمامی لشکر ظفر پیکر از راه دوشی ماهیرد
بدفع اعدا نهضت فرموده به فاصله سه کروه از واندیواش
محل نزول جاه و جلال فرمود روز دیگر میمنه و میسره و قلب بآئین
درست آراسته و توپخانه پیش رو داشته صف آرای جدال

وقتال گردید اگرچه سرداران انگریز با سپاه خود مستعد جنگ شدند اما تعبیه افواج ظفر امواج و صف آرائی فرانسیس مشاهده نموده آن روز صلاح جنگ ندیده بجای خود قایم ماندند وفردای آنروز بر حسب فرمان گورنر مدراس سرداران مذکور قلعه واندیواش را شکسته باتمامی اساس واسباب بمدراس معاودت نمودند سلطان نیز از آنجانب مراجعت فرموده بسواد ترواتور مقام کرد جاسوسان خبر رسانیدند که ایاز خان متبنّای نواب مبرور که بایالت ممالک نگر وکوریال بندر وغیره از حضور نواب مغفور نامزد شده بود در ینولا راه نفاق وبیوفائی پیموده تمام قلاع آنولایت را بانگریزان سپرده خودش باتوابع واسباب واساس بسیار وزر وجواهر بی شمار بر جهاز نشسته داخل بنبئی گشت وانگریزان بران حدود متسلّط شدند وفتنه جویان که منتظر فرصت بودند از هرگوشه سر نخوت برداشته در مقام عناد وفساد درآمدند چنانچه اپچی شامیّا که سردار ڈاک خانهٔ دار السلطنت بود با قلعه داران آنجا یکدل ویکزبان شده در فکر خانه خرابی مخدوم خود درافتاده فتور عظیم برپا ساخته است وسیّد محمد خان داماد عبد الحکیم خان افغان کرپه قابو یافته پیاده وسوار جمع ساخته عهود موافقت بانگریزان مچهلیپتّن درباب تسخیر کرپه بایمان موکّد ساخته هنگامه وشورش دران حدود بنانهاده؛

ذکر توجّه رایات ظفر آیات سلطانی باستخلاص نگر و کوتریال بندر وغیره وغارتیده شدن جوقی از لشکر بنبئی بدست غازیان و تقرّر صلح فیما بین سلطان وانگریزان وانتقال محمد علی شجیع ؛

چون فتنه انگیزی ایاز و تسلط انگریزان در آنمالک و بغاوت قلعه دار دار السلطنت وغیره مسموع سلطان گردید دفع شورش اشقیا را وجهه همت والانهمت ساخته بدر الزمان خان را با هفت هزار تفنگچی وصلابت خان بخشی را با شش هزار سلحدار ومیر غلام علی بخشی را با ده هزار پیاده وسوار مصحوب معین الدین بهادر سپهسالار از بهر تسکین فتنه پائین گهات دستوری داده خود بدولت با تمامی فوج دریا موج گهات چنگم عبور کرده محمد علی شجیع را معه جمعیتش به بندوبست دار الامارت وعزل بدخواهان ونصب فدائیان حلال نمک پیشتر کوچانیده میر قمر الدین خان بهادر را با لشکر گران بدفع سید محمد خان مختار کال کرده بسمت کرپه رخصت فرمود وخود با موکب اقبال از راه دیون هلی ومدگیری وصوبه سرا کوچیده چیتل درگ را مضرب خیام نصرت اعلام ساخت دولتخان فوجدار آنجا از راه دولتخواهی مع توابع حاضر شده بشرف زمین بوسی مورد الطاف سلطانی

گشته از سر نو خلعت بحالی یافت و از انجا رایات سلطانی
پیش آهنگ گشته پرتو نزول بروادی گهات نگر انداخت
و محمد علی که از حضور عالی برای تنظیم دار السلطنت رخصت
گردیده بود بر سبیل ایلغار از راه بنگلور شتافته در دامن کوهچه
کرری گته بر کنار جو فرود آمده از راه کرگ آشتی طریق مدارا پیموده
قلعه دار باغی را این پیغام فرستاد که اگر اجازت باشد یکشب
تنها بخانهٔ خود میروم و بملاقات مردمان خانه و فرزندان سر در
گردیده بامدادان حسب الامر سلطان والاشان از بهر بندوبست
نگر از راه کرگ میشتابم قلعه دار مذکور سخنان ابله فریب او گوش
رضا نهاده بمحافظان قلعه اجازت واگذاشتنش داد چون او
کار بر حسب مراد دید وقت شب با جمعیت خود عبور جو نموده
و متصل دیوار قلعه سپاهیان خود را در کمینگاه واگذاشته فرمان داد
که هرگاه من اندرون قلعه رفته کرنا بنوازم بلا توقف اندرون بیایید
و بر فصیل و برج و باره قلعه یزک بندی نمایید پس خود بعد رفقه
پنجاه مرد دلاور اندرون دروازه قلعه رسیده کرنا بنواخت و محافظان
دروازه را مقیّد ساخته همراهیان خود را بر دروازهٔ قلعه قایم گردانید
بمجرد استماع آواز کرنا کمین داران چابکی بکار برده بیکبار داخل
قلعه شده یزک بندی نمودند و شجیع دلاور پیش دستی نموده
بخانه قلعه دار وانچه شامیاو دیگر اهل شورش و باوادر آمده ایشانرا

اسیر گردانید و بتجویز والده ماجده سلطان بعضی را از توپ پرانید و شریکان ایلچی شامیارا بردار کشید و خودش را با طوق و زنجیر در قفس آهنی محبوس ساخت تا نفسی چند که از حیات مستعارش باقی است لذت نمک حرامی بچشد و قلعه داری دار السلطنت بسید محمد خان مهدوی تفویض نموده حراست قلعه بذمهٔ اسد خان رساله دار که مرد شجیع و با تدبیر بود گذاشته با فوج خود از انجا راهی شده پس از طی مسافت شرف اندوز جناب سلطانی گشته حقیقت واقعه معروض حضور ساخت سلطان از حقگذاریش خوشدل شده اورا بعنایت پدک الماس و مالهٔ مروارید و خلعت سرفراز ساخته روز دیگر فرمان عبور گهات داد تا سپاه ناموس پرست بزور بازوی شجاعت و مردانگی راه های کتل را که افواج انگریزی با توپ و تفنگ بسته بودند گذاشته از جانب دیگر صعود کرده در عقب ایشان رسیده شلک ها نمودند افواج مذکور بآئین خودداری یکجا جمع شده بتردد شایان صحیح و سالم داخل قلعه گردید پس فدائیان سلطان کشورستان قلعه را محاصره کرده مورچال قایم نمودند و بر شکست حصار همت برگماشتند قضارا سنگی که از مورچال بزور باروت در قلعه می انداختند بر مورچال قلعه که زیر دیوارش چاهی بود افتاده دیوار آنطرف را شکست

چنانچه آن چاه از خاک دیوار ریخته پر گردید ازین سبب قحط
آب در قلعه افتاد و بی آبي تاب از جان و قرار از دل محصوران
ربود پس شبی قریب هزار مردم تفنگچي با دو سه هزار مزدور
و دیگر سکنه آنجا با خمهای سبو و گاگر (?) از قلعه بیرون آمده از تالابی که متصل
قلعه واقع است آب بردند فوج سلطان بر اینمعني اطلاع یافته شب
دیگر راه تالاب بربست باز قلعگیان بدستور اول آمده
هر چند به بردن آب چون ابر گردنده قطره زن ساعت تردد
گشتند امّا از دست برق اندازان رعد صولت بعضی غرق خون
شدند و بعضي دست و پای جرأت از آب یاس شسته
به پناه قلعه در شدند در آخر پس از جنگ دو روز قلعه را تسلیم
گماشتگان سلطاني کردند و سلطان از انجا بلا توقف روی توجه بجانب
کوتیال بندر آورد در اثنای راه با فوج انگریز که بسرداري کرنیل
کیمل که کمک قلعه نگر معه رسد گران میرسید دو چار گشته
گردش گرفت سواران پالیکار را معافي اسباب غنیمت
و یغماگران وسلحداران را وعده دو صد روپیه عوض هر اسپ
کشته بتاراج آن لشکر دلیر گردانید قضارا دران میدان معرکه
دو تالاب پر آب بفاصلهٔ نیم فرسنگ واقع بود حسب الحکم
رساله های تفنگچیان و پیادگان شیر صولت و باندار ان
برق نشان توپ خانه را براه تالاب ها قایم کرده با آتش

افروزی اشتغال ورزیدند وسواران غارتگر را برای پریشانی
بهیر و بنگاه بر لشکر غنیم نامزد فرموده خود بدولت با چند خواص
وسواران خاص مشغول قراولی گشته لاکن جنریل کیمل
تا نصف النهار به دلاوری تمام عرصهٔ رزم قایم داشت آخرالامر
بسبب قلت سرب و باروت و بی آبی سلسلهٔ جمعیت و بهادری
آنجماعه که چهار هزار سپاه و هزار و دو صد پیادهٔ اهل فرنگ و هفت
ضرب توپ بود از هم گسیخته و چشم زخم عظیم بدو رسیده
القصه سلطان جمیع اساس و سامان حرب و پیکار فوج مفروقه را
متصرف شده و جانبازان خود را بخلعت دست طلائی و پدک الماس
و مالهای مروارید سرفراز ساخته بسرعت پیشتر کوچیده
پلینت بندر را بیک حمله گرفته سپاه دولتخواه را بر محاصره قلعه
فرمان داد غازیان جنگ آزما در اندک مدت با وجود موسم
برشکال که دران حین شدت تمام داشت مورچال شدید
و صلابت کوچهای متعدد ساخته مشغول آتش اندازی
به تفنگ و توپ و بان گشتند و راه دریا از آمد وشد رسد
مسدود ساختند و اهل حصار به برج و باره هجوم آورده کوششهای
مردانه نموده تا دو سه ماه داد جلادت دادند آخرالامر از امتداد
ایام محاصره و قلت اذوقه بتنگ آمده قاصدیرا بحضور روانه نموده
امان خواستند و به پناه دامن دولت سلطان درخزیدند و هریک

فراخور حال خود از منصب و نوکری عمده ناصیه ارادت را بنقوش فدویت متحلی گردانیدند چون منگلور و بنادر وغیره بضبط ملازمان سلطانی درآمد موکب سلطان مظفر و منصور بسمت کورگ و بل مراجعت فرمود از قضایای دل گداز این جز و زمانه اینکه محمد علی شجیع که از فدویان خاص و جانگزاران با اختصاص بود بقضای الهی ازین جهان ناگهان در گذشت و داغ حسرت و افسوس بر دل هواخواهانش واگذاشت القصه بعد اینواقعه سلطان گیتی ستان قلاع آن نواح را بدولتخواهان سپرده و بدر الزمان خان را که از لشکر سید صاحب بعد جنگ کودپور که بجای خود مذکور خواهد شد طلب فرموده بود بفوجداری و ایالت الک نگر نامزد فرموده طرف کورگ روی توجه آورد درین زمان مسطر شبلرز و کرنیل والس بنابر استحکام مبانی اتحاد حسب الحکم گورنر مدراس درحضور سلطانی آمده در تمهید قواعد موافقت و مصادقت کوشیدند و زر و گوهر بسیار به نذر گذرانیدند و بسخنان سنجیده از خاطر اشرف غبار کدورت و نزاع را شست و شو دادند پس از توثیق مصالحه مقضی المرام معه نواب عبد الوهاب خان برادر نواب محمد علی خان که در دار السلطنت مقید بود و دیگر اسیران اهل فرنگ مراجعت نمودند پس ازان قلعه داران و عمال مخالف از ممالک محروسه برطرف

کرده شدند چون سلطان از جهت مصالحه مطمئن گردید
عزیمت دارالسلطنت پیش نهاد همت ساخته نهضت
فرمود و در حدود قلعه بل سراپردهٔ خاص را باوج مهر و ماه برافراشت
و آنرا به مظفرآباد موسوم ساخته به قلعه داری دلیر واسپرد و
به ایالت الکای کوترگ زین العابدین خان مهدوی را که دولتخواه
خاص بود سرفراز فرموده در باره تنبیه و تادیب شرارت
کیشان و باغیان آن نواح تاکید فرمود و قلعه صوبه نشین را
که پرکره نام داشت به ظفرآباد مسمی ساخته خان موصوف را
جهت اقامت در ان قلعه مرخص نمود و خود بدولت داخل
دارالسلطنت گردید اکابر و اعیان دارالسلطنت از سادات
و موالی برسم استقبال بیرون شتافته به سعادت تقبیل
رکاب ظفر انتساب فایز گردیده بانواع عنایات سرفراز
گشتند و خود بدولت به بندوبست ملک و لشکر و کارخانجات
وابسته ریاست همت مصروف داشته قواعد مراسم ملک داری
بعنوان جدید ایجاد فرمود سابق براین ایام در حین حیات نواب
مرحوم اصطلاحات مقرره سپاهیان و عرب و پیکار بروش
فرانسیس بود سلطان قلم نسخ بران کشیده بتجویز زین العابدین
شوشتری که برادر حقیقی ابوالقاسم خان المخاطب به میر عالم
شوشتری نایب نواب نظام الملک بود الفاظ قواعد سپاهیان

بپارسي و ترکي موافق اسمای مندرجه فتح المجاهدین که نوشته اوست مقرر فرموده شد ؛
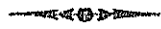
ذکر تردد و تگاپوی میر معین الدین عرف سید صاحب سپه سالار سلطاني که در پائین گهات بود و خصوصیات جنگ و پیکار که فیمابین آنسپه سالار و انگریز و فرانسیس صورت گرفت و طلبیده شدن سید موصوف بعد تقرر صلح واقع سنه یکهزار و یکصد و نود و هفت هجري ؛

چون خدیو گیتي ستان متوجه نگر گردید سید صاحب درانزمان معه فوج خود بر جوی واپندل مقام داشت جاسوسان خبر رسانیدند که جنریل لانگ بهادر معه لشکر از طرف ترچناپلي برشتافته به تسخیر کرور و دندیگال وغیره همت برگماشته است بمجرد اطلاع این معني بدر الزمان خان حسب الحکم حضور معه تمامي رساله های تفنگچیان جانباز و اتواپ برق آشوب بدفع خصم پیشتر روانه کرده شد خود بدولت نیز عقبش با جمیع سپاه نهضت فرمود چون خان مذکور بطریق ایلغار به ترورپاله رسید عثمان خان قلعه دار کرور باوجود کثرت سپاه و وفور ذخایر و اسباب جنگ بفتوای بددلي قلعه را حواله جنریل مذکور کرده خود نزد روشن خان و سرپت راو که جهت تنبیه نران شرارت کیش نامزد شده بودند پیاده چون جنریل

موصوف تهانه دران قلعه گذاشته ازانجا کو چیده قلعه ارتاکرچی را
محاصره کرده بواکشادنش سعی نمود خان سطور بر سر هجوم
آورد ایا بطرف جوی امراوتی را محل نزول معسکر خود نمود جنریل
مذکور از رسیدن سپاه منصور خبر دار گشته بترک مورچال
پرداخته آنطرف جوی مذکور مقام کرد چون روز دیگر جمعیت
سلطاني را بکمایه دیده بلا اندیشه باز قلعه را گرد گرفته توپ
اندازي شروع نمود خان مسطور از رساله داران خود قمر الدینخان
کابلی را معه قشونش انتخاب ساخته بامر قلعه داري و دفع خصم تاکید
نموده بار ساله همت خان بختري و رساله ببر علی بیگ
وقت شب روانه نمود چون هر دو رساله دار بمردانگی و جرات
تمام بر مقابلهٔ انگریز زده قمر الدین خان را معه قشونش
بقلعه رسانیده بر گردیدند جنریل مذکور از رسیدن کمک
آگاه گشته بتاکید تمام سپاه خود را فرمان داد تا توپچیان و تفنگچیان
در عرصه شش ساعت دیوار قلعچه را از یکجانب با خاک
برابر ساخته بر قلعگیان هجوم آوردند محصوران هر چند بمدافعه آن
سعی کردند بجائی نرسید و همه شان کشته شدند و سپاه انگریز
فتحیاب گشته بعد ضبط قلعه رو بمقابله فوج خان مذکور آورد آن
مسکین گریخته ملحق لشکر گردید بدر الزمان خان طاقت
مقابله با سپاه انگریز در خود ندیده بسمت دهاراپور شتافت

اما روشن خان و راو مذکور بعزم یغماگری گرداگرد آن لشکر
بودند و سید موصوف بعد چهار پنج روز بآن سمت رسیده
عثمان خان قلعه دار کرور را باثبات حرام نمکی بردار کشیده
افواج بدفع لشکر انگریز بیار است دراین اثنا خطی از موشیر
بهوسی سپهدار فرانسیس بدو رسید متضمن اینکه تمامی لشکر انگریزی
بعزم جنگ بگود پور میرسد شما هم باجمعیت خود زود معاودت نمایید تا بعد
دفع غنیم ما و شما بالاتفاق متوجه بند وبست آن نواح شویم پس
سید صاحب بمجرد وصول مکتوب روشن خان و بدر الزمان خان هردو
سپهدار را تاکید کرد تا نیکو کوشیده نگذارند که من بعد آسیبی از سپاه خصم
برعایا و سکنه آن نواح رسد و خود از راه تاتاکارپتی به توتم سلی
رسیده یکروز مقام کرد دران حال جاسوسان خبر رسانیدند که
رسد و اذوقه لشکر انگریز در قلعچه کرپلم آماده و همین معدودی چند
از یزکداران نگهبان آنمقام اند بشنیدن این خبر رساله ها را با بندوق
همراه خود گرفته بمحاصره آن قلعچه پرداخت اما وضع قلعچه مذکور چنان
بود که اطراف آن نهرهای جوی کاویری جاری و اهل حصار اگرچه
از صد و سی زیاده نبودند اما غایت سعی در دفع اعدا بظهور
رسانیدند سید موصوف غارتگران را فرمان داد که فردای آن روز
معه اتواپ و نزدبانها در تاخته حصار را تسخیر نمایند و بعوض
تهانه داران مقتول آرو اکرچی تهانه داران انگریزی را ته تیغ کشند

محصوران تاب مقاومت در خود ندیده همان شب قدری
از ساز و سامان بر داشته و در بقیه آتش زده راه ترچناپلی
گرفتند، پس سید موصوف ازانجا کو چیده بگاود پور رسیده و خان
سطور رساله ها و اتواپ بکمک موشیر بهوسی بتناعه
فرستاده خود معه سوار و پیاده بطرف سلمبر شتافت القصه لشکر
انگریز بسرکردگی جنریل اسطوارط ایلغار کرده از راه پهلیچری
و ناگور رسیده غربی قلعه بر جوی کورست فرود آمد فرانسیس
یکهزار و پانصد سوار خود را با دوازده توپ پائین لشکر انگریز
پیش قلعه داشته بود رساله های سلطانی بحکم خان سطور بر دست
راست مقابله فرانسیس دمدمه احداث نموده مقام داشتند
بعد دو روز هینیکه جنریل بهادر بر کوهچه که پیش رو بود وقت
شب اتواپ قایم کرده مستعد آتش افروزی بود در اول
ساعت بامداد جهازی از طرف مدراس رسیده سه گلوله
جانب قلعه پرانید اهل دمدمه بتماشای جهاز متوجه بودند که ناگاه
ازان کوهچه اتواپ متواتر سر داده شدند و قشونهای انگریزی
بر جماعت فرانسیس و رساله های سلطانی تاخته قریب
رسیدند بوقوع این حال جمعیت فرانسیس تیار شده
توپ ها را همانجا گذاشته بطرف قلعه برگردید و رساله های مذکور
توپهارا وا گذاشته بطرف دریا بگریختند اما بهادر خان رساله دار

و ببر علی بیگ بدلاوری تمام توپ های رساله خود گرفته بر خندق
قلعه رسیده آسودند و جماعه انگریز دمدمه ها را متصرف شدند بمشاهده این
حال سپه سالار فرانسیس هزار و پانصد جوان فرنگستانی خود را
تیار ساخته بی توپ بسرداری موشیر پلس و موشیر کرمیو کرنیل
بدفع انگریز نامزد ساخت پس فرانسیسان بآئین درست
قدم جرأت در میدان رزم کشادند و سپاه انگریز که مجموعا چهار هزار
بودند بریزش گلوله های توپ اکثری را تلف کردند اما سرداران
فرانسیس هراس را در خاطر خود راه نداده کارزار سخت بظهور
رسانیدند تا یکپاس کامل بازار پیکار گرم بود و بهادران را کار
از تفنگ گذشته باسنان دست و گریبان گشتند و از
هر دو جانب چنان چپقلش سخت روداد که از معاینهٔ آن
زهره فلک آب شد و از صدمهٔ گرز درستمانه فولاد تنان زمین
ستوه آمده با وجود سنگدلی زمانه جفا کار بر کشتگان آنقدر که زار زار
بگریست و بهرام خون آشام از بیم خون ریزی دلیران در پنجم
حصار مینا فام گریخت پس از آنکه تا دو ساعت جدال و قتال
شدید بعمل آمد فوج انگریز تاب نیاورده پس پا شد در انحال
قشونها کرناتکی از میمنه و میسره تاخته بازی بردند؛ پنج شش صد مردم
که از فرانسیس زنده مانده بودند برگردیده بقلعه در آمدند قشونیکه
در شوکت دم مساوات با فلک میزد از قلعه بعزم مدافعه خصم بر آمد

درین اثنا سپاه انگریز بفرودگاه معاودت نموده جنگ برفرد ا باز داشت و جمعیت فرانسیس قریب قلعه قیام ورزید و بعد دو روز هنگامیکه انگریزان در دفع خصم و فرانسیسان در عزم مدافعه ایشان تردد مینمودند صلح خبر که فیمابین انگریز و فرانسیس در ولایت قرار یافته بود رسید نزاع و پرخاش از میان برخاست و سرداران هردو طرف بر یک میز به اکل و شرب پرداختند و همان زمان بمعرفت فرانسیس و صوابدید محمد علی خان فیمابین سلطان و انگریز عهد و پیمان مصالحت مضبوط گردید القصه بدر الزمان خان و سید صاحب هردو متوجه ترداذی شدند و بعد تقرر صلح به اجازت سردار فرانسیس پیشتر کوچیده حدود پایور را مضرب خیام ساختند؛ همدرین اثنا منشور لامع النور متضمن واگذاشت ملک پائین گهات وغیره با انگریزان و معاودت کردن ازان بسید موصوف عزّ صدار یافت بموجب فرمان قضا جریان همه قلعه داران و عاملان را از اطراف آن ملک جمع کرده بعضی قلاع کوهی و زمین دوزی را مع شهرپناه صوبه آرکات که از سر نو مرمت شده بود شکسته با تمامی سپاه و حشم بحضور سلطان فائز گردیدند و همدرین ایام کفایت شعاری میر محمد صادق که در کوتوالی آرکات بظهور رسانیده بود منظور نظر کیمیا اثر گشته عهده دیوانی برو مقرر گردید

و درین اثنا خطوط کار پرداز پونه و ناظم حیدرآباد متضمن مبارکباد
جلوس با جواهر گران بها رسید ؛
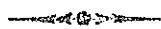
ذکر تسخیر کوه نرکونده و شرارت راجه بنکور و متعین شدن قشونها و استیصال وی و مرمت یافتن رحمان گره در سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجری ؛

اخبار نگاران ساحل جوی تنب بهدرا معروض داشتند که
اکثر باجگزاران درگاه دین پناه طریق بغاوت پیموده دست
تطاول و بیداد بر کافهٔ عباد دراز کرده اند و حاکم نرکونده ابواب مکر
و غدر بر روی رعایا کشاده و مبالغ پیشکش دو ساله نیز عاید بندگان
درگاه نکرده و بر قابچه سدم که داخل سرکار گرم کنده است ورتاخته
دهات متعلقه آنرا غارت کرده و اکثری را جام شهادت نوشانیده
است و راجه مدن پلی نیز با او موافق گشته باستماع این اخبار شعلهٔ
غضب سلطانی ملتهب شده رفاهیت و آسودگی رعایا را
برذمت همت لازم دانسته همان زمان سید غفار را معه قشونش
بدریافت حقیقت حال بدان سمت رخصت فرمود
سپهدار مذکور در آن حدود رسیده دریافت که آن شرارت
کیش باغوای پرسرام ناظم مرج هوس ریاست مابین جوی کشنا
و تنب بهدرا در سر دارد و خبر نزول فوج ظفر موج شنیده بعزم

جنگ مستعد شده است چون سپهدار مذکور صورت
واقعه را بعرض حضور پرداخت برهان الدین خان سپه سالار با پنجهزار
سوار خونخوار معه سه قشون شجاعت مشحون. تسخیر کوه
واسیر کردن آن طاغی دستوری یافته و شیخ عمر سپهدار معه
دو قشون و دو هزار سپاه و شش ضرب توپ باستیصال
راجهٔ بنکور و مدن پلی و دیون هلی راهی شده و بسرحد بنکور رسیده
به پند و نصیحت او را بجادهٔ اطاعت رهنمونی فرمود اما آن شقی
بقدم مخالفت پیش آمده با دوازده هزار پیاده سر راهش گرفته
مستعد رزم گردید و دو روز در سواد رام سمندرم که سرحد او بود
آویزش سخت رو داد اما هر روز غازیان سلطانی بضرب تیر
و تفنگ و شمشیر آبدار سر و سینهٔ کفار چاک مینمودند آخر الامر
سپهدار شجاعت آثار بضرب شمشیر سر آن سرکردهٔ اشقیا را
از تن جدا کرد از مشاهدهٔ آن حال جماعهٔ کفار رو بفرار نهاده کوتچه
پهوی کنده را که پیرامونش بیابان عظیم است پناهگاه خود ساختند
عساکر منصوره در قتل و غارت آن دیار کوشیده قلعچه رام سمندرم را
تسخیر کرده و بطرف پهوی کنده روی توجه آورده در عرض پنجروز
آنرا مفتوح گردانید و راجهٔ آنحدود که چک رابل نام داشت بمجرد
استماع شکست سپاه خود هراسان شده قلعچه بنکور را بدلیران
سلطانی سپرده بقلهٔ کوه اول پلی که محاط است بجنگلی کثیف پناه

گرفته چهار هزار پیاده جرّار فراهم ساخت سپهدار مذکور اوّلا بمحاصره قلعچه بنکوره پرداخته بضرب توپ رعد آشوب حصار قلعه بشکست و قلعه را با مینان کار گزار سپرده بر تسخیر کوه مذکور همت گماشت از انجا که تراکم اشجار مانع عبور غازیان بود سپاه دشمن سد راه ایشان شده آماده جنگ شد سپهدار موصوف تا یک ماه ساعي موفور بظهور رسانید اما شاهد مراد رخ نه نمود بناچار بحضور عرضداشت نموده کمک درخواست امام خان کابلي سپهدار معه قشون خود بامداد وی رسید پس هردو سپهدار برهنمائي سکنه آن نواح از دو طرف جنگ کنان در بیابان غزیده در عرصهٔ هفتاد روز قله کوه را بتصرف خود در آوردند راجه با معدودی چند بحدود چهور فرار نموده خود را از سطوت افواج سلطاني وارهانید و هردو سپهدار سالماً و غانماً مراجعت نموده بسعادت بساط بوسي استسعاد یافتند و سایر غنایم و فیل و اشتر بنظر همایون در آورده مورد عنایات و نوازشات سلطاني گشتند؛

ذکر انفتاح کوه تورکنتاه بزور بازوی میر قمر الدین خان و حضور طلب شدنش باد یگر وقایع سنه یکهزار و یکصد و نود و هشت هجري؛

چون برهان الدین خان سپهسالار از حضور مرخص گردیده در حدود

دهاتر دار بسیّد غفّار ملحق شده در حدود کوه ترکنده مضرب خیام
فرموده حاکم آنرا پیغام داد که اگر هوای ملک داری در سر داشته
باشد کوه را حواله قلعه دار سلطانی نماید تا از سر نو ملک و دولت
بروی ارزانی داشته شود چون ازان کوهستانی جواب درشت
شنید فرمان داد تا سپهداران دو لتخواه سیّد حمید و سیّد غفّار بدلاوری
تمام پیشدستی بکار برده کوه را انتظروار در میان گرفته بتوپ
و بندوق بشکست حصار اشتغال نمودند حاکم آنجا شبی قابو
یافته شبیخون زده صلابت خان بخشی را با دو صد سوار شربت
مرگ چشانید و سپاهی سپهداران شجاعت توامان از
پیش نرفت و انگاه ترددات شایسته بعمل آورده مورچال
تا پای حصار رسانیدند اکنون حاکم مذکور هراسان شده از ناظم مرتج
وکار پرداز پونه مدد طلبید، ناظم مذکور پنجهزار سوار بامانت او فرستاد
و سواران مذکور بر کنار رودی که در عین طغیان بود مقام کرده انتظار
آن ده هزار سوار که از پونه بکمک می آمدند میکشیدند سپهسالار
این حال را معروض حضور ساخت منشور لامع النور بنام قمرالدین
خان متضمّن کوچیدنش مع جمعیّت خود بمدد آن سپهسالار و تنبیه
غنیم و تسخیر کوه ترکنده شرف نفاذ یافت مخفی نماند که در ینولا
سیّد محمد داماد حلیم خان حاکم کرپه انتهاز فرصت نموده با جمعیّت
پانصد سوار و دو هزار پیاده بانگریزان چچهای بندر در ساخته یک پاتن

و دو ضرب توپ از ایشان گرفته بعزم استخلاص حدود کرپه و تسخیر قلعجات آن نواح همت برگماشته برجناح استعجال نهضت نموده قتل و غارت کنان به بدویل رسید و در آنزمان که یز کداران سرکار را که در قلعچه بدویل بودند بانعام زر خوشدل ساخته بصوابدید ایشان جوقی از ملازمان خود در ادران قلعچه فرستاده رهگرای کرپه شد قمرالدین خان از حضور سلطان دستوری یافته وارد آن نواح گردید ستیز و آویز سخت بین الفریقین از صبح تا دو پاس رو داد آخر خان مذکور بفریب دادن اعدا با سپاه خود از پیش غنیم در جنگلی که پیش آن تالابی پرآب بود و کوهچه در وسط او پنهان گشته فرصت وقت نگاه میداشت سید مذکور بر فتح مظنون خود نازان شده همانجا مضرب خیام لشکر خود ساخت و سردار انگریز هم خاطر خود از وسوسه ترد د غنیم خالی کرده عقب آنجماعه آرمید و حینیکه سواران سید مذکور بی سلاح از بهر نوشانیدن آب اسپانرا بر تالاب آمده بودند فرصت وقت غنیمت شمرده سواران خان دلاور بر سر غنیم ریختند اکثری از آنجماعه بطرف لشکر خود گریختند و غلغله آمد آمد برداشتند سواران خان دلاور پاشنه کوب رسیده ایشانرا پایمال سم ستوران ساختند چنانچه احدی از ان معرکه جان بر نشد اما سید مسطور و سردار انگریزان با هزاران محنت ازان مهلکه

برآمده جان بسلامت بردند خان ظفرمند قاچه بدیل و کهمم را بضبط خود درآورده مستعد گوشمال اعدا گردید. بمجرد رسیدن منشور همایون باچهار هزار سوار خونخوار رود کشتنا را عبور نموده بیک شبخون لشکر مرهته را در بحر خون غرق ساخت واکثر ایشان را اسیر کرده مظفر و منصور عازم کوه گردید و شیخ امام سپهدار خود را بکمک سید غفار فرستاد چون حاکم کوه از رسیدن سردار و شکست مرهته خبردار گردید کمر همتش بر شکست و پیغام صلح و سپردن قلعه به خان مذکور فرستاد و در فردای آن حاکم کوه را قولنامه بصحابت سید حمید و حیدر علی بیک رساله دار فرستاد و از کوه فرود آورده معه عیال و اطفالش مقید ساخته به بدرقه قشون احمد بیک و مرزای مذکور بحضور روانه کرد و حکومت کوه بدست دولتخواهی امین و اسپرد ؛

ذکر مخالفت باغیان کورگ و توجه رایات ظفر آیات سلطان گیتی ستان به تنبیه اعدا و شرارت کیشان آن نواح و اسیر آمدن هشتاد هزار مرد و زن معه دیگر کیفیات که در سنه یک هزار و یکصد و نود و هشت هجري واقع شده ؛

چون زین العابدین خان مهدوی فوجدار کورگ از جهت قدامت مختار کل شده جمیع ممالک محروسه بر ام ساخته مهمات را

برحسب هوای خود انجام میداد و دست شهوت پرستي
بر ناموس رعایا دراز کرده . بجبر زنان خوبرو را هم بستر خود میساخت
بمشاهده این اعمال ناشایسته تمامي اهل کورگ مستعد جنگ
شدند و جهوتي نایر ورنگا نایر کارپردازان راجه آنجا همه رعایا را
فراهم ساخته ظفرآباد را گرد گرفتند و اطراف آن تاراج نموده احوال
بر محصوران چنان تنگ ساختند که از قلعه بیرون آمدن مجال نبود
خان مذکور از کرده خود پشیمان گشته جاسوسي را معه عریضه
متضمن حقیقت حال بحضور روانه ساخت سلطان گیتي
ستان . بمجرد مطالعه عریضه بسزای اهل کورگ فرمان داد تا
اعلام ببري وخیمه زنگار گون در سواد سلطان پیټه برافراشتند
وزین العابدین شوشتري سپهدار را معه قشون
بارسد موفور و دو هزار پیادهٔ احشام نصرت انجام بدانصوب
روانه ساخت وارشاد فرمود که بلا توقف داخل قلعه ظفرآباد شده
شرارت کیشان را تنبیه نمایند چون سپهدار مذکور تا دروازهٔ
گهات رسید مردمان باغي از اطراف هجوم کرده به تیر
و تفنگ حواس او را منتشر ساختند چون او گاهي جنگ مردان
نیازموده و عمر خود را بناز و نعمت صرف کرده بود همت درباخته
در سداپور شهر بند گردید هرچند رساله داران و سپاهیان همراهش
ترغیبش به پیش رفتن مي نمودند اما سپهدار هول زده عارضهٔ

تپ ولرزه و پیچش را بهانه ساخته قدمی پیشتر نگذاشت
چون این معنی معروض حضور گردید بر جبن و بددلی او نفرینها کرد و
بعد دو هفته سلطان دادگستر با جمعیت بیست هزار بار و دوازده هزار
سوار جرار و بیست و دو ضرب توپ به پانزدهم شهر ذی‌حجه
سنه مذکور با شوکت و حشمت تمام بآن حدود نهضت فرمود
چون رایات سلطانی متصل خاربند کورگ نزول نمود خود بدولت
با پیادگان دقت ونها با سامان جنگ چون شیر غران و هزبر ژیان
قدم میمنت شیم دران دشت هولناک نهاد ؛

بیت

چه گویم ز اوصاف دشت عجیب   بلرزد قلم از هجوم نهیب

تراکم نیستان چون زلف سلاسل زنگیان و نشیب و فراز
آن سرزمین چون همت ارباب سخا و بخیل ناهموار
و پست و بلند و شاخهای اشجار بلند مثل ساگوان و صندل
و ال سفید و عود خام وغیره از طوبی سر رفعت بر افراشته بود
و گیاه فلفل گرد دام فریب بر بالای هر درخت و شاخ گسترده
و از کشتزار هیل مانند کشتزار جو و گندم اطراف کوه و دشت
سرسبز گشته و درختان دارچینی چون طارم فلک سایه بر زمین
درافگنده و ثمرات گوناگون باغستان در کام جان چاشنی شهد

وشکر داشته انهار دران سرزمین همیشه جاری وآبشار وحوضها
وآبگیرها در اثنای راه لیل ونهار روان وگلهای رنگارنگ تخته تخته
هر سو شگفته وفیلان کوه پیکر چون جاموشان دشت پیما
گردیده و بچه های افیال چون طفلان حبشیان با چوگان خرطوم باهم
در نشاط وبازی عمارات آن دیار زیر کوچه ها واندرون اشجار
واقع وپیرامونش حصار استوار ودر میانش بالاخانه وحجره های
بسیار وخندق عمیق ازبرای حفاظت گرد خانه ها که اکثر اوقات
از دست برد فیلان خراب وتاراج میگردد کنده می باشد ذکور
بلند بالا وخوبرو ولباس شان پیراهنی گنده دوتو دوخته از گلو تا شتالنگ
دستارچهٔ سیاه بر میان بسته وکلاه چرم بر سر نهاده اما همگی سپاه
پیشه سوای تفنگ وفتیله دار ساطوری پهناور از میان
آویخته دارند واناث با حسن ولطافت جمال رشک مهوشان
چین وچگل در سرو بالائی وسیم تنی وخوبی لب ولهجه محسود خوبان
ترک وتاجیک دران ریاض رشک جنان مانند حوران
میخرامند اما همه از حسن پیرایه عاری همین یک پارچه شش
دستی از ناف تا زانو ودستارچه دو دستی بر سینه می بندند
مردان آن نواح خنک وسرد وزنان نسبت بمردان
بدلگرمی وتیز طبعی معروف در مذهب ایشان جایز است
که اگر در یکخانه چهار برادر بوده باشند همین یک کس از ایشان

که خدا گردد و دیگران باز نشس هم بستر شوند چون نواب
مرحوم بران مرز بوم متسلّط شد این رسم پوچ از میان برداشت
واکثر زنان آنقوم را بزور گرفته بلشکریان خود بخشید برودت سرما
دران دیار بحدیست که هر روز آفتاب باآن تابش و حرارت
همواره لحاف ابر بردوش میدارد و هر شام ماه سریع السیر
باندیشه سرما در بارانی نیلگون سر و تن میپوشد این شدّت
برودت که مرقوم گردید برودت موسم تابستان است
هنگام زمستان جوانان تیر قامت گرم دم از دست برد سرما
برنگ حلقه کمان پا بسینه کشیده در حجرهٔ تنگ میخوابند
تا مدّت ششماه مردمان آن نواح از پا تا سر بامهٔ گلیم پوشیده
از وقت چاشت تا انقضای سه پاس روز بهر کار حرکت
میکنند کثرت زلو بحدیست که چون ملخ برجسته بر تن آدم
و دواب می چسپند و سخت ایذا بمردم میرسانند اژدران
و ماران مردم ربا و عقارب زهر بار که جانداران از سوزش
نیش ایشان بنور جان میدهند دران دیار بسیارند و چون
مور و ملخ بیشمار القصّه چون سلطان دین پناه دران از راه
تنگل عبور کرده اینطرف دروازه خاربند که رن مندل نام داشت
مضرب خیام ساخت و روز دیگر دو سپهدار را فرمان داد
تا معه قشونها بر دروازهٔ مذکور که اهل شرک و ضلال در پیش

آن خندق عمیق حفر کرده اطرافش دیوار کشیده بودند حمله کرده
جنگ آغاز کردند اما اہل شرک اکثر غازیان را مجروح و مقتول
گردانیدند سلطان گیتی ستان با سپاه منصور از راہی که گذار
باد و باران دشوار بود گذشته خلقی بسیار از مشرکان را
بدار البوار فرستاد از یکطرف قشون فرنگستانی بسرکردگی
موشیرلالی درساله ہای اسد اللّٰہی (یعنی چیله ہای که پرورش ساخته
نواب مرحوم بودند وشاه دین پناه ایشانرا بلقب اسد اللّٰہی
ممتاز ساخته بود) ارباب ضلال را طعمهٔ نہنگ تفنگ و سنان
ساختند واز یکطرف پیادگان جلودار شجاعت تمام اعدا را
بر سر نیزه برداشته سرنگون به قعر جہنم در انداختند و ہزارہا کفار را
بزور مردی باسیری آوردند چون سلطان بر اعدا ظفر یافت
پیشتر کوچیده بر سواد ہالکای بار مقام فرمود سپاه سلطانی بر خوشحال
پور تاخته وغارت نموده جمع کثیر را از اہل ضلال با زنان
و فرزندان اسیر کردند وحسب الحکم حضور چہار رسالهٔ سپاه
با اذوقه و ساز وسامان جنگ بقلعه ظفرآباد روانه شد وخود بدولت
پانزدہم ماه محرم الحرام سنه یکہزار و یکصد و نود و نه ہجری ازان راه
نہضت فرمود که امرا و خوانین بموجب فرمان قضاجریان پیشتر
رفته جنگل و بیشه آنرا به تیشه و تبر ہر روز قریب دو کروه بریده
و سوخته در عرصهٔ قلیل کار بر اہل بیشه تنگ نموده بودند واز پیادگان

بمقدار به دو سه هزار نفر از ایشان تلف کرده و بعد طی منازل شرقی
آنقلعه مضرب خیمه و خرگاه ساخت چون کفار حال تباه خود
مشاهده کردند و قوت مجادله با لشکر اسلام در خود ندیدند
بکوهستان و جنگل کثیف پناه گرفتند سلطان لشکری گران
به قصد گوشمال کفار و تسخیر آن ولایت نامزد فرمود چنانچه
موشیر لالی را بطرف کوه الاچی از بهر اطفای شراره شرارت
کیشان و قشون شوشتری را با دیگر قشون ها بسرداری
حسن علی خان بخشی بطرف عقرب تارو غیره روانه نمود
و میر محمد مسعود و امام خان بخاری و غیره را بجانب تهل کاویری
و خوشحال پور مرخص ساخت و دو سه ماه خود بدولت همانجا
مقام فرمود پس بخشی مذکور بر باغیان تاخت آورده هشت
هزار مرد و زن اسیر کرد و موشیر لالی نیز از اطراف کوه مذکور
انبوه کثیر چون رمه گوسفند و گاو فراهم ساخته بحضور معاودت نمود
پس از آن سلطان پیشتر نهضت فرموده جنوبی کوه تهل کاویری
که منبع رود کاویری بر بالای آنست رایت نصرت آیت
برافراخته سپاه منصور را به تنبیه باغیان پیشتر کوچانید تا سپهداران
شجاعت پیشه از اطراف و جوانب هجوم کرده اهل
ضلال را که نسل فساد ایشان منقطع کردن صلاح دولت خود
دانسته بودند بکوشش نمایان جوق جوق گرفته آوردند در عرصه

هفت ماه و چند روز هشتاد هزار مرد با زن و بچه اسیر گشتند
و سرداران کفار بدست سعي موشیر لالي برکوه الاچي دستگیر
شدند و دیگر سرکشان در حلقهٔ فدویت درآمدند سلطان والا شان
بعد بندوبست آنجا و تیاري چند قلعچه جو یهاکه لکرلوت گویند
بفراغت خاطر از راه سداپور مظفر و منصور بدار السلطنت
معاودت فرمود مموتي نایر کارپرداز در عرصهٔ قریب درگذشت
در نگانایر بردست سلطان دین پناه بشرف بشرف اسلام
ومختون گردید وموسوم گشت بشیخ احمد و بعهدهٔ رساله داري
سرفراز شده بجاي فرزند پرورش یافت و بابیابانو حاکمه کنیار تور
که از قوم ماپله است بر سواد تهل کادیري بشرف ملازمت
فایز شده مبلغ پیشکش دوساله معه افیال کوه شکوه و اسپان
و دیگر تحایف نذر گذرانیده سرخرو باخلاع شاهانه مرخص گشت
چون سلطان بدار السلطنت رسید از اسیران اهل
کورگ که همه را مسلمان کرده بالقاب احمدي خوانده بود رساله ٤
ساخته بتربیت شان رساله داران قدیم را تعین فرموده چنانچه
سرداران مذکور باندک سعي بتربیت ایشان پرداخته بقواعد
جنگ واقف ساختند درین اوقات سلطان جهان پناه
پدک هاي طلا و مرصع بسرداران جیش و عسکر اسد اللّهي و احمدي
عطا فرمود لباس آنمردم از قسم پارچه بابري بود که به اختراع تازه بافانیده

ایشان را پوشانید و از ملازمان شش هفت هزار مردم از قوم شیخ و سیّد منتخب فرموده برای آبادي شهر کورگ روانه فرمود تا دران شهر سکنا گیرند ؛

ذکر لشکر کشي مرهټه و ناظم حیدرآباد بعزم تسخیر ممالك خداداد و مفتوح کردن شان چند قلعه آن نواح و متوجّه شدن سلطان گیتي ستان بمدافعه اعدا از راه ادهوني و افتتاح آن در سنه یکهزار و یکصد و نود و نه هجري ؛

نانا پهرنویس با نظام علي خان یکدل و یکزبان شده بفراهم آوردن سپهداران افواج پرداخت چون در اندک مدّت تمامي امیران پونه با سپاه جمع شدند نظام علي خان با مشیر الملک و سیف جنگ و تیغ جنگ و غیره با چهل هزار سوار و پنجاه هزار پیاده از حیدرآباد کوچیده بطرف قلعه بادامي که سرحد سلطاني بود نهضت فرمود و نانا پهرنویس با هشتاد هزار سوار و چهل هزار پیاده و پنجاه ضرب توپ همانجا رسید و هر دو امیر متفق گشته به تسخیر قلاع آن نواح همت برگماشتند و قلعه بادامي را که قلعه دارش مردی پردل بود محاصره کردند افواج شان بتیّاري مورچال از بهر شکست حصار اشتغال ورزیدند و بعد اتلاف هزاران مردان کار و انقضای ایام نه ماه برگرفتند پس ازان از بهر اعداد رسد و دیگر سامان

جنگي همانجا سکونت ورزيده اميران خود را به مفتوح ساختن ديگر
قلعجات و ضبط قصبات بهر ناحيه مرخص کردند و ايشان قلعه و هار-وار
و جاي هلي را. تسطميع قلعه دار هر دو حصار که حيدر بخش نام
داشت بسي هزار روپيه در قبضه خود در آوردند و قلعه دار ناسپاسگزار
معه احمال و اثقال به پونه رفت و نيز قلعه کنچن گده و نو لکنده
و نرکونده و تمامت مرز و بوم آنطرف جوي تنب بعد را را قلعه
داران نمک حرام باميد نوکري عمده و قدري زر نقد حواله ايشان
نمودند و راجگان آن نواح مثل راجه سرهتي و دمل و کنک گيري
و آني کندي با ايشان در ساختند چون جاسوسان اين خبر معروض
حضور ساختند و امرا و خوانين دولتخواه بمدافعه اعادي ترغيب کردند اعلي
حضرت باجتماع سپاه و ادوات حرب و پيکار فرمان داده از
دارالسلطنت بتاريخ ششم شهر شعبان المعظم سنه مزبور
بالشکر جرار و توپخانه بيشمار بصوب بنگلور نهضت فرمودد
چون در انجا تمام رسيد باحضار راجگان فرمان داد تا باسامان جنگي و اذوقه
لشکر بمعافي پيشکش تا انقضاي ايام مجادله باغنيم فرمان داد
و راجگان اطراف راي درگ و چيتل درگ و هرپن هلي و غيره
با جمعيت شايسته حاضر حضور شدند الغرض بعد انقضاي ليلة القدر
از تقسيم ماهيانه تمام لشکريان فارغ گشته اسباب لشکر
و غيره بحراست پورنياديوان گذاشته جريده بايلغار پيشتر کوچيده

برسواد کنگلی یکشب نزول نموده بمجرد دمیدن صبح در ظاهر کوه های ادهونی
بهراول لشکر رسید و ناظم ادهونی که نواب مهابت جنگ
خلف نواب بسالت جنگ داماد نظام علی خان بایالت آنجا
نامزد بود چون از ورود عساکر منصوره وقوف یافت هراسان
شده اسد علی خان دیوان خود را به بهانه عرض داشتن پیام
صلح روانهٔ حضور ساخت و درین فرصت اسباب خود را معه زنانه
برکوه رسانید چون وکیل حاضر حضور گشته پیام ناظم ادا کرد سلطان
بزبان مبارک ارشاد فرمود ما را با شما هیچ عناد نیست اما چونکه
نواب صاحب بی موجب با ما عداوت و دشمنی پیدا کرده
و با مرهته متفق گشته در مقام استیصال این دولت شده است
و پاس دین و اسلام گذاشته با خصم قدیم این دولت در ساخته
و بر دیار مسلمانان مستولی گشته کار بجای رسانیده که عبده اوشان
در مساجد و مساکن اهل اسلام آتش زده و غارت ساخته
علم شور و شر در ولایت خداداد برافراشته اند صلاح آنست که ما و شما
سر رشته یگانگی را مستحکم ساخته بر دیار پونه لشکر کشیم و از بهر
تقویت دین متین و خشنودی خدا و امنیت خلق الله کمر غزا
و جهاد بر میان جان بندیم چون ناظم موصوف بر ارشادات
حضور کاربند نگردید و بر جنگ مستعد گشت بنابر عبرت و اظهار
رعب فردای آن روز فرمان داد تا سپهداران حمله کرده

شهر را بضبط در آورده بجاروب غارت پاک برفتند و چون
ناظم آنجا راه آشتی نه پیمود از هر دو جانب آتش کارزار
افروخته شد تا سپاه منصور ودارو غه آتش خانه روی توجه به تسخیر
آن حصار گردون آثار آوردند و مرکزوار درمیان گرفته باستعمال
آلات قلعه کشائی چون توپ و منجنیق اشتغال نمودند
اما هرگز اراده تسخیر آن قلعه در دل رحمت منزل سلطان نبود ؛
بلکه مطمح نظر فیض گسترش آن بود که چون صبیه نواب
نظام الدوله در قلعه جادار و اغلب که نواب موصوف باستماع
خبر محاصره بپاس ناموس صلح نماید پس بمحاصره قلعه فرمان داد
چون بامدادان سپاه منصور حمله کرده تا دروازهٔ قلعه شتابک زنان
رسیدند دیدند که دروازهٔ قلعه کشاده و قلعگیان بخوف جان
بردرهجوم آورده و ترس محاربه غازیان شیر صولت برمحصوران
مستولی گشته بمشاهدهٔ این حال بعضی امرای دولت به حضور عرض
کردند که برای مفتوح کردن این حصار وقت همین است اگر حکم
شود قلعه به ضبط خود آورده مهابت جنگ را بحضور حاضر سازیم
ورستم جنگ و موشیرلالی فرانسیس نیز مکرر عرض نمودند سلطان
اغماض نموده فرمود که هرگز برین کار اقدام ننمایند انشاء الله تعالی
تا فرداپس فرداکلید فتح خود بدست ما خواهد آمد راقم سطور
نیز دران معرکه حاضر بود القصه بعد دو پهر روز حاکم محصور به بند و بست

قلعه فرمان داد تا ملازمانش که هفت هزار مردم بودند عهدهٔ قلعه داری
بذمهٔ خود گرفته بمدافعه حملات سپاه منصور مشغول گردیدند چون ناظم
حیدراباد برین معنی وقوف یافت بغایت اضطراب کارپرداز
پونه را ازین معنی آگاه ساخت و با امیران خود درین باب
مشاورت کرد بعضی از عقلای ایشان گفتند که چون قلعه سرحد
بادامي که چندان استحکام نداشت بسعی نه ماه و آن نیز بطریق
مصالحه مفتوح گردید و تامدّت یکسال هیچگونه بندوبست واقعی
آن صورت نه بست ازین مهم چه طرف توان بربست
چون سلطانیان در غیبت بادشاه خود در نظاره قصور نمیکردند در تخفیف و رفع
چه مساعي که بظهور نخواهند رسانید انسب آنست که چند سپهدار
را با فوج شایسته بتسخیر ممالک سلطان نامزد فرموده هر دو
امیر کبیر بدارالریاست خود مراجعت فرمایند چون رای مذکور
پسندیده ایشان افتاد ناظم حیدرآباد مشیر الملک و تیغ جنگ و سیف
جنگ را با لشکر گران بکمک ادهوني نامزد ساخت و کارپرداز پونه
جسونت راؤ هولکر و پرسرام ناظم مرچ و هري پندت وغیره
را با دیگر امرا و تمامي سوار و پیاده و توپخانه بمعاونت امیران حیدراباد
و تاراج ولایات سلطان دستوری داده هر دو امیر به بهانهٔ کسل
مزاج بدارالریاست خود معاودت کردند سلطان باستماع این خبر
بر تسخیر قلعه ادهوني تاکید فرمود و سرگردگان لشکر تا بیست روز در

کشایش قلعه و شکست حصارش دست وپا زدند ولیکن
چون آنحصار بنا نهاده عادلشاه بدان استحکام وحصانت ساخته
شده بود که از صدمه توپ قیامت آشوب گردی بدامن
خاک ریزش نمی نشست شاهد مراد رخ ننمود بعد ازان
حسب الحکم سلطانی شیران بیشه شجاعت از طرف
مقبرهٔ بسالت جنگ وسید صاحب وقطب الدین خان
و دولت رای از طرف دروازه تنبل و موشیرلالی و امام خان سپهدار
از بالای کوه هجوم آوردند وحسین خان ومحمد حلیم نردبانها راست
کرده آهنگ تسخیر حصار کردند مردم حصار بمدافعه شان پرداخته
خلقی کثیر را تیغ کشیدند زیراکه نردبانها از بلندی حصار کمی کرد سپاه
منصور اگرچه نردبانها بر حصار نهاده بدستاویز طناب بالا رفتند اما فتحیاب
نشدند ازین معنی غبار کدورت بر خاطر اشرف نشست
تا چند روز دیگر سپاه منصور را جز بر فروختن آتش پیکار کاری دیگر نبود
واز صبح تا شام نایره جدال التهاب میداشت ودرانزمان که نردبانهای
بلند و مستحکم بهم رسانیده با طناب وکمند مستعد یورش گردیدند
شیر جنگ وسیف جنگ معه لشکر مرهته بکمک قلعه دار
رسیدند سلطان بدریافت این خبر ازانجا حرکت نموده کوهستان نگررا
خیمه گاه ساخت واطراف وجوانب آنرا بطلایه مضبوط کرده
مستعد رزم گشت بعد دو روز فیما بین طلایه داران سلطانی

و مرهتهٔ آویزش سخت روداده بسبب ناتجربه کاري حيدر
حسين بخشي سلحدار که باهفتصد سوار غازيخان از راه خود پسندي
برلشکر ده هزار سوار مرهتهٔ درتاخته بود تاب سحار به انبوه کثير نياورده
هزيمت خورد اما غازيخان باهمان جمعيت که باخود داشت ميدان
جنگ را قايم داشته تا دو ساعت داد مردانگي و شجاعت داده
آخر زخمهاي کاري خورده از معرکه برگشت اهل غنيم تعاقبش کرده
چندکس را از رفيقانش بقتل رسانيدند و دوصد راس اسپ
معه سوار اسير کرده مراجعت نمودند قادرخان رساله دار باسواران
درتاخته هفتاد سوار رساله خودش و پنجاه سوار غنيم بدست آورده
بحضور رسيد و درين زد و خورد ولي محمد و منا چودهري دو زنجير فيل
و هشت چهار شتر و پنجاه اسپ غارت کرده از لشکر
نواب آوردند سلطان بعد اطلاع اين معني با تمامي سپاه کوس جنگ
نواخته چنان پاشنه کوب دررسيد و اتواسپ سرگرد که طلايه داران
از کمال جبن و هراس در معسکر خود در خزيدند و هردو لشکر هزيمت
خورده بقلعه پناه گرفتند و باز روي بميدان معرکه نياوردند آنگاه سلطان
دو قشون ظفر شعون را بمقابله اعدا گذاشته بترودگاه معاودت
نمود و فرداي آنروز شير و غيره حاکم آنجا را معه زنانه و سامان ضروري
بقلعه رايمپور بردند چون جاسوسان اين خبر بحضور رسانيدند همان
زمان مير صادق را با جمعيت شايسته بضبط قلعه رخصت فرمود

میر مذکور قلعه و حویلی خاص ناظم ضبط کرده تمامت اسباب توشکخانه و سلاح خانه و کتب خانه و فراش خانه نواب بسالت جنگ مغفور داخل توشکخانه حضور گردانید و بعد فراغ این کار حصار پائین قلعه و کوه ها را شکسته قطب الدین خان و دولت رای را بایالت آن صوبه مقرر ساخت ؛

ذکر توجّه رایات نصرت آیات بگوشمال فوج مرهته که آنطرف جوی تنب بهدرا شورش افزا بودند و تسخیر کنچن گره و عبور کردن سپاه منصور از جوی و محاربات باغنیم ؛

چون از تسخیر ادهونی فراغت دست داد سلطان گیتی ستان به عزم تنبیه مرهته از راه کنچن گده نهضت فرمود و چند سوار را بنابر اسیر کردن زن حاکمه آنجا که پس از مرگ شوهرش بحکومت می پرداخت روانه کرد زن مذکور ازین حال آگاه شده شباشب خود را معه چند ملازم از آب تنب بهدرا عبور کرده جان بسلامت برد اما فرزندش اسیر آمد و بشرف اسلام مشرّف و مختون گشته به علی مردان خان موسوم شد تفصیل احوال خاندانش از آنچه راقم سطور در کیفیت کنچن گره علحده ترقیم کرده روشن خواهد شد پس موکب سلطانی از آنجا پیشتر نهضت فرموده

بطرف سونده در آمد حاکم آنجا گوبند راو برادرزاده مرار راو
که بعد اسیر شدن راو مذکور به پونه رفته از سرداران پونه
التماس نامه سفارش موسومه ملازمان حضور سلطان حاصل
ساخته فائز حضور گشت سلطان عطا پاش خطا پوش بپاس خاطر
سرداران پونه بعد گرفتن اقرارنامه بدین مضمون که از سرکار سلطاني گاهي
بغاوت نخواهد ورزید تعلقه سونده برو بحال داشت بعد بند و بست
آنمکان حضرت فلک رفعت همت کپلي نهضت فرمود
قلعه دار آنجا بجنگ مستعد گشت هر چند امراي سلطاني به پند
ونصایح او را باطاعت رهنموني کردند اما مفید نیفتاد پس حسب الحکم
حضور سپهداران تهور نشان وموشیر لالي او را تسخیر کرد
وبنابر عبرت دیگر اشقیا بغارتگري معموره وتاراجي عصمت
کفار پرداختند ونقد وجنس بیشمار از خانهاي سوداگران ومهاجنان
بدست آوردند واکثر زنان آن قوم باندیشه تاراجي عصمت خود را
در آب جو که طغیان تمام داشت زده از جان در گذشتند
وقلعه دار نیز کشته شد آنحضرت خبر تاراجي زنان شنیده سپاه
خود را سزاي شایسته داد و کناره جوي تنبهدرا مضرب
خیام فرمود چون هنگام طغیان آب بود چندي در عبور توقف رو
داد درینفرصت غنیم تمامي ملک آنطرف جو بتصرف خود
آورده بعزم مقابله سپاه اسلام رسیده بر ساحل آنطرف جو

نزول ساخت وراه عبور سپاه اسلام بتوپ و تفنگ
درگرفت و سرداری را با جمعیت گران بمفتوح کردن کوه کپل و
بهادر بنده نامزد ساخت سردار مذکور بدانسو در تاخته و بمحاصره هردو کوه پرداخته
بسعی دو ماه بهادر بنده که چندان استحکام نداشت مفتوح نمود اما
قلعه دار کپل از سپاه غنیم فریب نخورده مردانه می جنگید و بارها
برمورچال زده اهل شرک را پریشان می نمود چون آب
جو خیلی طغیانی داشت که عبور سپاه اسلام میسر نبود سلطان
فرمان داد که بیست و یک ضرب توپ گران برکنار آب نصب
کرده ده خریطه باروت از یک یک به پرانند چون گولنداز ان
حسب فرمان عمل کردند همان زمان آب کم شد و غنیم از صدای
شلک توپ گمان برد که از دو حال خالی نیست یا کمک
از فرانسیس رسیده یا یغمائیان لشکر سلطانی سمت حیدرآباد
تاخته ناظم آنجا را مقهور کرده باشند بهرصورت اقامت آنجا مناسب ندیده
بطرف شانور شتافت و دوازده هزار سوار بر ساحل جو گذاشت
چون آب جو کم شد سلطان گیتی ستان بعبور آن فرمان داد
تا اول دو قشون جیش و دو هزار سوار وقت شب معه
توپ خانه عبور کرده بر سواران غنیم که غافل بودند در افتاده
به تیغ و تفنگ دمار از روزگار آنها بر آوردند هفت صد راس
اسپ معه فیل نشان و شتر کوس غنیمت یافتند و

بقیة السیف اسپان خود را با اموال و ادوات محاربه وا گذاشته
بطرف لشکرگاه خود گریختند و از عبور سلطانیان بسردار خود
خبر کردند روز دیگر سلطان خود بدولت معه سپاه عبور کرده خیمه
برکناره مقابل بر افراشت و در احداث مورچال تا یکماه اتفاق
اقامت افتاد و غنیم هم بعزم مقابله معه لشکر و توپخانه رسیده
بفاصله چهار فرسنگ فرود آمد روزی سلطان با تمامی سوار
و پیاده و توپخانه بمقابلهٔ اعدا دو فرسنگ پیش آهنگ
گردید و غنیم نیز معرکه آرا گشت سپهداران موکب
سلطانی تفنگچیان را در نشیب زمین نشانده اتواپ را تیار داشتند
و سواری خاص با شان و تجمّل با سواران شجاعت دستگاه
بر فراز زمین ایستاده بود پس غازیخان و ولی محمد خان و ابراهیم
خان وغیره سپهداران بفرمان سلطانی بر لشکر غنیم در تاختند و
چون اعدا بمدافعه ایشان پرداختند سواران غازیخان وغیره از راه خدع
راه گریز پیمودند و افواج غنیم تعاقب شان کرده تا توپخانه
رسیدند آنگاه کمین داران بریزش توپ و تفنگ دندان های
جرات غنیم را کند ساختند و سواران از عقب شان در آمده
آشوب قیامت بر انگیختند و آثار مردی بظهور رسانیدند و
در عین گرمی پیکار بانداران آتش افشان بانها افروخته جمعیت
غنیم را متفرق و پریشان ساختند ؛ سرداران غنیم معه لشکر

راه فرار پیش گرفتند و سپاه منصور تا دو فرسنگ
تعاقب کرده گروه گروه ازان انبوه قتیل و اسیر نمودند بعد این فتح
شاه ظفر پناه مظفر و منصور پیشتر کوچیده بمیدان و سیع اعلام
ظفر اتّسام بر افراشت نقشهٔ فرودگاه لشکر آن روز چنان بود
که اطراف را قلعه بندی نموده بود قشون هامعه اتواپ و در
قلب لشکر خیمه خاص و بر میمنه رساله و دسته های سواران و بمیسره
سلحداران و پیرامون سراپردهٔ درگاه اسد اللّهی و احمدی و
درچنداول احشام و کنداچار و پیادداران و معماران و لشکر راجگان
و سواران و سواران منتقله بفاصله یکفرسنگ با مر
یتاقی می پرداختند و غنیم نیز با سپاه خود تیار شده بعزم رزم
بر نهر کتاک فرود آمده سلطان شبی بعزم شبخون قشونها آراسته
شیخ امام و شیخ عمر و امام خان سپهداران را با سامان
جنگ و توپ و باندار ان و غازیخان را با دوهزار سوار بسرداری
حسین علی خان و مهامرز اخان بصوب لشکر غنیم پیش
آهنگ ساخت چون سپهداران و بخشیان بوقت
سه پاس شب متصل طلایه داران غنیم رسیدند شیخ عمر که
پیش رو ایشان بود جابجا آتش افروخته دیده لشکر غنیم
انگاشته بی اطلاع سرداران توپ سر کرد و با نها پرانید از
صدای توپ و بان سپاه خصم خبردار شده راه عافیت

پیش گرفتند و بعضی حمله کردند اما بخشیان دانا فوراً برگردیده
بحضور این ماجرا عرض نمودند سلطان بغضب تمام شیخ عمر را
معزول و قشونش بفاضل خان رساله دار حواله فرموده
روز دیگر بر ساحل جوی بالا نزول نمود غنیم هم برابر لشکر ظفر
پیکر بفاصلهٔ سه فرسنگ فرود آمد شب دیگر امام خان
و فاضل خان و میر محمود سپهداران را با سامان جنگی معه
ده هزار سوار و هزار باندار بسرداری قادر خان و غازی خان
از بهر تاخت و تاراج نمودن لشکر غنیم رخصت فرمود
سپهداران باهوش سپاه خود را گلیم پوشانیده عقب
افواج غنیم رسیدند چون طلایه داران غنیم مزاحم گشتند ایشان
بزبان مرهتی خود را از کمکیان لشکر مغول وانموده اندرون
لشکرش خزیدند و هنگامه نبرد گرم ساخته شیرازهٔ جمعیت
شان از هم گسیختند سرداران غنیم بر اسپان بی زین سوار
شده بطرف توپخانه خود گریختند و سپهداران مظفر با غنیمت
بسیار از نقد و جنس و سایر ادوات جنگ و هزار و پانصد
راس اسپ سواری و اکثر زن و فرزند سران کفار را اسیر کرده
بحضور رسیدند بانعامات پدک الماس و مالهٔ مروارید و تاقه دست
مرصع کار سرفراز گشتند اما سلطان مرحمت نشان زنان اسیر را
با خلاع گران در پالکیها نشانیده با بدرقه باندران بلشکر غنیم فرستاد

نقد چهار زنجیر فیل و هفت راس اسپ عراقی صبا رفتار
نقد گران بر سبیل اخفا بنام هری پندت و راستیه و نادهو نایتی
مشکوب زنان روانه داشته آنها را بنده فرمان خود ساخت القصه
غنیم از انجا پیشتر کوچیده بطرف سرهتی رفته مقام کرد؛

ذکر بازپس برگشتن سلطان کشور گیر بنابر مصلحت
وتعاقب کردن غنیم و رسیدن سپه سالار سلطانی با سپاه
شجاعت شعار و رسد آوردن بدرالزمان خان فوجدار نگر
وضبط کردن شانور و فرار نواب حکیم خان و محاربات
که درمیان لشکر کفر واسلام واقع شده؛

چون سلطان بعد شبخون شب دیگر کوچ کرده بر سوادی که جوی بالا
دران باتنب بهدرا می پیوند ومقام فرمود سپه سالار سلطانی از طرف
انوتی معه لشکر خود فایز حضور گردید و بدرالزمان خان با رسد موفور
از نگر رسیده شرف دستبوس دریافت و آنگاه با یلغار تعاقب
غنیم کرده بفاصلهٔ دو فرسنگ در پس لشکر ظفر پیکر مقام کرد
چنانچه طلایه داران هردو لشکر بدفع حملات یک دیگر پرداختند
پس جناب سلطان فکری کرده صبح و شام قشون ها را میفرمود
تا به بهانه ورزش سلحشوری گرد میدان کردند و تفنگ ها
سر دهند از صبح تا یکپاس روز واز سه پهر تا یک ساعت شب

همین معمول بود و درین میان میر معین الدین را با ده قشون و پنج
ضرب توپ و رساله فرانسیس بطرف میمنه لشکر غنیم
نامزد فرمود و برهان الدین را با سه قشون و شش ضرب توپ بسوی
میسره آن روانه ساخت و خود بدولت با ده قشون و سواران خاص
و پیاده های احشام همت بر شکست قلب خصم برگماشته
پیش آهنگ گردید چون تاریکی شب بمرتبه اتم بود بهزار
محنت راه طی کردند اما وقت صبح کاذب برهان الدین از
همه سبقت کرده بر افواج هری پندت در راستیه ابواب بلا
برکشاد و میر معین الدین اتواپ کلان عقب گذاشته با
ده ضرب توپ فرانسیس بایلغار بر لشکر سبقت کرده
هنگامه رستخیز برپا ساخت خود بدولت نیز بسرعت
تمام رو بقلب دشمن آورد چون اطراف میدان بر غنیم
تنگ گردید و سرداران که در باطن بآنحضرت رسوخ
داشتند خود را ازان معرکه کناره گزیدند و لشکر نواب
نظام علی خان تمام و کمال منهزم و اموال و اسباب پایمال
سم ستوران مجاهدان گردید دیگر سران مرهته بر اسپان
سوار شده رو بگریز نهادند سامان لشکر و اموال و خیام
و اعلام و افیال و اشتر و اسپ همه از آن ملازمان سلطانی
گشت ما بعد دو ساعت سپاه غنیم باز رو باجتماع آورده بفاصله

یکفرسنگ بدان نمط توپ ها مقابل نهاده سر دادند که اکثر سپاه منصور را ضرر کلی رسید نایرهٔ قهر سلطانی بر جرأت غنیم ملتهب گشته بدفع آن فرمان داد تا سید حمید و شیخ انصر و احمد بیک و دیگر سپهداران با فوج موشیرالی روی بجانب توپخانهٔ غنیم آوردند قضارا در اثنای راه با سپاه غنیم که در تالابی خشک پنهان شده بودند و از بهر تاخت بر مجاهدان ظفر توامان فرصت وقت می جستند مقابله رو داد سپهداران دلیر و فرانسیس بنادیق راست کرده چنان شلکها زدند که سپاه خصم بسبب پیچاپش فورا باز گشتن نتوانستند و بناچار سینه های خود را هدف تیر و تفنگ و سنان ساخته چون پنجره مشبک گشتند؛ دو سردار نامدار کشته شدند و دیگران دست از اموال شسته خود را از ان مهلکه بیرون انداختند الغرض در طرفة العین هفت هزار سوار غنیم تلف گشتند و بقیة السیف روی از ان معرکه برتافته پستر رفتند سلطان مظفر معه اسباب غنایم شادیانه نواخته داخل خیمهٔ خاص و روز دیگر بطرف شانور راهی گردید مخفی نماند که نواب عبدالحکیم خان حاکم آنجا بعد انتقال نواب مرحوم بموجب با سلطان راه عناد پیموده با مرهته طرح موافقت انداخته بود اکنون چون سلطان گیتی ستان را بطرف خود متوجه دید چون بید بر خود لرزیده شباشب گریخته بالشکر غنیم در پیوست

و فرزند خود عبد الخیر خان را بشهر گذاشت چون سلطان براین
معنی واقف گردید متعجب شده وقت شب سید حمید و سید
غفار وغیره سپهداران را بضبط شهر روانه کرد و خود بدولت در ظاهر
معموره فرود آمد و میر صادق را با مهدي خان بخشی فرستاده تاکید فرمود
که همه اساس و اسباب دولت و ثروت که خوانین پیشین
جمع ساخته اند بحضور ترسیل دارند فرستادگان حسب الحکم
سلطان هرچه از نقد و جنس یافتند حاضر ساختند منظور نظر همایون گشته
داخل توشکخانه گردید و اتواپ وغیره بتوپخانه پیوست و نواب
عبد الخیر خان سعادت ملازمت دریافته سرخروئی حاصل نمود
سلطان باوی گفت که پدر شما راچه پیش آمد که خود بخود آواره دشت ادبار
گشت ما به هیچ نوع متعرض احوال ایشان نشده بودیم بلکه سلوک
شایسته بجالش روز افزون بود وای برخویش شما که با غنیم ما
موافقت کرده نرد مخالفت با ما باختید او در جواب عرض
نمود یقین است که ایشان بی خردی بکار بردند فدوي برین ماجرا
هیچ وقوف نداشت والا البته مانع میشد بعد ازان او را نزد
خیمه خاص خود جا داده در نظر بندي داشت *

ذکر عاجز شدن غنیم از سپاه منصور و تقرّر صلح فیمابین آن شیر جهانگیر و خصم بی تدبیر و بند و بست تعلّقات راجگان معه دیگر کیفیات که در سنه یکهزار و دوصد واقع شده ؛

چون سلطان بعد ضبط و بند و بست در شانور تهانه گذاشته بر سواد جوبن گره خیمه برپا کرد و سیزده روز محرّم الحرام همانجا ماند پس تمامي لشکر خود را در چهار جیش منقسم فرمود هر بهره بر بیست و پنجهزار پیاده و چهار ده هزار سوار سلحدار و پانزده ضرب توپ اشتمال داشت جیش اول بمیر معین الدین نامزد کرد و جیش دوم بذمّه برهان الدین گذاشت و سیوم به مهامرزا خان سپرد و جیش چهارم به حسین علي خان میر بخشي و فرمان داد که جیوش مذکور از لشکر قاهره بفاصله دو کروه مضرب خیام سازد پس حسب الحکم سلطان میدان گرفته بترتیب مقدّمات جنگ پرداختند و خود بدولت باده قشون جیش و سي قشون اسد اللّهي و احمدي و سه موکب و هشت دسته های سوار و چهار هزار یغماگرد ده هزار احشام نصرت انجام بر سواد مذکور سکونت داشت اماچنان آوازه در انداخت که سپه سالار اوّل بضبط ولایات حیدر آباد و ثاني به تسخیر اقالیم پونه و ثالث بنظم و نسق رایچور

وکوتور وغیره نامزد گشته و رابع به بندوبست قلعجات و تعلقات
راجگان وغیره رخصت یافته و سلطان خود بدفع لشکر غنیم خواهد پرداخت
اعدا از استماع این خبر مضطرب شدند و میر معین الدین به ترغیب
سید حمید و سید غفار شجاعت شعار در شب کوچیده
بر مندر گي درگ که تهانه غنیم بود تاخته بیک آن کوه را مفتوح ساخته
فوج غنیم را ته تیغ کشید و معموره را غارت کرده بوفور سامان رسد
وزر وزیور بسیار مراجعت کرد و برهان الدین بطرف بانکاپور
و مصري کوته که در ضبط غنیم بود آتش قتل و غارت برافروخت
سلطان کشورستان بطرف لشکر نکبت اثر ایشان
متوجه گردید اما غنیم هرچند اول فیروزي حمله نموده طوفان بلا بر اهل
بانکاه برانگیخت و ده هزار جوال پر غله از بنجاره ها غارت کرده برد
پس حضرت فلک درجت بسر کرده آن لشکر پیغام
فرستاد که بی گناه بار بار خلق الله و رعایا را رنجانیدن شایان
ارباب همت نیست شایسته مردي و پردلي همانست
که معامله مجادله و محاربه در یکروز کوتاه کنیم چون غنیم را بر بهادري
سپاه خود اعتماد بود بجنگ سلطاني رضا داد پس سلطان بر سواد
نهر کتنک هر چهار فوج را جمع ساخته بآئین رزم صفوف آراست
و قشونها بر چپ و راست نامزد کرده خود بدولت فیل سواره
با جلوداران استاده اول شجیعان بارگاه را حکم محاربه در داد

تا دسته دسته در میدان جنگ صف آرا گشتند غنیم نیز مسلّح
و مکمّل بعزم جدال در تاخت و فیمابین آویزش سخت رو داد
اما چنان تقرر یافته بود که هر دسته امیین تا نیم ساعت داد شجاعت
در دهد تا مراسم جان سپاری و دلیری تمام سپاه و سردار بظهور
رسد پس هر یک شجیع فدائی وار کوشیده ناسخ
داستان رستم و اسفندیار شدند تا دو پهر بازار جنگ چنان
گرمی داشت که دلیران از شمشیر و نیزه گذشته دست و گریبان
به خنجر و جمدهر گشتند هر دو طرف از کشته ها پشته ها نمودار شد و پردلان
بارگاه سلطانی و سلحداران خونخوار بازوی مردانگی گشاده چهرهٔ میدان را
از خون اعدا چون شفق رنگین ساختند سرداران غنیم به پندار
کثرت سپاه خود خواستند که بیکبار حمله کرده سلطانیان را مقهور
گردانند بدین عزم با سپاه خود که زیاده از هشتاد هزار سوار بودند
از جای خود حرکت کردند سلطان غنیم را چون از مقر خود جنبان دید
بتوپچیان اشاره فرمود که بریزش توپ و بندوق برگشته بختان را منهزم
گردانند چون غنیم آواره وادی فرار گشت سواران لشکر فیروزی اثر
تا دو فرسنگ تعاقب کرده سه هزار اسپ و ساز و سامان بنگاه و ده
ضرب توپ گرفته مراجعت کردند غنیم تا دو سه منزل شبگیر
زده رفت و هری نایک راجه کناگری که بغنیم سازش کرده بود
چون بند و بست کارش ملاحظه کرد بخدمت سلطان حاضر

شده سرخرو گشت پس ازان سلطان معه لشکر خود بطرف
بانکاپور نهضت فرموده قریب شانور نزول فرمود اما چند سوار
یغماگر که بقصد تاراج کردن محالات در تاخته بودند قضارا طلایه داران
غنیم راه شان گرفتند و بیک حمله همه را کشتند سلطان
باستماع این معنی دیگر یغماگران و سواران خود را حکم فرمود تا احدی
بیرون طلایه لشکر بی رخصت نشتابد پس یکماه در انجا سکونت
فرموده بار سال زر و مال بسیار چند سران مرهته را مطیع و
پرستار امر خود ساخت تا آنکه روزی بر حسب اشاره سران مذکور
هر چهار جیش را برای شبخون تیار ساخته روانه فرمود طلایه داران
غنیم که ملازمان هری پندت پهر کیه بودند دیده و دانسته راه دادند
چون نزدیک لشکرش رسیدند شخصی بر سیدن
افواج قاهره واقف گشته بهولکر خبر کرد که سلطانیان بقصور طلایه داران
در لشکر درآمده اند او بمجرد استماع این معنی پاپیاده از راه خیمه
بیرون شتافته آتش افروزی بان و شلک و بنادیق
نزدیک دیده و شنیده راه گریز سر کرد و حرم خاص که منظور نظرش
بود در خیمه بر بستر استراحت گذاشت و دیگر سران راه
خود گرفتند تمامی لشکر غنیم غارت شد و فوج مغول یکسر
به تاراج رفت و ابجده زن سرداران آن قوم با در و گوهر
به اسیری در آمدند چون روز روشن شد سپه سالاران مظفر منصور

معه غنایم اعلام و خیام و افیال و شتران و خزانه و چهارده ضرب
توپ مراجعت کردند اگرچه غنیم باجتماع بقیة السیف سر راه
گرفته سعی مردانه بظهور رسانید اما کاری نکشود ناکام برگشت
تا سپه سالاران بشرف بساط بوس مشرف گشتند
اسباب غنیمت معه زنان اسیر بنظر سلطانی گذرانیدند
سلطان فیضرسان تمامی سردار و سپاه را که مراسم جان نثاری
بتقدیم رسانیده بودند دوماهه مواجب انعام و ربعی از غنایم بخشیده
بمناصب ارجمند خوشدل و سرفراز فرمود و زنان اسیر را بدین
وعده که بهر حیله شوهران خود را از جنگ باز خواهند داشت سلطان
ایشانرا بازیور و اسباب شان بحرمت تمام بلشکر غنیم
روانه فرمود چون شوهران ایشان بگمان رخنه گری عصمت
زنان که بدست مسلمانان افتاده بودند در خیمه های خود بار ندادند
زنان زبان لعن و طعن بر بی همتی ایشان کشاده حسن سلوک
و رعایت سلطان بیان ساخته بر مصالحه کردن اصرار نمودند
چنانچه سران لشکر کدورت بدگمانی و کینه از سینه پاک زدودند
اکنون بهر جانب که سپاه نصرت اشتباه روی آورده مصاف
آرای شد ایشان ازان معرکه بر میگشتند چون سلطان کشورگیر
ستعداد مجادله در سپاه خصم مشاهده ننمود بعد یکماه نظر ترحم
بر خلق الله مرعی داشته برحسب اشارت سران لشکر غنیم

و مغول سلسله جنبان آشتی گشته بدر الزمان خان را با دیگر خوانین
معه خطوط مصالحت و نقدی نمایان و تحایف نادر العصر و خلاع
و جواهر گران بها که از انجمله یک گلوبند مرصّع بود که پنج لک
روپیه بها داشت روانه پونه فرمود و هولکر وغیره سرداران لشکر
که بارها از دست سپاه منصوره گوشمال خورده و مال و ناموس
بغارت داده بجان آمده بودند حقیقت جرأت و شجاعت
ملازمان اعلیحضرت بتفصیل برنگاشته در باب صلح ترغیب
کردند چون حاکم پونه با اعیان خود درین باب مشورت کرد
عرض کردند که صلاح دولت همین است که از ینجا رسولان
با تحایف و هدایا فرستاده خاطر آزرده آن حضرت را از غبار کدورت
پاک گردانیم که اتّفاق کردن با بادشاه اسلام موجب انتظام
سلطنت ما خواهد شد وگرنه چون جرأت و بهادری آن شوکت پناه
اظهر من الشمس است هرگاه که عنان عزیمت باینصوب
معطوف خواهد داشت بی زحمت بر ملک و مال ما استیلا خواهد یافت
و ممالکت از قبضه تصرف ما بیرون خواهد رفت چون سخنان
ناصحان بر دل او کارگر آمد و نیز خبر ورود جهازات فرانسیس باعانت
آنحضرت مسموع شده بود استرضای آنحضرت درین باب
از مغتنمات شمرده غبار کدورتی که بین الجانبین بود به آب آشتی
شست و از طرف خود نیز رسولی با تحایف بسیار و زر و جواهر

واسپان پری تمثال وفیلان کوه پیکر روانه حضور سلطان
کشورستان نموده بجای خود آسوده اما تعلقهٔ نرکونده و نولکنده وجالی هال
بطور انعام درخواست نمود سلطان گیتی پناه بنابر مصلحت التماس
اورا بدرجهٔ اجابت مقرون ساخته سند هر سه تعلقات فرستاد
و قلعجات و مکانات آن نواح که بضبط سپاه خصم بود باز بسرکار
خداداد منتقل گردید درین ضمن هری پندت بسرکار فیض مدار
التماس کرده استعفای جرایم نواب حکیم خان نموده صوبهٔ شانور
بردی باز بحال گردانید چون خاطر اشرف از همه مصالحه جمع گردید
مظفر و منصور مراجعت فرموده بشانور رسید وهری پندت پهرکیه که
حلقهٔ اطاعت درگوش جان انداخته باقی صلح بود تعلقه کنچن گده معهٔ
مضافات باچند قریه دیگر بطریق جاگیر بوی داده پیشتر نهضت
فرموده بر تالاب محال دروجی پرتو نزول انداخت و راجگان
رای درگ و هرپن هلی بی طلب داخل لشکر فیروزی اثر گشته
امیدوار مجرا بودند چون سلطان کینه از ایشان در دل داشت
زیرا که بروقت طلب حاضر نشدند و خیال بدخواهی در دل داشتند
وقت شب قشون ها فرستاده معه جمعیت شان اسیر
کرده به بنگلور روانه فرموده و همه ملک و دولت ایشان بضبط
درآمد و سلطان از انجا نهضت فرموده داخل دارالسلطنت
گردید؛

ذکر بند وبست دار السلطنت و تمامي ممالك محروسه وتغیر میر صادق دیوان وباعث بنای مسجد اعلی ومعاودت کردن وکلا از حضور سلطان روم که درسنه یکهزار ویکصد ونود وهشت هجري روانه شده بودند وفرستادن وکلا بجیل راباد واقع سنه یکهزار ودوصد هجري ؛

چون رای جهان کشای بتنظیم ملک و لشکر اقتضا فرمود ومدرین اثنا تغلب و تصرف دیوان که بصوبهٔ ادهوني وشانور بعمل آورده بود معروض حضور گشته معزول شد واثاث خانه اش حسب الحکم بضبط در آمد ده لک روپیه ولک هون محمد شاهي برآمد وخودش محبوس گشت ومهدي خان نایط بجای او بخدمت دیواني مقرر گردید ومسجد اعلی که درسنه یکهزار ویک صد ونود وهشت ہجري در قلعه دار السلطنت اساس آن نهاده شده باعث احداثش اینکه در حینیکه کهندي راو مخذول بعزم استیصال دولت خداداد برخداوند نعمت خود شورش افزا گشته ونواب مرحوم جریده به بنگلور شتافته وآن شقي محل زنانهٔ نواب را مع سلطان که هفت ساله بود در خانه محبوس ساخت که پیش آنخانه دیري وصحن آن دیر کشاده بود اکثر اوقات سلطان بمقتضای سن در صحن آن دیر که طفلان دران بازي میکردند

از خانه بدر آمده بتماشای آن اشتغال میداشت اتفاقا
روزی فقیری صاحب دل بدانجا رسید و مژده داد که ای طفل
دولت مند بزمان آینده تو بادشاه این ملک خواهی شد دران
زمان سخنم یاد آري واین دیر را شکسته مسجدی بنا سازي
که یادگار تو خواهد ماند سلطان تبسم کرده فرمود اگر بادشاه شوم همچنان
خواهم کرد چون بعد پدر روالي ملک شد دیر را شکسته بنای مسجد
نهاد بصرف شش لک روپیه در دو سال باتمام رسید
چنانچه نماز عید الفطر در سنه یکهزار و دوصد و چهار هجری دران
ادا ساخته آنرا بمسجد اعلا موسوم فرمود و همدرین روزها پیرامون هر
شهر و قصبه و قلعه بفاصله یک فرسنگ خار بند مستحکم تیار
ساخته چهار دروازه مقرر فرمود ونیز کداران پر دل درانجا برگماشت
تا احدی رابدون پروانه قلعه دار آنجا بارندهند و فیمابین سرحدات
ممالک محروسه و علاقه کرناتک پائین گهات وازحد ڈنڈیگل و کروڑ
تا گهات بدویل وسرحدات کهمم خار بند کشیده دوازده هزار
پیاده جرار و ده هزار سوار خونخوار نگهبان گذاشته تا کسی
از پائین گهات بدیار او پا ننهد واز بالا گهات احدی بآن
سمت نشتابد و درهمین سال غلام علي خان وغیره رابا سامان
شایسته و تحایف بایسته معه بناديق نوساخته وده لک روپیه
نو ضرب و قماشهای فاخره وزر و جواهر گران بها برای نذر سلطان

روم روانہ کرد و از آنجا باسپر و شمشیر مرصع و جواہر زواہر و
عنایت نامہ متضمن مبارکباد جلوس مراجعت کردند و اشیای
مرسولہ تمام و کمال بنظر انور رسید و آنگاہ سلطان برحسب ایمای
سلطان روم ہمہ اسباب سلطنت آمادہ ساختہ تخت
شاہی را بوضع نو از طلا و جواہر گران بہا بخرج مبالغ خطیر بر شکل
شیر تیار فرمود چنانچہ تخت مذکور تاحال در انگلستان موجود
است و در ہر سال یکبار روز جشن سال گرہ بادشاہ انگلستان
در بارگاہ شاہی بادیگر نفایس نادر العصر کہ بعد تسخیر سرینگپٹن
از سرکار سلطانی بردہ شدہ بود در نظر حضار دربار عام جلوہ دادہ می شود
و ہنرمندان ماہر و پیشہ وران نادرہ کار را از قوم انگریز و فرانسیس
جمع کردہ در ساختن اتواپ و بنادیق و مقراض و چاقو و آلہ ساعت
نما و گنجہ ہای چینی و غیرہ بتاکید مشغول فرمود این نوع کارخانہ
در چہار جا مقرر بود یکی در دار السلطنت دیگر در بنگلور سیوم
در چیتل درگ چہارم در نگر اما اوقات ہمایون را در فراہم آوردن
مردمان جنگی صرف می نمود سپاہ کہن و منصبداران آزمودہ جنگ
را کہ نواب مغفور بصرف لکہا روپیہ از ہر دیار و بلاد جمع کردہ بود
یکسر از پایۂ اعتبار و اقتدار در انداخت و جوانان اوباش
و ناتجربہ کار بجای ایشان منصوب ساخت ازین سبب در بنیاد
مملکت و سلطنت در اندک مدت خلاہا در افتاد ؛

ذکر لشکر کشی سلطان بطرف کلیکوت و کیفیت در تاختن برکوچی بندر و تعلقات حاکم ملیبار و چشم زخم رسیدن بر سپاه منصور و مفتوح شدن بندر مذکور و واقع سنه یکهزار و دو صد و پنج هجری ؛

چون سلطان عالمگیر از بند و بست ممالکت فراغت یافته جاسوسان خبر رسانیدند که نائران نواح کالیکوت خیال بغاوت در سر دارند و ارشد بیگ خان حاکم آنجا اگرچه باستمالت ایشان می پردازد و بانعامها تالیف قلوب مینماید اما از اهل ضلال بالکل خاطر جمع نیست سلطان بمجرد استماع این خبر با چهار قشون و سه رساله سواران خونخوار و توپخانه آتشبار متوجه آن صوب گردید ایشان از توجه سلطان بر جان و مال خود ترسان شده بکوه و جنگل آواره شدند حاکم مذکور به استقبال شتافته سعادت ملازمت دریافت سلطان از روی عتاب فرمود که تالیف قلوب و بند و بست آن ملک از شما بواقعی صورت نخواهد بست پس مهتاب خان بخشی را بایالت آن صوبه نامزد فرموده خود بدولت بدار السلطنت مراجعت نمود مهتاب خان بخشی هرچند رعایای آن ضلع را دلدهی کرده نگاه داشت اما آن گروه گمراه باغوای اهل کوچی سر رفته

از هر گوشه برداشته آماده جدال وقتال گردیدند چون این معنی معروض
حضور گردید فوراً آنحضرت فلک قدرت با لشکر خونخوار
از راه ستی کال وکورکال به کایکوت نهضت کرده سپاه را
بتخریب بلاد اهل عناد نامزد فرمود ایشان آتش بیداد
در قصبات وقریات زدند وآنحدود سرتاسر بجاروب غارت
رفته شد وجمعیت کثیر از اهل فساد وارباب عناد بباد نیستی
رفتند وبقیة السیف عاجز گشته حلقهٔ بندگی بگوش جان انداخته
مطیع شدند درین میان چند قزاکان بحدود ترچناپلی درتاخته آنرا پایمال
ساختند سردار قلعه ترچناپلی بحضور عریضه گذرانید که فیمابین سرکار خداداد
وسرکار کنپنی انگریز بنیان موافقت ومصادقت مستحکم است
وقزاکان نادان محالات متعلقه این صوبه را غارت کرده
میخواهند که نهال اتحاد از بن برکنند ایشان را ادب ضرور
سلطان درجوابش فرمود که سپاه حضور هرگز بدون اطلاع اقدام
نمی نمایند اغلب که راجگان سرحد شما از مدت جویای چنین
وقت بوده جرأت پرداز گردیده باشند بهرصورت از جواسیس
کیفیت کوچی بندر دریافته با تمامی سپاه وحشم درتاخت
اهل کوچی بعزم سلطان واقف گشته مورچال وخندق عمیق
حفر کرده مستعد جنگ شدند سلطان وقت شب
بگشایش آن فرمان داد فدائیان بدلاوری تمام مفتوح ساختند

خود بدولت فی الفور عازم پیشتر گردید هواخواهان عرض کردند که
پیشتر راه ناصاف ورود خانه‌ها عمیق اندشبگیر زدن مناسب
نیست مبادا که اعدا کامیاب و غازیان منهزم شوند رای فدویان
نامنظور کرده همان زمان خود پالکي سواره بادو پلتن و دو هزار سوار
در شب تار راهي گشت فدویت کیشان حضور بیک حمله
اعادي را از پیش رانده حصار را تسخیر کردند و اعادي گریخته
بطرف قلعه رفتند و سلطان همانجا قیام ورزیده هرکاره‌ها را
باحضار قشون و توپخانه‌ها فرمان داد چون ایشان دو قشون را که
منتهای لشکر و مستعد جنگ بودند روانه کردند و دیگر قشونها
تیار میکردید که بیک ناگاه سپاه مخذول از روی دغا هنگام
دمیدن صبح سد آب بشکستند تارود خانه‌ها پر شد و راه کمک
بر سپاه منصور مسدود گردید درین فرصت اعادي بر اطراف
لشکر منصور محیط شدند سلطانیان هرچند بدفع اهل ضلال
کوشیدند بی نیل مقصود گرفتار انواع بلا گردیدند و چهارصد
سوار جانباز که اشراف قوم بودند داد مردانگي داده روبروی
خسرو عالي مقدار مجروح ومقتول گشتند در آنحالت قمرالدین خان
که متصل سلطان بود بسر وقتش رسید و بزودی از
پالکیش بیرون آورد و از آب گذرانیده بسلامت بلشکرگاه
رسانید لیکن احدي از موکب سلطان جان بسلامت نبرد

و پالکي خاص مرصّع کار که موسوم باورنگ بود و بصرف نه لک روپیه تیار شده با فرش و یک قبضهٔ کتار که دسته اش از یکدانهٔ زمرد ساخته بودند بدست اعادي افتاد الغرض آنحضرت وقمرالدین خان از ورطهٔ هلاک بیرون آمده بار دیگر عبور رود خانه نموده بر اهل شرک وضلال تیغ بی دریغ نهادند سپهداران حسب الحکم سلطان بضرب تیغ و تبر اقدام نموده هر کبیر و صغیر که بنظر آمد و ششش از بار سر سبک ساختند و بقیّة السیف دست از ملک و مال شسته بطرف ملیبار گریختند سلطان کشورگیر داخل حصار بندر مذکور گشته همگی اسباب و اموالش معه اتواپ وغیره ضبط نمود؛
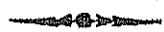
ذکر فوج کشیدن جنریل میدلس بهادر بحمایت راجهٔ ملیبار ووقوع جدال وقتال فیمابین انگریز و سپاه منصور درنواح ستّي منگل وتوجّه رایات ظفر آیات بصوب پائین گهات وبیان فتوحاتیکه رونموده؛

چون خدیو جهان کشا از بند و بست آن نواح فراغت یافت از راجه ملیبار خراج طلب فرمود او از بیم شمشیر سپاه نصرت پناه چون بید برخود لرزیده بگورنر مدراس استغاثه نمود و جنریل میدلس بهادر بمقابله سلطان مامور گشته به تهنگر رسید وازانجا

بحمایت راجه مذکور پیشتر کوچید و در سواد کونباتور و ستّی
منگل بافوج هراول سلطاني سخت آویزش روداد و بصدای
شلک توپ و بندوق و بان شور قیامت از هر دو سو
برخاست و قزاکان در جنگل اهل بنگاه اعادي را از مرد و زن اسیر
کردند سپاه هر دو طرف بمدافعه یکدیگر پرداخته برابر ماندند اماوقت
شام جرنیل مذکور دامن کوهی را اقامت گاه خود ساخت و سپاه سلطاني
محاصره اش سخت کوشیده مانع کاه و هیمه و رسد شدند
روز دیگر جرنیل پیشتر کوچیده قلعهٔ ستّی منگل را گرفته چندی
برآسوده بطرف کونباتور که مضرب خیام ظفرانجام خاص بود
شتافت سلطان جهان ستان باستماع این خبر باتمامي
سپاه و حشم حرکت فرموده برسرش رسید و بترتیب
جنگ صفوفها آراست اما آن روز جرنیل بر جنگ اقدام
ننموده بر جوی بهواني فرود آمد و کرنیل کسویل که از بنگاله با پنج پلتن
هزار مرد از اهل فرنگ رسیده بود مع لشکر راجهٔ کالستري
و ینکت گري و غیره کوچیده و در وانمباري و ترپاتور محافظان
گذاشته بطرف گهات پتّور نهضت کرد سلطان بر این معنی
اطلاع یافته سیّد صاحب سپه سالار را بمدافعه آن روانه فرموده
و خود بدولت در نگر مقام داشت چون سپه سالار موصوف
بالشکر خود ایلغار نمود کرنیل بهادر که بطرف دهرم پوري رفته بود

فوراً بر گشته بجوار کندلي رسيد سيّد غفار با قزّاکان از لشکر سپه سالار پيش آهنگ گشته بر هراول فوج انگريز حمله برده صد و پنجاه سوار ترپ و دو صد تفنگچي را اسير کرد کرنيل بهادر آنروز در جنگل وکوهستان بسر برده بطرف کاويري پٽن راهي شد چون سپاه منصور را بر گرد خويش مجتمع ديد دامن کوه ودشت از دست نداده راه گهات پهور گرفت وجنريل ميندس هم برسبيل ايلغار رسيده زير گهات مذکور بدو ملحق شد اما پيشتر ک الحاق فدائيان سلطاني درميان آمده داد مردانگي داده دستبردي نمايان بعمل آوردند و سرداران انگريز بر سپاه منصور حمله برده آشوبي عظيم بر پا کردند خود بدولت با قشونهاي اسد اللّهي وتوپخانه بسرعت تمام بر عقب شان تاخته بنوعي کار بر غنيم تنگ ساخت که بهيچ وجه طريق نجات پيدا نبود جنريل با سپاه خود قلعه بسته بهير وبنگاه درميان گرفته باز بطرف ستي منگل رو آورد في الجمله چون عرصه دوسه ماه در تردد ومحار به يکديگر منقضي گرديد رسد وآذوقه لشکر انگريز تمام شد وعسرت تمام روداد وامّيد رسيدن رسد وآذوقه واسباب ضروري نماند جنريل بهادر با تمامي لشکر بصوب ترچناپلي عنان عزم معطوف داشت سپاه منصور درميدان ستي منگل سر راهش گرفته از هر جانب بروي فرو ريختند وآنچنان داد

بهادری دادند که سرداران انصاف دوست آفرین کردند واز حدّت
تیغ و تبر دلیران نزدیک بود که شکستی تمام بآن لشکر راه یابد
اما شب پردهٔ تاریکی بر روی شمشیر بازان فرو هشت لشکر سلطان
بیاسود و جرنیل بهادر دست از جنگ باز داشته و اسباب
گران باز پس گذاشته پیشتر نهضت کرد باز سواران
یغماگر وقت و نها گردش هجوم کرده محار به نمودند قضارا سپهدار
هراول سپاه سلطانی شربت شهادت چشید و
سلطان رحیم دل بر قتلش افسوس خورده در آنروز سپاه خود را
از جنگ باز داشت هرچند سپهداران و سرداران سوار
در تاختن و انگیختن اسپان و یکسو نمودن قضیه محار به حکم خواستند
اما فرمان نیافته دست حسرت بایکدیگر مالیدند این فرصت را
جرنیل موصوف غنیمت شمرده بلااندیشه طی منازل
کرده داخل قلعه ترچناپلی گردید سلطان قمرالدین خان بهادر را
به تسخیر قلعه ستی منگل رخصت کرد و سواران را بتاخت
و تاراج محالات ترچناپلی و تخریب قصبات و قریات تجاور
نامزد فرمود جرنیل بهادر از راه ساحل دریا معه لشکر بمدراس رسید
سلطان تعاقب آن لشکر کرده تا حدود چنیجی و پرتموکال گده رسید
قمرالدین خان بهادر بمحاصرهٔ قلعه ستی منگل پرداخته از اطراف
هجوم کرده در شکست و ریخت حصار حمله آور گشت اما

پیش از آنکه سپاه منصور فتح یاب شود سردار آنجماعه
از قلت رسد و آذوقه و عدم اسباب جنگ و آب هراسان
شده وکیلی فرستاده صلح کرد و بعد عهد و پیمان قلعه بگماشتگان سلطانی
سپرد خان مذکور معه اسیران فایز حضور شد فرمان لازم الاذعان
شرف صدور یافت که سرداران را معه میر سانبر قید کرده
بدار السلطنت برند و سپاهیانش را داخل قشونها نمایند
چون جنریل مذکور بدراس رسید سلطان رساله‌های سواران را
به تسخیر و تخریب اطراف و جوانب رخصت کرد چنانچه
قمرالدین خان به تسخیر کوه پرموکل متعین شده با فوج خود آنجا رسید
هزارها نفر باد رعایای اطراف که بلحاظ تهانه‌های انگریزان آن کوه را
پناه خود ساخته بودند خراب و تاراج گردانید زیرا که بمجرد
ورود عساکر ظفر مآثر سردار قلعه که پیشتر چندی در قید نواب مرحوم
بود از کثرت سپاه نصرت اشتباه و صعوبت ایام سابق یاد کرده
به بهانه درد سر در حجره خزیده بند و بست قلعه را بصوبه‌داران
واگذاشت چون ایشان نظر بر پریشانی کارخانه آنجا کردند جنگ
مناسب ندیده برحسب مرضی سردار خود قلعه را تسلیم
نمودند ؛

ذکر رسیدن گورنر جنریل لارد ارل کارن والس بهادر از بنگاله واتفاق کردنش بانظام علي خان ومرهته ولشکر کشیدن هرسه سردار بعزم استیصال دولت خداداد وتسخیر بالا گهات وحمار باتی که فیمابین سلطانیان وسپاه هرسه لشکر روداد معه دیگر حالات که در سنه یکهزار ودوصد وشش هجري واقع شده ؛

چون منهیان اخبار دریا خبر توجه سلطان پائین گهات بسمع گورنر جنریل بهادر رسانیدند که تمامي خطهٔ کرناتک پائین گهات بباد فنا رفته وسپاه منصور سلطاني براطراف آن سرزمین محیط شده وجنریل میدوس چندی تردد کرده بسبب ناداري رسد ودیگر اسباب لاعلاج شده مراجعت بمدراس نمود اگر بمدافعه سپاه خصم زود نپردازند بیم است که آتش فتنه تروخشک این ملک را هم پاک بسوزد وبزودي از قبضهٔ تصرف بدرررود ومقارن این واقعه ابوالقاسم خان مخاطب بمیر عالم وکیل نظام علي خان که پیش ازین بتجویز مشیر الملک دیوان ناظم حیدرآباد به بانگاله رفته بگورنر جنریل موصوف ترغیب دراستیصال دولت خداداد مي نمود درینولا کاربروفق مراد خود یافته جهد بلیغ دراتمام آن کرد پس گورنر جنریل موصوف مکتوب ناظم

حیدرآباد و سردار پونه متضمّن اتّفاق یک دیگر و تسخیر و تقسیم
تمامی ملک بالاگهات ترقیم ساخته و تاکید تهیّهٔ اسباب
جنگ و ذخایر و فراهم سازی سپاه بنام سرداران مدراس
ترسیل داشته در بند و بست کار خود بود و ناظم حیدرآباد
و مرهتّه که از بهر اخذ ملک خداداد وسیلهٔ میجستند بموجب
نوشته گورنر جنریل موصوف بترتیب لشکر و آلات
حرب و پیکار مستعد گردیدند و سرداران انگریز باجتماع آلات
و اسباب رزم و پرخاش پرداختند و کرنیل ریت داروغهٔ
اخبارنویسان که بخراست انبور گرده نامزد گشته بود بتدابیر
صائبه و بذرپاشی و شیرین زبانی راجگان بالاگهات را که
از دست تطاول نواب مرحوم و بی رحمی سلطان ذیشان
جلای وطن اختیار کرده بودند قولنامه بشرط فراهم سازی رسد
و بهم رسانی دیگر اسباب فرستاده اجازت تصرف حدود
تعلقات خود بدیشان در داد و نقشهٔ تمامی ملک بالاگهات باوجود
چنین بند و بست که احدی از موضعی بموضع دیگر بی اجازت حاکم
آنجا رفتن نمی توانست بصرف مبلغ خطیر و بوسیله ارسال جاسوسان
دانا و منشیان کامل عیار بلباس ارباب تجارت طلبید چند
سردار و عهده داران سرکار خداداد از هواهان خود ساخته منتظر
ورود گورنر جنریل موصوف بود اگرچه سیّد امام خفیه نگار

کرنیل ریت که در دارالسلطنت پتن اقامت داشته
علاقهٔ نوکری سلطان پیدا کرده بود اخبار واقعی متواتر می فرستاد
ولیکن رازش فاش گردید آخرالامر نامبرده بحضور آورده
و پرسیده شد که آنچه کردهٔ اگر راست گوئی بجان امان یابی آن
ناتجربه کار اسامی چند سردار دیگر نیز که نرد دغا باخته بودند نوشته بحضور
گذرانید چنانچه پانزده کس بدست جلّادان سپرده شدند چون از
خفیه نگار پرسیدند که تو نمک ما خورده چنین سلوک کردی سزای تو
چیست او خاموش ماند حکم شد که با دیگران او را هم بقتل
رسانند امام الدین اخبار نویس دیگر که بهمین کار مامور شده
بطرف کولار و تندی گده اقامت داشته بدریافت این
خبر شبگیر زده بکر پناست متعلقهٔ سا تگده شتافت ولیکن باوجود
فاش گردیدن راز جاسوسانش و مقتول گشتن ایشان کرنیل
ریت دست از آنکار باز نکشید چون خبر تیاری لشکر وغیره
بگورنر جنریل بهادر رسانیدند همان زمان او با پنجهزار سپاه بنگاله
و دو هزار سپاهیان فرنگ سوار جهاز شده بمدراس فرود آمد و بعد یکماه
با نتظام تمام با چهار پلتن و شش هزار اهل فرنگ و سه هزار سوار
بعزم تسخیر بالاگهات نهضت کرده برای ویلور رسید در آن
حین که سلطان با سردار فرانسیس پهلچری جواب و سوال ملک
میکرد جواسیس خبر کوچیدن سپهسالار مذکور بمسامع جاه و جلال

رسانیدند محمد خان بخشي از حضور بدر یافت این کیفیت
باجمعیت گران رخصت یافته از گهات جنگم به ترپاتور رسید
یکصد و پنجاه انگریز که دران قلعه بودند و سردار علاقه دار راجه کالستري
که باسیصد پیاده بحر است آن قلعه مي پرداخت همه محافظان
پیش از طلوع آفتاب از قلعه برآمده راه انبور گده گرفتند
و سواران جرّار در تاختن یک حمله ایشانرا تاراج نمودند و سرداران
مغرور را اسیر کرده برگردیدند نظام علي خان باچهل هزار سوار
و بیست هزار پیاده معه امرا و عالیجاه و سکندر جاه پسران خود
از حیدرآباد کوچیده بر پانگل اقامت داشت و امرای خود را بافوج
کثیر به تسخیر ممالک محروسه کوچانید چون گورنر جنرل
بهادر از گهات موکان وینکت گري عبور کرده در موپرداکل
و کولار و هسکوته تهانها گذاشته راست بکسراج پور که بر سه کروهي
بنگلور است رسید سلطان باستماع این معني بر سبیل ایلغار
در تاخت مخفي نماند که چون سردار فرانسیس خبر عزیمت لشکر
انگریز و احوال برهم خوردگي حدود بالاگهات شنید بانهایت
خیرخواهي و اخلاص که بخدمت آنحضرت داشت اراده
نمود که هزار مرد سپاهي را در خدمت سلطان روانه نماید
امّا بعضي نوکران حضور که آنحضرت اعتبار تمام براقوال و افعال
ایشان داشت از روي دولتخواهي عرض کردند که جنود اسلام را

بهیچ وجه احتیاج بتائید لشکر فرانسیس که با هیچکس وفاداری
بسر نمی برند نیست چنانچه تنها با سپاه خود عزم مدافعه خصمان
قوی بازو فرموده همان شب قزاقان و بان داران را حوالی
لشکر انگریز بآتش افروزی دستوری داده خود بدولت
به بنگلور شتافت ایشان شب را بتر کتازی و بان پرانی
بروز آوردند گورنر بهادر بلا اندیشه پیشتر کوچیده از شهر بنگلور
بفاصلهٔ یکفرسنگ خیام برپا کرد سلطان سید حمید سپهدار را
معه قشون بحراست دوم قلعه مقرّر کرده محمد خان بخشی و بهادر خان
قندهاری را بامر قلعه داری نامزد فرمود و شیخ انصر سپهدار را
بقلعه روانه کرده خود بدولت عازم پیشتر گردیده در سواد
تنگی حکم نصب خیام فرمود تا هنوز خیام خاصه وغیره ایستاده نشده بود
و سواران برای هیمه وکاه باطراف رفته و چهار قشون
جیش و اسد اللهی و سه هزار سوار اصطبل خاص پیرامون
سواری حلقه زده بودند که کرنیل فلائد معه تمامی سوار ترپ اقدام
کرده بفرودگاه سلطانیان درتاخت و یکایک برروی توپخانه
رسید توپچیان و سردار قشون سد راه شده بضرب توپ و تفنگ
هزیمتش دادند قضارا کرنیل مذکور گلوله برکله خورده یارای زبان
کشادن گم کرد و دیگر سرداران رساله تاب جنگ نیاورده
رو از معرکه برتافتند سواران ظفرمند داد شجاعت و مردانگی

در دادند و چهارصد سپاه انگریز را معه اسپان اسیر کرده
بردند بقیّة السیف افتان و خیزان متوجه لشکر خود شدند
روز دیگر کرنیل مورس و جنریل میندس با سپاه گران
بر شهر یورش کردند بعد تاقت هزارها مردم طرفین شهر تسخیر
کرده شد آنقدر مال و متاع و زر و گوهر غنیمت یافتند که افلاس
شان بغنا مبدّل گردید کرنیل مورس کشته شد و آنگاه
مورچال ساخته تا دو هفته در شکست حصار کوشیدند و قمر الدین خان
حسب الحکم سلطان با لشکر خود درین مهم بدد قلعگیان
می پرداخت چون دیوار قلعه شکست یافت سلطان بخالی
کردن قلعه فرمان داد کشن راو تمامی اسباب و توپخانه
و خزانه و سامان دیگر کار نجات را روانه دار السلطنت نمود
فقط سه پاهش دران گذاشت پس به تجویز بعضی دولتخواهان
چنان قرار یافت که قلعه را به حراست موشیر لالی فرانسیس
گذاشته و میر قمر الدین خان بهادر و سید صاحب را با سپاه
کثیر بدفع لشکر غنیم نامزد ساخته خود بدولت بمقابله نواب
نظام علی خان و مرهته شتابد چنانچه سردار فرانسیس هم رخصت
یافته تا تالاب کاریز رسیده بود که کشن راو نمک بحرام
برین معنی اطلاع یافته هرکاره های انگریز را که باباس نوکرانش
نزد خود داشت اشارت کرد تا ایشان اهل مورچال را

خبردار کردند که وقت یورش و تسخیر قلعه همین است پس
خود بیرون قلعه شتافته بر بند تالاب مذکور با سردار فرانسیس برخورد
و دستش گرفته چندی همانجا نشانده به سخنان بیهوده اشتغال
داشت سرداران مورچال برحسب اشاره همان زمان سپاه
خود را تیار ساخته بعد نیمشب بیکبار حمله کردند سید حمید سپهدار
و قلعه دار آن برحسب حکم همان خانه برانداز رفقای خود را که
مستعد دفع اعادی بودند بخوردن طعام و پخت و پز مشغول داشته
خودشان با معدودی از یزکداران جرأت کرده سپاه اعدا را
از زنجیر دروازه برگردانیدند پس ازان فوراً مردمان فرنگ شراب
نوشیده در تاختند و تا فراهم گردیدن سپاه منصور حمله کنان بر برج و باره
برآمدند سید مذکور بی جمعیت قیام آنجا مناسب ندیده متوجه لشکر
گردید و هردو سردار پیش دروازه قلعه پای مردی ثابت کرده
با چهل و پنجاه رفیقان خود مقتول شدند و شیخ انصر سپهدار
معه سپاه اسیر شد قلعه مفتوح گردید و محصوران با اهل
و عیال اسیر گشتند خان مزبور و سید صاحب در حمله بیرون
بر لشکر انگریز از سلطان حکم خواستند فرمود الحال وقت
فرصت از دست رفته سپاه را هرگز پراگنده نکنید هنگام صبح
پیشتر کوچیده در حدود ناکری بضرب خیام فرمان داد بعد چهار روز
گورنر جنریل بهادر سه هزار سپاهی و شش صد فرنگیان را

بحراست قلعه گذاشته بآن سمت که راجگان چک بالاپور
وبنگور ومدن پلی قلعجات وقصبات وقریات موروثي خود از
قلعه داران سلطاني بعضی بجنگ وبعضی بصلح گرفته رسد و مواشي
برحسب قرارداد خود فراهم کرده بودند نهضت کرد اگرچه قمرالدین خان
بهادر سرراه گرفته کوشش اعداشکني بظهور رسانید وقزاکان
برعقب لشکر زده اهل بنگاه را متفرق ساخته مال و متاع کثیر
غنیمت بردند وبدفع سپاه غنیم سعي موفور بجا آوردند اما چون فتح و
نصرت ساعدت ننمود کناره کشیدند گورنر جنریل بهادر
فردای آن پیشتر کوچیده سواد دیون هلی مضرب خیام عسکر خود
ساخت و قلعه دار آنجا را بصلح آورده تمام ذخایر غله هر قسم که دران
بود بسپاه خود تقسیم نمود بعد دو روز پیشتر کوچیده متصل قلعه بالاپور
خورد فرود آمد وقلعه دار آنجا پیش از آنکه لشکر انگریز وارد آن
نواح گردد حسب الحکم والا قلعه خالي کرده با تمام سپاه داد دات
تنگ باوه تندي درگ شتافت و فوج هراول لشکر انگریز
بی زحمت داخل قلعه شده اسباب و ذخایر آنرا متصرف گردید پس
گورنر جنریل بهادر بر راجه آنجا رحم کرده بعد تقرر لک روپیه نذر
قلعه معه توابع حواله او نموده بطرف ابناجي درگ نهضت کرد
چونکه بعد مدت طالع راجه یاوري نمود بساعت سعید داخل
قلعه گشته بعد بندوبست آن خاطر جمع شده به سمت تاسکا کونده

بشتافت سلطان کشور کشا ینگت نایر را با سرداران انگریز
که در قلعچه تر پاتور اسیر آمده بودند وجوگی پندت نایب صوبه
آرکات را که آنحضرت بپایه بلند رسانیده براجه رام چندر مخاطب
نموده بسر رشته داري همگي تعلقات بنگور نامزد فرموده بود واکنون
با مخالف یکدل شده همگي ایشانرا با راجگان هرپن هلي و راي
درگ به تیغ سیاست مقتول ساخت وکشن راو را از بهر
بندوبست دارالسلطنت وارسال خزانه بنابر خرج سپاه
منصور رخصت کرد وخود بدولت باحشم وتجملات متعاقب
لشکر انگریز نهضت فرموده به بالاپور خورد رسید چون طلیعه اعلام
نصرت انجام ظاهر گردید اهل حصار از غایت جهل به برج
وباره کوس وکرناي جنگي نواختند سلطان فرمان داد تا شیران بیشه
دلاوري قلعه را مفتوح کردند اگرچه اهل حصار داد دلاري داده
دو هزار غازیان را تلف نمودند آخر عاجز آمده کشته شدند وسیصد
پیاده را که زنده اسیر آمده بودند بنابر عبرت دست وپا شکسته
گذاشتند الغرض در طرفة العین شور قیامت دران مکان
نمودار گردید پس حضرت والا منزلت از انجا کوچیده در سواد
سالکته مقام فرمود وگورنر جنریل بهادر انباجي درگ را از دست
محمد خان کابلي برگرفته وقلعه را منهدم ساخته دو روزه مقام کرد درین
فرصت راجگان مرقوم الصدر سامان رسد ومواشي وغیره به لشکر

انگریز رسانیدند سپس ازانجا کوچیده در سواد میرک تلّه فرود آمده درین اثنا اسد علی خان و بهرآمل دیوان مشیر الملک با پنج هزار سوار داخل لشکر شدند و روز دیگر ازانجا کوچ کرده از راه چنتامنی دمو پرواکال به پانگت گیری بالا رسیدند هنگامیکه سلطان عالیشان با سپاه نصرت شعار مستعد جنگ بود از دار السلطنت منهی از حضور والده ماجده آن حضرت رسیده در خلوت بعرض رسانید که کشن راو با بعضی حرام خواران اتّفاق کرده است اغلب‌که تا حال در دار السلطنت فتنه که تدارکش بآسانی میسّر نگردد حادث شده باشد یا عنقریب خواهد شد و از بانیٔ لشکر انگریز طلبیده است. بمجرّد استماع این معنی سید صاحب را با لشکر گران بسمت دار السلطنت رخصت فرمود؛

ذکر بند و بست دار السلطنت و سزای عمل راو بد کردار ورسیدن آن حضرت بدار السلطنت وکیفیت شورش نواب نظام علي خان و مرهته در مملکت سلطان و تخریب آن ؛

چون سید صاحب مرخّص گردیده نیم شب قریب دار السلطنت رسید فوج خود را اینطرف جو فرود آورده خود با پنجصد سوار بر دروازهٔ قلعه آمده پیش از دمیدن صبح صادق بافتتاح

باب قلعه صدای برزد اسد خان رساله دار که بحراست
آن باب می پرداخت از رسیدن سیّد موصوف خوشدل شده
واکرد پس او داخل قلعه گشته سواران خود را بر بعضی کارخانجات
گماشته خود ادب زمین بوسی والده ماجده شاه همایون بارگاه بجا آورده
به کچهری حضور جلوس کرد قلعه دار دار السلطنت که راز دار کشن راو
بود بخدمت صاحب موصوف شتافته سخنان دولتخواهی خود و نا هنجاری
او بر زبان رانده بر حبس او اصرار نمود صاحب موصوف
چوبداری را باحضارش فرمانداد او در جواب گفت که باشما کاری
ندارم اکنون گمان فسادش به یقین مبدل گشته بحاضران تاکید فرمود
که در خانه اش غزیده او را ته تیغ ساخته لاشش را بر مزبله انداختند اما
هنگام قتل آن جهنمی گفت آتشی که افروخته ام تا دم زندگی سلطان
انطفا نخواهد پذیرفت و همچنان شد القصّه سلطان هم بعد روانگی
سید صاحب ده هزار سوار خونخوار را بسرداری میر قمر الدین خان نامزد
فرموده که وقت فرصت بر لشکر و بنگاه اعدا تاخت می نموده
باشند و خود بدولت عنان توجه به بندوبست دار السلطنت
معطوف فرمود گورنر جنریل بهادر با ذخایر آذوقه و افواج بحر امواج
به بنگلور شتافت سپهدار سلطانی متوجه لشکر مخالف گشته تاکید
ساخت تا قزاکان بالباس لشکریان مغول هر چند اول لشکر مخالف
در افتادند و دقیقه از خرابی فرو گذاشت نه نموده پنجهزار راس گاو

پرغاله بادو صد سوار غنیمت بردند الغرض هر روز سلحداران و قزاقان
و افاغنه و دکهنیان پروانه وار خود را بر طلایه و قراول هر دو لشکر مغول
و انگریز زده خلق کثیر را طعمهٔ تیر و تفنگ میساختند و راه آمد و شد
مخالفان چنان مسدود نمودند که احدی پا از دایرهٔ لشکر بیرون
نمی نهاد و چون در مقدمهٔ جدال بعون ایزدی و از شجاعت
دلاوران رعب و هراس بیقیاس بر خاطر مخالفان راه یافته پندار
باطل که از عدم مقابله حضرت سلطانی در سر داشتند بخوف و بیم
مبدّل گشت و بغایت متوحش گردیدند حال نظام علی خان و مرهته
این بود که نواب موصوف در پانگل منزل گزیده امرا را
به تسخیر ممالک محروسه رخصت کرد چنانچه عیسی خان
یارجنگ با افواج خود قلعهٔ گنجیکوته و تارپتری و تارمری و غیره را
بعد چند ماه بضبط خود در آورد و حافظ فرید الدین مخاطب بمویّد الدوله
با لشکر گران بطرف گتی در تاخت و قطب الدین خان
دولت زئی با جمعیت خود بمقابله اش پرداخت اما روز اول
روی فیروزی مشاهده نه نموده برگردید روز دیگر در پیش
مخالف صف آرا گشته تردد شایان بظهور رسانید دران
اثنا بحضور طلب شده معه فوج خود متوجهٔ دار السلطنت گشت
حافظ مذکور چون طاقت مفتوح کردن حصار گتی را در خود
مشاهده نه نمود آنرا با خاک برابر ساخته متوجّه کرپه گشت پس

به سعی اندک شهر کرپه و قلعه سد هوت بضبط خود آورده با چهار هزار سوار و پنج هزار پیاده و نه ضرب توپ بمحاصره گرم کنده پرداخت و بارها حملات بعمل آورد و خطوط فریب روانه داشت اما قلعه داران حصار کوه و پائین دغدغه را بخاطر خود جا نداده از انواع آتشباری و شلک توپ و تفنگ روی مخالفان را سیاه میکردند و سرداران مرهته از کار پرداز پونه رخصت یافته بر تسخیر قلعجات متصل سرحد خود همت گماشته در تاختند چنانچه پرسرام ناظم مرچ بعضی قلاع و بقاع آنطرف بجنگ و بعضی بصلح تسخیر کرده ضمیمهٔ ملک خود ساخت و بدر الزمان خان صاحب صوبه قلعه دهارواد باذخایر و آلات حرب محصور مانده نه ماه داد بهادری داد و در آخر چون سرب و باروت و ذخایر طی شد بناچار قلعه را بعد عهد و پیمان بمخالفان و اسپرده خود با جمعیت دو هزار مرد جنگی در گوشه قلعه ماند غنیم لئیم بکارپردازان خود تاکید کرد که خان مذکور را طوق و زنجیر کرده به پونه باید فرستاد چون این خبر باستماع خان موصوف رسید برقول و قرار ایشان لاحول خوانده دلیرانه معه همراهیان جنگ کنان سمت نگر راهی گشت مخالفان چون مور و ملخ هجوم کرده با تیغ و تبر در آویختند سلطانیان تا مقدور بدفع اعدا پرداختند اما بعد تلف هزاران کفار خان شجاعت نشان زخمها برداشته دستگیر گشت و محبوس در تر کونده ماند

واتباعش پامال سم ستوران مخالف شدند پس تمامی
قصبات وقریات آنضلع مسخر سپاه غنیم گردید وهری پندت
پهرکیه از راه هرپن هلی بعد ضبط اطراف وجوانب رسیده
شیوم سنکر راجه آنجارا بر مسند وراثتش نشاند وصوبه سرا
بضبط خود آورد وبرسرام ناظم هرچ ازبند وبست وهاتر داتر وانکوله
ومرجان وشانور وغیره فراغت یافته به چیتل درگ رسید وقولنامه
برین مضمون بدولتخان قلعه دار آن فرستاد که بشرط تسلیم
نمودن قلعه باگیه چهار لک روپیه برو داده خواهد شد وبمال ومتاع
او آسیبی رسانیده نه دولتخان ظاهرا باقبال این معنی پرداخته گفت هنگام
شب آمده روبرو حسب دلخواه سوال وجواب درست خواهم
ساخت غنیم برین معنی خوش وخورم گشته منتظر بود چون شب
شد دولتخان با دو رساله اسد اللهی وهزار پیاده جرار از حصار بیرون
شتافته باین اراده که بخیمه اش رسیده بازوی سعی بکشاید متوجه
لشکرش گردید چون در وسط لشکرش رسید تفنگچی که شراب
خورده بود در حالت نشه بندوق سرکرد تمامی لشکر اعادی از صدای
بندوق هراسیده تیار شد دولتخان بازوی شجاعت کشاده
جمعی کثیر را بر خاک هلاک انداخت سپاه خصم متفرق شده
با سردار خود راه سرا گرفت دولتخان اعدا را مقهور گردانیده
با همه سامان آن لشکر وخیام وپنج صد راس اسپ وآلات

حرب و پیکار مظفر بدارالمقر مراجعت نمود ناظم مرچ از سراکو چیده
به مدگری رسید و خواهر زادهٔ خود را که مادهو نام داشت
به تسخیر کوه مدگری نامزد کرده خود باسامان رسد و مواشی بعزم
الحاق لشکر انگریز نهضت کرد چون سپه سالار انگریز
بهادر بند و بست لشکر خود کرده عازم دارالسلطنت گشت
و پیاده های سپه سالار سلطانی که در جنگل مدکیری در کمین بودند
دستبردهای رستمانه بر لشکر غنیم نموده هر شب موازی پنج
شش صد راس گاوان پر غله از بنجارها گرفته گوش و بینی
دشمنان بریده معاودت می نمودند هر که بینی یا گوش بریده می آورد
یکهون می یافت و یک راس گاو پر جوال را پنج روپیه و اسپ را
ده هون انعام مقرر بود و هر روز قزاکان گرد و پیش هنگامه آرا
گردیده اکثر سپاه خصم را تصدیع کمال میرسانیدند و بارها اهل
بنگاه را پریشان می ساختند و تمامی گاوان پر رسد و ذخایر را می
بردند چون لشکر انگریز به نواح گری گهته رسید هیچ اثر رسد
و ذخیره دران لشکر نماند و رود کاویری طغیانی تمام داشت اما
قبل از ورود لشکر انگریز سلطان والاشان چهار پنج مورچال
پیش رو بنا ساخت سپهداران با سپاه رستم نهاد
در مورچال قیام ورزیدند و پیش از دمیدن صبح گورنر جنرل
بهادر حمله کرده دو مورچال را تسخیر کرد و جنرل میدوس با انبوه

کشیر برکوابچه گری گهتّه در تاخت سپهدار آنجا که سیّد حمید بود
از بالای کو ابچه گری گهتّه شلکهای توپ وبنادیق چنان سرکرد
که از صدماتش پراگندگی تمام به جمعیّتش رو داد و بعد تلف
هزاران مردکاری بی نیل مقصود برگردید دران اثنا دور سالۀ اهل
فرنگ روی رزم بطرف فرودگاه حسن خان خلیل سپهدار
که پائین کو ابچه مذکور وقلعه بود در تاخت آن مرد دلاور از دور توپ
اندازی نمود چون نزدیک رسیدند توپ ها گذاشته بروی
مخالفان صف کشیده پای ثبات فشرده در امر محاربه بغایت
سعی نمود آخر کار داد شجاعت داده مجروح و اسیر مخالفان
گشت و سپه سالار انگریز بهادر بسیار فکر و تردّد در قلعه
کشائی بعمل آورد اما مفید نیفتاد و از جهت فقدان اذوقه
فغان الجوع از هر سو برخاست یک سیر برنج بشش
روپیه و آرد منتهٰ ده بسه و دال بچهار و روغن بشانزده هم بهم
نمی رسید اهل لشکر تاب فاقه نیاورده حسب التاکید
سرداران گاوان توپ کش را ذبح کرده میخوردند چون
گورنر جنریل بهادر حالت تباه لشکریان خود مشاهده کرد
و استماع نمود که رسدگران که از طرف مایبار به بدرقه شایسته
می آمد قزاقان غازیخان و سلحداران سید صاحب همگی
بغارت بردند و اهل بدرقه یکسر تلف شده همه سامان داخل

ظفرکوکب گردیده بعد مشاوره و تجویز اتواپ را زیر زمین
پنهان و تمامي چوبینه آلات را آتش داد و اسپان لاغر را
کشته از راه گمري گشت مراجعت نمود سلطان بدریافت
اینمعنی بطریق مزاح پنج شش بنهگی میوه از طرف منشی
خود بمنشي گورنر جنریل بهادر تبلیغ داشت بعضی سرداران
آن لشکر بمزاحش پي برده میوه آورا انرا انعام داده بنهگي ها را
واپس فرستاده جواب دادند که بالفعل منشي این لشکر حاضر
نیست القصه لشکر انگریز به تصدیع تمام راهي گمر دید چنانچه
توپهاي جلوي را سپاهیان خود میکشیدند هر روز از صبح تا دو پهر
یک فرسنگ راه طي میشد بمشاهده این حال بعضی امرا و خوانین
دولتخواه بحضور عرض کردند که وقت فرصت همین است اگر
حکم شود با سپاه خونخوار تعاقب کرده یکیک را دست بسته
حاضر سازیم امارای عالم آرای و عقل دوربین صلاح دریتباب
ندید و گورنر جنریل بهادر بی اندیشه روی به اتري درگ آورد
قلعه داران کوه انبوه کثیر دیده معه کلید حصار استقبال کرده
مورد الطاف گورنر جنریل بهادر گردیدند ذخیره و مواشي بسیار
درانمکان دستیاب شد اگرچه آتش جوع اندکی تسکین
یافت ولیکن بشره فاقه زدگي اکثري صرف گوشت خورده
از مرض پیچش درگذشتند آخرکار سپه سالار چند راس گاو

بهم رسانیده بکار توپ کشی داد و از انجا کوچیده بطرف سوندکپه
بعد یکماه رسید درین مقام بدسرام مرهته معه سامان رسد و ذخایر
فرار سید تا لشکریان انگریز از دست بردجوع خلاص یافتند
و کرنیل ریت بهادر هم آذوقه و رسد و گله های گوسفند و گاو
بکثرت باشکر رسانیده مورد نوازشات گورنر بهادر گردید
و در جلدوی این نیکوخدمتی به تحصیلداری بنگور وغیره سرفرازی
یافت سپس آن سپهسالار نامدار چند سرداران را معه فوج
شایسته به تسخیر ماکری درگ و تندی گره دستوری داده چنانچه
کرنیل کوری با سه پلتن و یک رساله فرنگی نندیگره را
محاصره کرد و کرنیل ریت هم از کولار با شش صد سپاهی به تسخیر
آن کوه شتافته سعی موفور بکار برد باوجود زخم تیر و تفنگ
به ابجده روز مفتوح ساخت اما شب یورش جنریل میندس
در مورچال آمده اهل فرنگ را بمعافی اسباب غارت
و زنان محصور حکم یورش داد محصوران بپاس ناموس از بالای کوه
پائین آمده جان خود را فدای عصمت ساختند بخشی لطف علی بیک
و سلطان خان قلعه دار اسیر و ماکری درگ هم بجنگ سه روز
بصلح مسخر گردید ؛

ذکر رسیدن سکندر جاه فولاد جنگ بن نظام علی خان باهشیر الملک وسپاه کثیر بلشکر گورنر جنریل بهادر از نواح پانگل وتاخت وتاراج کردن فتح حیدر شاهزاده فوج متاصره مدگری وکشته شدن حافظ فرید الدین خان درسواد گرم کنده وتاختن گورنر جنریل بهادر کرت ثانی بسرینگ پتن و رسیدن مرهته بالشکر خود درانجا وتقرر صلح فیمابین سلطان وانگریز حسب صوابدید هردو شرکا معه دیگر کیفیات واقع سنه یکهزار ودوصد وهفت هجری؛

بعد معاودت گورنر جنریل بهادر سپه سالار بی نیل مقصود سلطان ذی شان پس از پایاب شدن آب جو فتح حیدر شاهزاده را بالشکر گران ومبلغ ماهیانه یکساله محصوران گرم کنده که براعدا ابواب بلا کشاده بودند مرخص فرمود چون شاهزاده والاقدر بطرف صوبه سرا ردی توجه آورده ولشکر خود را بپناه جنگل کاواری وبوکاپتن فرود آورده خود باسواران جان باز از تمامی سپاه انتخاب نموده برسبیل ایلغار بطرف گرم کنده روآورد حافظ فرید الدین محاصر قلعه ازین معنی خبردار شده بمقابله شتافت شاهزاده جوان بخت معه میر علی رضا خان ودیگر جان بازان

دست و بازوی شجاعت بر گشاده سر حافظ را از تن
جدا ساختند اتباعش یکسر منتشر گشته بطرف کرپه راه گریز
پیمودند شاهزاده منصور اساس و اسباب مقهوران را
بقلعه روانه کرد و زر مواجب حوالهٔ قلعه دار نموده خود بدولت
بطرف مدگیری شتافت سکندر جاه و مشیر الملک
که با هشت هزار سوار و سه هزار پیاده در سواد سورس پلی
و پامباری که هفده کروه از گرم کنده است فرود آمده بودند باستماع
این خبر استقرار آنجا قرین صلاح ندیده در کوهستان سنگل پاله
پناه گرفتند شاهزاده شیر صولت از آنجا شبگیر زده در میان
فوج محاصر مرهته هنگامهٔ رستخیز برپا ساخته سرداران فوج را
سر بریده مظفر و منصور بحضور رسید و قمر الدین خان هم درین روزها
بگرد آوری رسد و مواشی و غیره بطرف نگر شتافت بعد
یک هفته سرداران نواب نظام علی خان با لشکر خود در سواد
خانخان هلی با گورنر بهادر ملحق گردیدند و جنریل مینه‌وس بعد
تسخیر کوه ندی گره با جمعیت گران بعزم تسخیر کشناگیری
در تاخت و هنگام شب بران معموره حمله کرده غارت ساخت
و برکوه تا دروازهٔ حصار رسیده بود که محافظان قلعه بریزش توپ
و تفنگ و حقه های آتشین هزیمتش دادند بلکه بر عقب منهزمان
شتافته اکثری را از همرا بمرگ چشانیدند جنریل از آنجا معاودت

کرده بالشکر رسید و کرنیل کوپری معه فوج خود بعد فتح نندی گده
آمده اول قلعه دار را بمشتی زر از آن خود ساخته بعد پرانیدن
چند گاوله کوته مذکور را مفتوح کرده تهانه گذاشته برگردید چون ایام
برشکال منقضی گشت گورنر جنریل بهادر بالشکر ناظم حیدرآباد
بعزم تسخیر دارالسلطنت سریرنگپتن بکوچهای دراز بسواد
گری کوره رسیده لشکر ناظم را عقب گذاشته بر مور چال ها
که بسبب قصور سپهداران سپاه خالی مانده بود حمله کرده
بضبط خود آورد و شاملک زنان رویه اردوی خاص نهاد سلطان
که بالشکر خود اینطرف جوی بود و جاسوسان از رسیدن
لشکر خصم خبر نرسانیده بودند سراسیمه شده چون فرصت
اعداشکنی نداشت فرمان داد تا از اطراف فوج پیادگان
تفنگچی و کماندار متوجه دارالسلطنت شده باستحکام آن پردازند
و خود بدولت سوار شده بافدائیان رو برزم اعدا آورد اما
در شب تار لشکریان تمیز خویش و بیگانه نکرده بایکدیگر جنگیدند
در آنحالت امام خان قندهاری و میر محمود سپهدار شیرازی
باسپاه خود راه غنیم گرفته تا مقدور دمار از روزگار اعادی برآورده
آخر کشته شدند درین فرصت جنریل میندس بدلاوری تمام
در تاخته حصار شهر گنجام و لعل باغ را که باخندق و باره استحکام تمام
داشت ولیکن بسبب فریبهای مهدی علی خان ایرانی دیوان

که دران شب محافظان حصار مذکور را بی حکم حضور بابهانه تقسیم
ماهیانه طلبیده پیش دروازهٔ قلعه جمع ساخته برج و باره خالی افتاده
بود بیک حمله مفتوح ساخت چون این خبر بمسامع جاه و جلال
رسید با تمامی سپاه متوجه دار السلطنت گردید و دو رساله
اسد اللهی با انتزاع نمودن مورچال که بشب انگریزان
برگرفته بودند نامزد کرد چون روز روشن شد رساله های مسطور
بران مورچال حمله کرده بپای حصار رسیدند اما چون گورنر جنریل
بهادر در آنجا بود همراهیانش حمله آوران را ناکام را بر گردانیدند اگرچه
کرات و مرات حملات بعمل آوردند اما شاهد مراد رخ ننمود
و اکثر کشته گشتند در آخر سلطانیان بقلعه معاودت نمودند سلطان
اطراف و جوانب قلعه دار السلطنت را بتوپ و منجنیق
و انواع آلات آتشباری آراسته و مستحفظان شجاعت
نشان را در همه جوانب گذاشته تمامی سواران را بطرف
میسور روانه فرمود بعد دو پهر روز پرسرام دهری پندت بالشکر
خود بر سواد چرکولی فرود آمدند و فولاد جنگ و شیر الملک با افواج خود
بر موتی تالاب مقام گزیدند چون معلوم همکنان شده بود که ایام محاصره
و محاربه با متداد خواهد کشید و حتم مناقشه بآسانی صورت نخواهد بست
و خلقی بی شمار تلف خواهند شد هر سه شرکا بجای خود
در تجویز مصالحه بودند و گورنر جنریل بهادر مورچالی آنطرف کنجام

جنوب قلعه احداث کرده و مورچالی دیگر شرقی قلعه اینطرف
جوی طرح انداخته ستعد کارزار گردید سلطان مخاصمت
ومخالفت هر سه شرکای نامدار مناسب ندیده بتجویز بعضی
دولتخواهان وکلا را نزد گورنر جنریل بهادر با تحف وهدایای بسیار
فرستاده تا در تحریک سلسلهٔ آشتی واتّفاق بکوشند گورنر جنریل بهادر
موافقت حضرت سلطانی را فوز عظیم دانسته خواست تا
صلح کند اما جنریل میندس بدان راضی نشده بعد مطارحه بسیار
از سپه سالار رخصت گرفته بر نهر قلعه سونارپیته در تاخت
وسیّد غفار سپهدار پای ثبات فشرده با سپاه خصم در آویخت
ودستبردهای مردانه نموده گوی ظفر درربود و اعادی تاب نیاورده
پس پاشدند اما بعد دو ساعت هنگامیکه سپاه منصور در پخت وپز
اشتغال وخاطر از بیم دستبرد خصم فارغ داشتند دلیران
انگریز فرصت یافته بیکبارگی حمله کردند و باندک سعی سپاه
منصور را متفرق ساختند و جای ایشان گرفتند سیّد حمید وفاضل
خان سپهدار با جمعیّت خود به کمک سپهدار منهزم رسیده
بیک حمله رستمانه باز بجایش قایم گردانیدند دو هزار سپاهی
انگریز بر خاک هلاک افتاده بقیّة السیف به لشکر خود
معاودت نمودند وهمان روز جنریل میندس بخیمه خود آمده طپانچه
پر کرده از دست خود بر خود سر داد اما خطا کرد و طپانچه دیگر

پر کرده در پی سرداران بود که کرنیل مالکم جنریل اجنت بر صدای طپانچه اندرون خیمه دویده طپانچه از دست او بر بود و بسپه سالار خبر رسانید و او بخیمه اش آمده دستش گرفت و گفت بالفعل صلح صلاح وقت است اگرچه قلعه گرفتن و سلطان را اسیر کردن آسان است اما از جهت شرکا که در ملک و مال سلطان شارکت دارند عائد کمپنی بسیار کمتر خواهد بود بنابران مصالحه مناسب حال میدانم جنریل بدین سخن متسلّی گردید الحاصل بمشاوره و تجویز هر سه سرداران ام عهد مصالحه برینوجه قرار یافت که سلطان ملک سه کرور روپیه بر ایشان واگذارد و سه کرور روپیه بدیشان دهد و تا وصول مبلغ مذکور دو شاهزاده را بطریق نوا نزد گورنر جنریل بهادر روانه فرماید چون سلطان عاقبت بین همه کارهای سلطنت خود بسبب قصور و فتور اعیان حرام خوار ابتر دید لاجرم باقبال این معنی پرداخته ملک بارامحال و سلیم و انور اننگری و سنکاي درک و ڈندیگل وکایکوت و غیره بانگریزان واگذاشت و بوم و برکڑپه و تارپتری وپارمری و بلاري وغیره تفویض نواب نظام علي خان کرد و تمامي ملک آنطرف جوی تنب بمهدر ابرهٹه داد و کرور روپیه نقد با تحایف و نفایس بدیشان فرستاد و برحسب استدعای نواب گورنر جنریل سلطان عبدالخالق و سلطان معزالدّین را باجمعیت شایسته و تجمّل

بایستہ باتالیقی غلام علی خان و میر علیرضا خان را بوکالت نزد
نواب گورنر جنریل بهادر روانہ فرمود تا ایشان خس وخاشاک
دشمنی و عداوت از میان برچیده همہ مخالفان را بتحایف و هدایا
موافق سازند شرکای انگریز بهره خود از مبلغ مذکور گرفته بدیار خود
مراجعت نمودند و گورنر جنریل بهادر با شاهزادگان جوان بخت
بمدراس نهضت نمود و کرنیل دفطن را بمیر سامانی شاهزادگان
مقرر کرد واو باداب خسروانہ نازبرداری ایشان می نمود پیز کداران
انگریز از تمامی ممالکت خداداد برخاستہ بہ بند وبست باراحمل
وغیره شتافتند و منادی امنیّت در تمامی ممالکت بلند آوازه
گردید چون سپہ سالار بهادر بمدراس رسید اندرون قلعه
عمارت عالیشان خالی کرده شاهزادگان را فرود آورده فرمان داد تا
همہ سامان واشیای ضروری مهیّا گردانیدند نواب محمد علی خان
والاجاه هم در دلجوئی شاهزادگان والاتبار دقیقه نامرعی نگذاشتہ
همیشہ بارسال فواکہ و هدایای امصار بنای مصادقت و موالفت را
استوار می ساخت ؛

ذکر روانه شدن افواج سلطانی به تنبیه راجگان اطراف وبند وبست ممالک محروسه وتعمیر قلعه دار السلطنت بادیگر کوایف سنه یکهزار ودو وصد وهفت هجری ؛

ازان تاریخ که هر سه شرکا بدیار خود مراجعت کردند سلطان بدریافت کوایف ممالک محروسه وامتحان خیرخواهی اعیان دولت وعمله داران ومهاجنان همت گماشت واز یکدیگر حساب اعمال برگرفت از قراین نیکو معلوم او شد که میر محمد صادق مدار المهام با چند سپاه وکاه کرناتکی ودیگر حرام خواران یکدل شده قدم در جاده خلاف گذاشته میخواهد که سلطنت مخدوم خود را بر باد دهد چنانچه توپهارا در عین کارزار بر حسب اشارت شان بدبختان بریگ وگل انباشته از کار انداختند چنانچه یکیک را بسزای اعمال خود رسانیده خانه های آن عاقبت خرابان بغارت درداد اما میر محمد صادق علی باز بمسند دیوانی متمکن وگرگ مردم خوار پاسبانی ایشان نامزد گردید پس آن کهنه گرگ که عداوت دلی با سلطان از زمان عزل خود داشت اکثر امراء وخوانین را که دولتخواه قدیم بودند بفتور وقصور بدلایل پوچ وبی معنی متهم ساخته حسب الحکم قتل میکرد دران حال بعضی امیران وجاسوسان بمسامع جاه وجلال رسانیدند که شمالی

دار السلطنت از هر گوشه و بیشه فتنه جویان و راهزنان سربرکرده پای
عناد در افساد بلاد پیش نهاده در ایذای رعایای ممالک محروسه کمر
سعی بسته اند چنانچه شخصی بدستور راجگان تمری خود را از اولاد راجگان
مرکسی وانموده مدگیری را بضبط خود آورده است و دیگری رتن گیری
را گرفته در مقام حرب و قتال آمده و مقارن این حال سید محمد خان
آصف چیتل درگ و دولت خان فوجدار آنجا عرضی بحضور گذرانیدند که
شخصی اجنبی که بقول بعضی یکی از متوسلان راجهٔ هرپن هلی است
خود را بنام بسپانایک مقتول مشهور ساخته هوای سرداری
در سر دارد و چهار هزار پیاده فراهم ساخته هوچنگی درگ و قلعه کوتور
مضاف صوبهٔ هرپن هلی را استظهار خود ساخته است. بمجرد
استماع این خبر سید صاحب را با فوج سنگین بسزای ارباب
ضلال بطرف مدگیری وغیره نامزد فرمود و میر قمر الدین خان را
با فوج گران به تنبیه شقی هرپن هلی دستوری داد خان مذکور
بر سبیل ایلغار در تاخته قلعه مذکور را مفتوح ساخت و بسمت
هوچنگی درگ شتافت آن متمرد قلعه را بذخایر و آلات
حرب پشتی داده با دو هزار پیاده در دفع سپاه منصور کوشیده
تا هفت ماه جنگ نمود روزی خان موصوف بهم بر آمده
با سپاه خود به تسخیر آن حصار سوار گردید سپاه منصور از کثرت
هجوم دشمنان اندیشه ننموده روی بعزم انتقام آن شقی آوردند

وبدلاوري تمام بر برج وباره بر آمده کوس وکرنا نواختند وکفّار هم
بجان کوشیدند چنانچه خود خان سطور زخمي گرديد آخر کار
آوارهٔ دشت ادبار گرديدند وشقي مخذول با چهار صد کفار
اسير شد وشوم شنکر برادر زادهٔ نايک مقتول که بحمايت
مرهته اکثر تعلقات هرپن هلي بضبط خود آورده در نار اين گيرا
سکونت داشت باستماع اين خبر شتافت خان
مشار اليه بعضي اسيران را ابنابر عبرت دست وپا شکسته
واکثر را رخصي ساخته آزاد کرد وحصار کوه هرپن هلي وغيره را منهدم
ساخته مراجعت نمود وبهر جنگ صوبه دار که در چيتل درگ
پناه گرفته بود عازم آنحدود شده آني گندي وکناگيري را باز بضبط خود
درآورده هري نايک راجه کناگيري را قولنامه فرستاده طلبيده و
بدادن سند بحالي تعلقه معه خلعت ويک زنجير فيل با عماري
نقره باستمالتش پرداخت چنانچه نامبرده خود را يکي از بندگان
سلطان شمرده مطيع گشت وسيّد صاحب موصوف گوش
وبيني اکثر مخذولان بريده معاودت نمود وسيّد حميد سپهدار
درجلدوي نيکوخدمتي با نوبت ونقاره وفيل معه عماري طلا وبخطاب
نواب سرفرازي يافته با يالت حيدرنگر نامزد گشت القصه راجگان
آن نواح بيقين دانستند که دشمني بآن حضرت فلک مرتبت
نمودن خود بپاي شقاوت در دام رفتن است از کردهاي خود

پشیمان گشته مطیع و منقاد گردیدند و راجه بنگور بوسیلهٔ سفارش گورنر جنرل بهادر بشرط واگذاشت لک روپیه سالیانه سند تعلقات خود از حضور حاصل ساخته بجای خود آسوده همان زمان سلطان والاشان خاطر اشرف از سیاست و تغیر و تبدیل اعیان دولت و عمّال برداشته رای صوابی اندیشیده مقرر نمود که هر سال آصفان از تعلقات و پرگنات خویش معه عمال و اهل دفاتر در شهر ذی الحجه حاضر حضور شده بعد ادای نماز عید الاضحی پیش منبر کلام الله بر سر گرفته عهد کنند که تصرف در زر حاصل و تهاون در ارسال آن بظهور نرسانند و روادار ظلم و تعدی بر غربا و رعایا نشوند و بزهد و تقوی و ترک مناهی اوقات خود بسر برند چنانچه ایشان بدین معنی عهد و پیمان می بستند امّا چون آن بیباکان بعد قسم کلام الله به پرگنات خاص خود می رفتند پاس عهد از دل خود برطرف ساخته هر گونه ظلم و ستم بعمل می آوردند چون سلطان از قوم هنود نفرت کلّی داشت بنابران اهل اسلام را که از نوشتخواند بهره داشتند جمع کرده بخطاب میرزای دفتر سرفرازی بخشیده تحریر دفاتر را بخط فارسی مقرّر فرمود و در همه ممالک محروسه بهر پرگنه آصفی و بهر محال که حاصل هزار هون از آن بود یک عامل و یک سررشته دار و یک شمو عدار و یک امین و یک خزانچی از اهل اسلام مامور فرمود و قانون گویان را که از

قوم برهمن بودند یک قلم موقوف کرد اما این قوم بخوش آمد گوئی
و معامله دانی با عاملان و آصفان درساخته بدون اطلاع حضور دخیل کار
و بار می شدند چنانچه آصفان و عاملان کار ملک رانی را برایشان
گذاشته خود شب و روز در رقص و طرب اوقات میگذرانیدند
و آن زنار داران تمام تعلقات را حسب دلخواه غارت
ساخته نصف حاصل با آصفان میرسانیدند و نصف در تصرف
خود می آوردند اگرچه از خارج اینهمه اخبار بسمع شریف میرسید اما
نظر بعهد آن بدعهدان نموده گرفتی نمی کرد و دیگر آنکه سلطان دین پرور
از دنیای دنی دل برداشته بکارش التفاتی نمیکرد و این معنی
شاهد این دعویست که خود بدولت اوقات شریف را در نماز
و قران خوانی و تسبیح و تهلیل مصروف میداشت و تارک
الصلواة و زانی را دشمن جانی می انگاشت و فرمان جهان
مطاع بر عاملان و قلعه داران متضمن این معنی اصدار میفرمود چنانچه
یک فرمان که بعبارت فارسی بمهر بادشاه دین پناه ٹیپو سلطان
انار الله برهانه مصرره سنه ۱۲۱۲ هجری بود بحکم کرنیل بان مارس صاحب
برش کرسپ اسکویر بمقام کلکته ترجمه نموده بود که خلاصه اش
این است که هریک از عاملان و قلعه داران را باید که کوایف
مواجب نقدی و اقطاع معافی قاضیان و خطیبان و موذنان مساجد
بحضور والا ابلاغ دارد و این معنی مطابق سند شان اجمل آرد و در جمع آوردن

و تعلیم کردن اطفال مسلمانان قصبات سعی و کوشش کند
و در طریقهٔ داد و ستد راستی و دیانت مرعی دارد و اخبار
تعلیم و تربیت بحضور مرسول نماید و قاضی بتاقیدن و تعلیم دین
و ایمان پردازد و نام نومسلمان بممالک اسامی اهل ایمان
درج سازد و سوای قاضی کسی دیگر احدی را مسلمان نسازد و بجای
که مسجد نبوده باشد مسجد پنج گنبذی تعمیر کند و خطیب آن
به مشاهره ده چون مقرر نموده بوجه مشاهرهٔ او زمینی که حاصلش مساوی
آن باشد از بهر او واگذارد و نیز زمینیکه حاصلش از بهر روشنی و فرش
مسجد و غیره کافی باشد وقف کند و برای تعلیم و تربیت اطفال
اهل اسلام و ادا نمودن نماز پنجگانه با جماعت باشندگان را
فرمان باید داد و اگر احدی از رعایا بدین اسلام مشرف شود
از و خراج زمینیکه دارد گرفته و محصول زمین خانه اش معاف
کرده شود و اگر تاجر باشد محصول اشیای تجارتی او نباید گرفت
چون سلطان. محض پاس اسلام از مصلحت ملک گیری
و ملکداری و باز پرس عمال و غیره دست برداشت. بنابران
هر یک در مقام خویش بی باک گردیدند و از نیرو که رای عالی
اقتضای آن فرموده که هر یک از اهل اسلام از خوان نوال
او بهره مند و متمتّع گردند و اصاغر و ادانی نیز از مراتب بلند بی بهره
نباشند خلل و فساد در اساس دولت راه یافته و یکسر

اراکین و خوانین بد گمان شده باتفاق هم باعث فتنه و فساد شدند
میر صادق مذکور بسبب نوازشات شاهانه ابواب مکر و غدر
بر روی اکابر و اصاغر می کشود تا آنکه زمام اختیار جمیع ممالک و مهام
سلطنت در قبضهٔ اقتدارش در آمده کارش بمرتبه بالا گرفت
که باد غرور در دماغش راه یافته اکثر مهمات ملکی و مالی را بی رضای
اشرف فیصل میکرد و جمیع مملکت را پر فتنه و فساد ساخته کارهای
عمده را بدعای خود سر انجام میداد و از عزیمت خوانی و دعوت
تسخیر ذات والا نموده در مهمات کلی و جزوی هیچکس را دخلی
نمیداد و فرمان مشتمل بر شکایت بی موقع بولایات میفرستاد
و اخبار کارخانجات و حالات رعایا و واقعات ممالک
محروسه بحضور فیض گنجور نمی نماید چون سرداران دولت
خواه مشاهده این حال نمودند دست و زبان از امر خیر خواهی
در کشیدند درین میان سلطان بتعمیر قلعه دار السلطنت همت
گماشته طرح تازه انداخته و حصار قدیم را شکسته بطرف رود
حصار سنگین مع خندق عمیق و برج و باره و بسوی جنوب
پنج حصار مستحکم بنا ساخته؛

ذکر معاودت شاهزادگان از مدراس در سنه یکهزار ودوصد وهشت هجري وتقرر کچهریها بحساب اسماء الحسنی وسرمایه مباهات اندوختن اراکین بلقب میر میران وبحالت غربت وآوارگي رسیدن شهزاده ایران وظهور مراسم شادي کنندائي شاهزادگان والاتبار بادیگر واقعات از ابتدای سنه ۱۲۰۸ تا سنه ۱۲۱۲ هجري ؛

چون یک سال وچند ماه شاهزادگان در چیناپتن سکونت داشته شرایط موافقت فیمابین درست ساخته مبلغ موعود بمعرض ایفادر اورده بخدمت پدر بزرگوار فایز گشتند سلطان دین پناه مردم بدرقه را با نعام شاهانه نواخته مرخص ساخت ومحفل جشن وسرور ترتیب داده هریک را از امیران ومنصبداران بعواطف خسروانه ومناصب ارجمند معزز وسرفراز گردانید ؛

نظم

بیفزود شان پایهٔ عز وجاه ... بانعام شه گشت خورم سپاه
همه خوشدل وشاد وخورم شدند ... زبار عطا جملگي خم شدند

اعیان نامدار را بلقب میر میران مخاطب وکچهریهای کارخانجات خود را بحساب اسمای الحسنی که نود ونه نام است مقرر فرموده درهر کچهري چهار هزار سپاه را متعلق ساخت اکثر

پیرزادگان و مشایخ زادگان که از هنر سپاهیگری و شجاعت
معرّا بودند منظور نظر سلطان دین پرور گشته میر میران و صاحب
نوبت و نقاره گردیدند طره های مروارید و جواهر معه پدک های مرصّع
بدیشان عنایت شد همدران اوان شاهزاده ایران بسبب
مخالفت و تسلّط آقا بابا خواجه سرا آواره شده فایز حضور سلطان گشته
حضرت عالم نواز با او عواطف خسروانه مرعی فرموده سوای
خلاع و فروش و اسباب لازمه ثروت و اغذیه و اشربه مبلغ
ده هزار روپیه ماهواری از بهر او مقرر فرمود چون امکای همت والانهمت
باتفاق و ارتباط سلاطین اهل اسلام مصروف بود بنابران از روی
اخلاص و صدق نیت رسولان خود را با تحف بی پایان و فیلان
کوه نشان و مکتوب محبت اسلوب از بهر تمهید مقدمات
امداد نزد زمان شاه درانی والی کابل روانه ساخت و آن بادشاه
والا جاه رسولان را با خلاع فاخره و انعامات وافره ممتاز فرمود
و ایشان با تحف و هدایای آن نواح و جواب مکتوب
متضمّن انتظام مهام مصادقت و استحکام مبانی مخالصت
معاودت نمودند خدیو زمان با صدق و اخلاص تمام بر یک سماط عام
با جمیع امرا و غیره شیر برنج خاصه تناول کرده بزبان مبارک ارشاد
فرمود که ما همه برادران دینی هستیم و وظیفه ما همانست که بپاس اسلام
کینه از دل برآورده یکدل باشیم و خالصاً لوجه الله کمر جهاد بعزم شهادت

بر میان ہمت چست بندیم پس خلعتہای سرخ ہمہ را
عنایت ساختہ فرمود این را لباس شہادت تصور باید نمود ولیکن
با اینہمہ نوازشات شاہانہ سنگین دلان عاقبت خراب
طریق سعادت وفدویت نہ پیمودند درین میان رای
سلطان دین پرور چنان اقتضا فرمود کہ محفل شادي کتخدائي
شاہزادگان ذوالاقتدار بیارایدپس حکم جہان مطاع بسرانجام
این امر شریف نفاذ یافت تا کارگزاران سلطاني اسباب
طرب ونشاط مہیا کردند واز براي ہمگی شاہزادگان از خاندان
عمدہ پردہ نشینان عصمت بہمرسانیدہ بآئین شاہي وعروسی
بر تخت مناکحت جلوہ گر ساختند وہم درین ایام شاہزادہ ایران
از حضور مرخص گردید او را بانواع تشریفات ونقد وجنس بسیار
وداع کردہ فرمود میخواہم کہ بعد بندوبست سلطنت ایران
بادشاہ بازمان شاہ اتفاق کردہ بہ تنظیم وتنسیق ہندودکن کوشیم
اوہم اقرار این معنی نمودہ پیش ازین بارہا بزباني میرصادق
نطفہ شیطان بیوفائي وبدخواہي مہدویان کہ راست باز وحلال
نمک بودند وآن ملعون از آن قوم اندیشہ تمام داشت
معروض حضور گشت آن حضرت بپاس خاطرش آن
قوم را بازن وبچہ از قلمرو خود اخراج فرمود پس بمقتضای عقل
دور بین خود از جملگي شیوخ وسادات ساکنان سرینگپتن

وکولار و اسکوتہ و دیوان نهلي و صوبہ سرا و بالاپور کلان و اهل تنها در
ده هزار مردم منتخب کرده بزمرهٔ خاص نامزد فرمود (چنانکه در لندن
پارلمنت برای تمهید امور ملکي مقرّر است) اهل این زمرهٔ
بر تمامي کار خانجات سلطنت استیلا یافته دخیل کار گردیدند چنانچه
از آنجمله میر ندیم ناتجربه کار بقلعه داري دار السلطنت مقرر گشته
اگرچه حضرت اعلا اعتبار تمام بران اهل زمره داشتند اما
آن بی دولتان در ظاهر مطیع و منقاد و در باطن بهر درای میر صادق
بودند و آن بدبخت فکر معقول در تاراجی سلطنت مخدوم
خویش کرده اوّل بر شکست لشکر و خوانین و امرا باتقایان
شاهره و عزل از منصب همت گماشت سپس بقسم
کلام الله خاطر اشرف را از خود جمع کرده تمامي درباریان را آزان
خود ساخت تا آنکه عرض بیگي حضور و بعضی ندیم لئیم دیسا ولان
و چاوشان و خادمان و جاسوسان جز صوابدید و استرضایش عرض
پرداز حضور نمیشدند و عرایض ملکي و مالي که از ممالک محروسه
میرسید بی اطلاع حضور خودش مطالعه نموده چاک میکرد و مکتوبی دیگر
حسب دلخواه نگاشته بحضور میفرستاد دیگر میر آصف
میران حسین اوباش زاني و شارب بود که در تعلقات
و محالات در پالکي بر دوش لولیان برهنه برداشته در کچهري
میگردید بعضی اوقات قوّالان و لولیان را بی چادر و قبا جمع کرده

خود هم برهنه شده دران مجمع جلوه گر میگشت از متسلط گردانیدن
این ناکسان مهام ملک و دولت چنان ابتر گشت که
از خراج و باج ممالک محروسه هشتم حصه هم بخزانه داخل نمیشد
حکم نامه ها و فرامین حضور جز بدار السلطنت دیگر جا نمیرسید هم درین روزها
دوندو جی واگر مرد شجیع با چهار صد سوار دو اسپه در ملک مرهته
و نواب نظام علی خان و ممالک محروسه بانهب و تاراج
بسر میبرد و سلطان او را طلب داشت و او با جمعیت خود فایز حضور
گردید و وزیر پر تدبیر شیطان سیرت میر صادق در پی
شکست او حیله ها انگیخت آخر مزاج وهاج سلطان را
بران آورد تا او را محبوس و مشرف بشرف اسلام
نموده ملک جهان خان بهادر شیر جنگ خطاب داد
و سوارانش را داخل عسکر ظفر پیکر فرموده ده روپیه یومیه مقرر
نمود و بعد یک چندی کچهری سواران بنامش مقرر کرده بخلاصی او
فرمان داد اما وزیر عقرب صفت نیش زنی کرده عرض نمود
که اینچنین شجیع را سردار مطلق العنان ساختن از مصالح
مملکت بعید است خدا نخواسته اگر فتنه از و حادث شود من بعد
دست تدارک بدامن تلافی او نرسد پس رای آن لعین
در حیز قبول افتاد و آن عدوی دولتخواه همچنان محبوس ماند قصه کوتاه آن
ابلیس چون دست تسلط خویش را قوی دید در هر امر بدعای

خود عمل می نمود چنانچه غازی خان رساله دار را که خیرخواه بلا اشتباه بود بی سابقه جرم متهم بسازش مشیر الملک کرده حسب الحکم محبوس ساخت ؛

ذکر لشکر کشی جنرل هارس سپه سالار انگریز حسب الحکم لارد مارنگطن بهادر بتجویز ابو القاسم خان شوشتری و مشیر الملک بهادر دیوان حیدرآباد بسریرنگ پٹن و واقع شدن جنگها فیمابین سلطان و سپه سالار مذکور و مسخر گردیدن قلعه دار الریاست و شهید شدن سلطان عالم پناه که درسنه یکهزار و دو صد و سیزده هجری واقع شده ؛

چون سلطان بلا مشورت بر مهمات ملکی اقدام می نمود و عرض هوا خواهان پسند خاطر اشرف نمیشد دریولادکارا با تحف و هدایا یکی را نزد زمان شاه با مکتوب محبت اسلوب فرستاده سررشته اتحاد و مودت را استحکام داد و دیگری را بطرف سلطان روم رخصت فرمود درین اوقات از بندر مورس چند فرانسیس بسرداری موشیر بوسی بحضور رسیدند چونکه فیمابین انگریز و فرانسیس از هفت سال در ولایات شان نائره جدال و قتال سر بشعله کشیده بود از فرود آمدن فرانسیس امرای انگریزان را اندیشه

در دل افتاده ترسیدند و در استیصال دولت خداداد حیله ها
انگیخته و ورود فرانسیسان را بهانه عزیمت خویش کرده بتجویز
مشیر الملک و میر عالم مفصل این اخبار را بلارد مارنگطن بهادر
که در کلکته بود نوشتند لارد موصوف که جویای چنین وقت
فتوحات بود بسرعت تمام با چهار پلتن بشهر شعبان المعظم
وارد مدراس گشت و لشکر را جمع کرده بسرداری جنریل
هرس بعزم تسخیر سرینگ پتن پیشتر کوچانید سپس
از حیدر آباد کرنیل راپت و کرنیل دال با چهار پلتن
شریک جنریل موصوف شدند و میر عالم با هشت هزار
سوار و روشن رای با شش پلتن بالشکر انگریز در پیوستند
پس لارد موصوف برای اتمام حجت متواتر مکاتیب در حضور
حضرت ظل سبحانی بدین مضمون ارسال نمود که بفسخ عهود
و مواثیق کوشیدن شایان اتحاد و وفاق نیست لازمه اخلاص اول
آنست که چند فرانسیس نو وارد را سپرد این خیرخواه فرمایند
و مامول ثانی آنکه سفیر انگریز بهادر در حضور سلطانی استقامت
داشته باشد و مطالب ثالث آنکه قلاع کوتریال بندر و منگلور
و تهادر و غیره که محل عبور جهازات است تفویض سرکار
انگریز بهادر نموده شود در صورت اقبال این مطالب مزید
اتحاد متصور است اگرچه اقبال این مطالب محال بود مگر

از آنجا که خاطر اقدس باغوای میر صادق ماعون از جادهٔ
مصالحت دور افتاده بود جواب یکی هم ابلاغ نیافت پس
جنریل موصوف حسب الحکم لارد معظّم باجنریل فلائد و
جنریل برجس وغیره بدوم رمضان المبارک سنه ۱۲۱۳
هجری بچندین کوچ بنواح رایکوته رسید در آنوقت بعضی اهل
غرض و میر صادق کاذب بحضور عرض کردند که فوج انگریز
معه فوج نواب نظام علی خان که جمله چهار پنجهزار باشند
میرسند اما سردار پونه بایشان اتفاق نکرده است
آنحضرت باستماع این خبر پورنیا میر میران را بافوج گران
و دیگر میر میران بدفع اعدا روانه فرموده خود باحضار امرا و سپاه
رزم آرا فرمان داد و چون میر میران مذکور روبسوی لشکر انگریز
آورد سوارانش منتشر شده به پناه جنگل در تاختند تار سالهای
ترپ انگریز بعزم رزم صف آرا گردیدند و سلطانیان حلقه زده
بررزم همت گماشتند جنریل بهادر برسواد آنیکال منزل گزیده
بود که سواران سلطانی بمقابلای انگریز تاخته جوقی را طعمهٔ تیغ
ساختند ولیکن عوض تحسین وآفرین از میر میران دشنام ها انعام
یافتند که چرا جرأت پرداز شدند پس معلوم هرکدام گشت که
عزم سرداران برزم نیست لهذا دست دلیری و جرأت
باز کشیدند تا مانند اهل بدرقه پس و پیش لشکر غنیم راهی

می شدند چون تمامی سپاه وحشم زیر ظل رایت سلطانی جمع گردیدند سلطان از مستقر سریر سلطنت نهضت فرموده در ساحت چمن پتن قبهٔ خیمه را باوج ماه رسانید زیرا که معاندان نمک حرام خبر آمدن فوج انگریز را از همان راه نشان داده بودند اما جنریل مذکور از آنصوب روتافته بخانخانان هلی رسید و چون این خبر معروض حضور گردید بیاغار متوجه آن طرف گشته در سواد گلشن آباد سر راه خصم گرفته مستعد رزم و پیکار گردید و سپاه خصم نیز آماده جنگ شد؛

نظم

روا رو بر آمد ز راه نبرد هزاهز در آمد بمردان مرد
غبار زمین بر هوا راه بست عنان سلامت برون شد ز دست
جگر تاب شد نعره های بلند گلو گیر شد حلقه های کمند
چو از هر دو سو لشکر آراستند یلان سوبسو مردمی خواستند
سیاست در آمد بگردن زنی ز چشم جهان دور شد روشنی
ز بس خون که گرد آمد اندر مغاک چو گوگرد سرخ آتشین گشت خاک
دو لشکر چو مور و ملخ تاختند نبردی جهان در جهان ساختند

اگرچه در آنروز سرداران دولت خواه که غاشیه اخلاص بردوش داشتند و مردن در میدان جنگ بهتر از تحکّم میر صادق مردود

می پنداشتند در جنگ قصوری نکردند و قریب بود که مقدمه رزم
همانروز فیصل شود مگر چون شهریار نامدار بر میر قمر الدین خان اعتماد کرده
او را بحمله کردن فرمان داد قضیه منعکس شد زیراکه چون آن
تیره باطن ضایع ساختن مردان کاری را در دل بد سگالش قرار
داده بود جوانان انتخابی فوج سلطان را همراه گرفته بر آتش
توپ خانه جنریل بهادر زده خود کناره کشید بهادران بیباک
شیلک بنادیق و اتواپ بریدند و بقیة السیف ازان
معرکه بدر رفتند سپاه انگریز فتحیاب شده قرین مسرت
گشت درین اثنا خبر رسید که از طرف بنبئی لشکر انگریز
بوفور سامان رسد بسرداری جنریل اسطوارط بصوب
دارالسلطنت می آید سلطان چند سردار را با سپاه جرار
برروی خصم گذاشته خود با تمامی حشم بر سرش رسیده
فرمان محاربه درداد سید غفار که در شجاعت و دولتخواهی بی قرینه
بود از یکطرف حمله کرده با فوج غنیم درآویخت و از یکجانب
نواب حسین علی خان آتش کارزار را بر افلاک رسانید
و دیگر میر میران ٤ در مدافعهٔ اعدا کوششهای بلیغ نموده
بضرب شمشیر و توپ و تفنگ آنها را آوارهٔ دشت
انهزام گردانیدند انگریزان تاب حمله نیاورده دست از
بعضی اموال و اسباب خود برداشته به جنگل درخزیدند سپاه

منصور تعاقب نموده بدفع آن جماعه مساعي جميله بظهور رسانيد
درين اثنا نواب محمد رضا خان از حضور رخصت حاصل ساخته
با سپاه خود چون هزبر ژيان دست و بازوی شجاعت
بر کشاد قريب بود که جمله سپاه اعدا پايمال حوادث شود
اما چون کارگزاران قضا و قدر در پی شکست اهل اسلام بودند
قضارا گلوله تفنگي به نواب موصوف رسيده جيب وجودش را
از نقد جان خالي ساخت سلطان نعش آن شهيد را روانه
دارالسلطنت فرموده خود بدولت برمدافعه غنيم همت برگماشت
درين اثنا جواسيس خبر رسانيدند که لشکر اعادي روی از
مقابله تافته بطرف کاپکوت کوچيد آنحضرت بدارالسلطنت
معاودت فرمود و جنريل هارس بغربي قلعه فرود آمد و روز
ديگر رساله های انگريز حمله کرده چند مورچالهای قاب را که سلطانيان
در ظاهر قلعه برپا کرده بودند بعد جنگ و تلف اکثر سپاه گرفتند
همان روز نواب حسين علي خان بشجاعت تمام خود را
بر صف سپاه خصم زده شربت شهادت چشيد سپاه
انگريز بغربي قلعه مورچالی تيار کرده بشکست و ريخت
حصار سعي موفور بعمل آورد سلطان والاشان چون ابتري کار از آن
فتنه که پيرامون دارالسلطنت برخاسته بود مشاهده فرمود
حميت و پردلي شاهانه جايز نشمرد که دارالسلطنت را

گذاشته دیگر جا نهضت فرماید یا طریق مصالحت پیماید بناچار راضي
بقضای ایزدي گشته از باعث وفور غیرت خندق عمیق گرد
محلسرا از باروت پر کرده آماده داشت که اگر خدا نخواسته قلعه بدست
غنیم افتد آتش داده آنرا بپراند پس برج و باره دار السلطنت را
بحراست اهل زمره گذاشته متوجه رزم گردید و قمر الدین خان قابو جو را
با لشکر گران بتاراج رسد آوران لشکر انگریز و فوج کومکش
نامزد کرده و فرمان داد تا شاهزادهٔ مهین سلطان فتح حیدر باتمامي
عساکر باپورنیا میر میران وغیره در میدان کر یکتهٔ آماده جنگ
باشند چنانچه سواران سلطاني گاه گاه گرد لشکر انگریز میگشتند اما کم عیار بد
از سرداران خود نیافته دست حسرت مي مالیدند فی الجمله لشکر
بمبئي فرار سیده سواد بهادر پوره را معسکر خود ساخت چون
غازیان اسلام را جز افروختن آتش کارزار کاري دیگر نبود هر روز
سلح و کمل بر سپاه خصم چون پروانه بر شمع میسوختند و بجهت
دفع فتنه سعي مردانه بظهور میرسانیدند اما چون زمانه دل از تائید سلطانیان
بر داشته بود مصالح کار از دست شان رفته چنانچه سید غفار
که در مهتاب باغ پای ثبات قایم کرده سد راه فوج انگریز بهادر بود
بتجویز میر صادق و معاندان حضور آن سپهدار دولت خواه را
از آن مکان بدفعه طلبداشته دیگر پراد را آنجا گذاشتند پس
انگریزان همان روز بیک حمله آنرا گرفته تگرگ وار بارش

گوالیل بر قلعه آغاز نهادند در آن حین سلطان موشیر بوسی را
بحضور طلبیده فرمود که الحال چه مصلحت می بینی او عرض نمود
که صواب دید فدوی آنست که خود بدولت با جمعیت
سواران خاص وخزانه وزنانه از قلعه برآمده بطرف سراوچیتل
درگ روانه شوند وسپاه را بدفع غنیم نامزد فرمایند یا فدوی را
معه همراهیان بانگریزان سپارند تا پرخاش از میان برخیزد
یا حراست قلعه بفدوی وشیرلالی حواله شود سلطان فرمود که اگر
برای سلامت شما تمامی سلطنت ما تلف وتاراج شود راضی وخوشنود
هستیم پس شهریار نامدار میر صادق بی ایمان را بحضور والا
طلبداشته در باب تفویض قلعه داری بموشیر بوسی و موشیر لالی
مشورت خواست او حسب مرکوز خاطر خود این چنین بیان
نمود بر رای عالم آرای نیکو ظاهر است که این قوم با کسی وفا نکرد
حضرت یقین تصور فرمایند که همینکه قلعه بحراست ایشان
واگذاشته شد به تسخیر انگریزان درآمد زیرا که هر دو بپاس
قومیت یکدل ویکزبان هستند چون آن بدبخت بچنین
کلمات آنحضرت را از راه صواب بازداشت آنحضرت
نظر بر آسمان کرده آه سرد بر کشیده فرمود که هرچه رضای
حق جل وعلی است بدان راضی هستیم حاصل کلام خبر شکستگی
دیوار قلعه نیز کسی بسمع شریف نرسانید تا آنکه بایست

و هفتم ذیقعده از خارج فتور و قصور بعضی حرام خواران دولت
بسمع مبارک رسیده فردای آنروز بامدادان سلطان والاشان
نام چند کس از نمک حرامان بخط خاص بر کاغذی نوشته و پیچیده
بدست میر معین الدین داده فرمود که امشب براین نوشته
عمل باید نمود تا امور دولت منتظم گردد اما او غافل از شعبده
بازی فلک ناسازگار هر دو بار کاغذ واکرده مطالعه می نمود در اثنای
مطالعه فراشی از فراشان سلطان که از نوشتن خواند بهره داشت
و در انجا حاضر بود بران کاغذ گوشه چشم منحوس خود انداخته دید
که اول نام آن کاذب نمکحرام نوشته بود فی الفور این خبر
باو رسانید که امشب شمار اکور خواهند کرد او باستماع این معنی
در حراست خود کوشیده وقت دو پهر محافظان جانب دیوار
شکسته قلعه را ببهانهٔ تقسیم ماهیانه طلبداشته نزد مسجد اعلی جمع
کرده جویای وقت بود که خسرو سلیمان شوکت بیست و هشتم
ماه مذکور سوار شده دیوار شکسته قلعه را مشاهده کرده بیلداران
را بمرمت آن امر فرمود و سایبان زرنگار برای تشریف
داشتن خود بر فصیل برافراشته مراجعت نموده در محل زنانه
بحمام رفت چون اهل تنجیم و میر غلام حسین منجم هم از
روی حساب آنروز را منحوس دانسته عرض نمودند که تا دو پهر
دو ساعت روز برداشت آن حضرت گران تراست

لهذا مصلحت آنست که حضرت تا شام در لشکر تشریف فرما شوند وصدقه در راه خدا بدهند این معنی هم پسند رای والا نیامده اما به تهیه سامان صدقه که رد بلای ارضی و سماوی ازان میتواند شد فرمان داد و پس از انکه از حمام برآمده بود یک زنجیر فیل با جل سیاه وچند آثار در و گوهر و نقره و طلا در چهار گوشه جل بسته بمستحقان بخشید وغریبان ومساکین ومحتاج را جمع کرده روپیه و اشرفی معه پارچه ها تقسیم نموده سفره خاص طلبیده همین یک لقمه خورده بود و دیگر لقمه تا بدهان مبارک رسیده اما مقسوم نبود زیرا که در همان دم ناگاه فغان واویلا بسمع شریف رسید که سید غفار دولتخواه جان نثار گردید پس دست از طعام برکشیده فرمود که ما هم عنقریب میرویم و انگاه بر اسپ سوار شده از راه دریچه بطرف علم مورچال متوجه گردید اما معاندان قابو جو بمجرد شهید شدن سید برحق از قلعه باشاره پرانیدن رومال های سفید سپاه انگریز را که بکناره جوی جمع شده مستعد حمله بودند آگاه کردند تا بوقت دو پهر و دو گهری روز سپاه انگریز با دیگر رساله ها از راه حصار شکسته پیش از آنکه سپاه منصور ببرج وباره آنطرف حصار مجتمع شده خبردار شوند صعود کرده باندک سعی قلعه را تسخیر نمودند اهل حصار اگرچه در مقام دفع آنها بتردد در آمدند وبه تیغ و تیر راه ها گرفتند اما از هر جانب چنان فتنه انگیخته شد که تدارک آن بسهولت میسر نگردید تا جمله سپر انداز شدند

مقارن اینحال آن بدبخت قابو جو امینکه سواری خاص
بطرف علم مورچال رونق افزا دید از عقب رسیده دریچه را
بند کرده راه معاودت بر سلطان دین پناه سدود ساخته خود
به بهانه آوردن کمک اسپ سواره بیرون در تاخت و تا سیوم
دروازه گنجام رسیده بدربانان گفت که زود بعد رفتن من در را
بند سازید دران حال شخصی پیش آمده زبان طعن بر کشاد
و گفت ای ملعون بادشاه دین پناه را بمخالفان سپرده بان خود
بسلامت میبری سزای کردارت بکنار تو می نهم پس بیک
ضرب شمشیر او را از اسپ بر زمین انداخت و بعد چهار روز
بر در قلعه نعش او را بدون کفن دفن کردند و تا حال مردمان شهر
بوقت آمد و رفت عمدا بر قبرش بول میکنند و تف می اندازند
و کفشهای کهنه بر قبرش انبار میسازند میر معین الدین زخمی شده
در خندق افتاده انتقال نمود و شیرخان میر آصف چنان گم کردید
که نشانش پیدا نشد چون سلطان دین پناه نیکو مشاهده
کرد که فرصت جرات از دست رفت و ملازمین خود صریح
دغا کردند بر در آن دریچه رسیده هر چند در باب افتتاح آن بدربانان
امر فرمود اما کسی متوجه حال سلطان مظلوم نگشت و طرفه اینکه
میر ندیم قلعه دار خود با چند سپاه در پس آن دریچه استاده بود
اما مطابق پاس نمک نکرد قصه کوتاه چون حمله آوران شیاطک

زنان متصل رسیدند آنحضرت باپردلی تمام بر آن جماعه حمله کرد و باوجود تنگی مقام چند کس را بضرب شمشیر کشته
و زخمهای کاری برروی خود برداشته جام شهادت نوشن فرمود
خرابی حال اسلامیان و تاراجی مال و ناموس ایشان ناگفته به
اما فرانسیسان بر در حرم سرای خاص جمع گردیده بر حمله آوران
شیلک پرانیده دست از جنگ برکشیدند پس مجموعه
خزاین و اموال و اسباب شوکت و دولت خداداد
که خارج از حیطه حد و شمار بوده بدست انگریزان افتاد تا سپاه
انگریز که از افلاس جان بلب بودند یکبارگی تونگر شدند
و شاهزادگان معه محل زنانه و کریم شاه اسیر و دستگیر
گشتند اما فتح حیدر میرلشکر باتمامی سپاه و فیل خانه و پایگاه و اسباب
سلطنت و جاه در سوادگری گتة منزل گزیده بود باستماع اینواقعهٔ
جانکاه از آنجا کوچیده بطرف چندرای پتن شتافت پس
سرداران انگریز بعد تجسس بسیار نعش مبارک سلطان شهید را
در پالکی انداخته شب در توشکخانه داشته بامداد ان تمامی شاهزادگان
و خدمتگزاران و ندماراد ید از آخری نموده اجازت دفن دادند
تادرلعل باغ اندرون مقبره منوره نواب مرحوم مدفون گردیده از
کشمکش حرامخواران وارست آه آنهمه شان و توزک و خیل
و حشم بیک گردش چرخ شعبده باز کسی ندانست که چه شد

نظم

کدام دوحهٔ اقبال سر بچرخ رسید — که صرصر اجلش عاقبت ز بیخ نکند
کرا نهاد فلک تاج سروری برسر — که بند حادثه بر دست و پای او نفکند

این چند بیت که مصراع اخیرش مخبر از تاریخ این واقعه است بطریق مرثیه منظوم گشت

مثنوی

ٹیپو سلطان شهید شد ناگاه — خون خود ریخت فی سبیل الله
بد ز ذیقعده بیست و ششم آن — که شده روز شنبه شهر عیان
هفت ساعت ز صبح بگذشته — خون ز دیوار و در روان گشته
زیست پنجاه سال با اقبال — بادشاهی نموده هفده سال
داشت در دل همیشه عزم جهاد — گشته آخر شهید حسب مراد
آه تاراجی مکین و مکان — خون بگریید ای زمین و زمان
شده خورشید و مه بدرد شریک — آسمان سرنگون زمین تاریک
چون غم او بجز دگر دیدم — سال ماتم ز درد پرسیدم
گفت هاتف ز نیم آه بتفت — نور اسلام و دین ز دنیا رفت

تاریخ دیگر این مصراع است ع حامی دین شه زمانه برفت

و تاریخ دیگر که میر غلام حسین منشی گفته این است :

شاه ما چون بملک برتر شد حاضر مجلس پیمبر شد
روح قدسی بعرش گفت که آه نسل حیدر شهید اکبر شد
مادهٔ تاریخ آه نسل حیدر شهید اکبر شد بعد یک هفته قمرالدین
خان که آنچنان روز از خدا میخواست بخوشی تمام بخدمت
جنریل حاضر شده سوال وجواب جاگیر خود که عبارت از گرم کنده
است نموده سند بحالی حاصل ساخته کوس شادمانی زنان
بدان صوب شتافت وسلطان فتح حیدر هم سخنان
حرب وبزم که او را بر تخت خواهند نشانید از زبان سپه سالار انگریز
و دیگر سرداران شنیده عزم پیکار از دل محو ساخت اگرچه
شجاعت کیشان کارگزار مثل ملک جهانخان که بعد شهادت
سلطان فردوس نشان از قید رهائی یافته بخدمت فتح حیدر
سلطان حاضر گشته بود وسید ناصر علی میر میران وغیره از آشتی انگریز
منع کردند و ترغیب بر جنگ نموده عرض کردند که سلطان فقط جان خود را
فدای رضای حق ساخته است ولیکن تمامی ملک وقلاع مستحکم وبقاع
قلب در ضبط گماشتگان سرکار اند ولشکر با سامان حرب وپیکار موجود اگر
عزم ملک گیری ودم بهادری باقی است همین وقت است بجنگید
ما فدائی وار میکوشیم اما آن حیدر منش با آنهمه پردلی و شجاعت
ذاتی باغوای پورنیا زنار دار که در شکست آن دولت کمر جهد
بربسته بود و دیگر بدخواهان حضوری فریب خورده دل برضای

ایشان نهاد والتماس بهواخواهان یک قلم نامنظور ساخت و
دست از دولت و سلطنت برداشته بملاقات جنریل
هارس بهادر رفت بعد ازان کارگزاران انگریز طفلی پنجساله
را از نسل راجگان میسور برای نام بر مسند میسور نشانده
مالک سی لک هون بدیوانی پورنیا ز نارد ار بر و بحال داشتند
و تمامی فرزندان و خیل خانه سلطان نادر آشیان را معه کریم شاه برادر
سلطان مغفور ولواحق و توابع ایشان بسمت رای ویلور
روانه کردند و مدد خرچ شایسته از برای یک یک شاهزاده مقرر
نمودند اسامی شاهزادگان والا تبار این است فتح حیدر سلطان
عبد الخالق سلطان محی الدین سلطان معز الدین سلطان محمد یاسین
سلطان محمد سبحان سلطان شکرالله سلطان سرور الدین سلطان جامع الدین
سلطان منیر الدین سلطان محمد سلطان احمد سلطان ازان پس
جنریل موصوف بجمیع وجوه مطمئن خاطر شده تا چیتل درگ
رفته تمامی قلاع کوهی و قلاع بضبط خود آورده با کرنیل رید و جنریل
فلائد وغیره روانهٔ ولایت گردید و خطه گتی ورتن گیری و مرکسی
و هرپن هلی دانی گندی و پنوکنده و مرگ سراد نیره که در حصه
نواب نظام علی خان از ممالک سلطان شهید داده بودند در سنه
یکهزار و دو صد و پانزده ہجری باز بدولت انگریزیه منتقل گشت ٭
ولیکن مالک جہانخان بہادر که از حضور سلطان فتح حیدر ناامید گردیده

بایک اسپ راهی شده بود در اندک مدت بجسن سعی
وقوت بازوی خود ترقی کرده سی هزار سوار و پیاده جمع نموده مابین
رود کشتنا و تنب بهادر را هنگامه آرا گردید و بابر جنگ وغیره
نیز با او متفق شده بودند در کولاپور بیک حمله شیرانه سر کهوکاله
مرهته و پرسرام ناظم مرچ از تن جدا ساخت و در آخر با فوج انگریزی
تاچند گاه بجنگ وجدال بسر برد اگرچه درین مدت فتوحات بسیار
کرده وغنایم بیشمار بدست آورده ولیکن چون هیچ قلعه نداشت
که پناهش باشد و از عهده جنگ انگریزان بدر آید بعد دوسال
بسبب قصور افاغنه کرپه وکرنول در سواد کوتال بهنو از دست
سپاه انگریز بهادر شهید گردید وجز نامی بیادگار زمانه نگذاشت
ومیر قمرالدین خان که از یافتن جاگیر پدر کلاه نخوت کج نهاده بود
بمکافات اعمال گرفتار مرض جذام شده بحسرت و ناکامی
جان داد و چند سردار سلطانی مثل بدرالزمان خان وغلام علی خان
وعلی رضا خان و چند میر میران و سپهداران وغلام علی خان بخشی
وغیره بپاداش تخریب ممالکت سلطان دین پرور مواجب شایسته
از سرکار کمپنی انگریز بهادر می یابند هزار آفرین و تحسین بر امت
شان باد در سنه یکهزار و دوصد و پانزده هجری فتح علی نامی ابن نواب
کریم شاه بهادر خروج کرده بطرف ملک مرهته رفت *

ذکر اخلاق و اطوار و دستور العمل فرمانروائی سلطانِ دین‌خوش خرام چهار چمنِ جنت برین

اخلاق و اطوار پسندیدهٔ آن زینت بخش سریر سلطنت
اگرچه از بس اشتهار محتاج شرح و بیان نیست اما بر سبیل
اجمال نگاشته می‌شود که سلطان مغفور از هر علم بهره وافی
برداشته انشاپرداز درست سلیقه دانای عصر و فرزانهٔ
دهر بود و در معامله فهمی و تمشیت مهام بر اهنمونی غیری محتاج
نه سیر ستوده و اطوار پسندیده داشت جوهر شناس
و قدردان اهل علم و هنر بود و در تربیت و پرورش اهل
اسلام جهد بلیغ میفرمود از صبح تا دو پهر شب در دربار
می نشست و بعد نماز صبح بقرآت قران شریف همیشه
تلاوت داشت و همه اوقات با وضو و تسبیح در دست میماند
و از سلخ ماه محرم الحرام تا سیزدهم بر مسند نمی نشست
و طعام و آب بعد افطار یک وقت نوشش میفرمود و هرگز
با مور ملکی و ملکی متوجه نمیشد و بشب تلاوت میکرد و طعام
لطیف و لباس نفیس بفقرا و مساکین می بخشید تمامی امرا
و شاهزادگان هر دو وقت بر سفرهٔ خاص حاضر می شدند و در انزمان
حکایات از کتب متداوله تواریخ سلاطین عرب و عجم و ذکر

از تاریخ حمید خانی

ذکر عزیمت جناب مستطاب نواب معلی القاب لارڈ کارنوالس بهادر بجانب سرینگپتن از راه خانخان هلی و صعوبت آنراه ؛

فوج ظفر موج از راه خانخان هلّی بحرکت آمده از بام تا شام طی مسافت نموده بهر مقام که اندک آب بنظر می آمد مقام میکردند روز نهم در سواد هرور بفاصله ٦ کروه از قلعه سرینگپتن اقامت نموده در تجویز موضع یورش بر سور چال مخالف تا دو روز مترود ماندند جاسوسان خبر آوردند که مقابل موکب انگریزی لشکر سلطانی عرابه ها چیده وقت فرصت بنظر میدارد و راهیکه ازان بسرعت میتوان رسید آنقدر پر از گل ولای و سنگریزه است که اگر سواری بران بگذرد اسپ و سوار هردو افتاده رخت و سلاح خود را ضایع سازد و پیاده را چه یارا که عبور نماید و با این همه صعوبت اگر فوج سرکار بحرکت آمده پراگنده شوند بیم است که از طرف مخالف جماعه سپاه ازین حرکت آگاه گشته از چار سو چپقلش ها نمایند درآنوقت لشکریان را نه قدرت ستیز نه یارای گریز خواهد ماند و راه دیگر اگرچه نسبت بدین راه آسان گذارتر است

اما از دامن کوه کہ رگیتہ تا عقب لشکر مخالف راہ پر فراز و نشیب است اگر بقصد شبخون لشکر از آن راہ بحرکت آید بمقصد میتوان رسید از اطلاع این خبر نواب ممدوح مسلک ثانی اختیار کردہ بروز یکشنبہ تاریخ پانزدہم ماہ مذکور رقعہ ہا متضمن ارادہ شبخون بنام سرداران فوج انگریز نوشتہ فرستادہ بوقت دہ ساعت شب خود با صاحبان دیگر بر اسپ سوار شدہ متوجہ شبخون شدند و باوجود برق و باران کہ دران شب بوقوع آمد نواب معلی القاب دران تاریکی شب و باریکی راہ با صعود و توپخانہ و غیرہ بوقت دمیدن سفیدہ صبح بر فوج مخالف رسیدند بعضی کسان کہ بتقاضای حاجت آمدہ بودند فوج انگریز را دیدہ خبر کردند مورچال نشینان فی الحال روی عرابہ اتواپ بجانب گذرگاہ لشکر ظفر پیکر گردانیدہ توپ ہا سر کردند نواب معلی القاب ازین معنی متوہم شدہ بہ آہستگی تمام بسمت مورچال حملہ کردہ بوقت بر آمدن چہار گہڑی روز حکم بگولہ اندازی فرمودہ تا دو پہر و گہڑی ہنگامہ توپ و تفنگ چنان گرم ماند کہ ہزارہا مردم از جانبین کشتہ و زخمی گشتند اما صفوف فریقین چون سد رویین قایم ماندہ باستعمال آلات حرب چنان سرگرم بودند کہ از خود خبر نداشتند بمعاینہ این حال اسد علی خان بہادر سپہدار

نواب آصفجاه بهادر بوقت باقي ماندن شش گهري روز باسواران خود بر مورچال مخالف ریخت از آنجا که پیاده را بمقابلهٔ سوار یارای کارزار نمی باشد یکبار در جمعیت مخالف تفرقه راه یافت درین فرصت سپاهیان انگریز بتعاقب منهزمان پرداختند نوزده توپ کلان و چند نشان بدست بهادران لشکر ظفر پیکر افتاد هر چند پلتن های گوره و سپاهي بتعاقب گریختگان تا بدیول کریگت که برکنارهٔ رود کاویري واقع است پرداختند ولیکن چون طغیاني آب مانع عبور بود بناچار باز گردیدند تا سه روز آب دریا از طغیان باز نماند و جای خاطرخواه هم برای تیاري مورچال میسر نگشت و قحط غله در لشکر ظفر پیکر بدرجه کمال رسید و هر گونه اشیای خوردني حکم عنقا گرفته و کاه دانه و آب نایاب گشته انبوه جانوران هلاک گشتند و چون از جهت موسم بارش یارای جنگ نبود جناب لارڈ صاحب تسخیر قلعهٔ سرینگپتن تا انقضای آنموسم موقوف داشته بتاریخ نوزدهم ماه می سنه ۱۷۹۱ عیسوي در موضع کنم باري نزول فرمودند دران مقام بسبب ناتواني گاوان توپ کشي یازده ضرب توپ کلان را شکسته و گوله ها را بدریا انداخته و گردون های باروت را بآتش سوخته درصدد روانگي پیشتر بودند که ڈالیهای میوه مرسله سید علي رضا

معه خط بنام خدایگانی مستر چیری صاحب بهادر بصحابت چوبدار
سرکار سلطانی رسید خدایگانی موصوف خط مزبور را ناخوانده بحضور
لارد صاحب رفته عرض کردند که سلطان میوجات برای حضور
فرستاده اند هر چه حکم شود بعمل آید نواب معلی القاب از اطلاع
این معنی فرمودند که دریافت نمایند در خط چه نوشته است چون
خدایگانی بر لفافهٔ خط نگاه کردند خط بنام ایشان بود خواندند بدین مضمون
که خداوند نعمت ما ٹیپو سلطان بهادر قدری میوه برای ارسال
حضور حوالهٔ مخلص فرموده بودند چونکه آن مشفق فیمابین هر دو سرکار
واسطهٔ اتحاد اند به ارسال آن متبرک سلسلهٔ محبت و وداد
گردید مترصد اجابت است نواب ممدوح بدریافت
مضمون خط فرمود که شما جواب خط متضمن استعذار این معنی
بنوعیکه رنجش خاطر ما از آن معلوم نشود نوشته مسترد نمایید پس
جناب خدایگانی جواب خط بدین مضمون نویسانیدند که خط
آنمهربان معه میوه های مرسلهٔ سلطان جهت لارد صاحب
رسیده مخلص بر طبق ایمای سامی آنرا بحضور گذرانیده مراتب
مندرجهٔ محبت نامه معروض داشت از حضور ارشاد شد که چرا
سلطان درین ماده باینجانب ننوشتند قبول هدیهٔ دوستان
بذریعهٔ سفارش دیگران چه ضرور است زیاده والسلام عمّالان میوه
را معه میوه رخصت نمودند و روز دوم از انجا کوچ کردند در اثنای راه فوج

مرهته نمودار شد و دو سوار در لشکر ظفر پیکر آمده بحضور لارڈ صاحب حاضر شده از طرف سرداران خود عرض نمودند که امروز از تعب راه لطف ملاقات چنانکه باید متعذر می نماید فردا بخوبی ملاقات خواهد شد نواب معلی القاب اجابت این معنی نموده به نصب خیام اذن دادند و اکثر مردمان جهت آوردن غله در لشکر مرهته رفته برنج فی روپیه دو سیر و آرد گندم دو و نیم سیر و روغن زرد یک و نیم سیر خرید کرده آوردند و رنگ بشاشت بر چهره اهل لشکر بتازگی پدید آمد صباح آنروز متصل موتی تالاب با سرداران مرهته ملاقات شد و نهم ماه چون هر دو لشکر بالاتفاق کوچ کرده بناک منگل و از آنجا به اوترلی درگ نزول فرمودند و درانمقام این کنکاش باهم بعمل آمد که تا امتداد ایام برشکال انتزاع قلعجات کوه باشکوه که بقبضهٔ مخالف بوده مستظهر و ماوای جماعهٔ مفاهیر شده سنگ راه آرندگان رسد و غله لشکر فیروزی اثر است موقوف باید نمود و در اوایل فصل بهار قصد سرینگپتن باید کرد چنانچه بررای صواب نمای جمیع سرداران عظیم الشان این کنکاش مقبول افتاد دوم ماه جولائی از آنجا کوچ کرده بموضع کرتی ماتهلی مقام کردند بوقت دوپهر خبر تسخیر قلعه کنچی کوته بسعی مجاهدان لشکر نواب آصفجاه بهادر رسید لشکر ظفر اثر بموضع چهتر وارد بود که قلعه دار

قلعه مذکور رابی جنگ گذاشته گریخت باستماع این خبر جناب
نواب معلی القاب کپتان اسکات واحدالعین رابقلعه داری
آنجا مامور ساخته بموضع بهور نزول فرمودند بوقت دو پهراز لشکر
هری پندت تاتیا خبر فتح قلعه دهارواز رسید از آنجا کوچ نموده
متصل قلعه ماهان درگ نزول فرموده محاصره برآن قلعه انداختند روز
دویم قلعه دار آنجا قول گرفته قلعه مذکور را تسلیم نمود وضیافت
نواب معلی القاب بذیره تاتیا صاحب بهادر بعمل آمد بتاریخ
سی ام ماه آگست بموضع اکرار نزول فرمودند و برای عشرهٔ
محرم تا نهم ماه سپتمبر در آنجا مقام ماند چون فرقه سپاه هندوستان
یاوه گو و بی ادب اند علی الخصوص اوساط الناس که در عشرهٔ
محرم تبدیل هیئت و تغیر لباس نموده بطور فقیر آزاد صدا و ندای
فقیرانه در مجلس تعزیه میکنند و بعضی موی سر پریشان کرده
و خاکستر مالیده فحش گوئی را شعار خود ساخته در کوچه و بازار
می گردند و قبل از ایام عشرهٔ محرم جمیع فرقه سپاه مغلیه و مرهته را
یقین خاطر بود که قوم نصارا مخالف دین اند ازین معنی نام خورد
و بزرگ صاحبان انگریز راکسی بتعظیم بر زبان نمی آورد بلکه مسلمانان
ملک بنگاله که بسبب پاس نوکری صاحبان عالیشان را
خداوند نعمت و صاحب میافتند مردمان آن ملک بر سستی
دین و ایمان آنها خورده میگرفتند و غیر از لفظ کافر یافرنگی اطلاق اسم

صاحب براین صاحبان کفر میدانستند بنابران درمیان خود عهد
کرده بودند که در عشره محرم بلشکر فرنگی نباید رفت واگر کسی از
ملازمان و متعلقان نصارا که ظاهرا اهل اسلام و بباطن کافراند
در لشکر اینطرف برای زیارت تعزیه خانه ها درآید او را سیلی
زده از مجالس تعزیه بیرون باید کرد شاید این خبر بسمع صاحبان
انگریز رسیده یا نه این را تحقیق گفتن نمی توانم مگر در نهم ماه محرم
در رجمنت ترک سواران چند جای مجالس تعزیه ترتیب
یافته بود آنها برای گشت علم با حشر انبوه سینه زنی کرده
و دهل ها نواخته برآمدند نواب معلی القاب آنهارا
روبروی خود طلبیده بپای ادب ایستاده سلام بر تعزیه ها کرده
نذر گذرانیدند این خبر در لشکر مغلیه و مرهته مشتهر گردید یکیک
و دو دو گروه تعزیه دار علم ها بدست گرفته و دهلها نواخته لعن و طعن
کنان بنزدیک ڈیرهٔ نواب معلّی القاب آمدند نواب ممدوح
آنهارا نیز بتعظیم تمام معرفت چیر یصاحب بحضور طلبیده
بصدق ارادت وصفای دل بمعاینه شدّه ها از جا برخاسته ادای
تعظیم بخضوع تمام نموده فراخور رتبهٔ هرکدام در تهالی نقره روپیه ها
نهاده بدست خود نذر گذرانیدند و بعد قبول نذر دو سه قدم پس پا
شده آداب بجاآوردند چون این خبر در لشکر مرهته و مغلیه اشتهار
یافت هر روز کم از پنجاه گروه تعزیه دار بدیرهٔ خاص نواب

معلی القاب نمی آمدند و جناب پیر صاحب استقبال آنها
کرده بحضور می آوردند و نواب معلی القاب نیز بعادت
معهوده از خیمه بر آمده سلام میکردند و نذری گذرانیدند از ابتدای
هفتم محرم که این سلوک از طرف نواب ممدوح با تعزیه داران
لشکر مرهته و مغایبه بعمل آمد البته قریب چهار صد روپیه در میان
سه روز بهمه جهت خرج شده باشد اما ذخیرهٔ نیک نامی آنقدر
اندوختند که از زبان همان مردمان که این صاحبان را کافری گفتند
ببانگ بلند بر می آمد که این قوم نصارا از اهل اسلام بسیار
افضل تراند من بعد کسی اطلاق کفر بنام صاحبان موصوف نکرد
تا آنکه عشرهٔ محرم در گذشت و از آنجا کوچ کرده متصل قلعه
نندی درگ عرف گردون شکوه ڈیره نمودند در شب سطور
بهادران لشکر ظفر اثر که از سابق بمحاصرهٔ قلعهٔ مذکور اشتغال
داشتند بالای کوه که تخمینا سه کروه ارتفاع دارد بر آمده مفتوح
نمودند مال بسیار و جواهر بی شمار از بتخانه نندی من قبیل زیور
مرصع و سنگاسن الماس و چتر پر از جواهر گران بها منجمله مال
کرور روپیه تصرف سپاه انگریز در آمد و سوای آن از وقت
یورش تا دم صبح آنقدر مال بغارت رفت که شمار آن
در احاطهٔ تحریر گنجایش پذیر نیست هرگاه روز روشن شد
منادی گردید که احدی متعرض حال و مال رعایا نشود و سید عثمان

قلعه دار و محمد برهان سرخیل و دیگر چند نفر پیاده و سوار را که گرفتار
شده بودند بلشکر فیروزی اثر رسانیدند نواب معلی القاب فی اسامی یک
روپیه و بجهت مصارف اهل خدمات بهر واحد سه روپیه یومیه
مقرر فرموده در بنگلور فرستادند و خود بدولت از آنجا کوچ کرده بموضع
پودی گنده و از ان پس بگنجور و ناک منگل آمدند بیست و چهارم
ماه سپطنبر بموضع سارکی متصل بنگلور وارد بودند که خبر تسخیر قلعه
بسوراج درگ باهتمام امیر البحر کار نواب بهادر برادر کوچک
جناب نواب گورنر جنریل بهادر رسید جناب نواب
ممدوح باستماع این خبر مسرور گردیدند اما از سوانح عجیب
و غریب قلعه مذکور که بسمع سود اوراق در آمد تحریر آن
ناگزیر گشت پوشیده نماند که قلعه مذکور من مضافات ملک
کالیکوت بساحل دریای شور بآن عظمت و صلابت
واقع شده که دیده هیچ جهان دیده ندیده باشد بنای قلعه بر فراز کوه
شامخ است و دریای شور از سه طرفش محیط گوئی بقدرت
الهی از وسط دریا سر بر آورده بافرق فرقدان همسر گشته طولش
غرباً و شرقاً یکصد و چهل و چهار فرسخ و عرضش جنوباً و شمالاً
تخمیناً سی و پنج فرسخ خواهد بود هر چند کوه مذکور از سنگ لاخ
است اما اقسام زراعت و انواع فواکه بالای آن کوه پر شکوه
پیدا می شود طرفه اینکه چشمه های آب خوشگوار بیرون قلعه

بسیار است لیکن درون قلعه آب شیرین بمشابه آب حیات
از میان دو پاره سنگ منفجر گشته از بالای دو قد آدم فرو
میریزد راجگان سلف که قبل از ظهور اسلام حکومت آنجا
داشتند تمثال گوساله بر منفذ آب مذکور تعبیه کرده اند تا آب
از دهن آن تمثال فرو ریزد و پائین آن حوضی از سنگ رخام
ترتیب داده و از روی تیمّن نام آنرا گاو مکهه نهاده اند القصه نواب
معلی القاب پانزدهم دسنبر بمقابله قلعه ساونتی درگ نزول فرموده
طرح جنگ انداخت و بیست و دوم بهادران انگریز آن
سد سکندری را مفتوح ساختند قلعه دار ان آنجا کشته شدند
و بقیّة السیف اسیر آمدند درین اثنا خبر رسید که قلعه دار
رام گره بمجرد رسیدن افواج قاهره امان طلبیده قلعه را با اموال
و اسباب تسلیم نمود و بیست و چهارم ماه سپطنبر خبر آمد که
اودیری درگ را کرنیل اشطون صاحب گرفتند ؛

ذکر تسخیر قلعه ماکری درگ ؛

چون خصوصیات این مقام از آغاز تا انجام بمشاهده مسوّد اوراق
در آمده ارقام آن لازم گشت تفصیل این اجمال آنکه هرگاه
فوج ظفر موج از فاصله نیم کروه جنگل بریده راهی به پهنائی یک
و نیم گز تا نزدیک قلعه پیدا ساختند و با وجود پر ناهمواری و نشیب

و فراز که دران راه واقع گشته مدبّران اهل فرنگ باصول فن جرّثقیل که در رفع ونقل اثقال بکارمی برند واستعمال آلات وترکیب آن دران مقام دیدني داشت باکمال آساني توپها را ازان راه دشوار گذار بمنزل مقصود بردند و بمحاصرهٔ قلعه پرداختند ؛

ذکر بعض خصوصیات قلعه ماکرچي

این قلعه بدان رفعت ومتانت برقُلّه جبل واقع شده است که طایر خیال را قرنها باید تا بذروه فلک سایش بال پرواز تواند کشاد وغاری که بپای دیوار آن حصار گردون اقتدار واقع است آن ژرفی وعمق دارد که فهم دانشمندان روزگار بپایمردی عقال تجربه کار بغور بسیار از تگ آن نشان تواند داد انبوهي جنگل وکثرت اشجار خاردار در حوالي آن بمرتبه که باد را مجال عبور ازان دشوار است هفت خوان رستم واسفندیار نسبت به پیچ وتاب راه پر فراز ونشیبش آسان تر از صحن چمن وخیابان گلشن و دژ روئین ماژندران در برابر حصانت و متانت آن حصار کمتر از خانهٔ خاک بازي طفلان ازغایت رفعت وشان آن مکان عجب نیست که بگاه نگاه کلاه ماه ازسر گردون افتد القصّه چنان اعجوبه افزا مقام نه چشم فلک دیده ونه گوش روزگار شنیده دو کوه رفیع و منیع

محاذي هم بفاصله پنجاه گز از بسیط زمین بر شده و بارتفاع پانصد گز
به بلندي گرائیده سرهر دو کوه بهم پیوسته گویا از یک گریبان
سر بر آورده اند بین الجبلین غاری عمیق واقع شده چنانچه اهل
حصار آبي را که در موسم برشکال از بالای کوه در آنغار میریزد
بقدر احتیاج که در غیر موسم باران غار مذکور از آن لبریز تواند بود
بالای کوه بسنگهای گران منفذ بسته میدارند تا وقت ضرورت
هنگام حرب و پیکار بیشتر بکار می آید طرفه اینکه درین یورش
ازینگونه تدبیر هیچ بعمل نیامده بعرصهٔ دوازده روز قلعه مذکور مفتوح شد
و نواب معلی القاب شکر الهي بتقدیم رسانیده مژدهٔ افتتاح
قلعه مذکور بمیر ابوالقاسم خان و هري پندت فرستادند درین اثنا
خبر فتح قلعه اوتري درگ بسعي کرنیل استوارط بهادر رسیده
بر شادماني خاطر عاطر افزود پنجم ماه فبروري سنه ۱۷۹۲ خبر تشریف آوري
نواب سکندر جاه خلف نواب آصفجاه بهادر بکمک سپاه
کنپني معه مشیر الملک وغیره بجناب نواب معلی القاب
رسید و بتقریب استقبال با مصاحبان خود و جمعیت ترک
سواران رجمنت کرنیل فلیت بهادر معه جنرل منیدس
بهادر تا دیول سومیسر که بمسافت یک و نیم کروه از دایرهٔ
لشکر ظفر پیکر واقع است تشریف برده منتظر بودند که
سواري نواب سکندر جاه رسید چنانچه هري پندت تاتیا

و نواب مشیر الملک بهادر که بر فیل سوار بودند نزدیک
شامیانه فرود آمده با جناب نواب معلی القاب لارڈ کارنوالس بهادر
معانقه کرده خیریت مزاج یکدیگر استفسار نمودند همدرین عرصه
فیل نواب سکندر جاه بهادر نیز متّصل شامیانه آمد نواب موصوف
پیش رفته بتعظیم از فیل فرود آورده خود بدولت و جنرل
میدوس بهادر با نوابصاحب معانقه کرده درون شامیانه آورده
ساعتی کلمه و کلام دوستانه نموده رخصت کردند دهری پندت
تاتیا و نواب مشیر الملک بهادر با جناب لارڈ صاحب
گفتگوها کرده روانه گردیدند و لارڈ صاحب بهادر شادان و فرحان
بدیرهٔ خود مراجعت فرموده داخل خیمه شدند و بیست و ششم
ماه جنوری از موضع اکال کوتهه و پتر هلی کوچ کرده بموضع هلاهلی
درگ مقام کردند چنانچه تا آخر ماه جنوری در آنجا مقامات بود بروز
سه‌شنبه سی و یکم ماه نواب سکندر جاه و نواب مشیر الملک
دهری پندت تاتیا وغیره بدیرهٔ لارڈ صاحب تشریف آورده
بمجلس مشوره نشستند و بوقت شام رخصت شدند و دوم
ماه فبروری در موضع کیرکوڈ هولی تهانه از طرف سرکار نشانیده
متوجه سریرنگپتن گردیدند چنانچه روز یکشنبه پنجم فبروری بطرف
شرق کوه هردرگ که از آنجا تا قلعهٔ سریرنگپتن دو کروه بود و تمام برج
و دیوار آن حصار از دور جلوه میداد یکروز در آنجا متوقف گشته

اراده شب خون بر لشکر مخالف نمودند چنانچه ششم ماه فبروری
بوقت دو پهر پنجگهری جناب لارد صاحب بیرون خیمه بالای
کرسی جلوه فرمودند اول جنریل منیدس بهادر و کرنیل هارس
بهادر بالای اسپ امتحان به پیشگاه نواب معلی باه رسیده
سرگوشی نموده جانب لشکر خود پاشنه کوب شتافتند
من بعد کرنیلان کاکریل صاحب و کپتان ڈمل صاحب سرگوشی
کرده رفتند بعد ازان یکیک دو دو سردار تا شام سرگوشی
کرده میرفتند همان زمان جناب نواب ممدوح بچیف صاحب
حکم فرمودند که دو قطعه شقه یکی بنام هری هندست تاپا و دوم بنام
نواب اعظم الامرا متضمن اراده شبخون و عدم حرکت افواج
مغلیه و مرهته از مقام خود تا وقتیکه احوال شبخون مفصل معلوم نشود
و روز روشن نگردد بطوریکه در جای خود قایم اند در لوازم پاسداری
وحفاظت بهیر و بنگاه خود زیاده تر مصروف باشند اینجانب
بعد شبخون بخدمت ایشان معروض خواهد داشت مطابق
آن بعمل خواهند آورد جناب موصوف مسوده اوراق را
طلبیده بارقام شقجات مذکور امر فرمودند بنده درگاه هر دو رقعه نوشته
بدیره لارد صاحب رفته بملاحظه جناب خداوندگانی گذرانید جناب
ممدوح مزین بدستخط ساخته بالای میز بنام نواب معلی القاب
گذاشتند نواب موصوف آن هر دو رقعه را بفدوی حواله فرموده

با خدایگانی چیزی ارشاد فرمودند جناب خدایگانی موصوف به بنده گفتند که جناب لارد صاحب بشما حکم میدهند که این هر دو رقعه را نزد خود نگاهدارد هرگاه آواز توپ اینطرف بشنود رقعه ها را بدست هرکاره ها روانه لشکر مرهته و مغایه ساخته بسمت لشکر ظفر پیکر رهنگرا شود بنده حسب الحکم حضور آن دو رقعه را حرز جان خود ساخت و جناب نواب ممدوح بجمیع رفقا و مصاحبان که هر یکی پلنگ عرصه هیجا و نهنگ دریای وغا و بآئین رزم و قوانین بزم مهارت کلی دارند سوار شده روان شدند چون از دایرهٔ لشکر بیرون رفتند بایمای نواب معلی القاب موصوف لشکر سه گروه شده ایستادند نواب معلی القاب جنریل منیدتس بهادر را جهت مقابلات بمورچال مخالف جانب عیدگاه مامور ساخت و گروه ثانی را شریک خود داشته بسمت لعل باغ که مورچال خاص طیپو سلطان موصوف بود نامزد فرموده گروه ثالث را بسرکردگی کرنیل کسول بهادر بسوی مورچال کریگتنه تعین نمود چنانچه آن هر سه سردار هر یکی براه مقصد خود پویان گردیدند تا آنکه متصل چوره سواران شب گرد طلایه لشکر سلطان موصوف که بان در دست بسان شعله جواله بگرد لشکر خود می گردیدند رسیده متوجه پیشتر شدند سواران مذکور اول از طرف عیدگاه بان ها سر کردند و مقارن آن از طرف

لعل باغ هم دسته های بان برق جولان رو بآسمان بیحد وحساب
چون تیر شهاب الثهاب یافت و در لمحة البصر از جانب
کمریگانه نیز موشک دوانی و آتش افشانی پلیته بان سر بآسمان
کشید بی شایبه اغراق از مورچال عیدگاه تا دامن کریگانه که از
یک ونیم کروه زیاده خواهد بود بمرتبه بان انداز یها نمودند که بعینه جلوه
آتشبازی شب برات بنظر آمد اما از لشکر سرکار جز راه
رفتن حرکت دیگر بظهور نیامده لاچار سواران باندار از کسب دکار
خودعاری و فراری گشته خبر یورش فوج انگریز باهل لشکر و مورچال
نشینان رسانیدند بمجرد استماع این خبر جمیع سرداران
لشکر مخالف که دران وقت بتقسیم زر تنخواه سپاه مشغول
بودند سراسیمه وار برخاسته توپ اندازیها نمودند چنانچه از مورچال
عیدگاه لعل باغ تا دامن کوه کریگانه از لمعات صاعقه ادوات
و بوارق چقماق بنادیق شعله برجسته بسان خط کهکشان نمودار
واز ریزش گوله وبان و مهره تفنگ آنچنان عرصهٔ جنگ
بر لشکر ظفر پیکر تنگ شده که مجال تردد مردم نماند اما نواب
ممدوح از غایت تمکین اصلا چین بر جبین نیاورده متوجه انتزاع
مورچال مخالف گردیده حکم دادند که وقتیکه از فوج مخالف نرغه شود
یا مفرد سواری مانند شرار از آتش جسته قصد اینطرف نماید
بلا تامل قصد هلاک او باید کرد چنانچه بهمین تدبیر و تردد دریای

کاویری عبور نموده نزدیک بار سیکا کائی که آن درختی است
خاردار که در انبوهی جنگل آن هیچ قسم دواب نمیتواند گذشت
سلطان موصوف درحین تیاری مورچال بمزید احتیاط جهت
انسداد راه یورش بر مورچال مسطور در برابر تست مذکور
خندقی عمیق کنده آب دریا بریده دران رسانیده لبریز کرده بودند
و بمقابلهٔ آن مورچال قایم ساخته توپها بران چیده بنفس نفیس خود
در بر مصالح جنگ شده نام آنرا سلطان بتیری قرار داده باستحکام
آن مستعدی بودند نواب معلی القاب از چند جا تست مذکور را
بریده بافوج ظفرموج از آن خارزار کثیر الاخطار و از سر غار بی پایان
و کنار گذشته حکم کرد که توپ ها سر کنند و شیلک بنادیق زنند حسب
الحکم سرداران لشکر بتوپ اندازیها پرداختند و از طرفین
نایرهٔ جدال و قتال بمرتبهٔ اشتعال یافت که تقریر آن در حیطهٔ
تحریر نمی گنجد چنانچه دران هنگام قیامت اثر بسیاری از سپاه
کشته و زخمی گشتند کپتان فوج که سرگرم محاربه بود یک ناگاه
از ضرب گولهٔ مورچال جان بحق تسلیم نمود چیری صاحب
بهادر بمعاینهٔ احوال کپتان بمقتضای تهور ذاتی کمرچ کشیده بجایش
قایم گشتند تا وقتیکه سردار دیگر بجای کپتان متوفی قایم گردد و بکمال
جگرداری حسن انصرام نمودند کرنیل گسول بهادر نیز از جانب
کریگتهٔ مورچال مخالف را بتصرف خود آورده متصل شهر

گنجام رسید و از جانب عیدگاه نیز هزیمت نصیب مورچال
نشینان شد اما جنرل میدوس بهادر بعد تسخیر مورچال مذکور
راه گم کرده بتائید نواب معلی القاب تا انست رسید
اگرچه از اجتماع افواج قاهره نواب معلی القاب را اراده دیگر بود
اما بعدم دست دادن اراده فی الجمله متغیر ناظر گشته با سپاه همراهی
خود زده زده مورچال لعل باغ گرفته قصد قلعه نمودند درین اثنا کرنیل
گسول نیز شهر گنجام را تسخیر کرده بفوج همراهی نواب
موصوف پیوست و غنیمت بی شمار از شهر مذکور و از مورچال
لعل باغ هفتاد و پنج ضرب توپ کلان بدست لشکر ظفر پیکر
درآمد چنانچه آن هردو فوج ظفرموج باهم شده متوجه استیصال قلعه
گردیدند چون که منهزمان در قلعه پناه گرفته بودند بمجرد دمیدن سفیده
صبح صفرا نبوده مانند خطوط شعاعی آفتاب شمشیر کشیده بمزمزمه
اقتلوا الکفار والمشرکین حیث وجدتموهم تعدا ستان گشته بدان
افراط و کثرت بر لشکر ظفر پیکر ریختند و کشت و خون آغاز
کردند که شرح نمیتوان کرد و از بالای قلعه سلطان خود مهتمم جنگ
توپ و تفنگ گردیده توپ اندازیها میکردند تا چیرگی
مقاهیر موجب تزلزل بنای پیش قدمی مبارزان تهور نشان
گردیده بحرکت منقلب چون راس و ذنب مورچال متفرقه
بتو شتند نواب معلی القاب باملاحظه اینکه تمام شب سایر سپاه از تردد

راه و سفید اید صدمات نابرو گاه خسته و تباه شده اند حالا قوت مقابله
فوج مخالف در آنها باقی نیست تضیع لشکریان صلاح حال
ندیده یک پلتن گوره در مورچال لعل باغ گذاشته عطف
عنان نموده عبور دریا کرده بفاصله یک کروه ڈیره کردند همچنان
کرنیل گسول بهادر هم جنگ کنان تا بدروازهٔ شهر گنجام رسیده
جمعی سپاه بر در شهر پناه نگاهداشته با همراهیان خود مراجعت کرده
متصل دیول کریکاته ڈیره ساخت هرچند فوج مخالف بحملات
متواتر در اخراج پلتن مذکور و استخلاص مورچال لعل باغ کوشش
نمود فایده نکرد و بجانب شهر پناه گنجام نیز هجوم عام نموده بانواع
تدابیر جنگ آهنگ باز گرفتن شهر مذکور کردند موثر نیفتاد آخر الامر
تا دو پهر جنگ کرده معاودت بمقامه نمودند پس سلطان عالیشان
روز دیگر مکاتبه محبت آمیز و پیغام مصالحت بانگریز فرستاده خود
با سرداران همراهی مشوره نموده که علی الصباح با لشکر جنریل
ابرکرمبی بهادر و پرسرام بهادر جنگیده فکر رهائی ازین محاصره باید کرد
چنانچه بهمین قول و قرار علی الصباح سایر سپاه بر فوج ظفر موج چیری
صاحب بهادر و بهاؤ صاحب ریخته کوشش بحدی نمودند که
شرح آن نمیتوان کرد چنانچه در حمله اول بر فوج جنریل موصوف
غالب آمده عساکر منصوره را از موضع فرودگاه برداشتند
افواج قاهره از آنجا پس پا گشته اینطرف ناله که بفاصله یک و نیم

گروه از موضع مذکور است قیام گزیدند لیکن چون فوج مخالف
بمقتضای سوء تدبیر هیچ بند و بست آنمکان نکرده پارهٔ جمعیت
سوار و پیاده گذاشته وقت شام داخل قلعه شدند بعد معاودت
آنجماعه تیره اختر جماعه سپاه انجم اشتباه متصل موضع مذکور رسیده
عند الغفلت بران خون گرفته ها که بحراست آنجا مامور بودند چنان
شبیاخون زدند که اکثری زخمی گشته در میدان افتاده ماندند و بعضی
بسمت قلعه گریختند و فوج ظفر موج دران موضع قایم گشته
آنچنان باستحکام آن پرداختند که صباح آن هرچند فوج سلطان
موصوف جد و جهد نمود کارگر نشد و نواب معلی القاب
جواب خط بعنوان خواهش دوستی نوشته بعد دو روز روانه
فرمود درانثای این حال تا سه روز فوج مخالف با لشکر چیره ی
صاحب جنگ بیده قلعه بند گردیدند و از طرف لعل باغ جنود ظفر ورود
بتیاری مورچال درختان سرو و شمشاد را بریده از شاخ و برگ
تنه درختان مذکور پشتاره ها بسته برای چیدن انواع
مرچاله ها ترتیب داده سه ضرب توپ کلان بالای آن پشتاره
نشانیده علی الصباح جانب قلعه سر کردند چنانچه یک گوله آن
در محل سرای ٹیپو سلطان موصوف و دوم در صحن مسجد و سیوم
بالای پشته نشان که در آنجا خود بدولت سلطان ایستاده
بودند افتاد پس آن شب سلطان موصوف چه صلاح اندیشیده

متنفسی بران کنکاش اطلاع نیافت چون شب بپایان رسید
خطی بنام هری پندت تاتیا و بنام نواب معلی القاب در جواب
مفاوضه مهر معاوضه متضمن برفرستادن معتمدان جهت دوستی
دایمی نوشته بدست سردار هرکاره باشکر هری پندت تاتیا فرستاد
هرکاره مذکور در لشکر تاتیا بهادر رفت و گزارش پیغامها نموده از آنجا
معاودت کرده جمیع مراتب مخفی بعرض سلطان موصوف رسانید
همان زمان سلطان خطوط بنام نواب شیر الملک و هری پندت
تاتیا متضمن استدعای صلح دایمی فیمابین سلطان و هر سه سردار
ارقام نموده روانه فرمود بمجرد رسید خط مذکور هری پندت تاتیا
بهادر بشب در ڈیرهٔ نواب شیر الملک بهادر تشریف
برده بمشورت یکدیگر بنای مصالحه بعنوانیکه پسندیده خاطر
گورنر جنریل بهادر تواند بود نهاده علی الصباح میر عالم بهادر و بجاجی
پندت را بنابر استمزاج این معنی بدیرهٔ نواب گورنر بهادر
فرستادند چنانچه چیری صاحب بهادر قایم جنگ قیام و استحکام
پیغام سلطان چنان بمعرض بیان در آورده که مزاج نواب
معلی القاب را جز باقبال آن هیچ عذر در میان نماند مگر درباره
تلافی اخراجات سرکار کمپنی درین مهم اسراف طلب
بطریق کنایت از زبان مبارک چیزی ارشاد فرمودند از اطلاع
این معنی آن هردو معتمدان پر تدبیر سلسلهٔ تقریر را بر سبیل دلپذیر

تحریک داده ادا ساختن مبالغی از زر در عوض خسارت
ونقصان سرکارات متشارکه بر ذمت سلطان واجب
ولازم گردانیدند که هم موجب خشنودی سلطان موصوف
وهم باعث کفایت هر سه سرکار گردید چنانچه نواب
معلی القاب باستماع مفصل مراتب وبدریافت مضامین
خط سلطان موصوف در قبول صلح فلاح شمرده بآمدن
معتمدان سلطان اجازت دادند چنانچه معتمدان سلطان
موصوف تشریف آورده در مقام عیدگاه قیام گرفتند نواب
معلی القاب برای دریافت مرکوزات سلطان از پیغام
معتمدان مذکور چنین مقرر فرمودند که از طرف هر سه سرکارات
نیز معتمدان رفته پیغام آنها شنیده عرض نمایند چنانچه از طرف
سرکار کمپنی سوال وجواب اینمعنی مفوض بوکالت بیرنان
کنبو ودلاور جنگ بهادر گردیده وبتاریخ چهاردهم فبروری معتمدان
دیگر سرکارات متشارکه نیز حاضر آمده بطلب وکلای سلطان
موصوف هرکاره ها فرستادند معتمدان سلطان موصوف بدیره
دلاور جنگ بهادر تشریف بردند ومیر عالم بهادر ودلاور جنگ
وبجاجی پندت تا صحن بارخانه باستقبال رفته معتمدان مذکور را
دست گرفته درون خیمه آورده باهمه عز و امتیاز نشانیدند از
جمله معتمدان سلطان سید غلام علی خان بهادر مرد عمده وعالی خاندان

بود چنانچه سابق ازین مشار الیه از طرف ٹیپو سلطان
بسفارت سلطان روم رفته در اثنای راه بالای جهاز
از مرض تشنج لنگ شده متعذّر الحرکت گردیده ولیکن
بذوفنونی و چالاکی خود چوکی از طلا ساخته بران نشسته تا پایهٔ
سریر گردون مصیر رفته ادراک سعادت ملازمت
نموده از تقریر و تمهید شایسته بلند نامی سلطان بموقف
عرض باریافتگان حضور رسانیده منشور کرامت شور
بنام سلطان موصوف آورده ازین معنی قدر و منزلت
خان مشار الیه نسبت بدیگر امرای پیش سلطان موصوف
بسیار افزوده معتمد علیه سلطان گشته بود درین هنگام برای
بندوبست صلح سلطان او را شایسته این امر جلیل القدر
دانسته خطیب علی رضا را که او هم در هرگونه معاملات علی الخصوص
در امر سفارت مهارت کلی داشت باتفاق خان موصوف
نامزد بوکالت خود ساخته فرستاده چنانچه خان مذکور بهمان
عذر لنگ بالای چوکی مسطور نشسته نزدیک مسند
دلاور جنگ آمده تواضع تکیه گرفته پا دراز کرده نشست و از
هر دری سخن در پیوست حاضران مجلس بر سخن طرازی و زبان
آوری مشار الیه حیران ماندند بعد گفتگوی بسیار مقدمه صلح
بواگذاشت ملک سه کرور روپیه از ممالک محروسه

سلطان واداى نقد سه كرور روپيه در وجه اخراجات افواج متعينهٔ
سركارات مشار كه بعد رد وبدل بسيار فيمابين وكلاى چهار
سركار تقرر يافت وشرط كرده شد كه تمامى اسيران طرفين كه از آغاز
اين يساق گرفته شده وآنانكه از عهد نواب حيدر على خان بهادر
مرحوم مقيد اند رهائى يابند ومنجمله زر مصالحه نصف سر دست
ونصف موافق ميعاد مودا گردد وتا ادانيست بر ممالك مقسومه
واداى باقى زر صلح بموجب اقساط دو شاهزاده سلطان والاشان
در لشكر سركار كمپنى از بهر مزيد توثيق عهد تشريف داشته باشند
بهمين قول وقرار بناى صلح استوار نموده آن هر دو معتمدان صلحنامهٔ
مجمل شرايط عهد وپيمان نوشته پيش سلطان ذيشان
رفتند تا اين همه مراتب را ذهن نشين سلطان موصوف
ساخته فردا معه كاغذ محالات مذكور حاضر شده تقسيم ملك على السويه
كرده شود ونصف زر مصالحه نيز تا انفصال حصهٔ ملك بعرصهٔ
سه چهار روز رسانيده وبتيارى عهد نامه مفصل پرداخته هرگاه از طرفين
عهد نامجات بمهر ودستخط رسيده بيكديگر داده خواهد شد
دو شاهزادهٔ والاتبار نيز در لشكر سركار تشريف خواهند آورد
بعد رفتن آن هر دو معتمدان دلاور جنگ بهادر بحضور نواب
معلى القاب آمده مشروحا احوال جواب وسوال ظاهر ساخته بديرهٔ
خود رفت روز دوم پگاه نواب معلى القاب مسطر جيمز صاحب بهادر

را نیز حکم کردند که معه منشی در مجلس عقد مصالحه حاضر بوده بمواجهه وکلای طرف ثانی عهد و پیمان دوستی را قلم بند نمایند چنانچه خدایگانی موصوف بنده را بحضور طلبیده ارشاد فرمودند که من بدیره دلاور جنگ خواهم رفت شما نیز بیائید بنده بدیره دلاور جنگ بهادر رفته بتحریر تفصیل کاغذات ملکی و حصه داری آن بقید جمع بندی مواضع متعلقه هر حصه پرداخت چنانچه وکلای سلطان تقسیم حصه هر سرکار بموجب سررشته دفاتر علی السویه نموده مسوده تیار ساخته معرفت خدایگانی بحضور گورنر جنریل گذرانیدند بعد ملاحظه بمهر و دستخط رسیده بیست و چهارم ماه فبروری درباب موقوفی جنگ حکم کردند بیست و ششم فبروری معتمدان مذکور موافق قول قرار مندرجه عهد نامه شاهزاده عبد الخالق و معز الدین را با جمعیت پیاده و سوار وغیره بسواری فیلان کوه تمثال خوش منظر که عماریهای طلا و جلهای کار چوبی بران بسته بود از قلعه برآورده به تجمل تمام می آوردند باستماع خبر آمد آمد شاهزادگان والا تبار نواب معلی القاب ستر چیر یصاحب بهادر و دلاور جنگ را برای استقبال تا کنار رود فرستاده خود بدولت از پیشگاه خیمه گردون فرستادند و دو رسته پلتن گوره استاده کرده و درون خیمه فرش چاندنی گسترده بالای آن کرسیهای زرین نهاده منتظر بودند درانوقت جنریل میندس بهادر بدیره نواب

ممدوح تشریف آورده چه سخنها گفت که هیچکس دریافت
کردن نتوانست اما جنریل مذکور اندکی خشم گین برآمده
لب لرزان بدیره خود رفته پستول برآورده برشکم خود زد چنانچه
گوله آن از پهلوی چپ پوست خراشیده گذشت و بیهوش
افتاد نواب معلی القاب باستماع احوال جهالت جنریل
مذکور متغیر خاطر گشته برای ظاهرداری ڈاکتر لیست و کپتن مارتن
صاحب را طوعاً وکرهاً جهت خبرگیری مومی الیه فرستاده خود
منتظر تشریف آوری شاهزادگان موصوف ماندند چون سواری
شاهزادگان رود را عبور نمود دلاورجنگ و چیری صاحب همرکاب
شده تا پیشگاه خیمهٔ فلک سا رسانیدند بمجرد رسیدن
سواری شاهزادگان موصوف جمعیت سپاه مسطور بقواعد
سلامی بندوقها بر زمین زده بسرعت تمام شلکها نمودند
چنانچه از دیدن این حال شهزادگان موصوف را که خورد سال
بودند خوف و هراس بخاطر راه گرفت میر علی رضاخان بهادر وکیل
که در خواصی نشسته بود به سلیت پرداخته متصل خیمه آورده فیلان
را نشانید نواب معلی القاب پیش قدمی کرده دست هردو
شهزاده گرفته از فیل فرود آورده درون خیمه برده به یمین و یسار
خود بر کرسی نشانیده بالطف و شفقت تمام استفسار
خیریت مزاج نمودند و سید غلام علی خان بهادر و علی رضاخان بهادر

از طرف سلطان عرض کردند که با صغای مروت و شفقت
سامي این دو فرزند گرامي را برای تربیت بخدمت سپرده ایم
بر احوال ایشان زیاده از پدر عالیقدر توجهات بزرگانه
مبذول باید داشت این سخن گفته علي رضا برخاسته دست
هر دو شاهزاده گرفته بدست نواب ممدوح سپرد نمود
نواب معلی القاب دست آنها را بر سینه خود نهاده فرمودند
که حق تعالی ایشان را برخوردار گرداناد من زیاده از طفلان
خود عزیز بلکه بعزت مافوق رتبهٔ بزرگان تصور میدارم تا وسع
امکان بخدمتگزاري و مزاج داري این شاهزادگان قصور نخواهم کرد
شما از طرف من این سخن بسلطان برنگارید ساعتی این
گفتگو کرده تواضع عطر و پان نموده رخصت ارزانی داشتند
وقت برخاست شاهزادگان موصوف بیست و یکضرب توپ
سلامي سر شد بعد ازان شاهزادگان ممدوح بدیرهٔ که متصل ڈیره
دلاور جنگ بهادر نصب شده بود بفرخي و فرخندگي داخل شدند
صباح آنروز نواب معلی القاب برای بازدید بدیرهٔ شهزادگان
تشریف بردند میر عالم بهادر و ساجي پندت هم عقب
آنجناب در آنجا حاضر شدند و تا دو پهر مجالس ماند بعد از آن
لارڈ صاحب بدیرهٔ خود تشریف آورده وقت برخاست
آنجناب توپهای خوشي بالای قلعهٔ سرینگپتن سر شد روز دیگر

نواب مشیر الملک بخدمت شاهزادگان حاضر شده بتقریب
ملاقات نواب سکندر جاه بهادر آنهارا بدیرهٔ نواب موصوف
برده ملاقات کنانیدند چنانچه نواب سکندر جاه بهادر استقبال
نموده بتعظیم تمام معانقه کرده برفراز مسند خود نشانیده بانواع
تلطف و دلداری سخنها گفته وقت رخصت خوانهای جواهر
وخلعت هفده پارچه معه سپر وشمشیر واسپ وفیل وعماری
طلا برای هردو شاهزادگان وخلعت شش پارچه معه جیغه وسرپیچ
ومالای مروارید وغیره بهرد و معتمدان تواضع کرده رخصت نمودند
نواب مشیر الملک بهادر ایشان را بدیرهٔ خود برده خوانهای
خلعت وجواهر واسپ وفیل از طرف خود نذر گذرانیده
رخصت ساخت شهزادگان موصوف وقت معاودت
بدیرهٔ تاتیا صاحب تشریف برده ساعتی درانجا نشسته
خلعت گران وجواهر از تاتیا صاحب نذر گرفته داخل خیمه شدند
هنوز عهدنامه از طرف سلطان بمهر و دستخط رسیده داخل
سرکارات مبتمار که نشده بود که درباب تعیین تعلقات
سرحدی هرسه سرکار با اهلکاران سرکار سلطانی معارضه
درمیان آمد سلطان موصوف ازین معنی متغیر ناظر گشته
باوصف اینکه شهزادگان موصوف را بطوع رغبت
خود بشروط مندرجه عهدنامه بجهای در ذیل عطوفت سرکار کمپنی

بمحافظت جناب نواب لارڈ صاحب بهادر سپرده بود از راه خشونت سررشتهٔ دوستی را برهم زده بقصد شبخون بر فوج سرکار نامدار جمعیت جرار تعین ساخت از آنجا که سواران مذکور از عقب کوه هر دو تر راه دراز طی کرده بر پشت افواج سرکار ارادهٔ شبخون کردند بسبب بعد مسافت حسب الاراده بمقصد نرسیده بوقت دمیدن سفیدهٔ صبح که اهل لشکر بمد نظر صلح و اطمینان خاطر از آمدن شهزادگان در قابوی انگریز بهادر از لوازمه پاسداری بیخبر بودند یکبارگی بر توپخانهٔ سرکار ریخته زد و برد آغاز نمودند از صدای سم سمندان سردار متعینهٔ توپخانه بیدار شده بسرعت تمام چند ضرب توپ که از سابق پر کرده داشته بود بر سواران مذکور زد چنانچه قریب بیست نفر سوار معه اسپ بکار آمدند بمعاینه این حال سواران مسطور عطف عنان نموده گریختند نواب معلی القاب ازین معنی متعجب گشته پلتن های گوره سپاهی برای آوردن خیمه شهزادگان موصوف در قلب لشکر خود تعین ساختند و بسرداران پلتن حکم کردند که شهزادگان را در پالکی ها نشانیده باحتیاط تمام آورده نگاهدارند سرداران مسطور حسب الحکم حضور معه پلتن متصل ڈیره شهزادگان موصوف رفته محاصره کرده شهزادگان را در پالکی نشانیده بحفظ و حراست تمام بلشکر آورده بمقام قلب لشکر ظفر پیکر داخل خیمه و چوکی و پهره

جای ایشان مقرر ساختند و در باب تیاری مورچال حکم فرمودند
چند روز این خرخشه در میان ماند آخر باصلاح هری پندت تاتیا بهادر
رفع خلش از جانبین بعمل آمده بتاریخ نوزدهم ماه مارچ عهد نامه بمهر
دستخط سلطان موصوف نزد شهزادگان رسید چنانچه شهزادگان
موصوف بدیره نواب معلی القاب تشریف آورده بانواع
معذرت عهد نامه مذکور گذرانیدند نواب معلی القاب از پا
برخاسته عهد نامه را از دست سلطان عبد الخالق شاهزاده کلان گرفته
سلام کرده حکم سر کردن توپهای سلامی دادند بعد از آن شهزادگان
رخصت شده بدیره خود تشریف فرما گردیدند همان روز بوقت
دو پاس دو گهری بطریق ضیافت نواب معلی القاب
خوانهای الوان اطعمه خاصه مرسله سلطان والاشان بمصاحبت محمد علی چوبدار
رسید نواب معلی القاب بخوشدلی تمام ضیافت قبول نموده چوبدار
مذکور را دو شاله انعام و دو صد روپیه نقد مرحمت فرموده تقسیم طعام
بسرداران فوج نموده مابقی مطبخ خاص فرستادند که در وقت طعام بالای
میز حضور در چینند و تا نصف شب چوبدار مذکور بدیره مسعود
ادراق بود پس از آن عهد نامه سرکار کمپنی بمهر و دستخط خود
مزین ساخته نواب معلی القاب اول بدیره دلاور جنگ
بهادر رونق افزا شده ساعتی در آنجا نشسته میر عالم بهادر و بچاجی
پندت را پیشتر بدیره شهزادگان مذکور جهت اطلاع خبر

تشریف آوری خود فرستاده بعد لمحه پیاده پابدیرهٔ شهزادگان
تشریف بردند شهزادگان والاتبار باستقبال آمده نواب
موصوف را درون خیمه برده بگفت و شنود دل آویز
در تمشیت مبانی اتحاد پرداختند بندهٔ درگاه نیز عهدنامهٔ مذکور را
بدست گرفته حاضر بود که نواب معلی القاب عهدنامه مذکور
از دست بنده گرفته بدست سلطان عبدالخالق شهزاده کلان
داده تهنیت ها گفته باکمال خوشدلی باهم نشستند درین اثنا
توپ های سلامی بابت مژدهٔ تشریف آوری آنجناب
ودادن عهدنامه مذکور بدست شهزادگان موصوف از بالای
قلعهٔ سرینگپتن سرشد باستماع آواز توپ جناب معلی القاب
گوش بر آواز بودند که سید غلام علی خان بهادر عرض کرد که این
توپ خوشی بابت تشریف آوری آنجناب بالای
قلعه سر میشود از اطلاع این معنی نواب موصوف دست
بسر نهاده سلام کردند و بخوشی دل از آنجا برخاسته باشهزاده ها
معانقه نموده بدیرهٔ خود تشریف آوردند واز همان روز یقین خاطر
انامکنان شده که فضال حقیقی بر احوال خلایق رحم کرد وصورت
نجات ازین مخمصهٔ شبانروزی رونمود بیست وششم ماه مارچ
سنه ۱۷۹۲ حسب قرارزر مصالحه چند شتر بار از طرف
سلطان در بهرسم سرکار داخل شد چونکه اقسام هون وکاس وفانم وچکری

وغیره از جنس طلا ونقره سکوک بیشتر ناقص عیار است وسوای
ملک سرینگپتن واطراف آن رواج ندارد بنابران صرّافان
اردوی ظفرقرین از شناخت آن عاجز آمده عرض نمودند که در گرفتن
این قسم زرها خسارت کلی بسرکار عاید خواهد گشت مگر
اشرفیهای حیدری وکاس وفلم وروپیه که مضروب بنام حیدر است
طلای بیغش ونقرهٔ کامل عیار دارد ودر وزن هم از هون وروپیه
وفلم وکاس مروجهٔ ملک چیناپتن وحیدرآباد وپونه وغیره چند ماشه
وچند جو زیاده است گرفتن آن بنرخ بازار که فی هون چهار
ونیم روپیه سکه مقرر است مضایقه ندارد وسکه های کم عیار را
گداخته هرقدر طلای بیغش ونقرهٔ خالص از آن حاصل آید آنرا
حساب باید نمود نواب معلی القاب این معنی را پسند
فرموده بمعتمدان سلطان مشرو حا این مراتب را گفته فرستادند
معتمدان مذکور اقرار نمودند که فرد کیفیت این معنی معه نمونهٔ طلا
ونقره که بعد گداختن وصاف نمودن چقدر کمی ونقصان در اوزان
هر قسم از سکوک بعمل آمده پیش سلطان والا فرستاده
جواب طلبیده رفع مخرخشه خواهیم کرد چنانچه در عرصهٔ یک هفته
بموجب تجویز صرافان سرکار از طرفین رفع مناقشه گردیده عوض
خسارت ونقصان دیگر چند شتر بار زر خالص بخزانه سرکار رسید
ورسید آن بمهر ودستخط جناب نواب معلی القاب

بحضور سلطان والاشان مرسل گشت و از طرف سرکارات متشارکه
نیز رسید زرهای مصالحه بمهر و دستخط رسیده داخل سررشته
گردید فردای آن روز مراجعت لشکر ظفر پیکر از آنمقام مقرر
گشته سلطان بمقتضای دوستی و تزاید یک جهتی بطریق
ضیافت نواب معلی القاب پانصد و پنجاه دیگ کلان از
الوان طعام و هشت صد و نود و یکچه پر از قلیه و قورمه و دوپیازه وغیره
و هفت صد خوان شیرینی و لوزینه و سنبوسه وغیره بران اضافه
کرده چنگیرهای گل همراه داده قطعه محبت نامه متضمن این معنی
که از راه دوستی و اتحاد ماحضر مختصر مرسل است بذایقه آن ممنون
باید ساخت معرفت محمد علی چوبدار و غلام قادر خانسامان
بحضور نواب نامدار فرستادند نواب ممدوح بمعاینه ضیافت
سروانی بفرط مسرت و شادمانی آنرا ذایقه فرموده چهار صد روپیه
نقد و دو جفت شال و جواب خط بهر دو رسول داده رخصت
نمودند و آنگاه نواب معلی القاب معه شاهزادگان از موضع هر و تر
باهزاران میمنت و سرور دو گروه اینطرف کوه مذکور مقام نمودند
در آنمقام اسیران قوم انگریز که سابق در جنگ نواب
حیدر علی خان بهادر و حالا در جنگ ستی منگل وغیره گرفتار
شده بودند بحالت تباه در پیشگاه کیوان بارگاه نواب
ممدوح رسیدند احوال آنها ناگفته به اهمین چرم و استخوان

رمقی از جان باقی بود چون از آنها پرسیده شد که سلطان با شما
چه معامله داشت گفتند که مارا پا بزنجیر کرده بکارگل داشته بودند
بعد ازان نواب معلی القاب بجهت استخلاص اسیران
جانب سلطان که در قلعهٔ بنگلور وظیفه بمقدار خوراک خود از سرکار
یافته بآرام تمام بودند چٹهی بنام کرنیل متعینهٔ قلعهٔ مذکور نوشت
چنانچه حسب الحکم نواب معلی القاب خلاصی یافته روانهٔ
سرینگپتن شدند پس ازان درباب واپس دادن قلعهٔ
بنگلور ونندی درگ وماکری وغیره قلعجات متعلقهٔ سرینگپتن
پروانجات بنام سرداران متعینهٔ قلعجات مذکور بدین مضمون
نوشته فرستادند که جمله اسباب جنگ که درحین انتزاع قلعه از
قبضهٔ قلعه داران سرکار سلطان ذیشان درون قلعه یافته اند وبعدازان
نظر باستعداد عرصهٔ جنگ هرقدر سامان جنگی واذوقه وغیره که از تردد
خود درون قلعه ذخیره کرده باشند همگی آنرا تعلیقه نموده منتظر
ورود جنود عساکر منصوره باشند تادر خالی کرده دادن قلعه بدست
اهلکاران سرکار سلطان هنگام مرور مواکب منصوره بنواحی
قلعجات مذکوره بهیچ نوع حالت منتظره باقی نماند بمجرد رسیدن
افواج بحرامواج سرداران متعینهٔ سرکار فرد تعلیقه معه کلید
قلعه سپرد اهلکاران سلطان نموده باجمعیت خود ازآنجا برخاسته
داخل لشکر ظفرپیکر شدند وبهمین مضمون پروانجات انگریزی

بنام عاملان متعینه حضور درباب گذاشت دیهات
متعلقهٔ سلطان بمهر و دستخط نواب معلی القاب مزین
گردیده حواله سید غلام علی خان وغیره معتمدان سلطان شد
پس از آنجا کوچ در کوچ در نواحی قلعهٔ ماکری منزل نمودند
سردار متعینه قلعهٔ ماکری در حین مرور موکب منصور در نواحی
قلعهٔ مذکور باجمعیت خود شرف ملازمت حاصل کرده رسید
قلعه معه تفصیل اجناس که از اهلکاران سلطان موصوف
گرفته بود بحضور گذرانید همچنین قلعه دار هسور نیز ذخیرهٔ غله وغیره
اجناس را معه کلید قلعه حوالهٔ اهلکاران سلطانی نموده رسید گرفته
بالشکر ظفر پیکر ملحق گشت از آنجا در عرصهٔ چند روز بموضع کونکل
نزول اجلال فرموده پنجم ماه اپریل حسب الاستدعای بمهمانی
تاتیا صاحب بهادر معه رفقا بخوشی تمام طعام خورده محفل آرا گشتند
وقت رخصت تواضع خلعت وجواهر وفیل واسپ وعطر
وپان گرفته بدیرهٔ خود تشریف آوردند از همان مقام هری پندت
تاتیا برای رخصت معه سرداران همراهی خود بدیرهٔ لارد صاحب
آمده رخصت خواست چنانچه بندگان نواب معلی القاب
برسم هندوستان خلعت فاخره معه جیغه و سرپیچ ومالای
مروارید وسپر وشمشیر واسپ معه ساز میناکار وفیل وپالکی
مغرق وغیره لوازم تعظیم وتکریم تواضع تاتیا صاحب وسرداران

همراهی ایشان نموده رخصت ارزانی داشتند فردای آن
فوج مرهته از لشکر ظفر پیکر جدا شده رهسپرای سمت پونه شد روز
دوم نواب معلی القاب بدیره نواب سکندر جاه تشریف
بردند و خلعت و جواهر و اسپ و فیل تواضع گرفته ازانجا
رخصت شده آمدند بعد ازان هفتم ماه اپریل نواب سکندر جاه
و اعظم الامرا و سیف الملک و رای رایان و رای شام لعل
بهادر جهت رخصت بدیره لارد صاحب تشریف آوردند
ازین طرف نیز حسب المدارج همه رسمیات بعمل آمده
و آنگاه تفرقه فریقین روداد پس ازان نواب معلی القاب
شهزادگان را همراه گرفته باچندین کوچ و مقام شانزدهم ماه می
متصل قلعه انور پرتو نزول افگندند فردای آن سود اوراق
باچند کس از رفیقان خود که اکثری متوطن آنمکان بودند
بدیدن قلعه رفت بانی این قلعه راجه بود بکمال ثروت و نخوت
از نسل پاندوان که تمام ملک کرناتک از سرحد
باغ ارم تا سیت بن را بیسر بقبض و تصرف خود داشت
و چون بملک بالاگهات از قوم نایر قهرمانی بود پر صولت که تسخیر
ملک پائین گهات اراده میداشت چنانچه درمیان
هر دو راجه همیشه جنگ میماند ازین جهت راجه ملک کرناتک
برای حفاظت ملک خود قلعه مذکور ساخته بود در زانت

و متانت قلعه مزبور را ازینجا قیاس باید کرد که از وقت احداث تا اینزمان قریب هزار سال گذشته هنوز عمارت قلعه روی کهنگی ندیده و ترمیم طلب نگردیده اگر این حصار را با دژ رویئین ماژندران نسبت دهند بجاست بعد ازان اضعف الخلایق بتقریب سیر مکانات درون قلعه رفت استحکام در و دیوار و متانت سقف مکانات قلعه مذکور انچه بتحریر درآید محل استعجاب تواند بود لاجرم عنان شبدیز قلم را انعطاف نموده بمطلب می پردازد که از بستم ماه مي بکوچهای متواتر بتاریخ بیست و نهم ماه مذکور داخل شهر چیناپتن شده نواب معلی القاب بسوی امیر باغ عمارت کرده نواب والاجاه بهادر رونق افزا شدند و نواب والاجاه و عمدة الامرا بهادر که با حشم و خدم منتظر مقدم فیض توام بودند بمجرد رسیدن سواري خاص باستقبال رفته با نواب معلی القاب معانقه و مصافحه نموده رونق افزای آن مکان گشتند و شهزادگان را درون قلعه بحویلي دلچسپ و عالیشان فرستادند هنگام عبور لشکر از شهر چیناپتن عجب انبوهي و طرفه شکوهي از نظارگیان بنظر درآمد که هر وضیع و شریف از اناث و ذکور با لباسهای رنگارنگ و ساز و سامان گوناگون بیرون شهر دورسته ایستاده تماشا میکردند و اهل سواري بر اسپان خاصه زین زرین

بسته و سلاح بران راست کرده نمودار می شدند و جمعی پالکی
سوار با طمطراق بسیار برسم استقبال می رفتند حتی جماعه نسوان
هم بباعث شوق از بالای سقف و رخنهٔ دیوارها نظارگی
بدایع قدرت آفریدگار بودند که قادر برحق چگونه بندهٔ خاص خود را
با فتح و نصرت از بلای قحط و عسرت غانم و سالم باز آورده
چون جان در تن و روح در بدن در این ملک متمکن گردانید
سوقیان و اهل حرفه در دو رسته دکاکین هرگونه نفایس
و رغائب فراهم چیده بازار بیع و شری گرم داشتند ازدحام تماشائیان
و ازدحام نظارگیان بشوق مشاهدهٔ جمال باکمال آن یوسفان
زندان فرقت و غربت و عزیزان مصر حرمت و عزت
یعنی شهزادگان والادودمان که همراه لشکر ظفر نشان بودند
بسان زلیخا جویای لقا بدان درجه بود که توان گفت که تزاحم
انظار حاجب تماشا گردیده کم کسی را دیدن جمال جهان
آرای ایشان اتفاق افتاد الغرض آن نور چشمان سلطان
ذیشان را چون مردم دیده غایب از چشم زخم مردمان
در حدقه قلعه چینا پتن که از آشوب فتن مامن بود نشانیده ملازمی توپها
سر کردند تا آنزمانکه جناب نواب معلی القاب وارد آنجا بودند
بعد یکروز همیشه برای دیدن شهزادگان والا تبار درون قلعه
تشریف فرما می شدند بعد چندی با ملاحظهٔ گرفتگی خاطر شهزادگان

ممدوح که دوام تمکن دریک مکان اگرچه روضه جنان باشد
موجب آن میگردد این معنی را خاصه از متقیضات طبع بشری
قیاس کرده متصل قلعه مذکور قطعه گلزمین فردوس برین که
عمارات رنگین وفضای دلنشین داست برای سیر
و تفریح طبع شهزادگان تجویز نموده بنظر اینکه طبایع صبیان
مائل گلگشت باغ و بستان ولهو و لعب می باشد چنین
مقرر ساختند که هرگاه خواسته باشند از قلعه برآمده معه استاد
و اتالیق که بهمراهی ایشان از حضور سلطان ذیشان مامور بودند
روزانه بسیر و تماشای آن گلزمین و شبانه درون قلعه آمده بآرام
و استراحت می پرداخته باشند

روایات منشی حمیدخان ملازم نواب گورنر جنریل لارڈ
کارنوالس بهادر که درین مهم حاضر بود باتمام رسید؛

ذکر تولد بادشاه والاشان طیپو سلطان وخصوصیات تعلیم و تربیت ایشان ؛

سلطان گیتی ستان حضرت طیپو سلطان بیستم شهر ذیحجه روز شنبه سنه ۱۱۶۳ ہجری قدسی مطابق ۱۷۴۹ع بولادت پر سعادت خویش دودمان حیدری را منور گردانید مادرش دختر نواب میر معین الدین بود میگویند که این بانوی پاکدامن بر وفق عادت و عقیدت ستمره هندوستان بزیارت پارسای طیپو ستان نام که دران بلاد بکشف و کرامت و اجابت دعوت شهرهٔ آفاق بود رفته دریوزهٔ همت در بارهٔ سلامت و صیانت آن بار گران امانت نمود دعوتش قرین اجابت گردید و آن مرد پاک نهاد او را بشارت داد که فرزندش بادشاهی عظیم الشان خواهد گردید و فرمود تا او را بنام طیپو موسوم سازند چنانچه بر حسب اشارت آن مرد پاکیزه خو آن فرزند ارجمند باسم طیپو خوانده شد پدر بزرگوارش فاضلان ماهر هر گونه دانش و هنر و استادان کامل هر نوع علم و ادب از هر کشور و دیار طلبیده فرزند گرامی خود را بتاکید تام فرمانداد تا بذل جهد در اکتساب علوم نماید و همت خود را بر اقتنای کمالات دانش و هنر مقصور فرماید چنانچه طیپو سلطان از همه

علوم بهره وافي اندوخته ونیز در آداب سپاهیگري ومصارعت
وتیر اندازی وگوی بازي واسپ تازي وغیر آن در صغر سن
تربیت یافته ودر سن بلوغ آداب حرب وضرب
وقواعد رزم وجنگ فرنگ نیکو آموخته بود نخستین بارکه مهارت
وچابکي او در فنون سپاهیگري ومصاف آرائي جلوهٔ ظهور نمود
در سال ۱۷۷۷ع و۱۷۷۸ع بود هنگامیکه حیدر علي خان بتاخت
وتاراج کرناتک اشتغال داشت درانزمان سلطان نوزده ساله بود
وبرجیشی گران از سواران سبکعنان سپهسالاري داشت ومصدر
نهب وغارت عظیم گردیده حدود مجاور مدراس را یکسر خراب
وویران ساخت کافهٔ سپاهیان اهل سیف وعامهٔ دیوانیان
اهل قلم عظمت وجلال عهد سلطنت او را پیش از وقوع
از صفحات آثار واطوارش مطالعه می نمودند در ماه جولای ۱۷۸۰ع هنگامیکه
افواج حیدر علي خان مانند سیلاب جوشان ودمان بر بوم وبر کرناتک فرو ریخته
سرکردگي فوج میسره تفویض سلطان نموده شده بود واین بهرهٔ
لشکر که از هژده هزار سوار خونخوار وشش هزار پیاده جرار
ودوازده ضرب توپ میداني باجلوی وجود پذیرفته از بهر تسخیر
مرز بوم سرکارات شمالي نامزد شده بود ششم سپطنبر باجمعیت
مسطوره باضمیمه هشت هزار مرد دیگر که بکمک او درقیادت خالش
میر علي رضا خان بهادر که ملحق او گردیده بود بر سر فوج کرنیل بیلي

درحدود پریاپالم حمله آورد ولیکن پس از ستیز و آویز درشت
از میدان کارزار کناره گرفت اگرچه بر اعادي بکام دل مظفّر و فیروز
نگردید باری بغارتیدن ذخیره و بنگاه ایشان را بروز سیاه هزیمت
خوردگان نشانید در جنگ دهم روز همان ماه فوج انگریزان یکسر نیست
و نابود گردانیده شد و پس ازانکه ارابه های باروت کرنیل بیلي را
سوخته و پرانیده بود سواران خود را پیش رانده بر افواج انگریزي
زد و از هم پاشید مورد عنایت تحسین و آفرین والد ماجدش گردید
و ازان روز پسر روشن اختر خود را از میان سپهداران و گزین
سرلشکران پنداشت دران هنگام که حیدر علیخان محاصره آرکات پرداخته
قلعگیان را بر تسلیم مضطر ساخته طیپو سلطان حاضر بود و بر کارهای قلعه کشائي
مبتني بر کمال هنروري و چابکي و زورمندي ناظر و ازان پس خودش
بنفس نفیس محاصره ویلور و چنگلپیط و وندیواش اشتغال ورزید
و در سال ۱۷۸۱ع هنگامیکه حیدر علي خان با جنود خود متوجه سمت جنوبي
شده بود تا بر سر چناپلي حمله برد طیپو سلطان را با جمعیتش پس
گذاشتند تا کار محاصره ویلور و وندیواش بانجام رساند ولیکن باستماع
خبر فیروزي سرئیري کوط در پورتونو از تمامي جد و جهد که در استفتاح
این قلاع بکار مي برد دست بر داشت و هر دو کس پدر عالي گوهر
و پسر بلند اختر همت بر نگاهداشت فوج جدید و جبر آنهمه نقصان
که درین رزم و پیکار صورت گرفته بر گماشتند بعد ازین طیپو سلطان

بتجدید کار نامه رستمي پرداخته و نام مردهٔ دلیري در هندوستان
زنده ساخته فوج کرنیل بریتهویطر را در هیزدهم فبروري سال ۱۷۸۲
برکنارهٔ رود خانه کولیرن تمامتر زدو خست میگویند که او چنانکه
درین رزم وستیز جوهر مردي و مردانگي خود بر خویش و بیگانه وانمود
همچنان سنگدلي و بیرحمي خود را نیز هویدا گردانید و اگر موشیر
لالي و دیگر منصبداران جماعه فرانسیس بشفاعت و جانبخشي
اسیران دشمن سعي نمودندي متنفسي از فوج هزیمت یافته
انگریزي از دست سیاستش جان بسلامت نبردي بسیاري
از منصبداران انگریزي که زخمهای کاري خورده بودند روانه
سرینگپتن گردیدند روزها این اسیران مسکین در تاب آفتاب
مي سوختند و شبها در خیمه تنگ مانند میشان و گاوان در آورده
میشدند پس ازین واقعه انگریزان با جماعه مرهته عقد صلح و صلاح
موبد بستند و در ایشان یاراي آن پیدا گردید که افواج خود را
باستخلاص کرناتک بفرستند چنانچه فوجي گرانمایه براه دریا بسرکردگي
کرنیل هنبرطن در ماه آگسط از جزیرهٔ بنبیٔي فرستاده شد تا
برمرز و بوم ملیبار یورش کند کرنیل سطور در کالیکوت فرود آمد
و در عرصهٔ قلیل آن شهر را بتصرف خود در آورد سپس بدین فیروزي
قوي دل گشته کرنیل مذکور در اندروني بهرهٔ ملیبار دستیازي
نمودن آغاز کرد و راه پالیکاچري برگرفت وقلاع پانیاري درام

گرهی و سنگاری کوته با دیگر بقاع حصین و استوار که مشرف اند
بشارع هائیکه جز آن عبور لشکر را راهی نبود مسخر گردانیده
سپهر حاصل محالات تنجاور و مالوه را از تباهی لازم یورش و لشکرکشی
وارهانید . بمجرد رسیدن خبر تگ و تاز کرنیل هنبرسطن سلطان
بسرعت باد وزان با فوج دریاموج هو قطره زنان در رسید
تا بمدافعه یغماگران پردازد لشکر انگریزی نهم ماه اکتوبر بظاهر شهر
پالیکاچری رسید ولیکن چون کرنیل هنبرسطن آن مقام را استوارتر
یافت از آنچه گمان داشت و خبر وصول لشکر گران دنبال او در
افواه عوام افتاده بود بنابران صلاح وقت و بهبود از آن مهلکه کناره
گزیده ولیکن در اثنای کوچ اول روز فوج محافظ آغروه و جمعیتی گران
از سواران سلطان که پیشتر از فوج انگریزی رسیده بود بتعاقب
فوج انگریزی پرداختند و اسباب و آذوقه ایشان را بسیار
بغارت بردند سلطان عزیمت آن داشت که بهر نهجیکه دست دهد
افواج خود را در میان ساحل دریا و فوج انگریزی در اندازد و بدینوسیله
راه نجات و گریز بر ایشان مسدود گرداند اگرچه تدبیر آن
سپهدار نامدار بکمال هوشمندی و چابکی بکار رفته بود ولیکن از غایت
حزم و احتیاط کرنیل هنبرسطن منصوبه آن سپهدار ستوده فرجام
نیک انجام نگردید و فوج انگریزی بسلامت بیستم نومبر
بموضع پانیاری رسید پس از آنکه گوناگون زحمت و مشقت

از رهگذر تعاقب و حملات سواران سلطاني خاصه ورود وروز
پسین کوشش برکشید قلعه پانیاري متصل دهنه رودي بزرگ
بر ساحل دریای شور بقرب چهل میل انگریزي بر جانب
کاییکوت واقع است کرنیل مکلود بافوجی سبکمایه باعانت
کرنیل همبرطن بدو پیوست و کرنیل مکلود نسبت بکرنیل
همبرطن بمزید قدامت خدمت امتیاز داشت سرکردگی لشکر
بدو بازگردید پس ازان بزودي افواج خود را بمقام شایسته
کارزار متصل دریا نهاده میسره و میمنه ومقدمه آن را بمورچال و پشته
مستحکم ساخت و سپهداران جهازات پادشاهي چونو پند پیحري را
فرمان داد تا هرقدر نزدیک تر بساحل ممکن باشد لنگر اندازند
تا بتوپهای مراکب بحمایت لشکرگاه پردازند هنوز درین
نظم و نسق بودند که لشکر سلطان که از هشت هزار پیادگان خونخوار
و چار صد مرد فرنگي و ده هزار سوار جرار و بیمر حشر یغماگران وجود
پذیرفته بمقابلهٔ معسکر انگریزي فرود آمده چند روز بسر دادن اتواپ
پرداختند آخر سلطان موصوف پیادگان خود را در سه روه منقسم
ساخته موشیر لالي با جوانان ملک خود بتقیادت یکی ازان
سه روه پرداخته بر صفوف افواج انگریزي پر دلانه بتواتر حمله آورد
ولیکن ناکام بازگشت و دو صد کس از فوج سلطاني کشته شدند
و جنود قاهره از رود پانیاري عبور نموده بر جانب دیگر رحل

اقامت انداخت شب یازدهم ماه دسنبر منهیان اخبار
وحشت بار رحلت والد بزرگوار او را گوشگزار سلطان
کردند ناچار بر جناح استعجال بصوب سرینگپتن نهضت
فرمود و بیستم ماه دسنبر سنه ۱۷۸۲ع بر مسند حکومت جلوس
فرمود و پس از واگزارش رسوم ماتمداری و ضبط و ربط ضروری
امور ملکداری بصوب ممالک آرکات باز گردیده بتصدی
منصب جلیل سپهسالاری افواج پرداخت ولیکن خبر تسخیر
جنریل میتهوس ادنور را و تکرار استماع اخبار فیروزی افواج
انگریزی در نواح بدنور و در جوار سواحل ملیبار سلطان را بران
آورد که از تمامی فتوحات حالی و فیروزیهای متوقع استقبالی
در ممالک آرکات دست واکشیده متوجه حمایت و حراست
ممالک محروسه شود که در نظرش بیشتر قدر و منزلت
داشت گردد چنانچه افواج سلطانی از راه چنگامه در اوائل ماه مارچ
سنه ۱۷۸۳ع بر گذشتن آغاز کرد و تا آخر ماه متنفسی در ممالکت
آرکات نماند سلطان موصوف بانهایت سرعت کوس
ارتحال بصوب بدنور نواخت و با حشم بسیار از افواج در اوایل
ماه اپریل در ظاهر بدنور نمودار گردید جنریل میتهوس که سلوک او
درین مهم یکسر مقارن خطا و غفلت است بجای آنکه مقام
جنگ شایسته و دره تنگ کوهستان که پناهگاهی مستحکم

بودی بدست آوردی تا ازانجا بهنگام ضرورت و اضطرار
ممکن بودی که بسوی ادنور یا دیگر بقاع محکم و حصین بازگشتی و درانجا
هرگونه مدد و اذوقه از راه دریا بدو رسیدی خود را در شهر بی پناه
بدنور عرضه یکسر افواج بحر امواج میسور که قیادت و سرکردگی آن
بنفس نفیس امیر صائب تدبیر باز بسته بود ساخت و بناچار
تن به بیچارگی و مجبوری و محصوری درداد فوج انگریزی ششصد
مرد فرنگی و یکهزار و ششصد سپاهی هندوستانی بود با این جمعیت
سبکمایه جنریل پخته کار ما متصدی آن گردید که بی محابا بمدافعه و مقابله
لشکرکشی سلطان که بیک لک نفر میرسید پردازد ولیکن
دراندک زمانه بگام اضطرار راه فرار پیمود و بحکم ضرورت در حصنی
متحصن گردید و شهر بغنیمه مظفر وا سپرد پس ازانکه پانصد مرد را
از بهترین جوانان خویش بکشتن داده بود و برخی از سپاه گران خود را
سلطان فرمان داد که بمحاصرهٔ حصن پردازد و جمعیتی گرانمایه را
ازان بسوی شاهراه روانه کرد تا در انجا اقامت گزینند و در
کمینگاه اعادی هوشیار نشینند بدین نمط راه بازگشت بر قلعگیان
بر بست چنانچه پس از هفده روز بخت برگشتگان اهل
حصار بدنور بر سبیل اضطرار سر تسلیم پیش نهاده تن باسیری
دردادند این بود قول و قرار با قلعگیان که حرمت اهل قلعه سالم
داشته شود و اسلحه شان بر پشته قلعه توده کرده شوند آن مال

وخواسته که خاص ازان ایشان است نزد خود نگاهدارند و آنچه
از آن سرکار کمپنی بهادر باشد تسلیم کنند و باید که ایشان از
کوتاه‌ترین راه‌ها تا ساحل برند و از آنجا بر جهاز نشسته به بمبئی
روانه شوند در راه و منزلگاه باذوقه و دیگر حوایج یاری کرده خواهند شد
و صد کس از سپاهیان جنریل خودش با اسلحه خویش
پاسداری وی پردازند بیست و هشتم اپریل سنه ۱۷۸۴ع
سپاه مسطور از قلعه بیرون آمدند و سلاحهای خود را توده کردند و
چون قریب یک میل راه از بدنور طی کرده بر ساحل اقامت
انداختند گردا گرد شان جنود سلطانی محیط بود روز دیگر بر جنریل
و عملدارانش چنان فرمان رفت که در حضور امیر حاضر گردند
و پس از پژوهش در قید سخت داشته شدند بعد دو روز
منصبداران لشکر و بخشی فوج و داروغگان طلبیده شدند و همچنان
در بند و قید داشته بخشی به خیمه‌گاه باز آمد و منصبداران با رسوائی
تمام پیش امیر برهنه ساخته و پژوهیده شدند زر بسیار
نزد شان یافته شد شانزده روز در آفتاب گرم برهنه تن پابزنجیر
تا آن قلعه‌جات که در اندرونی بهره ممالکت اند رفتند اگرچه
این معنی متیقن است که جنریل در سختی تمام مرد ولیکن در
کدام اذیت خاص مرد هیچ معلوم نیست و احتمال قوی است
که با تعذیب سخت سرش بریده باشند و منصبداران

دیگر نیز همین تانجابه جانگزا چشیدند و سلطان شرایط تسلیم را
نسبت بتباهکیان سطور بشکست و بدین گونه عذاب
شدید ایشان را عقوبت کرد بعلت آن مال و متاع
دزدی که جنرل میتهوس در بدنور یافته وهوسناکانه سلوک
آنسپاه در بارهٔ یورش کردن و گرفتن بعضی محال را که در
ممالک محروسه او بود چنانچه این همه مراتب را سلطان
خودش بیان میکرد بهرصورت این معنی نیز قرین قیاس
است که مجبور گردیدن او از تسخیر ممالک آرکات
از جهت تاخت وتاراج که این فوج انگریزی در ممالک محروسه
او مصدر آن شده یکی ازان بواعث بود که اورا براینگونه
سیاست و عذاب بر نهج انتقام تحریض نمود پس از
استخلاص بدنور سلطان موصوف بزودی بالشکر جرار
وحشم بیشمار بجانب منگلور نهضت نمود وازین روکه آن
مقام از بنادر نامدار ممالک محروسه او بود انتزاع آن بتخصیص
وجهه همت والانهمت او گشت اگرچه قشون چهل و دوم
وچند پلتن از سپاهیان هندوستانی در قیاوت میجر کنبل
بحراست آن مقام بیکو اشتغال می نمودند ولیکن باوجود انبوه بیحد که همراه
سلطان درین یساق بود کار محاصره و مهام قلعه کشائی همگی بر فوج
فرانسیس که ممدو معاون او بود افتاده چنانچه همین جماعه بابرآوردن

مورچال و دمدمه بذل جهد نمودند و بمساعي ايشان در اوائل
ماه جولائي آنچنان تزلزل در بناي حصار راه يافته بود که هر روز محصوران
توهم يورش ميداشتند مقارن اينحال خبر صلح و آشتي که در ميان
طبقهٔ انگريزان و جماعه فرانسيسان در فرنگستان منعقد شده بود
در معسکر سلطاني رسيد بمجرد استماع اين خبر فرانسيسان فوج
سلطاني از قتال و جدال با انگريزان ابا نمودند وقوع اين واقعه
سبب نهايت غضب سلطاني نسبت بجماعه فرانسيس
گرديد و چون نيکو ميدانست که سپاه هندوستاني او بر کفايت
اين مهم دسترس ندارند بنابران گاهي باستمالت و ملاطفت و گاهي
بتهديد و معاقبت مي پرداخت تا ايشانرا باز بر سر کار آرد وليکن
هيچ سود نداد آخر کار طبقهٔ فرانسيسان لشکرگاه او را واگذاشتند کار
محاصرهٔ منگلور پس از انصراف جماعه فرانسيس بتضييق محصوران
و مسدود نمودن راه دخول و خروج برايشان کشيد و از رهگذر
فقدان اذوقه و مال قلعگيان بنهايت تنگي و سختي رسيد
چنانچه سلطان موصوف را اميد قوي بود که در روزي چند آنمکان
مستخلص خواهد گرديد وليکن وصول جهازي بکاوه با کمک گران
و اذوقه فراوان که از بمبئي براه دريا فرستاده شده بود او را نا اميد ساخت
سپس پيغام صلح در ميان آمد سلطان باشتي رضا داد و در
اوائل سال ۱۷۸۴ع مسر جارج استاتطن و دو سفير ديگر

از مدراس بمعسکر سلطان رسیدند و در یازدهم مارچ عهد و پیمان مصالحه بسته شد بدین شرط که اُسرای طرفین از هر دو سو خلاص کرده شوند و محالات یکی که هنگام جنگ و پیکار در تصرف دیگر در آمده بخداوند آن تفویض نموده آید چنانچه حصار منگلور و اونور و دیگر قلاع که انگریزان متصرف آن شده بودند باز داده شد اگرچه درباره تسلیم قلاع و ضیاع از طرفین شرط معاهده باتمام رسانیده شد ولیکن درخصوص شرط دیگر که اطلاق اسیران باشد زنهار از طرف سلطان موصوف ایفای آن صورت نگرفت پیشترک توثیق عهد و پیمان با انگریزان رفتار جماعه ناهنجار مرهته سلطان را برافروخته کرده بود و چون درین زمان لشکر جرار و مظفر در زیر فرمان داشت و روزگار موافق بنابران فرصت کار مغتنم شمرده خواست تا معامله خصومت را با آنجماعه پرخاشخر بمیانجی تیغ آبدار یکسو و کوتاه گرداند چنانچه برطبق این عزیمت ممالک ملیبار را واگذاشته از راه بدنور در خطه سیر حاصل شانور در آمد این خطه از قدیم الایام در تصرف اسلاف نواب عبد الحکیم خان بود و چاریک خراج آن بجماعه مرهته داده میشد در سال ۱۷۷۶ع حیدر علی خان بهادر برین مرز و بوم تاخت آورده نواب آنرا بزور در سلک خراج گزارانش منسلک ساخته و دختر او را بزنی پسر کوچکش کریم شاه برگرفته اگرچه نواب شانور را بدودمان حیدری

بدینمط رابطه و پیوند صورت گرفته بود ولیکن ورود سلطان را بدان
سرزمین و ملاقات او را ناپسندیده انگاشته در ممالک محروسه
مرهته در آمد این حرکت از و بر طبع غیور سلطان ناگوار آمد و بفتوای
انتقام آن خطه را یکسر تاراج و غارت کرد و دولتسرای او را منهدم
و خراب گردانید و قلعه بنکاپور را سوخته با خاک سیاه برابر ساخت
و از شانور بر قلعهٔ دهاروار و بادامی نامبرده هر دو را بگرفت و از
جهت تسخیر این دو قلعه ممالک محروسه او بر تمامی محالات
جنوبی ممالک جماعه مرهته که در میان رود نانه کپوریه و کشتنه واقع
اند مشرف گردید بدین فتح و فیروزی مستظهر گشته عزیمت
آن کرد که رود کشتنه را عبور کرده افواج خود را در ممالک
مرهته در آورد و آشوب محشر بر پا سازد ارکان دولت پونه
از لشکرکشی او ترسان و اندیشناک گردیده بارسال
سفیران چرب زبان خواستند که سورت غضب او را
ساکن گردانند و عهد پیمان صلح و صلاح در میان آرند در اواخر
سال ۱۷۸۴ع عهد و میثاق آشتی بسته شد و مقتضای عهد اینکه
سلطان موصوف بر تمامی ممالک مفتوحه حال خود متصرف
و فرمانروا باشد جز شانور که بنواب آن باز دهد بدان شرط که او چار
یک حاصل آنرا به پیشوای جماعه مرهته میداده باشد چون سلطان
نامدار بدین نمط صلح و آشتی غالبانه با تمامی اعادی خویش درمیان

آورد و مظفر و منصور بدار الملک میسور سرینگاپتن نهضت فرمود اکنون سلطان اقتدار و حکومت خود را مستقل و پایدار می یابد و جمهور رعایای ممالک محروسه اش را مطیع حکم و فرمان و امیران و مهتران جوار را معترف رفعت و علو شان خود می بینند و بفتوای جاه و جلال دارائي بر سریر فرمان روائي جلوس میکنند در سال ۱۷۸۵ سلطان موصوف بر خطهٔ ادهوني که جاگیر مهابت جنگ خواهرزاده نواب نظام علي خان بود بجبر متسلط گردید نیز بقیه بهره ریاست نواب کرنول و کرپه را که بهره کلان آن را پدر بزرگوارش در سال ۱۷۷۸ و ۱۷۷۹ مضاف ممالک محروسه خود ساخته بود بتصرف خویش آورد و بدینوسیله اورا بر قلعه امتیاز گده که از قلاع حصین و نامدار در ممالک هندوستان شمرده می شود و تا مدت مدید نواب مرحوم حیدر علي خان و جماعه مرهته بدان چشم طمع بر دوخته بودند تسلط و تصرف پیدا آمد چنان معلوم می شود که سال ۱۷۸۶ از سنین دارائي سلطان والاشان در ضبط و ربط امور خانگي و ملاحظه قلاع و حصون ممالک محروسه و پژوهش خزاین و ذخایر بسر شد چون از نظم و نسق امور ضروري واپرداخته بسرینگاپتن مراجعت نمود فرمان داد تا هرگونه اشیا و املاک بادشاهي را بر شمرده دفتري منقح پرداخته شود و جواهر و زیورات و دیگر نفایس گران بها را تقویم نموده

بعرض حساب درآرند چنانچه تمامی خزاین سیم و زر و دیگر
نفایس ثمین پس از تقویم مساوی مبلغ هشتاد کرور
روپیه گردیده عدد زنجیر فیلان به پنجهزار رسید و شمار قطار
شتران بشش هزار و سی هزار اسپ تازی و چهار لک
راس گاو نر و یک لک گاو میش و شش لک میش
و سه لک تفنگ توره دار و سه لک تفنگ بندوق و دو لک
شمشیر آبدار و بیست و دو هزار ضرب توپ تفنگ
و ... بیست هزار ذخیره باروت و دیگر جنگی اسباب و آلات ساز بود
تفصیل اشیای منقوله وابسته سرکار دولتمدار سلطان و
املاک غیر منقوله چون عمارات و باغات و کارخانجات
تجارتی و غیره ازین شمار بیرون است از انجمله یکصد و بیست
و پنج قطعه باغ از آن سرکار سلطانی بود و قیاس دیگر املاک همین
توان کرد که گفته اند * ع * قیاس کن ز گلستان من بهار مرا *
و عدد افواج جنگی مع سوار هزار و پیاده های خونخوار مرتب و مسلح
یک لک و چهل و چهار هزار و علاوه آن یک لک و هشتاد
هزار سپاه جهت حراست و حمایت حدود ممالک و خزاین
بودند سلطان دستور نواز بهر افواج خویش بروی کار آورده
یعنی از بهر بخشهای مختلف لشکر اسمای نوایجاد کرده الفاظ
فرمان که سپاهیان را بوقت رزم می دهند پیش ازین

در زبان انگریزی یا فرانسیسی بود حالا در زبان فارسی
و ترکی مقرر نمود نیز فرمان داد تا ذخیره غله که تا مدت یک سال
از برای یک لک فوج کفایت کند فراهم ساخته در انبار خانه
سرینگاپتن نهاده شود و همچنین در قلاع دیگر نیز بر حسب مدارج
شان ذخیرها آماده کرده آید در سال ۱۷۸۷ و ۱۷۸۸ همت سلطان
تماماً مصروف تسخیر کورگ و خطهای ملیبار بود راجه کورگ
پس از مدت چهار سال که در اسیری سلطان بود از زندان
گریخت و مصدر آنگونه شورش و هنگامه گردید که آخر کار دران
فیروز مند گشت و لیکن نائران ملیبار برخی مستاصل گردانیده
شدند و اکثر در جرگه مسلمان در آورده و بعض دیگر بممالک
انگریزان یا هواخواهان شان فرار نمودند میگویند که سلطان دین پرور
هفتاد هزار نصرانیان را که از مرز بوم ملیبار باسیری برده بود با یک
لک هنود کسوت اسلام پوشانیده و آنچه مطمح نظر سلطان
از توسیع حوزهٔ اسلام و تکثیر توابع و خدام بود بظهور رسید زیرا که
چون این مظلومان دردمند کیش و کنش فرمانفرمای خود برگزیدند و در
جرگه مسلمانان در آمدند در عدت جماعه اسلامیه در ممالک
محروسه سلطان افزایش پدید آمد اراده سلطان در اجرای
شرایع اسلامیه مقصور بر ساکنان ملیبار نبود بلکه باشندگان کوئنباتور
و دیگر بخت برگشتگان هنود که بمعرض عتاب او در می افتادند

ہمین زہر آبہ می چشیدند و آخر نوبت بدیوان نامدارش پورنیہ نیز رسیدہ بود اگر شفاعت والدہ ماجدہ سلطان کہ خاتونی بود مومن دل پاک طینت درمیان نیامدی او نیز باجبار مسلمان ساختہ شدی و در ہمین زمان فرمان سلطانی صادر گردید کہ تمامی معابد و ہیاکل ممالک محروسہ را یکسر منہدم و ویران سازند و رسم خرید و فروخت اشربہ مسکرہ از میان بردارند و یکسر درختان خرما و تار را از بیخ و بن برکنند و در آیندہ نہ نشانند پس از عہد و پیمان با انگریزان در سال ۱۷۸۴ع سلطان موصوف سید غلام علی خان و دیگر دو سفیر دیگر را بدولت فرانسیسہ فرستادہ بود از بہر مباحثہ و مطارحہ دربارہ مصالحہ کردن آنقوم با انگریزان و شریک رنج و راحت گشتن با دشمنان سلطان موصوف و از بہر تحریض کارگزاران آن دولت بر تجدید مخالفت و منازعت با انگریزان و ہدایای گران بہا و مکاتیب موسومہ سلطان روم و بادشاہ فرانس مصحوب ایشان ساختہ شدہ در بعضی از شہور سنہ ۱۷۸۴ سفیران مسطور از ہندوستان روانہ فرنگستان گردیدہ بدار الملک قسطنطنیہ رسیدند بر متخبران آثار و اخبار پوشیدہ مباد کہ سفیر چرب زبان و آداب دان سید غلام علی خان دو مرتبہ از سرکار سلطانی بدولت عثمانیہ روانہ کردہ شدہ مرتبہ اول ہنگام جلوس ٹیپو سلطان بر سریر فرمانفرمائی باہدایای

جزیله رفته و مشمول عواطف سلطان روم با تحایف خاصه آن بلاد
از برای سلطان دکهن باز گشته و بار دوم همان سفیر صایب تدبیر
با مکتوب محبت اسلوب ارسال نموده شده و با نامه سلطان
روم که در کتاب مندرج ساخته شده مراجعت نموده ازان
باز که سلطان بر تخت حکومت جلوس فرمود تا زمان ارتحال
زینهار از تگاپوی برهم زدن و تباه نمودن اقتدار انگریزان
در ممالک هندوستان نیارامید و چون هیچ حیله و وسیله از بهر اتمام
این مرام قرین قیاس او نمی نمود جز اینکه با جماعه فرانسیس که حریف
انگریزان در هندوستان و در کاردانی و ذوفنونی همعنان ایشان
اند نیکو در سازد و بمقتضای این * مصرع * نشاید کوفت آهن
جز با آهن * بکفایت این مهم بپرداز د بنابران از ناکام باز گشتن
سفیرانش از ممالک فرانس خواست که باز سفیران
ستوده فن شیرین سخن بدار الملک فرانس بفرستد
بنابران از میان ارکان دولت و اعیان حضرت خویش
محمد درویش خان و اکبر علي خان و محمد عثمان خان را برگزیده روانه
منزل مقصود فرمود چنانچه ایشان نهم ماه جون سنه ۱۷۸۸ع در شهر
طولان از مرکب فرود آمدند باد شاه فرانسیسان لویس شانزدهم
ایشانرا با کمال احترام و اکرام تلقی نموده بار دیگر سیوم آگسط
سفیران سلطاني بار داده شدند ایشان مسالت امداد و اعانت

حالي از زبان سلطان دربارهٔ بدر راندن گروه انگریزان از قلمرو
هندوستان نیکو وا نمودند و گفتند که در پاداش این یاري و همکاري
بایمهٔ غنایم که از کسر و نهب اعادي دستیاب و نیمه ممالک
که از کشش و کوشش افواج دولتین فرانسیسه و میسوریه مفتوح
خواهد گردید هدیهٔ دولت علیه فرانسیسه نموده خواهد شد اگرچه پیغام
این سفارت و تقدمه اینگونه اساس ثروت بادشاه
فرانسیسه را بسیار دلنواز بود ولیکن از دسترس او بیرون بود
که درخواستهاي سلطان قبول نماید زیرا که دران زمان گردنش
در زیر بار گران وام مي فرسود بنابران همین قدر در جواب آن
پیغام و پیشکش با سفیران گفت که هواخواهي و صداقت
او را ناظر نشین سلطان کنند و همینکه از کفایت مهمات خانگي
یا خطوب ملکي خویش پرداخته مي شود باعانت و یاریگري سلطان
اشتغال نموده خواهد شد پس ازانکه سفیران سلطان چند ماه در شهر
فرانس بسر بردند و بلوازم مهمان نوازي و مراسم پرشکوه
ضیافت اختصاص داده شدند باز بر مرکب فرانسیسي بعزت
و احترام برنشسته روانه هندوستان گشتند و در ماه مي سنه ۱۷۸۹
بدار الملک سرینگاپتن رسیدند و چون بدان غرض که مطمح نظر
سلطان بود فایز نشدند بانهایت بي التفاتي و سردمهري از حضور احتشام
گنجور سلطان پذیرفته شدند اگرچه سلطان ازان اعانت که از جماعه

فرانسیس داشت مایوس گشت هوای فزدنی جاه و مکنت او را به تسخیر دو قلعه که بنام کرنگانور و جیاکوته خوانده می شوند سلطان را عرضه اخطار جنگ میکنند این قلاع اول در تصرف جماعه ڈچ تا یک صد و پنجاه سال مانده بود در سنه ۱۷۷۹ حیدر علی خان بهادر از آن خود ساخته چون آنجماعه در محاربه که حیدر علی خان را با انگریزان اتفاق افتاده با او یار یگر شده بودند در جلدوی آن بدیشان باز داده شد این حصارها در حدود شمالی تراون کور واقع اند و راجه آن که یکی از هواخواهان جماعه انگریزان بود خیلی شغف بتصرف آن میداشت و چند بار بکار گزاران ڈچ پیغام خریداری داده بود این روداد سبب ناخشنودی سلطان گردید زیرا که آن قلاع در اراضی ملوکه راجه کوچین اند که یکی از خراج گزاران دولت میسوریه است بنابران سلطان از مضافات مملکت خود می پنداشت و در سال ۱۷۸۹ ع سلطان از کار گزاران ڈچ بتهدید مطالبه فرمود و ایشان از سطوت سلطان ترسیده عقد بیع آن قلاع با راجه بسته بزودی بتصرف کار گزارانش واسپردند سلطان ازین معامله خیلی برافروخته در ماه جون سنه ۱۷۸۹ با فوجی سنگین بصوب کرنگانور بعزیمت تسخیر نهضت نمود و راجه تراون کور از انگریزان یاری خواست و سلطان ازین معنی برآشفته بر مملکت راجه لشکر کشید و بیست و نهم دسمبر بر سرحد تراونکور حمله برد ولیکن ناکام باز گردید و بسیاری مردم از افواج

ادورین سیاق گشته شدند و چون این سلوک سلطان که ناقض
آن عهد و پیمان بود که در بنگلور بسته شده و دران صیانت
مرز بوم راجه مزبور یکی از شرایط گرانمایه بود سبب ناخشنودی
جماعه انگریزان گشته بنابران ایشان چند پلتن بامداد راجه فرستادند
ولیکن سلطان با این همه از عزیمت وایستادی نفرمود زیراکه
در ششم مارچ سال ۱۷۸۹ بار دیگر برآن سرحد حمله آورد و باز
هزیمت خورد اکنون توپخانه سنگین از سرنگپتن طلبیده
پانزدهم ماه اپریل بیورش و جوشش عام تمامی سرحد را بقبضه
تصرف خویش درآورد افواج راجه ناچار ازان سرحد بصوب
دارالملک خود بازگشتند سلطان بتعاقب ایشان لشکر فرستادن
مصلحت وقت ندید بلکه بفور متوجه یورش کرنگانور گردید
و پس از محاصره شدید بزودی آنرا مستخلص گردانید و جیکوته و پارور
وکوریاپالی و چند قلاع دیگر را بآسانی تسخیر کرد و چون شمالی
باوکات ترادنکور مفتوح گردانیده شد سلطان فرمان داد تا آنسرحد
را یکسر منهدم و ویران گردانند چون این همه جسارت و
پیشدستی سلطان در پندار انگریزان همعنان نقض پیمان
و اعلان جنگ بود بنابران فوجی بسرکردگی کرنیل هرطلی باعانت
راجه فرستادند و بر جنود بنبئی و مدراس فرمان رفت تا بقیادت
سپهسالاران خویش آماده ضرب و پیکار گردند و مقارن اینحال

پیغام آشتي . جماعه مرهتّه ونظام علي خان از جانب انگریزان
پیش کرده شد تا ایشان با انگریزان همداستان شوند واز
بهر جنگ سلطان لشکر آرایند چون جماعه مرهتّه ونظام علي خان
از سلطان دلها پرداشتند بفور لبّیک اجابت گفتند سلطان
ازین خبر افواج خود را از دستبرد ترّاونکور باز داشته بسریرنگپتّن
برگشت و مکتوبي بکارگزاران مدراس ارسال نموده خواست
که سفیري روانه کنند تا بوجه شایسته خاطرنشین ایشان گرداند
که باعث لشکر کشیدنش بصوب ترّاونکور چه بود جنریل
میدوس از اجابت پیغام سلطان ابا نموده گفت که سلطان
در نفرستادن اسراي انگریزي برحسب شرایط سنه ۱۷۸۴
مرتکب نقض پیمان گردیده است وباهمه عهد همداستاني بر بوم
و بر هواخواه انگریزان دست جبر و تعدي کشاده پانزدهم جون
سنه ۱۷۹۰ لشکري گران که سپهسالاران جنریل میدوس
بود بممالک محروسه سلطان درآمده قلعه کرور را تصرّف
کرد و ازانجا جنریل مذکور به دارا پورام و کوئمباتور متوجّه گشته
متصرف هردو مکان گردید وکرنیل اسطواط ڈنڈیگل و پلیکاچري
را متخلص گردانید وجنریل میدوس عزیمت آن نمود که از
راه کهاتت معبر فیلي داخل میسور شود وماداميکه لشکر انگریزي
در تحصیل اذوقه وغله در کوئمباتور اشتغال داشت کرنیل

فلايد با قشون خويش از بهر تسخير ستيمنگل پيش فرستاده
شد چنانچه اين مهم را جنرل مذكور بآساني تمام سرانجام نمود در عرض
اين دستبرد كه از افواج انگريزي بظهور رسيد هيچگونه مدافعه
و مقابله از جنود سلطاني بعمل نيامد همين رساله سواران سيد
صاحب و جمعيتي از سواران پنداره گاه گاه بتاراج بنگاه و اسباب
سپاهيان مي پرداخت و پس ماندگان افواج را ميكاشت چون
هيچ خبر از جنبش سلطان مسموع نشده چنان معلوم شد كه سلطان هنوز
در حدود جناور سرير نگپتن سكونت ميدارد وليكن سيزدهم سپتمبر طليعه
فوج متعينه كرنل فلايد مقدمة الجيش سلطاني را مشاهده نمود و پس
از ساعتي چند فوج سلطان موازي چهار هزار كس با توپخانه گران
در ميدان كارزار نمودار گرديد و از گوله و گلوله بر افواج انگريزي
باران سخت باريد بازار رزم تمام روز گرم بود و از هر دو سو
مردان كار بسيار كشته شدند شبا هنگام از ميدان كارزار
دور رفتند كرنل فلايد خواسته بود تا بعسكر انگريزي ملحق شود
وليكن از رهگذر عدم پيدا يابان بارکش بر سبيل اضطرار
بهره گرانمايه از بنگاه و توپخانه باز پس گذاشته با قشون خود چهاردهم
سپتمبر روانه گرديد و افواج سلطاني بزودي دنبال آن گرفتند و تمام روز
از هر دو سو بگوله اندازي هاي دور رادور بسر شد وليكن بهنگام چار ساعت
شامگاهي . جائيكه آن قشون رحل اقامت انداخته بود جناب سنايين

صورت گرفته تا سه ساعت قایم ماند و در آخر چون سلطان
بازگشت فوج انگریزي بی دغدغه بسوی ویلاڈي کوچ کرده روز دیگر
بدانجا رسید جنریل میدوس. بمجرد شنیدن خبر رسیدن فوج
سلطاني بفور بکمک کرنیل فلاید شتافت ولیکن رهبران
بجای راه شتمنگال او را بدامیکوته بردند و هردو فوج یکدیگر را نادیده
از هم در گذشتند ولیکن سلطان کوچ جنریل میدوس را حمل
بر حیله نموده پنداشت که او بدین نمط میخواهد که فوج خود را در میان
سرینگپتن و جنود او حایل گرداند بنابران باز پس گشته رود بواني
را باز عبور کرده بر شمالي ساحل آن رحل آقامت افگند ما دامیکه
افواج انگریزي باهم متلاقي شده به کوئنباتور باز گشتند از رهگذر
چابکي وکثرت چارپایان بارکش و نیکو توانا بودن شان بر حمل
ونقل ذخائر و اسباب افواج سلطاني با کمال سرعت وشتاب
و همواره آماده بودن سواران یغماگرش بگرد گشتن حوالي جنود او و
خبردار بودن شان از جاسوسان انگریزي که هر کرا از ایشان مي یافتند
بی دریغ می کشتند وهردم اخبار کوچ و مقام افواج انگریزي بسلطان
میرسانیدند انگریزان یکسر از جنبش سلطان بی خبر می بودند و او از
کوچ و مقام ایشان نیکو آگاه می بود چون کارگزاران مدراس
معلوم کردند که جمعیت سپاه جنریل میدوس ازان کمتر است
که مصدر اثری شایسته در مقابله جم غفیر جنود سلطان تواند گردید

بنابران کرنیل مکسوئل را فرمان داده شد که با جنود خود متوجه کوئنباتور
گردیده با جنریل میدوس ملحق شود منهیان این واقعه را بسلطان
رسانیدند و او بزودی از بهر مقابله کرنیل روانه گشت و تا سه روز
هنگامه گوله اندازی بر قشون کرنیل گرم داشت ولیکن کرنیل
مسطور از مقابله او کناره گزیده انتظار وصول لشکر جنریل
میدوس میکشید چون نهم ماه نونبر از وصول جنریل موصوف
بسلطان اعلام نمودند بزودی روانه پولاپیتی گردیده افواج خود را
فرمان داد که بی مقابله غنیم بدو پیوندند و ازین رو که سلطان در خود یارای
مدافعه افواج اعادی ندید عزیمت آن کرد که درین خصوص برویش
پستر والد مرحوم خود اقتدا کند و رفتار او را در امور کارزار دستور العمل
خود گرداند و بجای حراست و حمایت ممالک محروسه خویش
بلاد و عباد ممالکت اعادی را بآتش و آب تیغ طعمه حرق و غرق
گرداند بنابران بجای نهضت نمودن بمیسور کوس ارتحال
بصوب جنوب از نواحی شمال می نوازد بدین نیت که در بوم
دیره تانجور در اید و بیک ناگاه بر ترچناپلی حمله آرد ولیکن چون برود
کاویرون رسید بمشاهده حال رود که در عین طغیان بود بغایت
دلتنگ گردید زیرا که عبور کردن رود اگرچه ممکن بود ولیکن افواج
اعادی در تعاقب او بودند و میخواستند که راه بازگشت را بروی
بسته سازند بنابران بسوی دست چپ بازگردید و در اثنای راه

آنهمه دهات را که دید یکسر بنهب و تخریب آن پرداخت
در ماه دسنبر تهیاگده را محاصره نمود ولیکن اثری بران مترتّب نگردید
پس از هفده روز محاصره براه ترنامل و چتاپت و واندیواش
پیشتر رفت و در اثنای راه از عادت معهود خویش که
تخریب بلاد و اسیری برهمنان و آلوده گردانیدن معابد باشد
وا ایستاد نفرمود و بعد ازان متوجه پاندیچیری گردید شاید بدین امید که
از جماعه فرانسیس امدادی یابد باید یشان تجدید عهد وفاق و اتفاق
کند ولیکن چون حاکم ایشان با انگریزان عهد کرده بود که زنهار
باعانت طرفی از فریقین نپردازد ازانجانب ناکام برگشته قلعه
برماکایل را در تصرف خود در آورد و در زمان این جنگ و جدال
سلطان مایقه سپهداری و هنر دشمن شکنی و ذوفنونی خود را در امور
کارزار نیکو آشکار و برروی کار آورده سودای انگریزان را بچابکی
وجلاوت خویش یکسر خام و ناتمام گردانیده چنانچه انگریزان بجای
آنکه بهره اعظم از ممالکت میسور بتصرف خود در آرند چنان مشاهده
میکنند که سلطان برحدود مجاور مدراس لشکر کشیده ساکنان آنرا
شاید بگوناگون محنت و تشویش مبتلای گرداند ولیکن وصول
لارد کرنوالیس در سال ۱۷۹۱ باعدّت گرانمایه سپاه و مبلغ
فراوان از سوی ممالکت بنگاله و توجّه افواج مرهتّه و نظام علی خان
از پونه و حیدر آباد بامداد انگریزان بزودی هوای روزگار دیگر

گون گردانیدند بنابران سلطان نواح کرناتک را واگذاشته
بحمایت و حراست ممالک محروسهٔ خویش بشتافت
بیست و نهم جنوری سنه ۱۷۹۱ لارد کارنوالیس عهدهٔ سپهسالاری
در مقام ویلور برگرفته یازدهم فبروری به ویلور رسید چون
سلطان پنداشت که افواج انگریزی از راه معبر انبور در سرحد
میسور داخل خواهد گردید افواج خود را در ان نواح فراهم آورده بود
ولیکن لارد موصوف ویلور را گذاشته بسوی شمال متوجه گردید
و پیش از انکه سلطان از قصد او آگاه شود معبر مگلی را بتصرف
خود آورده در ممالکت محروسهٔ سلطان در آمد و ساکنان
وزکولار و اسکوته بدون مقاومت و مزاحمت هر دو مکان را
باو تسلیم نمودند پنجم مارچ لارد موصوف ظاهر بنگلور را مضرب
خیام افواج خود ساخت و سلطان باجنود خویش در مقابله معسکر انگریزی
رحل اقامت انداخت و در بنگلور در میان هر دو لشکر بود در همین
روز سواران انگریزی که از بهر پژوهش حال لشکر سلطان مامور
شده بودند بر جماعتی از افواج سلطانی حمله آوردند ولیکن پس از
کشش و کوشش بسیار بکمال اضطرار برگشته بسیار کسان
خود را بکشتن دادند شهر پتّه یورش برگرفته شده و بسیاری
از میسوریان کشته شدند و بیست و یکم ماه مارچ قلعه آن بکوشش
تمام برگرفته و قلعه دار با هزار کس سپاهیان کشته شده و بقیة السیف

تن باسیری در دادند بوقوع این روداد سلطان بلارڈ کارنوالیس
مکتوبی برنگاشت متضمن آشتی موقت ولیکن چون این پیغام
حسب دلخواه پذیرفته نشد افواج خود را بقیادت سپهداران
واگذاشت تا جنبش اعادی را در نظر دارند و خودش متوجه سرینگپتن
گردید تا باعداد اسباب حمایت پرداز د بیست و هشتم ماه
سطور لارڈ کارنوالیس از بنگلور نهضت نمود تا با جنود نظام
علی خان و افواج بدرقه که از مقام انبور کوچیده بود ملاقی گردد سیزدهم
اپریل لشکر انگریزی با فوج نظام علی خان که پانزده هزار سوار
بود پیوست لارڈ کارنوالیس در ماه اپریل سنه ۱۷۹۱ به بنگلور
باز گردید و سیوم ماه می آغاز نهضت بسرینگپتن نمود و در مقام
اراکیری را مضرب خیام لشکر خود ساخت سلطان افواج خود را
بر شمالی ساحل کاویری آماده جنگ گردانیده که پیش
آن زمین نمناک بود که پا فرو رفتی پانزدهم ماه مذکور لارڈ کارنوالیس
بر و حمله برد و پس از ستیز و آویز سخت بطریق اضطرار از آنجا
برخاسته در پناه گاه اتواپ قلعه منزل گزید چند روز پیشتر
رسیدن فوج مدراس جنود بمبئی در قیادت جنرل ابرکرنبی
رسیده بود لارڈ کارنوالیس میخواست که هر دو لشکر بمبئی و مدراس
را باهم پیوسته گرداند ولیکن چون موسم برشکال بود و رودها
در طغیان این عزیمت در حیز تعویق ماند ازین رهگذر وازسنوح

موانع دیگر لارڈ کارنوالیس یورش سرینگپتن را تا جنگ
دیگر موقوف داشت بنابران بجنریل ابرکرنبی چنان اشارت
فرمود که زود تر بصوب مالیبار مراجعت نماید از جهت نایابی
چارپایان بارکش جنریل مذکور بحکم اضطرار تمامت توپخانه و
سامان جنگی بازپس گذاشته بود با اینهمه از دست سواران یغمائی سلطان
خیلی پریشان خاطر گردانیده شده چه ایشان لختی از بنگاه و اسباب
لشکری را تاراج کرده و بعضی از سپاهیان را اسیر و چندین
کسان را کشته بودند و تمامت انبار باروت را که در بتخانه
پریاپتن نهاده شده بود بامر سلطان آتش زده سواران یغماگر
سلطانی پرکاهی یا برگ گیاهی را در حدود مجاور معسکر انگریزی
وانگذاشته بودند جماعه سواران انگریزی نیمه پیاده شده و مواشی
لشکر لارڈ کارنوالیس هر روز هزاران می مردند و درباره قطع راه
رسد چنان کوشیده بودند که زنهار یک گاو پر بار از برنج بجنود
انگریزی نمی توانست رسید و تمامت راه اخبار و اعلام
هواخواهان انگریزی باهم دیگر آنچنان یکسر بربسته شده بود که خبر
افواج مرهته بسرگردگی پرسرام بهاو وهری پندت که قبل ازین
بسرینگپتن شان بایستی رسید نتوانستی رسید دراین چنین
حالت بیدستی و بیچارگی لارڈ کارنوالیس بر سبیل اضطرار
بران داشته شد که تمامت ساز و سامان توپخانه خود را تباه گرداند

وگولها در رود انداز دو یکسر عرابه و گردون آلات لشکرکش
بسوزاند و در بیست و ششم ماه مي بسوی بنگلور مراجعت
نماید درین تقریب شلکهای مبارک باد از قلعه سرینگپتن بلند
گردید و در تمامت شهر سرینگپتن شبا هنگام چراغان شادي
افروخته شد و اهل دربار و مقرّبان سلطان بتقدیم رسم تهنیت
پرداختند که دشمنان صعب را در جنگ دوم هزیمت داده
بی بهره و ناکام باز گردانید ولیکن سلطان که هر روز اخبار فیروز مندانه
فراسیدن جماعه مرهته بد و میرسید نیکو آگاه بود که اگرچه این
بلای سپاه از سرداراالمملکت اندکی دور شده ولیکن یکسر مندفع
نگشته است بنابران مکتوبی به لارڈ کرنوالیس متضمّن خواهش
صلح و صلاح برنگاشت چون از مضامینش مفهوم شد که مقصود
سلطان همین است که عقد اجماع و اتفاق که درمیان انگریزان و
هواخواهان شان مرهته و نظام علي خان بسته شده است منحل گردد
واو با جماعه انگریزان تنها میثاق هواخواهي و اتفاق استوار گرداند
لارڈ کارنوالیس در پاسخش نوشت که هیچگونه پیغام و درخواست
سلطان را که هواخواهان انگریز مرهته و نظام علي خان را دران
مشارکت و مداخلت نباشد ازور امکان نیست که او
آنرا بپذیرد ولیکن پیش از صورت پذیرفتن هیچگونه عهد
و میثاق درمیان فریقین این معني پر ناگزیر است که سلطان

تمامی اسیران انگریزی را واسپارد سلطان بجهد وا نمود که
هیچیک از اسیران انگریزی در دست او نیست و چون
نزد او بمعرض ثبوت در رسیده که لارد کار نوالیس از ان
معاهده که با هواخواهان دارد از دمدمه وفسونش کناره نخواهد گزید
در صدد آن نشد که دیگر معهدان را از آن نو دگرداند یا از معهدی
باز آرد و خود را عرضه اخطار جنگ دیگر با جماعه انگریزان سازد
چون به پیوستن جماعه مرهته بعسکر انگریزی باذوقه تنگی بفراخی
تبدیل یافته بود لارد کار نوالیس را توانائی آن پیدا گشت که
چندی در حوالی سرینگاپتن بسر برد ولیکن چون این معنی از
در امکان نبود که بزودی آنهمه ساز و سامان جنگی که عنقریب
تلف گردانیده شده بود باز بهم آورده شود و بدون آن جسارت
نمودن بر محاصره دشوار بود لارد کار نوالیس مردم لشکر خود را فرمان
داد که راه آمد و شد در میان کرناتک و میسور پیدا گردانند تا حمل
ونقل اسباب وذخایر بخوبی صورت بندد و در بنگلور ذخیره
واذوقه و سامان جنگی فراهم آرند ششم ماه جون افواج متفقه از راه
ناگمنگل و مولیدرگ و اوتریدرگ و ساوندرگ بهفتم جولائی در جوار
بنگلور رسیده جنود مرهته بصوب چیتل درگ و سواران نظام علی خان
بسوی گنجیکوته نهضت نمودند وفوج انگریزی به بنگلور کوچ کرد
در اواسط جولائی باره او سور را جمعیتی از سپاه انگریزی مستخلص

گردانید و بروز نا بیچه که در آنجا یافتند چنان منکشف گردید که سه کس
از مردم فرنگستان دران دژ بحالت اسیری بفرمان سلطان
کشته شدند لشکر انگریزی در جوار او سور بسر برد و بابد رقه
گرانمایه که از کرناتک می آمد باهم پیوست درعرض سه ماه آگسط
سپطنبر اکطوبر چندین دژ دوباره در حیز تسخیر سپاه انگریزان
وهواخواهان شان در آمدند نامدارترین قلاع باره انچیتی درگم
دادویه درگ ورای کوته و نندیدرگ بود درین هنگام منهیان سلطان
راچنان گوش گزار میکنند که محال کوئنباتور که در تصرف
انگریزانست سپاه محافظ آن قابل اند سلطان فرصت
کار مغتنم شمرده قشونی را به تسخیر آن نامزد فرمود بمساعی کمک
سنکاین که بقیادت میر قمرالدین خان سپهدار فرستاده شد
آن محال برگرفته و لفطننط کالمرس با تمامی جمعیتش که یکهزار
سپاهی بود اسیر گردید مقارن این روزگار سلطان بالشکر جرار
بصوب بدنور نهضت نمود از بهر تلاقی با جمعیتی از سپاه بدرقه
که از آنجا روانه شده بود وصول سلطان فوج مرهته را که بسرکردگی
پرسرام بهاو بمحاصره قلعه چیتلدرگ می پرداخت هول دردلها
انداخت ولیکن سلطان از کاریکه متوجه آن بود پرداخته متوجه
سرینگپتن گردید چون لارد کارنوالیس راه آمد وشد درمیان
کرناتک وحیدرآباد واکشاده بود عزیمت آن نمود که آنحصارها را

که درمیان بنگلور و سرینگپتن واقع اند ستخلص ساز داز ین
حصون ساوندرگ و اوتری درگ بغایت گرانمایه و نامدار
است و ساوندرگ آنچنان محکم واستوار که جمهور را نام آنرا از ان
قلاع می انگارند که دست تدبیر قلعه کشایان از افتتاح آن بسته
است و پای سعی شان از تسخیر آن شکسته و هوای اطراف
و جوانب آن آنچنان ردی و ناملایم طبایع است که از ین جهات
آنحصار بلقب جبل اجل خوانده می شود سلطان آنقدر وثوق
بحصانت این دو دژ دردا ست هوایش میداشت که هنگامیکه
منهیانش بدو این خبر رسانیدند که انگریزان عزیمت تسخیر
آن نموده اند باکمال بشاشت برزبان آورد که نیمه فوج انگریزی
بآب شمشیر غازیان تاخابه مرگ خواهد چشید و بقیة السیف
از دستبرد هوا برباد خواهد گردید دهم ماه دسنبر سنه ۱۷۹۱ لارد
کارنوالیس بدین حصار سهمگین رسید و پس از محاصره یازده
روز برگرفت اوتری درگ نیز بیست و چهارم دسنبر ستخلص
نموده شد افواج سلطانی آنقدر خوف زده بودند که بمجرد دیدن
مردم فرنگستان از حصار بگریختند راگده و غیره بی زحمت تسلیم
نموده شدند و سرتاسر آن بوم و بر تنکم نهاد که درمیان بنگلور و ردد کادیری
واقع است بتصرف انگریز بهادر در آمد جنود نظام علی خان از آگسط
تا نوامبر بمحاصره گرم کنده اشتغال ورزیده قلعه پائین مفتوح نمود

وجمعیتی گرانمایه از سپاه بسرکردگی موید الدوله مشهور بنام
حافظجی بحراست وحمایت بقلعهٔ مفتوحه ماند و باقی لشکر بسرکردگی
امیر سکندرجاه در اواسط دسنبر بسوی کولار روانه گردید
بیست و یکم دسنبر شاهزاده فتح حیدر باجمعیت دوازده هزار
سوار باسرعت باد وزان چون سیل کوهستان که برنشیب بستان
ریزد بر سر پیته فروریخت و تمامی جماعهٔ مغلیه راکه بحراست آنمقام
می پرداختند باسیری برگرفت و محافظان قلعه را بتجدید کمک
نیرومند گردانید و چندین خاندان سرداران را از قلعه برآورده سالم
وغانم بسریرنگپتن مراجعت نمود چون در ماه جون فوج مرهته
بسرکردگی پرسرام بهاو بصوب چیتلدرگ نهضت نموده از اوضاع
آن حصار چنان پنداشت که برگرفتن آن بزور از حیز امکان
بیرونست بنابران برشوت چاره گری نموده بتطمیع کوتوال
پرداخت تا قلعه بدو واسپارد ولیکن فایده نبخشید چندی درحوالی
آن طرح اقامت ریخته بتخریب آن مرزبوم اشتغال ورزید
پس ازان بجانب غربی آن محال متوجه گشته بمددگاری فوج
انگریزی بتسخیر هولی هانور و چند قلعچه دیگر سرمایهٔ فیروزی اندوخت
چون همین مرزوبوم کانارا و بدنور از ممالک محروسهٔ سلطانی
از صدمهٔ تاخت افواج متفقه محفوظ مانده بود سلطان ازین محالات
اذوقه و علوفه ما یحتاج می طلبید ولیکن چون میترسید که مبادا یغماگران

مرهته رود تنب بهدره را عبور کرده دست تطاول و تعدي بران
بوم وبر وا کشاید بمقتضای دوربیني و احتیاط فوجي گرانمایه بقیادت
نواب علي رضا خان بحراست آن برگماشت این سردار بقرب
لب غربي رود تنب رحل اقامت انداخته بوضعیکه حصن سمو که
درچند اول یا ساقه او بود بیست و پنجم دسمبر سنه ۱۷۹۱
فوج مرهته از رود بهدره دو روز دیگر از رود تنب که هر دو دران زمان
پایاب بود برگذشت و فوج انگریزي بیاریگري جنود داد برلشکر
میسور حمله آورده پس از کوشش بسیار مظفر گردید نواب
موصوف بامعیت یکهزار و پانصد پیاده و چهار صد سوار بحصار
کاپیدرگ که بمسافت سیزده میل از بدنور واقع است
و نواب موصوف پیشتر ازین فیلان و خزینه خود را بدانجا
فرستاده بود پناه برد سي و یکم دسمبر مورچال از بهر تسخیر
درسمو که برآورده شد و پس از محاصره چهار روز دژ را وا سپردند
پرسرام بهاو معه فوج در بوار سمو که تا ماه جنوري سنه ۱۷۹۲ چندی
اقامت ورزیده پس ازان بحصار بدنور رسیده فرمان داد
تا بر بعض مکانات بیروني آنقلعه حمله کنند و لیکن چون او شنید
که قمرالدین خان بهادر از سپهداران نامي سلطان بالشکر
جرار از بهر حمایت بدنور توجه نموده است ازان عزیمت
دست برداشته بر حسب عهد خواست که بلارد کارنوالیس

پیوند و تا در محاصره دار الملک سلطان با او یار باشد چنانچه
پرسرام برحسب این عزیمت کوچ نمود چون خبر هزیمت
نواب علی رضا خان بسلطان رسید فورا بقمر الدین خان فرمان داد
تا از بهر حفاظت بدنور بشتابد ولیکن بدو این چنین فرموده بود که
زنهار در بند تعاقب جماعه مرهته نباشد بلکه این جماعه نکس طینتان
پر آشوب را بباد حمله سواران و غازیانش پراینده فوج خود را
بفراهم ساختن از وقه مشغول گرداند و هرگاه فرصت دست دهد
آن را بسریرنگاپتن روانه سازد مقارن همین حال سلطان
قشونی را از سواران یغماگرش بصوب کرناتک روانه کرد
تا بنهب و غارت آن بلاد پردازد و مطمح نظر از این ارسال
همین بود که بشنیدن این خبر بعضی از افواج انگریزی که بر سر
ممالکتش هجوم آورده آند بحمایت مرز و بوم خود شان البته باز
خواهد گردید و بناچار بار شر و فساد اعادی گونه بخفّت خواهد
گرائید یغماگران سلطان برحسب فرمان تا انجا رسیدند
که مدراس از ان سه میل کمتر بود مردمان را گشتند
و چند قریه را آتش زدند ولیکن چون سلطان در آخر دریافت
که در این چنین نهب و غارت هیچگونه بهبودی نیست بنابران
بتجدید از لارد کانوالیس درخواست آشتی و استجازت
فرستادن سفیری میکند ولیکن چون لارد کارنوالیس

از جهت شکستن عهد گذشته آشفتگیها داشت همانزمان
برسول سلطان فرمود که هیچگونه نامه و پیام مصالحه پذیرفته
نخواهد شد تا آنکه تمامی اسیرانرا که او در کوئنباتور بر گرفته است
خلاص نمیکنند لارد کارنوالیس پس از آنکه تمامی ما یحتاج محاصره
و هرگونه اذوقه مهیا گردانیده بود انتظار نمودن پرسرام بهاو را
بیحاصل تصور نموده در غره فبروری سنه ۱۷۹۲ع بهمراهی جنود
نظام علی خان و هری رام پندت از مقام اوتردرک پیشتر
جنبش نمود و سواران سلطان قریب یکهزار در صدد آن بودند
که بغارت و نهب پردازند ولیکن چون درین عزیمت
ناکام ماندند دهات را که در اثنای راه واقع بود آتش زدند
و مواشی و باشندگان آنرا یکسو راندند پنجم ماه افواج متفقه در
نظرگاه سرینگاپتن رسیدند و بقرب رود کاویری رخت اقامت
انداختند سلطان سپاه خود در جایگاه استوار فراهم آورده
مصاف جنگ آراسته بود نصاب جنود سلطان درین
رزمگاه چهل و پنج هزار پیاده و ده هزار سوار و یکصد ضرب
توپ بود لارد کارنوالیس در نه ساعت شب روز
ششم فبروری با شش هزار و هفتصد پیادگان انگریزی بدون
توپ متوجه آن گردید و جنگ عظیم روداد و هفتم ماه سلطان
چند بار جسارت نمود تا مقام شمالی رود را بدست آرد

و انگریزان را از جزیره بیرون راند ولیکن اثری مترتب نگردید
و چون دل سپاهش شکسته بود جم غفیر از خدمت سلطان
کناره گرفتند و جماعه فرانسیسه نیز که ملازم سلطان بودند از جهت
نظر کردن بانجام بدکار زار خود را تسلیم لارڈ کارنوالیس نمودند
بر شرقی جانب جزیره سرینگپتن بوستانیست شاهانه خوش
و خرم بنام لعل باغ درین بوستان چندین قصر بلند و نشیمنهای
دلپسند است که بتصرف انگریزان درآمده بود لارڈ بهادر
بحکم ضرورت مردمانرا اجازت داد تا درختان بوستانی را بریده
مورچال سازند و مقارن اینحال قصرهای شاهانه و حجرهای عبادتخانه را
بیمارستان رنجوران و تیمارجای زخمیان نیم جان گردانیدند ؟

بیت

آری چه عجب داری کاندر چمن گیتی
جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

سلطان بتماشای این عبرت فزا انقلاب که همان باغ دلکشا
و بوستان نشاط افزا که در ساختن و آراستن آن هزاران هزار
روپیه صرف شده بود دبفحوای

بیت

جائیکه بود آن دلستان با دوستان در بوستان ،
شد زاغ و کرگس را مکان شد گرگ و روبه را وطن ؟

خراب و ویران گردانیده شد خیلی دلخسته و پریشان گشته فرمان داد
تا گولهای اتواپ بلی هم از قلعه بران باغ و بقاع که حالا در
تصرف اعادی بود سر دادند اگرچه بعضی ازین گولها بمعسکر انگریزی
که برکناره مقابل رود واقع بود رسید ولیکن هیچیک گره از کار
فروبسته اش نگشود چون سلطان نیکو دید که هیچگونه صورت بهبود
در آئینه خیالش جلوه نمی نمود باز عزیمت آن کرد که دیگر بار
سلسله آشتی بجنباند بنابران از بهر تمشیت این مرام لفطننط
کامرس و ناش را که در جنگ کوئمباتور در دست سلطان اسیر افتاده
بودند پیش خود طلبیده این چنین خطاب کرد که میخواهم بزودی
از قیدتان رهائی بخشم و چون از دیر باز خواهان آشتی و مصالحه ام
بنابران شما را حامل این مکتوب بنام لارد کارنوالیس که
درین باب نوشته ام می گردانم باید که جواب آن بمن باز رسانید
و آنگاه مکتوب مسطور بدست لفطننط کامرس سپرده و دو تا شال
و پانصد روپیه بوی داده وعده کرد که اسباب و اسپان او
از پس فرستاده خواهند شد پس فرمان داد که سواران
و ملازمان سلطانی او را با رفیقش در معسکر انگریزی برند چنانچه ایشان
فردای آنروز در خیمه گاه انگریزی رسیدند شانزدهم فبروری فوج بنبئی
بسرکردگی جنرل ابرکرمبی با لارد کارنوالیس پیوست درین فوج
دو هزار جوان فرنگی بودند و چار هزار سپاهی هندوستانی در شب

هیزدهم مور چال بر جانب شمالی قلعه برآورده شد و نوزدهم فوج که
قاید آن جنریل ابرکرنبي بود رود کاویري را عبور کرده بر جانب
جنوب شرقي مقام برگرفت بمدافعت این یورش سلطان
نفس نفیس باجنود سنگین از پیاده و سوار کوشید ولیکن پس
از کوشش سخت بسریرنگپتن مراجعت نمود بیست
و دوم بران محال که جنریل ابرکرنبي برگرفته بود باکمال سطوت
و شدت حملها آورده شد ولیکن دلیران میسور ناکام باز گردیدند
در اثنای این جدال پیام عهد و پیمان مصالحه نیز آورده می شد چهاردهم
ماه وکیلان سلطان و وکلای سرداران همداستان در خیمه که بتخصیص
از بهر تلاقي رسولان طرفین زده شده بود متلاقي شدند و گفتگو درمیان
شان بعمل آمد ولیکن هیچ امری متعین نشد و قطع تنازع صورت
نگرفت اکنون مواد از بهر برآوردن مور چال آماده ساخته شد
و خبر وصول پرسرام بهاو از بهر اعانت انگریز گرم بود پس
بسبب درخواست لارد موصوف سلطان بفتوای ضرورت
قبول میکند که نیمه ممالکت خود را بسرداران همعهد واگذارد
و در عرض دوازده ماه سه کرور و سي لک روپیه نقد بدیشان
بدهد و تمامي اسیران انگریزي که خودش و والد بزرگوارش برگرفته
بود از بند رها کند و دو تا فرزند دلبند خود را از بهر توثیق ایفای شرایط
مسطور بدیشان واسپارد بیست و ششم شاهزادگان

موعود باکمال احتشام و تمکین بمعسکر انگریزي درآمدند و لارد کارنوالیس
باجماعه از منصبداران بردر خیمه شاهانه خویش شاهزادگان را
پذیره شتاري نموده و پس از معانقه ایشان باکمال دلجوئي و ملاطفت
دردون خیمه آورده نشانید لارد کارنوالیس بوکیل سلطان و شهزادگان
فرمود که هرگونه دلجوئي و ملاطفت درخور مرتبت و منزلت شان
مراعات کرده خواهد شد سپس بهریک ازان شاهزادگان
ساعتی زرین گرانبها بطریق نشان ملاطفت و معاطفت
داد و بعد از آنکه عطر و پان بدیشان داده شده بود جناب لارد
صاحب تا فیل سواري شان برسم مشایعت پرداخت
وآنگاه باز ایشان را معانقه کرده مراجعت نمود و شهزادگان بخیمهای
خود باهمان تواضع و تکریم آورده شدند که هنگام داخل شدن خیمه لارد
صاحب بعمل آورده شده بود در روز دیگر لارد کارنوالیس برسم بازدید
بخیمه شهزادگان رفت و دران مقام مراسم تعظیم و تکریم نسبت
بلارد صاحب بتقدیم رسانید و هنگام معاودت دو تا شمشیر
پارسي بقبضه جواهر نگار برسم خدمت بدیشان داده شد مهر و آزرم
که لارد کارنوالیس نسبت بشاهزادگان بتقدیم رسانیده سبب
شادماني سلطان و خاتونان حرم سرای او گردید پس ازان سلطان
عهدنامه را بمهر و دستخط خود اختصاص بخشید نهم ماه مارچ شاهزادگان
موصوف باهمه حشم و خدم از بهر سپردن عهدنامه بمهر کرده

سلطان بخیمه لارد کارنوالیس درآمدند لارد صاحب ایشان را
با اعزاز واکرام تمام پذیرفتاری نمود و پس از طی شدن قال ومقال
رسمی شاهزاده عبدالخالق سه قطعه عهدنامه جزمی را بدست لارد صاحب
واسپرد پس شاهزادگان موصوف رخصت انصراف گرفته
بخیمه خود مراجعت نمودند بروایت صحیح این معنی بثبوت پیوسته
که پس از مراجعت سرداران همعهد از حدود سرینگپتن
سلطان در حالت غم وغصه که ازین صلح مغلوبانه عائد او شده بود چندی
در گوشه تنهائی درمیان دولت سرای خویش کناره گزین
گشت آخر کار زاری والحاح خاتونان حرم سرای خود را که درباره
بدر آمدن ازین کنج خمول می نمودند بسمع رضا وقبول درآورد
ومقربان درگاه خاصه میر صادق وپورنیا را بحضور خود خوانده در خصوص
اصلاح امور ریاستش استشاره فرمود ودر پر کردن خزانه عامره
با ایشان رایها زد درین کنگاش آرای شیران بران قرار گرفت
که به بهره از مال ونعمت خویش یاریگری خواجه خود نمایند تا تلافی آن
مبالغ زر که از خزانه سلطانی باعادی داده شده صورت پذیرد سلطان
بتقاضای مرحمت وجوادی که داشت ازان مبالغ سه کرور و
سی لک روپیه که بدان آشتی وا خریده بود سی لک روپیه
واگذاشته چنین فرمان داد که باقی سه کرور را بطریق اضافه بر خراج
معمول بر رعایا برعایت تناسب توزیع نمایند تا بر ایشان حیف نرود

اگر این زر اضافه بطریق راستي و انصاف از رعایا خواسته
شدي بران دردمندان مسکین چندان جور و بیداد نبودي ولیکن
مقام واویلا اینجاست که تحصیلداران این زر حکم سلطاني را بهانه
حیف و ستمراني خود ساخته حاکمان صوبجات را نیز برشوت
درین تعدّي و تطاول شریک خود ساختند تا بجای سه کرور
روپیه ده کرور بمعرض تحصیل درآمد و آه و ناله ایشان زنهار بگوش
سلطان نمیرسید سلطان پس از جلوس بر سریر فرمانروائی دفتر
نو دابسته ضوابط باج و خراج تیار گردانیده بود و تمامت والا نهمت
سلطاني پس از اهتمام در بارهٔ اضافهٔ خراج مصروف بر نگاهداشتن
فوج جدید بود و اگرچه مردم باو وا می نمودند که مبلغ زر کاسته خراج
حالي آنقدر گنجایش ندارد که بدان این چنین جمعیت موفور سپاه
نگاهداشته شود سلطان در جواب ایشان همین می فرمود که من
نمي خواهم که یک رساله یا قشوني از قشونهای معدوده کم گردد با اینهمه
حکم سلطاني چنین صادر گردید که حصار و دیوار آن دژها و قلاع را که قلعه داران
و دژبانانش در حمایت و حراست آن هنگام یورش و حملات
اعادي چنانکه باید نکوشیده بودند منهدم گردانند و نسبت بقلعه
بنگلور که از بهر افواج انگریزي کار ذخیره داري و انبارخانگي نمود آنچنان
خشمگین و آشفته گشته که فرمان داد تا بنیه و حصار آنرا که در بر آوردن
آن خود شه و پدر بزرگوارش لکها روپیه خرچ کرده بودند با خاک برابر

سازند پیش از وقوع جنگ و جدال گذشته سلطان راه مراسلت
با تیمور شاه پسر احمد شاه ابدالی فرمانفرمائی کشور افغانستان که
در میان ایران و هندوستان واقع است واکشاده بود و اکنون
با پسر جانشین او که زمان شاه باشد بزبان قلم این چنین التماس
میکند که وظیفه دینداری و حمیت اسلامی همین اقتضا میکند که او
با مسلمانان هندوستان اتفاق کند و به تسخیر ممالک دهلی
لشکر کشد نیز وکلای ذوفنون چرب زبان او بدیوان دولت
پیشوا و دولت رام سیندهیه و نظام علی خان فرستاده شده
بودند تا فتنه و آشوب برپا سازند و آن عهد و پیمان اتفاق و هواخواهی
یکدیگر که ایشان با جماعه انگریزان بسته اند بحیله انگیزی شان
بشکنند دربار دوست قدیم و هواخواه صمیم انگریزان که نواب محمد علی خان
باشد نیز از سازش و بندش یا فسون سازی و چاره گری سلطان ذوفنون
پاک نمانده بود پس از انکه سلطان بایفای تمامی شرایط عهد و پیمان گذشته
پرداخته بود فرزندانش اجازت انصراف داده شدند چنانچه ایشان
با بدرقه شایسته بسرکردگی میجر دوطن ببیست و هشتم ماه مارچ سنه ۱۷۹۴
بمعسکر سلطان پدر بزرگوارشان در دیونهلی رسیدند روز دیگر میجر دوطن
بحضور سلطان رفت و شاهزادگان را واسپرد سلطان میجر دوطن
را با کمال ملاطفت و معاطفت اختصاص بخشید و او تا ششم ماه
اپریل در معسکر سلطان اقامت داشت و درین عرصه چند بار

بحضور سلطان حاضر شد و هر بار سلطان را بذکر خیر قوم انگریزان
تر زبان یافت ، رزیدنط انگریزی که در پونه بود باعلام گورنر جنریل
پرداخته بود از مراسلات پنهانی که در میان سلطان و جماعه مرهته
دران زمان بوده القصه ازان باز که عهد آشتی و مصالحه در میان
آمد تا سال ۱۷۹۶ هیچ سردار یا شخص نامور از ایران تا هندوستان
و از دکهن تا کوهستان نیپال نبود که مکتوب یا سفیر سلطان
بدو نرسیده باشد بالتماس اینکه او با سلطان حامی دین اسلام اتفاق
کرده این گروه بد طالب را از هندوستان بیرون کند درین روزها
چنان می نماید که اگر سلطان یاور و معین او گردیده بود که از بهر
بدسگالی انگریزان دشمنان نو پیدا گشته و در دولت هوا خواهان
شان نزاع و خصومت تازه در میان آمده تفصیل این اجمال آنکه
در سنه ۱۷۹۴ فیض الله خان رامپوری سردار قوم روهیله وفات
یافت و فرزند کلانش جانشین او گردید این سردار زاده
مسند نشین بدست عیاران برادر کوچکش غلام محمد خان کشته
گردید و غلام محمد خان مسند آرای ریاست گشت انگریزان
باعانت و حمایت فرزند سردار مقتول برخاستند و غلام محمد خان را
پس از منهزم ساختنش در جنگ اسیر کردند و به دار الاماره
کلکته فرستادند در انجا او تنبیه رفتن سفر حجاز و حج بیت الله از
انگریزان رخصت انصراف یافته بر جهاز نشست و احتمال قویست

که بمضمون مصراع مشهور * ع * این ره که تو میروی بترکستان
است * بعض نبادر منحرفه طیپو سلطان را که پنداشته از جهاز
فرود آمد واز انجا بزودی باسفیران سلطان متوجه کابل شده بنای
بدسگالی و هنگامه آرائی نسبت بانگریزان نهاد وزمان شاه
والی کابل رابران تحریض نمود که بانهب وغارت هندوستان
لشکر کشد و همینکه او بدهلی میرسد یکسر جماعه رو هیله بهمد استانیش
کمر هوا خواهی خواهند بست فتوحات عظیمه که نصیب
دولت رام سیندهیه شده بود و فراوانی سپاه که گرد او فراهم آمده بود
عرق رشک وحسد ارکان دولت پیشوای پونه
در حرکت آورده ایشان رابران داشت تا از سیندهیه
درخواستند که بهرهٔ شایسته از مبلغ خراج ممالک مفتوحه اش
داخل خزانه دولت پیشوا نماید ولیکن بجای ایصال مبلغ زر
آن سردار از روی حساب پیشین مبلغ خطیر زر یافتنی از آن
خود برذمهٔ آن دولت برآورد و باشکری جرار متوجه دار الملک
پیشوا گردید تا دعوی خود را ببرهان قاطع شمشیر بمعرض اثبات
در آرد این چنین حریفی غالب از میان اتباع دولت پیشوا
پیدا گردید و سنگ تفرقه در جمعیت آن انداخت و از
همان زمان از رهگذر سنوح ستیز و آویز خانگی یکایک رکن
از ارکان آنحکومت متزلزل گردانیده شد این بود حال دولت پونه

دران زمانه اکنون سرگذشت دولت حیدر آباد باید شنید که
دران جزو زمان چون بود غایت دیرینه سالی نواب نظام
علي خان وحدوث ناخوشنودي گوناگون دلالت نمایان بران
میداشت که آفتابش برلب بام است و روز عمرش درحد دو
شام بنابران پسران جاه طالب آن امیر از بهر سند خلافت
در صدد چاره و تدبیر درآمده از هر سو استمداد مینمودند سلطان پنهاني
بهواخواهي امیرزاده فریدون جاه میل فرموده به بهانه تحصیل نمودن
زر خراج از سرداران خراج گزار فوج سنائین بسرکردگي سید
غفار بدان ناحیه روانه میکند و درخفیه بدان سپهدار چنین تعلیم
میدهد که دران خصوص نیکو متیقظ بوده چنانچه مقتضای حال باشد
بلاتعویق بعمل آرد ملاحظه تمامت این خصوصیات بالا گذشته
در برانگیختن بدگماني انگریزان وآماده سازي شان براعداد سامان جنگ
هیچگونه کمي نکرد در اوائل سال ۱۷۹۷ فوجي از افغانان که قاید شان
زمان شاه بود از رود اتک عبور نموده متوجه دهلي شد ولیکن تمامه ناتکیان
پنجاب آنقدر بمقاتله و مقابله کوشیدند که ناکام بکام اضطرار مراجعت
نمود احتمال قویست که عزیمت زمان شاه فرمانفرمای
افغانستان نتیجه اجابت دعوت سلطان بوده بر حسب
منصوبه نخستین اد تا بر سر انگریزان لشکر کشد خبر سنوح این
واقعه ارکان دولت انگریزیه را آنچنان قرین سهم و هیبت

نمود که ایشان جمعیت گران از سپاه در مهدی گهات برغربی
کناره رود گنگ بر سبیل اعلان از بهر مدافعه این جماعه فراهم ساخته بودند
از فنون وفسون سلطان وجنبش وحرکت افواج او درانزمان
اگرچه مراسلات او باشاه زمان دران هنگام معلوم نبود این معنی
قیاس کرده می شد که او اراده داشت که این فرصت پیش
آمده را ضایع نگذارد وبرسر کرناتک تاخت آرد چنانچه بر فوج
مدراس چنان حکم رفت که زود در میدان جنگ آماده حرب
و پیکار باشند مراجعت افواج زمان شاه از هندوستان و فاش
گشتن بندش وسازش سلطان با فریدون جاه پیش از انکه
پختگی و نضج پذیرد وخوفناکی او از اوضاع افواج انگریزی که از بهر
جنگ وجدال آماده وتیار بود اینهمه امور باهم متفق شده سلطان
را باز داشته بود از اینکه بادی پرخاشنجری نسبت بانگریزان
گردد اگرچه چند ماه پیش ازین سلطان سفیران خود را پنهانی بسوی
جزیره ماریطیس فرستاده بود تا بتجدید ارتباط با جماعه فرانسیس پردازد و
از ایشان التماس کمک ده هزار مرد فرنگی وسی هزار حبشی
سپاهی نموده استکشاف این راز پنهان وفرستادن فرانسیسان
سبکمایه کمک بسلطان باز سلطان را بجبر وقهر بران آورد که از
افواج انگریزی انتقام کشد در ماه جون سنه ۱۷۹۸ خبر فرارسیدن
سفیران ٹیپو سلطان بجزیره ماریطیس وخبر دیگر امور بگورنر

جنرل هندوستان رسید بنابران بزودی از دیوان دولت
انگریزیه فرمان فراهم آوردن فوج جرار صادر شد و در اندیشی که
گورنر جنرل هندوستان درین مهم بکار برده منحصر در ممالک
محروسه خودش نبوده بلکه درین امر اهتمام رفته که جماعه طرفداران
سلطان و جماعه فرانسیس را که در دیوان حیدر آباد اند یکسر مستاصل
گردانیده نواب نظام علی خان را بران باید آورد که شریک
و همکار انگریزان در هزیمت و کسر دشمن عام گردد و نیز برین معنی
اهتمام نموده شده که تعارض فریقین که در دولت پونه پیدا شده
از میان مرتفع شود و لیکن از رهگذر بدگمانی و دورنگی که سرداران
مرهته باهم داشتند و بعضی از ایشان هواخواه سلطان بودند این امر
از حیز امکان پیشوا بیرون بود که با آن تخالف و تعارض بایفای
عهد و میثاق که با انگریزان بسته بود پردازد یا درین حرب و پیکار
با ایشان مشارکت کند اگرچه گورنر جنرل بدین نمط تهیهٔ اسباب
هزیمت دشمن نموده بود با اینهمه نمی خواست که درین مهم اسراف
طلب دقیقه از دقایق آرمیدگی و تانّی نامرعی گذارد بنابران مناسب
چنان دانست که نخست براه مصالحت با سلطان پوید تا او تنازع
و تخاصم دولتین را بوجه شایسته قطع کند و بشرایط جدیده پسندیده طرح مصالحه
ریزد و از سر کینه و پرخاش برخیزد بنابران چند قطعه مکتوب بسلطان
نوشت و دران ایچگونه اشارت بحرب و قتال نفرمود بلکه

از استعمال آنگونه الفاظ احتیاط و احتراز واجب انگاشت همینقدر باعلام سلطان پرداخت که مراسلت و مخاطبت او با جماعه فرانسیسان بتمام و کمال دانسته شد و از والتماس نمود تا میجر دوطن از طرف سرداران امعهد بخدمت او فرستاده شود تا نظم و نسق امور متنازع فیه بخوبي صورت پذیرد ولیکن نامه هاي سلطان که بپاسخ این مکاتیب فرستاده شدند همه پرحیله و فسون بودند و التماس فرستادن میجر دوطن یکسر ابا نموده شد مقارن این حال خبر کوچ جیش فرانسیس در ممالک مصر و نیز خبر در جهاز نشستن موشیر دوبک در طرنکبار بطریق سفارت از قبل سلطان بدولت فرانسیسیه بگورنر جنریل رسید از آگاهي این اخبار بماه فبروري سنه ۱۷۹۹ فرمان صادر شد تا افواج انگریزي و جنود سرداران امعهد دیگر آماده تاخت بر ممالک سلطان گردند و تاخیر درین باب جایز نشمارند درین اثنا از سلطان مکتوبي بگورنر جنریل رسید بدین مضمون که چون از قدیم طبع من مایل سیر و شکار مي باشد بنابران از شهر برآمده ام امید که میجر دوطن را با ساز و سامان مختصر بسوي من روانه سازند یازدهم فبروري فوجي بقیادت جنریل هارس از ویلور کوچ کرد و بیست و هشتم همان ماه در مقام کاریمنگالم بجنود نظام علي خان که دران شش هزار سپاهي بود پیوست چهارم مارچ افواج مجتمعه بقرب ریاکاتة

بسرحد میسور اقامت ورزید و از انجا مکتوبی از طرف گورنر
جنریل بسلطان ارسال نموده شد بدین مضمون که مکتوب
سلطان رسید و دیگر خصوصیات بتفصیل بوساطت جنریل
هارس معلوم سلطان خواهد گردید پنجم ماه بنای حرب و قتال
بتسخیر کردن قلعه بیلدرگم و انچیتی آغاز کرده شد و نهم ماه افواج
متفقه که از سی و هفت هزار مرد جنگی وجود پذیرفته بود در جوار کالا منگالم
مجتمع شدند بیشتر ازین فوج بمبئی قریب هفت هزار مرد
از ساحل مالیبار کوچیده و در مرز بوم راجه کورگ در آمده بر سر
رهگذار رسیده اپور و سیدا اسیر مقام گزیده بود و هنگامیکه اعادی
سلطان بدین کثرت رسیده بودند عدت سپاه سلطانی کمتر بود
چون خبر وصول اعادی در حدود مملکتش بسلطان رسید با کافه
بهره از لشکرش نهضت نموده در مقام مادور متصل شارع عام
که به بنگلور میکشد اقامت کرد و از انجا چندین جماعت از
سوارانش بهر سو روانه گردانید تا آن بر و بوم را ویران کنند و در
تمامی اذوقه و علوفه که در رهگذار اعادی باشد آتش زنند در ما بین
مقام جاسوسان خبر آوردند که فوج بمبئی بقرب سرحد شرقی
مملکت حضور سلطانی رسیده و در چند بهره منقسم شده سیدا سیر
و سیدا پور و اهمو تینشت را هر یک بنام خود ساخته بنابران
سیوم مارچ از مادور کوچیده افواج خود را که از دوازده هزار مرد وجود

پذیرفته بود بمصاف جنگ آراسته در پناه جنگلی پیشتر شتافت
تا بر مقدمه سه پلتن انگریزی که سرکرده آن لفطننط کرنیل مانطر یسار
بود تاخت آورده در میان گرفت واگرچه ایشان باکمال
پایداري و دلیري بحمایت خود پرداخته بودند البته یکسر کشته
گردیدندي اگر بکمک و یاریگري شان فوجی سنگین بسرکردگي
جنریل اسطوارط نمیرسید افواج سلطاني پس از ستیز و آویز
سخت از میدان جنگ کناره گزید از پس این شکست
سلطان بسوي پریاپاطن بازگشت و درانجا تا یازدهم مارچ اقامت
ورزیده بسریرنگپتن متوجه گردید و درانجا مردم لشکر خود را تا چهار
روز دراستراحت وآرامش واداشته باز کوچ کرد تا بافوجیکه
در قیادت جنریل هارس بود مصاف دهد افواج متفقه دهم ماه مارچ
از مقام مالامنگالم نهضت نمود و چهاردهم ماه مذکور سواد منگلور را
مضرب خیام گردانید در اثناي این چهار روزه سواران سلطان
باکمال چابکي و چستي بنابود گردانیدن هرگونه اذوقه و علوفه و سوختن
دهات که در رهگذر عبور افواج اعادي بود اشتغال ورزیدند
افواج متفقه درین خیمه گاه تا پانزدهم ماه اقامت نمود و از انحالت
رساله دار سواران سلطان چنان استنباط نمود که سرداران
افواج متفقه میخواهند که بنگلور را باز ذخیره گاه لشکري گردانند بنابران
درتمامت دهات که درحوالي آن بود آتش زد شانزدهم

ماه جنریل هارس از راه کانکنیلی و سلطان پیته متوجه سرینگپتن گردید بیست و سیوم مارچ از جانب سلطان در باره مدافعه افواج بسیار غفلت و اهمال صورت گرفت که بغایت حصین و استوار اقامتگاه خود را که بر کناره رود ماذور داشت و عبور دشمنان را از ان معبر بروجه شایسته دران مقام ممانعت توانستی نمود واگذاشته مقام ماوالی را مضرب خیام خود ساخت روز آینده افواج متفقه همان مقام را که در تصرف سلطان بود خیمه گاه خود ساخت بیست و هفتم جنریل هارس بصوب ماوالی نهضت نمود و چون دران مقام رسید دید که افواج سلطانی آماده جنگ اند از گوله و گوله سرفت آتش باریدن گرفتند و از طرف اعادی سلطان نیز قصوری نرفت ولیکن سلطان کناره گرفتن از میدان جنگ مصلحت وقت دید و چون جنریل هارس در تعاقب افواج سلطانی چندان فایده ندانست سپاه خود را فرمان داد تا بخیمه گاه خویش باز گردند سلطان درین رزم سپهدار نامدار و یکهزار سپاه خود را باختن داد بیست و نهم جنو و متفقه آغاز عبور رود کاویری نمودند و سلطان پیادگان خود را فرمود تا با توپخانه متوجه سرینگپتن گردند و خود بدولت با جماعه سواران رود را عبور نموده دوم اپریل آنقدر نزدیک رسید که افواج انگریزی را نظاره کرده پیادگان را چنان فرمان داد که متصل بجانب

شرقي وجنوبي قلعه رحل اقامت انداخته بمدافعه اعادي پردازند پنجم
اپريل آن سپاه كه درسركردگي جنريل هارس بودند در مقابل
غربي جانب سريرنگپتن مقامي استوار برگرفتند روز آينده
جنريل مذكور پس از مقاومت شديد جمعي را از افواج سلطان
كه در آبراهه و دهات ويرانه رو ياروي معسكر انگريزي مقام گرفته بودند
ازجا برداشت چون سلطان مقام اعادي را نيكو نظر كرد
دانست كه آنهمه مورچال و دمدمه كه او بجانب جنوب
و شرق برآورده بود برايشان هيچ كار نخواهد كرد فرمان داد تا
دو خندق جديد بجانب غربي قلعه بر هر دو جانب رود كنند خندق
غربي كناره رود از پل پريا پاطم تا جنوبي كناره كاويري ممتد شده
تمامي آن قطعه زمين را كه در عهد محاصره گذشته سوارانش در تصرف
خود داشتند احاطه نموده بود ششم ماه جنريل فلايد با چار قشون از رساله
سواران از راه پريا پاطم فرستاده شد تا با جنود بمبئي پيوسته شوند بشنيدن
اين خبر سلطان تمامي جمعيت سواران خود را بسركردگي ميرقمرالدين
خان سپهدار روانه نمود تا بتعاقب افواج مرسله پردازند و اگر ميتوانند
اين هر دو فريق اعادي را از تلاقي بازدارند جد و جهديكه اين سپهدار
درين خصوص بكار برد چنان مي نمايد كه زنهار فراخور دلبستگي و اهتمام
خواجه اش درين باب نبود چه او آنگاه بفوج متعينه جنريل ميرسد
كه با جنود بمبئي پيوسته بود و آن نيز بعزيمت مقاومت و مقابله

نبود بلکه همین در عقب آن فوج بطمع کشتن پس ماندگان و
برگرفتن بعضی از اسباب بنگاه مترصد می ماند نهم ماه چون سلطان
از هجوم اعادی متوهم گردیده خواست که با سپهسالار انگریزی
راه مراسلت بگشاید بنابران مکتوبی متضمن این معنی بدو میفرستد
که گورنر جنریل لارد مارنگاتن بهادر مکتوبی بمن فرستاده بود که نقل
آن مافوق است بمطالعه شما خواهد رسید من بشرایط عهد
و میثاق خود نیکو قایم و استوار مانده ام نمیدانم باعث فوج کشی
انگریزان بر ممالک من چیست آگاهی بخشند زیاده چه برنگارد جنریل
هارس جواب بدین اختصار برنگاشت که سلطان مکاتیب گورنر
جنریل را نیکو مطالعه فرماید که دران هر چیز بتفصیل برنگاشته خواهد
یافت یازدهم ماه چون کار مورچال بندی و خندق بندید گرد جزیره
باتمام رسیده بود بهره از افواج پیادگان سلطانی اندرون آن مقام گزیدند
در روز آینده سلطان فرمان داد تا بر عساکر انگریزی گوله باران کنند اثری
بران مترتب نشد چهاردهم ماه جنود بمبئی با افواج جنریل هارس
پیوست شانزدهم ایشان از رود کاویری عبور کرده مقامی استوار
بر شمالی کناره آن رود برگرفتند سلطان که از بالای حصار این حالش
را مشاهده کرده بود بزودی جماعه از سپاه را فرمان داد تا عبور رود نموده
در دهٔ الکرارهم مورچال برپا سازند ولیکن جنریل اسطوارط برایشان
تاخت آورده ونا کام باز گردانید بیستم ماه جنریل هارس بر مورچال

که بر جنوب غربي کناره رود بود حمله برد اگرچه آنمقام بتصرف
یکهزار و ششصد نفر از سپاه سلطاني بود انتزاع کرد با نتقام این تعدي که
از جانب اعادي صورت گرفته سلطان شش هزار پیاده جرار را
که تمامت مردم فرانسیسیه قائد شان بودند فرمان داد تا رود را عبور
کرده در تاریکي شب بر فوج جنریل اسطوارط حمله آرند اتمام این مهم
بر ذمت میر غلام حسین و محمد حلیم که هر دو سپهدار نامدار بودند
حوالت رفت وایشان باکمال جرات وجلادت بر لشکر
بمبئي تاخت آوردند ولیکن همین چند ساعت برین حمله پایداري
نموده بودند و شش یا هفت هزار کس را بکشتن داده و بشنیدن خبر آمد
جنریل اسطوارط باتمامي جنود خویش باز گشتند بیستم ماه سلطان
باز مکتوبي بجنریل هارس برنگاشته التماس آشتي نمود و بیست و دوم
ماه مسوده متضمن شرایط که سرداران همعهد بران اتفاق نموده بودند
که اگر سلطان بدان راضي شود عقد صلح باز درمیان خواهد آمد
بسلطان فرستاده شد شرایط مسطور از یازده بابت وجود پذیرفته
واعظم شان این بود که سلطان بزودي تمامي مردم فرنگستان که ملازم
اویند از خدمت خود برطرف کند و یکسر از اتفاق و مراسلت
مردم فرانسیس دست بدارد و یکنیمه از ممالکت خویش
بسرداران همعهد واگذارد و وعده دادن دو کرور روپیه نماید بدین نمط
که یکنیمه آن زر نقد بدهد و نیمه دیگر در عرض ششماه ادا کند و

تمامي اسيران را رها كند و چار كس از فرزندان و چار نفر از منصبداران
نامدار خود را از بهر نيكو وفا نمودن عهد بسته حواله نمايد و مهلت
بيست و چهار ساعت بسلطان داده شده بود كه بدان شرايط
همداستاني نمايد يا ازان سرا باتابد نهم ماه جماعتي از افواج سلطاني
هنوز بهره را از خندق مورچال دارد و از مورچالي كه بر غربي كناره رود بود
بتصرف خود داشتند و از برآوردن دمدمه هاي سركوب قلعه عايق
و مانع بودند و سيد غفار بايكهزار و پانصد كس بمحافظت آن خندق
سپهر داخت كه جنريل هارس بسپاهيان خود فرمود تا برين جماعه
حمله آرند بيست و ششم ماه بران حمله آوردند اگرچه سپاهيان
سلطان درين يساق سختكوشي را نيكو كار بستند وليكن بر مدافعت
حملات شان توانا نگشتند و ناچار پس از كشته شدن يكصد
و پنجاه نفر از انجا كناره گرفته رود خانه را عبور نمودند بيست و ششم
ماه سلطان مكتوبي بجنريل هارس فرستاده بدين مضمون كه مكتوب
مسرت اسلوب شما محرره بيست و دوم بمن رسيد
و كاشف مدعا گرديد از نيرو كه شرايط مندرجه آن گرانمايه اند
و بدون وساطت سفيران چرب زبان طي نمودن آن دشوار
بنابران اراده دارم كه دو كس را از معتمدان خود بفرستم كه امور
شرايط بشرح و بسط بمعرض اعلام در آرند زياده چه برنگاشته شود
جنريل هارس چنين پاسخ نوشت كه بابتهاي پايش كرده

تاریخ بیست و دوم شرایط ناگزیراند که بدون آن سرداران بمعهد
زنهار در آشتی و اتفاق همداستانی نخواهند نمود و جز آنکه رسولان
مصحوب گروگان و مبلغ زر درخواسته بیایند مقبول و پذیرفته
نخواهند گردید فردا تا سه ساعت انتظار جواب کشیده
خواهد شد و بس شب غره ماه می بآتش باری از گولهای
حصارشکن شگافی در دیوار قلعه پیدا گردانیده شد و چون سیوم ماه می
منهیان خبر آوردند که در حصار فراخور یورش راهی پیدا گردید
نردبانها و دیگر اسباب یورش آماده ساخته شد و روز دیگر
تمامی افواج در پس پناه گاه آماده ماندند تا بمجرد اشاره که یابند
بشتابند سلطان از آغاز محاصره قریب حصار سکونت
اختیار کرده بود تا نزدیک مقام حمله و یورش بوده باشد اکثر بزبان
شجاعت ترجمانش گذرانیده که تا دم واپسین در حمایت
قلعه خواهم کوشید چه تا نخابه حماست هیمین یکبار چشیده است
چهارم می سلطان بسوی دیوار غربی رفته رخنهای آن را نیکو نظر
کرده دریافت که مقام او حالا خیلی عرضه اخطار است با اینهمه
هیچگونه آثار بیمناکی از ظاهر حالش پیدا نگردید بلکه او سید غفار را
که بفرماندهی سپاه که در حدود رخنه حصار در کار بودند اشتغال
داشت باکمال آرمیدگی و درستی فرمان میدهد که چنین و چنین
کند هنگام بازگشتن سلطان بمکان خویش برهمنان منجم

خبر دادند که امروز بلای هولناک نسبت بدو بظهور رسیدنیست مگر
آنکه مدافعه آن بمسألت دعا از نیکان و ایصال خیرات بمستمندان
و بیچارگان پرداخته شود بهر تقدیر از گفته منجمان سلطان بمشکوی
بادشاهی رفته فرمان داد تا رسوم نذر و نیاز که ایشان تعیین نموده بودند
نیکو تقدیم نموده شود و برهمنان را بهدایای ثمین اختصاص بخشید
نواب حیدر علی خان خلد مکان باقوال منجمان بسیار اعتقاد
داشت و بدون استجازه ایشان در هیچ مهم آغاز نمیکرد بنابران
این جماعه را بناز و نعمت می پرورد ولیکن حال سلطان درین پرده
برخلاف حال نواب مرحوم بود و بجز درین واقعه ما نشنیده ایم که
از برهمنان پرسش نموده باشد هنگام نیم روز سلطان بدون
ملاقات مردم حرم سرای بیرون رفت درین زمان سلطان
قبای از پارچه نیم رنگ در بر داشت و دستاری شاهانه بر سر و
شمشیرش از کمر آویخته بود و بر بازوی راستش حرزی از ادعیه و
قرآن مجید چون بکالی دیدی یعنی دروازه خورد رسید منهیان
اخبار و منصبداران مشغول کار بعرض اعلام در آوردند که از تیاری
فوج انگریزی چنان استنباط نموده می شود که ایشان امروز خواه
هنگام روز یا شب بر قلعه یورش خواهند کرد سلطان جواب
داد که زنهار قرین قیاس نیست که هنگام روز ایشان حمله آورند
و شباهنگام آنچنان حزم بکار برده خواهد شد که هرگونه جرات

وبشارت اعادیرا بی ثمر و رایگان خواهد گردانید هنوز برین گفتگو
زمانی دراز نگذشته بود که بسلطان خبر آوردند که سیّد غفّار بضرب
گوله کشته شد باستماع این خبر وحشت اثر سلطان خیلی
متاثّر گردید و برزبان آورد که سیّد غفّار مرد دلاور بود و از مرگ نمیترسید
آخر بدرجهٔ شهادت فایز گشت بگویید که محمّد قاسم بجایش
بفرماندهی سپاه متعین رخنه حصار پردازد در ین هنگام سلطان
پیش از آنکه از طعام فارغ شود شور و شغب یورش بگوش
ادرسید فورا دست از طعام ناخورده باز شست و شمشیر
حمایل کرد و فرمود تا تفنگهایش پر کنند و آنگاه از راه جنوبی فصیل
بسوی رخنه حصار غربی بشتافت و چاکران و خدمتگاران
بسیار با اسلحه و آلات کار در عقب او رفتند و چند سپهدار
با جماعتی چیده از بهادران همراه او شدند هنگامیکه سلطان نزدیک
رخنه حصار رسید با جماعتی گریزان دوچار شد و معلوم کرد که مقدم
رده سپاه انگریزان از رخنه حصار در آمده بالای فصیل برشده اند جهد کرد
تا ایشانرا از گریز باز دارد پس نزدیک دیوار مقام گزیده
جماعه فراریان دلباخته را هم بگفتار و هم بکردار خود دل میداد تا
وا ایستادگی کنند و درین اثنا چند بار تفنگ را بر جماعه غنیم سرداد
و چند کس را از سپاه غنیم کشت با اینهمه کشش و کوشش
چون سپاه غنیم نزدیک سلطان رسیدند اکثری از بهادران

و منصبداران‌اش او را واگذاشته بودند و نیز از سپاهیانش متنفسی
با او نمانده بود باوجود آن غیرت بسالتش دون مرتبهٔ خود شمرده
که از مقام خویش پا پس تر گذارد درین حال سپاه غنیم بر مردم
دروازه تفنگ‌ها سر دادند گوله ازان در شش ایسر سینه
سلطان رسید با اینهمه خواست که ازان میان بزور بیرون آید ولیکن
درهمین تنگ دو پوی جماعتی از سپاهیان فرنگستانی از اندرون
دروازه تفنگ‌ها سر دادند و گوله ازان بر شش ایمن او رسید درهمین
اثنا اسپی که بران سوار بود زخمهای کاری برداشته از پا درآمد
و سلطان بر زمین افتاد و درین حال زاریکی از ملازمان سلطان
عرض کرد تا خود را بر انگریزان ظاهر کند و ایشان از جهت شمول
رافت که لازمه شانست هرگونه التفات را که شایسته
مقام اوست مراعات خواهند نمود ولیکن غیرت سلطانیش
ازین معنی با ستنکار تمام ابا نمود برین رو داد زمانی نگذشته بود
که فریقی از سپاهیان فرنگی را دران راه گذار افتاده و یکی از ایشان
بر دوال گرانبهای شمشیر سلطان نظر کرده خواست تا از وی درباید
ولیکن سلطان مجروح که هنوز قبضهٔ شمشیر در دست خود داشت
بران سپاهی زده در حدود زانوش زخمی کاری رسانید
و آن سپاهی هماندم تفنگ خود را بر سلطان سر داد و گوله
بر پیشانی سلطان خورد و بان شیرین بجان آفرین سپرد

چون جماعه انگریزان قلعه سرینگپتن را نیکو مسخر ساخته و حال
کشته شدن سلطان معلوم کرده بودند جنریل بیرد روز دیگر وقت
شام همراه قلعه دار و چاکران سلطان بدروازهٔ که سلطان شهید درآنجا
افتاده بود درآمد و جسد مطهر او را به جستجوی بسیار از میان تودهٔ
کشتگان برآورد چهره سلطان هیچگونه خمیده و درهم نگردیده ولیکن
آثار تلخکامی و دلاوری از و نمایان بود دستار و شمشیر و دوال جواهرنگار
برده بودند جسد او را ملازمانش نیکو واشناختند و در پالکی
نهاده تمام شب در دولتسرای سلطانی نگاه داشتند بر هر بهره از
قصر سلطانی سپاهیان پاسبان برگماشته شده بودند تا هیچکس
از منتسبان باقی مانده بدر نجهد و نیز تمامی خزاین و دیگر نفایس
و ظرایف گرانبها از دستبرد مردم محفوظ ماند ازین پس باهتمام
انگریزان از بهر نگاهبانی خانه های مهتران و سرکردگان سلطان
نگاهبانان انگریزی بزودی فرستاده شدند این تدبیر دل پذیر
دربارهٔ حفاظت جان و مال سرداران و سپاهداران سلطان که
از انگریزان صورت گرفت در مسخر نمودن تمامی ممالکت
میسور خیلی کارگر آمد زیرا که چون ایشان مشاهده کردند که عرض
و مال ایشان را انگریزان این چنین حراست نمودند خود را
با یکسر افواج بدست اختیار جنریل هارس واسپردند در قلعه سلطانی
نهصد و بیست و نه ضرب توپ و نود و نه هزار فرد تفنگ

و قرابین داشتاد و سه بارو تخانه و بیش از شمار گلوله و گوله توپ و زنجیری گوله وغیره یافته شد چون جنریل هارس فرمان داده بود که هر گونه عزت و تجیل که ممکن است نسبت بنعش سلطان مرحوم مراعات کرده شود بنابران قاضی القضات شهر سریرنگاپتن رسوم تجهیز و تکفین سلطان مغفرت عنوان بوجه شایسته و نمط بایسته بتقدیم رسانید ایچگونه کفایت زر درین خصوص جایز شمرده نشد در رسوم جنازه که پسین سواری آن سلطان زیبنده تخت و عماری بود بدان تو زک و شکوه که مقتضای حال و مقام باشد بجا آورده شد از پالکی سلطانی جنازه ساخته چار چه تنزیب کفن و بزر بفت پیش بها بالا پوش نموده بودند پنجم می وقت پیشین جنازه سلطان همراه چهار کمپنی از سپاهیان فرنگ مدمسه داران از قلعه روانه شد چاکران سلطان مرحوم جنازه او را بر دوش گرفته بودند و شاهزاده عبد الخالق دوم پسر سلطان مرحوم بسیار مویه کنان و قلعه دار و قاضی و مفتی و دیگر مسلمان سریرنگاپتن از پس جنازه میرفتند چون جنازه بدروازه لعل باغ رسید تمامی سرداران و سالاران فوج نظام علی خان بجنازه پیوستند از هر کوچه و برزن که جنازه سلطانی گذشته ساکنان آن دو رسته استاده بدیده حسرت می نگریستند و اکثری خود را بر خاک انداخته زار زاری نالیدند و مویه میکردند چون جنازه

بدروازهٔ مقبرهٔ نواب حیدر علی خان فردوس مکان رسید
سپاهیان از دو طرف رده بسته بفرو کردن سلاح خویش رسم
تسلیم و تعظیم بجا آوردند آنگاه قاضی نماز جنازه خوانده متصل
قبر والد بزرگوارش در گور نهادند و برسم خیرات پنجهزار
روپیه برفقرا و ساکین که همپای جنازه رفته بودند تقسیم نمودند
از آن باز که جنازهٔ سلطان برداشته روانه لعل باغ شده بودند
تا آن زمان که جسد سلطان در گور نهاده شد از قلعه شلک
ماتمی توپها سر داده میشد همان روز شامگاهان طوفان عظیم
از باد و برق و باران صورت گرفته اکثر جا صاعقه افتاده خصوص
بر مسجد و دیوانخانه و محلسرای سلطانی گوئی این واقعه هایله را
بانجام رسانید ؛

قطعه

تاریخ شهادت متضمّن تعزیت بادشاه جم جاه ٹیپو سلطان
فردوس مکان که در ماه ذیقعده سنه ۱۲۱۳ هجری واقع شده ؛

مویه کنید ای مهان سینه زنید ای گوان
در غم تاج شهان واندهٔ فخر انام
مرگ چنان بادلی واقعهٔ نیست خرد
قتل چنان باسلی خطبی باشد عظام

کز گهر واز هنر داشت کلاه و کمر

وز پی مجد و خطر کو چشش بود و مقام

صاحب سیف وقلم واهب کوس وعلم

کاسر بیت الصنم عامر بیت السلام

سرور والا نسب مهتر زیبا حسب

خسرو بیضا لقب ٹیپو سلطان بنام

حامی دین متین ماحی کفر کمین

وارث تاج ونگین از پدر بو الکرام

والی ملک دکهن حیدر لشکر شکن

چون همیش بو الحسن صفدر عالیمقام

رزم ندیده چو او پهلوی اعدا گداز

بزم ندیده چو او خسروی شیرین کلام

هند نیاورده بر چون او رای دگر

در فر و برز و هنر یکتای کشور ام

ذکر اخبار او شیرین سازد زبان

نشر آثار او مشکین سازد مشام

چون زجهان بست رخت داد بجانان وتخت

با این فرخنده بخت پور همیشش نام

پایهٔ و گام پدر در ره ننگ و خطر
ایک از و پیشتر در دین بنهاده گام
قاتل اعدای دین از پی کسب ثواب
رنجبر و گرم کین از پی تحصیل نام
از نیرنگ خسان جوقی رذل از صغار
وز مکر ناکسان مشتی نذل از لیام
بر دست دشمنان کامده از هر کران
کشته شد آن پهلوان ناکام و تلخکام
کشته شده ای فغان مظلوم آن نامدار
کورا دولت کنیز بود و جلالش غلام
در صف ناورد و حرب اوّل مردان کار
در هنر طعن و ضرب ثانی دستان سام
با فرس و با حسام بود بجان مهر و زر
در سفر و در حضر مونس شان بردوام
اسپش تازی نسب تیغش هندی نژاد
اینت جواهر فشان آنت مرصّع ستام
هندیِ او چون نهنگ تشنهٔ خون عدو
تازیِ او چون پلنگ گرسنهٔ انتقام

تیغ ورا آفرین همچو دلارام جفت
اسپ ورا زیر زین رانش را گشته رام
سلطان بدُ شاه مرد دین دو تاج اش
داشته از مردیش هر دو را شاد کام
هر دو بفرش بهم آمده و هم مقدم
این آن را همرکاب آن این را همنیام
بیوه شده هر دو تن از مرگش و ز حزن
پاک زنان پیرهن ناک بسر مستهام
سال شهادت ازان خامهٔ معجز بیان
گشت عزادار هم ادهم گفت و سام

۱۱۵ ۱۰۹۸
سنه ــــــــــــــــــــــــ هجری
۱۲۱۳

سلطان هنگام وفات پنجاه ساله بود بشره اش
سبزه رنگ واندامش قوي بالایش قریب شش ذراع
رویش گرد و چشمش بزرگ و سیاه گونه کجی سر بینش
چهره رانیک نمایش داده بود سبلت بزرگ میداشت
وریش رامی تراشید وازروی فطرت چست وچابک

بود سواری اسپ بسیار دوست میداشت واکثر تا دور
پیاده رفتن خو کرده بود اغلب بهرهٔ روزش بمطالعه قرآن
مجید و کتب بسر میشد در عهد زندگانی والد بزرگوارش او خیلی
محبوب دلها بود و لیکن پس از آنکه بر تخت سلطانی جلوس
نمود بتاوّن و بی ثباتی اطوارش اکثر منصبداران و مردم خانواده
نامی ازو دلگرفته و ناخشنود می زیستند و با این همه از جهت
تعصّب دینداری و مدد و دلدهی اهل اسلام عامه سلمان ممالکت
خود را هواخواه خود ساخته بود و از حمایت دین محمدی بانهایت
عزت و احتشام بدرجه علیای شهادت رسید دوازده شهزاده
از اولاد سلطان و برادرش باسیری گرفته و با اهل و وابستگان
خود به ویلوار و از آنجا در سنه ۱۸۰۶ به بنگاله نقل کرده شدند و سرکردگان
و سپهداران او از امیران هم عهد جاگیر و وظیفه یافتند ؛

اجمالی روداد های اولاد و احفاد سلطان جنّت آشیان پس از ارتحال او ازین سرای گذران ؛

چون قلعه سرینگپتن مفتوح گردید و دولت اسلامیه میسور که
موسّس بنیان آن نواب حیدر علی خان مغفور بود پس از انقضای
شصت سال تقریبا بقبضه اقتدار انگریز بهادر در آمد رای
اصابت انتمای ناظم ممالک هند ارل مارننگطن در میان

دیگر مهام وابستهٔ تنظیم و تنسیق ممالک مفتوحه درین دو مهم
آینده اعتنا نمودن از بهر مصالح فرمانفرمائی ناگزیر انگاشت اوّل
دلجوئی منصبداران نامدار و استرضائی قلعه داران والا مقدار
دوم روانه سازی وابستگان نواب حیدر علی خان فردوس
مکان و اولاد و احفاد سلطان جنّت آشیان از دار الملک
سرینگپتن بقلعه رای ویلور متعلّقه حکومت مدراس و پس
از آنکه از سرکار دولتمدار کمپنی بوجه مدد معاش یکیک
از ایشان سالیانه پنجاه هزار روپیه تعیین نموده و سوپرنطندنتی
ملاطفت پیشه زبان دان که بدلداری شاهزادگان تواند
پرداخت برگماشته شد تا با عزّت و احتشام در دیار
غریب بسر برند چند سال برین منوال با خوشدلی
و شادمانی سپری شد تا در عهد حکومت لارد ولیم بنتنک واقعه
وحشت افزای بلوای سپاهیان ملازم سرکار کمپنی بهادر
و بغاوت و عصیان ایشان در ویلور رخ نمود که تفصیل آن
در اوراق آینده بمعرض اعلام خواهد آمد اگرچه برائت ساحت
شاهزادگان درین باب بر جناب گورنر بهادر و ارباب
کونسل مدراس بر وجه نیکو روشن و مبرهن گردید و لیکن
بمقتضای حزم و دوربینی آرای ارباب کونسل آن چنان
صواب دید که بجز تنی چند از مستورات دودهٔ سلطانی اهالی

شاهزادگان خورد و کلان بصوب ملک بنگاله از ان قلعه گسیل
کرده شوند چنانچه بر حسب این عزیمت پس از اقامت
قریب هشت سال شاهزادگان از راه تری و دستورات
از راه خشکی بکلکته روانه گردانیده شدند ازین حضرات کلان
ترین ایشان نواب صفدر علی خان عرف کریم شاه بهادر
برادر کوچک سلطان جنت آشیان بود که برخی از حالات
جلادت سمات او در اوراق پیشین مرقوم گردید با دو فرزند
ارجمندش نواب صفدر شکوه عرف غلام علی و نواب حیدر
شکوه عرف امام بخش و دوازده تن از اولاد صلبی سلطان بدین
تفصیل فتح حیدر سلطان عبد الخالق سلطان محی الدین سلطان
معز الدین سلطان محمد یاسین سلطان محمد سبحان سلطان شکر الله
سلطان سرور الدین سلطان جامع الدین سلطان منیر الدین سلطان
محمد سلطان احمد سلطان و چهاردهم ایشان نواب حیدر حسین
خان داماد سلطان مغفرت نشان این حضرات با توابع خویش
در سنه ۱۸۰۶ در مقام رسا سکنا داده شدند و پس از انقضای
مدتی اولاد نواب سید شهباز مرحوم که نواسه سلطان غفران پناه
می باشند بدیشان ملحق شدند و جمیع شهزادگان در مهد آسایش
و آرامش بانواع ناز و نعمت پرورده شدند و ابواب هرگونه نوازش و آزادگی
از قید و بند بتدریج بر روی ایشان کشوده شد در وجه مدد معاش

هر یک از چهار شاهزادهگان فتح حیدر سلطان و عبد الخالق سلطان و محیّ الدین سلطان و معزّ الدین سلطان دو هزار و پانصد روپیه و از بهر یکیک شاهزادگان دیگر دو هزار روپیه ماهیانه بصوابدید جناب لارڈ منٹو و ارباب کونسل مقرر گردیده و از برای نواب کریم شاه و حیدر حسین خان و نواسگان سلطان شاهزادهٔ شایسته معین گشته چنانچه همه شان در سایهٔ این دولت معدلت گستر خوشدل و شادمان ایّام حیات بسر برده اکثری از ایشان برحمت حق پیوستند تواریخ ارتحال هر یک از شاهزادگان مرحوم بدین تفصیل است عبد الخالق سلطان بتاریخ غرهٔ شهر شوال سنه ۱۲۲۱ ہجري بعارضه بواسیر ازین شبستان فاني بغرازستان باوداني رحلت نمود محیّ الدین سلطان بتاریخ چهارم شهر ربیع الثاني سنه ۱۲۲۶ ہجري بسبب گولهٔ تفنگ از کشمکش این عالم دو رنگ نجات یافت فتح حیدر سلطان بتاریخ بیست و یکم شعبان سنه ۱۲۳۰ بعارضه سرسام ازین دیرفنا رهگرای عالم بقا گردید معزّ الدین سلطان بتاریخ بیست و دوم جماد الاول سنه ۱۲۳۳ بعارضه هیضه جامه عنصري گذاشت احمد سلطان بتاریخ دهم شهر شعبان سنه ۱۲۳۹ بعارضه سرسام ازین دار الغرور ظلماني بدار السرور نوراني رحلت گزید نواب کریم شاه بهادر در سن هشتاد

و دو سالگی در ماه جماد الثانی سنه ۱۲۴۶ ازین دار هوان بخلد جنان
انتقال کرد سرور الدین سلطان بتاریخ ششم جماد الثانی سنه ۱۲۴۹
بعارضه تپ وصرع ودیعت حیات بخالق کاینات باز سپرد
شکر الله سلطان بتاریخ بیست وچهارم جماد الثانی سنه ۱۲۵۳ بعارضه
هیضه ازین نشیمن خاک بجوار یزدان پاک ارتحال نمود منیر الدین
سلطان بتاریخ دوم شهر رمضان سنه ۱۲۵۳ بعارضه سپرز
بخلد برین رحلت گزین گردید جامع الدین سلطان بتاریخ هفدهم
شوال سنه ۱۲۵۸ هجری در دار الملک پارس از ممالکت
فرانسیس با فسحح فرادیس خرامید سلطان محمد سبحان
بتاریخ بیست وچهارم رمضان المبارک سنه ۱۲۶۱ بعارضه هیضه
محتبس تلخابه ممات چشید اکنون از اولاد امجاد سلطان جنت
آشیان همین دو شاهزاده یاسین سلطان ومحمد سلطان که مدت
حیات شان چون عمر خضر والیاس دراز باد باقی مانده اند شاهزاده
محمد سلطان عرف شاهزاده غلام محمد بعلو فطرت وفطنت ومزید
فتوت ومروت وحسن نیت وپاکی طویت ومکارم
صفات ومحاسن ملکات ممتاز است عنان همت والایش
همواره بافاضت خیرات واشاعت مبرات معطوف
واوقات میمنت سماتش در اقتنای دولت ابد مدت
نیک نامی وگوهر بی بهای فرخنده فرجامی مصروف می باشد دو تا پسر

دارد پسر کلان شهزاده فیروز شاه جوانیست نیکو نهاد که فرخنده هنر نجابت گوهر او را رونق و بها بخشیده است و فضائل کسبی کمالات وهبی او را دوبالا گردانیده؛ از ابنیه صوری آن شاهزاده والانژاد دو تا مسجد بلند بنیاد است یکی در مقام رسا با کمال رونق و بها که از نباهت بنیان و متانت ارکان و وسعت و خرمی مکان و نزهت و دلکشائی آن این قطعه مبنی از تاریخ اتمام آن مقدس مقام لختی روایت میکند؛

قطعه

تاریخ مسجد یکه در سال ۱۲۵۱ هجری در مقام رسا احداث کرده شد ؛

نام خدا مسجدی پر ز بها و صفا
قبله اهل سجود کعبه اهل قیام
بامش گردون سنا بومش مینو نشان
رضوان هر بامداد داده ز نامش سلام
گرچه بنای جدید اسم بیت العتیق
نیست دونی در گذر بیت الله خوانش نام
چیست صریر درش طالب حق را درآ
اینک مروه صفا زمزم و رکن و مقام

سال بنایش ازان گفت سروش اینچنین
گرنه دوئی خاستی ثانی بیت الحرام
۲

۱۲۵۳
۲
۱۲۵۱

و دیگر در ناف دارالامارهٔ شهر کلکته بمقام ولکشا ونزہت پرور و موضع روان افزا و نشاط گستر که از جانب جنوب مشرف است بر مرغزار مینافام مینو فسحت که از جهت وسعت فضا و لطافت ہوا زاینده صحّت و بهجت است و سیرگاه ہر صباح و مسا از بہر اکابر و اعاظم آن شہر خجسته بہر که این قطعه شعر بر تاریخ تعمیر آن خجسته مکان از مزایای آن اندکی از بسیار حکایت میکند ؛

قطعه

تاریخ مسجد یکه در سال ۱۲۵۸ ہجری در مقام دهرمتله شهر کلکته بنا نهاده شد ؛

ابن سلطان ٹیپوی مغفور ہم محمد بنام و ہم به ثنا
نه محمد که بنده اش از دل پیرو دین او بصدق و صفا
کرده تعمیر این نشیمن پاک بہر ذکر و نماز و درود و دعا
ہمچو سبع شداد محکم بام ہمچو ذات العماد خرّم جا

در تمتّع چو کعبهٔ اسلام ‌ ‌ ‌ ‌ در ترفّع چو مسجد اقصا
خویشی چون مسجد اقصا داشت ‌ ‌ ‌ ‌ دوئی اندر میانه ناپیدا
گفت روح الامین ازان تاریخ ‌ ‌ ‌ ‌ بهر اتمام او بطرز و عطا
عمرک الله مسجد الاقصیٰ ‌ ‌ ‌ ‌ برسول حق و باهل عبا

۱۲۵۸ هجري

الحق در دار الامارهٔ کلکته تا حال اینچنین مسجد بنا کرده نشده و از ابنیهٔ معنوي آن زینت بخش لقب مهتری این کتاب کارنامهٔ حیدري است که باهتمام تمام وجوه اثباتش در اکثر مقام صورت اتمام پذیرفته و در سال ۱۲۶۳ هجري آن تواریخ گزیده که لقب تاریخي آن نامهٔ نامي و صحیفه گرامي است بپایه طبع پوشیده؛

ترجمه رساله دوازدهم جلد ثاني
از کتاب رسایل مارکوئس ویلزلي

از ارل اف مارننگتن بلفطننط جنریل هارس و کرنیل ارثر ویلزلي و آنریبل هنري ویلزلي و لفطننط کرنیل ولیم کرکپاطرك و لفطننط کرنیل باري کلوز امینان امور تنظیم میسور؛

حضرات آزرم پیشه

سند مصحوب ساخته این نامه بر حقیقتیکه زمام آن بکف کفایت

شما را سپردن مناسب انگاشته ام آگاهی خواهد بخشید چون امور
وابسته نظم و نسق میسور آنچنان آسان می نماید که بی حضور من
در سرنگاپتن انجام داده میتواند شد بنابران اراده اقامت
در مدراس کرده ام و هرکدام سه کس از امنای نامبرده
هنگام رسیدن این نامه در سرنگاپتن حاضر باشند باید که بزودی
بپرداختن کارهای سند مذکور قیام نمایند و تعلیمات مندرجه را
کاربند شوند قایم گردانیدن جانشینی از خانواده راجه میسور
بر سند راجگی مقارن تقسیم ملک در میان سرداران
معاهد که در آن سهم جماعه مرهته استبقا کرده نیست نزد من
اساسیست که بران بند و بست جدید مبتنی می نمایم
و درعرض دو روز شرایط معامله حال درست کرده بشما میفرستم
باید که درین دو امر آینده اهمال جایز داشته نشود تا آن نظم و نسق
که مطمح نظر است نیکو سرانجام پذیرد امر اول وابسته
استمالت منصبداران نامدار و استرضای قلعه داران چندین
حصار که از طبقه اسلامیه اند امر دوم وابسته وضع روانه سازی
اهل خانواده سلطان مرحوم از ممالکات میسور با هرچه تمامتر
دلجوئی و آزرم که در حیز امکان است درباره امر نخستین حالی
بخدمت سطر هنری ویلزلی خط اسمی میر عالم و نقل مکتوب
نظام الدوله اسمی راقم الحروف ارسال داشته ام و مرا وثوق

است که شما بذریعهٔ آن در نیکو استرضای نواب میر قمرالدین خان
می توانید کوشید و بودنش در سرینگپتن از رهگذر
عزت و اعتبار یکه او نزد مردم دارد در استرضای طبقهٔ اسلامیه
آنمقام نیکو موثر و مفید خواهد افتاد میخواهم که شما بتعجیل تمام او را
بران آرید که بگرم کننده روانه گردد و با دیگر سرکردگان اهل
اسلام آنچنان عهد و میثاق پیش کنید که احتمال بیم و خطر
بندوبست جدید از دلهای ایشان بدر شود و در تنظیم امور
مواده این معنی در نظر خواهید داشت که تا توان خزانه سرکار
کمپنی متحمل بار گران اخراجات نشود و عهده توظیف تمامی
سرداران سلطان بر ذمه سرکار کمپنی نیفتد بلکه آنرا برامیران
متعاهد و راجه میسور توزیع باید نمود و از برای پس ماندگان
سرداران سلطان مرحوم که درین جنگ کشته شده اند نیز
وظیفه مناسب معین باید کرد از میان قلعه داران آنانکه حصون
متعینه خود را تسلیم کرده اند و آنانکه هنوز متصرف قلاع ناصره
اند بقیه تنخواه ایشان بابت ماه اپریل و می البته از سرکار
کمپنی داده خواهد شد و تا آنوقت که حراست حصون بر ذمه
ایشان خواهد ماند مشاهره بدیشان ادا کرده خواهد شد و بعد
ازای امر نخستین بر شما لازم است که اهتمام امر دوم را که
تکفل و تجهیز اهل خانواده سلطان مرحوم است وجهه همت خود

ساخته دران باب آنچه ناگزیر است بعمل آرید از بهر تفویض
این مهم دردانگیز که از اتمام آن چاره نیست هیچکس از کارگزاران
کمپنی که از عهده این کار دشوار برتواند آمد بجز کرنیل ویلزلی شایسته تر
نمی نماید بنابران زمام اهتمام تمامی این مهم بکف کفایت او
می سپارم لفطننت کرنیل ددوطن را بقلعه داری حصار ویلور که اقامتگاه
خانواده سلطان مرحوم خواهد بود متعین نموده ام ونیز کرنیل موصوف را
مقرر کرده که وظایف ماهواری بدیشان میرسانیده باشد
وهرگونه اسباب ضروری از بهر ایشان در ویلور آماده نماید
واین خود ارادهٔ منست که از بهر ایشان وظیفه شایسته که ملایم
ارباب همت تواند بود معین کنم وشما را لازم است که از
برای مدد معاش یکیک فرد از ایشان و اخراجات زنانه نصابی
از زر معین کنید بدانشرط که مبلغ جمله زر وظیفه اهل خانواده از سه لک
و بنهایت درجه از چهار لک هون سالانه تجاوز نکند پسران مرحوم
سلطان را میرسد که ملازمان خاص خود را از بهر آوردن همراه خویش
برگزینند مشروط برینکه جمعیت ایشان بدان عظمت نرسد
که مظنه فراهم ساخته شدن انبوه هواخواه سلطان مرحوم باشد
این معنی مستحسن می نماید که علی رضا خان که یکی از هواخواهان کمپنی
و مهرورزان شاهزادگان است همراه ساخته شود خاتونان و فرزندان
یکیک نانه از دودمان سلطان هرقدر نزدیکتر که ممکن باشد پایه وشاهزادگان

گردانیده شوند کرنیل دیاژلی از طرف من بهبیان شافی
حمایت و رعایت مرا خاطرنشین ایشان خواهد کرد و مکتوب
فارسی اسمی شهزادگان (که در ذیل مندرج ساخته شده)
بدیشان خواهد رسانید؛ والنطفط بنریل هارس در بدل هرگونه جهد

* صاحب بسیار مهربان استظهار مخلصان سلامت

ازانجا که بالفعل مژده رسیدن آنمهربان مع الخیر و العافیت درقرب ویلور
که جای اقامت آنمهربان تجویز شده است سرور افزا و فرحت پیرای
خاطر دوستی مآثر گردید لهذا دردل خود چنان قرار داد که بهمین تقریب
باز بذریعه محبّت نامه بارقام مراتب محبّت و رافت بطمانیت آنمهربان
بردازد آنمهربان یقین کلی دارند که خاطر اینجانب همواره درابراز واظهار
دلایل دوستی و خیر خواهی متوجه و مصروف خواهد بود و بهرصورت
منظور خاطر بوده است که مکان سکونت درانچه بفراغت باشد حتی المقدور
بعمل آید چنانچه حکم هم نموده بود که درتدبیر و بندوبست آن دقیقه
از دقایق سعی و محنت فروگذاشت نگردد ازانجا که همت اهالی
سرکار کمپنی انگریز بهادر همواره درپاس رفاهیت و آرام آنمهربان مصروف
خواهد بود و از طرف لنطنط کرنیل دفتن بهادر نیز بجمیع وجوه پیوسته
لوازم حسن سلوک درحق آنمهربان مرعی خواهد گردید دریصورت
رجای واثق است که درانجا هیچ نوع تصدیع و تکلیف عاید حال آنمهربان
نخواهد گردید وحتی الامکان از رعایت رفاه و فارغ البالی آنمهربان سرور
واقعی دردل محبّت منزل حاصل خواهد گردید و اینجانب را یقین است
که اطوار برگزیده و صفات پسندیده آنمهربان همواره مستوجب ظهور و
ازدیاد لوازم دوستی و محبّت اینجانب خواهد گردید و آنچه بالتخصیص
موجب خوشنودی خاطر دوستی مآثر تواند بود اینست که بصفائی دل
و یکجهتی دراظهار راز و اسرار با کرنیل صاحب موصوف طریق اعتماد واعتبار
کلی مسلوک دارند و صاحب موصوف آنچه مراتب صلاح دهی آنمهربان
ازروی ایمای مخلص گاه گاهی برزبان رانند آنرا بسمع قبول اصغا نمایند وتوقع
که همیشه هرچه مخلص ظاهر کردنی باشد آنمهربان آنرا معرفت صاحب

وسعی در تیسیر هر دشواری که در حالی انقلاب امور میسور
صورت گرفته است از خود بتصور راضی نخواهد گردید بشنیدن
این سخن مرا خیلی حیرت دست داد که پس از تسخیر
سرینگپتن محلسرای زنانه سلطانی از بهر خزینه پنهانی پژوهیدند
و پاس نام و احترام کمپنی ننمودند چقدر افسوس می خورم که
چاویم ای کاش بیگمات محلسرای سلطان ازین رهگذر
متشوش و پریشان خاطر ساخته نشدی آری هنگام جوش
تمامه و آشوب یورش امثال این بی اعتدالی بسا
اوقات ناگزیرانه صورت میگیرد من همواره نعره واویلا خواهم زد
که این تعدی پس از انقضای جدال و قتال بزمانی دراز بعد
ازانکه مقام متنازع فیه تماما بقبضه اقتدار ما تسلیم کرده شده
واکابر و اصاغر آنطرف بجملگی منقاد و فرمان پذیر ما گشته باشند
روداده باشد اگر نفیسی از نفایس یا زیوری از زیورات
از محل زنانه در انساعت ناميمون برگرفته شده باشد

موصوف بمعرض اظهار خواهند درآورد و اراده مخلص چنانست که بعد
اندک روز بارسال چیزی تبرک بطریق نشان دوستي خود معرفت شخصی
صاحب معتمد خود سرور افزای خاطر خود خواهد گردید ترصد که پیوسته
اینجانب را خواهان خیریتها انگاشته بارقام مکاتبات مسرت آیات مسرور
و مبتهج میفرموده باشند زیاده چه بر طرازد *

(Signed) MORNINGTON.

مرا نیکو وثوق است که سپهسالار فرمانده از جمله وظایف
خود خواهد شمرد که در واپس دادن این چنین چیز میشوم
نیکو بذل جهد فرماید بالنهایت دلبستگی چشم داشت
من این است که از آن باز که هنگام ارتحال ایشان میرسد
در صیانت و حراست اشیاء و خواستهای یکایک شاهزادگان
دستورات اهتمام تمام بکار برده شود سپاهیان انگریزی
از بهر بردن اهل دودمان سلطان مرحوم بجاهای مقدر شان
هر قدر که دور باشند از سپهسالار فرمانده البته خواهند گرفت
تا جلوی فتنه و آشوب راه جواز نیابد این معنی مستحسن
می نماید که یکی از منصبداران سپاه که از السنه و اطوار این
ممالک آگاه باشد تا فراز رسیدن [illegible] وطن همراه شاهزادگان
ساخته شود و تا ایمائی از من نیاید در بند و بست صوبه کند و باید
دانست که از شما اهل نیاید بجز جنرل استوارت اشارت
رفته است که نظم و نسق چند روزه را در فرماندهی آن صوبه
کار بندد و تا آن زمان که از خصوصیات آن را در یافته باشم
درباره دستورالعمل آن تا به حکم قطعی دادن نمی توانم و امینان
پیشین را که معطل شده اند از جانب من مراتب
استحسان کارگزاریهای شان تا [illegible] ایشان کنید
و سلام و سپاسداری مرا بازای نیکو خدمتهای شان برسانید

بنای این ضوابط برین رای نهاده شده است که سپهسالار فرمانده را همواره اختیار در حکومت ملکی یا امور دیوانی نباشد وبیش از یک عصایانشان اعتمادی نزد خود نگاه ندارد چنان در خاطر میگذرد که اگر محکمهٔ شما از سرینگپتن به بنگلور نقل کرده شدی همانا نتیجهٔ سودمند که بیرون آوردن جم غفیر از مسلمانان بدینوسیله باشد از سرینگپتن مترتب گشتی درین امر زود تر اهتمام بکار رود که مهمیست پر ضرور از بهر ایمنی ما در ممالکات میسور ؛

عهدنامه یا وثیقه

عهدنامه که از بهر توثیق همداستانی درمیان شرقی هندوستانی انرئبل کنپنی انگریز بهادر ونواب نظام الدوله آصفجاه بهادر و پیشوا راو پندت پردهان بهادر و باتمام رسانیدن نظم ونسق ممالک سلطان شهید برنگاشته شد ؛

چونکه سلطان مرحوم بدون آنکه باعثه از بواعث پرخاشجوئی از جانب امیران همعهد نسبت باو صورت گرفته باشد با قوم فرانسیس پیمان همداستانی بسته و جمعیتی را از سپاه فرانسیس بقصد بنا نهادن جنگ و پیکار با انرئبل کنپنی انگریز بهادر و هواخواهانش نظام الدوله بهادر و پیشوا راو پندت پردهان بهادر در لشکر خود در آورد

و از درخواستهای بجا که از قبل کمپنی انگریز بهادر و هواخواهانش
وابسته ضمانت و گروگان دادن از بهر حمایت و حراست
خویش از عزایم متفقه سلطان مرحوم و جماعه فرانسیس از مرحوم
سلطان نموده بودند و سلطان مرحوم از اجابت آن ابا نموده بود
جیوش متفقه از قبل کمپنی انگریز بهادر و نظام الدوله آصفجاه بهادر
از برای حمایت حقوق خود و حراست ممالک خاصه خویش
از انظار افواج بیگانه و نهب و غارت اعادی ستمگاره ستمدل بعزم
جنگ و پیکار متوجه گردید و چونکه قضای یزدانی بران رفته بود که امیران
معاهد از قبل کمپنی انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر مظفر و فیروز
گردند و سلطان مغفور بر دست ایشان کشته شود و رعایا و متعلقانش
مطیع ایشان شوند و چونکه مطمح انظار امیران متعاهد آن بود که این
اقتدار و مکنت جدید را که یزدان پاک بدیشان ارزانی فرموده
در تلافی اخراجات جنگ گذشته و امن و امان موبد از برای
خود و رعایای ممالک خاصه خویش و هم از برای رعایات مجاوره
ممالک شان بکار برند بنابران عهد و پیمان از بهر نظم و نسق
ممالک مرحوم سلطان در میان از قبل کمپنی انگریز بهادر
و نواب نظام الدوله آصفجاه بهادر بالا بسته شده بوساطت
لفطننت جنرل هاریس سپهسالار فرمانده افواج بادشاه انگلستان
و جنود از قبل کمپنی انگریز بهادر که در کرناتک و ملیبار می باشند

و انرئبل کرنیل ارثر ویلزلي و انرئبل هنري ویلزلي و لفطننط کرنیل ولیم کرکپاطریک و لفطننط کرنیل باري کلوز از طرف ریط انرئبل ریچارد ارل اف مارننگطن گورنر جنریل و نواب میر عالم بهادر از طرف نواب نظام الدوله بهادر تا بر حسب شرایط آینده که بتوفیق ایزد سبحانه درمیان اولاد و پس آیندگان امیران متعاهد تا خورشید و ماه بر آسمان پاینده اند مؤبّد و مستدام خواهد بود ایشان و اخلاف و اعقاب شان لوازم آنرا بر سبیل تشارک بعد مراعات نمایند؛

شرط اول

چون این امر قرین قیاس و مقتضای انصاف است که سرداران متعهد بوسیله این عهد نامه باتمام نمودن مقاصد اصلی یعنی تلافی اخراجات که درباب حمایت و حراست خود شان صورت گرفته و حراست واقعي ممالک خاصه شان که در آینده از اعادي محفوظ تواند بود البته بکوشند برای معني اتفاق نموده شد که بر دبوم مندرجه فرد ا که این عهد نامه بدان مذیّلست باضمیمه سرراه‌ها که از ممالک مرحوم سلطان بهره از املاک و اعمال کمپنی انگریز بهادر یا هواخواهان یا عراج گزارانش که واقع پائین گهاتها بر هر دو سو واحل شرقي و غربي است یا بقلعجات که مجاور و مشرف بر همان راه‌ها اند مملوک و متصرف فیه دولت

انگریز بهادر خواهد بود و کمپنی انگریز بهادر عهد میکند که او از خراج همان بر و بوم از برای نیکو تربیت و پرورش تمامی وابستگان دودهٔ مرحوم حیدر علی خان و وابستگان مرحوم سلطان نصابی شایسته از زر که کمتر از دو لک استار هون نباشد و آن از روی حساب دو لک و چهل هزار کانتریه هون می باشد که مساوی هفت لک و بیست هزار روپیه است و قیمت یک کانتریه هون سه روپیه مقرر خواهد فرمود چنانچه پس از وضع مدد معاش خاندان حیدر علی خان و دودمان سلطان مغفور از خراج بوم و بر که در فرد ا شمرده شده بر حسب تعیین سلطان مرحوم در سال ۱۷۹۲ هفت لک و هفتاد و هفت هزار و یکصد و هفتاد کانتریه هون است در بهرهٔ شرقی هندوستانی کمپنی پنج لک و سی و هفت هزار و یکصد و هفتاد کانتریه هون باقی میماند؛

شرط دوم

بمقتضای شرط نخستین بوم و بر مندرجه فرد ب مملوک و متصرف فیه و همواره منضاف ممالک نواب نظام الدوله بهادر خواهد بود و نواب موصوف بدین معنی پیمان کرده است که از خراج همان بوم و بر مدد معاش میر قمر الدین خان بهادر و اهل و عیال و منتسبان وی مقرر خواهد فرمود و از برای اتمام این مرام

جاگیر خاص از بهر او در خطهٔ گرم کنده که حاصل سالانه اش مساوي دو لک و ده هزار روپیه یا هفتاد هزار کانتریه هون باشد جدا خواهد ساخت و نیز نواب موصوف عهد کرده است که علاوه جاگیر مذکور بطریق جایداد محالي از بهر تنخواه جمعیتي شایسته از سپاه که از براي ملازمت سرکار نواب ممدوح بسرکردگي میر قمر الدین خان بهادر نگاه داشته خواهد شد نامزد او خواهد نمود و چون مبلغ خراج بوم و بر مندرجه فرد ب برحسب تقویم مرحوم سلطان در سنه ۱۷۹۲ ع شش لک و هفت هزار و سه صد و سي و دو است پس از وضع جاگیر خاص میر قمر الدین خان در بهره نواب نظام الدوله بهادر پنج لک و سي و هفت هزار و سه صد و سي و دو کنتریه هون خواهد بود؛

شرط سیوم

از بهر نگاه داشت امان و اطمینان جمهور و بند و بست امیران متعاهد این معني مناسب پنداشته شده که قلعه سرینگپتن بکف کفایت کنپني بهادر واسپرده شود و اتفاق برین امر نموده شده که قلعه مسطور معه جزیره و قطعه زمین که بجانب غربي جزیره است و بسمت غربي محدود است بجوي که بنام میسور ناله خوانده میشود و در رود کاویري بنزدیک جنگل گهات میریزد مضاف آن بوم و بر شمرده خواهد شد که در بهره کنپني ممدوح افتاده است و نامشده در ملک و تصرف کلي او خواهد ماند؛

شرط چهارم

اینکه حکومتی ممتاز جداگانه در میسور قایم کرده خواهد شد و آن این است که مهاراجه میسور کشنه راجه اودیار بهادر که از اولاد قدیم راجگان میسور است قابض و متصرف آن بوم و بر خواهد بود که بعد ازین تحدید کرده شده است بدانشرایط که ازین پس مذکور خواهد گشت ؛

شرط پنجم

امیران متعاهد باهم اتفاق کرده اند که بوم و بر مندرجه فرد ج که در ذیل این عهدنامه است بر مهاراجه موصوف بدانشرایط که مسطور خواهد گشت البته واگذاشته خواهد شد ؛

شرط ششم

کمپنی انگریز بهادر درین باب اختیار خواهد داشت که آن مبالغ زر را که ازبرای مدد معاش اهل خانواده نواب حیدر علی خان و سلطان مرحوم برحسب نخستین شرط این عهدنامه متعین شده است وقت بعد وقت برحسب اقتضای رودادهای مختلف چون فوت رکنی از ارکان آن خانواده یا در صورت وقوع بغاوتی یا عصیان از رکنی از ارکان آن بر حکومت و اقتدار سرداران متعاهد یا بر رغم امن و امان ممالک ایشان و ممالکت راجه میسور محدود و موقت کرد اند یا یکسر آنرا موقوف سازد یا بهره ازان بکاهد چنانچه مناسب داند ؛

شرط هفتم

پیشوا راو پندت پردهان بهادر از بهر همداستاني و اتّفاق
درین عهد و میثاق البته استدعا کرده خواهد شد و اگرچه پیشوا
موصوف درین جنگ و پیکار در اخراجات لوازم
و جهد آن مشارک سرداران همعهد نبوده و زنهار استحقاق آن
نداشت که در غنایم و منافع ظفر بناچار سهام فریقین متعاهد که کمپني
انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر باشند گردد ولیکن از بهر پاس
تنسوق دوستداري که در میان پیشوا بهادر و کمپني انگریز بهادر
و نواب نظام الدوله بهادر و مهاراجه میسور کشته راجه بهادر متحقق
است برین معني عهد و اتّفاق کرده شد که آن بوم و بر خاص که
در فرد ه ذیل این عهدنامه تفصیل آن مذکور است استبقا کرده
خواهد شد که از آن او ساخته شود تا بتمام و کمال مملوک و متصرف
فیه و مضاف ممالک پیشوا بهادر بوده باشد بدان نمط که گوئي
فریقي از فرق متعاهد درین عهد نامه بوده است بشرطیکه پیشوا
موصوف این عهدنامه را بتمام و کمال متلقّي بقبول اندرون یکماه
ازان روز که دران برحسب ضابطه امیران متعاهد باعلام این عهدنامه
خواهند پرداخت گردد و نیز بشرط آنکه پیشوا موصوف دربارهٔ
آن مقدمات که اکنون میان نواب و پیشوا ممدوح
مذبذب مانده اند و نیز دربارهٔ آن مقدمات که به پیشوا

موصوف از طرف کمپنی انگریز بهادر گورنر جنرل با انگریزی رزیدنت در پونه اعلام خواهد نمود کمپنی و نواب ممدوح را تشفی و جمعیت خاطر بخشند؛

شرط هشتم

اگر بر خلاف چشمداشت دوستدارانه امیران متعهد پیشوا موصوف سر ابا از قبول این عهدنامه یا از تشفی بخشی دران خصوصیات که در شرط هفتم بدان ایما رفته بر خواهد تافت درینصورت استحقاق و حکومت آن بوم و بر که ازین پیش از بهر او استبقا کرده شده در رشته کف قبضه اقتدار دولتین کمپنی انگریز بهادر و نواب نظام الدوله بهادر خواهد ماند و آنگاه ایشان آن بوم و بر را بدان خطه و ناحیه از آن راجه میسور که متصل ممالک خاص ایشان است با راجه میسور مبادله یا معاوضه خواهند نمود یا بندوبست آن بتجویز دیگر که مناسب دانند خواهند کرد؛

شرط نهم

از بهر قایم گردانیدن مهاراجه میسور کشتنه بهادر بر مسند ممالک میسور این معنی مناسب پنداشته شده که راجه موصوف بجمعیتی شایسته از افواج کمکی یاری داده شود و برینمعنی اتفاق نموده شده که افواج مذکور آراسته کرده خواهد شد باهتمام

کمپني انگریز بهادر برحسب شرایط آن عهد و میثاق جداگانه که بزودي درمیان کمپني انگریز بهادر و مهاراجه مذکور بسته خواهد شد؛

شرط دهم

این عهد و میثاق متضمن ده شرط امروز که بیست و دوم ماه جون سنه ۱۷۹۹ع مطابق هفدهم محرم سنه ۱۲۱۴ هجري است درمیان لفطننط جنریل جارج هارس وانربل کرنیل ارثر ویلزلي وانربل هنري ویلزلي و لفطننط کرنیل ولیم کرکپاطریک و لفطننط کرنیل باري کلوز از یک جانب بنام ریط انربل ارل اف مارننگطن گورنر جنریل بهادر و میر عالم بهادر از جانب دیگر بنام نواب نظام الدوله بهادر منعقد گردانیده شد لفطننط جنریل جارج هارس و انربل کرنیل ارثر ویلزلي وانربل هنري ویلزلي و لفطننط کرنیل ولیم کرکپاطریک و لفطننط کرنیل باري کلوز یک نقل همین عهدنامه را بدستخط و مهر خود موسوم گردانیده به میر عالم بهادر دادند و میر عالم بهادر نقل دیگر را بدستخط و مهر خود موسوم ساخته به لفطننط جنریل جارج هارس وانربل ارثر ویلزلي وانربل هنري ویلزلي و لفطننط کرنیل ولیم کرکپاطریک و لفطننط کرنیل باري کلوز حواله نمود و لفطننط جنریل جارج هارس وانربل کرنیل ارثر وانربل هنري ویلزلي و لفطننط کرنیل ولیم کرکپاطریک و لفطننط کرنیل باري کلوز

ومیر عالم بهادر از جانبین عهد و میثاق می بندند که عهد نامه مسطور اندرون هشت روز از روز تاریخ عهد نامه بدستخط و مهر گورنر جنریل البته موثق و استوار گردانیده و اندرون بیست و پنج روز از روز تاریخ عهد بدستخط و مهر نواب نظام الدوله موثق واستوار کرده خواهد شد ؛

مهر نواب نظام الدوله

موثق گردانیده در حیدرآباد نواب نظام الدوله بتاریخ سیزدهم ماه جولائی سنه ۱۷۹۹ع موثق گردانیده در قلعه سنط جارج بدرباله ازیل گورنر جنریل بهادر بتاریخ بیست و ششم جون سنه ۱۷۹۹ع ؛

AN ACCOUNT OF THE MUTINY AT VELLORE,

In the Year 1806,

BY J. DEAN, ESQ. M. D.

Translated from "the United Service Journal and Naval and Military Magazine."

1841. *Part 2.*

اخبار هنگامه وقتل عام که در قلعه ویلور در دهم جولائی
سنه ۱۸۰۶ع واقع شد بروایت مسطر جونس سرجیئن ومسطر
ج ڈین معین سرجیئن که از آغاز این سانحه نامیمون تا
انجام آن حاضر بودند؛

سرگروه سپاه محافظ قلعه مذکور در تاریخ مسطور کرنیل سنط جان
فنکورط بود وسپاه محافظ بدین تفصیل چهار کمپنی از شصت
ونهم رجمنط بادشاهی شش کمپنی از اول رجمنط پیادگان هندوستانی
ودوم وسته از بیست وسیوم رجمنط پیادگان هندوستانی
جمعیتی از گولندازان فرنگستانی همگی سپاهیان هندوستانی
یکهزار وپانصد هیچ گونه حرف وحکایت بدگمانی درمیان نبود
از سانحه واقع دهم جولائی سنه ۱۸۰۶ع من طعام شام روز گذشته
باکرنیل ماکراس خورده از میدان گاه قواعد میرفتم که در دولتخانه
قلعه هنگامه عیش وعشرت گرم تر یافتم محل شهزادگان
منور وروشن بود واز آهنگ رود وسرود آثار جشن

وشادمانی نمایان زنهار خیال بلیهٔ آینده پیرامون خاطر نمی گشت
در اوایل ساعات صباحی روز دهم جولائی سنه ۱۸۰۶ ع بآواز
شلک تفنگ بیدار گردانیده شدم چون از دریچه نظر
کردم دیدم که چندین کس دوان میروند در عرصهٔ قلیل
دو منصبدار نوجوان از همان دسته که من متعلق آن بودم در خانهٔ
من آمدند و گفتند که سپاهیان انگلستانی رجمنط شصت ونهم
بیرون رفته اند و بنای آتشباری بر سپاهیان باغی نهاده گفتم
من حالی رخت پوشیده همراه شما ببارک سپاهیان
میروم ایشان انتظار من نکرده راه خانهٔ خود گرفتند بعد ازان موزه
می پوشیدم که لفتننط الکاینف از رجمنط اول آمده ظاهر کرد که زخم
گلوله ببازوی من رسیده من او را با خود بخانهٔ مسطر بیکس
جراح برده صورت واقعه را وانمودم او گفت سانحهٔ عظیمی
روداده است القصه زخم آنرا بسته شد آنگاه بخانهٔ ایطن
نخستین دستهٔ اول رجمنط پیادگان هندوستانی رفتیم در آنجا
ما نفر اطلب پاسداران هندوستانی گرفته آمادهٔ جنگ شدیم
درین میان آواز شلک بندوق از هر جانب شنیده می شد
و آتشباری گلوله صورت عموم پذیرفته چند نفر را شنیدیم که در راه
صدر خانه در تک و تاز بودند هنگام بیرون آمدن در خانه را باید
واگذاشتم تا اگر کسی قصد در آمدن کند دیده شود اکنون جماعتی

از باغیان که قریب بیست نفر بوده باشند از کوچه بصدر برآمده درآمدند و در صدد آن بودند که داخل ایوان شوند تفنگ ها بر ایشان سر داده شد چنانچه ایشان فی الفور باز پس گریختند و آنان را که از گلوله زخمی یا مرده بودند همراه خود بردند و باز از ایشان اثری پیدا نشد و چنان پنداشتیم که خانه سطر جونس از آفات ایمن تراست ازین رو که نزدیک بارک بود زمانی متردد ماندیم که در بارک خود را وا رسانیم ولیکن چون سپاهیان باغی گرداگرد خانه را بر گرفته بودند اثری مترتب نگردید اکنون سپیدهٔ صبح نمودار شد چنان بگوش میخورد که بسیاری از سپاهیان در عقب خانهٔ ما میگردند و راه درآمدن میجویند ولیکن تا آنزمان که روز روشن شد هیچگونه دست و پا زدن ایشان بجائی نرسید در آخر جم غفیر از باغیان بنای بر شدن بر دیوار خانه های بیرونی عقب خانه ما نمودند و ما آمادهٔ حمایت خود گشتیم ما بین یک دروازه بود که از آن در آن حجره که ما قرار گرفته بودیم آمدن ممکن بود و دروازهٔ دیگر در صدر که از آن بسوی برآمده و کوچه میتوان رفت اکنون سپاهیان باغی قصد تقرب بسوی ما کردند و چون بدیشان نظر کردیم بدیوار برشدند و بنای سر دادن تفنگ نهاده به حمایت دروازه پرداختیم و همینکه ایشان نزدیک آمدند بسوی برآمده شتافتیم

و بجای گلوله بارنده تفنگ بدافعت شان پرداختیم و ایشان
بر ما گلوله می زدند من ضربی خورده فرو افتادم درین میان مردم
شصت و نهم رجمنط آواز آتشباری شنیده دریچه بارک را
که بجانب ما بود وا کرده بر ما بانگ زدند تا در بارک بیائیم
بشنیدن این آواز باغیان به دنبال ما شتافتند ولیکن آتشباری
ایشان باز داشته شد بدان گوله ها که سپاهیان شصت و نهم
رجمنط ازان دریچه ها که مشرف بر راه بود بحمایت ما
بر ایشان می دادند الحمد صحیح و سالم با آنکه مجروح از راه
دریچه داخل بارک شدیم درین اثنا باغیان سه ضرب
توپ از سلاح خانه آورده بر بارک قدیم رسیده بر بارک
شصت و نهم رجمنط که در میان ایشان راهی بود تا
بسبیل استمرار بنای آتشباری نهادند و گوله های تفنگ
از هر دریچه بارک باریده می شدند و علم ظهور سلطان بر افراشته شده
جوق جوق باغیان دیده می شدند که بجانبهای منصبداران میروند
تا ایشان را از میان بر کنند و تا منصبدارانی دیده شدند که عاصیان
ایشان را مانند بندی بسوی قلعه می بردند و تمامت قلعه در تصرف
این باغیان در آمده است عجب پریشانی و آشوب در بارک
پیدا گشته بود سپاهیان بارک بامدادان پگاه قصد آن کرده بودند که
راه دروازه بارک بزور در قبضه خود در آرند ولیکن چون توپچیان

مشرف بود بگولها ایشان را بر خاک انداخت و آخر سپاهیان
براین قدر دست یافتند که راه دروازهٔ بارک را بسته ساختند باز
آن گولهای تفنگ از هر سو بر دریچه‌های بارک متصل هم می بارید
و پناه گاهی که از برای دو سه دم دران ملتجی توان شد منحصر بود
در نقب پایپایه های بارک کپتان مکاکان فرصت کار از دست
نداده فرمود تا بسته سازو سامان جنگی را فراهم آرند و هر کس که توانائی
حرکت داشته باشد از راه دریچه های که متصل دیوار قلعه بود بیرون
رود چنانچه از هر یک ازان دریچه ها دو کس در یکبار بگونه زحمت
بر آمدند و امید چنان بود که از آتشباری اعدا در پناه خانه های
سپاهیان زن و بچه دار سالم خواهیم رفت و نیز باعث قوی برین
حرکت آن بود که نزدیک ذخیره خانه کوچک مقام خواهیم گرفت
چنانچه کپتان مکاکان همراه سپاهیان ازان دریچه ها بدر آمد من و
سطر جونس هر دو کلاه سپاهیان بر سر نهاده و تفنگ
در دست گرفته همراه سپاهیان بدر آمدیم و رفیق مجروح ما نیز
همراه ما بود القصه مردم در پناه خانه ها میرفتند چند کس زخمی شدند
و هر قدر که بدیوار قلعه نزدیکتر می شدیم عرصه گوله بیشتر بودیم
چون بدان ذخیره خانه رسیدیم دروازه آن را کشاده یافتیم
معلوم شد که گولهای آنرا باغیان برده اند لفافه های خالی از گوله
بهر یک از ما داده شد و انگاه بحصار بر شدیم کپتان مکاکان ما را

فرمان داد تا در ان برجی که نزدیک بود بنشینیم تا دیگر سپاهیان
برسند معبد هندوان که بران باغیان جا گرفته بودند مشرف
بود بران برج که ما دران بودیم باغیان ازان معبد آتشباری
شدید بر ما کردند پیش روی ما برجی و دمدمه بود که بران توپ
بامدادی و شامگاهی سر داده میشد این برج را فوجی سنگین از
باغیان بتصرف خود داشتند کپتان مکاکلن هنگام رسیدن
جمعیت کافی از سپاهیان فرمانده و تا پیش روند و او نیز پیش
سپاهیان میرفت زخمی کاری برانش رسید و فرو افتاد
و در همین زمان کپتان بارو که در زیر حصار قلعه با عیال خود زندگانی
میکرد با جماعه سپاهیان ما پیوست بزودی برج و دمدمه مذکور
بدست آوردیم درین پاتش چند کس از طرفین کشته شدند
و در آخر باغیان آنمکان را وا گذاشتند کپتان بارو و همراهیانش
بسوی دروازه متوجه شدند و باز از معبد آتشباری بالکمال شتابکاری
بر ما صورت گرفت هنگامیکه متوجه بخشی خانه و غیره بودیم معلوم
گردید که باغیان بخشی خانه را غارت کرده اند و کیسه های زر قریب
حصار نهاده بعضی از سپاهیان ر[illegible] شصت و نهم که از حصار
بداتخانه میرفتند کشته شدند سپاهیان که در صدد بر آمده بودند تا از
باشند گلوله میخواستند گفتم که روپیه های آن کاست را بجای گلوله بکار
برند و چون این خانه ها حفاظت کرده شدند ما متوجه راه دروازه شدیم

وآنکسان که از ما پیشتر در انجا رفته بودند باغیان را ازانجا بیرون
رانده در انجا کیسه زر که باغیان از بخشی خانه گرفته گریخته بودند یافته شد
بعض سپاهیان و منصبداران شان مائل آن شدند وبعضی
از حصار آماده فرود آمدن گشتند کپتان بارد بدیدن این پاسداز انرا
بران معین کرد وفرمان داد که نخستین کس را که قصد وا گذاشتن
مقام خود کند بگاوله بندوق بکشند دران زمان که درراه دروازه
بودیم تماشای جگر گداز بنظر آمد که جمعی را از فرنگستانیان تخمینًا
پانزده نفر از بیمارستان فرنگستانی فوجی سنگین از باغیان تا صدر
دولتخانه بردند و بشلاک همه را کشتند و تا ضرب توپ
باغیان از سلاح خانه برده در اندرونی راه دروازه نصب کرده بودند
شاید بدین نیت تا ما را از رفتن بمیدانگاه قواعد باز دارند حالا
گاوله ها طی شدند در دل کپتان بارد گذشت که از سلاح خانه
هم پردف میتوان یافت زیرا که در استعمال کردن روپیه
بجای گاوله بسیار وقت تلف میشد در انجا چندین خانه متصل
حصار بودند کپتان دیود ویاس که منصبدار بیست وسیوم رجمنط
بود بسد اورا پیش خانه اش یافتند بر دیگر جانب حصار خانهٔ
بود که دران اهل وعیال لفطنظ ایلی منصبدار شصت ونهم
رجمنط سکنا داشتند چون بعضی از جماعه ما اندرون رفتند یکی از
بچگانش را یافتند که با کمال بیرحمی کشته بودند درین زمان

جوق جوق باغیان در مختلف بهره قلعه دیده می شدند و آتشباری
سخت بران مردم که در راه دروازه بودند بعمل آورده میشد چنانچه
لفطننط میکائیل منصبدار شصت ونهم رجمنط را ازان گوله به بند دست
رسیده و از ریزش خون بسیار بی تاب شده اکنون در اینجا
همین کپتان بارد و سطر جونس و من با سپاهیان باقی مانده
بودیم یتاق سنگین در مکامن بخطر از آتشباری باغیان در جاهای
مختلف واگذاشته سپاهیان ما با کپتان بارد در جستجوی
ساز جنگی بدان سلاح خانه در مقابل قلعه که بالا نوشته شده متوجه
شدند پیشروی ما برجی بود نزدیک بیمارستان فرنگستانی
و خانه کپتان فنکورط قلعه دار برج قلعه را باغیان با استواری تمام
در تصرف خود داشتند چون متصل آن رسیدیم عرضه آتشباری
خطرناک گشتیم به کپتان بارد و براقم حروف گوله رسید مرا
بر پشت پا که بدان چندان متاذی نشدم ولیکن کپتان بارد را
در ساق سخت زخم رسید که در رفتن محتاج بیاریگری دیگران
گردید مرا سفارش کرد تا همراه سپاهیان بردم چنانچه بدیشان
پیوستم و داخل برج شدم اگرچه در اینمقام از مختلف جاها سخت
آتشباری بعمل می آمد چون مردم رجمنط شصت ونهم آنرا متصرف
شدند همه باغیان راه گریز پیمودند سپاهیان معلوم کردند که کپتان بارد
مجروح گشته بچندادل برده شده ایشان گفتند که اکنون ما قاید نداریم

گفتم من و مسٹر جونس همراه شمااییم و در هر کار خطرناک شریک شما درین مقام یکی از سپاهیان بیمارستان بما پیوست و گفت که انبوهی گران از باغیان در بیمارستان آمدند و همگی سپاهیان بیمار را کشتند و من ازانمیان گریختم چون بسیاری از چند اول بما پیوستند آماده رفتن سلاح خانه مذکور شدیم در اثنای راه تفنگها بر ما سر داده دو کس را از جان کشتند و دیگران را مجروح کردند درین زمان چند نفر از سپاهیان با ما پیوستند اکنون از حصار فرو آمده در پناه دیوار انبار خانه غله بهیئت مجموعی در آمدیم من قصد یکی از باغیان کردم او تفنگ سر داد و کلاه از سر من بر افتاد و این کس یکی از سپاهیان دسته من بود او را می شناختم گوئی بی اختیار از زبانم بر آمد چیست آدم خان چون کلاه از سرم فرو افتاده بود مرا او شناخت و فریاد کرد وا کطر صاحب معاف کرو معاف کرو اکنون ما متوجه سلاحخانه شدیم و هنگام گذشتن ما تفنگها سر داده شد بهر صورت با چند کس در سلاحخانه رفتیم و با مصیبتی تازه دوچار گشتیم تمامی بتاقیان فرنگستانی و سپاهی پاسبان ار بقتل رسیده بودند و منصبدار در حال خواب بگلوله کشته شده خواستیم تا بدشنه تفنگ و غیره قفل سلاحخانه را بشکنیم میسر نشد چون بمسٹر جونس اظهار اینمعنی کردم گفت که بحصار برشوم و خودش پائین آمد

وگفت که بکام دل رسیدم القصه خمی پر از باروت بالای حصار
آورده شد ولیکن گلوله نداشت چون از یافتن گلوله مایوس شدیم
قصد اینمعنی نموده شد که باز بسوی سلاحخانه باید شتافت و در
راه علم سلطان را از پا باید در انداخت چون از بارک سپاهیان
دور تر نبودیم چند کس را همراه خود گرفته بسوی برج قلعه بشتافتیم
دیدیم که سپاهیان باغی مشغول بر بستن غنایم اند با اینهمه
بمجرد دیدن ما تفنگها را سر دادند ما باز گشتیم وایشان در پناه دیوار
دولتخانه پیروی ما کردند بزودی با رفیقان باز پیوستیم و بسر دادن
تفنگها پرداختیم بدینمط جنگ کنان تا علم رسیدیم و در اثنای
راه از اصطبل شهزادگان و از باغ عرضه گلوله های تفنگ گشتیم
سه کس از ما آماده شدند تا بر چوب علم بر شوند نخستین بگلوله کشته
شد بعد از ان سارجنط ماکماس متصدی این مهم گردید در حالیکه
باران گلوله از تانهای متصل بر وی بارید شخص سیوم پریویط
قایپ بالم در قدمگاه نردبان استاده بود تا بر تقدیر رسیدن
آسیبی بسارجنط مذکور خودش بالای آن بر شود درین میان
چندین کشته ومجروح شدند چون دوست من جونس علم از سارجنط
بر گرفته بود ما بسوی راه دروازه باز گشتیم اکنون ما را گزیر نبود از ینکه
آن مجروحان را از انتقام برهانیم اگرچه درین میان عرضه سخت
آتشباری بودیم چه اگر ایشان همانجا افتاده بودندی بی شک

کشته می شدند این زخمیانرا در بر جیکه نزدیک بیمارستان بود واگذاشتم
درین هنگام چند منصبداران بیکار پیش من آمدند و از راه کمال
مهر و آزرم وانمودند که نزد شما اکنون نه اسباب جنگی مانده است
نه آذوقه و آثار مایوسی بهمه حال ظاهر و امید کمک منقطع بنابران
چنان مناسب حال می نماید که از برای سلامتی جان چند کس
از بقیة السیف طرح آشتی بر بهمین وجهیکه ممکن باشد ریخته شود
من بجوابش پرداختم که چندین منصبدار که بیرون قلعه می باشند بعضی
از ایشان البته انهای این واقعه به کار پردازان آرکات نموده
باشند چه زنهار قرین قیاس نیست که این چنین سانحه سهمگین
یکسر از اخبار مهمل واگذاشته شده باشد و ازان پس گفتم اینک
راه صدر دروازه حالی در تصرف ماست و از میان باغیان
کیست که خود را بدو تسلیم نمایم و شک ندارم که کمک
نزدیک است و ما را باید تا دم واپسین در تصرف و نگاه داشت
آنچه داریم بکوشیم دوست من جونس درین زمان از خانه
کپطان ماکراس بر حصار آمد من سخنان آنمنصبداران بیکار بدو گفتم
او با من درین معنی یار شد که کمک حالی میرسد برین ماجرا زمانی
دراز بر نگذشته بود که کرنیل گاسپي و کپطان ولسن فرمانده
نوزدهم دراگون متصل راه دروازه با کمک رسیدند بر کرنیل گاسپي
درینجا وانمودند که جمعیتی کثیر از باغیان از راه دریچه نهانی حالی

میگریزند چنانچه جمعی از سواران بدانصوب فرستاده شدند
پس ازان کرنیل حال من پرسید و ما هردو بیرون حصار رفتیم
و جونس علم میسور را که بر گرفته شده بود بدست کرنیل داد
داد حال کرنیل فنکورط پرسید ولیکن هیچ نتوانستیم گفت
وانگاه خبر کپتان بارو پرسید من اشارت بدان برج کردم که او دران بود
و چگونگی مجروح شدنش پرسید اما تتم پس از من پرسید که هیچ
زخمی بمن رسیده من اشارت بقدم خود نمودم که نشان آن
بر موزه من نمایان بود پس مرا گفت تا بدان برج که کپتان بارو دران
بود همراه او بردم تامهای بیست و سیوم رجمنط از نانه کرنیل مالداس
بصدر دروازه قلعه در آورده شده بود و زیر حصار نهاده سپاهی علم بادشاه را
بر داشت و همراه ما ببرج دمدمه رفت اگرچه در ضمن شناخت
باغیان در اثنای راه شده بودیم بسلامت بدان برج رسیده
دیدیم که سواران دیگر با توپهای میدانی پویان از آرکاٹ
بسوی قلعه می آیند هنگام وا گذاشتن برج دمدمه کرنیل گلسپی
با کپتان بارو گفت یاری نمای باک اهتمام شما خواهم گرفت
هنگامیکه بسوی دروازه باز گشتیم عرضه گلوله از معبد شده بودیم
تا آنکه دورتر گشتیم چون بدروازه رسیدیم توپهای کمکی بدروازه
درونی آورده شد و کرنیل گلسپی فرمان داد تا توپهارا سر دهند چنانچه
لفطننط بلاکسطاین منصبدار که با سواران از آرکاٹ آمده بود این

کار را بدان خوبی بعمل آورده که دروازه در نخستین شلک واگشت
حالا کرنیل گاسپی فرمان داد تا آماده جنگ شوند اگرچه در انجا
بیشتر از پنجاه کس نبودند که درخور کار باشند القصه از حصار
با کرنیل گاسپی روانه شدیم دیک رساله ڈراگون و یک
رساله هندوستانی در عقب ما بود همینکه آواز پیش روید
از زبان کرنیل گاسپی شنیده شد ما بسوی میدان گاه روانه شدیم
بمجرد وصول ما دران از معبد و بارک قدیم آتشباری سخت
صورت گرفت جمعیت سپاهیان ما بسوی صدر دولتخانه پیشتر
رفت و چون نزدیک آنمقام که دران سپاهیان بسیار کشته شده بودند
رسیدیم باران گوله بسیار سنگین بارید بسیاری از جماعه ما کشته
و زخمی شدند القصه بدین آتشباری نظام جمعیت ما برهم خورد
و ما دامیکه کرنیل گاسپی ما را بسوی راست راه می نمود
تا سواران ڈراگون را انجمله کردن فرمان دهد یکی از سواران که
شاید زخمی شده بود از طرف بیرون جست و کرنیل بصدمه
آن فرو افتاد من و سارجنط براڈی او را از زمین برداشتیم
اگرچه آسیبی سخت رسیده بود مگر تندرست مانده حالا
سواران متوجه صدر دولتخانه شده تمامی باغیان را که از دولتخانه
راه گریز می پیمودند کشتند پس ازان دیدم که کرنیل ماریط
از خانه بیرون می آمد من بکرنیل گاسپی نشان دادم و بزودی

نزدیک آمده بمصافحه‌اش پرداختم هردو کرنیل باهم در سخن
بودند که ما داخل دولتخانه شدیم و مقام شگفت بود که از بام
دولتخانه جمعی از باغیان تفنگها سر دادند و راه فرار پیش
گرفتند کرنیل گلسپی مرا فرمود تا ایشان را قید گردانم بعضی ازین
باغیان سلاح افگنده بودند بعضی را از ایشان که تفنگ
در دست داشتند گفتم تا آنرا بر زمین بنهند و بروند اگرچه پیشتر
پاسبانان بر دروازه گماشته بودم تا ایشانرا از بیرون رفتن
باز دادند آنگاه کمربند ایشان را بر گرفتم از جیب ایشان چند گوله
بر آوردیم و بدان تفنگهای خود را پر کردیم کرنیل گلسپی و کرنیل
ماریط گفتگو در میان داشتند کرنیل ماریط وانمود که هیچکس از
شاهزادگان از دولتخانه بیرون نرفته است و چنان اعتقاد
دارم که هیچکس از ایشان درین هنگامه با باغیان مشارکت
نداشته چون کرنیل گلسپی درباره اندرون دولتخانه رفتن سخن
میاورد مرا در رفتن دولتخانه واگذاشت و فرمود تا در نگاه داشت
قیدیان نیکو بکوشم این قیدیان از بیست و سیوم رجمنت بودند
هنگام رسیدن سواران بدروازه جماعتی از سپاهیان فرستاده
شده بودند و بسیاری باغیان را که از دریچه پنهانی میگریختند
کشتند هیچکس از منصبداران با سپاهیان کار تمام بجز
کرنیل ماریط نه پیوسته بود کرنیل گلسپی بمن گفت که من

شما را یکی از منصبداران می شمارم برو و بنگر که آنجا چه حال
است و اگر با منصبداری از رجمنط شصت و نهم دوچار شوی
بگو تا بزودی با سپاهیانش باز پیوند و من از میدانگاه ورزش
بسلاحخانه گذشتم با سارجنطی از ڈراگون دوچار شدم و گفتم
که من از برای تفتیش حال از نزد کرنیل گاسپی می آیم او گفت
که سلاحخانه خالی باتش پرانیده می شود از بهر خدا درون آن
مرو القصه اندرون رفتم و دیدم که هنگامه آتشباری درمیان
ڈراگونان و سپاهیان که در انجا پنهان گشته بودند سخت گرم
است لفطننط بلاکسطی را در انجا دیده صورت حال را ازو پرسیدم
گفت باغیان در سلاحخانه آتش زده بودند بزودی خاموش
گردانیده شد چون از انجا می آمدم دو منصبدار را از شصت و نهم
رجمنط دیدم و پیغام کرنیل گاسپی بدیشان رسانیدم تا بزودی
بسپاهیان خود ملحق شوند کرنیل گاسپی را در صحن دولتخانه یافتم
و آنچه لفطننط مذکور گفته بود بدو رسانیدم تمامی منصبداران که
بسعادت بخت از ستمگری باغیان کناره گزیده بودند
بزودی پیدا شدند من از دولتخانه متوجه خانه خود شدم دیدم که خانهٔ
مرا تاراج کرده اند مگر اسپ و چند چیز دیگر از دستبرد ایشان
باقی مانده بود بزودی بر اسپ سوار شده باز بمیدانگاه ورزش
رفتم دیدم که قیدیان را از دولتخانه برده اند و زیر دیواری نشانیده

سامان کشتن شان آماده کرده می شود چنانچه توپهای میدانی در قلعه
آورده متصل سپاهیان رجمنط بیست و سیوم که موجد
شورش و باوا پنداشته شده قریب شصت نفر از
ایشان بودند که گلوله های توپ بر ایشان سر داده شده
کشته شدند بعد نیمروز جماعه از سپاهیان باغی که بامدادان قلعه را
واگذاشته حصار کوه را بتصرف خود در آورده بودند حاضر
کرده شدند و بر اجساد کشتگان برنشانیده همان آتش در کاسه
ایشان ریخته و همان ناک بر سر شان پخته شد بعد زمانی منکشف
گردید که بیست و سیوم رجمنط سر باوا نبود بلکه نخستین رجمنط
اینهمه گرد محنت و بلا برانگیخته منصبداران هندوستانی که بامدادان
وارهانیده شده بودند بعد زمانی در محکمه جنگی داوری رانده کشته گشتند
بعضی بگوله توپ پرانیده و برخی بگوله تفنگ زده و دیگران از
دار آویخته این سیاست بعد چند هفته بعمل آمد هر دو رجمنط
برطرف کرده شد و علمهای شان در میدانگاه ورزش سوخته یاد
دارم که قریب چهار و نیم صد از جماعه باغیه در قلعه کشته شدند
اکنون ختم کلام بشمردن منصبداران کشته و خسته نموده می آید؛
شمار کشتگان بدین تفصیل قلعه دار لفطنط سطجان فنکورط
فرمانده سی و چارم رجمنط شاهی از رجمنط شصت و نهم لفطنط
ایلی انسلین پوفم از نخستین دسته اول رجمنط کپتان میار لفطنط

ملکیورن وریلی واسمارط از دوم دستہ بیست وسیوم رجمنط لفطننط کرنیل جیمس ماکراس کپطان ڈیوڈ ولیمسن لفطننط وطیشیپ لفطننط رجالی اسمتھ اسکوئیر بخشی من ڈیپوطی مکساری توپخانہ مسطر گیل کاندکطر ہمان توپخانہ میجر چارلس ارم اسطرانگ فرماندہ پیادگان ہندوستانی شمار زخمیان بدین تفصیل از شصت ونہم رجمنط کپطان بارو مکالکن لفطننط میکائیل از نخستین دستہ اول رجمنط لفطننط کطکلیف ہمہ شان زخم کاری خوردہ؛

روایات مسطر جونس سرجیان ومسطر ج ڈین معین سرجیان باتمام رسید؛

از طرف نواب حیدرعلیخان بہادر فرمانفرمای ملک دکھن بکریم خان فرمانروای ایران مسوّدہ لاله مہتاب رای منشي سرکار حیدري محررہ تاریخ نہم رمضان سنه ۱۱۷۹ هجري ؛

تا سطوع مشعل خورشید درخشان و لموع شمع ماه تابان بر سطح ارض و سما نورافشان و از فیض ابر آذاري چمنستان شش جهت امکان سرسبز و ریان است شبستان سلطنت و اقبال و گلستان خلافت و اجلال صدرنشین محفل عظمت و فرمانروائي و مسند گزین بساط شوکت و کشورکشائي زینت آرای وساده ابہت و کامگاري رونق افزای کارگاه بسالت و بختیاري باني بنیان داد دهي و عدالت موجد قوانین خلق نوازي و نصفت باستنباط پرتو افضال خالق ظلام و انوار و باستر شاد مستطاب الطاف آفریننده خزان و بهار روشني ریز و نضارت خیز باد نامه عطوفت آگین و صحیفه مهر تضمین مشعر اصناف ملاطفت و ولا و محتوي آلاف توجه و صفا در اوانیکه چشم مشتاق بر راه انتظار جویای خیریت بود و زمانیکه سعادت از ان دریوزه سعادت مي نمود صحابت سیادت اکتساب و نجابت انتساب شاه نورالله و عالیجاهان والا مکان میرزا محمد سلیم و زین العابدین خان

لمعهٔ وصول افگنده ساحت دل صفوت منزل را بغایت
شگفتگی رشک گلشن و دیده منتظر را منور و روشن فرمود
و تفهیم خصوصیات که بزبانی سیادت اکتساب و عالیجاهان
سطور محول بود ممنون اعطاف نمود ازانجاکه رب الارباب
وثوق مراسم محبت و وفاق و ثبوت لوازم الفت و اتفاق
درمیان جمهور انام شریف ترین صفتی آفریده خصوص فیمابین
حکام عظام و فرمانروایان ذوی الاحترام انضباط این امر اشرف را
منتج مصالح موفور و مورث فوائد نامحصور گردانیده بناء علیه
اخلاص منش باستنای خوبیهای ذاتی و صفاتی آن گوهر اکلیل
جهانبانی بمصداق اینکه

مصاحبت چه ضرور است آشنائی را
هنوز باد یمن محو نکهت عربی است

محرک سلسلهٔ موانست و موالفت گردید الحمد لله آنچه از آئین
مروت و تفقد چشم داشته بود بمنصه ظهور رسید و بحسب
آرزو اساس موالات استحکام یافت و آفتاب مواخات
بر کشور بواطن تافت زیب نگارش یافته بود که از بنادر
متعلقه ممالک ایران هر بندریکه جهت لنگرگاه غرابات
و جهازات سرکار صداقت کیش مطلوب و مرکوز باشد
ابها نمایند چون در عالم اتحاد ولایت طرفین حکم واحد دارد تمامی

سواحل متعلقه ممالک ایران از خود دانسته میشود و امید آنست که آن زینت بخش اورنگ فرماندهی نیز بمقتضای القلب یهدی الی القلب همه بنادر و سواحل متعلقه ولایت این صافی منش را از خود تصور فرموده هر بندریکه پسند افتد بمخلص اعلام و متعهدان سرکار نودراردانه آنمقام فرمایند که بجان منت تفویض نهاده آید تا از انجا چوبینه و تخته ها و غیره سرانجام تیاری جهازات که درین ضلع بوفور است و هم تحایف و نوادر این دیار متواتر میرسیده باشد دیگر مراتب از گزارش سیادت مآب سید نور الله مهر این رای کشورکشا خواهد گردید ترصد از تلطف قلبی آنکه پیوسته باصدار صحایف شرایف مشتمل بشارت خیر و عافیت ذات جامع حسنات و فرمایش کار و خدمات مسرت بخش ناظر نیاز مظاهر خواهند بود؛ آفتاب سلطنت واقبال از افق اجلال لامع باد؛

صورت کتابی که زمانشاه فرمانفرمای افغانستان به طیپو سلطان شهریار دکهن بر نگاشته؛

پس از ستایش ایزد دادار و درود رسول مختار و القاب سلطان مکتوب الیه کتاب اینچنین نقاب از رخ میگشاید؛ مکتوب بهجت اسلوب مشحون بکنوز مودت وولاء مخزون

برموز صفوت و صفا، منبی از توجّه همّت والانهمت بر اشاعت دین
اسلام، و استیصال بدکیشان نافرجام، و مشعر برینکه در روزهای
جمعه پس از ادای نماز در مساجد جامع واقع ممالک آن سلطان
ادعیه ترقی حوزهٔ مملکت و فیروزی رایت نصرت آیت ما
بدرگاه باری عزّ اسمه پیش کرده می شود، و برینکه دیگر خصوصیات.
آنجا زبانی سفیران آن والا مرتبت سیّد حبیب الله و سیّد
محمد رضا بر ما منکشف خواهد گردید، و تحایف چند مصحوب
سفیران مسطور فرستاده شده اند، با ضمیمهٔ درخواست
اینکه دو کس از سرکار ایشان در دیوان دولت ما همواره
حاضر باشند معه دیگر خصوصیات مهر و موالات در اسعد
ساعات رسید و چهرهٔ اتّحاد و وداد را رنگی تازه بخشید؛
چون وجه همت آنمعالی منزلت قلع و قمع بی دینان شقاوت
شعار و اذاعت ملّت بیضای رسول مختار است بعنایت
ایزد سبحانه بزودی با افواج منصوره بدانصوب نهضت خواهیم کرد
تا با کفرهٔ بد آئین و سیه خوانان بطالت قرین مصاف جنگ
آرائیم و بآب شمشیر برّان آنممالک را از آلایش کفر
شست و شو دهیم خاطر مودت مظاهر درین باب قرین
جمعیت باد که سکّان آن بلدان عنقریب بداد خود خواهند
رسید و بطمانیت و آرامش خواهند گرائید؛

در بارهٔ ارسال دو کس از آن سرکار که درخواست کرده شد تا از بهر مزید استحکام بنای دوستی والتیام در میان ما و آن والاتقام در دیوان دولت ما اقامت ورزند آنرا بطیب خاطر پذیرفتیم؛

همراه سفیران آن والاتقام که مراتب سفارت و مقاصد رسالت را که بدیشان واسپرده شده بود بر وجه حسن بمعرض تبلیغ در آوردند بندی از هدایای برنگاشته ذیل فرستاده شده است تا دال باشد بر مزید توجه و التفات ما؛

همواره باخبار ضمائر و خصوصیات خویش دلخوشی افزای ما باشند؛

درست و راست ترجمه مکتوب انگریزی که اولا از پارسی بانگریزی نقل کرده شده بود؛

فارسي ترجمه از انگريزي مترجم از عربي مكتوب سلطان سليم خوندكار روم موسومه شهريار دكهن ٹيپو سلطان محررهٔ هشتم شهر ربيع الثاني سنه ۱۲۱۳ هجري كه از سركار سلطان موصوف بمسٹر اسپنسر اسمتهه كه رزيڈنٹ دربار سلطان ممدوح از طرف پادشاه انگلستان است حواله شده بود؛

بران سلطان برادر قدردان واضح باد در بنیه روزها که قوم فرانسیس

با اکثر ریاسات ولایت فرنگ جنگ و جدل در پیش
داشتند ما بدولت بهیچ نوع در قصد معاندت قوم مزبور
شریک دیگران نشده بپاس اتحاد قدیم که با قوم مزبور منوط
و مربوط بود سلوک طریق صلح کل و عدم جانب داری اختیار نمودیم
بلکه دربارهٔ آنها چنان شفقت و الطاف بظهور رسانیده بودیم
که موجب شکایت دیگر سرکارات بود بمقتضای همین قسم
صداقت خاطر شفقت مظاهر ما بدولت که در حق آنها مبذول بود و
نیز بجهت اینکه اعتماد ما بدولت بر اظهارات دوستی آیات
آنقوم مستحکم بود سوالات چند در چند و تمهیدات مساوی الانتفاعات
سرکار ما بدولت را که از طرف سرکارات جنگ آرا مشروط
بجانب داری بعمل آمده بود بسمع رضا اصغا ناختیم بلکه
نظر بر اقتضای قوانین حلم و حق بینی که دستور العمل ما بدولت
است تا عدم وقوع سببی صریح از مناقشهٔ آنها اجتناب
ورزیدیم و به ثابت قدمی در جادهٔ بی طرفداری مستقل ماندیم چنانچه
این همه مراتب بر تمامی عالم ظاهر و آشکار است در همین حالت
که اهالی قوم مزبور دلائل عظیمه شفقت های ما بدولت را
مشاهده نموده بودند و ما بدولت را جای انتظار این بود که بجلدوی
آن از طرف آنها نیز همان قسم سلوک محبانه مرعی خواهد گردید برغم این
چشمداشت درینوقت که هیچ یک امر موجه موجب تخالل

سررشتهٔ آشتي و مصالحت فيمابين مطلق عارض نشده بود اهالي آنقوم
مزبور ناگهان باظهار حركات دغا و فريب پرداخته اند اوّل
در تولون يكى از بنادر متعلقهٔ ملك فرانسيس به تياري جهازات
بطرزيكه ادراك غايت آن دور از وهم و خيال ديگران بود پرداخته
بعد انجام سرانجام و لوازم رواني جهازات مزبور فوجي عظيم بران
جهازات نشانيدند و نيز بعضي مردم ديار را كه در زبان عرب
مهارتي داشتند و سابق در ملك مصر رفته بودند همراه دادند و سركردگى
آن بموسي بوناپارتي كه سپه سالار آنقوم است مفوض
ساختند چنانچه موسي مزبور مع جهازات وغيره مرقوم الصدر
بسمت جزيرهٔ مالطه رهگرا شده در انجا رسيده آنرا به تحت
تصرف خود در آورده و از انجا بطرف اسكندريه روانه شده
بتاريخ اقدم شهر محرم الحرام سنه ۱۲۱۳ هجري محاذي آن رسيده
ناگاه تمامي فوج همراه خود را در انجا فرود آورده و دكنانيده بزور داخل شهر گرديد
بعد اندك روز در ميان جميع فرق آنجا اشتهارنامجات بزبان
عربي باين مضمون مشتهر ساخت كه عزيمت ما بهم آرائي
بر سركار عثمانيه نيست صرف تنبيه و سزاي بيگ هاي مصر كه در
اوقات ماضيه نسبت بتاجران قوم فرانسيس مجوز بي حرمتي
و ظلم شده بودند منظور است و رابطهٔ صلح و آشتي با سركار
ممدوح بدستور برقرار پايدار است و از مردم عرب كسانيكه

با قوم فرانسیس موافق شوند سلوک مستحسن در حق آنها مرعی
خواهد بود و کسانیکه طریق مخالفت اختیار نمایند بعقوبت مرگ گرفتار
خواهند شد و نیز در بعض جاهای دیگر علی الخصوص در بعض سرکارات
هواخواهان مابدولت ایهام بر سبیل کنایه شایع گردانیدند که مهم
بیلکها باطلاع و استصواب مابدولت بعمل آمد و حال آنکه
این معنی دروغ محض است بعد ازین شهر روضه را بتصرف
خود در آوردند تا که نوبت جنگ با افواج عثمانیه رسید که از
شهر قاهره در کمک آفت رسیدگان متعین شده بودند درمیان
جمیع اقوام و ریاسات قاعده ایست مستمر که در اوقات
ابقای صلح بر تعلقات یکدیگر تعدی نمی نمایند و در صورت وقوع
هیچ یک حادثه هم که مفضی بمناقضت شود اول از وجوهات
آن یکدیگر اطلاع می سازند و تا زمانیکه اظهار جنگ بطور علانیه
بعمل نیاید بعزم تاخت بر تعلقات یکدیگر مبادرت نمیکنند
پس هرگاه در حالتیکه درمیان سرکار مابدولت و سرکار قوم
فرانسیس نسبت بسر رشته صلح و آشتی مطلق رخنه بظهور نرسیده
و هیچ گونه آثار ناموافقت فیمابین بوقوع نیامده بود قوم مزبور چنین
حرکات گستاخانه و بی موجب از راه دغا ناگهان بظهور رسانیدند
این معنی دلیل ناطق بر خفت مابدولت و بی ایمانی قوم مزبور
متصور است و سرزمین مصر بسبب مقاربت مکه معظمه

برادر آندار دکه بمقتضای ثابت قدمي و میلان خاطر آن برادر
مهربان در باب اصلاح اینحال عرق حمیت دینداری
بجوش آمده درهم عزمی مابدولت حتی الامکان بتقدیم لوازم
شراکت و امداد از طرف آن برادر دریغ نخواهد گشت
و بسمع مابدولت رسید که درین روزها قوم فرانسیس در اضلاع
متعلقه سرکار انگریز در کشور هند برحسب اقتضای ضوابط مستمرهٔ
خود در اخفا انواع سازش بکار برده اند و در ضمن آن فیمابین قوم
مزبور و آن برادر مرافقت کلي بعمل مي آید چنانچه اهالي قوم مزبور
وعده نموده اند که برای نوکري سرکار آن برادر والاقدر جمعیت
افواج از راه مصر متعین خواهند ساخت مابدولت را یقین
متصور است که نتایج و مقاصد تدابیر قوم فرانسیس که درین
روزها بظهور مي رسانند از نظر فراست مظهر آن برادر مخفي
و محتجب نخواهد بود و نیز براظهارات مکر آیات آنقوم توجه
مصروف نخواهند داشت و چون از یکطرف اهالي سرکار
انگریز برسر مهم قوم مزبور مصروف اند و از طرف دیگر
مابدولت در مدافعت شر و فساد آنها متوجه ایم ازینرو که
قوم فرانسیس معاند هردو سرکار اند پس بمقتضای یگانگي
فیمابین لازم که اهالي هردو سرکار در تقدیم هرگونه اعانت و امداد
یاد یگر که مقتضای شارکت است سرگرم باشند و این معنی

مشهور عالم است که اهالی قوم فرانسیس همت نکبت
سرشت در اضمحلال و انهدام جمیع دین و مذاهب برگماشته
مسلکی جدید را موسوم باسم آزادی بنا نهاده اند و خود طریق
دهر اختیار نموده تا آنکه دست تطاول از ممالک پاپای روم
که از ائمه متقدمین آن سرزمین و در میان جمیع اقوام
ولایت فرنگ محترم و معزز است باز نداشته اند و نیز ریاست
پیش گران هم که از قبیل ریاست الاجماع بود با وجودیکه اهالی
آن ریاست در مهم فرانسیس از مخالفت آنها اجتناب
داشتند بلکه در اثنای آن خدمتهای قوم فرانسیس نموده بودند
تمامی ممالک آن ریاست از دست تصرف اهالی مزبور
باتفاق دیگران انتزاع نموده در میان خود تقسیم کرده گرفتند
و نام آن ریاست را از دفتر روزگار محو ساختند و درین معنی
شک و شبهه نیست که از تاخت قوم مزبور بر ممالک سرکار عالیه
و نیز از اراده ما بعد آن که مقتضای طمع دولت و خزاین هندوستان
در سر آنها [illegible] مقصود همین است که [illegible] در رسانی
نسبت بقوم انگریز تمامی ممالک هند را از [illegible] تسخیر
و هر یک مسلمانان را از آن بدر سازند و قصد قوم همین است
که یکمرتبه در ممالک هند دخل یابند تا مرکوزات و مکنونات
خاطر خود از مکمن قوه بفعل آرند چنانچه در هر جا که دخل یافته اند باهتمام

عمل آورده اند خلاصه اینکه فرانسیس قومیست که سازش
مکارانه و داعیه های غدر انگیز آنها حد و حصر ندارند و سوای تطویل
دست تطاول بر جان و مال مردمان و اضمحلال بنیان مذاهب
و ملل در هر جا که قابوی آنها میسر شد خیال دیگر ندارند پس هرگاه
اینهمه مدارج باطلاع آن برادر قدردان خواهد درآمد امید قویست
که بر حسب قوانین دین اسلام در اعانت و امداد جمیع
هم مذهبان خود بلکه جهت محفوظ بودن ملک هند هم از شر
تسویلات قوم فرانسیس لوازم تنبهی و تردد دریغ نخواهند
داشت در صورتیکه اشتهار مربوطی روابط موافقت و
مرافقت فیمابین آن براد قدردان و قوم مزبور که بسمع ما بدولت
میرسد اصلی داشته باشد امید چنان است که حسن و قبح مراتب
و نتایج مآل و استقبال را که از روی اینقسم روابط منتج میتواند
شد در میزان عقل سنجیده آن برادر قدردان ازان احتیاط
ورزند و احیانا اگر خیال مشارکت قوم فرانسیس یا قصد مهم
آرایی برانگریز در خاطر آن برادر قدردان راه یافته باشد رجا که
اینقسم اراده را از دست خواهند داد الغرض بالتحقیق استدعای
ما بدولت اینست که آن برادر قدردان از ارتکاب قصد مهم
آرایی برانگریز دست بردار شوند و اظهارات قوم فرانسیس
بسمع قبول اصغا ننمایند در صورتیکه آن برادر را جای شکایت

بسرکار انگریز باشد از کیفیت آن مابدولت را اطلاع دهند
که هر گونه سعی محبانه از طرف مابدولت جهت تصفیهٔ آن
مدعی خواهند یافت تمامی خواهش مابدولت اینست که
موافقت آن قدردان با قوم فرانسیس به موافقت سرکار انگریز
مبدل گردد و مابدولت را انتظار کلی این معنی است که آن برادر
بعد غور و تامل مراتب مندرجهٔ این مکتوب و ضرورت اعانت
جوامع اهم امم مذهبان درین جهاد نیز در لوازم مشارکت
جهت استخلاص اضلاع مبارک از دست معاند بدکیش مقتضای
دین داری هر گونه تدبیر باعانت این مهم که مقدم جمیع مهمات
است تقدیم رسانند و بذریعهٔ آن اتحاد و یکجهتی دو یگانه که بوجه
احسن فیمابین سرکار مابدولت و آن برادر قدردان منوط
و مربوط است مستحکم و مستدام سازند زیاده چه ✽

جواب مکتوب خونکار روم از شهریار دکهن طیپو سلطان

الحمد الله الذي زيّن الاسلام بضبط الرؤساء العظام و شيّد اساس
الدين بتنسيق السلاطين الكرام والصلوة والسلام على رسوله محمد
وآله وصحبه مويّدي طريقة خير الانام امّا بعد فلا يخفى على جناب
وارث المرتبة السليمانية جامع رموز الحكمة اللقمانية مظهر القدرة
الالهية مورد الكرامة الغير المتناهية مجمع العلوم والحكم معدن معالي
الهمم مندمة جنود الفتح والظفر منتخب كتاب القضاء والقدر سلطان
البرّ والبحر خليفة الله في الارضين سلطان الرّوم خلد اللّـه ملكه
وخلافته ان كتابكم العالي المتعالي متضمّنا على ذمايم القوم الفرنجلويان
ومعاداتهم لاهل الاسلام وارادة استيصالهم جميع الملل والنحل من
العالم وحمايد القوم الانكترلويان ومزيّة جنابكم العالي على التكفّل
بالتصفية فيما بيننا وبينهم وامر جنابكم المتعالي لنا ببيان سبب
المعاندة الواقعة بيننا وبينهم وصل الينا في احسن الاوقات وعلمنا كل
مطوياته ليس مخفيا على جنابكم ان همّتنا الجهاد في سبيل اللّه
وتنظيم امور دين الله والحق ماقلتم ان القوم الفرنجلويان قوم ليس
لهم وفاء ونحن نعلم ذمايمهم ولكن في هذه الاوقات قدم القوم
الانكترلويان على حربنا وهيّأ وا اسباب الحرب والضرب فلهذا وجب

ولواحق ایشان ازین معافی بهره ور نخواهند گردید بنابران
کارگزار مامور عبدالخالق درباره این قتل مظنون البته پژوهیده
خواهد شد تا برحسب ضابطه عدالت بروی داوری رانده شود
و بیگناهی یا جرم عبدالخالق بمقام ثبوت رسد؛
در کاغذ متضمن پژوهش اظهار است که درین باب در ویلور
بعمل آمده چنان ملاحظه کرده می شود که آنکس که زهر پیش کنیز
مقتول آورده برین معنی اطلاع داده شده بود که همین براست گفتن
بانش از سیاست مامون خواهد ماند ؛
این اطلاع بخشی پژوهش عدالت و حکم سیاست را
از وی براستی موقوف نمی تواند داشت ، ولیکن درباره
جریمه اش که بثبوت رسانیده شد اگر وعده ازان قبیل
که مذکور شد رفته است البته آن جناب را میرسد که بجان
بخشیش فرمان دهد؛
اگر پژوهش گماشته مذکور اتهام بر عبدالخالق بمقام ثبوت
رسد سیاستی که بروی بعمل آوردنی است همین
کاهش مشاهره و افزایش تشدد قید و بند او خواهد بود؛
اگر بشهادت درست نیکو پیدا گردد که عبدالخالق مصدر
این کبیره گشته است آنجناب را میرسد که بفرمانده ویلور
اشارت کند تا آنشاهزاده را فرصت آن دهد که در تبریه و حمایت